مختصر صحیح مسلم

مسلم بن حجاج نیشابوری

اختصار کننده:

علامه زکی الدین عبدالعظیم منذری

مترجم:

عبدالقادر ترشابی

مسلم بن حجاج نیشابوری

مختصر

صحیح مسلم

جلد اول

اختصارکننده:

علامه زکی الدین عبدالعظیم منذری

مترجم:

عبدالقادر ترشابی

سرشناسنامه	: مسلم بن حجاج ۲۰۴-۲۶۱ق:
عنوان و نام پدیدآور	: مختصر صحیح مسلم/ تألیف مسلم بن حجاج نیشابوری؛ اختصار کننده زکی الدین عبدالعظیم مندری؛ ترجمه عبدالقادر ترشابی
مشخصات نشر	: زاهدان: حرمین، - ۱۳۸۷
مشخصات ظاهری:	ج.
شابک	: ۸۰۰۰۰ ریال: ج.۱: ۵-۵۰-۵۳۴۲-۰۰۶-۹۷۸
وضیعیت فهرستنویسی	: فیپا
عنوان قراردادی	: الجامع الصحیح. فارسی، برگزیده
موضوع	: احادیث اهل سنت -- قرن ۳ ق.
موضوع	: Hadiths (Sunnite)* --۹th century
شناسه افزوده	: .مندری، عبدالعظیم بن عبدالقوی، ۵۸۱-۶۵۶ق
شناسه افزوده	: ترشابی، عبدالقادر؛ ۱۳۴۸ -، مترجم
رده بندی کنگره	: ۱۳۷۸ ۳۰۴۲۱۷ج۵ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۲۱۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۶۲۰۳۴۷

شناسنامه کتاب

مختصر صحیح مسلم (جلد ۱)

مسلم بن حجاج نیشابوری

- اختصار کننده: زکی‌الدین عبدالعظیم مندری
- مترجم: عبدالقادر ترشابی
- ناشر: انتشارات حرمین
- تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
- سال و نوبت چاپ: ۱۳۸۸ـ اول
- قیمت: ۹۰۰۰ تومان
- شابک: ۵-۵۰-۵۳۴۲-۰۰۶-۹۷۸

مرکز پخش: زاهدان، توحید ۹، درب سوم شمالی ☎ ۲۴۳۱۲۱۰

فهرست مطالب

عنوان **صفحه**

۲۱ـ کتاب بیوع ---------------------------------- ۵۹۳

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمهٔ مترجم

إن الْحَمْدَ للَّه، نَحْمَدُهُ، وَنَسْتَعينُهُ، وَنَسْتَغْفرُهُ، وَنَعُوذُ باللَّه منْ شُرُور أَنْفُسنَا، وَمنْ سَيِّئَات أَعْمَالنَا، مَنْ يَهْده اللَّهُ فَلا مُضلَّ لَهُ، وَمَنْ يُضْلِلْ فَلا هَاديَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ﴿١٠٢﴾ ﴾ [آل عمران: ۱۰۲]

(ای کسانی که ایمان آورده اید! آنگونه که شایسته است از الله بترسید و مرگ، شما را درنیابد مگر اینکه مسلمان باشید).

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ﴿١﴾ ﴾[نساء: ۱]

(ای مردم! از پروردگارتان بترسید؛ آن پروردگاری که شما را از یک نفس آفرید و همسر او را از خود آن نفس، خلق نمود و از آن دو، مردان و زنان بسیاری بیافرید، و از آن خدایی بترسید که یکدیگر را به او سوگند می دهید و از نادیده گرفتن پیوند خویشاوندی، پرهیز کنید؛ همانا خداوند، مراقب شما است).

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ﴿٧٠﴾ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾ ﴾ [احزاب: ۷۰ و ۷۱]

(ای مومنـان! از الله بترسـید و سـخن حـق و درسـت بگوییـد؛ (در نتیجـه) خداونـد اعمالتان را اصلاح مـی نمایـد و گناهـان شـما را مـی آمـرزد؛ و هـر کـس کـه از خـدا و پیامبرش، اطاعت کند، قطعاً به کامیابی بزرگی می رسد).

اما بعد، باید دانست که به مجموعه اقوال، افعال و تقـاریر رسـول الله صـلی الله علیـه وسلم سنت گفته می شـود و سـنت بعـد از قـرآن کـریم، دومـین منبـع از منـابع شـریعت اسلامی بشمار می رود و بمنزلهٔ شرح و توضـیح قـرآن مـی باشـد؛ عـام قـرآن را خـاص، مطلق آن را مقید، و مجمل آن را تفسیر و مفهوم آن را آشکار می نمایـد؛ همچنـین اگـر در فهم آیات، اشکال و اختلافی پیش آید، سنت آن را برطرف می نماید؛ خداوند متعال می فرماید:

﴿ وَأَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ ﴾ [نحل: ۴۴]

(قرآن را بسوی تو نازل نمودیم تا آنچه را که بـرای مـردم، نـازل شـده اسـت، بیـان کنی).

نصوص زیادی در قرآن کریم وارد شده که اطاعـت از رسـول الله صـلی الله علیـه و سلم را بر ما واجب نموده است؛ ما فقط به بیان برخی از آنها می پـردازیم؛ بعنـوان نمونـه خداوند متعال اطاعت از پیامبر را در کنار اطاعت خودش ذکر نموده است:

﴿ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَ ۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾ ﴾ [نساء: ۶۹]

(هر کس، از خدا و رسولش اطاعت کند ـ روز قیامت با کسانی که بـه آنهـا نعمـت عنایت شده -که همان پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحان باشند- حشر خواهـد شـد و اینها چه دوستان خوبی اند).

همچنین خداوند عزوجل پیروی از پیامبر را نشانهٔ محبت خویش قرار داده است:

﴿ قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣١ ﴾ [آل عمران: ۳۱]

(بگو: اگر شما واقعاً الله را دوست دارید، از من پیروی نمایید؛ در این صورت، خداوند شما را دوست می دارد و گناهان شما را می بخشد، و الله بخشنده و مهربان است).

در آیه ای دیگر، خداوند پیروی از پیامبر ﷺ را پیروی از خودش، دانسته است:

﴿ مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا ٨٠ ﴾ [نساء: ۸۰]

(هر کس از پیامبر، اطاعت کند، در حقیقت از خداوند، اطاعت نموده است؛ ما تو را به عنوان نگهبان آنان نفرستادیم).

و در جایی دیگر، عدم اطاعت از پیامبر ﷺ را باعث باطل شدن اعمال دانسته است:

﴿ ۞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَلَا تُبۡطِلُوٓاْ أَعۡمَٰلَكُمۡ ٣٣ ﴾ [محمد: ۳۳]

(ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا اطاعت کنید و از رسول خدا اطاعت نمایید و اعمال خود را باطل مگردانید).

و ما را از مخالفت با دستورات پیامبر ﷺ بر حذر داشته است:

﴿ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُۥ يُدۡخِلۡهُ نَارًا خَٰلِدٗا فِيهَا وَلَهُۥ عَذَابٞ مُّهِينٞ ١٤ ﴾ [نساء: ۱۴]

(هر کس از خدا و رسولش نافرمانی کند و از حدود الهی تجاوز کند، خداوند او

را وارد جهنمی می کند که برای همیشه در آن می ماند و به عذابی خوار کننـده گرفتـار می شود).

و به ما دستور داده تا از دستورات پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم پیروی کرده و از منهیات او دوری نماییم:

﴿ وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ۝٧ ﴾ [حشر: ۷]

(چیزهایی را که پیامبر برای شما آورده، اجرا نمایید؛ و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بردارید و از الله بترسید که الله، عقوبتی سخت دارد).

و خداوند عزوجل به ما دستور می دهد تا رسول الله صلی الله علیه و سلم را در تمام امور زندگی خویش، داور قرار دهیم و حکم و دستور او را معیار حق و باطل بدانیم:

﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ۝٦٥ ﴾ [نساء: ۶۵]

(نه، سوگند به پروردگارت که آنان، مؤمن به شمار نمی روند تا زمانی که تـو را در اختلافاتشان، داور قرار ندهند و بعد از آن هم ملالی از داوری تو به دل خود راه ندهند و کاملاً تسلیم قضاوت تو نباشند).

همچنین آن ذات بی همتا، به ما ابلاغ نموده که رسول الله صلی الله علیه و سلم برای ما اسوه و الگو است؛ لذا باید از او پیروی نموده و به او اقتدا نماییم:

﴿ لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ۝٢١ ﴾ [احزاب: ۲۱]

(شخص رسول الله ﷺ برای شما الگوی خوبی است؛ برای آن کسانی که به خـدا و

روز قیامت امیدوار بوده و الله را بسیار یاد کنند).

همچنین آیات زیادی در قرآن کریم ما را به پیروی از سنت های رسول الله صلی الله علیه و سلم تشویق می نماید و از مخالفت با دستورات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ایجاد بدعت و نوآوری در دین، بر حذر می دارد؛ ما فقط به بیان برخی از آنها می پردازیم. خداوند متعال می فرماید:

﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًا مُّبِينًا ﴿٣٦﴾ ﴾ [الأحزاب: ٣۶]

(هر گاه خدا و رسولش مسئله ای را فیصله نمایند، هیچ مرد و زن مؤمنی، حق انتخاب ندارند ـ باید فقط به دستور خدا و رسولش گردن نهند ـ و هر کس از خدا و رسولش، نافرمانی کند، آشکارا گمراه شده است).

﴿ فَلْيَحْذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾ ﴾ [نور: ۶۳]

(و کسانی که با دستورات او مخالفت می کنند باید از گرفتار شدن به فتنه یا عذابی دردناک بترسند).

علامه ابن کثیر رحمه الله می گوید: هدف از دستورات پیامبر، همان راه و روش و سنت و شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم می باشد؛ زیرا سخنان و اعمال پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم ترازو و معیار سخنان و اعمال سایر انسانها می باشند؛ در نتیجه، آنچه که موافق با اقوال و اعمال رسول الله صلی الله علیه و سلم باشد، پذیرفته می شود و آنچه که مخالف با اقوال و اعمال آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد، مردود و باطل است؛ دراین باره فرقی نمی کند که گوینده و انجام دهنده آن چه کسی باشد؛ چنانکه در صحیح بخاری و مسلم آمده است که، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مَنْ

عَملَ عَمَلاً لَيْسَ عَلَيْه أَمْرنَا فَهُوَ رَدٌّ» (هر کس، کاری انجام دهد که دستور ما بـر آن نیست، آن کارش، مردود و باطل است).

و هدف از گرفتار شدن به فتنه، گرفتار شدن به کفر و نفاق و بدعت می باشد.[۱]

همچنین روایات زیادی دربارهٔ پیروی از نبی اکرم صلی الله علیه و سلم و پرهیز از بدعت و نوآوری در دین وارد شده است که ما در این مختصر، فقط به بیان برخی از آنها می پردازیم:

رسول الله ﷺ می فرماید: «تَركتُ فيكُمْ أمرَيْنِ لَنْ تَضلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بهِمَا: كتابَ الله وَ سُنَّةَ رَسُوله».[۲]

«دو چیز میان شما ترک می نمایم؛ تا زمانی که به آن دو چیز، چنگ بزنید، هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و سنت پیامبرش.»

عرباض بن ساریه رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فَانَّهُ مَن يَعشْ منكُمْ بَعدى فَسَيَرى اختلافاً كَثيراً، فَعَلَيكُمْ بسُنَّتي وَ سُنَّة الْخُلَفاء الرَّاشدينَ الْمَهْديِّينَ،تَمَسَّكُوا بهمَا وَ عَضُّوا عَلَيْهَا بالنَّوَاجذ، وَ ايَّاكُمْ وَ مُحْدَثَات الأُمُور، فَانَّ كُلَّ مُحْدَثَة بدْعَةٌ، وَ كُلُّ بدْعَة ضَلاَلَةٌ»[۳]

(هرکس از شما که بعد از من زندگی نماید، اختلاف زیادی مشاهده خواهد نمود؛ در این صورت، سنت من وسنت خلفای راشدین را با چنگ و دندان بگیرید و از امور تازه و ـ در دین ـ پرهیز نمایید؛ چرا که هر امر تازه ای ـ در دین ـ بدعت بشمار می رود

---

[۱] تفسیر ابن کثیر.

[۲] روایت امام مالک در موطا (۱۶۲۸) و آلبانی در تخریج مشکاه (۱۸۶) آنرا حسن دانسته است.

[۳] روایت ابوداود، ترمذی، احمد، ابن ماجه و حاکم. و حاکم و ترمذی آنرا صحیح دانسته اند. نگا سلسله صحیحه (۲۷۳۵) تألیف آلبانی.

وهر بدعتی، گمراهی است).

مقدام بن معدیکرب می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «أَلاَ هَلْ عَسَى رَجُلٌ يَبْلُغُهُ الْحَدِيثُ عَنِّي وَهُوَ مُتَّكِئٌ عَلَى أَرِيكَتِه، فَيَقُولُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّه، فَمَا وَجَدْنَا فِيه حَلاَلاً اسْتَحْلَلْنَاهُ، وَمَا وَجَدْنَا فِيهِ حَرَامًا حَرَّمْنَاهُ، وَإِنَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ كَمَا حَرَّمَ اللَّهُ».[1]

(بزودی به مردی که به تخت اش تکیه زده است، یکی از احادیث من می رسد؛ پس او می گوید: میان ما و شما، کتاب خدا حکم و داور است؛ هر چه در کتاب خدا، حلال بود، حلالش می دانیم و چیزی را که در کتاب خدا، حرام یافتیم، حرامش می دانیم؛ شما باید بدانید که آنچه را که رسول الله حرام کرده است مانند همان چیزی است که خداوند حرام ساخته است).

و در روایتی آمده است که آنحضرت ﷺ فرمود: «أَلاَ إِنِّي أُوتِيتُ الْكِتَابَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ».[2] (قرآن و مانند آن همراه قرآن به من عنایت شده است).

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «إِنَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَأَحْسَنَ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

(همانا بهترین سخن، کتاب الله است و بهترین رهنمود، رهنمود محمد صلی الله علیه و سلم می باشد).

انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:«مَنْ

---

[1] روایت ترمذی، احمدو ابوداود و تحسین ترمذی و شیخ آلبانی آنرا در صحیح سنن ترمذی، صحیح دانسته است.

[2] روایت ابوداوود.

رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي». (هر کس از سنت من رویگردانی کند، از ـ امتیان ـ من نیست).

عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ».

(هر کس در این دین ما چیزی ایجاد کند که از آن نیست، مردود است).

همانگونه که ملاحظه می کنید این حدیث به یکی از شرایط قبول شدن عمل که همانا موافقت با سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم می باشد، اشاره دارد؛ زیرا برای پذیرفته شدن هر عمل، دو شرط وجود دارد:

یکی اینکه فرد در کارش، اخلاص داشته باشد؛ یعنی آن عمل را صرفاً برای خداوند عزوجل و رسیدن به رضای او انجام دهد و این، همان مقتضای لا اله الا الله می باشد.

دوم اینکه کار شخص، بر اساس سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم باشد، و این، مقتضای محمد رسول الله می باشد.

فضیل بن عیاض رحمه الله در تفسیر آیه ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ می گوید: یعنی خداوند شما را آزمایش می کند که کدامیک از شما عملی خالص‌تر و صحیح تر، انجام می دهد؛ زیرا اگر عمل، خالص باشد ولی صحیح نباشد، پذیرفته نمی شود؛ همچنین اگر عمل، صحیح باشد ولی خالص نباشد، پذیرفته نمی شود؛ بله، صرفاً اعمال انسان، زمانی پذیرفته می شوند که هم خالص و هم صحیح باشند و خالص به عملی گفته می شود که صرفاً بخاطر رضای خدا انجام گیرد.

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إلا مَنْ أَبَى، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّه، وَمَنْ يَأْبَى؟ قَالَ: مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبَى»[۱]

(همهٔ امتیان من وارد بهشت می شوند مگر کسی که امتناع ورزد؛ صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! چه کسی امتناع می ورزد؟ فرمود: هر کس که از من اطاعت کند، وارد بهشت می شود و هر کس، از من نافرمانی کند، در حقیقت، امتناع ورزیده است).

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرمود: «مَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ، وَمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ فَافْعَلُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِكَثْرَةِ مَسَائِلِهِمْ، وَاخْتِلافِهِمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ».[۲]

(از کارهایی که شما را از انجام آنها منع می نمایم، پرهیز کنید و دستورات مرا به اندازهٔ توان، انجام دهید؛ زیرا گذشتگان بخاطر کثرت سؤال و اختلاف با پیامبرانشان، هلاک شدند).

عمر بن خطاب رضی الله عنه به حجر الاسود نزدیک شد و آنرا بوسید و گفت: «بخوبی می دانم که تو سنگی بیش نیستی و نمی توانی نفع و ضرر برسانی؛ اگر نمی دیدم که رسول الله صلی الله علیه و سلم تو را می بوسید، هرگز تو را نمی بوسیدم».[۳]

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مَنْ دَعَا إِلَى هُدًى كَانَ لَهُ مِنَ الأَجْرِ مِثْلُ أُجُورِ مَنْ تَبِعَهُ لاَ يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا،

---

[۱] صحیح بخاری.
[۲] صحیح بخاری (۷۲۸۸) و صحیح مسلم (۱۳۳۷).
[۳] صحیح بخاری (۱۵۹۷) و صحیح مسلم (۱۲۷۰)

وَمَنْ دَعَا إِلَى ضَلاَلَةٍ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الإِثْمِ مِثْلُ آثَامِ مَنْ تَبِعَهُ لاَ يَنْقُصُ ذَلِکَ مِنْ آثَامِهِمْ شَيْئًا».[1]

(اگر کسی مردم را بسوی هدایت ـ کار خیر و سنتی ـ دعوت کند، به اندازهٔ پاداش کسانی که از او پیروی می نمایند، اجر و پاداش می برد بدون اینکه از پاداش آنان، چیزی کاسته شود؛ همچنین اگر کسی مردم را بسوی گمراهی فرا خواند، به اندازهٔ گناه کسانی که از او پیروی می کنند، گناهکار می گردد بدون اینکه از گناه آنان، چیزی کاسته شود).

قابل یادآوری است که همانگونه که قرآن و سنت ما را به پیروی از سنت ها تشویق نموده و از بدعت ها برحذر داشته اند، صحابه، تابعین و تبع تابعین نیز ما را بسوی سنت فرا خوانده و از بدعت ها برحذر داشته اند و خطر بدعت را برای ما بیان نموده اند که ما برای تأکید بیشتر به فرازهایی از سخنان آنان اشاره می نماییم:

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: «اتَّبِعُوا، وَلاَ تَبْتَدِعُوا فَقَدْ كُفِيتُمْ».[2] (اتباع نمایید و بدعت گذاری نکنید؛ زیرا دین به اندازه کافی، بیان شده است).

عثمان بن حاضر می گوید: نزد ابن عباس رضی الله عنهما رفتم و گفتم: مرا نصیحت کن؛ گفت: «نَعَم، عَلَيْکَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالإِسْتِقَامَةِ اتَّبِعْ وَلاَ تَبْتَدِعْ».[3] (بلی، راه تقوا و استقامت را پیشه کن و ـ از سنت ها ـ پیروی کن و بدعت مکن).

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ غَدًا مُسْلِمًا فَلْيُحَافِظْ عَلَى هَؤُلاءِ الصَّلَوَاتِ حَيْثُ يُنَادَى بِهِنَّ، فَإِنَّ اللَّهَ شَرَعَ لِنَبِيِّكُمْ صلى الله

---

[1] صحیح مسلم (۲۶۷۴).

[2] روایت دارمی (۲۱۱).

[3] روایت دارمی (۱۴۱).

علیه وسلم سُنَنَ الْهُدَى، وَإِنَّهُنَّ مِنْ سُنَنِ الْهُدَى، وَلَوْ أَنَّكُمْ صَلَّيْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ كَمَا يُصَلِّي هَذَا الْمُتَخَلِّفُ فِي بَيْتِهِ، لَتَرَكْتُمْ سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ، وَلَوْ تَرَكْتُمْ سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ لَضَلَلْتُمْ».[۱]

(هر کس می خواهد فردا در حالی که مسلمان است به دیدار الله برود، پس این نمازها را در مکانهایی که اذان گفته می شود، بخواند؛ زیرا خداوند سنت های هدایت را برای پیامبرتان بعنوان دین و شریعت، بیان نموده است و خواندن نمازها با جماعت یکی از سنت های هدایت می باشد؛ اگر شما مانند این متخلف در خانه هایتان نماز بخوانید، در واقع، سنت پیامبرتان را ترک کرده اید و بدانید که اگر سنت پیامبرتان را ترک کنید، گمراه می شوید).

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: «کل بدعة ضلالة و ان رآها الناس حسنة».[۲] (هر بدعتی، گمراهی بشمار می رود اگر چه مردم آنرا خوب بدانند).

معاذ بن جبل رضی الله عنه می گوید: «فَإِيَّاكُمْ وَمَا ابْتُدِعَ فَإِنَّ مَا ابْتُدِعَ ضَلاَلَةٌ».[۳] (از بدعتها پرهیز نمایید؛ زیرا بدعت ها، گمراهی هستند).

مردی نامه ای به عمر بن عبدالعزیز رحمه الله نوشت و از وی در مورد تقدیر پرسید؛ عمر بن عبدالعزیز رحمه الله در جواب وی نوشت: «اما بعد، تو را به تقوای الهی، میانه روی در دین، پیروی از پیامبر خدا و رها کردن امور جدیدی که بعد از ایشان، ایجاد کردند، توصیه می نمایم؛ پس سنت را محکم بگیر که به اذن الهی باعث حفاظت تو می گردد».[۴]

---

[۱] روایت مسلم (۶۵۴).

[۲] روایت محمد بن نصر المروزی در کتاب «السنه».

[۳] روایت ابوداود (۴۶۱۱).

[۴] روایت ابوداود (۴۶۱۲).

سهل بن عبدالله شوشتری می گوید: «هر کس، دربارهٔ دین خدا سخنی به زبان آورد، روز قیامت از او در مورد آن، پرسیده می شود؛ اگر سخن اش موافق سنت باشد، نجات پیدا می کند؛ در غیر این صورت، گرفتار می شود».[1]

ابو عثمان نیشابوری می گوید: «هر کس، سنت را در سخن و عمل، بر خود، حاکم نماید، با حکمت سخن می گوید؛ و هر کس، خواهشاتش را در سخن و عمل، بر خود، حاکم گرداند، دچار بدعت می شود».[2]

امام مالک بن انس رحمه الله می گوید: «هر کس، در اسلام، بدعتی ایجاد کند و تصور نماید آن بدعتش، بدعتی حسنه است، در حقیقت، محمد صلی الله علیه و سلم را متهم به خیانت در رسالت نموده است؛ زیرا خداوند عزوجل می فرماید:

﴿ ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ﴾[مائده: ۳]

(امروز دینتان را برای شما کامل نمودم و نعمت ام را بر شما تمام ساختم).

پس آن چیزی که در آن روز، دین شمرده نمی شد، امروز نیز جزو دین بحساب نمی آید.[3]

امام احمد بن حنبل رحمه الله می گوید: «اصول سنت نزد ما چنگ زدن به راه و روش صحابهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم و اقتدای به آنان، و ترک بدعت ها می باشد و باید دانست که هر بدعتی، گمراهی بشمار می رود».[4]

با توجه به آنچه که بیان شد، سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد سلف و

---

[1] فتح الباری (۲۹۰/۱۳).
[2] حلیه الاولیاء (۲۴۴/۱۰).
[3] الاعتصام (28/1) شاطبی.
[4] شرح اصول اعتقاد اهل السنه لالکایی (۳۱۷).

گذشتگان این امت از همیت بسیار بالایی برخوردار بود؛ به همین خاطر، فرآیند حفظ و تدوین سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم از دوران صحابه آغاز گردید و در میان نسل های بعدی ادامه پیدا کرد تا جایی که از میان صحابه، افرادی مانند علی بن ابی طالب، سعد بن عباده انصاری، ابوموسی اشعری، جابر بن عبدالله انصاری و دیگران، صحیفه هایی داشتند که احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم را در آنها یادداشت نموده بودند؛ همچنین نسل های بعدی یعنی تابعین و تبع تابعین به جمع آوری احادیث همت گماشتند و در قرن دوم، اندیشمندان زیادی به این مهم پرداختند؛ در قرن سوم، ستارگان علم حدیث، امثال محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری، ابوداود سجستانی، محمد بن عیسی ترمذی، ابو عبدالرحمن نسائی و ابن ماجه قزوینی طلوع نمودند و کتب سته (شیش گانه) حدیث را به رشته تحریر در آوردند و اینگونه، علم حدیث و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم را جاویدان ساختند و هم اینک ما خوشه چینان خرمن آن بزرگواران هستیم و خود را مدیون زحمات آنان می دانیم.

خوشبختانه این شیش کتاب مهم حدیثی، به بیشتر زبانهای زندهٔ جهان ترجمه و چاپ شده اند؛ اما به دلایلی از قبیل تعصبات مذهبی یا شاید دلایل دیگر، مورد کم مهری زبان فارسی قرار گرفته اند تا جایی که تاکنون به زبان فارسی روان، ترجمه نشده اند؛ بهر حال بخاطر جایگاه بسیار بالایی که احادیث گهربار نبی اکرم صلّی الله علیه و سلم در دین دارند، بنده با همکاری دوستان در انتشارات حرمین مختصر صحیح بخاری را ترجمه و به فارسی زبانان محترم تقدیم نمودم؛ خوشبختانه این کتاب از طرف بیشتر مردم، مورد استقبال قرار گرفت و هم اکنون، بعد از مدت کوتاهی، در آستانهٔ چاپ سوم قرار دارد؛ اگر چه تعدادی از متعصبان وکوردلان، آن کسانی که توان دیدن نور سنت را ندارند، نق زدند و سم پاشی کردند و از روش های مختلف تهمت و ترور شخصیت و غیره کار گرفتند؛ اما سخنان رسول الله صلی الله علیه و سلم راهشان را در دل مسلمانان مخلص و پیروان کتاب و سنت باز نمود و خوشبختانه، ترجمهٔ فارسی کتاب

مختصر صحیح بخاری در بسیاری از کشورهای دیگر به زیور طبع آراسته گردید.

هم اینک هم بسیار خوشحالم که بعد از مدتها توانستم ترجمهٔ مختصر صحیح مسلم را به پایان برسانم و خدمت فارسی زبانان عزیز تقدیم نمایم؛ از خداوند مسئلت می نمایم که این عمل ناچیز را از من بپذیرد و مرا روز قیامت با صاحب این سخنان حشر نماید. ﴿يَوۡمَ لَا يَنفَعُ مَالٞ وَلَا بَنُونَ ٨٨﴾

قابل یادآوری است که بنده مختصر این کتابها را انتخاب نمودم؛ زیرا برای عموم مردم، آسان تر و قابل فهم‌تراند و از طرفی دیگر، تودهٔ مردم، نیازی به ذکر سند و طرق حدیث و تکرار آنها ندارند و اهل فن غالباً با زبان عربی آشنایی دارند و می توانند به اصل کتابها مراجعه نمایند؛ اما قبل از اینکه وارد اصل مطلب شویم جا دارد که با زندگی مؤلف کتاب ؛ امام مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری؛ و اختصار کنندهٔ آن؛ حافظ زکی الدین عبدالعظیم منذری؛ آشنا شویم.

شرح حال امام مسلم بن حجاج قیشری نیشابوری

ابو الحسین مسلم بن حجاج بن ورد بن کوشاذ قشیری نیشابوری سال ۲۰۴ و به قول بعضی ۲۰۶ هجری قمری در نیشابور یکی از شهرهای خراسان، دیده به جهان گشود؛ وی برای اولین بار در سال ۲۱۸ در خراسان از یحیی بن یحیی تمیمی و اسحاق بن راهویه فراگیری احادیث نبی اکرم صلی الله علیه و سلم را آغاز نمود؛ در سن بیست سالگی برای ادای حج به مکه رفت؛ در مکه از قعنبی و در کوفه از احمد بن یونس و اساتید دیگر آن دیار، کسب فیض نمود و به سرعت، به وطنش برگشت؛ اما عطش علمی وی باعث گردید تا قبل از سی سالگی بار دیگر به سرزمین حجاز، مصر و عراق سفر نماید و در برابر بسیاری از ستارگان علم حدیث، زانوی شاگردی خم کند و از آن بزرگوارن، کسب فیض نماید که برخی از مهمترین آنان عبارتند از:

امام احمد بن حنبل، محمد بن اسماعیل بخاری، اسحاق بن راهویه، عثمان بن ابی

شیبه، زهیر بن حرب، سعید بن منصور، عبد بن حمید، عبیدالله قواریری، بندار، ابوبکر بن ابی شیبه، محمد بن عبدالله بن نمیر، هناد بن سری، یحیی بن معین، یحیی بن یحیی نیشابوری و یونس بن عبدالاعلی.

همچنین شاگردان زیادی از او حدیث فرا گرفتند که ما فقط به ذکر بعضی از آنان اکتفا می کنیم:

علی بن حسن بن ابی عیسی هلالی، محمد بن عبدالوهاب الفراء، صالح بن محمد الجزره، ابو عیسی ترمذی، ابرهیم بن محمد بن سفیان فقیه، حافظ احمد بن سلمه، ابوبکر بن خزیمه، حافظ ابوعوانه، حافظ نصر بن احمد بن نصر مروزی، حسین بن محمد قبانی، ابوبکر بن جارودی، علی بن حسین بن جنید رازی، احمد بن مبارک مستملی، عبدالله بن یحیی سرخسی و فضل بن محمد بلخی.

جایگاه علمی امام مسلم نیشابوری

امام مسلم از نظر علمی از جایگاه بسیار بالایی برخوردار بود؛ علامه ذهبی در کتاب سیر اعلام النبلاء او را امام بزرگ، حافظ، مجوّد، حجت و صادق می نامد.

حافظ ابوقریش می گوید: محمد بن بشار می گفت: «در دنیا چهار نفر حافظ حدیث وجود دارد: ابوزرعه رازی در ری، مسلم بن حجاج در نیشابور، عبدالله دارمی در سمرقند و محمد بن اسماعیل بخاری در بخارا».

حافظ ابوعبدالله محمد بن یعقوب بن اخرم می گوید: «نیشابور سه شخصیت به جامعه تقدیم نموده است: محمد بن یحیی، مسلم بن حجاج و ابراهیم بن ابی طالب».

حاکم نیشابوری می گوید: شنیدم که ابوعبدالرحمن سلمی می گفت: «شیخی را دیدم که از چهرهٔ زیبایی برخوردار بود و لباس خوبی پوشیده بود و عبای زیبایی به تن داشت و گوشهٔ عمامه اش میان شانه هایش آویزان بود؛ مردم گفتند: این، مسلم است؛ در این هنگام، افرادی از طرف حاکم وقت آمدند و گفتند: امیرالمومنین دستور داد تا مسلم

بن حجاج بعنوان امام مسلمانان تعیین گردد؛ اینگونه او را بعنوان امام در مسجد جامع، تعیین کردند؛ پس تکبیر گفت و مردم را امامت نمود».

حاکم نیشابوری نقل می کند که محمد بن عبدالوهاب فراء می گفت: «مسلم بن حجاج از دانشمندان، و دریای علم و دانش بود».

احمد بن سلمه می گوید: ابوزرعه و ابوحاتم امام مسلم بن حجاج را در شناختن احادیث صحیح بر مشایخ عصر خود، مقدم می دانستند.

تألیفات مسلم بن حجاج نیشابوری

امام مسلم رحمه الله بیشتر مشغول کارهای علمی بود؛ به همین خاطر، آثار متعددی از خود بجای گذاشت که عبارتند از:

الجامع الصحیح (صحیح مسلم)، التمییز، العلل، الوجدان، الافراد، الأقران، سؤالات احمد بن حنبل، الانتفاع، مشایخ مالک، مشایخ الثوری، مشایخ شعبه، من لیس له الا راو واحد، المخضرمین، اولاد الصحابه، أوهام المحدثین، الطبقات و افراد الشامیین.[1]

کتاب صحیح مسلم

بزرگترین شاهکار علمی امام مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری کتاب صحیح مسلم می باشد؛ او پانزده سال از زندگی اش را صرف جمع آوری این کتاب کم نظیر نمود و احادیث آنرا از میان سیصد هزار حدیثی که شنیده بود، انتخاب کرد.

مکی بن عبدان که یکی از حافظان حدیث نیشابور است، می گوید: شنیدم که مسلم بن حجاج می گفت: اگر اهل حدیث، دویست سال، حدیث بنویسند، اساس و

[1] آنچه که از اول بیوگرافی امام مسلم تا اینجا نوشته شده از کتاب سیر اعلام النبلاء علامه ذهبی گرفته شده است.

محور کار آنان بر صحیح مسلم خواهد بود.

امام مسلم خودش می گوید: این کتابم را به ابوزرعه رازی عرضه نمودم؛ در هر حدیثی که به وجود علتی در آن، اشاره نمود، آنرا ترک کردم؛ و به صحت هر حدیثی که اذعان نمود، آنرا ذکر نمودم و در کتاب آوردم.

در جایی دیگر می گوید: هیچ مطلبی در این کتاب، بدون حجت و دلیل، ننوشتم؛ همچنین هیچ حدیثی را بدون حجت و دلیل، ترک نکردم.

علامه نووی رحمه الله در مقدمهٔ شرح صحیح مسلم می گوید: دانشمندان اتفاق نظر دارند که صحیح ترین کتابها بعد از قرآن کریم صحیح بخاری و صحیح مسلم هستند؛ همچنین امت اسلامی آنها را پذیرفته اند؛ البته کتاب امام بخاری از کتاب مسلم صحیح تر می باشد و فواید و معارف آشکار و پنهان بیشتری دارد؛ چنانچه به صحت رسیده است که امام مسلم از امام بخاری کسب فیض می نمود و اعتراف می کرد که امام بخاری در علم حدیث، بی نظیر است.

شیخ ابو عمرو بن صلاح رحمه الله می گوید: تمام احادیثی را که امام مسلم به صحت آنها در این کتاب، حکم نموده است، صحت آنها قطعی است.

به همین خاطر است که هرگاه محدثین، حدیثی را به بخاری و مسلم نسبت دهند، در مورد سند آنها بحث نمی کنند؛ بلکه به همین اندازه اکتفا می کنند که این حدیث در صحیح مسلم یا صحیح بخاری و یا هر دوی آنها وجود دارد و همین جایگاه برای امام مسلم و کتاب صحیح اش؛ کافی است.

بله، کتاب صحیح مسلم حاوی چهار هزار حدیث می باشد و شرح های مختلفی بر آن، نگاشته شده است که بهترین آنها شرح امام نووی بر صحیح مسلم می باشد؛ سرانجام، امام مسلم بن حجاج نیشابوری بعد از یک عمر تلاش و کوشش و کار علمی در سال ۲۶۱ هجری قمری در سن پنجاه و هفت سالگی در نصرآباد از توابع نیشابور، دار

فانی را وداع گفت و در همانجا دفن گردید؛ روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

زندگی حافظ زکی الدین منذری

حافظ زکی الدین ابو محمد عبدالعظیم بن عبدالقوی بن عبدالله بن سلامه بن سعد بن سعید دمشقی منذری در اول شعبان سال ۵۸۱ هجری قمری در مصر دیده به جهان گشود؛ از همان دوران کودکی، شیفتهٔ علم و دانش بود؛ قرآن را از ارتاحی فراگرفت؛ از ابوالقاسم عبدالرحمن بن محمد قرشی فقه آموخت و برای فراگیری ادبیات و صرف و نحو نزد ابوالحسین علی بن یحیی نحوی زانوی تلمذ خم نمود؛ در سال ۵۹۱ یعنی در ده سالگی فراگیری حدیث را آغاز نمود و از تعداد زیادی از محدثین کسب فیض نمود و حدیث آموخت؛ حافظ ابوالحسن علی بن مفضل مقدسی بزرگترین استاد حدیث وی بشمار می رود؛ حافظ منذری مدت زیادی را با او سپری نمود و از او حدیث آموخت؛ وی در مکه از یونس هاشمی، در مدینه از حافظ جعفر بن محمد بن آموسان، در دمشق از عمر بن طبرزد و تعدادی دیگر، احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم را فرا گرفت؛ همچنین به شهرهای نجران، اسکندریه، رها و بیت المقدس سفر نمود و از علمای آنها استفادهٔ علمی نمود.

او کتابهای زیادی تألیف نمود که مشهورترین آنها عبارتند از: ۱ـ الترغیب والترهیب[۱] ۲ـ مختصر صحیح مسلم. ۳ـ مختصر سنن ابی داود ۴ـ شرح التنبیه ابو اسحاق شیرازی در فقه شافعی. ۵ـ اربعون حدیثاً فی فضل اصطناع المعروف. ۶ـ الاعلام بأخبار شیخ البخاری محمد بن سلام. ۷ـ معجم شیوخه. ۸ـ عمل الیوم واللیله.

حافظ منذری در کنار تحقیق و تألیف به درس و تدریس نیز اشتغال داشت و شاگردان زیادی تربیت نمود که مشهورترین آنها عبارتند از: حافظ دمیاطی، علامه تقی

---

[۱] علامه ناصر الدین آلبانی آنرا تحقیق نموده و احادیث صحیح و ضعیف آنرا از هم جدا ساخته و در دو کتاب جداگانه بنام های «صحیح الترغیب والترهیب» و «ضعیف الترغیب والترهیب» به چاپ رسیده است.

الدین ابن دقیق العید، ابوالحسین بن الیونینی، اسماعیل بن عساکر و عزالدین شریف.

وی مدتی در دانشگاه ظاهری قاهره تدریس نمود؛ سپس شیخ الحدیثی دار کاملیه را بعهده گرفت و بیست سال تمام همهٔ فعالیت هایش را قطع کرد و فقط به تدریس مشغول گردید؛ او از نظر علمی از جایگاه بسیار بالایی برخوردار بود تا جایی که حافظ عز الدین شریف می گوید: «شیخ ما زکی الدین در تمام فنون علم حدیث، شخصی بی نظیر بود؛ طرق مختلف حدیث را بخوبی می دانست؛ احادیث صحیح و ضعیف و معلول را بخوبی تشخیص می داد؛ در شناخت احکام، معانی و احادیث مشکل تبحر خاصی داشت؛ با اعراب احادیث، اختلاف الفاظ و احادیث غریب آشنایی کامل داشت؛ مهارت خاصی در شناخت راویان حدیث، جرح و تعدیل آنان، تاریخ ولادت ووفات آنها و زندگی نامهٔ آنان داشت؛ امام، حجت، محقق و پرهیزگار بود؛ در سخنانش، اخلاص داشت و احادیثی را که به آنها اطمینان داشت، روایت می نمود».

امام ذهبی رحمه الله می گوید: «در زمان حافظ منذری، فردی حافظ تر از وی وجود نداشت».

حافظ منذری در مصر به مردم فتوا می داد؛ پس از مدتی، کار فتوا را رها ساخت؛ خودداری او از فتوا، علت عجیبی دارد که دلیل بر انصاف، بزرگواری و کرامت و احترام گذاشتن به صاحبان علم و فضل می باشد؛ تاج الدین سبکی می گوید: شنیدم که پدرم تقی سبکی می گفت: شیخ عزالدین بن عبدالسلام در دمشق برای مردم، حدیث بیان می کرد؛ هنگامی که وارد قاهره شد، حدیث، بیان نمی نمود بلکه در جلسات شیخ زکی الدین منذری حاضر می شد و مانند سایر شاگردانش از او حدیث می شنید؛ هنگامی که حافظ منذری متوجه حضور شیخ عزالدین بن عبدالسلام شد، فتوا را رها کرد و گفت: الآن که شیخ عزالدین آمده است، مردم نیازی به من ندارند.

سرانجام، این کوه علم ودانش و تقوی وپرهیزگاری بعد از یک عمر تلاش علمی و

تألیف و تدریس، در سال ۶۵۶ هجری قمری در مصر وفات نمود.[۱]

[۱] برای آشنایی بیشتر با زندگی نامهٔ وی می توانید به کتابهای الوافی للوفیات صفدی، طبقات الشافعیه ابن قاضی شهبه، الاعلام زرکلی، معجم المؤلفین مراجعه نمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله الغفار، مقلب القلوب و الابصار، عالم الجهر و الإسرار، أحمده حمـداً دائماً بالعشى و الإبكار، و أشهد أن لا إله الا الله و حده لا شريک له، شهادةً تنجـى قائلها من عذاب النار، و أشهد أن محمداً نبيه المختار، و رسوله المجتبى من أشرف نجار، صلى الله عليه و على أهله و أزواجه و أصحابه الجدراء بالتعظيم و الإكبـار، صلاةً دائمةً باقيةً الليل و النهار و بعد:

این، کتابی است که من آنرا از صحیح امام ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری ﷺ اختصار نمودم تا حفظ آن سهل و آسان گردد و خواننده زودتر به هدف برسد و طوری آن را ترتیب دادم که دانشجو زودتر بتواند به مسئلهٔ مورد بحث در جای خاص خودش دسترسی پیدا کند و با وجود حجم اندک کتاب، بیشترین مقصود اصل را در بر دارد.

از خداوند مسئلت می نمایم که این کتاب را برای من، خواننده و نویسندهٔ آن مفید گرداند، همانا خداوند نزدیک و اجابت کننده است.

۱- کتاب ایمان

باب (۱): اول ایمان، لا إله إلا الله گفتن است

۱ــ عَنْ أَبِي جَمْرَةَ قَالَ: كُنْتُ أُتَرْجِمُ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَبَيْنَ النَّاسِ، فَأَتَتْهُ امْرَأَةٌ تَسْأَلُهُ عَنْ نَبِيذِ الْجَرِّ، فَقَالَ: إِنَّ وَفْدَ عَبْدِ الْقَيْسِ أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنِ الْوَفْدُ؟ أَوْ مَنِ الْقَوْمُ»؟ قَالُوا: رَبِيعَةُ، قَالَ: «مَرْحَبًا بِالْقَوْمِ - أَوْ: بِالْوَفْدِ - غَيْرَ خَزَايَا وَلاَ النَّدَامَى». قَالَ: فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا نَأْتِيكَ مِنْ شُقَّةٍ بَعِيدَةٍ، وَإِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ هَذَا الْحَيَّ مِنْ كُفَّارِ مُضَرَ، وَإِنَّا لاَ نَسْتَطِيعُ أَنْ نَأْتِيَكَ إِلاَّ فِي شَهْرِ الْحَرَامِ، فَمُرْنَا بِأَمْرٍ فَصْلٍ نُخْبِرْ بِهِ مَنْ وَرَاءَنَا، نَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ، قَالَ: فَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ، وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ، قَالَ: أَمَرَهُمْ بِالإِيمَانِ بِاللَّهِ وَحْدَهُ، وَقَالَ: «هَلْ تَدْرُونَ مَا الإِيمَانُ بِاللَّهِ»؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «شَهَادَةُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامُ الصَّلاَةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَصَوْمُ رَمَضَانَ، وَأَنْ تُؤَدُّوا خُمُسًا مِنَ الْمَغْنَمِ». وَنَهَاهُمْ عَنِ الدُّبَّاءِ وَالْحَنْتَمِ وَالْمُزَفَّتِ- قَالَ شُعْبَةُ: وَرُبَّمَا قَالَ: النَّقِيرِ، - و قَالَ: «احْفَظُوهُ وَأَخْبِرُوا بِهِ مِنْ وَرَائِكُمْ، وَزَادَ ابْنُ مُعَاذٍ فِي حَدِيثِهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِلأَشَجِّ - أَشَجِّ عَبْدِ الْقَيْسِ -: «إِنَّ فِيكَ خَصْلَتَيْنِ يُحِبُّهُمَا اللَّهُ: الْحِلْمُ وَالأَنَاةُ». (م/۱۷)

ترجمه: ابوجمره می گوید: من میان ابن عباس و مردم، مترجم بودم؛ زنی نزد او آمد و از وی درباره نبیذ(شراب خرما و انگور و مانند اینها) سبوی سفالین[۱] پرسید؛ ابن عباس رضی الله عنهما گفت: هنگامی که هیأت اعزامی عبدالقیس نزد رسول الله ﷺ آمد، آنحضرت ﷺ فرمود: «شما از کدام گروه یا کدام قوم هستید»؟ گفتند: ما از طایفۀ ربیعه هستیم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «به این هیئت یا قوم، خیر مقدم می گویم. امیدوارم ضرر و زیانی متوجه شما نگردد و پشیمان نشوید». گفتند: ما از سفری طولانی می آییم و همانگونه که اطلاع دارید میان ما و شما این

---

(۱) سبوی سفالین، ظرفی است شبیه کوزه.

قبیله کافر مضر، قرار دارد؛ به همین سبب ما فقط در ماه حرام می توانیم نزد شما بیاییم؛ لذا به ما دستوری واضح و روشن بدهید تا به کسانی که همراه ما نیامده اند، برسانیم و با عمل کردن به آن، وارد بهشت شویم.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: آنحضرت ﷺ آنان را به چهار چیز، دستور داد و از چهار چیز، منع فرمود: ۱- به آنان دستور داد تا به خدای یکتا ایمان بیاورند و فرمود: «آیا می دانید ایمان به خداوند یکتا یعنی چه»؟ گفتند: خدا و رسولش بهتر می دانند؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «یعنی گواهی دادن به اینکه هیچ معبود بحقی بجز الله، وجود ندارد و محمدﷺ فرستاده خداست. ۲- بر پاداشتن نماز ۳- پرداخت زکات ۴- روزه گرفتن ماه رمضان و اینکه یک پنجم مال غنیمت را پرداخت نمایند. و آنها را از ظرف کدو، خم و ظرف قیر اندود شده، منع نمود.

شعبه می گوید: از ظرف تنهٔ خرما نیز منع فرمود. (در آن زمان از این ظرفها برای ساختن شراب استفاده می شد) و در پایان آنحضرت ﷺ فرمود: «این مطالب را بخاطر بسپارید و به دیگران نیز برسانید».

در حدیث ابن معاذ از پدرش، علاوه بر اینها چنین آمده است که رسول اکرم ﷺ به اشج یعنی همان اشج قبیلهٔ عبدالقیس فرمود: «تو از دو خصلت برخورداری که خداوند آنها را دوست دارد: عقل و بردباری».

٢ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يَوْمًا بَارِزًا لِلنَّاسِ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه، مَا الإِيمَانُ؟ قَالَ: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّه، وَمَلاَئِكَتِه، وَكِتَابِه، وَلِقَائِه، وَرُسُلِه، وَتُؤْمِنَ بِالْبَعْثِ الآخِرِ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه مَا الإِسْلاَمُ؟ قَالَ: «الإِسْلاَمُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ وَلاَ تُشْرِكَ بِه شَيْئًا، وَتُقِيمَ الصَّلاَةَ الْمَكْتُوبَةَ، وَتُؤَدِّيَ الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه مَا الإِحْسَانُ؟ قَالَ: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنَّكَ إِنْ لاَ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ، وَلَكِنْ سَأُحَدِّثُكَ عَنْ أَشْرَاطِهَا: إِذَا وَلَدَتِ الأَمَةُ رَبَّهَا فَذَاكَ مِنْ أَشْرَاطِهَا، وَإِذَا كَانَتِ الْعُرَاةُ الْحُفَاةُ رُءُوسَ النَّاسِ فَذَاكَ مِنْ أَشْرَاطِهَا، وَإِذَا تَطَاوَلَ رِعَاءُ الْبَهْمِ فِي الْبُنْيَانِ فَذَاكَ مِنْ أَشْرَاطِهَا، فِي خَمْسٍ لاَ

يَعْلَمُهُنَّ إِلاَّ اللَّهُ» ثُمَّ تَلاَ ﷺ: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِى ٱلْأَرْحَامِ ۖ وَمَا تَدْرِى نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا ۖ وَمَا تَدْرِى نَفْسٌۢ بِأَىِّ أَرْضٍ تَمُوتُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌۢ ﴾ [لقمان: ٣٤]

قَالَ: ثُمَّ أَدْبَرَ الرَّجُلُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «رُدُّوا عَلَيَّ الرَّجُلَ». فَأَخَذُوا لِيَرُدُّوهُ فَلَمْ يَرَوْا شَيْئًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَا جِبْرِيلُ جَاءَ لِيُعَلِّمَ النَّاسَ دِينَهُمْ». (م/٩)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: روزی، رسول الله ﷺ برای پاسخ دادن به سؤالات مردم نشسته بود که مردی آمد و گفت: یا رسول الله! ایمان چیست؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «ایمان یعنی اینکه به خدا، فرشتگان خدا، کتاب خدا، ملاقات با خدا و پیامبران خدا ایمان بیاوری و به برانگیخته شدن روز قیامت، نیز ایمان بیاوری»؛ آن مرد پرسید: ای رسول خدا! اسلام چیست؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «اسلام یعنی اینکه خدا را پرستش کنی و با او چیزی را شریک قرار ندهی، زکات فرض را پرداخت نمایی و ماه مبارک رمضان را روزه بگیری»؛ آن مرد گفت: ای رسول خدا! احسان چیست؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «احسان یعنی اینکه خدا را بگونه ای پرستش کنی که گویا او را می بینی زیرا اگر چه تو او را نمی بینی ولی او تو را می بینند»؛ آن مرد گفت: ای رسول خدا! قیامت کی بر پا می شود؟ رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که در این مورد، سؤال می شود از سؤال کننده در این مورد شناخت بیشتری ندارد؛ ولی برخی از نشانه های قیامت را برای شما بیان می کنم: یکی از نشانه های قیامت، این است که کنیز، بی بی اش را بدنیا می آورد؛ یکی دیگر از نشانه های قیامت این است که انسانهای عریان و پابرهنه در رأس مردم قرار می گیرند؛ یکی دیگر از نشانه های قیامت این است که چوپانان بره و بزغاله در ساختمانها به یکدیگر، افتخار می کنند و بدانید که وقت قیامت یکی از آن پنج چیزی است که بجز خداوند، کسی دیگر نمی داند»؛ سپس آنحضرت ﷺ این آیه را تلاوت فرمود:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِى ٱلْأَرْحَامِ ۖ وَمَا تَدْرِى نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا ۖ وَمَا تَدْرِى نَفْسٌۢ بِأَىِّ أَرْضٍ تَمُوتُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌۢ ﴾ [لقمان: ٣٤]

یعنی همانا آگاهی از فرا رسیدن قیامت، ویژه خداوند است و اوست که باران را می باراند. و آنچه را که در رحمهای (مادران) است، می داند و هیچ کس نمی داند که فردا چه چیزی بدست می آورد. و همچنین هیچ کس نمی داند که در کدام سرزمین می میرد؛ همانا خداوند آگاه و باخبر است.

راوی می گوید: سپس آن مرد، برخاست و رفت. رسول الله ﷺ فرمود: «او را برگردانید». مردم خواستند او را برگردانند اما اثری از او ندیدند؛ رسول الله ﷺ فرمود: «این، جبرئیل بود و بخاطر این آمده بود تا دین مردم را به آنها بیاموزد».

٣ــ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا طَالِبٍ الْوَفَاةُ، جَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَوَجَدَ عِنْدَهُ أَبَا جَهْلٍ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أُمَيَّةَ ابْنِ الْمُغِيرَةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَمِّ، قُلْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، كَلِمَةً أَشْهَدُ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ». فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ: يَا أَبَا طَالِبٍ، أَتَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟ فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْرِضُهَا عَلَيْهِ وَيُعِيدُ لَهُ تِلْكَ الْمَقَالَةَ، حَتَّى قَالَ أَبُو طَالِبٍ آخِرَ مَا كَلَّمَهُمْ: هُوَ عَلَى مِلَّةِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَأَبَى أَنْ يَقُولَ: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَا وَاللَّهِ لأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَن يَسْتَغْفِرُوا۟ لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوٓا۟ أُو۟لِى قُرْبَىٰ مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَٰبُ ٱلْجَحِيمِ﴾

وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: (إِنَّكَ لاَ تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ) (م/ ٢٤)

ترجمه: سعید بن مسیب بروایت از پدرش می گوید: هنگامی که مرگ ابوطالب فرا رسید، رسول الله ﷺ نزد وی رفت؛ ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه بن مغیره نیز آنجا بودند؛ رسول الله ﷺ فرمود: «عمو جان! لااله الا الله بگو؛ این کلمه ای است که من نزد خداوند برایت گواهی می دهم»؛ ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه گفتند: ای ابوطالب، آیا دین عبدالمطلب را رها

می کنی؟ ولی رسول اکرم ﷺ همچنان این کلمه را به او عرضه می نمود و سخنش را تکرار می کرد تا اینکه آخرین سخنی که ابوطالب بزبان آورد، گفت: من بر دین عبدالمطلب هستم و حاضر نشد لااله الا الله بگوید. رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به خدا، تا هنگامی که منع نشده ام، برایت طلب آمرزش می نمایم»؛ بعد از آن، خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرْبَىٰ مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَٰبُ ٱلْجَحِيمِ ﴿١١٣﴾ ﴾ یعنی شایستهٔ پیامبر و مومنان نیست که برای مشرکان طلب آمرزش کنند اگر چه مشرکین، خویشاوند باشند آنهم بعد از اینکه جهنمی بودنشان برای آنها محرز شده است؛ همچنین خداوند این آیه را خطاب به پیامبر ﷺ درباره ابوطالب نازل کرد: ﴿ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَآءُ ﴾ یعنی هر که را تو دوست داشته باشی، هدایت نمی کنی ولی خداوند هرکس را بخواهد، هدایت می نماید.

باب (۲): به من دستور داده شده است که با مردم بجنگم تا لا اله الا الله بگویند

٤ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: لَمَّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّه ﷺ، وَاسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ بَعْدَهُ، وَكَفَرَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ، قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ لأَبِي بَكْرٍ ﷺ: كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، فَمَنْ قَالَ: لاَ إِلَهَ إِلاَ اللَّهُ فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلاَّ بِحَقِّه، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّه». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَاللَّه لأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلاَة وَالزَّكَاة فَإِنَّ الزَّكَاةَ حَقُّ الْمَالِ، وَاللَّه لَوْ مَنَعُونِي عِقَالاً كَانُوا يُؤَدُّونَهُ إِلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنْعِه، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ: فَوَاللَّه مَا هُوَ إِلاَّ أَنْ رَأَيْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ شَرَحَ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ لِلْقِتَالِ فَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ. (م/ ٢٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ درگذشت و بعد از ایشان، ابوبکر ﷺ به جانشینی وی انتخاب گردید وتعداد زیادی از اعراب، کافر شدند، عمر بن خطاب ﷺ به ابوبکر گفت: چگونه با مردم می جنگی در حالی که رسول الله ﷺ فرمود: «به من

دستور داده شده است که با مردم بجنگم تا لا اله الا الله بگویند؛ پس هر کس، لا اله الا الله بگوید، مال و جانش را از من حفاظت نموده است مگر به حقش، وحساب آنها با خداست»؛ ابوبکرﷺ گفت: به خدا سوگند، با کسی که میان نماز و زکات، فرق قائل شود، خواهم جنگید؛ زیرا زکات، حق مال است. به خدا سوگند، اگر زانو بند اشتری را به رسول الله ﷺ می دادند و از من دریغ ورزند بخاطر آن، با آنها خواهم جنگید. عمر بن خطاب ﷺ می گوید: سوگند به خدا، هنگامی که دیدم خداوند به ابوبکر در مورد جنگیدن با آنان، شرح صدر عنایت کرده است، به حقانیت او پی بردم.

٥ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلاَةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلاَّ بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ». (م/ ٣٢)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به من دستور داده شده است که با مردم بجنگم تا گواهی دهند که هیچ معبودی بجز الله وجود ندارد و محمد فرستاده الله است و نماز را بر پا دارند و زکات بدهند؛ پس وقتی که این کارها را انجام دادند، خون و مالشان را از من حفاظت کرده اند مگر به حقش، و حساب آنها با خداست».

باب(٣) : کسی که کافری ر ا بعد از لا اله الا الله گفتن، بقتل برساند

٦ــ عَنِ الْمِقْدَادِ بْنِ الأَسْوَدِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلاً مِنَ الْكُفَّارِ فَقَاتَلَنِي، فَضَرَبَ إِحْدَى يَدَيَّ بِالسَّيْفِ فَقَطَعَهَا، ثُمَّ لاَذَ مِنِّي بِشَجَرَةٍ فَقَالَ: أَسْلَمْتُ لِلَّهِ، أَفَأَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعْدَ أَنْ قَالَهَا؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ تَقْتُلْهُ». قَالَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ قَدْ قَطَعَ يَدِي، ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَ أَنْ قَطَعَهَا، أَفَأَقْتُلُهُ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ تَقْتُلْهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ، فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ». أَمَّا الأَوْزَاعِيُّ وَابْنُ جُرَيْجٍ فَفِي حَدِيثِهِمَا: قَالَ: أَسْلَمْتُ لِلَّهِ. وَأَمَّا مَعْمَرٌ فَفِي حَدِيثِهِ: فَلَمَّا أَهْوَيْتُ لأَقْتُلَهُ قَالَ: لاَ

إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ. (م/ ٩٥)

ترجمه: روایت است که مقداد بن اسود ﷺ گفت: یا رسول الله! اگر با کافری، روبرو شدم و او با من درگیر شد و یکی از دستهایم را با شمشیر زد و قطع کرد؛ سپس فرار نمود و به درختی پناه برد و گفت: مسلمان شدم؛ آیا بعد از اینکه این سخن را به زبان آورد، او را بقتل برسانم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «او را نکش». مقداد می گوید: گفتم: ای رسول خدا! او دستم را قطع کرده و بعد از آن، این کلمه را بزبان آورده است آیا او را بقتل برسانم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «او را بقتل نرسان زیرا او مانند تو است قبل از اینکه او را بقتل برسانی (همانگونه که ریختن خون تو حرام است، قتل او هم حرام است. زیرا هم اکنون با این کلمه، مسلمان شده است) و تو مانند او هستی، قبل از اینکه آن کلمه را بزبان بیاورد» (همانگونه که او قبل از گفتن آن کلمه، مهدور الدم بود تو با کشتن وی بعد از گفتن کلمه، مهدور الدم شدی).

در روایت اوزاعی و ابن جریح لفظ «اسلام آوردم» آمده است و در روایت معمر بجای آن چنین آمده است: «هنگامی که خواستم او را بقتل برسانم، لا اله الا الله گفت».

٧ـ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي سَرِيَّةٍ، فَصَبَّحْنَا الْحُرَقَاتِ مِنْ جُهَيْنَةَ، فَأَدْرَكْتُ رَجُلاً، فَقَالَ: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، فَطَعَنْتُهُ، فَوَقَعَ فِي نَفْسِي مِنْ ذَلِكَ، فَذَكَرْتُهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَقَالَ: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَقَتَلْتَهُ»؟ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّمَا قَالَهَا خَوْفًا مِنَ السِّلاَحِ، قَالَ: «أَفَلاَ شَقَقْتَ عَنْ قَلْبِهِ حَتَّى تَعْلَمَ أَقَالَهَا أَمْ لاَ»؟ فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا عَلَيَّ حَتَّى تَمَنَّيْتُ أَنِّي أَسْلَمْتُ يَوْمَئِذٍ، قَالَ: فَقَالَ سَعْدٌ: وَأَنَا وَاللَّهِ لاَ أَقْتُلُ مُسْلِمًا حَتَّى يَقْتُلَهُ ذُو الْبُطَيْنِ، يَعْنِي أُسَامَةَ. قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ فَقَالَ سَعْدٌ: قَدْ قَاتَلْنَا حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ، وَأَنْتَ وَأَصْحَابُكَ تُرِيدُونَ أَنْ تُقَاتِلُوا حَتَّى تَكُونَ فِتْنَةٌ. (م/ ٩٦)

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ ما را برای یک مأموریت نظامی فرستاد؛ هنگام صبح به «حرقات» قبیله جهنیه رسیدیم. در آنجا، با مردی برخورد نمودم؛

او لااله الا الله گفت؛ با این حال، او را با نیزه زدم؛ سپس متردد شدم و ماجرا را برای رسول الله ﷺ بازگو نمودم. آنحضرت ﷺ فرمود: «لااله الا الله گفت، باز هم او را بقتل رساندی»؟ اسامه ﷺ می گوید: گفتم: ای رسول خدا! این کلمه را از ترس اسلحه بزبان آورد. آنحضرت ﷺ فرمود: «آیا قلبش را نشکافتی تا بدانی که از ته دلش این سخن را گفته یا خیر»؟ و آنقدر این کلمه را تکرار نمود که من آرزو کردم: ای کاش، همان روز مسلمان می شدم.

آنگاه سعد گفت: سوگند به خدا، هیچ مسلمانی را نمی کشم تا ذوالبطین یعنی اسامه او را بکشد. راوی می گوید: یکی گفت: آیا خداوند نفرموده است: ﴿ وَقَٰتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِ ﴾ یعنی با مشرکین بجنگید تا هیچ فتنه ای باقی نماند و همهٔ دین از آن خدا گردد؟ سعد گفت: ما جنگیدیم تا فتنه نباشد و لی تو و پیروانت می خواهید بجنگید تا فتنه، درست کنید.

٨ــ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرِزٍ: أَنَّ جُنْدَبَ بْنَ عَبْد اللَّه الْبَجَلِيَّ ﷺ بَعَثَ إِلَى عَسْعَسِ بْنِ سَلاَمَةَ زَمَنَ فِتْنَة ابْنِ الزُّبَيْرِ، فَقَالَ: اجْمَعْ لِي نَفَرًا مِنْ إِخْوَانِكَ حَتَّى أُحَدِّثَهُمْ، فَبَعَثَ رَسُولاً إِلَيْهِمْ، فَلَمَّا اجْتَمَعُوا جَاءَ جُنْدَبٌ وَعَلَيْه بُرْنُسٌ أَصْفَرُ، فَقَالَ: تَحَدَّثُوا بِمَا كُنْتُمْ تَحَدَّثُونَ به، حَتَّى دَارَ الْحَدِيثُ، فَلَمَّا دَارَ الْحَدِيثُ إِلَيْه حَسَرَ الْبُرْنُسَ عَنْ رَأْسه فَقَالَ: إِنِّي أَتَيْتُكُمْ وَلاَ أُرِيدُ أَنْ أُخْبِرَكُمْ عَنْ نَبِيِّكُمْ، إِنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ، وَسَلَّمَ بَعَثَ بَعْثًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَإِنَّهُمُ الْتَقَوْا، فَكَانَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَقْصِدَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ قَصَدَ لَهُ فَقَتَلَهُ، وَإِنَّ رَجُلاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ قَصَدَ غَفْلَتَهُ، قَالَ: وَكُنَّا نُحَدَّثُ أَنَّهُ أُسَامَةُ بْنُ زَيْد، فَلَمَّا رَفَعَ عَلَيْه السَّيْفَ قَالَ: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، فَقَتَلَهُ، فَجَاءَ الْبَشِيرُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَسَأَلَهُ فَأَخْبَرَهُ، حَتَّى أَخْبَرَهُ خَبَرَ الرَّجُلِ كَيْفَ صَنَعَ، فَدَعَاهُ فَسَأَلَهُ فَقَالَ: «لمَ قَتَلْتَهُ»؟ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه، أَوْجَعَ فِي الْمُسْلِمِينَ، وَقَتَلَ فُلاَنًا وَفُلاَنًا، وَسَمَّى لَهُ نَفَرًا، وَإِنِّي حَمَلْتُ عَلَيْه، فَلَمَّا رَأَى السَّيْفَ قَالَ: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ :«أَقَتَلْتَهُ»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: « فَكَيْفَ تَصْنَعُ بِلاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ إِذَا جَاءَتْ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ»؟ [قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَغْفِرْ لِي] قَالَ:

«وَكَيْفَ تَصْنَعُ بِلاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ إِذَا جَاءَتْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؟ قَالَ: فَجَعَلَ لاَ يَزِيدُهُ عَلَى أَنْ يَقُولَ: «كَيْفَ تَصْنَعُ بِلاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ إِذَا جَاءَتْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؟ (م/ ۹۷)

ترجمه: صفوان بن محرز می گوید: جندب بن عبدالله بجلی فردی را در زمان جنگ ابن زبیر، نزد عسعس بن سلامه فرستاد و گفت: تعدادی از برادرانت را جمع کن تا برای آنها صحبت کنم؛ عسعس قاصدی فرستاد و آنها را جمع کرد؛ هنگامی که جمع شدند، جندب که کلاهی بلند و زرد رنگ پوشیده بود، آمد و گفت: به صحبت خود ادامه دهید تا نوبت من برسد؛ هنگامی که نوبت به او رسید، کلاه را از سرش برداشت و گفت: من نزد شما آمده ام تا صرفا از پیامبر شما برایتان سخن بگویم. رسول الله ﷺ گروهی از مسلمانان را بسوی قومی از مشرکین فرستاد؛ مسلمانان و مشرکین در برابر هم قرار گرفتند؛ یکی از مشرکین، هرگاه می خواست مسلمانی را هدف قرار دهد، او را هدف قرار می داد و بقتل می رساند؛ در آن اثنا، مردی از مسلمانان خواست او را غافلگیر نماید؛ جندب می گوید: به ما گفته اند آن مرد مسلمان، اسامه بن زید بود؛ بهر حال، هنگامی که مرد مسلمان، شمشیرش را بلند کرد، مشرک، لااله الا الله گفت؛ ولی آن مرد مسلمان او را بقتل رساند.

بشارت دهنده نزد رسول اکرم ﷺ آمد؛ آنحضرت ﷺ درباره جنگ از او پرسید؛ وی عمل فرد مسلمان را به اطلاع رسول خدا ﷺ رسانید؛ آنحضرت ﷺ او را فرا خواند و از ماجرا پرسید و فرمود: «چرا او را بقتل رساندی»؟ گفت: ای رسول خدا! او مسلمانان را تار و مار کرد و فلانی و فلانی را کشت - و چند نفر دیگ را نام برد ـ لذا من به او حمله کردم؛ هنگامی که چشمش به شمشیر افتاد، لا اله الا الله گفت. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا او را بقتل رساندی»؟! گفت: بلی؛ رسول خدا ﷺ فرمود: «روز قیامت، هنگامی که لا اله الا الله بیاید، با آن، چکار می کنی»؟ گفت: ای رسول خدا! برایم آمرزش بخواه. رسول الله ﷺ دوباره فرمود: «روز قیامت، هنگامی که لا اله الا الله بیاید، با آن، چکار می کنی»؟! و چیز دیگری به این سخن نیفزود.

باب(۴): هر کس، با ایمانی که در آن، شک و تردیدی وجود نداشته باشد، خدا را ملاقات کند، وارد بهشت می شود

۹ـ عَنْ عُثْمَانَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ». (م/ ٣٦)

ترجمه: عثمان ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، با علم به اینکه هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد، بمیرد، وارد بهشت می شود».

١٠ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، أَوْ: عَنْ أَبِي سَعِيد ﷺ- شَكَّ الأَعْمَشُ- قَالَ: لَمَّا كَانَ غَزْوَةُ تَبُوكَ أَصَابَ النَّاسَ مَجَاعَةٌ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ أَذِنْتَ لَنَا فَنَحَرْنَا نَوَاضِحَنَا، فَأَكَلْنَا وَادَّهَنَّا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «افْعَلُوا». قَالَ: فَجَاءَ عُمَرُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه إِنْ فَعَلْتَ قَلَّ الظَّهْرُ، وَلَكِنِ ادْعُهُمْ بِفَضْلِ أَزْوَادِهِمْ، ثُمَّ ادْعُ اللَّهَ لَهُمْ عَلَيْهَا بِالْبَرَكَةِ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَعَمْ». قَالَ: فَدَعَا بِنِطَعٍ فَبَسَطَهُ، ثُمَّ دَعَا بِفَضْلِ أَزْوَادِهِمْ، قَالَ: فَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِكَفِّ ذُرَةٍ، قَالَ: وَيَجِيءُ الآخَرُ بِكَفِّ تَمْرٍ، قَالَ: وَيَجِيءُ الآخَرُ بِكَسْرَةٍ، حَتَّى اجْتَمَعَ عَلَى النِّطَعِ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ يَسِيرٌ، قَالَ: فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْبَرَكَةِ، ثُمَّ قَالَ: «خُذُوا فِي أَوْعِيَتِكُمْ». قَالَ: فَأَخَذُوا فِي أَوْعِيَتِهِمْ، حَتَّى مَا تَرَكُوا فِي الْعَسْكَرِ وِعَاءً إِلاَّ مَلَئُوهُ، قَالَ: فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا وَفَضَلَتْ فَضْلَةٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، لا يَلْقَى اللَّهَ بِهِمَا عَبْدٌ غَيْرَ شَاكٍّ فَيُحْجَبَ عَنِ الْجَنَّةِ». (م/ ٢٧)

ترجمه: ابوهریره ﷺ یا ابوسعد ﷺ (شک و تردید از راوی حدیث، اعمش است) می گوید: هنگامی که مردم در غزوه تبوک، دچارگرسنگی شدند، گفتند: ای رسول خدا! اگر اجازه بدهید ما شتران خود را ذبح می کنیم؛ گوشت آنها را می خوریم و از چربی آنها روغن می گیریم. رسول الله ﷺ فرمود: «اجازه دارید».

راوی می گوید: عمر بن خطاب ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! اگر چنین اجازه ای بدهید، با کمبود سواری روبرو می شویم؛ از مردم بخواهید باقیماندۀ غذاهایشان را بیاورند؛ آنگاه از خداوند بخواهید تا به آنها برکت عنایت کند؛ شاید خداوند هم برکت عنایت فرماید. رسول الله ﷺ فرمود: «بلی». (یعنی کار خوبی است).

راوی می گوید: آنگاه رسول اکرم ﷺ سفره ای خواست وآن را پهن نمود؛ سپس باقیماندۀ غذای آنها را خواست؛ یکی، یک مشت ذرت می آورد و دیگری، یک مشت خرما می آورد و شخصی، پاره ای نان می آورد تا اینکه مقدارکمی غذا روی سفره، جمع شد؛ پس از آن، رسول اکرم ﷺ دعای برکت نمود و فرمود: «داخل ظرفهایتان بریزید». مردم طوری داخل ظرفهایشان ریختند که همۀ ظرفهای لشکر را پر کردند؛ آنگاه تا سیر خوردند و باز هم مقداری باقی ماند؛ رسول الله ﷺ فرمود: «گواهی می دهم که هیچ معبودی بجز الله وجود ندارد و من رسول خدا هستم؛ هر بنده ای که با این دو شهادت، بدون شک و تردید به آنها، به ملاقات خدا برود، وارد بهشت می شود».

۱۱ــ عَنِ الصُّنَابحيِّ - عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامت ﷺ - قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيْه وَهُوَ فِي الْمَوْت، فَبَكَيْتُ، فَقَالَ: مَهْلاً، لمَ تَبْكي؟ فَوَاللَّه لَئنِ اسْتُشْهدْتُ لأَشْهَدَنَّ لَكَ، وَلَئنْ شُفِّعْتُ لأَشْفَعَنَّ لَكَ، وَلَئنِ اسْتَطَعْتُ لأَنْفَعَنَّكَ، ثُمَّ قَالَ: وَاللَّه مَا منْ حَديث سَمعْتُهُ منْ رَسُول اللَّه ﷺ لَكُمْ فيه خَيْرٌ إلاَّ حَدَّثْتُكُمُوهُ، إلاَّ حَديثًا وَاحدًا، وَسَوْفَ أُحَدِّثُكُمُوهُ الْيَوْمَ، وَقَدْ أُحيطَ بنَفْسي، سَمعْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ: «مَنْ شَهدَ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّه، حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْه النَّارَ». (م/ ۲۹)

ترجمه: صنابحی در حدیثی که از عباده بن صامت ﷺ روایت می کند، می گوید: به خانۀ عباده بن صامت ﷺ که در حالت مرگ بسر می برد، رفتم و گریه نمودم؛ او گفت: صبر کن، چرا گریه می کنی؟ سوگند به خدا، اگر از من گواهی بخواهند، برایت گواهی می دهم، و اگر شفاعت من پذیرفته شود، برایت شفاعت می کنم، و اگر توانی داشته باشم، به تو نفع می رسانم؛ به خدا سوگند، هر حدیثی که از رسول الله ﷺ شنیدم و حاوی خیر و نیکی برای شما بود برایتان، بیان کردم مگر یک حدیث که آنرا امروز با نزدیک شدن موتم برای شما بیان

می کنم؛ از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «هر کس، گواهی دهد که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و محمد ﷺ فرستادۀ خداست، خداوند آتش جهنم را برای او حرام می گرداند».

١٢ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كُنَّا قُعُودًا حَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، مَعَنَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا فِي نَفَرٍ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِنَا، فَأَبْطَأَ عَلَيْنَا، وَخَشِينَا أَنْ يُقْتَطَعَ دُونَنَا، وَفَزِعْنَا، فَقُمْنَا، فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ فَزِعَ، فَخَرَجْتُ أَبْتَغِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، حَتَّى أَتَيْتُ حَائِطًا لِلأَنْصَارِ لِبَنِي النَّجَّارِ، فَدُرْتُ بِهِ هَلْ أَجِدُ لَهُ بَابًا فَلَمْ أَجِدْ، فَإِذَا رَبِيعٌ يَدْخُلُ فِي جَوْفِ حَائِطٍ مِنْ بِئْرٍ خَارِجَةٍ - وَالرَّبِيعُ: الْجَدْوَلُ - فَاحْتَفَزْتُ كَمَا يَحْتَفِزُ الثَّعْلَبُ فَدَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَبُوهُرَيْرَةَ»؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «مَا شَأْنُكَ»؟ قُلْتُ: كُنْتَ بَيْنَ أَظْهُرِنَا فَقُمْتَ فَأَبْطَأْتَ عَلَيْنَا، فَخَشِينَا أَنْ تُقْتَطَعَ دُونَنَا، فَفَزِعْنَا، فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ فَزِعَ، فَأَتَيْتُ هَذَا الْحَائِطَ فَاحْتَفَزْتُ كَمَا يَحْتَفِزُ الثَّعْلَبُ، وَهَؤُلاَءِ النَّاسُ وَرَائِي، فَقَالَ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ» وَأَعْطَانِي نَعْلَيْهِ وَقَالَ: «اذْهَبْ بِنَعْلَيَّ هَاتَيْنِ، فَمَنْ لَقِيتَ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، مُسْتَيْقِنًا بِهَا قَلْبُهُ، فَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ». فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ لَقِيتُ عُمَرُ، فَقَالَ: «مَا هَاتَانِ النَّعْلاَنِ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ»؟ فَقُلْتُ: هَاتَانِ نَعْلاَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَعَثَنِي بِهِمَا: مَنْ لَقِيتُ يَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ مُسْتَيْقِنًا بِهَا قَلْبُهُ بَشَّرْتُهُ بِالْجَنَّةِ، فَضَرَبَ عُمَرُ بِيَدِهِ بَيْنَ ثَدْيَيَّ فَخَرَرْتُ لاِسْتِي، فَقَالَ: ارْجِعْ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، فَرَجَعْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَجْهَشْتُ بُكَاءً وَرَكِبَنِي عُمَرُ فَإِذَا هُوَ عَلَى أَثَرِي، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا لَكَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ»؟ فَقُلْتُ: لَقِيتُ عُمَرَ، فَأَخْبَرْتُهُ بِالَّذِي بَعَثْتَنِي بِهِ، فَضَرَبَ بَيْنَ ثَدْيَيَّ ضَرْبَةً خَرَرْتُ لاِسْتِي، قَالَ: ارْجِعْ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عُمَرُ، مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا فَعَلْتَ»؟ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي أَبَعَثْتَ أَبَا هُرَيْرَةَ بِنَعْلَيْكَ، مَنْ لَقِيَ يَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ مُسْتَيْقِنًا بِهَا قَلْبُهُ بَشَّرَهُ بِالْجَنَّةِ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: فَلاَ تَفْعَلْ، فَإِنِّي أَخْشَى أَنْ يَتَّكِلَ النَّاسُ

عَلَيْهَا، فَخَلِّهِمْ يَعْمَلُونَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَخَلِّهِمْ». (م/۳۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: ما اطراف رسول الله ﷺ نشسته بودیم؛ ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و چند نفر دیگر نیز همراه ما بودند؛ رسول خدا ﷺ از میان ما برخاست و رفت و تاخیر نمود؛ ما ترسیدیم که در تنهایی دچار مشکل شود؛ این مسئله، برای ما مهم بود؛ به همین خاطر، برخاستیم؛ من اولین کسی بودم که به کمک شتافتم؛ لذا بیرون رفتم و به جستجو پرداختم تا اینکه به باغی از بنی نجار که انصاری بودند، رسیدم؛ باغ را دور زدم تا ببینم آیا دروازه ای دارد؟ دروازه ای نیافتم؛ اما نهر کوچکی دیدم که از چاهی بیرون از باغ، به داخل باغ می رود. خود را جمع کردم و وارد باغ شدم و نزد رسول الله ﷺ رفتم؛ آنحضرت ﷺ پرسید: «ابوهریره هستی»؟ گفتم: بلی، ای رسول خدا. فرمود: «کاری داشتی»؟ گفتم: شما در میان ما بودید، از میان ما برخاستید و تأخیرنمودید؛ ما ترسیدیم که در غیاب ما، دچار مشکل شوید؛ لذا به موضوع اهمیت دادیم؛ من نخستین کسی بودم که برخاستم و به این باغ آمدم و خود را مانند روباه، جمع کردم و وارد شدم؛ مردم نیز پشت سر من هستند؛ آنحضرت ﷺ کفشهایش را به من داد و فرمود: «ای ابوهریره! کفش هایم را با خود ببر و هرکس را بیرون از این باغ دیدی که از ته دل، گواهی می دهد که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد، او را به بهشت، بشارت بده». ابوهریره رضی الله عنه می گوید: اولین کسی که با وی ملاقات کردم، عمر رضی الله عنه بود؛ او گفت: ای ابوهریره! این کفشها چه هستند؟ گفتم: اینها کفشهای رسول الله ﷺ هستند؛ مرا با این کفشها فرستاد و فرمود: «با هرکس، برخورد نمودی که گواهی می دهد: هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و قلبش به آن، یقین دارد، او را به بهشت، بشارت بده».

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: عمر طوری به سینه ام زد که به پشت سر افتادم و گفت: برگرد ای ابوهریره؛ من گریان، نزد رسول الله ﷺ برگشتم؛ عمر نیز بدنبالم آمد و من متوجه وی شدم. رسول الله ﷺ فرمود: «تو را چه شده ای ابوهریره»؟ گفتم: عمر بن خطاب را دیدم و پیام شما را به او رساندم؛ او چنان ضربه ای به سینه ام زد که پشت سر افتادم و گفت: برگرد. رسول الله ﷺ فرمود: «ای عمر! چرا چنین کردی»؟ عمر بن خطاب گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد؛ آیا شما ابوهریره را با کفشهایت فرستاده ای که هر کس، گواهی دهد که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و قلبش بدان یقین داشته باشد، او را به بهشت، بشارت دهد؟

رسول الله ﷺ فرمود: «بلی». عمر گفت: این کار را نکن زیرا می ترسم که مردم بدان توکل نمایند؛ بگذارید مردم عمل کنند. رسول الله ﷺ فرمود: «پس بگذارید».

١٣ـ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ ﷺ قَالَ: كُنْتُ رِدْفَ النَّبِيِّ ﷺ، لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ إِلاَّ مُؤْخِرَةُ الرَّحْلِ، فَقَالَ: «يَا مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ». قُلْتُ: لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، ثُمَّ سَارَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: «يَا مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ». قُلْتُ: لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، ثُمَّ سَارَ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ، «يَا مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ». قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، قَالَ: «هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ». قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «فَإِنَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلاَ يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا». ثُمَّ سَارَ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: «يَا مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ». قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، قَالَ: «هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ إِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ»؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «أَنْ لاَ يُعَذِّبَهُمْ». (م/ ٣٠)

ترجمه: معاذ بن جبل ﷺ می گوید: من پشت سر رسول الله ﷺ بر مرکبی، سوار بودم و میان من و آنحضرت ﷺ فقط چوب انتهای جهاز شتر، فاصله انداخته بود؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «ای معاذ بن جبل»! گفتم: ای رسول خدا! گوش به فرمان و آمادۀ خدمتم؛ سپس پیامبر اکرم ﷺ مقداری به مسیرش ادامه داد؛آنگاه فرمود: «ای معاذ بن جبل»! گفتم: ای رسول خدا! گوش بفرمان و آمادۀ خدمتم؛ فرمود: «آیا می دانی حق خداوند بر بندگان چیست»؟ گفتم: خدا و رسولش بهتر می دانند؛ فرمود: «حق خداوند بر بندگان، این است که خدا را عبادت نمایند و هیچ چیز با او شریک قرار ندهند»؛ سپس مقداری به راهش ادامه داد و بعد ازآن، فرمود: «ای معاذ بن جبل»! گفتم: ای رسول خدا! گوش بفرمان و آمادۀ خدمتم؛ فرمود: «آیا می دانی هنگامی که بندگان این کار را انجام دادند، حق آنان بر خداوند چیست»؟ گفتم: خدا و رسولش بهتر می دانند فرمود: «حق آنان، این است که آنها را عذاب ندهد».

١٤ـ عَنْ مَحْمُودِ بْنِ الرَّبِيعِ ﷺ عَنْ عِتْبَانَ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ فَلَقِيتُ عِتْبَانَ، فَقُلْتُ: حَدِيثٌ بَلَغَنِي عَنْكَ، قَالَ: أَصَابَنِي فِي بَصَرِي بَعْضُ الشَّيْءِ،

فَبَعَثْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنِّي أُحِبُّ أَنْ تَأْتِيَنِي فَتُصَلِّيَ فِي مَنْزِلِي فَأَتَّخِذَهُ مُصَلًّى، قَالَ: فَأَتَى النَّبِيُّ ﷺ وَمَنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ أَصْحَابِه، فَدَخَلَ، وَهُوَ يُصَلِّي فِي مَنْزِلِي، وَأَصْحَابُهُ يَتَحَدَّثُونَ بَيْنَهُمْ، ثُمَّ أَسْنَدُوا عُظْمَ ذَلِكَ وَكُبْرَهُ إِلَى مَالِكِ بْنِ دُخْشُمٍ، قَالُوا: وَدُّوا أَنَّهُ دَعَا عَلَيْهِ فَهَلَكَ، وَوَدُّوا أَنَّهُ أَصَابَهُ شَرٌّ، فَقَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الصَّلاَةَ، وَقَالَ: «أَلَيْسَ يَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ»؟ قَالُوا: إِنَّهُ يَقُولُ ذَلِكَ، وَمَا هُوَ فِي قَلْبِه، قَالَ: «لاَ يَشْهَدُ أَحَدٌ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَيَدْخُلَ النَّارَ أَوْ تَطْعَمَهُ». قَالَ أَنَسٌ: فَأَعْجَبَنِي هَذَا الْحَدِيثُ، فَقُلْتُ لاِبْنِي: اكْتُبْهُ، فَكَتَبَهُ. (م/ ۳۳)

ترجمه: محمود بن ربیع رضی الله عنه در حدیثی که از عتبان بن مالک رضی الله عنه نقل می کند، می گوید: به مدینه آمدم و عتبان را ملاقات نمودم و به او گفتم: از طرف تو به من حدیثی رسیده است (می خواهم صحت آنرا بدانم) او گفت: چشم هایم کم بینا شده بود؛ به همین خاطر، شخصی را نزد رسول الله ﷺ فرستادم و گفتم: دوست دارم نزد من بیایی و درخانه ام نماز بخوانی تا محل نماز خواندن شما را برای نماز، اختصاص دهم؛ آنگاه پیامبر اکرم ﷺ و تعدادی از یارانش نزد من آمدند؛ به محض اینکه رسول الله ﷺ وارد منزل شد، شروع به نماز خواندن نمود؛ اما صحابه رضوان لله تعالی علیهم با یکدیگر دربارهٔ نفاق صحبت می کردند و. بیشترین و بزرگترین نفاق را به مالک بن دخشم نسبت دادند.

راوی می گوید: آنها دوست داشتند رسول الله ﷺ علیه او دعا کند تا هلاک شود یا به مصیبتی گرفتار آید؛ رسول الله ﷺ بعد از اتمام نماز، فرمود: «آیا گواهی نمی دهد که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و من رسول خدا هستم»؟! گفتند: او گواهی می دهد اما نه از قلبش. آنحضرت ﷺ فرمود: «هر کس، گواهی دهد که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و من فرستادهٔ خدا هستم، وارد جهنم نمی شود یا طعم آنرا نمی چشد». انس رضی الله عنه گفت: این حدیث مرا به شگفتی واداشت. پس به فرزندم گفتم: این حدیث را بنویس؛ او آنرا نوشت.

باب(۵): ايمان چيست؟ و بيان خصلتهاى ايمان

۱۵ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ أُنَاسًا مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّا حَيٌّ مِنْ رَبِيعَةَ، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ كُفَّارُ مُضَرَ، وَلاَ نَقْدِرُ عَلَيْكَ إِلاَّ فِي أَشْهُرِ الْحُرُمِ، فَمُرْنَا بِأَمْرٍ نَأْمُرُ بِهِ مَنْ وَرَاءَنَا وَنَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ إِذَا نَحْنُ أَخَذْنَا بِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «آمُرُكُمْ بِأَرْبَعٍ، وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: اعْبُدُوا اللَّهَ وَلاَ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَأَقِيمُوا الصَّلاَةَ، وَآتُوا الزَّكَاةَ، وَصُومُوا رَمَضَانَ، وَأَعْطُوا الْخُمُسَ مِنَ الْغَنَائِمِ، وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنِ الدُّبَّاءِ وَالْحَنْتَمِ وَالْمُزَفَّتِ وَالنَّقِيرِ». قَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ مَا عِلْمُكَ بِالنَّقِيرِ؟ قَالَ: «بَلَى، جِذْعٌ تَنْقُرُونَهُ فَتَقْذِفُونَ فِيهِ مِنَ الْقُطَيْعَاءِ – قَالَ سَعِيدٌ: أَوْ قَالَ: مِنَ التَّمْرِ – ثُمَّ تَصُبُّونَ فِيهِ مِنَ الْمَاءِ، حَتَّى إِذَا سَكَنَ غَلَيَانُهُ شَرِبْتُمُوهُ، حَتَّى إِنَّ أَحَدَكُمْ – أَوْ: إِنَّ أَحَدَهُمْ – لَيَضْرِبُ ابْنَ عَمِّهِ بِالسَّيْفِ». قَالَ: وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ أَصَابَتْهُ جِرَاحَةٌ كَذَلِكَ، قَالَ: وَكُنْتُ أَخْبَؤُهَا حَيَاءً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ: فَفِيمَ نَشْرَبُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «فِي أَسْقِيَةِ الأَدَمِ الَّتِي يُلاَثُ عَلَى أَفْوَاهِهَا». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَرْضَنَا كَثِيرَةُ الْجِرْذَانِ، وَلاَ تَبْقَى بِهَا أَسْقِيَةُ الأَدَمِ، فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ: «وَإِنْ أَكَلَتْهَا الْجِرْذَانُ، وَإِنْ أَكَلَتْهَا الْجِرْذَانُ، وَإِنْ أَكَلَتْهَا الْجِرْذَانُ». قَالَ: وَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ لأَشَجِّ عَبْدِ الْقَيْسِ: «إِنَّ فِيكَ لَخَصْلَتَيْنِ يُحِبُّهُمَا اللَّهُ: الْحِلْمُ وَالأَنَاةُ». (م/۱۸)

ترجمه: ابوسعيد خدرى ﷺ مى گويد: چند نفر از قبيلۀ عبدالقيس نزد رسول الله ﷺ آمدند و عرض كردند: اى پيامبر خدا! ما تيره اى از قبيلۀ ربيعه هستيم؛ ميان ما و شما كفار قبيلۀ مضر، قرار دارند؛ به همين خاطر، فقط در ماههاى حرام مى توانيم خدمت شما بياييم. لذا به ما دستورى بدهيد تا دستور شما را به كسانى كه همراه ما نيامده اند، برسانيم؛ همچنين اگر ما به آن، عمل كنيم، وارد بهشت شويم. رسول الله ﷺ فرمود: «شما را به چهار چيز، دستور مى دهم و از چهار چيز، برحذر مى دارم: ۱- خدا را پرستش كنيد و با او چيزى را شريك قرار ندهيد. ۲- نماز را برپا داريد ۳- زكات بدهيد ۴- ماه رمضان را روزه بگيريد ۵- خمس يعنى يک

پنجم غنائم را بدهید؛ و چهار چیزی که شما را از آنها برحذر می دارم عبارتند از: ۱- ظرف کدو ۲- خم ۳- ظرف قیراندود ۴- نقیر». (ظرفهایی بودندکه از آنها درآن زمان، برای درست کردن شراب استفاده می کردند). آنها پرسیدند: ای پیامبر خدا! شناخت شما از نقیر چیست؟ فرمود: «بلی، همان تنهٔ درخت خرمایی است که شما آنرا سوراخ می کنید و درآن خرماهای کوچک می اندازید». سعید می گوید: یا اینکه فرمود: «خرما می اندازید؛ سپس در آن آب می ریزید و صبر می کنید تا از جوش و خروش بیفتد؛ سپس آن را می نوشید و کار بجایی می رسد که یکی از شما پسر عمویش را با شمشیر می زند».

راوی می گوید: قابل یادآوری است که در میان آنان، مردی وجود داشت که اینگونه زخمی شده بود؛ من در حالی که زخم اش را بعلت شرم و حیا، از رسول الله ﷺ پنهان می کردم، گفتم؛ ای رسول خدا! پس در چه چیزی آب بنوشیم؟ فرمود: «در مشک های دباغی شده که دهانهٔ آنها با نخ، بسته می شود». آنان گفتند: ای رسول خدا! موش در سرزمین ما زیاد است و مشکهای دباغی شده در آن، دوام ندارد؛ رسول الله ﷺ فرمود: «اگر چه موشها آنها را بخورند، اگر چه موشها آنها را بخورند، اگر چه موشها آنها را بخورند». همچنین رسول اکرم ﷺ به أشج قبیلهٔ عبدالقیس فرمود: «تو از دو خصلت برخورداری که خداوند آنها را دوست دارد: خرد و بردباری».

باب(۶): بهترین عمل، ایمان به خداست

۱۶ــ عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّه، أَيُّ الأَعْمَال أَفْضَلُ؟ قَالَ: «الإِيمَانُ بِاللَّه وَالْجِهَادُ فِي سَبِيله». قَالَ: قُلْتُ: أَيُّ الرِّقَاب أَفْضَلُ؟ قَالَ: «أَنْفَسُهَا عِنْدَ أَهْلِهَا وَأَكْثَرُهَا ثَمَنًا». قَالَ: قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَ: «تُعِينُ صَانِعًا أَوْ تَصْنَعُ لأَخْرَقَ». قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه، أَرَأَيْتَ إِنْ ضَعُفْتُ عَنْ بَعْضِ الْعَمَلِ؟ قَالَ: «تَكُفُّ شَرَّكَ عَنِ النَّاسِ، فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ مِنْكَ عَلَى نَفْسِكَ». (م/ ٨٤)

ترجمه: ابوذرﷺ می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! کدام عمل بهتر از سایر اعمال است؟ فرمود: «ایمان به خدا و جهاد در راه او». عرض کردم: آزاد کردن کدام برده، بهتر

است؟ فرمود: «برده ای که نزد صاحب اش مرغوب تر و از قیمت بیشتری برخوردار باشد». عرض کردم: اگر توانایی این کار را نداشتم؟ فرمود: «انسان کارآمد و ماهری را کمک نما یا نادانی را دستگیری کن». عرض کردم: ای رسول خدا! اگر از انجام هر گونه کاری، عاجز بودم، چکار کنم؟ فرمود: «شرت را از مردم، کوتاه کن. زیرا این صدقه ای است که به خودت می دهی».

باب(٧): هنگام وسوسهٔ شیطان، ایمان بیاورید و به خدا پناه ببرید

١٧ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لاَ يَزَالُ النَّاسُ يَسْأَلُونَكُمْ عَنِ الْعِلْمِ حَتَّى يَقُولُوا: هَذَا اللَّهُ خَلَقَنَا، فَمَنْ خَلَقَ اللَّهَ»؟ قَالَ: وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ رَجُلٍ، فَقَالَ: صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، قَدْ سَأَلَنِي اثْنَانِ وَهَذَا الثَّالِثُ، أَوْ قَالَ: سَأَلَنِي وَاحِدٌ، وَهَذَا الثَّانِي. (م/ ١٣٥)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «همچنان مردم از شما در مورد علم می پرسند تاجایی که می گویند: این خداست که ما را آفریده است پس خدا را چه کسی آفریده است»؟ راوی می گوید: ابوهریره در حالی این سخنان را می گفت که دست مردی را گرفته بود و همچنین گفت: خدا و رسولش درست می گویند؛ دو نفر از من در این باره پرسیدند و این، سومی است. ویا گفت: یک نفر از من پرسید و این، دومی است.

١٧ب ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. «لاَ يَزَالُونَ يَسْأَلُونَكَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ حَتَّى يَقُولُوا: هَذَا اللَّهُ ، فَمَنْ خَلَقَ اللَّهَ»؟ قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا فِي الْمَسْجِدِ إِذْ جَاءَنِي نَاسٌ مِنَ الأَعْرَابِ، فَقَالُوا: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ هَذَا اللَّهُ خَلَقنا، فَمَنْ خَلَقَ اللَّهَ؟ قَالَ: فَأَخَذَ حَصًى بِكَفِّهِ فَرَمَاهُمْ بِهِ ثُمَّ قَالَ: قُومُوا قُومُوا صَدَقَ خَلِيلِي ﷺ (م/ ١٣٥)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «همچنان مردم از شما در مورد علم می پرسند تا جایی که می گویند: این خدا است (که ما را آفریده است) پس خدا را چه کسی آفریده است»؟ ابوهریره ﷺ می گوید: روزی در مسجد بودم که تعدادی بادیه نشین نزد

من مدند و گفتند: ای ابوهریره! این خدا است که ما را آفریده است پس خدا را چه کسی آفریده است؟

راوی می گوید: ابوهریره ﷺ یک مشت سنگریزه برداشت و بسوی آنها پرتاب کرد و گفت: بلند شوید، بلند شوید، حقا که دوستم ﷺ راست گفت.

توضیح: آنچه در عنوان باب، مطرح شده است، در احادیث فوق، نیامده است اما در روایات دیگر صحیح مسلم آمده است که هرگاه، چنین سخنانی مطرح شد، شخص باید بگوید: «به خدا ایمان آوردم و از شیطان به خدا پناه ببرد و جلوتر نرود».

باب(۸): در بارۀ ایمان به خدا و استقامت

۱۸ـ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الثَّقَفِيِّ ﷺ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قُلْ لِي فِي الإِسْلاَمِ قَوْلاً لاَ أَسْأَلُ عَنْهُ أَحَدًا بَعْدَكَ، وَفِي حَدِيثِ أَبِي أُسَامَةَ: غَيْرَكَ، قَالَ: «قُلْ: آمَنْتُ بِاللَّهِ، ثُمَّ اسْتَقِمْ». (م/ ٣٨)

ترجمه: سفیان بن عبدالله ثقفی ﷺ می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! سخنی دربارۀ اسلام به من بگو که بعد از تو، از هیچ کس نپرسم. و در حدیث ابواسامه آمده است که: غیر از تو از هیچ کس نپرسم؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «بگو: به خدا ایمان آوردم و سپس، استقامت کن».

باب(۹): دربارۀ معجزات پیامبر اکرم ﷺ و ایمان به آنها

۱۹ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا مِنَ الأَنْبِيَاءِ مِنْ نَبِيٍّ إِلاَّ قَدْ أُعْطِيَ مِنَ الآيَاتِ مَا مِثْلُهُ آمَنَ عَلَيْهِ الْبَشَرُ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيتُ وَحْيًا أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ، فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/ ١٥٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ پیامبری در میان پیامبران نیست مگر اینکه خداوند به او آیات و نشانه هایی ارزانی داشته است که مانند چنین آیاتی باعث ایمان بشر گردیده است؛ اما آنچه به من ارزانی شده است، وحیی است که خداوند به

سوی من فرستاده است؛ من امیدوارم که بیشترین پیروان را روز قیامت داشته باشم».

۲۰ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّد بِيَدِه، لاَ يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِه الأُمَّة، يَهُودِيٌّ، وَلاَ نَصْرَانِيٌّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِه، إِلاَّ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ». (م/ ۱۵۳)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، هر کس از این امت، چه یهودی و چه نصرانی، خبر مرا بشنود و بدون ایمان به رسالت من بمیرد، از جهنمیان است».

۲۱ــ عَنْ صَالِحِ بْنِ صَالِحِ الْهَمْدَانِيِّ، عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ، سَأَلَ الشَّعْبِيَّ فَقَالَ: يَا أَبَا عَمْرٍو، إِنَّ مَنْ قِبَلَنَا مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ يَقُولُونَ فِي الرَّجُلِ إِذَا أَعْتَقَ أَمَتَهُ ثُمَّ تَزَوَّجَهَا: فَهُوَ كَالرَّاكِبِ بَدَنَتَهُ، فَقَالَ الشَّعْبِيُّ: حَدَّثَنِي أَبُو بُرْدَةَ بْنُ أَبِي مُوسَى عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «ثَلاَثَةٌ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنَ بِنَبِيِّه وَأَدْرَكَ النَّبِيَّ ﷺ، فَآمَنَ بِه وَاتَّبَعَهُ وَصَدَّقَهُ، فَلَهُ أَجْرَانِ، وَعَبْدٌ مَمْلُوكٌ أَدَّى حَقَّ اللَّه تَعَالَى وَحَقَّ سَيِّدِه، فَلَهُ أَجْرَانِ، وَرَجُلٌ كَانَتْ لَهُ أَمَةٌ فَغَذَّاهَا فَأَحْسَنَ غِذَاءَهَا، ثُمَّ أَدَّبَهَا، فَأَحْسَنَ أَدَبَهَا، ثُمَّ أَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا، فَلَهُ أَجْرَانِ». ثُمَّ قَالَ الشَّعْبِيُّ لِلْخُرَاسَانِيِّ: خُذْ هَذَا الْحَدِيثَ بِغَيْرِ شَيْءٍ، فَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ يَرْحَلُ فِيمَا دُونَ هَذَا إِلَى الْمَدِينَةِ.(م/ ۱۵۴)

ترجمه: صالح بن صالح همدانی در حدیثی که از شعبی روایت می کند، می گوید: مردی از اهل خراسان را دیدم که از شعبی چنین می پرسد: ای ابوعمرو! اهل خراسان طرف ما دربارۀ مردی که کنیزش را آزاد کند و با وی ازدواج نماید، می گویند: وی مانند کسی است که بر شتر شکرانه اش (شتری که به عنوان شکرانه حج در مکه ذبح می گردد) سوار می شود. (و این کار، جایز نیست) شعبی گفت: ابوبرده بن ابوموسی بروایت از پدرش به من گفت: رسول الله ﷺ چنین ارشاد فرمود که: «سه شخص را دوبار اجر و پاداش می دهند: ۱- شخصی از اهل کتاب که به پیامبر خود ایمان بیاورد و زمان پیامبر اکرم ﷺ را دریابد و به آنحضرت

ﷺ نیز ایمان بیاورد و از او پیروی کند، و او را تصدیق نماید؛ چنین شخصی از دو اجر و پاداش برخوردار خواهد بود. ۲- برده ای که حق خدا و حق سیدش را بجا آورد، دو اجر دارد. ۳ - شخصی که کنیزش را غذای خوب بدهد و او را خوب تربیت نماید. سپس آزادش کند و با وی ازدواج نماید؛ چنین شخصی نیز دو اجر خواهد داشت». سپس شعبی به آن مرد خراسانی گفت: این حدیث را مجانی بیاموز؛ مردم برای کمتر از این، به مدینه سفر می کردند.

باب(۱۰): هر کس، سه خصلت داشته باشد، لذت ایمان را درمی یابد

۳۲ـ عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «ثَلاَثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ بِهِنَّ حَلاَوَةَ الإِيمَانِ: مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لاَ يُحِبُّهُ إِلاَّ لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهَ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ - بَعْدَ أَنْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ - كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقْذَفَ فِي النَّارِ». (م/ ٤٣)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: هر کس، سه خصلت داشته باشد، لذت ایمان را درمی یابد: ۱- خدا و رسولش نزد او از چیزهای دیگر محبوب تر باشند. ۲- دوستی اش با مردم صرفا بخاطر خدا باشد. ۳- بازگشت به کفر را بعد از اینکه خداوند او را ازآن، نجات داده است مانند انداخته شدن در آتش، ناپسند بدارد.

۳۳ـ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». (م/ ٤٤)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک شما ایمان نمی آورد تا زمانیکه من از فرزندش، پدرش و همگی مردم نزد وی محبوب تر نباشم».

۳۴ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ لاَ يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى يُحِبَّ لِجَارِهِ - أَوْ قَالَ لأَخِيهِ - مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ». (م/ ٤٥)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هیچ بنده ای ایمان نمی آورد تا زمانیکه برای همسایه اش (یا فرمود برادرش) دوست

داشته باشد آنچه را برای خودش دوست دارد».

باب(۱۱): لذت ایمان را مي چشد كسي كه خدا را بعنوان پروردگارش برگزيند

٢٥ــ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ﷺ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «ذَاقَ طَعْمَ الإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالإِسْلاَمِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولاً». (م/ ٣٤)

ترجمه: عباس بن عبدالمطلب ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که خدا را بعنوان پروردگار، اسلام را بعنوان دین و محمد را بعنوان پیامبر برگزینند، لذت ایمان را می چشد».

باب(۱۲): اگر کسی چهار خصلت داشته باشد، منافق خالص است

٣٦ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَلَّةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَلَّةٌ مِنْ نِفَاقٍ حَتَّى يَدَعَهَا إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ»؛ غَيْرَ أَنَّ فِي حَدِيثِ سُفْيَانَ: «وَإِنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ». (م/ ٥٨)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، چهار خصلت داشته باشد، منافقی خالص است و هر کس یکی از آنها را داشته باشد، خصلتی از نفاق در او وجود دارد تا وقتیکه آنرا رها کند: ۱- هنگام سخن گفتن، دروغ می گوید ۲- اگر پیمانی ببندد، پیمان شکنی می کند ۳- اگر وعده نماید، وعده خلافی می کند ۴- هنگام اختلاف و خصومت، از حق، عدول می کند». البته در حدیث سفیان بجای « خَلَّةٌ »، « خَصْلَةٌ » آمده است که معنای آنها یکی است.

٣٧ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلاَثٌ: «إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ». (م/ ٥٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «منافق سه علامت دارد: چون سخن گوید، دروغ می گوید و اگر وعده دهد، وعده خلافی می کند و اگر امین قرار گیرد، امانت را

خیانت می کند».

باب(۱۳): مسلمان مانند کِشته، و منافق وکافر مانند صنوبر است

۲۸ــ عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ تُفِيئُهَا الرِّيحُ، تَصْرَعُهَا مَرَّةً وَتَعْدِلُهَا أُخْرَى حَتَّى تَهِيجَ، وَمَثَلُ الْكَافِرِ كَمَثَلِ الأَرْزَةِ الْمُجْذِيَةِ عَلَى أَصْلِهَا، لاَ يُفِيئُهَا شَيْءٌ حَتَّى يَكُونَ انْجِعَافُهَا مَرَّةً وَاحِدَةً». وَ فِي رِوَايَةِ «وَتَعْدِلُهَا مَرَّةً ، حَتَّى يَأْتِيَهُ أَجَلُهُ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ مَثَلُ الأَرْزَةِ الْمُجْذِيَةِ الَّتِي لاَ يُصِيبُهَا شَيْءٌ». (م/ ۱۰ ۲۸)

ترجمه: کعب بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مثال مسلمان مانند کشتۀ تر و تازه است که باد او را به هر طرف، کج می کند؛ یکبار آنرا به طرف زمین می برد و بار دیگر راست می کند تا اینکه خشک شود؛ و مثال کافر مانند درخت صنوبر است که بر ساقۀ خود ثابت و استوار است؛ هیچ چیز آنرا کج و متمایل نمی کند تا اینکه یکبار از ریشه کنده شود». و درروایتی چنین آمده است: «و بار دیگر، آنرا راست می کند تا مرگش فرا رسد. و منافق، مانند صنوبر، ثابت است که دچار هیچ آفتی نمی شود».

شرح: علما می گویند: معنی حدیث این است که مؤمن در جان و مال و خانواده اش دچار مصیبت ها و گرفتاریهای زیادی می شود و همۀ اینها باعث کفارۀ گناهان و رفع درجات وی می گردد؛ اما کافر بسیار کم دچار مصیبت می شود و اگر به مصیبتی گرفتار آید باعث کفارۀ گناهان وی نمی شود؛ بلکه روز قیامت با تمام گناهان در عرصۀ قیامت، حاضر می شود. (نووی).

باب (۱۴) مسلمان مانند درخت خرما است

۲۹ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّه ﷺ فَقَالَ: «أَخْبِرُونِي بِشَجَرَةٍ شِبْهِ - أَوْ :كَالرَّجُلِ - الْمُسْلِمِ لاَ يَتَحَاتُّ وَرَقُهَا، وَتُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ ». قَالَ: ابْنُ عُمَرَ: فَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا النَّخْلَةُ، وَرَأَيْتُ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ

لاَ يَتَكَلَّمَان، فَكَرِهْتُ أَنْ أَتَكَلَّمَ أَوْ أَقُولَ شَيْئًا، فَقَالَ عُمَرُ: لأَنْ تَكُونَ قُلْتَهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كَذَا وَكَذَا. (م/١١ ٢٨)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نزد رسول الله ﷺ بودیم که فرمود: «به من بگویید درختی که شبیه یا مانند مرد مسلمان است، برگهایش نمی ریزد و هر وقت، ثمره می دهد، چه درختی است»؟ ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: به دلم خطور کرد که آن درخت، نخل(درخت خرما) است؛ اما دیدم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما صحبت نمی کنند، لذا من هم صحبت کردن و حرف زدن را ناپسند دانستم؛ عمر رضی الله عنه فرمود: اگر صحبت می کردی، برایم از فلان و فلان چیز، بهتر بود.

باب(١٥): حیا، شاخه ای از ایمان می باشد

٣٠ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الإِيمَانُ بِضْعٌ وَسَبْعُونَ – أَوْ بِضْعٌ وَسِتُّونَ – شُعْبَةً، فَأَفْضَلُهَا قَوْلُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ، وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الإِيمَانِ». (م/ ٣٥)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ایمان هفتاد و اندی یا شصت و اندی شعبه دارد؛ برترین آنها، گفتن لا اله الا الله است و پایین ترین مرتبهٔ آن، برطرف کردن اشیای آزار دهنده از راه است و حیا، شاخه ای از ایمان می باشد».

٣١ــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رضي الله عنه قَالَ: كُنَّا عِنْدَ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ فِي رَهْطٍ، مِنَّا وَفِينَا بُشَيْرُ بْنُ كَعْبٍ، فَحَدَّثَنَا عِمْرَانُ يَوْمَئِذٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْحَيَاءُ خَيْرٌ كُلُّهُ أَوْ قَالَ: الْحَيَاءُ كُلُّهُ خَيْرٌ». فَقَالَ بُشَيْرُ بْنُ كَعْبٍ: إِنَّا لَنَجِدُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَوِ الْحِكْمَةِ أَنَّ مِنْهُ سَكِينَةً وَوَقَارًا لِلَّهِ تَعَالَى، وَمِنْهُ ضَعْفٌ، قَالَ: فَغَضِبَ عِمْرَانُ حَتَّى احْمَرَّتَا عَيْنَاهُ، وَقَالَ: أَلاَ أَرَانِي أُحَدِّثُكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَتُعَارِضُ فِيهِ؟ قَالَ: فَأَعَادَ عِمْرَانُ الْحَدِيثَ، قَالَ: فَأَعَادَ بُشَيْرٌ، فَغَضِبَ عِمْرَانُ، قَالَ: فَمَا زِلْنَا نَقُولُ: إِنَّهُ مِنَّا يَا أَبَا نُجَيْدٍ، إِنَّهُ لاَ بَأْسَ بِهِ. (م/ ٣٧)

ترجمه: ابوقتاده ﷺ می گوید: ما با گروهی که بشیر بن کعب نیز در میان ما بود، نزد عمران بن حصین بودیم؛ در آنروز، عمران برای ما حدیثی بیان کرد و گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «حیا همه اش خیر است». بشیر بن کعب گفت: ما در بعضی از کتابها و یا سخنان حکیمانه مشاهده می کنیم که بخشی از حیا، سکینه و وقار برای الله بشمار می رود و بخشی دیگر از آن، نشانهٔ ضعف است. عمران با شنیدن این سخنان، خشمگین شد تا جایی که چشمهایش قرمز گشت و گفت: می بینی که من از رسول الله ﷺ برایت سخن می گویم و تو با آن، مخالفت می کنی؟ راوی می گوید: عمران دوباره حدیث را تکرار نمود. بشیر نیز بار دیگر سخن اش را تکرار کرد و عمران بیش از پیش خشمگین شد و ما همچنان می گفتیم: ای ابو نجید! (کنیه عمران) او از ماست و مشکلی ندارد. (یعنی بشیر از ما مسلمانان می باشد و منافق نیست شما فکر نکنید بخاطر حرفهایی که می زند، منافق است).

باب(۱۶): حسن جوار و احترام گذاشتن به مهمان، بخشی از ایمان، بشمار می رود

۳۲ـ عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ الْخُزَاعِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُحْسِنْ إِلَى جَارِهِ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَسْكُتْ». (م/ ٤٨)

ترجمه: ابو شریح خزاعی ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، به همسایه اش احسان و نیکی نماید؛ وهرکس، به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد؛ و هرکس، به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، سخن خوب بگوید یا سکوت نماید».

باب(۱۷): کسی که همسایه اش از اذیت و آزار او در امان نباشد، وارد بهشت نمی شود

۳۳ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لاَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ لاَ يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ». (م/ ٤٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که همسایه اش از اذیت و آزارش درامان نباشد، وارد بهشت نمی شود».

باب(۱۸): تغییر منکر با دست، زبان و قلب، نشانهٔ ایمان است

۲۴ـ عَنْ طَارِق بْنِ شِهَاب قَالَ: أَوَّلُ مَنْ بَدَأَ بِالْخُطْبَة يَوْمَ الْعِيد قَبْلَ الصَّلاَة مَرْوَانُ، فَقَامَ إِلَيْه رَجُلٌ فَقَالَ: الصَّلاَةُ قَبْلَ الْخُطْبَة، قَالَ: قَدْ تُرِكَ مَا هُنَالِكَ، فَقَالَ: أَبُوسَعيد: أَمَّا هَذَا فَقَدْ قَضَى مَا عَلَيْه، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِه، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِه، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِه، وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ». (م/ ۴۹)

ترجمه: طارق بن شهاب می گوید: مروان اولین کسی بود که در روز عید قبل از نماز، خطبه خواند؛ پس مردی در برابر او بلند شد و گفت: نماز، قبل از خطبه می باشد. مروان گفت: آنچه قبلاً بود، هم اکنون نیست. ابوسعید ﷺ فرمود: این شخص، به وظیفه اش عمل کرد. من شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس از شما منکری را مشاهده نمود، با دستش، تغییر دهد؛ اگر توانایی آنرا نداشت، با زبانش تغییر دهد؛ و اگر این را هم نتوانست، با قلبش، تغییر دهد (آنرا زشت و ناپسند بدارد)؛ و این، ضعیف ترین مرحلهٔ ایمان است».

۲۵ـ عَنْ عَبْد اللَّه بْنِ مَسْعُود ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي أُمَّة قَبْلِي إِلاَّ كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّته حَوَارِيُّونَ وَأَصْحَابٌ، يَأْخُذُونَ بِسُنَّته وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِه، ثُمَّ إِنَّهَا تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا لاَ يَفْعَلُونَ، وَيَفْعَلُونَ مَا لاَ يُؤْمَرُونَ، فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِه فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِه فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِه فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الإِيمَانِ حَبَّةُ خَرْدَلٍ».

قَالَ أَبُو رَافِعٍ: فَحَدَّثْتُ عَبْدَاللَّه بْنَ عُمَرَ فَأَنْكَرَهُ عَلَيَّ، فَقَدِمَ ابْنُ مَسْعُود فَنَزَلَ بِقَنَاةَ، فَاسْتَتْبَعَنِي إِلَيْه عَبْدُاللَّه بْنُ عُمَرَ ﷺ يَعُودُهُ، فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ، فَلَمَّا جَلَسْنَا سَأَلْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ عَنْ هَذَا الْحَديث، فَحَدَّثَنِيه كَمَا حَدَّثْتُهُ ابْنَ عُمَرَ. (م/ ۵۰)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «همهٔ پیامبرانی را که خداوند در امت های قبل از من، فرستاده است، حواریون (یاران مخلص) و اصحابی داشتند که راه و روش او را در پیش گرفته و از دستورات او پیروی می کردند؛ سپس با گذشت زمان، کسانی جانشین آنان می شدند که حرف می زدند اما به گفته هایشان عمل نمی کردند و کارهایی انجام می دادند که دربارهٔ آنها دستوری نداشتند؛ پس هرکس، با دست، با آنها جهاد کند، مؤمن است و هر کس، با زبان با آنها جهاد کند، مؤمن است و هر کس، با قلب با آنها جهاد کند، مؤمن است و بعد ازآن، به اندازهٔ دانهٔ اسپند، ایمان وجود ندارد».

ابورافع (راوی از ابن مسعود) می گوید: این حدیث را برای عبدالله بن عمر رضی الله عنهما مطرح کردم؛ وی این حدیث را از من قبول نکرد تا اینکه ابن مسعود ﷺ آمد و در مکانی بنام قنات، سکنی گزید؛ من برای دیدار ابن مسعود براه افتادم؛ ابن عمر رضی الله عنهما نیز برای عیادت ابن مسعود همراه من آمد؛ هنگامی که نزد ابن مسعود نشستیم، در بارهٔ این حدیث از ابن مسعود پرسیدم؛ او این حدیث را همانگونه که من برای ابن عمر بیان کرده بودم، بار دیگر، برای من بیان نمود.

باب(۱۹): علی را بجز مؤمن، دوست ندارد و بجز منافق، دشمن ندارد

۳۶ـ عَنْ زِرِّ بْنِ حُبَيْشٍ ﷺ قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ ﷺ وَالَّذي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الأُمِّيِّ ﷺ إِلَيَّ: أَنْ لاَ يُحِبَّنِي إِلاَّ مُؤْمِنٌ، وَلاَ يُبْغِضَنِي إِلاَّ مُنَافِقٌ. (م/ ۷۸)

ترجمه: زرّ بن حبیش ﷺ می گوید: علی بن ابی طالب ﷺ گفت: سوگند به ذاتی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، این پیمان پیامبر با من است که: فقط مؤمن مرا دوست دارد و فقط منافق با من دشمنی می ورزد.

باب(۲۰): دوست داشتن انصار، نشانهٔ ایمان، و دشمنی با انصار، نشانهٔ نفاق است

۳۷ـ عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ

قَالَ فِي الأَنْصَارِ: «لاَ يُحِبُّهُمْ إِلاَّ مُؤْمِنٌ، وَلاَ يُبْغِضُهُمْ إِلاَّ مُنَافِقٌ، مَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ». (م/ ۷۵)

ترجمه: عدی بن ثابت می گوید: شنیدم که براء از نبی اکرم ﷺ حدیث بیان می کند و می گوید: آنحضرت ﷺ دربارۀ انصار فرمود: «فقط مؤمن، آنان را دوست دارد و فقط منافق با آنان، دشمنی می ورزد؛ کسی که انصار را دوست داشته باشد، خدا او را دوست دارد و کسی که با انصار، دشمنی کند، خدا با او دشمنی می نماید».

باب(۲۱): ایمان به مدینه پناه می برد

۳۸ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الإِيمَانَ لَيَأْرِزُ إِلَى الْمَدِينَةِ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ إِلَى جُحْرِهَا». (م/ ۱٤۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ایمان جمع می شود و به مدینه پناه می برد همانگونه که مار جمع می شود و به سوراخش پناه می برد».

باب(۲۲): ایمان از یمن، و حکمت از یمن است

۳۹ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «جَاءَ أَهْلُ الْيَمَنِ، هُمْ أَرَقُّ أَفْئِدَةً، وَأَضْعَفُ قُلُوبًا، الإِيمَانُ يَمَانٍ، وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَةٌ، السَّكِينَةُ فِي أَهْلِ الغَنَمِ، وَالْفَخْرُ وَالْخُيَلاَءُ فِي الْفَدَّادِينَ أَهْلِ الْوَبَرِ، قِبَلَ مَطْلِعِ الشَّمْسِ». (م/ ۵۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «اهل یمن آمدند؛ آنان از نرم ترین دلها و نازک ترین قلب ها برخوردارند؛ ایمان از یمن است و حکمت از یمن است؛ سکینه و وقار در میان گوسفند داران، و فخر و تکبر در میان شتربانان و گاو چرانان چادر نشین می باشد در همان طرف که خورشید طلوع می کند». (مشرق)

توضیح: ایمان از یمن است... بمعنی اینکه اهل یمنی که در آن زمان و بعد از رسول اکرم ﷺ مسلمان شدند، امثال اویس قرنی و ابومسلم خولانی و دیگران از ایمان کاملی برخوردار بودند؛ به همین خاطر، رسول اکرم ﷺ ایمان را به یمن نسبت داد و هدف از آن،

یمنی های همان زمان می باشند نه همهٔ اهل یمن و در هر زمانی که باشند. (نووی با تصرف)

٤٠ـ عَنْ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «غِلَظُ الْقُلُوبِ وَالْجَفَاءُ فِي الْمَشْرِقِ، وَالإِيمَانُ فِي أَهْلِ الْحِجَازِ». (م/ ٥٣)

ترجمه: جابر بن عبدالله‌ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سخت دلی و خشونت در مشرق، و ایمان در اهل حجاز است».

باب(۲۳): کسی که ایمان نیاورد، عمل نیک برای او سودی ندارد

٤١ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ابْنُ جُدْعَانَ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَصِلُ الرَّحِمَ، وَيُطْعِمُ الْمِسْكِينَ، فَهَلْ ذَاكَ نَافِعُهُ؟ قَالَ: «لاَ يَنْفَعُهُ، إِنَّهُ لَمْ يَقُلْ يَوْمًا: رَبِّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ». (م/٢١٤)

ترجمه: عایشه صدیقه رضی الله عنها می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! ابن جدعان در دوران جاهلیت، صله رحمی می نمود، به خویشاوندان، احسان و نیکی می کرد و به مساکین، غذا می داد؛ آیا این کارهایش به او نفعی می رسانند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «نفعی به او نمی رسانند؛ زیرا یک روز هم نگفت: پروردگارا! روز جزا، گناهانم را بیامرز».

باب(۲۴): تا هنگامی که ایمان نیاورید، وارد بهشت نمی شوید

٤٢ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :لاَ تَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، وَلاَ تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا، أَوَلاَ أَدُلُّكُمْ عَلَى شَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوهُ تَحَابَبْتُمْ؟ أَفْشُوا السَّلاَمَ بَيْنَكُمْ». (م/ ٥٤)

ترجمه: ابوهریره‌ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «وارد بهشت نمی شوید تا هنگامی که ایمان نیاورید؛ و ایمان نمی آورید تا هنگامی که یکدیگر را دوست نداشته باشید؛ آیا شما را به کاری راهنمایی نکنم که اگر آنرا انجام دادید با یکدیگر، دوست می شوید؟ سلام دادن را میان خود، رواج دهید».

باب(۲۵): زناکار هنگام ارتکاب عمل زنا، مؤمن نیست

٤٣ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «لاَ يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلاَ يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلاَ يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ». وَكَانَ أَبو هُرَيْرَةَ يُلْحِقُ مَعَهُنَّ: «وَلاَ يَنْتَهِبُ نُهْبَةً ذَاتَ شَرَفٍ يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهِ فِيهَا أَبْصَارَهُمْ حِينَ يَنْتَهِبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ». وَفِي حَدِيث هَمَّامٍ: «يَرْفَعُ إِلَيْهِ الْمُؤْمِنُونَ أَعْيُنَهُمْ فِيهَا وَهُوَ حِينَ يَنْتَهِبُهَا مُؤْمِنٌ وَزَادَ «وَلاَ يَغُلُّ أَحَدُكُمْ حِينَ يَغُلُّ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَإِيَّاكُمْ إِيَّاكُمْ». (م/ ۵۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «زناکار هنگام ارتکاب عمل زنا، مؤمن نیست و دزد، هنگام دزدی کردن، مؤمن نیست و شراب خوار هنگام خوردن شراب، مؤمن نیست».

ابوهریره با جملات فوق الذکر این کلمات را بروایت از رسول اکرمﷺ ملحق می کرد: «و کسی که کالای با اهمیت و مورد توجه مردم را می رباید، هنگامی که مشغول ربودن است، مؤمن نیست». و در حدیث «همام» عبارت فوق با الفاظ دیگری آمده است ولی ترجمه فارسی آنها یکی است و علاوه بر آن نیز چنین آمده است: «و هرکس از شما که در غنائم، خیانت کند، هنگام خیانت در غنیمت، مؤمن نیست؛ پس از این کارها برحذر باشید، پس از این کارها برحذر باشید».

باب(۲۶): مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی شود

٤٤ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لاَ يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ وَاحِدٍ مَرَّتَيْنِ». (م/ ۲۹۹۸)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی شود».

باب(۲۷): وسوسه در ایمان

٤٥ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: جَاءَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ فَسَأَلُوهُ: إِنَّا نَجِدُ فِي أَنْفُسِنَا مَا يَتَعَاظَمُ أَحَدُنَا أَنْ يَتَكَلَّمَ بِهِ، قَالَ: «وَقَدْ وَجَدْتُمُوهُ»؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «ذَاكَ صَرِيحُ الإِيمَانِ». (م/ ١٣٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: تعدادی از اصحاب رسول اکرم ﷺ آمدند و از آنحضرت ﷺ پرسیدند: اموری در دلهای ما می گذرد که بزبان آوردن آنها برای ما بسیار سنگین است؛ آنحضرت ﷺ فرمود: این حالت به شما دست داد؟ گفتند: بلی؛ فرمود: «این حالت، ایمان ناب و خالص است».

باب(۲۸): بزرگترین گناه کبیره، شرک به خدا است

٤٦ـ عَنْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَلاَ أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ ثَلاَثًا: الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، وَشَهَادَةُ الزُّورِ، أَوْ: قَوْلُ الزُّورِ». وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُتَّكِئًا فَجَلَسَ، فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا حَتَّى قُلْنَا: لَيْتَهُ سَكَتَ. (م/ ٨٧)

ترجمه: عبدالرحمن بن ابی بکره بروایت از پدرش می گوید: ما نزد رسول الله ﷺ بودیم که فرمود: «آیا شما را از بزرگترین گناهان کبیره با خبر نسازم»؟ ـ و سه بار این جمله را تکرار نمود ـ : ۱- شرک به خدا ۲- نافرمانی پدر و مادر ۳- گواهی دروغ یا سخن دروغ»؛ آنگاه رسول الله ﷺ که تکیه داده بود، نشست و این جملۀ اخیر را آنقدر تکرار نمود که ما با خود گفتیم: ای کاش! سکوت می نمود.

٤٧ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشِّرْكُ بِاللَّهِ، وَالسِّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَالتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلاَتِ الْمُؤْمِنَاتِ». (م/ ٨٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «از هفت کار هلاک کننده پرهیز نمایید». صحابه پرسیدند: یا رسول الله! آن کار ها چیست؟ فرمود: «شرک به خدا، سحر و جادو، قتل انسانی که خداوند کشتن آن را حرام کرده است مگر بحق آن، رباخواری، خوردن مال یتیم، فرار کردن از میدان جهاد و تهمت زدن زنان مؤمن و پاکدامنی که از این تهمتها هیچ اطلاعی ندارند».

باب(۲۹): بعد از من کافر نشوید طوریکه برخی از شما گردن برخی دیگر را بزند

٤٨ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ: «وَيْحَكُمْ - أَوْ قَالَ- وَيْلَكُمْ لاَ تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». (م٦/ ٦)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله ﷺ در حجة الوداع فرمود: «وای بر شما، بعد از من، کافر نشوید طوریکه برخی از شما گردن بعضی دیگر را بزند».

باب(۳۰): روی گردانی از پدر، کفر است

٤٩ــ عَنْ أَبِي عُثْمَانَ قَالَ: لَمَّا ادُّعِيَ زِيَادٌ لَقِيتُ أَبَا بَكْرَةَ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ: مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمْ؟ إِنِّي سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ يَقُولُ: سَمِعَ أُذُنَايَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَقُولُ: «مَنِ ادَّعَى أَبًا فِي الإِسْلاَمِ غَيْرَ أَبِيهِ، يَعْلَمُ أَنَّهُ غَيْرُ أَبِيهِ، فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ». فَقَالَ أَبُو بَكْرَةَ: وَأَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (م٢/ ٦)

ترجمه: ابوعثمان می گوید: هنگامی که زیاد به شخصی غیر از پدرش، نسبت داده شد، ابوبکره را دیدم و گفتم: این چه کاری است که شما انجام داده اید؟ من از سعد بن ابی وقاص ﷺ شنیدم که می گفت: با گوشهای خود، شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «مسلمانی که دانسته، خودش را به شخصی غیر از پدرش، نسبت دهد، بهشت برایش حرام می شود». ابوبکره گفت: من هم این سخن را از رسول الله ﷺ شنیده ام.

باب(۳۱): حكم كسى كه به برادر مسلمانش، كافر بگويد

٥٠ـ عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ: «لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ ادَّعَى لِغَيْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُهُ إِلاَّ كَفَرَ، وَمَنِ ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ فَلَيْسَ مِنَّا، وَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ، وَمَنْ دَعَا رَجُلاً بِالْكُفْرِ أَوْ قَالَ: عَدُوَّ اللَّهِ، وَلَيْسَ كَذَلِكَ، إِلاَّ حَارَ عَلَيْهِ». (م/٦١)

ترجمه: ابوذر ﷺ مى گويد: شنيدم كه رسول الله ﷺ مى فرمود: «هركس، دانسته خودش را به شخصى غير از پدرش، نسبت دهد، كفر ورزيده است و هركس، به ناحق، مدعى چيزى شود، جايش را در آتش، آماده كند، و هركس، مردى را كافر يا دشمن خدا بگويد، حال آنكه او اينگونه نيست، كفر به خودش بر مى گردد».

باب(۳۲): بزرگترين گناه چيست؟

٥١ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الذَّنْبِ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَنْ تَدْعُوَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ». قَالَ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ مَخَافَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ». قَالَ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَصْدِيقَهَا: ﴿ وَٱلَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ ۚ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾ ﴾. (م/ ٨٦)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ مى گويد: مردى عرض كرد: اى رسول خدا! بزرگترين گناه نزد خداوند چه گناهى است؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «شرك ورزيدن به خداوند در حالى كه او تو را آفريده است». آن مرد گفت: پس از آن، كدام گناه بزرگتر است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «كشتن فرزند از ترس اينكه با تو نان بخورد». آنمرد پرسيد: بعد از آن، كدام گناه بزرگتراست؟ فرمود: «زنا كردن با زن همسايه». سپس خداوند در جهت تصديق سخنان پيامبر اكرم ﷺ اين آيه را نازل فرمود: (و كسانى كه با الله، معبودى ديگر را نمى خوانند و انسانى را

که خداوند قتل آن را حرام کرده است به قتل نمی رسانند مگر بحق و زنا نمی کنند؛ هر کس، مرتکب این اعمال شود، کیفر آن را خواهد دید).

باب(۳۳): هرکس، در حالی بمیرد که به خدا شرک نمی ورزد، وارد بهشت می شود

٥٢ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ ﷺ قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْمُوجِبَتَانِ؟ فَقَالَ: «مَنْ مَاتَ لاَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ». (م/ ٩٣)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: مردی خدمت نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: دو کاری که باعث رفتن به بهشت و جهنم می شوند، کدام اند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «هرکس، در حالی بمیرد که به خداوند، شرک نمی ورزد، وارد بهشت می شود، و هر کس، در حالی بمیرد که به خداوند، شرک می ورزد، وارد جهنم می شود».

٥٣ــ عَنْ أَبِي الأَسْوَدِ الدِّيلِيِّ: أَنَّ أَبَا ذَرٍّ ﷺ حَدَّثَهُ أَنَّهُ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ نَائِمٌ، عَلَيْهِ ثَوْبٌ أَبْيَضُ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَإِذَا هُوَ نَائِمٌ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ وَقَد اسْتَيْقَظَ، فَجَلَسْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ إِلاَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ ثَلاَثًا، ثُمَّ قَالَ فِي الرَّابِعَةِ: «عَلَى رَغْمِ أَنْفِ أَبِي ذَرٍّ». قَالَ: فَخَرَجَ أَبُوذَرٍّ وَهُوَ يَقُولُ: وَإِنْ رَغِمَ أَنْفُ أَبِي ذَرٍّ. (م/ ٩٤)

ترجمه: ابوالأسود دیلی می گوید: ابوذر ﷺ به من گفت: نزد رسول الله ﷺ آمدم؛ ایشان پارچه سفیدی بالای خود انداخته و خوابیده بود؛ بار دوم که آمدم، هنوز خوابیده بود؛ اما بار سوم که آمدم، بیدار شده بود؛ نزد ایشان نشستم؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «هر بنده ای که لا اله الا الله بگوید و با آن، بمیرد، وارد بهشت می شود». گفتم: اگر چه مرتکب عمل زنا شود و دزدی کند؟ فرمود: «اگر چه مرتکب عمل زنا شود و دزدی کند». دوباره گفتم: اگر چه مرتکب عمل

زنا شود و دزدی کند؟ فرمود: «اگر چه مرتکب عمل زنا شود و دزدی کند». آنحضرت ﷺ سه بار این جمله را تکرار نمود و بار چهارم فرمود: «علی رغم انف ابی ذر» یعنی بر خلاف میل و خواهش ابوذر. راوی می گوید: ابوذر بیرون رفت در حالی که می گفت: اگر چه بر خلاف میل و خواهش ابوذر باشد.

شرح: از احادیث بالا چنین استدلال می شود که موحد و یکتاپرست وارد بهشت می شود؛ اما اگر شخص موحد، گناهان کبیره ای انجام دهد و بدون توبه، بمیرد، طبق مذهب اهل سنت، چنین شخصی تحت مشیت و خواست الهی قرار می گیرد، اگر خداوند او را ببخشد، از همان اول، وارد بهشت می شود؛ در غیر اینصورت، مقداری عذاب داده می شود و سرانجام از جهنم بیرون رفته و برای همیشه، به بهشت می رود. (نگا شرح نووی)

باب(۳۴): در دل هرکس، ذره ای تکبر وجود داشته باشد، وارد بهشت نمی شود

۵۴ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لاَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبْرٍ». قَالَ رَجُلٌ: إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ ثَوْبُهُ حَسَنًا، وَنَعْلُهُ حَسَنَةً؟ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ، الْكِبْرُ بَطَرُ الْحَقِّ وَغَمْطُ النَّاسِ». (م/۹۱)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ روایت می کند که نبی کرم ﷺ فرمود: «در دل هرکس، ذره ای تکبر وجود داشته باشد، وارد بهشت نمی شود». مردی گفت: کسی دوست دارد لباس و کفشی زیبا و خوب داشته باشد، آیا این هم تکبر است؟ فرمود: «خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد. تکبر به معنی انکار حق و تحقیر مردم می باشد».

باب(۳۵): طعنه زدن در نسب و نوحه خوانی، کفر بشمار می رود

۵۵ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثِنْتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ: الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ، وَالنِّيَاحَةُ عَلَى الْمَيِّتِ». (م/۶۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: دو چیز در میان مردم، رواج دارد که در حق آنان، کفر

بشمار می رود: طعنه زدن در نسب و نوحه خوانی بر میت».

شرح : یعنی این کارها از اعمال کفار و اخلاق جاهلیت اند. مؤمن باید از آنها پرهیز کند.

باب(۳۶): هرکس، بگوید: ستارگان باعث باران برای ما می شوند، کافر می گردد

٥٦ــ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ ﷺ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلاَةَ الصُّبْحِ بِالْحُدَيْبِيَةِ فِي إِثْرِ السَّمَاءِ كَانَتْ مِنَ اللَّيْلِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «هَلْ تَدْرُونَ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ»؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «قَالَ: أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي وَكَافِرٌ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ مُطِرْنَا بِفَضْلِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ فَذَلِكَ مُؤْمِنٌ بِي كَافِرٌ بِالْكَوْكَبِ، وَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِنَوْءِ كَذَا وَكَذَا فَذَلِكَ كَافِرٌ بِي مُؤْمِنٌ بِالْكَوْكَبِ». (م/۷۱)

ترجمه: زید بن خالد جهنی ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ صبح یک شب بارانی در حدیبیه، نماز صبح را برای ما امامت کرد؛ بعد از اتمام نماز، رو به مردم نمود و فرمود: «آیا می دانید پروردگار شما چه فرمود»؟ مردم گفتند: خدا و رسولش بهتر می دانند. فرمود: «برخی از بندگانم شب را به صبح رساندند در حالی که به من ایمان دارند و برخی دیگر، به من کافر شدند. کسانی که می گویند: فضل و رحمت خدا باعث نزول باران برای ما شده است، به من ایمان دارند و به ستارگان کفر ورزیده اند؛ اما کسانی که می گویند: فلان و فلان ستاره باعث نزول باران برای ما گردید، اینها به من کفر ورزیده و به ستارگان، ایمان آورده اند».

باب(۳۷): فرار برده، کفر بشمار می رود

٥٧ــ عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ جَرِيرٍ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: «أَيُّمَا عَبْدٍ أَبَقَ مِنْ مَوَالِيهِ فَقَدْ كَفَرَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ». قَالَ مَنْصُورٌ: قَدْ وَاللَّهِ رَواه عَنِ النَّبِيِّ ﷺ وَلَكِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُرْوَى عَنِّي هَهُنَا بِالْبَصْرَةِ. (م/۶۸)

ترجمه: شعبی می گوید: شنیدم که جریر می گوید: هر غلامی که از جلوی صاحبانش،

فرار کند تا زمانی که برنگشته در کفران وناسپاسی بسر می برد».

منصور (یکی از راویان) می گوید: به خدا سوگند، جریر این حدیث را از نبی اکرم ﷺ روایت کرد ولی من نمی پسندم که اینجا در بصره از من روایت شود.

شرح: یعنی فرار غلام از اخلاق کفار و اعمال آنها شمرده می شود یا اینکه کفران نعمت بشمار می رود.

۵۸ـــ عَنْ جَرِيرٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَبَقَ الْعَبْدُ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلاَةٌ». (م/ ۷۰)

ترجمه: جریر ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر گاه، برده فرار کند، هیچ نمازی از او پذیرفته نمی شود».

باب(۳۸): همانا خداوند و مؤمنان نیکوکار، دوست من هستند

۵۹ـــ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جِهَارًا غَيْرَ سِرٍّ يَقُولُ: «أَلاَ إِنَّ آلَ أَبِي يَعْنِي فُلاَنًا لَيْسُوا لِي بِأَوْلِيَاءَ، إِنَّمَا وَلِيِّيَ اللَّهُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ». (م/ ۲۱۵)

ترجمه: عمرو بن عاص ﷺ می گوید: شنیدم که رسول خدا ﷺ آشکارا نه پوشیده و پنهانی، می فرمود: «آگاه باشید که فرزندان ابو فلان، دوستان من نیستند بلکه الله و مؤمنان نیکوکار، دوستان من هستند».

باب(۳۹): مؤمن پاداش نیکی هایش را در دنیا و آخرت دریافت می نماید ولی شخص کافر، پاداش نیکی هایش را فقط در دنیا دریافت می کند

۶۰ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ لاَ يَظْلِمُ مُؤْمِنًا حَسَنَةً يُعْطَى بِهَا فِي الدُّنْيَا، وَيُجْزَى بِهَا فِي الآخِرَةِ، وَأَمَّا الْكَافِرُ فَيُطْعَمُ بِحَسَنَاتِ مَا عَمِلَ بِهَا لِلَّهِ فِي الدُّنْيَا، حَتَّى إِذَا أَفْضَى إِلَى الآخِرَةِ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَةٌ يُجْزَى بِهَا». (م/ ۲۸۰۸)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند نیکی هیچ مؤمنی را ضایع نمی گرداند؛ در دنیا به او عوض می دهد و آخرت هم در قبال آن، به وی پاداش عنایت می فرماید؛ اما کافر در عوض نیکی هایی که بخاطر خدا انجام داده، در دنیا به وی رزق داده می شود تا هنگامی که به آخرت می رود، هیچگونه عمل نیکی، برای پاداش نداشته باشد».

باب(۴۰): اسلام چیست؟ و صفات آن

٦١ـــ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَهْلِ نَجْد ، ثَائِرُ الرَّأْسِ، نَسْمَعُ دَوِيَّ صَوْتِهِ وَلاَ نَفْقَهُ مَا يَقُولُ، حَتَّى دَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَإِذَا هُوَ يَسْأَلُ عَنِ الإِسْلاَمِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ». فَقَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهُنَّ؟ قَالَ: «لاَ إِلاَّ أَنْ تَطَّوَّعَ، وَصِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ». قَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهُ؟ فَقَالَ «لاَ إِلاَّ أَنْ تَطَّوَّعَ». وَذَكَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الزَّكَاةَ، فَقَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا؟ قَالَ: «لاَ إِلاَّ أَنْ تَطَّوَّعَ». قَالَ: فَأَدْبَرَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لاَ أَزِيدُ عَلَى هَذَا وَلاَ أَنْقُصُ مِنْهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَفْلَحَ إِنْ صَدَقَ». وفي رواية قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَفْلَحَ وَأَبِيهِ إِنْ صَدَقَ – أَوْ دَخَلَ الْجَنَّةَ – وَأَبِيهِ إِنْ صَدَقَ». (م/۱۱)

ترجمه: طلحه بن عبیدالله ﷺ می گوید: مردی از اهل نجد در حالی که زمزمه اش بگوش ما می رسید ولی سخنش برای ما مفهوم نبود با موهایی ژولیده بسوی رسول الله ﷺ آمد و هنگامیکه به رسول الله ﷺ نزدیک شد، متوجه شدیم که دربارۀ اسلام می پرسد؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «پنج نماز در شبانه روز (فرض) است». آنمرد گفت: آیا نمازی دیگر هم بر من لازم است؟ فرمود: «خیر، مگر اینکه نفل بخوانی». پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «و روزه ماه مبارک رمضان». آنمرد گفت: آیا روزه ای دیگر هم بر من لازم است؟ فرمود: «خیر، مگر اینکه روزه های نفلی بگیری». همچنین رسول الله ﷺ زکات را برایش یاد آوری نمود. وی گفت: آیا زکاتی دیگر هم بر من لازم است؟ رسول رحمت ﷺ فرمود: «خیر مگر اینکه صدقۀ نفلی بدهی». راوی می گوید: بعد از این گفت و شنود، آنمرد رفت در حالی که می گفت: سوگند به خدا، نه بر این کارها چیزی اضافه می کنم و نه از این کارها چیزی، کم می کنم. رسول الله

ﷺ فرمود: «اگر راست می گوید، رستگار شد». و در یک روایت آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به پدرش که رستگار شد اگر راست می گوید یا سوگند به پدرش که وارد بهشت شد اگر راست می گوید».

شرح: آنچه مسلّم است سوگند خوردن به غیر خدا، جائز نیست. زیرا رسول اکرم ﷺ فرمود: «خداوند شما را از سوگند خوردن به پدرانتان، منع نموده است» و همچنین فرمود: «هر کس از شما می خواهد سوگند بخورد، به خدا سوگند بخورد». لذا باید دانست که حدیث این باب، قبل از این منع بوده است یا اینکه بر اساس عادت بر زبان آمده و سوگند بشمار نمی رود.

باب(۴۱): اسلام بر پنج چیز، بنیاد گذاری شده است

۲ ٦ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «بُنِيَ الإِسْلاَمُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى أَنْ يُوَحَّدَ اللَّهُ، وَإِقَامِ الصَّلاَةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَصِيَامِ رَمَضَانَ، وَالْحَجِّ». فَقَالَ رَجُلٌ: الْحَجُّ وَصِيَامُ رَمَضَانَ؟ قَالَ: لاَ صِيَامُ رَمَضَانَ وَالْحَجُّ، هَكَذَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (م/١٦)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اسلام بر پنج چیز، بنیاد گذاری شده است: بر توحید و یگانگی خداوند، برپا داشتن نماز، پرداخت زکات، روزۀ رمضان و حج». مردی گفت: حج و روزۀ رمضان؟ ابن عمر رضی الله عنهما گفت: نه، روزۀ رمضان و حج؛ به همین ترتیب من از رسول الله ﷺ شنیدم.

باب(۴۲): کدام کار در اسلام بهتر است؟

۳ ٦ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: أَيُّ الإِسْلاَمِ خَيْرٌ؟ قَالَ: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ، وَتَقْرَأُ السَّلاَمَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ». (م/ ٣٩)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: مردی از رسول الله ﷺ پرسید: کدام

کار در اسلام بهتر است؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «غذا دادن و سلام گفتن به آشنا و غیر آشنا».

باب(۴۳): اسلام و حج و هجرت گناهان گذشته را محو و نابود می کنند

٦٤ ــ عَنِ ابْنِ شِمَاسَةَ الْمَهْرِيِّ قَالَ: حَضَرْنَا عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ ﷺ وَهُوَ فِي سِيَاقَةِ الْمَوْتِ، فَبَكَى طَوِيلاً، وَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى الْجِدَارِ، فَجَعَلَ ابْنُهُ يَقُولُ: يَا أَبَتَاهُ، أَمَا بَشَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِكَذَا؟ أَمَا بَشَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِكَذَا؟ قَالَ: فَأَقْبَلَ بِوَجْهِهِ فَقَالَ: إِنَّ أَفْضَلَ مَا نُعِدُّ شَهَادَةُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، إِنِّي قَدْ كُنْتُ عَلَى أَطْبَاقٍ ثَلاَثٍ: لَقَدْ رَأَيْتُنِي وَمَا أَحَدٌ أَشَدَّ بُغْضًا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنِّي، وَلاَ أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أَكُونَ قَدِ اسْتَمْكَنْتُ مِنْهُ فَقَتَلْتُهُ، فَلَوْ مُتُّ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ لَكُنْتُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَلَمَّا جَعَلَ اللَّهُ الإِسْلاَمَ فِي قَلْبِي أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقُلْتُ: ابْسُطْ يَمِينَكَ فَلأُبَايِعْكَ، فَبَسَطَ يَمِينَهُ، فَقَبَضْتُ يَدِي، قَالَ: «مَا لَكَ يَا عَمْرُو»؟ قَالَ: قُلْتُ: أَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِطَ، قَالَ: «تَشْتَرِطُ بِمَاذَا»؟ قُلْتُ: أَنْ يُغْفَرَ لِي، قَالَ: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الإِسْلاَمَ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ، وَأَنَّ الْهِجْرَةَ تَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهَا، وَأَنَّ الْحَجَّ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ». وَمَا كَانَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلاَ أَجَلَّ فِي عَيْنِي مِنْهُ، وَمَا كُنْتُ أُطِيقُ أَنْ أَمْلأَ عَيْنَيَّ مِنْهُ إِجْلاَلاً لَهُ، وَلَوْ سُئِلْتُ أَنْ أَصِفَهُ مَا أَطَقْتُ، لأَنِّي لَمْ أَكُنْ أَمْلأُ عَيْنَيَّ مِنْهُ، وَلَوْ مُتُّ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ لَرَجَوْتُ أَنْ أَكُونَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ وَلِينَا أَشْيَاءَ مَا أَدْرِي مَا حَالِي فِيهَا، فَإِذَا أَنَا مُتُّ فَلاَ تَصْحَبْنِي نَائِحَةٌ وَلاَ نَارٌ، فَإِذَا دَفَنْتُمُونِي فَشُنُّوا عَلَيَّ التُّرَابَ شَنًّا، ثُمَّ أَقِيمُوا حَوْلَ قَبْرِي قَدْرَ مَا تُنْحَرُ جَزُورٌ وَيُقْسَمُ لَحْمُهَا، حَتَّى أَسْتَأْنِسَ بِكُمْ، وَأَنْظُرَ مَاذَا أُرَاجِعُ بِهِ رُسُلَ رَبِّي. (م/۱۲۱)

ترجمه: عبدالرحمن بن شماسه مهری می گوید: عمرو بن عاص ﷺ در حالت مرگ، بسر می برد که ما به حضور رسیدیم؛ او چهره اش را بسوی دیوار برگرداند و بسیار گریه نمود؛ پسرش گفت: پدر عزیزم! آیا رسول الله ﷺ به تو فلان مژده را نداد؟ آیا رسول الله ﷺ به تو فلان

مژده را نداد؟

راوی می گوید: عمرو بن عاص ﷺ رویش را به سوی ما برگرداند و گفت: بهترین چیزی که ما تهیه و تدارک دیده ایم، شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله است؛ من در زندگی ام، سه مرحله را پشت سر گذاشته ام: ۱- دورانی که هیچ کس بیشتر از من با رسول خدا ﷺ دشمنی نداشت و هیچ عملی نزد من محبوب تر از قتل رسول الله ﷺ نبود؛ اگر با این حالت می مردم، قطعاً جهنمی بودم. ۲- دورانی که خداوند اسلام را در دلم جای داد؛ در این هنگام، خدمت رسول الله ﷺ آمدم و گفتم: دست راست ات را دراز کن تا با تو بیعت کنم؛ آنحضرت ﷺ دست راست اش را دراز نمود؛ من دستم را جمع کردم؛ نبی اکرم ﷺ فرمود: «چرا ای عمرو»؟ گفتم: می خواهم شرط بگذارم. فرمود: «چه شرطی می گذاری»؟ گفتم: شرط می گذارم که گناهانم بخشیده شوند. فرمود: «مگر نمی دانی که اسلام، گناهان گذشته را محو و نابود می کند، هجرت نیز گناهان را از بین می برد و حج هم باعث بخشیده شدن گناهان می شود». باید بگویم که در آنروز هیچ کس محبوب تر و بزرگوارتر از رسول الله ﷺ در نگاه من نبود؛ آنحضرتﷺ به اندازه ای در نگاهم بزرگ بود که توان تحمل شگفتی تماشایش را نداشتم؛ اگر از من بخواهند تا ایشان را توصیف نمایم، نمی توانم توصیف کنم؛ زیرا نتوانستم چشمانم را از نگاهش پر کنم؛ اگر در این حالت می مُردم، امیدوار بودم بهشتی باشم؛ اما بعد از آن، اوضاعی بر ما چیره شد که نمی دانم حالم در آنها چه باشد؛ پس هنگامی که فوت نمودم، هیچ زن نوحه خوانی جنازه ام را همراهی نکند؛ همچنین آتش، همراهم نیاورید؛ وقتی که مرا در قبر گذاشتید، بر من خاک بریزید. سپس به اندازه ای که یک شتر ذبح شود و گوشتش تقسیم گردد، کنار قبرم توقف کنید تا با شما انس بگیرم و ببینم که به قاصدان پروردگارم چه جوابی می دهم.

باب(۴۴): دشنام دادن مسلمان، فسق، و جنگیدن با مسلمان، کفر است

٥٦ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ» (م/٤ ٦)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دشنام دادن مسلمان، فسق، و جنگیدن با مسلمان، کفر است».

باب(۴۵): کسی که مسلمان خوبی شود، بخاطر اعمال زمان جاهلیت، مؤاخذه نمی شود

٦٦ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ أُنَاسٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ : يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنُؤَاخَذُ بِمَا عَمِلْنَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ؟ قَالَ: «أَمَّا مَنْ أَحْسَنَ مِنْكُمْ فِي الإِسْلاَمِ فَلاَ يُؤَاخَذُ بِهَا، وَمَنْ أَسَاءَ أُخِذَ بِعَمَلِهِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَالإِسْلاَمِ». (م/ ١٢٠)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: چند نفر به رسول الله ﷺ گفتند: ای رسول خدا!آیا ما بخاطر اعمالی که در زمان جاهلیت انجام داده ایم، مواخذه می شویم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «هر کس از شما، مسلمان خوبی شود (ظاهرا و باطنا مسلمان شود)، بخاطر اعمال زمان جاهلیت مؤاخذه نمی شود و کسی که مسلمان خوبی نباشد (ظاهرا و باطنا مسلمان نشود)، بخاطر اعمال دوران جاهلیت و اسلام، مؤاخذه می گردد».

باب(۴۶): هر کس از شما مسلمان خوبی باشد، هر نیکی اش، ده برابر نوشته می شود

٦٧ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِذَا تَحَدَّثَ عَبْدِي بِأَنْ يَعْمَلَ حَسَنَةً فَأَنَا أَكْتُبُهَا لَهُ حَسَنَةً مَا لَمْ يَعْمَلْ، فَإِذَا عَمِلَهَا فَأَنَا أَكْتُبُهَا بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا، وَإِذَا تَحَدَّثَ بِأَنْ يَعْمَلَ سَيِّئَةً فَأَنَا أَغْفِرُهَا لَهُ مَا لَمْ يَعْمَلْهَا، فَإِذَا عَمِلَهَا فَأَنَا أَكْتُبُهَا لَهُ بِمِثْلِهَا». وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَالَتِ الْمَلاَئِكَةُ: رَبِّ ذَاكَ عَبْدُكَ يُرِيدُ أَنْ يَعْمَلَ سَيِّئَةً – وَهُوَ أَبْصَرُ بِهِ – فَقَالَ: ارْقُبُوهُ، فَإِنْ عَمِلَهَا فَاكْتُبُوهَا لَهُ بِمِثْلِهَا، وَإِنْ تَرَكَهَا فَاكْتُبُوهَا لَهُ حَسَنَةً، إِنَّمَا تَرَكَهَا مِنْ جَرَّايَ». وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَحْسَنَ أَحَدُكُمْ إِسْلاَمَهُ فَكُلُّ حَسَنَةٍ يَعْمَلُهَا تُكْتَبُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ، وَكُلُّ سَيِّئَةٍ يَعْمَلُهَا تُكْتَبُ بِمِثْلِهَا حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ». (م/ ١٢٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند عزوجل می فرماید: اگر

بنده ام تصمیم بگیرد که کار خوبی انجام دهد تا زمانی که آن کار را انجام نداده است، من برایش یک نیکی می نویسم؛ اما هنگامی که آنرا انجام دهد، برایش ده نیکی می نویسم؛ و اگر بنده ام تصمیم بگیرد که کار بدی انجام دهد، تا زمانی که به آن، عمل نکرده است، او را می بخشم؛ و اگر به آن، عمل کند، برایش یک بدی می نویسم». همچنین رسول الله ﷺ فرمود: «با علم به این که خداوند آگاهتر است، فرشتگان می گویند: پرودگارا! فلان بنده ات می خواهد کار بدی انجام دهد؛ خداوند می فرماید: مواظب باشید اگر آنرا انجام داد، به اندازۀ همان بدی، برایش بنویسید؛ و اگر آن را انجام نداد، برایش یک نیکی بنویسید؛ زیرا بخاطر من آنرا انجام نداده است». همچنین رسول الله ﷺ فرمود: اگر یکی از شما، مسلمان خوبی باشد، هر کار نیکی که انجام می دهد، از ده تا هفتصد برابر برایش نوشته می شود؛ و هر کار بدی که مرتکب می شود، یک بدی برایش نوشته می شود تا به ملاقات خدا برود».

۶۸ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ و تَعَالَى تَجَاوَزَ لِأُمَّتِي مَا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا، مَا لَمْ يَتَكَلَّمُوا أَوْ يَعْمَلُوا بِهِ». (م/ ۱۲۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند برای امتیان من، حدیث نفس[۱] را تا زمانی که بزبان نیاورده اند و یا به آن عمل نکرده اند، عفو و گذشت نموده است».

باب(۴۷): مسلمان، کسی است که سایر مسلمانان از او در امان باشند

۶۹ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: أَيُّ الْمُسْلِمِينَ خَيْرٌ؟ قَالَ: «مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ». (م/ ۴۰)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما روایت می کند که مردی از رسول الله ﷺ پرسید: کدام مسلمان، بهتر است؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «کسی که مسلمانان از دست و زبانش در امان باشند».

---

(۱) سخن درونی و آنچه در دل می گذرد.

باب(۴۸): کسی که در دوران جاهلیت، کار نیکی انجام دهد و بعد از آن، مسلمان شود

٧٠ــ عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ: أَنَّ حَكِيمَ بْنَ حِزَامٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَيْ رَسُولَ اللهِ، أَرَأَيْتَ أُمُورًا كُنْتُ أَتَحَنَّثُ بِهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، مِنْ صَدَقَةٍ أَوْ عَتَاقَةٍ أَوْ صِلَةِ رَحِمٍ، أَفِيهَا أَجْرٌ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَسْلَمْتَ عَلَى مَا أَسْلَفْتَ مِنْ خَيْرٍ». (م/ ١٣٣)

ترجمه: عروه بن زبیر روایت می کند که حکیم بن حزام ﷺ به من گفت: من از رسول الله ﷺ پرسیدم: آیا کارهای خیری از قبیل صدقه، آزادی برده ها و احسان به خویشاوندان که در جاهلیت بعنوان عبادت انجام می دادم، اجر و ثوابی هم دارد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «کارهای نیک گذشته ات باعث مسلمان شدن تو شده اند».

باب(۴۹): پرهیز از امتحان و آزمایش

٧١ــ عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَحْصُوا لِي كَمْ يَلْفِظُ الإِسْلاَمَ». قَالَ: فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَخَافُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ مَا بَيْنَ السِّتِّ مِائَةٍ إِلَى السَّبْعِ مِائَةٍ؟ قَالَ: «إِنَّكُمْ لاَ تَدْرُونَ لَعَلَّكُمْ أَنْ تُبْتَلَوْا». قَالَ: فَابْتُلِينَا، حَتَّى جَعَلَ الرَّجُلُ مِنَّا لاَ يُصَلِّي إِلاَّ سِرًّا. (م/ ١٤٩)

ترجمه: حذیفه ﷺ می گوید: ما با رسول الله ﷺ بودیم که فرمود: «برایم آمار گیری کنید چند نفر مسلمان شده است». حذیفه می گوید: ما گفتیم: ای رسول خدا! آیا نگران ما هستید در حالی که ما ششصد تا هفتصد نفر هستیم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «شما نمی دانید شاید دچار امتحان و آزمایش شوید». حذیفه می گوید: بعد از آن، دچار مصیبت شدیم تا جایی که هر کدام از ما بطور پنهانی نماز می خواند.

باب(۵۰): اسلام با غربت آغاز شده و بزودی به حالت اول خود بر خواهد گشت و میان مسجد مکه و مدینه، جمع می شود

٧٢ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الإِسْلاَمَ بَدَأَ غَرِيبًا، وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ، وَهُوَ يَأْرِزُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا». (م/ ١٤٦)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اسلام با غربت آغاز شد و بزودی به حالت اولیه (غربت) باز خواهد گشت و میان مکه و مدینه، جمع خواهد شد».

باب(۵۱): آغاز وحی به رسول الله ﷺ

٧٣ــ عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ أَنَّهَا قَالَتْ: كَانَ أَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْوَحْيِ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةَ فِي النَّوْمِ، فَكَانَ لاَ يَرَى رُؤْيَا إِلاَّ جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ، ثُمَّ حُبِّبَ إِلَيْهِ الْخَلاَءُ، فَكَانَ يَخْلُو بِغَارِ حِرَاءٍ يَتَحَنَّثُ فِيهِ، وَهُوَ التَّعَبُّدُ، اللَّيَالِيَ أُوْلاَتِ الْعَدَدِ قَبْلَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى أَهْلِهِ، وَيَتَزَوَّدُ لِذَلِكَ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى خَدِيجَةَ فَيَتَزَوَّدُ لِمِثْلِهَا، حَتَّى فَجِئَهُ الْحَقُّ وَهُوَ فِي غَارِ حِرَاءٍ، فَجَاءَهُ الْمَلَكُ فَقَالَ: اقْرَأْ، قَالَ: «مَا أَنَا بِقَارِئٍ». قَالَ: «فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: اقْرَأْ، قَالَ: قُلْتُ مَا أَنَا بِقَارِئٍ، قَالَ: فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّانِيَةَ، حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي، فَقَالَ: أَقْرَأْ، فَقُلْتُ: مَا أَنَا بِقَارِئٍ». قَالَ: «فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّالِثَةَ، حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: ﴿ ٱقْرَأْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلَّذِى خَلَقَ ۝١ خَلَقَ ٱلْإِنسَٰنَ مِنْ عَلَقٍ ۝٢ ٱقْرَأْ وَرَبُّكَ ٱلْأَكْرَمُ ۝٣ ٱلَّذِى عَلَّمَ بِٱلْقَلَمِ ۝٤ عَلَّمَ ٱلْإِنسَٰنَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ۝٥ ﴾ [العلق: ١-٥] فَرَجَعَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَرْجُفُ بَوَادِرُهُ، حَتَّى دَخَلَ عَلَى خَدِيجَةَ فَقَالَ: «زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي». فَزَمَّلُوهُ حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُ الرَّوْعُ، ثُمَّ قَالَ لِخَدِيجَةَ: «أَيْ خَدِيجَةُ مَا لِي»؟ وَأَخْبَرَهَا

الْخَبَرَ، قَالَ: «لَقَدْ خَشِيتُ عَلَى نَفْسِي». فقَالَتْ لَهُ خَدِيجَةُ: كَلاَّ أَبْشِرْ فَوَاللَّه لاَ يُخْزِيكَ اللَّهُ أَبَدًا، وَاللَّه إِنَّكَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ، وَتَصْدُقُ الْحَدِيثَ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ، وَتَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ، فَانْطَلَقَتْ بِهِ خَدِيجَةُ حَتَّى أَتَتْ بِهِ وَرَقَةَ بْنَ نَوْفَلِ ابْنِ أَسَدِ بْنِ عَبْدِ الْعُزَّى، وَهُوَ ابْنُ عَمِّ خَدِيجَةَ أَخِي أَبِيهَا، وَكَانَ امْرَأً تَنَصَّرَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانَ يَكْتُبُ الْكِتَابَ الْعَرَبِيَّ وَيَكْتُبُ مِنَ الإِنْجِيلِ بِالْعَرَبِيَّةِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكْتُبَ، وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ عَمِيَ، فَقَالَتْ لَهُ خَدِيجَةُ: أَيْ عَمِّ، اسْمَعْ مِنِ ابْنِ أَخِيكَ، قَالَ وَرَقَةُ بْنُ نَوْفَلٍ: يَا ابْنَ أَخِي مَاذَا تَرَى؟ فَأَخْبَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَبَرَ مَا رَآهُ، فَقَالَ لَهُ وَرَقَةُ: هَذَا النَّامُوسُ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَى مُوسَى بن عُمرَان ﷺ، يَا لَيْتَنِي فِيهَا جَذَعًا، يَا لَيْتَنِي أَكُونُ حَيًّا حِينَ يُخْرِجُكَ قَوْمُكَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوَ مُخْرِجِيَّ هُمْ»؟ قَالَ وَرَقَةُ: نَعَمْ! لَمْ يَأْتِ رَجُلٌ قَطُّ بِمَا جِئْتَ بِهِ إِلاَّ عُودِيَ، وَإِنْ يُدْرِكْنِي يَوْمُكَ أَنْصُرْكَ نَصْرًا مُؤَزَّرًا. (م/ ١٦)

ترجمه: عروه بن زبیر روایت می کند که عایشه صدیقه رضی الله عنها، همسر گرامی رسول اکرم ﷺ گفت: آغاز وحی به رسول الله ﷺ بصورت رؤیای صادقانه در خواب بود؛ آنحضرت ﷺ هر خوابی که می دید مانند روز روشن، تعبیر می شد؛ بعد از آن، شیفتهٔ خلوت و گوشه نشینی گردید؛ به تنهایی به غار حرا می رفت و شبهای متعددی قبل از اینکه مشتاق خانواده اش گردد، درآنجا به عبادت می پرداخت و برای این مدت، توشه بر می داشت؛ سپس نزد خدیجه رضی الله عنها بر می گشت و برای شبهای متعدد دیگری توشه بر می داشت؛ تا اینکه در غار حراء بطور ناگهانی، بر او وحی شد؛ فرشته آمد و گفت: بخوان؛ رسول الله ﷺ فرمود: «من خواندن نمی دانم». آنحضرت ﷺ می گوید: «فرشته مرا گرفته و به اندازه ای فشار داد که من توان بیشتر از آن را نداشتم؛ سپس مرا رهاکرد و گفت: بخوان؛ گفتم: من خواندن نمی دانم». رسول الله ﷺ می گوید: «برای بار دوم مرا گرفته و به اندازه ای فشار داد که تحمل بیشتر از آن را نداشتم؛ سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان؛ گفتم: من خواندن نمی دانم؛ برای بار سوم مرا گرفته و تا جایی که توان داشتم، فشار داد؛ سرانجام مرا رها کرد و گفت: ﴿ ٱقۡرَأۡ

بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ۝ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ ۝ ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ ۝ ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ ۝ عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ ۝ ﴾ (بخوان به نام پرودگارت، همان پرودگاری که تو را آفرید و انسان را از خون بسته آفرید؛ بخوان، پروردگارت بزرگوارتر و بخشنده تر است؛ همان پرودگاری که انسان را با قلم آموخت و چیزهایی به انسان آموخت که نمی دانست). بعد ازاین ماجرا، رسول الله ﷺ با این آیات و قلبی لرزان نزد خدیجه رضی الله عنها رفت و فرمود: «مرا در جامه بپیچید، مرا در جامه بپیچید»؛ آنها هم او را در جامه پیچیدند تا ترسش برطرف گردید؛ بعد از آن، رسول خدا ﷺ خطاب به خدیجه فرمود: «ای خدیجه! حالم چطور است»؟ و او را از ماجرا مطلع ساخت؛ آنگاه فرمود: «واقعاً احساس خطر نمودم». خدیجه رضی الله عنها گفت: هرگز چنین نیست؛ من تو را مژده می دهم؛ بخدا سوگند که اخداوند هرگز تو را رسوا نخواهد کرد؛ تو به خویشاوندان، نیکی و احسان می کنی، به درمانده ها کمک می کنی، به فقراء یاری می رسانی، مهمان نوازی می کنی و ازحق حمایت و پشتیبانی می کنی.

بعد از این سخنان، خدیجه رضی الله عنها آنحضرت ﷺ را نزد پسر عمویش ؛ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی؛ برد؛ ورقه در دوران جاهلیت، نصرانی شده بود و به زبان عربی، نامه می نوشت؛ همچنین چیزهای زیادی از انجیل به زبان عربی می نوشت؛ قابل یاد آوری است که وی پیرمردی کهنسال بود و بینایی اش را از دست داده بود.

خدیجه رضی الله عنها به او گفت: ای عمویم![1] گوش کن؛ ببین برادرزاده ات چه می گوید. ورقه گفت: ای برادرزاده ام! چه دیده ای؟ رسول الله ﷺ آنچه را که دیده بود، به اطلاع او رساند. ورقه گفت: این همان فرشته ای است که بسوی موسی بن عمران عليه السلام فرستاده شده است؛ ای کاش! من جوان بودم و تا آن روزهایی که قومت تو را بیرون می کنند، زنده می ماندم. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا آنها مرا بیرون می کنند»؟!

ورقه گفت: آری، هرکس، پیامی مانند پیام تو آورده است، با وی دشمنی شده است؛ ولی

---

(۱) بخاطر احترام او را عمو صدا کرد و گرنه همانگونه که در اول حدیث آمده است وی پسر عمویش می باشد.

اگر آنروز را دریابم به تو کمک شایانی خواهم نمود.

۷٤ــ عَنْ يَحْيَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا سَلَمَةَ: أَيُّ الْقُرْآنِ أُنْزِلَ قَبْلُ؟ قَالَ: يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، فَقُلْتُ: أَوْ ﴿ ٱقْرَأْ ﴾؟ فَقَالَ: سَأَلْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ: أَيُّ الْقُرْآنِ أُنْزِلَ قَبْلُ؟ قَالَ: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمُدَّثِّرُ ﴾ فَقُلْتُ: أَوْ ﴿ ٱقْرَأْ ﴾؟ قَالَ جَابِرٌ: أُحَدِّثُكُمْ مَا حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «جَاوَرْتُ بِحِرَاءِ شَهْرًا، فَلَمَّا قَضَيْتُ جِوَارِي نَزَلْتُ فَاسْتَبْطَنْتُ بَطْنَ الْوَادِي، فَنُودِيتُ، فَنَظَرْتُ أَمَامِي وَخَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي فَلَمْ أَرَ أَحَدًا، ثُمَّ نُودِيتُ، فَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَ أَحَدًا، ثُمَّ نُودِيتُ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا هُوَ عَلَى الْعَرْشِ فِي الْهَوَاءِ، يَعْنِي جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَام، فَأَخَذَتْنِي رَجْفَةٌ شَدِيدَةٌ، فَأَتَيْتُ خَدِيجَةَ فَقُلْتُ: دَثِّرُونِي، فَدَثَّرُونِي، فَصَبُّوا عَلَيَّ مَاءً، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمُدَّثِّرُ ۝١ قُمْ فَأَنذِرْ ۝٢ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ۝٣ ﴾

ترجمه: یحیی می گوید: به ابوسلمه رضی الله عنه گفتم: اولین آیاتی که از قران نازل شده اند، کدام اند؟ گفت: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمُدَّثِّرُ ﴾. گفتم: یا ﴿ ٱقْرَأْ ﴾؟ گفت: من از جابر بن عبدالله رضی الله عنه پرسیدم: اولین آیاتی که از قران نازل شده اند، کدام اند؟ او گفت: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمُدَّثِّرُ ﴾. گفتم: یا ﴿ ٱقْرَأْ ﴾؟ جابر گفت: سخن رسول الله ﷺ را برای شما نقل می کنم؛ آنحضرت ﷺ فرمود: یک ماه در غار حراء اعتکاف نشستم؛ هنگامی که دوران اعتکافم به پایان رسید، پایین آمدم تا اینکه به داخل وادی[۱] رسیدم؛ در آنجا، ندا آمد؛ جلو، پشت سر، سمت راست و سمت چپم را نگاه کردم اما کسی را ندیدم؛ دوباره، ندا آمد؛ باز هم نگاه کردم ولی کسی را ندیدم؛ برای بار سوم، ندا آمد؛ سرم را بلند کردم؛ جبرییل را دیدم که در آسمان، بالای تخت، قرار دارد؛ از دیدن این صحنه، بشدت تکان خوردم؛ نزد خدیجه آمدم و گفتم: مرا بپوشید، مرا بپوشید؛ آنها مرا پوشاندند و مقداری آب رویم ریختند؛ آنگاه خداوند این آیات را نازل فرمود: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا

(۱) دره و رودخانه.

الْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنذِرْ ﴿٢﴾ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴿٣﴾ ﴾ (یعنی ای کسی که جامه بر سر کشیده ای! برخیز و بترسان و پرودگارت را به عظمت و بزرگی یاد کن و لباست را پاک بگردان).

شرح: اولین آیاتی که بر رسول الله ﷺ نازل گردید، آیات اولیه سورهٔ إقرأ هستند چنانچه در حدیث شماره ۷۳ گذشت؛ بعد از آن، برای مدتی، وحی قطع گردید؛ بعد از انقطاع وحی، اولین آیاتی که نازل شد، همین آیات سورهٔ مدثر می باشد که در این حدیث آمده است؛ قابل یاد آوری است که در الفاظ دیگر همین روایت، تصریح شده است که در این حدیث، صحبت از اولین آیات بعد از انقطاع وحی است نه اولینِ آیات بطور مطلق.

باب(۵۲): کثرت نزول وحی

۷۵ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ تَابَعَ الْوَحْيَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ وَفَاتِهِ حَتَّى تُوُفِّيَ، وَأَكْثَرُ مَا كَانَ الْوَحْيُ يَوْمَ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (م/١٦ ٣٠)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: خداوند جریان نزول وحی را بر رسول الله ﷺ قبل از وفاتش، شدت بخشید تا جایی که بیشترین وحی در دوران (نزدیک) وفات رسول الله ﷺ نازل گردید.

شرح: همانطور که می دانید در آغاز دوران مکی، وحی برای مدتی، قطع شد؛ بعد از آن، در مکه فقط تعدادی از سوره های بزرگ نازل گردید؛ سپس، در مدینه بیشتر سوره های بزرگ نازل شد؛ ولی در آخر حیات آنحضرت ﷺ وحی زیادی نازل گردید؛ زیرا در این دوران، گروه های زیادی مسلمان شدند و سؤالهای زیادی مطرح می کردند. (فتح الباری حدیث شماره (۴۹۸۲) با اندکی تصرف).

باب(۵۳): اسراء رسول اکرم ﷺ و فرض شدن نمازها

۷۶ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أُتِيتُ بِالْبُرَاقِ - وَهُوَ دَابَّةٌ أَبْيَضُ طَوِيلٌ، فَوْقَ الْحِمَارِ وَدُونَ الْبَغْلِ، يَضَعُ حَافِرَهُ عِنْدَ مُنْتَهَى طَرْفِهِ

- قَالَ: فَرَكِبْتُهُ حَتَّى أَتَيْتُ بَيْتَ الْمَقْدِسِ، فَرَبَطْتُهُ بِالْحَلْقَةِ الَّتِي يَرْبِطُ بِهِ الأَنْبِيَاءُ، قَالَ: ثُمَّ دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ، فَصَلَّيْتُ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ خَرَجْتُ، فَجَاءَنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِإِنَاءٍ مِنْ خَمْرٍ وَإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ، فَاخْتَرْتُ اللَّبَنَ، فَقَالَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اخْتَرْتَ الْفِطْرَةَ: ثُمَّ عَرَجَ بِنَا إِلَى السَّمَاءِ فَاسْتَفْتَحَ جِبْرِيلُ، فَقِيلَ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ جِبْرِيلُ: قِيلَ وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: قَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ؟ فَفُتِحَ لَنَا، فَإِذَا أَنَا بِآدَمَ، فَرَحَّبَ بِي وَدَعَا لِي بِخَيْرٍ، ثُمَّ عَرَجَ بِنَا إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ، فَاسْتَفْتَحَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛، فَقِيلَ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ جِبْرِيلُ: قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ قِيلَ: وَقَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: قَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: فَفُتِحَ لَنَا، فَإِذَا أَنَا بِابْنَيِ الْخَالَةِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَيَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّاءَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَرَحَّبَا وَدَعَوَا لِي بِخَيْرٍ ثُمَّ عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ، فَاسْتَفْتَحَ جِبْرِيلُ، فَقِيلَ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ ﷺ قِيلَ: وَقَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: قَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ، فَفُتِحَ لَنَا، فَإِذَا أَنَا بِيُوسُفَ ﷺ إِذَا هُوَ قَدْ أُعْطِيَ شَطْرَ الْحُسْنِ، قَالَ: فَرَحَّبَ بِي وَدَعَا لِي بِخَيْرٍ، ثُمَّ عَرَجَ بِنَا إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ، فَاسْتَفْتَحَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَام قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ قَالَ: مُحَمَّدٌ ﷺ قِيلَ: وَقَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: قَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ، فَفُتِحَ لَنَا فَإِذَا أَنَا بِإِدْرِيسَ، فَرَحَّبَ وَدَعَا لِي بِخَيْرٍ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ﴾ ثُمَّ عَرَجَ بِنَا إِلَى السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ فَاسْتَفْتَحَ جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ قِيلَ :وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ ﷺ قِيلَ: وَقَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ، قَالَ: قَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ، فَفُتِحَ لَنَا، فَإِذَا أَنَا بِهَارُونَ ﷺ فَرَحَّبَ وَدَعَا لِي بِخَيْرٍ، ثُمَّ عَرَجَ بِنَا إِلَى السَّمَاءِ السَّادِسَةِ، فَاسْتَفْتَحَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَام قِيلَ مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ ﷺ قِيلَ: وَقَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: قَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ، فَفُتِحَ لَنَا فَإِذَا أَنَا بِمُوسَى ﷺ فَرَحَّبَ وَدَعَا لِي بِخَيْرٍ، ثُمَّ عَرَجَ إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ ،فَاسْتَفْتَحَ جِبْرِيلُ، فَقِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ ﷺ قِيلَ: وَقَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: قَدْ

بُعثَ إِلَيْه، فَفُتحَ لَنَا، فَإِذَا أَنَا بِإِبْرَاهِيمَ ﷺ مُسْنِدًا ظَهْرَهُ إِلَى الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، وَإِذَا هُوَ يَدْخُلُهُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَك، لاَ يَعُودُونَ إِلَيْه، ثُمَّ ذَهَبَ بِي إِلَى السِّدْرَة الْمُنْتَهَى، وَإِذَا وَرَقُهَا كَآ ذَانِ الْفِيَلَة، وَإِذَا ثَمَرُهَا كَالْقِلاَلِ، قَالَ: فَلَمَّا غَشِيَهَا مِنْ أَمْرِ اللَّه مَا غَشِيَ تَغَيَّرَتْ، فَمَا أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّه يَسْتَطِيعُ أَنْ يَنْعَتَهَا مِنْ حُسْنِهَا، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ مَا أَوْحَى، فَفَرَضَ عَلَيَّ خَمْسِينَ صَلاَةً، فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَة، فَنَزَلْتُ إِلَى مُوسَى ﷺ فَقَالَ: مَا فَرَضَ رَبُّكَ عَلَى أُمَّتكَ؟ قُلْتُ: خَمْسِينَ صَلاَةً، قَالَ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ، فَإِنَّ أُمَّتَكَ لاَ يُطِيقُونَ ذَلكَ، فَإِنِّي قَدْ بَلَوْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَخَبَرْتُهُمْ، قَالَ: فَرَجَعْتُ إِلَى رَبِّي فَقُلْتُ: يَا رَبِّ خَفِّفْ عَلَى أُمَّتِي، فَحَطَّ عَنِّي خَمْسًا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى فَقُلْتُ حَطَّ عَنِّي خَمْسًا، قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ لاَ يُطِيقُونَ ذَلكَ، فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ، قَالَ: فَلَمْ أَزَلْ أَرْجِعُ بَيْنَ رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَبَيْنَ مُوسَى عَلَيْه السَّلاَم حَتَّى قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّهُنَّ خَمْسُ صَلَوَات كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَة، لِكُلِّ صَلاَة عَشْرٌ، فَذَلكَ خَمْسُونَ صَلاَةً، وَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَة فَلَمْ يَعْمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةً، فَإِنْ عَمِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرًا وَمَنْ هَمَّ بِسَيِّئَة فَلَمْ يَعْمَلْهَا لَمْ تُكْتَبْ شَيْئًا فَإِنْ عَمِلَهَا كُتِبَتْ سَيِّئَةً وَاحِدَةً، قَالَ: فَنَزَلْتُ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى مُوسَى ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ فَقُلْتُ: قَدْ رَجَعْتُ إِلَى رَبِّي حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ». (م ٢/ ١٦)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: براق را که حیوانی سفید رنگ و طویل و بزرگتر از الاغ و کوچکتر از قاطر بود، آوردند؛ این حیوان، قدمش را در منتهای دید چشمش می گذاشت؛ سوار بر آن شدم تا اینکه به بیت المقدس رسیدم؛ سپس وارد مسجد شدم و دو رکعت نماز بجای آوردم؛ بعد از آن، از مسجد بیرون رفتم؛ در این هنگام، جبرئیل ﷺ یک ظرف شراب و یک ظرف شیر آورد؛ من شیر را انتخاب کردم؛ جبرئیل ﷺ فرمود: راه فطرت را برگزیدی؛ سپس ما را به سوی آسمان برد و جبرئیل درخواست نمود تا در را باز نماید؛ پرسیده شد: شما؟ گفت: جبرئیل؛ پرسیده شد: چه کسی را

همراه داری؟گفت: محمد ﷺ؛ پرسیده شد: آیا دعوت شده است؟ گفت: دعوت شده است. بعد از این گفت و شنود، در برای ما باز شد؛ چون داخل شدم، آدم را دیدم؛ وی به من خیر مقدم گفت و برایم دعای خیر نمود؛ سپس ما به آسمان دوم برده شدیم و جبرئیل در خواست نمود تا در را باز نمایند؛ پرسیده شد: تو کیستی؟ گفت: جبرئیل؛ پرسیده شد: چه کسی تو را همراهی می کند؟ گفت: محمدﷺ؛ پرسیده شد: آیا دعوت شده است؟ گفت: دعوت شده است». رسول الله ﷺ می فرماید: «پس از آن، دروازه ای برای ما باز شد؛ به محض ورود، دو پسرخاله ؛عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا؛ را دیدم؛ آنها به من خیر مقدم گفتند و برای ما دعای خیر نمودند؛ سپس ما را به آسمان سوم برد و جبرئیل در خواست کرد تا در را باز نمایند؛ پرسیده شد: تو کیستی؟ جواب داد: جبرئیل. پرسیده شد: چه کسی با تو همراه است؟ جواب داد: محمدﷺ . پرسیده شد: آیا دعوت شده است؟ جبرئیل جواب داد: دعوت شده است. بعد از آن، دروازه ای برای ما باز شد؛ چون داخل شدم، یوسف را دیدم و متوجه شدم که نصف زیبایی به او داده شده است». آنحضرت ﷺ فرمود: «یوسف هم به من خیرمقدم گفت و برایم دعای خیر نمود؛ سپس ما را به آسمان چهارم برد و جبرئیل درخواست نمود تا در را باز نمایند؛ پرسیده شد: این کسیت؟ جواب داد: محمدﷺ. پرسیده شد: آیا دعوت شده است؟ جبرئیل گفت: دعوت شده است؛ بعد از آن، دروازه برای ما باز شد؛ چون داخل شدم، ادریس را دیدم؛ وی به من خیر مقدم گفت و برایم دعای خیر نمود؛ خداوند می فرماید: «ما به او منزلت والایی عنایت کردیم»؛ سپس ما را به آسمان پنجم برد و جبرئیل درخواست کرد تا در را باز نمایند؛ پرسیده شد: این کسیت؟ جواب داد: جبرئیل؛ پرسیده شد: چه کسی با تو همراه است؟ جبرئیل جواب داد: محمدﷺ؛ پرسیده شد: آیا دعوت شده است؟ جبرئیل جواب داد: دعوت شده است؛ پس از آن، دروازه برای ما باز شد؛ وقتی که داخل شدم، هارون را دیدم؛ وی خیر مقدم گفت و برایم دعای خیر نمود؛ سپس ما را به آسمان ششم برد و جبرئیل درخواست نمود تا در را باز نمایند؛ پرسیده شد: تو کیستی؟ جواب داد: جبرئیل؛ پرسیده شد: چه کسی با تو همراه است؟ جواب داد: محمدﷺ؛ پرسیده شد: آیا دعوت شده است؟ جبرئیل جواب داد: دعوت شده است؛ بدنبال آن، دروازه باز شد؛ چون داخل شدم، موسی را دیدم؛ وی به من خیر مقدم گفت و برایم دعای خیر نمود؛ بعد از آن، ما را به آسمان هفتم برد و جبرئیل درخواست نمود تا دروازه را باز نمایند؛ پرسیده شد: تو کیستی؟ جواب داد: جبرئیل؛ پرسیده شد: چه کسی با تو

همراه است؟ جواب داد: محمدﷺ؛ پرسیده شد: آیا دعوت شده است؟ جبرئیل جواب داد: دعوت شده است؛ دروازه برای ما باز شد؛ چون داخل شدم، ابراهیم را دیدم که به بیت المعمور تکیه زده است و متوجه شدم که روزانه هفتاد هزار فرشته به بیت المعمور می آیند و دوباره به آن بر نمی گردند؛ سپس مرا به سدره المنتهی برد؛ برگهای آن به اندازۀ گوش فیل و میوه های آن به اندازۀ کوزه بود». آنحضرت ﷺ فرمود: «هنگامی که دستور خدا آنها را فرا گرفت، تغییر کردند طوریکه هیچ مخلوقی نمی تواند زیبایی آنها را توصیف نماید؛ سپس آنچه را که خواست خداوند بود به سوی من وحی کرد و در هر شبانه روز، پنجاه نماز بر من فرض گرداند؛ آنگاه من بسوی موسی ﷺ پایین آمد؛ موسی فرمود: خداوند چه چیزی بر امت تو فرض گرداند؟ گفتم: پنجاه نماز؛ موسی گفت: بسوی پرودگارت برگرد و درخواست کن تا تخفیف دهد؛ زیرا امت تو این توانایی را ندارد؛ من بنی اسرائیل را آزموده ام. رسول اکرم ﷺ می فرماید: من نزد پرودگارم برگشتم و گفتم: پرودگارا! برای امتم تخفیف بده و آسان بگردان. خداوند پنج نماز را برایم تخفیف داد؛ من نزد موسی برگشتم و گفتم: پنج نماز را برایم تخفیف داد. موسی گفت: امت ات توانایی این را ندارد؛ بسوی پرودگارت برگرد و از او طلب تخفیف کن». رسول اکرمﷺ می فرماید: «همچنان میان پرودگارم و موسی رفت و آمد می نمودم تا اینکه خداوند فرمود: ای محمد! پنج نماز در هر شبانه روز، فرض است و هر نماز برابر با ده نماز است؛ در نتیجه، پنجاه نماز می شود؛ و هر کس، اراده کند که کار نیکی انجام دهد ولی آن را انجام ندهد، یک نیکی برایش نوشته می شود؛ولی اگر آن را انجام دهد، ده نیکی برایش نوشته می شود؛ هر کس، قصد انجام کار بدی نماید و آنرا عملی نکند، گناهی برایش نوشته نمی شود و اگر آنرا عملی کند، فقط یک بدی برایش نوشته می شود». رسول الله ﷺ می فرماید: «آنگاه من پایین آمدم تا به موسی رسیدم و او را در جریان امر قرار دادم؛ موسی فرمود: نزد پرودگارت برگرد و از او تخفیف بخواه». رسول الله ﷺ می فرماید: «من گفتم: به اندازه ای به پرودگارم مراجعه کردم که از او خجالت کشیدم و حیاکردم».

باب(۵۴): سخن گفتن نبی اکرم ﷺ دربارۀ انبیا علیهم السلام

۷۷ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: سِرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ فَمَرَرْنَا بِوَادٍ، فَقَالَ: «أَيُّ وَادٍ هَذَا»؟ فَقَالُوا: وَادِي الأَزْرَق، فَقَالَ:

«كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَذَكَرَ مِنْ لَوْنِهِ وَشَعَرِهِ شَيْئًا لَمْ يَحْفَظْهُ دَاوُدُ، وَاضِعًا إِصْبَعَيْهِ فِي أُذُنَيْهِ، لَهُ جُؤَارٌ إِلَى اللَّهِ بِالتَّلْبِيَةِ، مَارًّا بِهَذَا الْوَادِي». قَالَ: ثُمَّ سِرْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى ثَنِيَّةٍ، فَقَالَ: «أَيُّ ثَنِيَّةٍ هَذِهِ»؟ قَالُوا: هَرْشَى أَوْ لِفْتٌ، فَقَالَ: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى يُونُسَ عَلَى نَاقَةٍ حَمْرَاءَ، عَلَيْهِ جُبَّةُ صُوفٍ، خِطَامُ نَاقَتِهِ لِيفٌ خُلْبَةٌ، مَارًّا بِهَذَا الْوَادِي مُلَبِّيًا». (م/ ١٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: همراه رسول الله ﷺ در مسیر میان مکه و مدینه در حرکت بودیم که گذرمان به دره ای افتاد؛ رسول الله ﷺ فرمود: «نام این دره چیست»؟ صحابه گفتند: این درهٔ ازرق است؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «گویا من موسی﵇ را می بینم (و رسول اکرم ﷺ چیزی از رنگ و مویش متذکر شدند که داوود یکی از راویان فراموش کرده است) که دو انگشتش را در گوشهایش گذاشته و با آواز بلند، لبیک می گوید و از این وادی، عبور می کند». ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: همچنان به راهمان ادامه دادیم تا اینکه به کوهی رسیدیم؛ آنحضرت ﷺ پرسید: «این، چه کوهی است»؟ صحابه گفتند: این کوهِ هرشی یا لِفت نام دارد. رسول الله ﷺ فرمود: «گویا من بسوی یونس نگاه می کنم که بر ناقه ای سرخ، سوار است و جبه ای پشمینه به تن دارد و مهار شترش از لیف(پوست درخت خرما) است و لبیک گویان از این وادی می گذرد».

٧٨ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «حِينَ أُسْرِيَ بِي لَقِيتُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامَ - فَنَعَتَهُ النَّبِيُّ ﷺ - فَإِذَا هُوَ رَجُلٌ - حَسِبْتُهُ قَالَ - مُضْطَرِبٌ، رَجِلُ الرَّأْسِ، كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَنُوءَةَ قَالَ: وَلَقِيتُ عِيسَى - فَنَعَتَهُ النَّبِيُّ ﷺ - فَإِذَا رَبْعَةٌ أَحْمَرُ، كَأَنَّمَا خَرَجَ مِنْ دِيمَاسٍ يَعْنِي حَمَّامًا، قَالَ: وَرَأَيْتُ إِبْرَاهِيمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَأَنَا أَشْبَهُ وَلَدِهِ بِهِ، قَالَ: فَأُتِيتُ بِإِنَاءَيْنِ فِي أَحَدِهِمَا لَبَنٌ وَفِي الْآخَرِ خَمْرٌ، فَقِيلَ لِي: خُذْ أَيَّهُمَا شِئْتَ، فَأَخَذْتُ اللَّبَنَ فَشَرِبْتُهُ، فَقَالَ: هُدِيتَ الْفِطْرَةَ أَوْ - أَصَبْتَ الْفِطْرَةَ - أَمَّا إِنَّكَ لَوْ أَخَذْتَ الْخَمْرَ غَوَتْ أُمَّتُكَ». (م/ ١٦)

ترجمه: ابوهریره﵁ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «شب اسراء با موسی ﵇

ملاقات کردم و آنحضرت ﷺ موسی را توصیف کرد و فکر می کنم گفت: وی مردی بسیار بلند نبود؛ موهایش مقداری مجعد و در میان آنها، مقداری فروهشته بود گویا یکی از مردان شنوءه است».

همچنین آنحضرت ﷺ فرمود: «و با عیسی ملاقات کردم» و او را چنین توصیف کرد: «وی میانه قد و قرمز بود گویا از حمام بیرون آمده است».

آنحضرت ﷺ افزود: «ابراهیم عليه السلام را دیدم و من از همه فرزندانش شباهت بیشتری به او دارم».

آنحضرت ﷺ در ادامه فرمود: «دو ظرف به من داده شد که یکی از آنها شیر و دیگری، شراب داشت؛ به من گفته شد: هر کدام را می خواهی بردار؛ من شیر را برداشتم و نوشیدم؛ صدا آمد: به فطرت راه یافتی یا اینکه به فطرت رسیدی؛ اگر شراب رابر می داشتی، امتت گمراه می شد».

باب(۵۵): سخنان رسول اکرم ﷺ دربارهٔ مسیح عليه السلام و دجال

۷۹ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا بَيْنَ ظَهْرَانَيِ النَّاسِ الْمَسِيحَ الدَّجَّالَ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيْسَ بِأَعْوَرَ، أَلاَ، إِنَّ الْمَسِيحَ الدَّجَّالَ أَعْوَرُ عَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَنَّ عَيْنَهُ عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ». قَالَ: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرَانِي اللَّيْلَةَ فِي الْمَنَامِ عِنْدَ الْكَعْبَةِ، فَإِذَا رَجُلٌ آدَمُ كَأَحْسَنِ مَا تَرَى مِنْ أُدْمِ الرِّجَالِ، تَضْرِبُ لِمَّتُهُ بَيْنَ مَنْكِبَيْهِ رَجِلُ الشَّعْرِ، يَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءً وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى مَنْكِبَيْ رَجُلَيْنِ، وَهُوَ بَيْنَهُمَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالُوا: الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ، وَرَأَيْتُ وَرَاءَهُ رَجُلاً جَعْدًا قَطَطًا أَعْوَرَ عَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَشْبَهِ مَنْ رَأَيْتُ مِنَ النَّاسِ بِابْنِ قَطَنٍ، وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى مَنْكِبَيْ رَجُلَيْنِ، يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: هَذَا الْمَسِيحُ الدَّجَّالُ». (م۹/ ۱۶)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: روزی رسول الله ﷺ در میان مردم، سخن از مسیح دجال به میان آورد و فرمود: «همانا الله سبحانه و تعالی نابینا نیست؛ آگاه باشید

که چشم راست مسیح دجال، کور است و مانند دانهٔ انگور بیرون آمده است».

ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: همچنین رسول الله ﷺ فرمود: «من دیشب در نزدیکی کعبه، شخص گندم گونی را خواب دیدم؛ وی از همهٔ انسانهای گندم گونی که سراغ دارید، زیباتر بود؛ موهای سرش که مقداری مجعد و در میان آنها، مقداری فروهشته بود، به وسط شانه هایش می رسید؛ از سرش آب می چکید؛ او که میان دو مرد قرار داشت، دستهایش را بر شانه های آنها گذاشته بود و پیرامون کعبه، طواف می نمود؛ پرسیدم: این کیست؟ جواب دادند: مسیح بن مریم است. پشت سر او مرد دیگری را دیدم که موهای بسیار مجعد و پیچانی داشت و چشم چپش کور بود؛ وی از میان مردمی که من دیده ام بیشتر از همه به ابن قطن شباهت داشت؛ او هم دستهایش را بر شانه های دو مرد گذاشته بود و پیرامون کعبه طواف می کرد. پرسیدم: این کیست؟ جواب دادند: مسیح دجال است».

باب(۵۶): انبیا علیهم السلام به امامت نبی اکرم ﷺ نماز خواندند

۸۰ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَقَدْ رَأَيْتُنِي فِي الْحِجْرِ، وَقُرَيْشٌ تَسْأَلُنِي عَنْ مَسْرَايَ، فَسَأَلَتْنِي عَنْ أَشْيَاءَ مِنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ لَمْ أُثْبِتْهَا، فَكُرِبْتُ كُرْبَةً مَا كُرِبْتُ مِثْلَهُ قَطُّ، قَالَ: فَرَفَعَهُ اللَّهُ لِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ، مَا يَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلاَّ أَنْبَأْتُهُمْ بِهِ، وَقَدْ رَأَيْتُنِي فِي جَمَاعَةٍ مِنَ الأَنْبِيَاءِ، فَإِذَا مُوسَى ﷺ قَائِمٌ يُصَلِّي، فَإِذَا رَجُلٌ ضَرْبٌ جَعْدٌ، كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَنُوءَةَ، وَإِذَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلاَمِ قَائِمٌ يُصَلِّي، أَقْرَبُ النَّاسِ بِهِ شَبَهًا عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ الثَّقَفِيُّ، وَإِذَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلاَمِ قَائِمٌ يُصَلِّي، أَشْبَهُ النَّاسِ بِهِ صَاحِبُكُمْ - يَعْنِي نَفْسَهُ - فَحَانَتِ الصَّلاَةُ، فَأَمَمْتُهُمْ، فَلَمَّا فَرَغْتُ مِنَ الصَّلاَةِ قَالَ قَائِلٌ: يَا مُحَمَّدُ هَذَا مَالِكٌ صَاحِبُ النَّارِ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَالْتَفَتُّ إِلَيْهِ ،فَبَدَأَنِي بِالسَّلاَمِ». (م/ ۱۷۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: در حجر اسماعیل بودم که جمعی از قریشی ها در مورد اسراء از من پرسیدند؛ آنها دربارهٔ چیزهایی از بیت المقدس سوالاتی کردند که من آنها را خوب بخاطر نسپرده بودم و این مسئله باعث اندوه شدیدم

گردید طوریکه هرگز دچار چنین اندوهی نشده بودم؛ در این هنگام، خداوند بیت المقدس را برایم نمایان ساخت بطوریکه من بسویش نگاه کردم و به همهٔ سوالات قریش، پاسخ دادم؛ همچنین خودم را میان گروهی از پیامبران دیدم؛ موسیu ایستاده بود و نماز می خواند؛ وی مردی باریک و لاغراندام بود و موهایی مجعد داشت بطوریکه گویا یکی از مردان شنوءه است؛ عیسی بن مریم هم ایستاده بود و نماز می خواند؛ عروه بن مسعود ثقفی از همه مردم به او شباهت بیشتری دارد؛ ابراهیم u هم مشغول نماز بود؛ شبیه ترین مردم به وی رفیق شماست»؛ هدف آنحضرت ﷺ خودش بود. آنحضرت ﷺ در ادامه فرمود: «چون وقت نماز فرا رسید، من امامت آنها را بعهده گرفتم؛ هنگامیکه نماز بپایان رسید، یکی از میان جمع گفت: ای محمد! این مالک، مسئول جهنم است؛ به او سلام بده. به سوی او نگاه کردم؛ او پیشی گرفت و به من سلام کرد».

باب(۵۷): رسول الله ﷺ در شب اسراء به سدرة المنتهی رسید

۸۱ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَمَّا أُسْرِيَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ انْتُهِيَ بِهِ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، وَهِيَ فِي السَّمَاءِ السَّادِسَةِ، إِلَيْهَا يَنْتَهِي مَا يُعْرَجُ بِهِ مِنَ الأَرْضِ فَيُقْبَضُ مِنْهَا، وَإِلَيْهَا يَنْتَهِي مَا يُهْبَطُ بِهِ مِنْ فَوْقِهَا فَيُقْبَضُ مِنْهَا، قَالَ: ﴿ إِذْ يَغْشَى ٱلسِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ ﴾ قَالَ: فَرَاشٌ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ فَأُعْطِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَلاثًا: أُعْطِيَ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ، وَأُعْطِيَ خَوَاتِيمَ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، وَغُفِرَ لِمَنْ لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ مِنْ أُمَّتِهِ شَيْئًا الْمُقْحِمَاتُ. (م/ ۱۷۳)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: شبی که رسول الله ﷺ به اسراء برده شد، پایان راه ایشان، تا سدرة المنتهی[۱] بود؛ قابل یادآوری است که سدرة المنتهی در آسمان ششم قرار دارد و هر چه از زمین بالا برده می شود به آنجا می رسد و از آنجا تحویل گرفته می شود و هر چه از بالا فرود می آید، به سدرة المنتهی می رسد و آنجا تحویل گرفته می شود؛ خداوند می فرماید: ﴿ إِذْ يَغْشَى ٱلسِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ ﴾ یعنی هنگامی که سدرة المنتهی را پوشاند

---

(۱) سِدر، همان درخت کُنار است؛ و سدرة المنتهی بالاترین درخت بهشت است (النهایه:۳۵۳/۲)

آنچه که پوشاند. راوی می گوید: پروانه های طلایی سدرة المنتهی را فرا گرفت و پوشاند و به رسول الله ﷺ سه چیز عنایت گردید: نمازهای پنجگانه و آیات پایانی سوره بقره عنایت گردید و همچنین گناهان کبیرهٔ امت وی، مغفرت گردید البته بشرط اینکه شرک نکرده باشد.

باب(۵۸): خداوند می فرماید: ﴿ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴾

«فاصلهٔ او با محمد ﷺ به اندازهٔ دو کمان یا نزدیکتر بود»

۸۲ــ عَنِ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ زِرَّ بْنَ حُبَيْشٍ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴾ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ مَسْعُودٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ. (م/ ۱۷۴)

ترجمه: شیبانی می گوید: از زر بن حبیش دربارهٔ آیه ﴿ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴾ پرسیدم. وی فرمود: عبدالله بن مسعود ﷺ به من گفت که آنحضرت ﷺ جبرئیل عليه السلام را مشاهده نمود و جبرئیل ششصد بال داشت.

۸۳ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: ﴿ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿١١﴾ أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ﴿١٢﴾ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿١٣﴾ ﴾ قَالَ: رَآهُ بِفُؤَادِهِ مَرَّتَيْنِ. (م/ ۱۷۶)

ترجمه: خداوند متعال می فرماید: ﴿ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿١١﴾ أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ﴿١٢﴾ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿١٣﴾ ﴾ یعنی آنچه را که محمد ﷺ با چشم دید، قلبش تکذیب نکرد؛ آیا با او دربارهٔ چیزی که دیده است مجادله می کنید؟ و بار دیگر او را (در شب معراج) مشاهده نمود.

ابن عباس رضی الله عنهما دربارهٔ این آیات می گوید: پیامبر اکرم ﷺ دو بار خداوند را با

قلبش دید[1].

باب(۵۹): درباره رؤیت خداوند ﷻ

۸۴ــ عَنْ مَسْرُوق قَالَ: كُنْتُ مُتَّكِئًا عِنْدَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا، فَقَالَتْ: يَا أَبَا عَائِشَةَ، ثَلاَثٌ مَنْ تَكَلَّمَ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ فَقَدْ أَعْظَمَ عَلَى اللَّهِ الْفِرْيَةَ، قُلْتُ مَا هُنَّ؟ قَالَتْ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ أَعْظَمَ عَلَى اللَّهِ الْفِرْيَةَ، قَالَ: وَكُنْتُ مُتَّكِئًا فَجَلَسْتُ، فَقُلْتُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ أَنْظِرِينِي وَلاَ تَعْجَلِينِي، أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلَقَدْ رَءَاهُ بِٱلْأُفُقِ ٱلْمُبِينِ ﴿٢٣﴾﴾ ﴿وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿١٣﴾﴾ فَقَالَتْ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَا أَوَّلُ هَذِهِ الأُمَّةِ سَأَلَ عَنْ ذَلِكَ رَسُولَ اللهِ ﷺ، فَقَالَ: «إِنَّمَا هُوَ جِبْرِيلُ لَمْ أَرَهُ عَلَى صُورَتِهِ الَّتِي خُلِقَ عَلَيْهَا غَيْرَ هَاتَيْنِ الْمَرَّتَيْنِ، رَأَيْتُهُ مُنْهَبِطًا مِنَ السَّمَاءِ، سَادًّا عِظَمُ خَلْقِهِ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ». فَقَالَتْ: أَوَ لَمْ تَسْمَعْ أَنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿لَّا تُدْرِكُهُ ٱلْأَبْصَٰرُ وَهُوَ يُدْرِكُ ٱلْأَبْصَٰرَ ۖ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلْخَبِيرُ ﴿١٠٣﴾﴾ أَوَ لَمْ تَسْمَعْ أَنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَآيِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِۦ مَا يَشَآءُ ۚ إِنَّهُۥ عَلِيٌّ حَكِيمٌ ﴿٥١﴾﴾ قَالَتْ: وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَتَمَ شَيْئًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَقَدْ أَعْظَمَ عَلَى اللَّهِ الْفِرْيَةَ،

---

(1) این حدیث با وجود اینکه موقوف است مفهومش این است که آنحضرت ﷺ خداوند را با چشم، رؤیت ننمود. در نتیجه، این حدیث، با حدیثی که از عایشه رضی الله عنها در باب آینده می آید و رؤیت را به صراحت نفی می کند، تضاد ندارد. زیرا عایشه رضی الله عنها رؤیت با چشم را نفی می کند. همچنین با حدیث ابوذر رضی الله عنه نیز تناقض ندارد. زیرا مراد از رؤیت، رؤیت با چشم است چنانچه درآن حدیث چنین آمده است: ابوذر رضی الله عنه می گوید: از رسول الله ﷺ پرسیدم : آیا پروردگارت را دیدی؟ فرمود: نوری است. چگونه او را می بینم. البته حدیث ابن عباس از یک جهت با حدیث عایشه رضی الله عنها تضاد دارد. زیرا در حدیث عایشه رضی الله عنها چنین آمده است که عایشه رضی الله عنها از رسول الله ﷺ در مورد آیه: ﴿وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿١٣﴾﴾(بار دیگر او را دید)، پرسید. رسول الله ﷺ جواب داد: «او جبرئیل بود که وی را در شکل اصلی اش دیدم». در چنین موردی باید گفت: هیچ مشکلی وجود ندارد؛ زیرا حدیث مرفوع بر حدیث موقوف، مقدم است. (آلبانی)

وَاللَّهُ يَقُولُ: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ۖ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُۥ ﴾ قَالَتْ: وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُخْبِرُ بِمَا يَكُونُ فِي غَدٍ فَقَدْ أَعْظَمَ عَلَى اللَّهِ الْفِرْيَةَ، وَاللَّهُ يَقُولُ: ﴿ قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ٱلْغَيْبَ إِلَّا ٱللَّهُ ﴾.

وَزَادَ دَاوُدُ: قَالَ: وَلَوْ كَانَ مُحَمَّدٌ ﷺ كَاتِمًا شَيْئًا مِمَّا أُنْزِلَ عَلَيْهِ لَكَتَمَ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿ وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِىٓ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ وَتُخْفِى فِى نَفْسِكَ مَا ٱللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى ٱلنَّاسَ وَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَىٰهُ ﴾.
(م/ ۱۷۷)

ترجمه: مسروق می گوید: نزد عایشه رضی الله عنها تکیه زده بودم که فرمود: ای ابوعائشه![1] سه چیزند که هر کس در مورد یکی از آنها صحبت کند، دروغ بزرگی به خدا نسبت داده است. پرسیدم: آن سه چیز کدام اند؟ فرمود: هرکس، معتقد باشد که محمد ﷺ پروردگارش را دیده است، دروغ بزرگی به خدا نسبت داده است. مسروق می گوید: من که تکیه زده بودم، با شنیدن این سخن، نشستم و گفتم: ای ام المؤمنین! صبر کن و مرا مهلت بده؛ آیا خداوند نمی فرماید: ﴿ وَلَقَدْ رَءَاهُ بِٱلْأُفُقِ ٱلْمُبِينِ ﴿٢٣﴾ ﴾ یعنی او را در افق روشن و آشکار دید. ﴿ وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿١٣﴾ ﴾ یعنی او را بار دیگر دید؟ عایشه رضی الله عنها پاسخ داد: من از میان امت، نخستین کسی بودم که در این باره از رسول الله ﷺ پرسیدم؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «مقصود در آیات فوق، جبرئیل است؛ من جبرئیل ﷺ را در شکل و صورت اصلی اش که خداوند وی را آفریده، فقط دو بار مشاهده نمودم؛ او را دیدم در حالی که از آسمان پایین می آید و عظمت و بزرگی اش فضای میان آسمان و زمین را فرا گرفته است».

همچنین عایشه رضی الله عنها گفت: آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید:

---

[1] ابوعایشه کنیه مسروق می باشد.

﴿ لَّا تُدْرِكُهُ ٱلْأَبْصَٰرُ وَهُوَ يُدْرِكُ ٱلْأَبْصَٰرَ ۖ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلْخَبِيرُ ﴿١٠٣﴾ ﴾ یعنی چشمها کنه ذات او را در نمی یابند و او چشمها را در می یابد و او ریز بین و آگاه است؛ و همچنین آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: ﴿ وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَآيِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِىَ بِإِذْنِهِۦ مَا يَشَآءُ ۚ إِنَّهُۥ عَلِىٌّ حَكِيمٌ ﴿٥١﴾ ﴾ یعنی شایسته هیچ انسانی نیست که خداوند بطور مستقیم با وی سخن بگوید مگر اینکه به وی وحی نماید - به قلب او الهام نماید - یا از پشت پرده (حجاب) با وی صحبت کند یا اینکه قاصدی (جبرئیل) را بفرستد و او بدستور خداوند بخواهد به وی وحی نماید؛ همانا خداوند بسیار بلند مرتبه و با حکمت است.

عایشه رضی الله عنها در ادامه سخنانش فرمود: هرکس، معتقد باشد که رسول الله ﷺ چیزی از کتاب خدا را کتمان نموده است مرتکب دروغ بزرگی شده است؛ زیرا خداوند می فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ۖ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُۥ ﴾ یعنی ای پیامبر! هر آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، تبلیغ کن و اگر چنین نکردی رسالت پروردگارت را نرسانده ای.

همچنین عایشه رضی الله عنها فرمود: هر کس، بگوید: من می دانم فردا چه می شود؛ دروغ می گوید؛ زیرا خداوند می فرماید: ﴿ قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ٱلْغَيْبَ إِلَّا ٱللَّهُ ﴾ یعنی بگو: بجز خداوند، کسانی که در آسمانها و زمین هستند، غیب نمی دانند؛ یعنی فقط خداوند است که غیب می داند.

داوود یکی از راویان حدیث، اضافه می کند که عایشه رضی الله عنها فرمود: اگر محمد ﷺ می خواست مطلبی را از آنچه که بر وی نازل شده است، کتمان نماید، این آیه را کتمان می کرد: ﴿ وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِىٓ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ وَتُخْفِى فِى نَفْسِكَ مَا ٱللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى ٱلنَّاسَ وَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَىٰهُ ﴾ (بیاد آور زمانی را که به کسی (زید بن حارثه) که خداوند به او نعمت اسلام عنایت کرده بود و تو هم

(با آزاد نمودن وی) به او احسان کردی، می گفتی: همسرت (زینب دختر جحش) را نگهدار و از خدا بترس و در دلت چیزی را پنهان می کردی که خداوند آنرا آشکار می کند و از مردم می ترسیدی در حالیکه سزاوار تر است که از خداوند بترسی.

شرح: قابل یاد آوری است که خداوند به پیامبر الهام کرده بود که زید بن حارثه ؛برده آزاد شده رسول الله ﷺ؛ زینب را طلاق خواهد داد و توی پیامبر باید بر خلاف میل و سنت جاهلیت او را نکاح کنی تا سنت نادرست جاهلیت یعنی عدم صحت نکاح پسر خوانده از بین برود؛ پیامبر ﷺ این نکته را پنهان می کرد و به زید می گفت: همسرت را نگه دار؛ آنگاه این آیه نازل گردید.

٨٥ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِخَمْسِ كَلِمَاتٍ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لاَ يَنَامُ، وَلاَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَنَامَ، يَخْفِضُ الْقِسْطَ وَيَرْفَعُهُ، يُرْفَعُ إِلَيْهِ عَمَلُ اللَّيْلِ قَبْلَ عَمَلِ النَّهَارِ، وَعَمَلُ النَّهَارِ قَبْلَ عَمَلِ اللَّيْلِ، حِجَابُهُ النُّورُــ وَفِي رِوَايَةٍ: النَّارُــ لَوْ كَشَفَهُ لأَحْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ». (م/ ١٧٩)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ در میان ما برخاست و پنج نکته ایراد نمود؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «خداوند نمی خوابد و اصلاً شایستۀ او نیست که بخوابد؛ زیرا ترازوی (اعمال و رزق بندگان را) بالا و پایین می نماید. اعمال شب، قبل از روز (بعد)، و اعمال روز، قبل از اعمال شب (بعد) بسوی او بالا برده می شود؛ آنچه حجاب و مانع دیدن خداوند می گردد، نور است ـ و در روایتی آمده است که آتش است ـ اگر خداوند این حجاب را بردارد، انوار جلالش همۀ مخلوقات را می سوزاند».

٨٦ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ أَنَاسًا قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلْ تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ»؟ قَالُوا: لاَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «هَلْ تُضَارُّونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ»؟ قَالُوا: لاَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنَّكُمْ تَرَوْنَهُ كَذَلِكَ، يَجْمَعُ اللَّهُ النَّاسَ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَقُولُ: مَنْ كَانَ يَعْبُدُ شَيْئًا فَلْيَتَّبِعْهُ، فَيَتَّبِعُ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الشَّمْسَ الشَّمْسَ، وَيَتَّبِعُ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الْقَمَرَ الْقَمَرَ، وَيَتَّبِعُ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الطَّوَاغِيتَ الطَّوَاغِيتَ، وَتَبْقَى هَذِهِ الأُمَّةُ فِيهَا مُنَافِقُوهَا، فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي صُورَةِ غَيْرِ صُورَتِهِ الَّتِي يَعْرِفُونَ، فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ، هَذَا مَكَانُنَا حَتَّى يَأْتِيَنَا رَبُّنَا فَإِذَا جَاءَ رَبُّنَا عَرَفْنَاهُ، فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي صُورَتِهِ الَّتِي يَعْرِفُونَ، فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ: أَنْتَ رَبُّنَا، فَيَتَّبِعُونَهُ، وَيُضْرَبُ الصِّرَاطُ بَيْنَ ظَهْرَيْ جَهَنَّمَ، فَأَكُونُ أَنَا وَأُمَّتِي أَوَّلَ مَنْ يُجِيزُ، وَلاَ يَتَكَلَّمُ يَوْمَئِذٍ إِلاَّ الرُّسُلُ، وَدَعْوَى الرُّسُلِ يَوْمَئِذٍ: اللَّهُمَّ سَلِّمْ سَلِّمْ، وَفِي جَهَنَّمَ كَلاَلِيبُ مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ، هَلْ رَأَيْتُمُ السَّعْدَانَ»؟ قَالُوا: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنَّهَا مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ، غَيْرَ أَنَّهُ لاَ يَعْلَمُ مَا قَدْرُ عِظَمِهَا إِلاَّ اللَّهُ، تَخْطَفُ النَّاسَ بِأَعْمَالِهِمْ، فَمِنْهُمُ الْمُؤْمِنُ بَقِيَ بِعَمَلِهِ، وَمِنْهُمُ الْمُجَازَى حَتَّى يُنَجَّى، حَتَّى ذَا فَرَغَ اللَّهُ مِنَ الْقَضَاءِ بَيْنَ الْعِبَادِ، وَأَرَادَ أَنْ يُخْرِجَ بِرَحْمَتِهِ مَنْ أَرَادَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، أَمَرَ الْمَلاَئِكَةَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ لاَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا مِمَّنْ أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَرْحَمَهُ، مِمَّنْ يَقُولُ: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، فَيَعْرِفُونَهُمْ فِي النَّارِ، يَعْرِفُونَهُمْ بِأَثَرِ السُّجُودِ، تَأْكُلُ النَّارُ مِنِ ابْنِ آدَمَ إِلاَّ أَثَرَ السُّجُودِ، حَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَ أَثَرَ السُّجُودِ، فَيُخْرَجُونَ مِنَ النَّارِ وَقَدِ امْتَحَشُوا، فَيُصَبُّ عَلَيْهِمْ مَاءُ الْحَيَاةِ، فَيَنْبُتُونَ مِنْهُ كَمَا تَنْبُتُ الْحِبَّةُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ، ثُمَّ يَفْرُغُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْقَضَاءِ بَيْنَ الْعِبَادِ، وَيَبْقَى رَجُلٌ مُقْبِلٌ بِوَجْهِهِ عَلَى النَّارِ، وَهُوَ آخِرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ دُخُولاً الْجَنَّةَ، فَيَقُولُ: أَيْ رَبِّ اصْرِفْ وَجْهِي عَنِ النَّارِ، فَإِنَّهُ قَدْ قَشَبَنِي رِيحُهَا، وَأَحْرَقَنِي ذَكَاؤُهَا، فَيَدْعُو اللَّهَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَدْعُوَهُ، ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: هَلْ عَسَيْتَ إِنْ فَعَلْتُ ذَلِكَ بِكَ أَنْ تَسْأَلَ غَيْرَهُ؟ فَيَقُولُ: لاَ أَسْأَلُكَ غَيْرَهُ، وَيُعْطِي رَبَّهُ مِنْ عُهُودٍ وَمَوَاثِيقَ مَا شَاءَ اللَّهُ، فَيَصْرِفُ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ، فَإِذَا أَقْبَلَ عَلَى الْجَنَّةِ وَرَآهَا، سَكَتَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْكُتَ، ثُمَّ

يَقُولُ: أَيْ رَبِّ قَدِّمْنِي إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ اللَّهُ لَهُ: أَلَيْسَ قَدْ أَعْطَيْتَ عُهُودَكَ وَمَوَاثِيقَكَ لاَ تَسْأَلُنِي غَيْرَ الَّذِي أَعْطَيْتُكَ؟ وَيْلَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مَا أَغْدَرَكَ! فَيَقُولُ: أَيْ رَبِّ! وَيَدْعُو اللَّهَ، حَتَّى يَقُولَ لَهُ: فَهَلْ عَسَيْتَ إِنْ أَعْطَيْتُكَ ذَلِكَ أَنْ تَسْأَلَ غَيْرَهُ؟ فَيَقُولُ: لاَ وَعِزَّتِكَ، فَيُعْطِي رَبَّهُ مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ عُهُودٍ وَمَوَاثِيقَ، فَيُقَدِّمُهُ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ، فَإِذَا قَامَ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ انْفَهَقَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، فَرَأَى مَا فِيهَا مِنَ الْخَيْرِ وَالسُّرُورِ، فَيَسْكُتُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْكُتَ، ثُمَّ يَقُولُ: أَيْ رَبِّ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ، فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُ: أَلَيْسَ قَدْ أَعْطَيْتَ عُهُودَكَ وَمَوَا ثِيقَكَ أَنْ لاَ تَسْأَلَ غَيْرَ مَا أُعْطِيتَ؟ وَيْلَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مَا أَغْدَرَكَ! فَيَقُولُ: أَيْ رَبِّ لاَ أَكُونُ أَشْقَى خَلْقِكَ، فَلاَ يَزَالُ يَدْعُو اللَّهَ حَتَّى يَضْحَكَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْهُ، فَإِذَا ضَحِكَ اللَّهُ مِنْهُ قَالَ: ادْخُلِ الْجَنَّةَ، فَإِذَا دَخَلَهَا قَالَ اللَّهُ لَهُ: تَمَنَّهْ، فَيَسْأَلُ رَبَّهُ وَيَتَمَنَّى، حَتَّى إِنَّ اللَّهَ لَيُذَكِّرُهُ مِنْ كَذَا وَكَذَا، حَتَّى إِذَا انْقَطَعَتْ بِهِ الأَمَانِيُّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ذَلِكَ لَكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ». قَالَ عَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ: وَأَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ لاَ يَرُدُّ عَلَيْهِ مِنْ حَدِيثِهِ شَيْئًا، حَتَّى إِذَا حَدَّثَ أَبُو هُرَيْرَةَ: أَنَّ اللَّهَ قَالَ لِذَلِكَ الرَّجُلِ: «وَمِثْلُهُ مَعَهُ» قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: وَ«عَشَرَةُ أَمْثَالِهِ مَعَهُ» يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: مَا حَفِظْتُ إِلاَّ قَوْلَهُ: «ذَلِكَ لَكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ» قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: أَشْهَدُ أَنِّي حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَوْلَهُ: «ذَلِكَ لَكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَذَلِكَ الرَّجُلُ آخِرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ دُخُولاً الْجَنَّةَ. (م/ ١٨٢)

ترجمه: ابوهريره ﷺ روايت می کند که جمعی از مردم به رسول الله ﷺ گفتند: ای رسول خدا، آيا پروردگارمان را روز قيامت می بينيم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آيا در ديدن ماه شب چهارده برای شما مشکلی پيش می آيد و مزاحمتی ايجاد می شود»؟ صحابه رضوان الله عليهم جواب دادند: نه ای رسول خدا؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «آيا در ديدن خورشيد در يک روز آفتابی برای شما مزاحمتی ايجاد می شود»؟ گفتند: نه ای رسول خدا؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «شما پروردگارتان را اينگونه بدون هيچ مزاحمتی خواهيد ديد؛ خداوند روز قيامت، مردم را

جمع می نماید و می گوید: هر کس از معبود خود، پیروی نماید؛ در نتیجه، خورشید پرستان بدنبال خورشید حرکت می کنند، ماه پرستان بدنبال ماه می روند و طاغوت پرستان به دنبال طاغوت ها براه می افتند؛ فقط این امت باقی می مانند در حالی که منافقان نیز در میان آنان هستند؛ پس خداوند با صورتی ناشناخته نزد آنها می آید و می گوید: من پرودگار شما هستم. مردم می گویند: از تو به خدا پناه می بریم؛ از جایمان حرکت نمی کنیم تا پرودگار ما بیاید؛ اگر پرودگار ما بیاید، ما او را می شناسیم؛ سپس خداوند در شکل و صورتی که او را می شناسند (از صفات خداوند او را می شناسند) می آید و می گوید: من پرودگار شما هستم؛ می گویند: تو پرودگار ما هستی و از او پیروی می کنند. در این هنگام، پلی بالای جهنم نصب می شود؛ من و امت من اولین کسانی هستیم که از آن پل، عبور می نماییم؛ در آن روز، فقط پیامبران حرف می زنند؛ آنهم دعا می کنند ومی گویند: خدایا سالم نگه دار؛ و در جهنم قلابهایی مانند خار سعدان[1] وجود دارد، آیا شما خار سعدان رادیده اید»؟ گفتند: بلی یا رسول الله؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «قلاب هایی مانند خار سعدان است؛ البته بزرگی آنها را بجز خداوند، کسی دیگر نمی داند؛ این قلابها مردم را به تناسب اعمالشان می ربایند؛ گروهی مومن هستند که با عملشان حفظ می شوند و گروهی هم مجازات می شوند تا اینکه نجات پیدا می کنند و هنگامی که خداوند فیصله میان بندگان را به پایان می رساند و تعدادی از جهنمیان را که بخواهد با رحمتش از جهنم بیرون بیاورد، به فرشتگان دستور می دهد تا گویندگان لا اله الا الله را که به خداوند شرک نورزیده اند و خداوند می خواهد آنها را با رحمت خود از آتش بیرون نماید، از جهنم بیرون کنند؛ فرشتگان آنها را در جهنم از آثار سجده می شناسند؛ زیرا آتش بجز آثار سجده همه انسان را می سوزاند و از بین می برد و این خداوند است که سجده گاهها را بر آتش حرام کرده است».

باب(۶۰): بیرون آمدن یکتا پرستان از آتش

۸۷ــ عَنْ أَبِي سَعِيد الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «أَمَّا أَهْلُ النَّارِ الَّذِينَ هُمْ أَهْلُهَا، فَإِنَّهُمْ لاَ يَمُوتُونَ فِيهَا وَلاَ يَحْيَوْنَ، وَلَكِنْ نَاسٌ أَصَابَتْهُمُ النَّارُ

---

[1] گیاهی است خار دار و بهترین غذا برای شتر بشمار می رود.

بِذُنُوبِهِمْ-أَوْ قَالَ: بِخَطَايَاهُمْ- فَأَمَاتَهُمْ إِمَاتَةً حَتَّى إِذَا كَانُوا فَحْمًا أُذِنَ بِالشَّفَاعَةِ، فَجِيءَ بِهِمْ ضَبَائِرَ ضَبَائِرَ، فَبُثُّوا عَلَى أَنْهَارِ الْجَنَّةِ، ثُمَّ قِيلَ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ أَفِيضُوا عَلَيْهِمْ، فَيَنْبُتُونَ نَبَاتَ الْحِبَّةِ تَكُونُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ». فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: كَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ كَانَ بِالْبَادِيَةِ. (م/ ۱۸۵)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اهل آتش (کفار) که اهل واقعی جهنم هستند، در آنجا نه می میرند و نه زنده می شوند (میان مرگ و زندگی بسر می برند)؛ اما مردمی (مسلمانان گناهکار) که به سبب گناهان و یا اشتباهاتشان به جهنم رفته اند (پس از اینکه مدتی عذاب داده می شوند) خداوند آنها را می میراند تا اینکه تبدیل به زغال می شوند؛ در این هنگام، اجازه شفاعت داده می شود؛ آنها را گروه گروه می آورند و بر نهرهای بهشت پخش می نمایند؛ سپس می گویند: ای بهشتیان! آب حیات بر آنها بریزید. پس آنها مانند دانه ای که در گل و لای رودخانه می روید، زنده می شوند»؛ مردی از میان مردم گفت: گویا رسول اکرم ﷺ در صحرا زندگی کرده بود یعنی ویژگی روییدن دانه را در گل و لای رودخانه بخوبی می دانست که خیلی سریع می روید و طراوت و شادابی خاصی دارد.

۸۸ــ عَنْ أَنَسٍ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ رَجُلٌ، فَهْوَ يَمْشِي مَرَّةً، وَيَكْبُو مَرَّةً، وَتَسْفَعُهُ النَّارُ مَرَّةً، فَإِذَا مَا جَاوَزَهَا الْتَفَتَ إِلَيْهَا فَقَالَ: تَبَارَكَ الَّذِي نَجَّانِي مِنْكِ، لَقَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ شَيْئًا مَا أَعْطَاهُ أَحَدًا مِنَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ، فَتُرْفَعُ لَهُ شَجَرَةٌ، فَيَقُولُ: أَيْ رَبِّ أَدْنِنِي مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ فَلأَسْتَظِلَّ بِظِلِّهَا، وَأَشْرَبَ مِنْ مَائِهَا، فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا ابْنَ آدَمَ لَعَلِّي إِنْ أَعْطَيْتُكَهَا سَأَلْتَنِي غَيْرَهَا؟ فَيَقُولُ: لاَ يَا رَبِّ، وَيُعَاهِدُهُ أَنْ لا يَسْأَلَهُ غَيْرَهَا، وَرَبُّهُ تَعَالَى يَعْذِرُهُ، لأَنَّهُ يَرَى مَا لاَ صَبْرَ لَهُ عَلَيْهِ، فَيُدْنِيهِ مِنْهَا فَيَسْتَظِلُّ بِظِلِّهَا، وَيَشْرَبُ مِنْ مَائِهَا، ثُمَّ تُرْفَعُ لَهُ شَجَرَةٌ هِيَ أَحْسَنُ مِنَ الأُولَى، فَيَقُولُ: أَيْ رَبِّ أَدْنِنِي مِنْ هَذِهِ لأَشْرَبَ مِنْ مَائِهَا، وَأَسْتَظِلَّ بِظِلِّهَا، لاَ أَسْأَلُكَ غَيْرَهَا، فَيَقُولُ: يَا ابْنَ آدَمَ، أَلَمْ تُعَاهِدْنِي أَنْ لاَ تَسْأَلَنِي غَيْرَهَا؟ قَالَ: بَلَى يَا رَبِّ، هَذَا لا أَسْأَلُكَ

غَيرها، فَيَقُولُ: لَعَلِّي إِنْ أَدْنَيْتُكَ مِنْهَا تَسْأَلُنِي غَيْرَهَا؟ فَيُعَاهِدُهُ أَنْ لاَ يَسْأَلَهُ غَيْرَهَا، وَرَبُّهُ يَعْذِرُهُ لأَنَّهُ يَرَى مَا لاَ صَبْرَ لَهُ عَلَيْه، فَيُدْنِيه مِنْهَا فَيَسْتَظِلُّ بِظِلِّهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَائِهَا، ثُمَّ تُرْفَعُ لَهُ شَجَرَةٌ عِنْدَ بَابِ الْجَنَّة، هِيَ أَحْسَنُ مِنَ الأُولَيَيْنِ، فَيَقُولُ: أَيْ رَبِّ أَدْنِنِي مِنْ هَذِه لأَسْتَظِلَّ بِظِلِّهَا، وَأَشْرَبَ مِنْ مَائِهَا، لاَ أَسْأَلُكَ غَيْرَهَا، فَيَقُولُ: يَا ابْنَ آدَمَ أَلَمْ تُعَاهِدْنِي أَنْ لاَ تَسْأَلَنِي غَيْرَهَا قَالَ: بَلَى يَا رَبِّ، هَذه لاَ أَسْأَلُكَ غَيْرَهَا، وَرَبُّهُ يَعْذِرُهُ لأَنَّهُ يَرَى مَا لاَ صَبْرَ لَهُ عَلَيْهَا، فَيُدْنِيه مِنْهَا، فَإِذَا أَدْنَاهُ مِنْهَا فَيَسْمَعُ أَصْوَاتَ أَهْلِ الْجَنَّة، فَيَقُولُ: أَيْ رَبِّ، أَدْخِلْنِيهَا، فَيَقُولُ: يَا ابْنَ آدَمَ مَا يَصْرِينِي مِنْكَ؟ أَيُرْضِيكَ أَنْ أُعْطِيَكَ الدُّنْيَا وَمِثْلَهَا مَعَهَا؟ قَالَ: يَا رَبِّ، أَتَسْتَهْزِئُ مِنِّي وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ». فَضَحِكَ ابْنُ مَسْعُود، فَقَالَ: أَلاَ تَسْأَلُونِي مِمَّ أَضْحَكُ؟ فَقَالُوا: مِمَّ تَضْحَكُ؟ قَالَ: هَكَذَا ضَحِكَ رَسُولُ اللَّه ﷺ، فَقَالُوا: مِمَّ تَضْحَكُ يَا رَسُولَ اللَّه؟ قَالَ: «مِنْ ضِحْك رَبِّ الْعَالَمِينَ حِينَ قَالَ: أَتَسْتَهْزِئُ مِنِّي وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ؟ فَيَقُولُ: إِنِّي لا أَسْتَهْزِئُ مِنْكَ، وَلَكِنِّي عَلَى مَا أَشَاءُ قَادِرٌ». (م/ ۱۸۷)

ترجمه: انس رضی الله عنه از ابن مسعود رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «آخرین فردی که وارد بهشت می شود، مردی است که گاهی راه می رود و گاهی به چهره به زمین می افتد و گاهی، آتش چهره اش را می سوزاند؛ هنگامی که از آتش عبور می کند، به سوی آتش نگاه می کند و می گوید: پاک و بلند مرتبه است ذاتی که مرا از تو نجات داد؛ خداوند به من چیزی عنایت فرمود که به هیچیک از انسانها عنایت نفرموده است؛ آنگاه درختی را از دور می بیند و می گوید: پرودگارا! مرا به این درخت نزدیک گردان تا در سایه آن بنشینیم و از آب آن بنوشم؛ خداوند می فرماید: ای فرزند آدم! شاید اگر این خواسته ات را برآورده نمایم چیز دیگری طلب نمایی؟ وی می گوید: نه ای پروردگارم! و تعهد می نماید که چیز دیگری درخواست ننماید؛ البته خداوند وی را معذور می داند زیرا او چیزهایی را می بیند که نمی تواند در برابر آنها صبر نماید؛ خلاصه اینکه خداوند او را به آن درخت نزدیک می نماید و وی در سایه درخت می نشیند و از آب آن می نوشد؛ اما بار دیگر، درختی بهتر از درخت اول، برایش نمایان می شود؛ او می گوید: پرودگارم! مرا به این درخت نزدیک گردان تا از

آب آن بنوشم و در سایه آن بنشینم؛ چیز دیگری از تو درخواست نخواهم کرد؛ خداوند می فرماید: ای فرزند آدم! آیا تعهد نکردی که درخواست دیگری نکنی؟ شاید اگر تو را به آن درخت نزدیک نمایم، درخت دیگری درخواست نمایی. وی به خداوند تعهد می دهد که درخت دیگری درخواست ننماید؛ البته خداوند او را معذور می داند زیرا او چیزی را می بیند که در برابر آن نمی تواند صبر نماید. سرانجام، خداوند او را به آن درخت نزدیک می نماید؛ وی در سایه اش می نشیند و از آبش می نوشد؛ سپس او از دور درختی را کنار دروازه بهشت می بیند که از درخت اول بهتر است؛ می گوید: ای پرودگارم! مرابه این درخت نزدیک گردان تا در سایه آن بنشینم و از آب آن بنوشم چیزی دیگر درخواست نمی کنم. خداوند می گوید: ای فرزند آدم! آیا تعهد نکردی که درخواست دیگری نکنی؟ می گوید: بلی، ای پرودگارا! بجز این، درخواست دیگری نخواهم کرد. البته پرودگارش او را معذور میداند؛ زیرا او چیزهایی می بیند که نمی تواند در برابر آنها صبر کند. خداوند این خواسته اش را هم برآورده می نماید و او را به آن درخت، نزدیک می نماید؛ او با نزدیک شدن به آن درخت، صدای بهشتیان را می شنود و می گوید: پرودگارا! مرا وارد بهشت گردان. خداوند می فرماید: ای فرزند آدم! چه چیز خواسته ات را قطع می نماید؛ آیا اگر دنیا و مثل آن را به تو بدهم، راضی خواهی شد؟ می گوید: پرودگارا! آیا مرا مسخره می کنی حال آنکه تو پوردگار جهانیان هستی»؟! در اینجا ابن مسعود (راوی حدیث) خندید وگفت: آیا علت خندیدنم را نمی پرسید؟ مردم پرسیدند: چرا می خندی؟ فرمود: رسول الله ﷺ اینگونه خندید. مردم پرسیدند: ای رسول خدا! چرا می خندی؟ فرمود: «خندیدن پرودگار جهانیان، هنگامی که آن شخص به او گفت: آیا مرا مسخره می کنی در حالی که تو پرودگر جهانیان هستی، باعث خندیدن من شد. سپس پرودگار در پاسخ آن شخص می گوید: من تو را مسخره نمی کنم بلکه من هر چه بخواهم می توانم انجام دهم».

۸۹ــ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْد اللَّه رَضيَ اللهُ عَنْهُمَا يُسْأَلُ عَنِ الْوُرُودِ؟ فَقَالَ: نَجِيءُ نَحْنُ يَوْمَ الْقِيَامَة عَنْ كَذَا وَكَذَا ــ انْظُرْ ــ أَيْ ذَلكَ فَوْقَ النَّاسِ، قَالَ: فَتُدْعَى الأُمَمُ بِأَوْثَانهَا وَمَا كَانَتْ تَعْبُدُ، الأَوَّلُ فَالأَوَّلُ، ثُمَّ يَأْتينَا رَبُّنَا بَعْدَ ذَلكَ فَيَقُولُ: مَنْ تَنْظُرُونَ؟ فَيَقُولُونَ: نَنْظُرُ رَبَّنَا، فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ:

حَتَّى نَنْظُرَ إِلَيْكَ، فَيَتَجَلَّى لَهُمْ يَضْحَكُ، قَالَ: فَيَنْطَلِقُ بِهِمْ وَيَتَّبِعُونَهُ، وَيُعْطَى كُلُّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ مُنَافِقٍ أَوْ مُؤْمِنٍ نُورًا، ثُمَّ يَتَّبِعُونَهُ وَعَلَى جِسْرِ جَهَنَّمَ كَلاَلِيبُ وَحَسَكٌ تَأْخُذُ مَنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى، ثُمَّ يُطْفَأُ نُورُ الْمُنَافِقِينَ، ثُمَّ يَنْجُو الْمُؤْمِنُونَ، فَتَنْجُو أَوَّلُ زُمْرَةٍ وُجُوهُهُمْ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، سَبْعُونَ أَلْفًا لاَ يُحَاسَبُونَ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ كَأَضْوَإِ نَجْمٍ فِي السَّمَاءِ، ثُمَّ كَذَلِكَ، ثُمَّ تَحِلُّ الشَّفَاعَةُ، وَيَشْفَعُونَ حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَكَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَزِنُ شَعِيرَةً، فَيُجْعَلُونَ بِفِنَاءِ الْجَنَّةِ، وَيَجْعَلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ يَرُشُّونَ عَلَيْهِمُ الْمَاءَ حَتَّى يَنْبُتُوا نَبَاتَ الشَّيْءِ فِي السَّيْلِ وَيَذْهَبُ حُرَاقُهُ، ثُمَّ يَسْأَلُ حَتَّى تُجْعَلَ لَهُ الدُّنْيَا وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهَا مَعَهَا. (م/۱۹۱)

ترجمه: ابوالزبیر می گوید: شنیدم که از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما دربارۀ ورود پرسیدند. وی گفت: ما روز قیامت، روی تپه ای بالاتر از مردم می آییم؛ امتهای دیگر با بتهایشان و آنچه (در دنیا) پرستش می کردند، یکی پس از دیگری فرا خوانده می شوند؛ بعد از آن، پروردگارمان می آید و می گوید: من پروردگار شما هستم؛ می گویند: می خواهیم تو را ببینیم؛ خداوند در حالی که می خندد، تجلی می نماید و ظاهر می شود. جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: سپس خداوند براه می افتد و آنها بدنبال او حرکت می کنند و به همه آنها اعم از مومن و منافق، نوری عنایت می شود و آنها همچنان بدنبال پروردگار حرکت می کنند (تا اینکه به جهنم می رسند)؛ بالای پل جهنم، چنگک ها و خارهایی وجود دارد که به خواست الهی تعدادی را می ربایند؛ در آنجا نور منافقان خاموش می شود و مؤمنان نجات پیدا می کنند؛ اولین گروهی که بدون محاسبه نجات پیدا می کنند، هفتاد هزار نفر هستند و چهره هایشان مانند ماه شب چهارده است؛ کسانی که بعد از آنها نجات پیدا می کنند چهره آنان مانند نورانی ترین ستارۀ آسمان است و همچنان این جریان ادامه پیدا می کند (هرگروهی که بعدتر می آید، چهره اش نور کمتری دارد)؛ سپس شفاعت جایز می شود و آنها به اندازه ای شفاعت می کنند تا اینکه همه کلمه گویان و همه کسانی که در قلبشان به اندازۀ وزن یک دانه جو خیر و نیکی وجود دارد، از جهنم بیرون آورده می شوند و درآستانۀ بهشت قرار می گیرند و اهل بهشت بر آنها آب می پاشند تا اینکه مانند گیاهی که در رودخانه

(شاداب و با طراوت) می روید، زنده می شوند و آثار سوختگی آنها از بین می رود؛ سپس آنقدر از خداوند می پرسند تا اینکه خداوند دنیا و ده برابر آنرا به آنها عنایت می کند.

٩٠ــ عَنْ يَزِيد الْفَقِيرِ قَالَ: كُنْتُ قَدْ شَغَفَنِي رَأْيٌ مِنْ رَأْيِ الْخَوَارِجِ، فَخَرَجْنَا فِي عِصَابَة ذَوِي عَدَد، نُرِيدُ أَنْ نَحُجَّ ثُمَّ نَخْرُجَ عَلَى النَّاسِ، قَالَ: فَمَرَرْنَا عَلَى الْمَدِينَة فَإِذَا جَابِرُ بْنُ عَبْد اللَّه يُحَدِّثُ الْقَوْمَ، جَالسٌ إِلَى سَارِيَة، عَنْ رَسُولِ اللَّه ﷺ، قَالَ: فَإِذَا هُوَ قَدْ ذَكَرَ الْجَهَنَّمِيِّينَ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللَّه ﷺ، مَا هَذَا الَّذي تُحَدِّثُونَ؟ وَاللَّهُ يَقُولُ: ﴿ **رَبَّنَآ إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ ٱلنَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُۥ** ﴾ وَ: ﴿ **كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخْرُجُواْ مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُواْ فِيهَا** ﴾ فَمَا هَذَا الَّذي تَقُولُونَ؟ قَالَ: فَقَالَ: أَتَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَهَلْ سَمِعْتَ بِمَقَامِ مُحَمَّد ﷺ يَعْنِي الَّذي يَبْعَثُهُ اللَّهُ فيه؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَإِنَّهُ مَقَامُ مُحَمَّد ﷺ الْمَحْمُودُ الَّذي يُخْرِجُ اللَّهُ به مَنْ يُخْرِجُ، قَالَ: ثُمَّ نَعَتَ وَضْعَ الصِّرَاط وَمَرَّ النَّاسِ عَلَيْه، قَالَ: وَأَخَافُ أَنْ لاَ أَكُونَ أَحْفَظُ ذَاكَ، قَالَ: غَيْرَ أَنَّهُ قَدْ زَعَمَ أَنَّ قَوْمًا يَخْرُجُونَ منَ النَّارِ بَعْدَ أَنْ يَكُونُوا فيهَا، قَالَ: يَعْنِي فَيَخْرُجُونَ كَأَنَّهُمْ عيدَانُ السَّمَاسِمِ، قَالَ: فَيَدْخُلُونَ نَهَرًا منْ أَنْهَارِ الْجَنَّة، فَيَغْتَسِلُونَ فيه، فَيَخْرُجُونَ كَأَنَّهُمُ الْقَرَاطِيسُ. فَرَجَعْنَا قُلْنَا: وَيْحَكُمْ، أَتُرَوْنَ الشَّيْخَ يَكْذبُ عَلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ فَرَجَعْنَا، فَلا وَاللَّهِ مَا خَرَجَ مِنَّا غَيْرُ رَجُلٍ وَاحِدٍ أَوْ كَمَا قَالَ أَبُو نُعَيْمٍ. (م/١٩١)

ترجمه: یزید فقیر می گوید: من شیفته یکی از اعتقادات خوارج بودم (مبنی بر اینکه مرتکبین گناهان کبیره برای همیشه در جهنم باقی می مانند و هر کس وارد جهنم شود از آن بیرون نمی شود) تا اینکه روزی با گروهی قابل توجه (از سرزمین مان) به قصد انجام مناسک حج و دعوت مردم بسوی اعتقادات خوارج، بیرون رفتیم. راوی می گوید: به مدینه رفتیم؛ در آنجا جابر بن عبدالله رضی الله عنهما را دیدیم که کنار ستونی نشسته است و احادیث رسول الله ﷺ را برای مردم بیان می کند؛ وی در این میان، از جهنمیان، سخن به میان آورد؛ من گفتم: ای یاور رسول خدا! این چه حدیثی است که شما بیان می کنید؟ در حالی که خداوند

می فرماید: «پرودگارا! هر کس را تو به آتش درآری، خوار و زبونش کرده ای». و همچنین می فرماید: «هر گاه بخواهند از آتش بیرون آیند، بدانجا بازگردانده می شوند». پس این چه سخنی است که شما بزبان می آورید؟ جابر ﷺ گفت: آیا شما قرآن تلاوت می کنید؟ گفتم: بلی. گفت: آیا مقام محمد را شنیده ای یعنی همان مقامی که خداوند وی را روز قیامت بر آن مبعوث می کند؟ گفتم: بلی. فرمود: این، مقام محمد ﷺ همان مقام محمودی است که خداوند بوسیله آن هر کس را بخواهد از جهنم بیرون می آورد. راوی می گوید: سپس جابر ﷺ نصب پل صراط و عبور مردم از بالای آنرا توصیف نمود؛ می ترسم که آنرا حفظ نکرده باشم (به همین خاطر از ذکر آن خودداری می نمایم)؛ ولی وی فرمود: گروهی بعد از اینکه مدتی را در جهنم سپری نموده اند از آن در حالی بیرون آورده می شوند که گویا چوب کنجد هستند. (یعنی سیاه و لاغر هستند و آثار سوختگی در آنها مشاهده می گردد همانگونه که چوب کنجد بعد از قطع شدن و در آفتاب ماندن، مانند چوب سوخته، سیاه و نازک می شود) سپس به رودی از رودخانه های بهشت می روند و در آن غسل می نمایند و در حالی از رودخانه بیرون می شوند که مانند کاغذ (سفید و درخشان) هستند. راوی می گوید: هنگام بازگشت گفتیم: وای بر شما، آیا فکر می کنید شیخ به رسول الله ﷺ دروغ نسبت می دهد؟! اینگونه ما از حج برگشتیم و سوگند به خدا که بجز یک نفر، هیچکدام از ما اعتقادات خوارج را تبلیغ نکردیم (بلکه توبه کردیم و آن اعتقاد را رها کردیم) یا اینکه ابونعیم (یکی از راویان حدیث) چیزی مشابه این بیان کرد.

۹۱ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِك ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ أَرْبَعَةٌ، فَيُعْرَضُونَ عَلَى اللَّه، فَيَلْتَفِتُ أَحَدُهُمْ فَيَقُولُ: أَيْ رَبِّ، إِذْ أَخْرَجْتَنِي مِنْهَا فَلاَ تُعِدْنِي فِيهَا فَيُنْجِيهِ اللَّهُ مِنْهَا». (م/ ۱۹۲)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «چهار نفر از آتش بیرون می روند و به پیشگاه الهی عرضه می شوند؛ یکی از آنها چهره اش را بر می گرداند و می گوید: پرودگارا! هم اکنون که مرا از آتش بیرون آورده ای، دوباره به آن برنگردان؛ خداوند هم او را از آتش نجات می دهد».

باب(٦١): شفاعت

٩٣ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: أُتِيَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يَوْمًا بِلَحْمٍ، فَرُفِعَ إِلَيْهِ الذِّرَاعُ وَكَانَتْ تُعْجِبُهُ، فَنَهَسَ مِنْهَا نَهْسَةً، فَقَالَ: «أَنَا سَيِّدُ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَهَلْ تَدْرُونَ بِمَ ذَاكَ؟ يَجْمَعُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الأَوَّلِينَ وَالآخرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، فَيُسْمِعُهُمُ الدَّاعِي، وَيَنْفُذُهُمُ الْبَصَرُ، وَتَدْنُو الشَّمْسُ، فَيَبْلُغُ النَّاسَ مِنَ الْغَمِّ وَالْكَرْبِ مَا لاَ يُطِيقُونَ، وَمَا لاَ يَحْتَمِلُونَ، فَيَقُولُ بَعْضُ النَّاسِ لِبَعْضٍ: أَلاَ تَرَوْنَ مَا أَنْتُمْ فِيهِ؟ أَلاَ تَرَوْنَ مَا قَدْ بَلَغَكُمْ؟ أَلاَ تَنْظُرُونَ مَنْ يَشْفَعُ لَكُمْ إِلَى رَبِّكُمْ؟ فَيَقُولُ بَعْضُ النَّاسِ لِبَعْضٍ: ائْتُوا آدَمَ، فَيَأْتُونَ آدَمَ، فَيَقُولُونَ: يَا آدَمُ أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ، خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ، وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ، وَأَمَرَ الْمَلاَئِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ أَلاَ تَرَى إِلَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَيَقُولُ آدَمُ: إِنَّ رَبِّي غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ نَهَانِي عَنِ الشَّجَرَةِ فَعَصَيْتُهُ، نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى نُوحٍ، فَيَأْتُونَ نُوحًا فَيَقُولُونَ: يَا نُوحُ أَنْتَ أَوَّلُ الرُّسُلِ إِلَى الأَرْضِ، وَسَمَّاكَ اللَّهُ عَبْدًا شَكُورًا، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ أَلاَ تَرَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَيَقُولُ لَهُمْ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ كَانَتْ لِي دَعْوَةٌ دَعَوْتُ بِهَا عَلَى قَوْمِي، نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى إِبْرَاهِيمَ ﷺ ،فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ فَيَقُولُونَ: أَنْتَ نَبِيُّ اللَّهِ وَخَلِيلُهُ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ أَلاَ تَرَى إِلَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَيَقُولُ: لَهُمْ إِبْرَاهِيمُ إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلاَ يَغْضَبُ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَذَكَرَ كَذَبَاتِهِ، نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى مُوسَى ﷺ فَيَأْتُونَ مُوسَى ﷺ فَيَقُولُونَ: يَا مُوسَى أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، فَضَّلَكَ اللَّهُ بِرِسَالاَتِهِ وَبِتَكْلِيمِهِ عَلَى النَّاسِ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ أَلاَ تَرَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَيَقُولُ لَهُمْ مُوسَى ﷺ إِنَّ

رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ وَإِنِّي قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أُومَرْ بِقَتْلِهَا، نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى عِيسَى ﷺ ،فَيَأْتُونَ عِيسَى ﷺ فَيَقُولُونَ، يَا عِيسَى أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، وَكَلَّمْتَ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ، وَكَلِمَةٌ مِنْهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، فَاشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ،ففقف أَلاَ تَرَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ أَلاَ تَرَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَيَقُولُ: لَهُمْ عِيسَى ﷺ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ وَلَمْ يَذْكُرْ لَهُ ذَنْبًا نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى مُحَمَّد ﷺ فَيَأْتُونِّي فَيَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ وَخَاتَمُ الأَنْبِيَاءِ، وَغَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ أَلاَ تَرَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَأَنْطَلِقُ فَآتِي تَحْتَ الْعَرْشِ، فَأَقَعُ سَاجِدًا لِرَبِّي، ثُمَّ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ وَيُلْهِمُنِي مِنْ مَحَامِدِهِ وَحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَفْتَحْهُ لأَحَدٍ قَبْلِي، ثُمَّ يُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ، سَلْ تُعْطَه، اشْفَعْ تُشَفَّعْ، فَأَرْفَعُ رَأْسِي فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أُمَّتِي أُمَّتِي! فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، أَدْخِلِ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ لاَ حِسَابَ عَلَيْهِ مِنَ الْبَابِ الأَيْمَنِ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، وَهُمْ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الأَبْوَابِ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، إِنَّ مَا بَيْنَ الْمِصْرَاعَيْنِ مِنْ مَصَارِيعِ الْجَنَّةِ لَكَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَهَجَرٍ، أَوْ: كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَبُصْرَى.» (م/ ١٩٤)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: روزی برای رسول الله ﷺ مقداری گوشت آوردند و دست گوسفند را که دوست داشت، به او دادند؛ آنحضرت ﷺ به آن، گازی زد و فرمود: «روز قیامت، من سرور مردم خواهم بود؛ آیا علت‌اش را می‌دانید؟ خداوند، اولین و آخرین انسانها را در یک میدان، جمع می کند طوریکه صدا به همهٔ آنها می‌رسد و چشم، همهٔ آنها را می‌بیند و خورشید، نزدیک می‌شود؛ مردم به قدری ناراحت و غمگین می‌شوند که تاب و تحمل خود را از دست می‌دهند و می گویند: نمی‌بینید که به چه مشقتی گرفتار شده‌اید؟ آیا کسی را پیدا نمی کنید که نزد پروردگارتان برای شما شفاعت کند؟ آنگاه، بعضی از آنها به بعضی دیگر می گویند: نزد آدم بروید؛ پس نزد آدم می‌روند و به او می گویند: تو ابوالبشر هستی؛ خداوند با دست‌اش تو را آفرید

و از روح خودش در تو دمید و به فرشتگان دستور داد که تو را سجده کنند؛ برای ما نزد پروردگارت شفاعت کن؛ آیا نمی‌بینی که چه حالی داریم و به چه مشقتی، گرفتار آمده‌ایم؟ آدم می گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، هرگز چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد. همانا او مرا از خوردن درخت، بازداشته بود ولی من نافرمانی کردم؛ من به حال خود گرفتارم، من بحال خود گرفتارم؛ نزد کسی دیگر بروید؛ نزد نوح بروید؛ پس آنها نزد نوح می‌روند و می گویند: ای نوح! تو اولین پیامبر مردم، بر روی زمین هستی و خداوند تو را بندهٔ سپاسگزار، نامیده است؛ نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن؛ آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ نوح می گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد؛ همانا من یک دعای مستجاب داشتم که آنرا علیه قوم‌ام بکار بردم؛ اکنون به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم؛ نزد ابراهیم بروید؛ پس آنها نزد ابراهیم می‌روند و می گویند: ای ابراهیم! تو نبی خدا و دوست‌اش در میان اهل زمین هستی؛ نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن؛ آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ ابراهیم به آنها می گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد؛ من سه دروغ، گفته ام؛ من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم؛ نزد کسی دیگر بروید؛ نزد موسی بروید؛ پس آنها نزد موسی می‌روند و می گویند: ای موسی! تو رسول خدا هستی؛ خداوند تو را با رسالت و کلام‌اش بر سایر مردم، برتری داده است؛ نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن؛ آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ موسی می گوید: همانا امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد؛ من انسانی را کشتم که دستور آنرا نداشتم؛ من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم؛ نزد عیسی بن مریم بروید؛ پس آنها نزد عیسی می‌روند و می گویند: یا عیسی! تو رسول خدا و کلمه‌اش هستی که به مریم القا کرد و روح او (خدا) هستی و هنگام کودکی که در گهواره بودی، با مردم، سخن گفتی؛ نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن؛ آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ و به چه مصیبتی گرفتار آمده ایم؟ عیسی می گوید: همانا امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، چنین خشمی نخواهد کرد و اگر چه گناهی ذکر نمی کند اما می گوید: من به حال خود گرفتارم، من به حال خود

گرفتارم؛ نزد کسی دیگر بروید؛ نزد محمد بروید؛ پس مردم نزد من می‌آیند و می گویند: ای محمد! تو پیامبر خدا و خاتم انبیا هستی؛ خداوند، گناهان اول و آخرت را بخشیده است؛ نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن؛ آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ و به چه مصیبتی گرفتار آمده ایم؟ آنگاه، من براه می‌افتم و زیرعرش می‌روم و برای پروردگار بلند مرتبه‌ام به سجده می‌افتم؛ سپس خداوند دروازه‌های حمد و ثنایش را به روی من باز می کند طوریکه برای احدی قبل از این، باز نکرده است؛ آنگاه می گوید: ای محمد! سرت را بردار و بخواه که اجابت می‌شود؛ شفاعت کن، پذیرفته می‌شود؛ من سرم را بلند می کنم و می گویم: پروردگارا! امتم، امتم؛ خداوند می فرماید: ای محمد!آن گروه از امت‌ات را که حساب و کتابی ندارند از دروازهٔ سمت راست درهای بهشت، وارد کن؛همچنین آنها می توانند از سایر دروازه‌های بهشت، وارد شوند». سپس نبی اکرم ﷺ افزود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، فاصلهٔ دو مصراع درهای بهشت به اندازهٔ فاصلهٔ میان مکه و حمیر یا مکه و بصره است».

باب(۶۲): دربارهٔ این سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود: «من اولین کسی هستم که برای ورود به بهشت شفاعت می کنم و از میان پیامبران، بیشترین پیروان را دارم»

۹۳ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِك ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَنَا أَوَّلُ شَفِيعٍ فِي الْجَنَّةِ، لَمْ يُصَدَّقْ نَبِيٌّ مِنَ الأَنْبِيَاءِ مَا صُدِّقْتُ، وَإِنَّ مِنَ الأَنْبِيَاءِ نَبِيًّا مَا يُصَدِّقُهُ مِنْ أُمَّتِهِ إِلاَّ رَجُلٌ وَاحِدٌ». (م/ ۱۹٦)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «من اولین شفاعت کننده برای ورود به بهشت هستم؛ هیچ پیامبری به اندازهٔ من تصدیق نشده است و درمیان پیامبران، پیامبری وجود دارد که فقط یک نفر از امتش او را تصدیق نموده است».

باب(۶۳): افتتاح بهشت توسط نبی اکرم ﷺ

۹۴ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِك ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «آتِي بَابَ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَأَسْتَفْتِحُ، فَيَقُولُ الْخَازِنُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَأَقُولُ: مُحَمَّدٌ، فَيَقُولُ: بِكَ أُمِرْتُ لاَ

أَفْتَحُ لأَحَدٍ قَبْلَكَ». (م/ ۱۹۷)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «روز قیامت به دروازۀ بهشت می روم و درخواست می نمایم که دروازۀ آن را باز کنند؛ خازن (نگهبان بهشت) می گوید: شما؟ می گویم: محمد؛ می گوید: به من دستور داده اند که در بهشت را فقط برای شما باز کنم و برای هیچ کس قبل از شما باز نکنم».

باب(۶۴): دربارۀ این سخن پیامبر کرم ﷺ که: «هر پیامبر، یک دعای مستجاب دارد»

۹۵ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ، فَتَعَجَّلَ كُلُّ نَبِيٍّ دَعْوَتَهُ، وَإِنِّي اخْتَبَأْتُ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَهِيَ نَائِلَةٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لاَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا». (م/ ۱۹۹)

۹۵- ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: هر پیامبر، یک دعای مستجاب دارد؛ همه پیامبران در دعاهایشان شتاب کردند اما من دعایم را برای شفاعت امتم در روز قیامت پنهان کردم؛ به خواست الهی، شفاعت من شامل حال افرادی از امتم می شود که بدون شرک بمیرند».

شرح: هر پیامبر، یقین دارد که یکی از دعاهایش بطور قطع و یقین پذیرفته می شود در عین حال امیدوار است که سایر دعاهایش نیز پذیرفته شوند؛ البته بعضی از دعاهایش پذیرفته می شوند و برخی پذیرفته نمی شوند؛ قاضی عیاض می گوید: از هر پیامبر، یک دعا برای امتش پذیرفته می شود چنانچه در روایات دیگر صحیح مسلم بدان تصریح شده است؛ همچنین این حدیث بیانگر کمال شفقت و مهربانی رسول اکرم ﷺ نسبت به امت اش می باشد؛ به همین خاطر رسول رحمت ﷺ دعایش را برای هنگامی گذاشته است که امت شدیداً به آن نیاز دارد.

همچنین قسمت پایانی حدیث می گوید: فرد موحد و یکتا پرست برای همیشه در جهنم باقی نمی ماند اگر چه گناهان کبیره ای هم مرتکب شده باشد.

باب(۶۵): دعای پیامبر اکرم ﷺ برای امتش

۹۶ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ: تَلاَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: ﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ ٱلنَّاسِ فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُۥ مِنِّي﴾ الآيَةَ وَقَالَ عِيسَى عليه السلام: ﴿إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ۝١١٨﴾ فَرَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ أُمَّتِي أُمَّتِي» وَبَكَى فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا جِبْرِيلُ اذْهَبْ إِلَى مُحَمَّدٍ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ فَسَلْهُ مَا يُبْكِيكَ؟ فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ فَسَأَلَهُ فَأَخْبَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَا قَالَ وَهُوَ أَعْلَمُ فَقَالَ اللَّهُ: يَا جِبْرِيلُ اذْهَبْ إِلَى مُحَمَّدٍ فَقُلْ إِنَّا سَنُرْضِيكَ فِي أُمَّتِكَ وَلاَ نَسُوءُكَ. (م/ ۲۰۲)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما روایت می کند که: نبی اکرم ﷺ این آیه را که حاوی قول ابراهیم علیه السلام است تلاوت کرد: «پرودگارا! آنها بسیاری از مردم را گمراه کرده اند؛ پس هر که از من پیروی کند، از من است»؛ همچنین این سخن عیسی علیه السلام را تلاوت کرد: «اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند و اگر آنان را مغفرت نمایی، ـ در هر حال ـ تو چیره و توانا و حکیمی»؛ سپس دستهایش را بلند کرد و فرمود: «الهی! امتم امتم و گریه نمود؛ خداوند فرمود: ای جبرئیل! نزد محمد برو ـ حال آن که خداوند بهتر می داند ـ و از او سؤال کن که چرا گریه می کنی؟ جبرئیل نزد پیامبر ﷺ آمد و از او علت گریه اش را پرسید؛ رسول اکرم ﷺ علت را برایش گفت در حالی که او بهتر میداند؛ خداوند فرمود: ای جبرئیل! نزد محمد برو و بگو: ما درباره امتیانت، تو را خوشنود خواهیم ساخت و باعث حزن و اندوه تو نخواهیم شد».

شرح: این حدیث، فوائد زیادی در بر دارد که برخی از آنها عبارت اند از:

۱- شفقت و مهربانی رسول رحمت ﷺ به این امت، چقدر زیاد است و چه اندازه به آنها اهمیت می دهد.

۲- بشارت بزرگی برای این امت است؛ زیرا خداوند به پیامبرش وعده داده است که او را در مورد امتش، راضی و خوشنود خواهد ساخت و این خودش بسیار امیدوار کننده است.

۳- بزرگی و عظمت رسول اکرم ﷺ را نزد خداوند می رساند و همچنین لطف زیاد خداوند را نسبت به نبی اکرم ﷺ اثبات می کند؛ اینکه خداوند برای اظهار شرافت و بزرگواری آنحضرت ﷺ جبرئیل را فرستاد تا علت گریه اش را بپرسد و سپس باخوشنود ساختن، او را گرامی می دارد.

٩٧ـــ عَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه: أَنَّ الطُّفَيْلَ بْنَ عَمْرٍو الدَّوْسِيَّ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ لَكَ فِي حِصْنٍ حَصِينٍ وَمَنْعَةٍ؟ قَالَ: حِصْنٌ كَانَ لِدَوْسٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَأَبَى ذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ لِلَّذِي ذَخَرَ اللَّهُ لِلأَنْصَارِ، فَلَمَّا هَاجَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ هَاجَرَ إِلَيْهِ الطُّفَيْلُ بْنُ عَمْرٍو، وَهَاجَرَ مَعَهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ، فَاجْتَوَوُا الْمَدِينَةَ فَمَرِضَ فَجَزِعَ، فَأَخَذَ مَشَاقِصَ لَهُ فَقَطَعَ بِهَا بَرَاجِمَهُ، فَشَخَبَتْ يَدَاهُ حَتَّى مَاتَ، فَرَآهُ الطُّفَيْلُ بْنُ عَمْرٍو فِي مَنَامِهِ، فَرَآهُ وَهَيْئَتُهُ حَسَنَةٌ، وَرَآهُ مُغَطِّيًا يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: مَا صَنَعَ بِكَ رَبُّكَ؟ فَقَالَ: غَفَرَ لِي بِهِجْرَتِي إِلَى نَبِيِّهِ ﷺ فَقَالَ: مَا لِي أَرَاكَ مُغَطِّيًا يَدَيْكَ؟ قَالَ: قِيلَ لِي: لَنْ نُصْلِحَ مِنْكَ مَا أَفْسَدْتَ، فَقَصَّهَا الطُّفَيْلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ وَلِيَدَيْهِ فَاغْفِرْ». (م/١١٦)

ترجمه: جابر رضي الله عنه روایت می کند که طفیل بن عمرو دوسی نزد رسول اکر م ﷺ آمد و گفت: آیا می خواهی در قلعه ای محکم و قوی باشی؟ (قبیلهٔ دوس در دوران جاهلیت، قلعه داشت)؛ رسول الله ﷺ نپذیرفت؛ زیرا خداوند این فضیلت را برای انصار ذخیره کرده بود؛ هنگامی که آنحضرت ﷺ به مدینه هجرت نمود، طفیل با مردی از قومش بسوی رسول اکرم ﷺ هجرت کرد؛ اما آب و هوای مدینه برای آنها ناسازگار بود و باعث بیماری آن مرد گردید و او را بی قرار ساخت؛ در نتیجه، آن مرد، تیر پهن و درازی برداشت و با آن بند انگشتانش را قطع نمود؛ آنگاه خونریزی زیاد دستهایش باعث فوت وی گردید؛ بعد از آن، طفیل او را در خواب دید که شکل و هیئت زیبایی دارد؛ ولی دستهایش را پوشانده است؛ طفیل پرسید: پروردگارت چگونه با تو رفتار نمود؟ گفت: به خاطر هجرت به سوی پیامبرش مرا بخشید؛ طفیل پرسید: چرا دستهایت را پوشانده ای؟ گفت: به من گفتند: آنچه را که خودت خراب کرده ای، ما اصلاح نمی کنیم؛ طفیل خوابش را برای رسول اکرم ﷺ بیان نمود؛ نبی اکرم ﷺ

فرمود: «الهی ! دستانش را هم مغفرت کن».

باب(۶۶) : خداوند می فرماید: خویشاوندان نزدیکت را بترسان

۹۸ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: لَمَّا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ﴾ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قُرَيْشًا فَاجْتَمَعُوا، فَعَمَّ وَخَصَّ، فَقَالَ: «يَا بَنِي كَعْبِ بْنِ لُؤَيٍّ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ، يَا بَنِي مُرَّةَ بنِ كَعْبٍ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ، يَا بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ، يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ، يَا بَنِي هَاشِمٍ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ، يَا فَاطِمَةُ أَنْقِذِي نَفْسَكِ مِنَ النَّارِ فَإِنِّي لا أَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، غَيْرَ أَنَّ لَكُمْ رَحِمًا سَأَبُلُّهَا بِبَلَالِهَا». (م/ ۲۰٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: هنگامی که آیه (و انذر عشیرتک الاقربین) یعنی خویشاوندان نزدیک ات را بترسان ، نازل شد، رسول الله ﷺ قریش را دعوت نمود و بطور عام وخاص آنها را ذکر کرد و فرمود : «ای فرزندان عبد شمس! خود را از آتش، نجات دهید؛ ای فرزندان عبدالمطلب! خود را از آتش، نجات دهید؛ ای فاطمه! خودت را از آتش، نجات بده؛ زیرا من در برابر خداوند هیچ کاری برای شما نمی توانم انجام دهم؛ بله، شما خویشاوندان من هستید و من این رشته را قطع نمی کنم».

باب(۶۷): نفع رساندن رسول اکرم ﷺ به ابوطالب

۹۹ــ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلْ نَفَعْتَ أَبَاطَالِبٍ بِشَيْءٍ، فَإِنَّهُ كَانَ يَحُوطُكَ وَيَغْضَبُ لَكَ؟ قَالَ ﷺ: «نَعَمْ هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ، وَلَوْلا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرْكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ». (م/ ۲۰۹)

ترجمه: عباس بن عبدالمطلب ﷺ می گوید: به نبی اکرم ﷺ گفتم: چه کاری برای عمویت انجام دادی؟ زیرا از توحمایت می کرد و به خاطر توخشمگین می شد؛ فرمود: «او در عمق کم جهنم به سر می برد؛ اگر من نبودم، در درکِ اسفل (پایین ترین عمق) آتش، قرار می گرفت».

١٠٠ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَهْوَنُ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا أَبُو طَالِبٍ وَهُوَ مُنْتَعِلٌ بِنَعْلَيْنِ مِنْ نَارٍ يَغْلِي مِنْهُمَا دِمَاغُهُ». (م/٢١٢)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «آسان ترین عذاب را در میان جهنمیان، ابوطالب می بیند؛ وی دو کفش آتشین پوشیده است که مغز سرش از آنها می جوشد».

باب(۶۸): نبی اکرم ﷺ فرمود: «هفتاد هزار نفر از امتیان من بدون محاسبه، وارد بهشت می شوند»

١٠١ــ عَنْ حُصَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ﷺ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ فَقَالَ: أَيُّكُمْ رَأَى الْكَوْكَبَ الَّذِي انْقَضَّ الْبَارِحَةَ؟ قُلْتُ: أَنَا، ثُمَّ قُلْتُ: أَمَا إِنِّي لَمْ أَكُنْ فِي صَلاَةٍ، وَلَكِنِّي لُدِغْتُ قَالَ: فَمَاذَا صَنَعْتَ؟ قُلْتُ: اسْتَرْقَيْتُ، قَالَ: فَمَا حَمَلَكَ عَلَى ذَلِكَ؟ قُلْتُ: حَدِيثٌ حَدَّثَنَاهُ الشَّعْبِيُّ، قَالَ: وَمَا حَدَّثَكُمُ الشَّعْبِيُّ؟ قُلْتُ: حَدَّثَنَا عَنْ بُرَيْدَةَ بْنِ حُصَيْبٍ الأَسْلَمِيِّ أَنَّهُ قَالَ: لاَ رُقْيَةَ إِلاَّ مِنْ عَيْنٍ أَوْ حُمَةٍ فَقَالَ: قَدْ أَحْسَنَ مَنِ انْتَهَى إِلَى مَا سَمِعَ، وَلَكِنْ حَدَّثَنَا ابْنُ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الأُمَمُ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ وَمَعَهُ الرُّهَيْطُ، وَالنَّبِيَّ وَمَعَهُ الرَّجُلُ وَالرَّجُلاَنِ، وَالنَّبِيَّ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ، إِذْ رُفِعَ لِي سَوَادٌ عَظِيمٌ فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ أُمَّتِي، فَقِيلَ لِي: هَذَا مُوسَى ﷺ وَقَوْمُهُ، وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الأُفُقِ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ عَظِيمٌ، فَقِيلَ لِي: انْظُرْ إِلَى الأُفُقِ الآخَرِ فَإِذَا سَوَادٌ عَظِيمٌ، فَقِيلَ لِي: هَذِهِ أُمَّتُكَ، وَمَعَهُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَلاَ عَذَابٍ»؛ ثُمَّ نَهَضَ، فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ، فَخَاضَ النَّاسُ فِي أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَلاَ عَذَابٍ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: فَلَعَلَّهُمُ الَّذِينَ صَحِبُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: فَلَعَلَّهُمُ الَّذِينَ وُلِدُوا فِي الإِسْلاَمِ وَلَمْ يُشْرِكُوا بِاللَّهِ وَذَكَرُوا أَشْيَاءَ، فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَا الَّذِي تَخُوضُونَ فِيهِ»؟ فَأَخْبَرُوهُ، فَقَالَ: «هُمُ الَّذِينَ لاَ يَرْقُونَ وَلاَ يَسْتَرْقُونَ،

وَلاَ يَتَطَيَّرُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ فَقَامَ عُكَّاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ فَقَالَ: ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، فَقَالَ: «أَنْتَ مِنْهُمْ»، ثُمَّ قَامَ رَجُلٌ آخَرُ فَقَالَ: ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، فَقَالَ: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ». (م/ ٢٢٠)

ترجمه: حصين بن عبدالرحمن می گويد: نزد سعيد بن جبير بودم که گفت: چه کسی از شما ستاره ای را که ديشب سقوط کرد، ديد؟ گفتم: من، واضافه نمودم که من مشغول نماز خواندن نبودم بلکه عقربی مرا نيش زده بود؛ سعيد پرسيد: تو چکارکردی؟ گفتم: دم کردم؛ پرسيد: چرا دم کردی؟ گفتم: زيرا شعبی در اين زمينه حديثی برای ما بيان کرد؛ پرسيد: شعبی چه حديثی بيان کرد؟ گفتم: شعبی به نقل از بريده اسلمی فرمود: فقط برای چشم زخم و نيش زدن جانوران زهر دار، دم وجود دارد؛ سعيد گفت: کسی که به مسموعات خويش عمل نمايد کار بسيار خوبی نموده است؛ اما برای ما ابن عباس رضی الله عنهما چنين گفت که بنی اکرم ﷺ فرمود: «امت های مختلف بر من عرضه گرديد؛ پيامبری را ديدم که جمع اندکی همراه اوست؛ پيامبر ديگری را ديدم که يک نفر و دو نفر با اوست و پيامبری را ديدم که هيچ کس همراه او نيست؛ ناگهان، جمعی بزرگ ظاهر شد؛ فکر کردم آنها امتيان من هستند؛ به من گفتند: اين، موسی و قوم او هستند؛ ولی به کرانه آسمان نگاه کن؛ به آن طرف هم نگاه کردم باز هم جمع بزرگی را مشاهده کردم؛ گفتند: به کرانۀ ديگر آسمان نگاه کن؛ به آنطرف هم نگاه کردم باز هم جمع بزرگی را مشاهده کردم؛ به من گفتند: اين، امت شماست و هفتاد هزار نفر از ميان آنان، بودن محاسبه و مجازات، وارد بهشت می شوند».

راوی می گويد: سپس آنحضرت ﷺ برخاست و به منزلش رفت؛ مردم دربارۀ کسانی که بدون محاسبه و مجازات، وارد بهشت می شوند، با يکديگر به گفتگو پرداختند؛ تعدادی گفتند: آنها ياران رسول الله ﷺ هستند؛ برخی ديگر گفتند: شايد کسانی هستند که در زمان اسلام متولد شده اند و اصلاً به خدا شرک نورزيده اند؛ امور ديگری هم ذکر کردند تا اينکه رسول الله ﷺ بيرون آمد و فرمود: «گفتگوی شما دربارۀ چه موضوعی است»؟ آنها موضوع بحث را برای رسول اکرم ﷺ بيان نمودند؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «آنها کسانی هستند که دم نمی کنند، درخواست دم هم نمی کنند، فال نمی گيرند و به پرودگارشان توکل می نمايند». عکاشه بن محصن برخاست و گفت: از خداوند بخواه تا مرا جزو آنان قرار دهد؛ رسول الله ﷺ

فرمود: «تو جزو آنان هستی»؛ سپس مرد دیگری برخاست و گفت: از خداوند بخواه تا مرا هم جزو آنان قرار دهد؛ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «عکاشه از تو سبقت گرفت».

باب(۶۹): دربارهٔ این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «امیدوارم شما نصف اهل بهشت باشید»

۱۰۲ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي قُبَّةٍ نَحْوًا مِنْ أَرْبَعِينَ رَجُلاً، فَقَالَ: «أَتَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا رُبُعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؟ قَالَ: قُلْنَا: نَعَمْ، فَقَالَ: «أَتَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؟ فَقُلْنَا: نَعَمْ، فَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنِّي لأَرْجُو أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَذَاكَ أَنَّ الْجَنَّةَ لاَ يَدْخُلُهَا إِلاَّ نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ، وَمَا أَنْتُمْ فِي أَهْلِ الشِّرْكِ إِلاَّ كَالشَّعْرَةِ الْبَيْضَاءِ فِي جِلْدِ الثَّوْرِ الأَسْوَدِ، أَوْ: كَالشَّعْرَةِ السَّوْدَاءِ فِي جِلْدِ الثَّوْرِ الأَحْمَرِ». (م/۱ ۳۳)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: ما حدود چهل نفر همراه رسول اکرم ﷺ در خیمه ای بودیم که فرمود: «اگر شما یک چهارم اهل بهشت باشید، راضی هستید»؟ گفتیم: بلی؛ فرمود: «اگر یک سوم اهل بهشت باشید، راضی هستید»؟ گفتیم: بلی؛ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، من امیدوارم که شما نصف اهل بهشت باشید؛ زیرا فقط مسلمان، وارد بهشت می شود؛ شما در میان مشرکان بمنزلهٔ موهای سفید در پوست گاو سیاه هستید یا بمنزلهٔ موهای سیاه در پوست گاو سرخ هستید».

باب(۷۰): درباره این سخن خداوند عز وجل که به آدم فرمود: « زا هر هازر نفر، نه صد و نود و نه نفر را وای جهنم جدا کن»

۱۰۳ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَاآدَمُ، فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ، قَالَ: يَقُولُ: أَخْرِجْ بَعْثَ النَّارِ، قَالَ: وَمَا بَعْثُ النَّارِ؟ قَالَ: مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَ مِائَةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعُونَ، قَالَ: فَذَاكَ حِينَ يَشِيبُ الصَّغِيرُ ﴿ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا

هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٌ ۝﴾ قَالَ: فَاشْتَدَّ عَلَيْهِمْ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّه أَيُّنَا ذَلِكَ الرَّجُلُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «أَبْشِرُوا، فَإِنَّ مِنْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ أَلْفًا وَمِنْكُمْ رَجُلٌ» ثُمَّقَالَ : «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّد بِيَده، إِنِّي لأَطْمَعُ أَنْ تَكُونُوا رُبُعَ أَهْلِ الْجَنَّة»؛ فَحَمِدْنَا اللَّهَ وَكَبَّرْنَا، ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَده، إِنِّي لأَطْمَعُ أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّة»؛ فَحَمِدْنَا اللَّهَ وَكَبَّرْنَا، ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَده، إِنِّي لأَطْمَعُ أَنْ تَكُونُوا شَطْرَ أَهْلِ الْجَنَّة، إِنَّ مَثَلَكُمْ فِي الأُمَمِ كَمَثَلِ الشَّعْرَةِ الْبَيْضَاءِ فِي جِلْدِ الثَّوْرِ الأَسْوَدِ، أَوْ: كَالرَّقْمَة فِي ذِرَاعِ الْحِمَارِ». (م/ ٢٢٢)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند متعال می فرماید: ای آدم؛ آدم در جواب می گوید: آماده و گوش به فرمان توام و خیر فقط در دست توست؛ خداوند خطاب به او می فرماید: جهنمیان را جدا کن؛ می گوید: جهنمیان چقدر هستند؟ می فرماید: از هر هزار نفر، نه صد و نود و نه نفر؛ این همان زمانی است که کودک، پیر می شود ﴿و همهٔ زنان باردار، سقط جنین می کنند و مردمان را مست می بینی ولی مست نیستند بلکه عذاب خدا، شدید است﴾»؛ صحابه پرسیدند: آن یک نفر، از میان ما چه کسی است؟ فرمود: «خوشحال باشید؛ زیرا یک نفر از شما و هزار نفر از یأجوج و مأجوج به دوزخ می رود»؛ سپس افزود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، امیدوارم که یک چهارم بهشتیان، شما باشید»؛ ما تکبیر گفتیم؛ سپس فرمود: «امیدوارم یک سوم بهشتیان، شما باشید»؛ بازهم ما تکبیر گفتیم؛ سپس فرمود: «امیدوارم نصف اهل بهشت، شما باشید»؛ باز هم ما تکبیر گفتیم؛ بعد از آن، فرمود: «شما در میان مردم، مانند موی سفیدی هستید که بر پوست گاو سیاهی باشد و یا مانند خالی هستید که در ذراع الاغ می باشد».

٢ـ كتاب وضو

باب(۱): خداوند هیچ نمازی را بدون وضو نمی پذیرد

١٠٤ـــ عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ: دَخَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ

عَنْهُمَا عَلَى ابْنِ عَامِرٍ يَعُودُهُ وَهُوَ مَرِيضٌ، فَقَالَ: أَلاَ تَدْعُو اللَّهَ لِي يَا ابْنَ عُمَرَ؟ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لاَ يَقْبَلُ اللَّهُ صَلاَةً بِغَيْرِ طُهُورٍ، وَلاَ صَدَقَةً مِنْ غُلُولٍ» وَكُنْتَ عَلَى الْبَصْرَةِ. (م/ ٢٢٤)

ترجمه: مصعب بن سعد می گوید: ابن عامر مریض بود؛ عبدالله بن عمر رضی الله عنهما برای عیادت وی رفت؛ ابن عامر گفت: ای ابن عمر! آیا برای من دعا نمی کنی؟ ابن عمر رضی الله عنهما گفت: من شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند هیچ نمازی را بدون وضو و هیچ صدقه ای را که از راه خیانت بدست آمده باشد، نمی پذیرد» و تو فرماندار بصره بودی.

شرح: هدف ابن عمر رضی الله عنهما اینست که تو فرماندار بصره بوده ای و حقوق زیادی اعم از حقوق خداوند و بندگان به گردن توست و دعا برای چنین افرادی پذیرفته نمی شود.

ظاهراً ابن عمر رضی الله عنهما می خواست ابن عامر را متوجه نماید تا توبه و استغفار نماید و بیش از این، مرتکب خلاف نشود نه اینکه می خواست بطور یقین بگوید دعا برای فساق پذیرفته نمی شود؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ و سلف و خلف این امت همگی بطور مداوم برای کفار و گناهکاران دعا می کردند تا توبه کنند و هدایت شوند. (امام نووی)

باب(۲): دستهایتان را هنگام بیدار شدن از خواب، قبل از اینکه وارد ظرف نمایید بشویید

١٠٥ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا اسْتَيْقَظَ أَحَدُكُمْ مِنْ نَوْمِهِ فَلاَ يَغْمِسْ يَدَهُ فِي الإِنَاءِ حَتَّى يَغْسِلَهَا ثَلاَثًا، فَإِنَّهُ لاَ يَدْرِي أَيْنَ بَاتَتْ يَدُهُ». (م/ ٢٧٨)

ترجمه: از ابوهریره ؓ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که از خواب بیدار شدید (و خواستید وضو بگیرید) تا زمانی که دست‌هایتان را سه بار نشسته اید، داخل ظرف آب نبرید؛ زیرا شما نمی‌دانید که هنگام خواب، دستهایتان با چه چیز و کجا تماس پیدا کرده اند».

باب(۳): نهی از قضای حاجت در راه و سایه

١٠٦ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اتَّقُوا اللَّعَّانَيْنِ». قَالُوا: وَمَا اللَّعَّانَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الَّذِي يَتَخَلَّى فِي طَرِيقِ النَّاسِ أَوْ فِي ظِلِّهِمْ». (م/٩ ٢٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «از دو کار که باعث لعنت انسان می شوند، پرهیز کنید»؛ صحابه پرسیدند: آن دو کار کدام اند؟ فرمود: «قضای حاجت بر سر راه یا در سایه های مردم».

باب(۴): آنچه انسان هنگام قضای حاجت، خودش را بدان پنهان می نماید

١٠٧ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَرْدَفَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ خَلْفَهُ، فَأَسَرَّ إِلَيَّ حَدِيثًا لاَ أُحَدِّثُ بِهِ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ، وَكَانَ أَحَبَّ مَا اسْتَتَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِحَاجَتِهِ هَدَفٌ أَوْ حَائِشُ نَخْلٍ، قَالَ ابْنُ أَسْمَاءَ فِي حَدِيثِهِ: يَعْنِي حَائِطَ نَخْلٍ. (م/ ٣٤٢)

ترجمه: عبدالله بن جعفر رضی الله عنهما می گوید: روزی، رسول الله ﷺ مرا پشت سر خود سوار نمود و سخنی بطور پنهانی و درگوشی به من گفت که آنرا برای هیچ کس نمی گویم، و بهترین چیزی که نبی اکرم ﷺ دوست داشت هنگام قضای حاجت، خود را پشت آن، پنهان کند، تپه خاک و باغ خرما بود.

باب(۵): هنگام داخل شدن دستشویی چه باید گفت؟

١٠٨ــ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا دَخَلَ الْخَلاَءَ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبْثِ وَالْخَبَائِثِ». (م/ ٣٧٥)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ هنگام داخل شدن به بیت الخلاء (توالت) می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبُثِ وَالْخَبَائِثِ». (خدایا! از شر شیاطین نر وماده، یا هر

پلیدی ونا پاکی دیگر، به توپناه می برم).

باب(۶): هنگام قضای حاجت چه ادرار باشد یا مدفوع، رو یا پشت خود را به طرف قبله تکنید

١٠٩ــ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَتَيْتُمُ الْغَائِطَ فَلاَ تَسْتَقْبِلُوا الْقِبْلَةَ وَلاَ تَسْتَدْبِرُوهَا بِبَوْلٍ وَلاَ غَائِط، وَلَكِنْ شَرِّقُوا أَوْ غَرِّبُوا»؛ قَالَ أَبُو أَيُّوبَ: فَقَدِمْنَا الشَّامَ فَوَجَدْنَا مَرَاحِيضَ قَدْ بُنِيَتْ قِبَلَ الْقِبْلَةِ، فَنَنْحَرِفُ عَنْهَا، وَنَسْتَغْفِرُ اللَّهَ. (م/٤ ٣٦)

ترجمه: ابو ایوب انصاری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که برای قضای حاجت یعنی ادرار یا مدفوع رفتید، رو یا پشت خود را به طرف قبله نکنید؛ بلکه به طرف مشرق یا مغرب، رو کنید».

ملاحظه: البته این زمانیست که قبله در جهت جنوب یا شمال باشد واگر در جهت مشرق ویا مغرب باشد، هنگام قضای حاجت، باید رو به سوی شمال ویا جنوب، نشست.

ابو ایوب ﷺ می گوید: بعد از آن، به شام رفتیم و در آنجا توالت هایی یافتیم که رو به سوی قبله ساخته شده بود؛ ما از رفتن به آنها اجتناب می نمودیم و از خداوند متعال طلب مغفرت می نمودیم.

باب(۷): داخل ساختمانها در این باره، جواز وجود دارد

١١٠ــ عَنْ وَاسِعِ بْنِ حَبَّانَ قَالَ: كُنْتُ أُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ، وَعَبْدُ اللَّه بْنُ عُمَرَ مُسْنِدٌ ظَهْرَهُ إِلَى الْقِبْلَةِ، فَلَمَّا قَضَيْتُ صَلاَتِي انْصَرَفْتُ إِلَيْهِ مِنْ شِقِّي، فَقَالَ عَبْدُ اللَّه: يَقُولُ نَاسٌ: إِذَا قَعَدْتَ لِلْحَاجَةِ فَلاَ تَقْعُدْ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَلاَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، قَالَ عَبْدُ اللَّه: وَلَقَدْ رَقِيتُ عَلَى ظَهْرِ بَيْت، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَاعِدًا عَلَى لَبِنَتَيْنِ، مُسْتَقْبِلاً بَيْتَ الْمَقْدِسِ، لِحَاجَتِهِ. (م/٦ ٣٦)

ترجمه: واسع بن حبان می گوید: داخل مسجد نماز می خواندم؛ عبدالله بن عمر رضی الله

عنهما پشت اش را به سوی قبله تکیه داده بود؛ هنگامی که نمازم تمام شد، از یک سمت به سوی او برگشتم؛ او گفت: مردم میگویند: هنگام قضای حاجت، نباید رو به طرف قبله و یا بیت‌المقدس نشست، حال آنکه من روزی، بر پشت بام رفتم و دیدم که رسول الله ﷺ بر دو خشت و رو به بیت المقدس، نشسته بود.

باب(۸): نهی از ادرار کردن در آب و غسل نمودن در آن

۱۱۱ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لاَ يَبُولَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ ثُمَّ يَغْتَسِلُ مِنْهُ». (م/ ۲۸۲)

ترجمه: ابو هریره ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مواظب باشید در آب راکد، ادرار نکنید؛ چه بسا که برای غسل و طهارت، بدان نیاز پیدا کنید».

وَفِي رِوَايَةٍ: «لاَ تَبُلْ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ الَّذِي لاَ يَجْرِي، ثُمَّ تَغْتَسِلُ مِنْهُ». (م/ ۲۸۲)

و در روایتی فرمود: «مواظب باش در آب راکد که جریان ندارد، ادرار نکن؛ چه بسا که برای غسل و طهارت، بدان نیاز پیدا کنی».

باب (۹): پاک کردن ادرار و پرهیز از آن

۱۱۲ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللَّه ﷺ عَلَى قَبْرَيْنِ، فَقَالَ:«أَمَا إِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَانِ، وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ، وَأَمَّا الآخَرُ فَكَانَ لاَ يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِه»؛ قَالَ: فَدَعَا بِعَسِيبٍ رَطْبٍ، فَشَقَّهُ بِاثْنَيْنِ، ثُمَّ غَرَسَ عَلَى هَذَا وَاحِدًا وَعَلَى هَذَا وَاحِدًا ثُمَّ قَالَ: «لَعَلَّهُ أَنْ يُخَفَّفُ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَيْبَسَا». (م/ ۲۹۲)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ که از کنار دو قبر، عبور می کرد، فرمود: «این دو نفر، عذاب داده می شوند اما نه بخاطر گناه بزرگی؛ یکی از آنان، سخن چینی می نمود و دیگری، از ادرار خود، پرهیز نمی کرد»؛ راوی می گوید: آنگاه،

رسول اکرم ﷺ شاخهٔ تر درختی خواست؛ آن را دو قسمت کرد و هر قسمت آنرا روی یکی از آن دو قبر، گذاشت وفرمود: «امید است تا زمانی که این دو شاخه، خشک نشده است، خداوند، عذاب آنان را تخفیف دهد».

باب(۱۰): نباید با دست راست، استنجا نمود

۱۱۳ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ يُمْسِكَنَّ أَحَدُكُمْ ذَكَرَهُ بِيَمِينِهِ وَهُوَ يَبُولُ، وَلاَ يَتَمَسَّحْ مِنَ الْخَلاَءِ بِيَمِينِهِ، وَلاَ يَتَنَفَّسْ فِي الإِنَاءِ». (م/ ۷ ٣٦)

ترجمه: از ابو قتاده ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هنگام ادرار، نه با دست راست، آلت تناسلی خود را بگیرید و نه به وسیلهٔ آن، استنجا کنید؛ همچنین هنگام آب خوردن، در ظرف آب، تنفس نکنید».

باب(۱۱): استنجای با آب هنگام قضای حاجت

۱۱۴ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ حَائِطًا وَتَبِعَهُ غُلاَمٌ مَعَهُ مِيضَأَةٌ، هُوَ أَصْغَرُنَا، فَوَضَعَهَا عِنْدَ سِدْرَةٍ، فَقَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَاجَتَهُ فَخَرَجَ عَلَيْنَا وَقَدِ اسْتَنْجَى بِالْمَاءِ. (م/ ۲۷۰)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ میگوید: رسول الله ﷺ برای قضای حاجت، وارد باغی شد؛ پسر بچه ای که کوچکتر از ما بود، با ظرف آبی بدنبال ایشان رفت و آنرا کنار درخت کناری گذاشت؛ رسول الله ﷺ قضای حاجت کرد و در حالی که با آب، استنجا نموده بود، نزد ما آمد.

باب(۱۲): هنگام استنجا کردن با سنگ، عدد فرد رعایت شود

۱۱۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا اسْتَجْمَرَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْتَجْمِرْ وِتْرًا، وَإِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْعَلْ فِي أَنْفِهِ مَاءً ثُمَّ لِيَنْتَثِرْ». (م/ ۲۳۷)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما با سنگ، استنجا نمود، عدد فرد را رعایت نماید، و هرگاه یکی از شما خواست وضو بگیرد، آب وارد بینی اش کند و آنرا پاک نماید».

باب(۱۳): استنجا کردن با سنگ و نهی از استعمال سرگین و استخوان

۱۱۶ــ عَنْ سُلَيمَانَ ﷺ قَالَ: قِيلَ لَهُ: قَدْ عَلَّمَكُمْ نَبِيُّكُمْ ﷺ كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى الْخِرَاءَةَ؟ قَالَ: فَقَالَ: أَجَلْ، لَقَدْ نَهَانَا أَنْ نَسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةَ لِغَائِط أَوْ بَوْلٍ، أَوْ أَنْ نَسْتَنْجِيَ بِالْيَمِينِ أَوْ أَنْ نَسْتَنْجِيَ بِأَقَلَّ مِنْ ثَلاَثَةِ أَحْجَارٍ، أَوْ أَنْ نَسْتَنْجِيَ بِرَجِيعٍ أَوْ بِعَظْمٍ. (م/۲ ۳٦)

ترجمه: از سلیمان ﷺ روایت است که فرمود: به من گفتند: پیامبر شما همه چیز را به شما آموخته است حتی روش دستشویی رفتن را؟ گفتم: بلی، رسول اکرم ﷺ ما را از رو به قبله نمودن هنگام مدفوع و ادرار، استنجا کردن با دست راست، استنجا با کمتر از سه سنگ و استنجا کردن با سرگین و استخون، نهی فرمود.

باب(۱۴): استعمال پوست حیوانات مرده

۱۱۷ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: تُصُدِّقَ عَلَى مَوْلاَةٍ لِمَيْمُونَةَ بِشَاةٍ فَمَاتَتْ، فَمَرَّ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «هَلاَّ أَخَذْتُمْ إِهَابَهَا فَدَبَغْتُمُوهُ فَانْتَفَعْتُمْ بِهِ»؟ فَقَالُوا: إِنَّهَا مَيْتَةٌ فَقَالَ: «إِنَّمَا حَرُمَ أَكْلُهَا». (م/۳ ۳٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: به یکی از بردگان میمونه رضی الله عنها گوسفندی صدقه دادند و آن گوسفند مرد؛ رسول الله ﷺ از کنار آن گذشت و فرمود: «چرا پوستش را بر نداشتید و دباغی نکردید تا ازآن استفاده نمایید»؟ گفتند: گوسفند، مردار است؛ فرمود: «فقط خوردن آن حرام است».

باب(۱۵): چون پوست دباغی شود، پاک گردد

۱۱۸ــ عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيب: أَنَّ أَبَا الْخَيْرِ حَدَّثَهُ قَالَ: رَأَيْتُ عَلَى ابْنِ وَعْلَةَ السَّبَإِيِّ فَرْوًا، فَمَسَسْتُهُ، فَقَالَ: مَا لَكَ تَمَسُّهُ؟ قَدْ سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّه بْنَ عَبَّاسٍ قُلْتُ: إِنَّا نَكُونُ بِالْمَغْرِبِ، وَمَعَنَا الْبَرْبَرُ وَالْمَجُوسُ، نُؤْتَى بِالْكَبْشِ قَدْ ذَبَحُوهُ، وَنَحْنُ لاَ نَأْكُلُ ذَبَائِحَهُمْ، وَيَأْتُونَا بِالسِّقَاءِ يَجْعَلُونَ فِيهِ الْوَدَكَ؟ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَدْ سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: «دِبَاغُهُ طَهُورُهُ». (م/ ٦ ٣٦)

ترجمه: یزید بن ابی حبیب روایت می کند که ابوالخیر به من گفت: علی ابن وعله سبئی را دیدم که لباس پوستینی پوشیده بود؛ من آنرا لمس کردم ؛ پرسید: چرا آنرا لمس می کنی؟ من در این باره از ابن عباس پرسیدم و گفتم: ما در مغرب با بربرها و مجوس زندگی می کنیم؛ آنها برای ما قوچ ذبح شده می آورند؛ همانطور که ما می دانید ما ذبیحه آنها را نمی خوریم؛ اما آنان مشکهایی برای ما می آورند که در آنها چربی و پیه گذاشته اند؛ (آیا از آنها بخوریم)؟ ابن عباس رضی الله عنهما فرمود: ما از رسول خدا ﷺ در این باره پرسیدیم؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «دباغی باعث پاک شدن پوست می شود».

باب(۱۶): اگر سگ در ظرف شما آب خورد، آنرا هفت بار بشویید

۱۱۹ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغَفَّلِ ﷺ قَالَ: أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِقَتْلِ الْكِلاَبِ، ثُمَّ قَالَ: «مَا بَالُهُمْ وَبَالُ الْكِلاَبِ»؟ ثُمَّ رَخَّصَ فِي كَلْبِ الصَّيْدِ وَكَلْبِ الْغَنَمِ، وَقَالَ: «إِذَا وَلَغَ الْكَلْبُ فِي الإِنَاءِ فَاغْسِلُوهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ، وَعَفِّرُوهُ الثَّامِنَةَ فِي التُّرَابِ». وَ فِي رِوَايَةِ يَحْيَى ابْنِ سَعِيدٍ: وَرَخَّصَ فِي كَلْبِ الْغَنَمِ وَالصَّيْدِ وَالزَّرْعِ. (م/ ۲۸۰)

ترجمه: عبدالله بن مغفّل ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ در ابتدا دستور داد تا سگها را بکشند و فرمود: «آنها با سگها چکار دارند»؟ سپس اجازه داد تا سگ کشاورزی و سگ های گوسفندان، نگهداری شود و فرمود: «هر گاه سگ در ظرفی، آب خورد، آن ظرف را هفت بار بشویید و هشتمین بار با خاک بشویید».

و در روایت یحیی بن سعید آمده است که رسول الله ﷺ اجازه داد تا سگهای کشاورزی و سگ های گوسفندان و سگهای شکاری نگهداری شود.

باب(۱۷): فضیلت وضو

۱۲۰ــ عَنْ أَبِي مَالِكٍ الأَشْعَرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الطُّهُورُ شَطْرُ الإِيمَانِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَمْلأُ الْمِيزَانَ، وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَمْلآنِ أَوْ: تَمْلأُ مَا بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ، وَالصَّلاَةُ نُورٌ، وَالصَّدَقَةُ بُرْهَانٌ، وَالصَّبْرُ ضِيَاءٌ، وَالْقُرْآنُ حُجَّةٌ لَكَ أَوْ عَلَيْكَ، كُلُّ النَّاسِ يَغْدُو، فَبَايِعٌ نَفْسَهُ: فَمُعْتِقُهَا أَوْ مُوبِقُهَا». (م/ ۲۲۳)

ترجمه: ابومالک اشعری ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «پاکیزگی نصف ایمان است و الحمد لله ترازو را پر می کند وسبحان الله و الحمدلله فاصله میان آسمانها و زمین را پر می کنند؛ نماز، نور است و صدقه، برهان است و صبر، روشنایی است و قرآن، حجت برای تو یا حجت علیه توست؛ همهٔ مردم در حالی صبح می کنند که خود را فروخته اند؛ پس یا خود را آزاد می نمایند یا هلاک می کنند».

شرح: «الحمدلله ترازو را پر می کند» یعنی اجرش به اندازه ای زیاد است که باعث پری ترازو می شود؛ نصوص زیادی در کتاب و سنت وارد شده است که اعمال انسان روز قیامت وزن می شوند و سبک یا سنگین هستند؛ «و سبحان الله و الحمدلله فاصله میان آسمانها و زمین را پر می کنند»، به این معنی است که اگر ثواب آنها را ما جسم تصور کنیم باعث پری آسمانها و زمین می شوند؛ زیرا ما با سبحان الله گفتن، پاکی خداوند را بیان می کنیم و با الحمدلله گفتن، نیاز خود را مطرح می کنیم؛ «و نماز نور است» یعنی همانطور که نور باعث روشنی راه می شود نماز هم راه انسان را روشن می کند، انسان را از گناهان باز می دارد و بسوی حق و راستی رهنمون می گردد؛ برخی گفته اند: نماز، روز قیامت نوری برای صاحبش می شود و بعضی گفته اند: نماز باعث شرح صدر، شناخت حقایق و توجه بسوی خداوند می شود و تعدادی هم گفته اند: نماز باعث نوری واضح و آشکار بر چهره نمازگزار در روز قیامت می شود و در دنیا هم چهره نماز گزار نورانی می گردد.

و صدقه، برهان و دلیلی بر ایمان صدقه دهنده است. و قرآن را اگر تلاوت کنی و به آن عمل نمایی حجتی برای توست؛ در غیراینصورت، حجتی علیه توست.

باب(١٨): وضو باعث ریختن گناهان انسان می شود

١٢١ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «إِذَا تَوَضَّأَ الْعَبْدُ الْمُسْلِمُ أَو: الْمُؤْمِنُ، فَغَسَلَ وَجْهَهُ، خَرَجَ مِنْ وَجْهِه كُلُّ خَطِيئَة نَظَرَ إِلَيْهَا بعَيْنَيْه مَعَ الْمَاء، أَوْ: مَعَ آخرِ قَطْرِ الْمَاء، فَإِذَا غَسَلَ يَدَيْه خَرَجَ مِنْ يَدَيْه كُلُّ خَطيئَة كَانَ بَطَشَتْهَا يَدَاهُ مَعَ الْمَاء، أَوْ: مَعَ آخرِ قَطْرِ الْمَاء، فَإِذَا غَسَلَ رِجْلَيْه خَرَجَتْ كُلُّ خَطِيئَة مَشَتْهَا رِجْلاَهُ مَعَ الْمَاءِ، أَوْ: مَعَ آخرِ قَطْرِ الْمَاءِ حَتَّى يَخْرُجَ نَقِيًّا مِنَ الذُّنُوبِ».
(م/ ٢٤٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که بندۀ مسلمان یا مؤمن وضو می گیرد و صورت اش را می شوید، هر گناهی را که با چشم مرتکب شده است، با آب یا با آخرین قطره های آب از صورت اش می ریزد، و هنگامی که دستهایش را می شوید، هر گناهی را که با دستهایش انجام داده است، با آب یا با آخرین قطره های آب از دستهایش می ریزد، و وقتی که پاهایش را می شوید، هر گناهی را که پاهایش بسوی آن رفته است، با آب یا آخرین قطرات آب از پاهایش می ریزد بطوریکه شخص از همه گناهانش پاك و صاف می گردد». (البته گناهان صغیره بخشیده می شود و گناهان کبیره نیاز به توبه دارند). مترجم

باب(١٩): مسواک زدن هنگام وضو گرفتن

١٢٢ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ بَاتَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ذَاتَ لَيْلَة، فَقَامَ نَبِيُّ اللَّه ﷺ مِنْ آخرِ اللَّيْلِ، فَخَرَجَ فَنَظَرَ فِي السَّمَاءِ، ثُمَّ تَلاَ هَذه الآيَةَ فِي آلِ عِمْرَانَ: ﴿ إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ ﴾ حَتَّى بَلَغَ: ﴿ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴿١٩١﴾ ﴾ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى الْبَيْتِ، فَتَسَوَّكَ وَتَوَضَّأَ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى، ثُمَّ

طْطَجَعَ ،ثُمَّ قَامَ فَخرَجَ، فَنظَرَ إِلَى السَّمَاءِ فَتلاَ هَذهِ الآيَةَ، ثُمَّ رَجَعَ فَتَسَوَّكَ فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى. (م/ ۲۵۶)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: شبی، در خانه نبی اکرم ﷺ خوابیدم؛ پیامبر خدا ﷺ آخر شب بیدار شد و از منزل بیرون رفت و بسوی آسمان نگاه کرد؛ سپس آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ سوره آل عمران را تلاوت کرد و به خانه برگشت؛ بعد از آن، مسواک زد و وضو گرفت و نماز خواند؛ آنگاه دوباره خوابید؛ سپس بار دیگر بیدار شد، بیرون رفت و به آسمان نگاه کرد و همان آیات را تلاوت نمود؛ بعد از آن، به خانه برگشت، مسواک زد و وضو گرفت و به نماز ایستاد.

ترجمه آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ آل عمران: (براستی در آفرینش آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز، نشانه هایی برای خردمندان وجود دارد؛ کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلو و خوابیده یعنی در هر حال، یاد می کنند و دربارهٔ آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند و می گویند: پرودگارا! این ـ هستی ـ را عبث و بیهوده نیافریده ای، تو منزه و پاکی ـ از اینکه کار عبث و بیهوده انجام دهی ـ پس ما را از عذاب آتش، محفوظ بدار).

۱۲۳ــ عَنْ عَائشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ:كَانَ إِذَا دَخَلَ بَيْتَهُ بَدَأَ بِالسِّوَاكِ. (م/ ۲۵۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هرگاه، رسول الله ﷺ وارد خانه اش می شد، ابتدا مسواک می زد.

باب(۲۰)شروع نمودن از سمت راست در وضو گرفتن و سایر کارها

۱۲۴ــ عَنْ عَائشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ لَيُحبُّ التَّيمُّنَ فِي طُهُورِهِ إِذَا تَطَهَّرَ وَفِي تَرَجُّلِه إِذَا تَرَجَّلَ، وَفِي انْتعَالِه إِذَا انْتَعَلَ. (م/۸ ۲۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: رسول الله ﷺ در وضو گرفتن، شانه کردن موها

و پوشیدن کفش، شروع کردن از سمت راست را می‌پسندید.

باب(۲۱): چگونگی وضوی رسول الله ﷺ

۱۲۵ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدِ ابْنِ عَاصِمِ الأَنْصَارِيِّ ﷺ وَكَانَتْ لَهُ صُحْبَةٌ قَالَ: قِيلَ لَهُ: تَوَضَّأْ لَنَا وُضُوءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَدَعَا بِإِنَاءٍ فَأَكْفَأَ مِنْهَا عَلَى يَدَيْهِ فَغَسَلَهُمَا ثَلاثًا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فَاسْتَخْرَجَهَا، فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ مِنْ كَفٍّ وَاحِدَةٍ، فَفَعَلَ ذَلِكَ ثَلاثًا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فَاسْتَخْرَجَهَا، فَغَسَلَ وَجْهَهُ ثَلاثًا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فَاسْتَخْرَجَهَا، فَغَسَلَ يَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فَاسْتَخْرَجَهَا، فَمَسَحَ بِرَأْسِهِ فَأَقْبَلَ بِيَدَيْهِ وَأَدْبَرَ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا كَانَ وُضُوءُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (م/ ۲۳۵)

ترجمه: از عبدالله بن زید بن عاصم انصاری ﷺ که از یاران رسول خدا ﷺ بشمار می رود، روایت است که به وی گفتند: مانند وضوگرفتن رسول الله ﷺ برای ما وضو بگیر؛ او مقداری آب خواست و بر دست‌هایش، آب ریخت و آنها را سه بار شست؛ بعد، دستش را داخل ظرف نمود و از آن، آب برداشت و با یک کف آب، مضمضه و استنشاق کرد (یعنی دهان و بینی اش را شست) و این کار را سه بار تکرار نمود؛ سپس، دستش را داخل ظرف نمود و از آن، آب برداشت وصورت اش را سه بار شست؛ بعد، دستش را داخل ظرف نمود و از آن، آب برداشت و دستهایش را دو بار تا آرنج ها شست؛ آنگاه، دستش را داخل ظرف نمود و سرش را مسح کرد؛ مسح را از پیشانی یعنی از ابتدای سر، شروع نمود و دست‌ها را تا پشت سر کشاند؛ سپس به طرف ابتدای سر یعنی از جایی که شروع کرده بود، برگرداند. و در پایان، پاهایش را تا شتالنگ ها شست و گفت: وضوی رسول الله ﷺ اینگونه بود.

باب(۲۲): پاک کردن بینی

۱۲۶ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْتَنْشِقْ بِمَنْخِرَيْهِ مِنَ الْمَاءِ، ثُمَّ لِيَنْتَثِرْ.» (م/ ۲۳۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه یکی از شما خواست وضو بگیرد، آب را از راه دو سوراخ بینی استنشاق نماید (به بالا ببرد) سپس بینی اش را پاک کند».

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا اسْتَيْقَظَ أَحَدُكُمْ مِنْ مَنَامِهِ فَلْيَسْتَنْثِرْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَبِيتُ عَلَى خَيَاشِيمِهِ.» (م/ ۲۳۸)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامی که شما از خواب بیدار می شوید، سه بار بینی تان را ششتشو دهید؛ زیرا شیطان شب را بر خیشوم (بن بینی) افراد سپری می کند».

باب(۲۳): نور و درخشش صورت و دست و پا بر اثر کامل نمودن وضو

۱۲۷- عَنْ نُعَيْمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُجْمِرِ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَتَوَضَّأُ، فَغَسَلَ وَجْهَهُ، فَأَسْبَغَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ غَسَلَ يَدَهُ الْيُمْنَى حَتَّى أَشْرَعَ فِي الْعَضُدِ، ثُمَّ يَدَهُ الْيُسْرَى حَتَّى أَشْرَعَ فِي الْعَضُدِ، ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَهُ الْيُمْنَى حَتَّى أَشْرَعَ فِي السَّاقِ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَهُ الْيُسْرَى حَتَّى أَشْرَعَ فِي السَّاقِ، ثُمَّ قَالَ هَكَذَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَتَوَضَّأُ، وَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْتُمُ الْغُرُّ الْمُحَجَّلُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ إِسْبَاغِ الْوُضُوءِ، فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ فَلْيُطِلْ غُرَّتَهُ وَتَحْجِيلَهُ.» (م/ ۲٤٦)

ترجمه: نعیم بن عبدالله مجمر می گوید: ابوهریره ﷺ را دیدم که وضو می گیرد؛ وی نخست، صورت اش را خوب و کامل شست؛ سپس دست راستش را شست طوریکه قسمتی از بازویش را هم در بر گرفت؛ بعد، دست چپش را شست تا جایی که قسمتی از بازویش را هم شست؛ آنگاه، سرش را مسح نمود؛ بعد از آن، پای راستش را شست طوریکه قسمتی از ساقش را هم شست و سرانجام پای چپش را هم به همین ترتیب شست؛ آنگاه به من گفت: من رسول الله ﷺ را دیدم که اینگونه وضو می گرفت و اضافه نمود که رسول الله ﷺ فرمود: «امت من روز قیامت، فرا خوانده می شوند در حالی که اعضای وضوی آنها بر اثر وضو

می درخشد؛ لذا هرکس خواست این نور صورت و دست و پایش، بیشتر گردد، آن را بیشتر کند».

۱۲۸ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ أَتَى الْمَقْبُرَةَ فَقَالَ: «السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لاَحِقُونَ، وَدِدْتُ أَنَّا قَدْ رَأَيْنَا إِخْوَانَنَا»؛ قَالُوا: أَوَلَسْنَا إِخْوَانَكَ يَا رَسُولَ اللَّه؟ قَالَ: أَنْتُمْ أَصْحَابِي وَإِخْوَانُنَا الَّذِينَ لَمْ يَأْتُوا بَعْدُ»؛ فَقَالُوا: كَيْفَ تَعْرِفُ مَنْ لَمْ يَأْتِ بَعْدُ مِنْ أُمَّتِكَ يَا رَسُولَ اللَّه؟ فَقَالَ: «أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلاً لَهُ خَيْلٌ غُرٌّ مُحَجَّلَةٌ بَيْنَ ظَهْرَيْ خَيْلٍ دُهْمٍ بُهْمٍ، أَلاَ يَعْرِفُ خَيْلَهُ»؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّه، قَالَ: «فَإِنَّهُمْ يَأْتُونَ غُرًّا مُحَجَّلِينَ مِنَ الْوُضُوءِ، وَأَنَا فَرَطُهُمْ عَلَى الْحَوْضِ، أَلاَ لَيُذَادَنَّ رِجَالٌ عَنْ حَوْضِي كَمَا يُذَادُ الْبَعِيرُ الضَّالُّ، أُنَادِيهِمْ: أَلاَ هَلُمَّ، فَيُقَالُ: إِنَّهُمْ قَدْ بَدَّلُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: سُحْقًا سُحْقًا».
(م/ ۲۴۹)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ به قبرستان آمد وفرمود: «سلام بر شما ای ساکنان مؤمن این سرزمین؛ ما هم به خواست الهی بزودی به شما ملحق می شویم؛ دوست داشتم که برادرانمان را می دیدیم». صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! آیا ما برادران شما نیستیم؟ فرمود: «شما یاران من هستید؛ برادران ما کسانی هستند که تا کنون نیامده اند». صحابه گفتند: ای رسول خدا! کسانی را از امتیانت که تا کنون نیامده اند، چگونه می شناسی؟ فرمود: «اگر شخصی در میان اسبهای بسیار سیاه، اسبهایی داشته باشد که پیشانی و دست و پای آنها سفید باشد، آیا اسبهایش را نمی شناسد»؟ صحابه گفتند: بلی ای رسول خدا؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «آنان روز قیامت، بر اثر وضو با چهره و دست پای درخشان می آیند و من ساقی آنها بر حوض (کوثر) هستم؛ بدانید که روز قیامت، همان گونه که شتران بیگانه از حوض، رانده می‌شوند، افرادی را از حوض من دور خواهند کرد؛ من آنان را صدا می زنم که بیایید. ندا می آید که: آنان بعد از تو تغییر دادند؛ آنگاه من می گویم: دور شوید، دور شوید».

باب(۲۴): هر کس، خوب وضو بگیرد

۱۲۹- عَنْ حُمْرَانَ، مَوْلَى عُثْمَانَ: أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ رضي الله عنه دَعَا بِوَضُوءٍ فَتَوَضَّأَ: فَغَسَلَ كَفَّيْهِ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ مَضْمَضَ وَاسْتَنْثَرَ، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ غَسَلَ يَدَهُ الْيُمْنَى إِلَى الْمِرْفَقِ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ غَسَلَ يَدَهُ الْيُسْرَى مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَهُ الْيُمْنَى إِلَى الْكَعْبَيْنِ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ غَسَلَ الْيُسْرَى مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَوَضَّأَ نَحْوَ وُضُوئِي هَذَا، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ تَوَضَّأَ نَحْوَ وُضُوئِي هَذَا ثُمَّ قَامَ فَرَكَعَ رَكْعَتَيْنِ لاَ يُحَدِّثُ فِيهِمَا نَفْسَهُ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»؛ قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: وَكَانَ عُلَمَاؤُنَا يَقُولُونَ: هَذَا الْوُضُوءُ أَسْبَغُ مَا يَتَوَضَّأُ بِهِ أَحَدٌ لِلصَّلاَةِ. (م/ ۲۲۶)

ترجمه: حمران مولای عثمان بن عفان رضي الله عنه می گوید: عثمان بن عفان رضي الله عنه آب خواست و وضو گرفت؛ نخست، سه بار دست‌هایش را تا مچ شست؛ سپس مضمضه و استنشاق کرد؛ یعنی آب در دهان نمود و بینی خود را تمیز کرد؛ بعد، سه بار صورتش را شست؛ آنگاه، دست راستش را تا آرنج، سه بار شست؛ بعد از آن، دست چپش را هم همینگونه شست؛ سپس، سرش را مسح نمود و پای راستش را تا شتالنگ ها، سه بار شست؛ آنگاه پای چپش را هم همینگونه شست؛ بعد از آن گفت: رسول الله ﷺ را دیدم که مانند این وضوی من، وضو گرفت و فرمود: «هر کس، مانند این وضوی من، وضو بگیرد و بلند شود و با اخلاص، دو رکعت نماز بخواند، خداوند تمام گناهان گذشته اش را مورد عفو قرار خواهد داد».

۱۳۰- عَنْ حُمْرَانَ: أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَتَمَّ الْوُضُوءَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى، فَالصَّلَوَاتُ الْمَكْتُوبَاتُ كَفَّارَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ». (م/۱ ۲۳)

ترجمه: حمران روایت می کند که عثمان بن عفان رضي الله عنه گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، طبق دستور خدا بطورکامل، وضو بگیرد، نمازهای فرض باعث بخشیده شدن گناهانی

می شود که میان نمازها انجا می گیرد». (هدف گناهان صغیره می باشد). مترجم

١٣١ــ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ ﷺ قَالَ :سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ تَوَضَّأَ لِلصَّلَاةِ فَأَسْبَغَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ مَشَى إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ، فَصَلَّاهَا مَعَ النَّاسِ أَوْ: مَعَ الْجَمَاعَةِ أَوْ فِي الْمَسْجِدِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ». (م/ ٢٣٢)

ترجمه: عثمان بن عفان ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «هرکس، برای نماز، خوب و کامل وضو بگیرد و برای ادای فریضه (به مسجد) برود و نماز فرض را با مردم یا جماعت و یا در مسجد بخواند، خداوند گناهانش را می بخشد».

باب(٢٥): کامل نمودن وضو در سختیها

١٣٢ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَلاَ أَدُلُّكُمْ عَلَى مَا يَمْحُو اللَّهُ بِهِ الْخَطَايَا وَيَرْفَعُ بِهِ الدَّرَجَاتِ»؟ قَالُوا: بَلَى، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: إِسْبَاغُ الْوُضُوءِ عَلَى الْمَكَارِهِ، وَكَثْرَةُ الْخُطَا إِلَى الْمَسَاجِدِ، وَانْتِظَارُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَذَلِكُمُ الرِّبَاطُ». (م/١ ٢٥)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا شما را به آنچه که خداوند بوسیله آن، گناهان را می بخشد و رفع درجات عنایت می فرماید، راهنمایی نکنم»؟ صحابه عرض کردند: بلی، ای رسول خدا! آنحضرت ﷺ فرمود: «کامل نمودن وضو در سختیها (سرما، گرما، بیماری و غیره)، راه رفتن زیاد بسوی مساجد، و بعد از هر نماز، منتظر ماندن برای نماز بعدی؛ این است رباط حقیقی ». (نگهداری نفس بر طاعت).

باب(٢٦): تا جایی نورانی می شود که آب وضو برسد،

١٣٣ــ عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: كُنْتُ خَلْفَ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ وَهُوَ يَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ، فَكَانَ يَمُدُّ يَدَهُ حَتَّى تَبْلُغَ إِبْطَهُ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، مَا هَذَا الْوُضُوءُ؟ فَقَالَ: يَا بَنِي فَرُّوخَ، أَنْتُمْ هَاهُنَا؟ لَوْ عَلِمْتُ أَنَّكُمْ هَاهُنَا مَا تَوَضَّأْتُ هَذَا الْوُضُوءَ، سَمِعْتُ

خَلِيلِي ﷺ يَقُولُ: «تَبْلُغُ الْحِلْيَةُ مِنَ الْمُؤْمِنِ حَيْثُ يَبْلُغُ الْوَضُوءُ». (م/ ۲۵٠)

ترجمه: ابوحازم می گوید: ابوهریره ﷺ برای نماز وضو می گرفت ودستهایش را تا زیر بغل می شست؛ من که پشت سر او بودم، به وی گفتم: ای ابوهریره! این چه وضویی است؟ گفت: ای بنی فروخ! شما اینجا هستید؟ اگر می دانستم که شما اینجا حضور دارید، اینگونه وضو نمی گرفتم؛ شنیدم که محبوبم (رسول الله ﷺ) می فرمود: «مؤمن تا جایی نورانی می گردد که آب وضو برسد».

باب(۲۷): اگر به قسمتی از یک عضو وضو، آب نرسد، باید آنرا بشوید و دوباره نماز بخواند

۱۲۴ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً تَوَضَّأَ، فَتَرَكَ مَوْضِعَ ظُفُرٍ عَلَى قَدَمِه، فَأَبْصَرَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «ارْجِعْ فَأَحْسِنْ وُضُوءَكَ». فَرَجَعَ، ثُمَّ صَلَّى. (م/ ۲۴۳)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: عمر بن خطاب ﷺ به من گفت: مردی وضو گرفت؛ اما به اندازه یک ناخن از پایش خشک ماند؛ رسول اکرم ﷺ آنرا دید؛ پس فرمود: «برگرد و خوب وضو بگیر». آن شخص برگشت (و خوب وضو گرفت) و سپس نمار خواند.

باب(۲۸): مقدار آبی که برای غسل و وضو کافی است

۱۲۵ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَوَضَّأُ بِالْمُدِّ وَيَغْتَسِلُ بِالصَّاعِ إِلَى خَمْسَةِ أَمْدَادٍ. (م/ ۳۲۵)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ با یک مد آب، وضو می گرفت و با یک صاع یا پنج مد آب، غسل می کرد.[1]

---

[1] مد در اصل یک چهارم صاع است و نزد امام شافعی و حجازیها، برابر با دو رطل و نزد امام ابوحنیفه و اهل عراق برابر با یک رطل ویک سوم آن است و برخی آنرا به اندازه پری دو کف دست دانسته اند.

باب(٢٩) : مسح بر موزه ها

١٣٦ــ عَنْ هَمَّامٍ قَالَ: بَالَ جَرِيرٌ رضي الله عنه ثُمَّ تَوَضَّأَ وَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ، فَقِيلَ: تَفْعَلُ هَذَا؟ فَقَالَ: نَعَمْ، رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَالَ، ثُمَّ تَوَضَّأَ، وَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ، قَالَ الأَعْمَشُ: قَالَ إِبْرَاهِيمُ :كَانَ يُعْجِبُهُمْ هَذَا الْحَدِيثُ، لأَنَّ إِسْلاَمَ جَرِيرٍ كَانَ بَعْدَ نُزُولِ الْمَائِدَةِ. (م/ ٢٧٢)

ترجمه: همام می گوید: جریر بن عبدالله رضي الله عنه ادرار کرد؛ سپس، وضو گرفت و بر موزه هایش مسح کشید؛ سؤال کردند: چرا چنین کردی؟ گفت: رسول الله ﷺ را دیدم که ادرار نمود وسپس وضو گرفت و بر موزه هایش مسح کرد.

اعمش می گوید: ابراهیم می گفت: مردم این حدیث را پذیرفتند (و بر مسح موزه ها، یقین نمودند) زیرا جریر بعد از نزول سورۀ مائده، مسلمان شده بود.

١٣٧ــ عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ: كَانَ أَبُو مُوسَى يُشَدِّدُ فِي الْبَوْلِ، وَيَبُولُ فِي قَارُورَةٍ، وَيَقُولُ: إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ إِذَا أَصَابَ جِلْدَ أَحَدِهِمْ بَوْلٌ قَرَضَهُ بِالْمَقَارِيضِ، فَقَالَ حُذَيْفَةُ: لَوَدِدْتُ أَنَّ صَاحِبَكُمْ لا يُشَدِّدُ هَذَا التَّشْدِيدَ، فَلَقَدْ رَأَيْتُنِي أَنَا وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَتَمَاشَى، فَأَتَى سُبَاطَةً خَلْفَ حَائِطٍ، فَقَامَ كَمَا يَقُومُ أَحَدُكُمْ، فَبَالَ، فَانْتَبَذْتُ مِنْهُ، فَأَشَارَ إِلَيَّ، فَجِئْتُ فَقُمْتُ عِنْدَ عَقِبِهِ حَتَّى فَرَغَ. (م/ ٢٧٣)

ترجمه: ابو وائل می گوید: ابو موسی دربارۀ ادرار بسیار سخت گیری می نمود؛ به همین خاطر، داخل شیشه ای ادرار می نمود و می گفت: اگر ادراری روی پوست بنی اسرائیل می ریخت، آنرا با قیچی قطع می کردند؛ حذیفه رضي الله عنه گفت: ای کاش! دوست شما اینقدر سخت گیری نمی نمود؛ من و رسول الله ﷺ قدم می زدیم؛ آنحضرت ﷺ پشت یک دیوار، کنار زباله دان قومی رفت و مانند ایستادن شما ایستاد و ادرار نمود؛ من از ایشان فاصله گرفتم؛ به من اشاره کرد که نزدیک بیا. من آمدم و پشت سر ایشان ایستادم تا اینکه کارش تمام شد.

و در روایتی دیگر، آمده است که حذیفه ﷺ فرمود: سپس آنحضرت ﷺ وضو گرفت و بر موزه هایش مسح نمود.

(قابل یاد آوری است که به علت ضرورت، ایستاده ادرار کردن، اشکالی ندارد) والله اعلم

۱۲۸ــ عَنْ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ﷺ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي مَسِيرٍ فَقَالَ لِي: أَمَعَكَ مَاءٌ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَنَزَلَ عَنْ رَاحِلَتِه، فَمَشَى حَتَّى تَوَارَى فِي سَوَادِ اللَّيْلِ، ثُمَّ جَاءَ، فَأَفْرَغْتُ عَلَيْهِ مِنَ الإِدَاوَةِ، فَغَسَلَ وَجْهَهُ، وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ مِنْ صُوفٍ، فَلَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُخْرِجَ ذِرَاعَيْهِ مِنْهَا حَتَّى أَخْرَجَهُمَا مِنْ أَسْفَلِ الْجُبَّةِ، فَغَسَلَ ذِرَاعَيْهِ وَمَسَحَ بِرَأْسِه، ثُمَّ أَهْوَيْتُ لأَنْزِعَ خُفَّيْهِ فَقَالَ: «دَعْهُمَا فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا طَاهِرَتَيْنِ». وَمَسَحَ عَلَيْهِمَا. (م/ ۲۷۴)

ترجمه: مغیره بن شعبه ﷺ می گوید: یکی از شبها در راهی، همراه رسول اکرم ﷺ بودم؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «آیا آب با شما هست»؟ گفتم: بلی؛ رسول اکرم ﷺ از سواری اش پیاده شد و آنقدر رفت که در تاریکی شب، پنهان گردید؛ سپس آمد؛ من از آفتابه آب ریختم و رسول الله ﷺ چهره اش را شست و چون جبّه ای پشمی به تن داشت و نتوانست دستهایش را از آن بیرون بیاورد، دستهایش را از زیر جبه بیرون آورد و شست و سرش را مسح کرد؛ من سرم را پایین آوردم تا موزه هایش را بیرون بیاورم؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «بگذار؛ زیرا من وضو داشتم که آنها را پوشیدم»، و بر آنها مسح نمود.

باب(۳۰) : مدت مسح بر موزه ها

۱۲۹ــ عَنْ شُرَيْحِ بْنِ هَانِئٍ قَالَ: أَتَيْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَسْأَلُهَا عَنِ الْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ فَقَالَتْ: عَلَيْكَ بِابْنِ أَبِي طَالِبٍ فَسَلْهُ، فَإِنَّهُ كَانَ يُسَافِرُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلْنَاهُ، فَقَالَ: جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ وَلَيَالِيَهُنَّ لِلْمُسَافِرِ، وَيَوْمًا وَلَيْلَةً لِلْمُقِيمِ. (م/ ۲۷۶)

ترجمه: شریح بن هانی می گوید: نزد عایشه رضی الله عنها رفتم و از او دربارۀ مسح بر

موزه ها پرسیدم؛ وی گفت: نزد علی بن ابی طالب ﷺ برو و از او بپرس؛ زیرا وی با رسول الله ﷺ به سفر می رفت؛ ما از علی بن ابی طالب پرسیدیم؛ او گفت: رسول الله ﷺ برای مسافر سه شبانه روز، و برای مقیم یک شبانه روز، وقت تعیین نمود.

باب(٣١): مسح کردن قسمت جلوی سر و عمامه

١٤٠ــ عَنْ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ﷺ قَالَ: تَخَلَّفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَخَلَّفْتُ مَعَهُ، فَلَمَّا قَضَى حَاجَتَهُ قَالَ: «أَمَعَكَ مَاءٌ»؟ فَأَتَيْتُهُ بِمِطْهَرَةٍ، فَغَسَلَ كَفَّيْهِ وَوَجْهَهُ، ثُمَّ ذَهَبَ يَحْسِرُ عَنْ ذِرَاعَيْهِ، فَضَاقَ كُمُّ الْجُبَّةِ، فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ تَحْتِ الْجُبَّةِ، وَأَلْقَى الْجُبَّةَ عَلَى مَنْكِبَيْهِ، وَغَسَلَ ذِرَاعَيْهِ، وَمَسَحَ بِنَاصِيَتِهِ وَعَلَى الْعِمَامَةِ، وَعَلَى خُفَّيْهِ، ثُمَّ رَكِبَ وَرَكِبْتُ، فَانْتَهَيْنَا إِلَى الْقَوْمِ وَقَدْ قَامُوا فِي الصَّلَاةِ، يُصَلِّي بِهِمْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، وَقَدْ رَكَعَ بِهِمْ رَكْعَةً، فَلَمَّا أَحَسَّ بِالنَّبِيِّ ﷺ ذَهَبَ يَتَأَخَّرُ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ فَصَلَّى بِهِمْ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ النَّبِيُّ ﷺ وَقُمْتُ، فَرَكَعْنَا الرَّكْعَةَ الَّتِي سَبَقَتْنَا. (م/ ٢٧٤)

ترجمه: مغیره بن شعبه ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ (از قافله) عقب ماند؛ من هم با او ماندم؛ آنحضرت ﷺ قضای حاجت نمود و پرسید: «آیا آب همراهت هست»؟ من ظرف آب را آوردم؛ رسول اکرم ﷺ دستهایش را تا مچ و چهره اش را شست و تلاش نمود تا دستهایش را بیرون آورد اما آستین جبه تنگ بود؛ سرانجام، دستهایش را از زیر جبه بیرون کرد و جبه را بر شانه هایش انداخت و دستهایش را شست و قسمت جلوی سر و عمامه و موزه هایش را مسح کرد؛ سپس من و او سوار شدیم (و رفتیم) تا اینکه به مردم رسیدیم؛ آنها به امامت عبدالرحمن بن عوف ﷺ به نماز ایستاده بودند و یک رکعت نماز خوانده بودند؛ هنگامیکه عبدالرحمن بن عوف وجود پیامبر ﷺ را احساس نمود، خواست عقب بیاید؛ اما آنحضرت ﷺ بسوی او اشاره کرد (که سر جایش بماند)؛ عبدالرحمن به نمازش ادامه داد و هنگامیکه سلام گفت، من و رسول الله ﷺ برخاستیم و یک رکعت فوت شده را بجا آوردیم.

باب(۳۲): مسح بر عمامه

۱٤۱ــ عَنْ بِلَالٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ مَسَحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ وَالْخِمَارِ. (م/ ۲۷۵)

ترجمه: بلال ﷺ می گوید: رسول اکرم ﷺ بر موزه ها و عمامه مسح نمود.

باب(۳۳): خواندن چند نماز با یک وضو

۱٤۲ــ عَنْ بُرَيْدَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى الصَّلَوَاتِ يَوْمَ الْفَتْحِ بِوُضُوءٍ وَاحِدٍ، وَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ ﷺ: لَقَدْ صَنَعْتَ الْيَوْمَ شَيْئًا لَمْ تَكُنْ تَصْنَعُهُ، قَالَ: «عَمْدًا صَنَعْتُهُ يَا عُمَرُ». (م/ ۲۷۷)

ترجمه: بریده ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ روز فتح مکه، همهٔ نمازها را با یک وضو خواند و بر موزه هایش مسح کرد؛ عمر ﷺ به آنحضرت ﷺ گفت: امروزکاری انجام دادی که در گذشته انجام نمی دادی؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «ای عمر! قصداً این کار را انجام دادم».

شرح: در حدیث، تصریح شده است که رسول اکرم ﷺ همیشه به أفضل و بهتر، عمل می نمود و برای هر نماز، وضو می گرفت؛ اما روز فتح مکه برای بیان جواز، همهٔ نمازها را با یک وضو خواند و به عمر ﷺ فرمود: «قصداً این کار را انجام دادم»؛ همچنین از این حدیث می توان فهمید که اگر انسان مفضول (کسیکه مقام علمی پایین تری دارد) دید که انسان فاضل و بزرگوار، کاری خلاف عادتش انجام میدهد، می تواند علت آن را بپرسد؛ زیرا چه بسا انسان فاضل دچار فراموشی می شود و با تذکر دیگری بیادش می آید یا اینکه قصداً بخاطر حکمت و فلسفه ای این کار را انجام می دهد؛ در اینصورت، انسان مفضول از او استفاده می کند.

باب(۳٤): دعای بعد از وضو

۱٤۳ــ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ قَالَ: كَانَتْ عَلَيْنَا رِعَايَةُ الإِبِلِ، فَجَاءَتْ نَوْبَتِي،

فَرَوَّحْتُهَا بِعَشِيٍّ، فَأَدْرَكْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَائِمًا يُحَدِّثُ النَّاسَ، فَأَدْرَكْتُ مِنْ قَوْلِه: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَتَوَضَّأُ فَيُحْسِنُ وُضُوءَهُ، ثُمَّ يَقُومُ فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ مُقْبِلٌ عَلَيْهِمَا بِقَلْبِه وَوَجْهِه، إِلاَّ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ»؛ قَالَ: فَقُلْتُ مَا أَجْوَدَ هَذِه، فَإِذَا قَائِلٌ بَيْنَ يَدَيَّ يَقُولُ: الَّتِي قَبْلَهَا أَجْوَدُ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا عُمَرُ ﷺ قَالَ: إِنِّي قَدْ رَأَيْتُكَ جِئْتَ آنِفًا، قَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ يَتَوَضَّأُ فَيُبْلِغُ أَوْ: فَيُسْبِغُ الْوَضُوءَ، ثُمَّ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، إِلاَّ فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةُ، يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ». (م/ ٢٣٤)

ترجمه: عقبه بن عامر ﷺ می گوید: ما شترهایمان را نوبتی برای چرا می بردیم؛ روزی که نوبت من فرا رسید، بعد از اینکه از چراندن شتران فارغ شدم و آنها را در آخر روز به خوابگاهشان بردم، نزد رسول الله ﷺ رفتم؛ ایشان ایستاده بود و برای مردم، سخن می گفت؛ من از سخنانش به این قسمت رسیدم که فرمود: «هر مسلمانی که خوب وضو بگیرد و دو رکعت نماز با دل و جان (خشوع و خضوع) بجا آورد، بهشت برای وی واجب می گردد». عقبه می گوید: من گفتم: چه سخن خوبی است؛ ناگهان، شخصی که روبرویم قرار داشت، گفت: سخن قبلی، بهتر از این بود؛ من نگاه کردم، دیدم عمر بن خطاب است؛ وی ادامه داد: من دیدم که شما الان آمدید؛ آنحضرت ﷺ (قبلاً) فرمود: «هرکس از شما بطور کامل، وضو بگیرد، سپس (اشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أنَّ محمداً عبده و رسوله) بگوید، دروازه های هشت گانۀ بهشت برایش باز می شوند؛ از هر کدام که خواست، داخل شود».

باب(۳۵): شستن مذی و وضو گرفتن از آن

١٤٤ ـــ عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: كُنْتُ رَجُلاً مَذَّاءً، وَكُنْتُ أَسْتَحْيِي أَنْ أَسْأَلَ النَّبِيَّ ﷺ لِمَكَانِ ابْنَتِه، فَأَمَرْتُ الْمِقْدَادَ بْنَ الأَسْوَدِ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «يَغْسِلُ ذَكَرَهُ وَيَتَوَضَّأُ». (م/ ٣٠٣)

ترجمه: علی بن ابی طالب ﷺ می گوید: من فردی بودم که مذی زیادی از من خارج می شد و چون دختر نبی اکرم ﷺ در نکاحم بود، خجالت می کشیدم که حکم آنرا از

آنحضرت ﷺ بپرسم؛ لذا به مقداد بن اسود گفتم که از رسول الله ﷺ سؤال کند؛ او نیز پرسـید؛ رسول الله ﷺ در جواب، فرمود: «آله تناسلی اش را بشوید و وضو بگیرد».

مذی: آب سفید، رقیق و چسپنده ای است که هنگام شهوت، بدون جهش بیرون می آید و هیچگونه سستی بدنبال ندارد و چه بسا شخص، خارج شدن آن را احساس نمی کند و این حالت برای زن و مرد هر دو پیش می آید. (امام نووی)

باب(۳۶): خواب نشسته، وضو را نمی شکند

١٤٥ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أُقِيمَتِ الصَّلاَةُ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَجِيٌّ لِرَجُلٍ وَفِي حَدِيثِ عَبْدِ الْوَارِثِ: وَنَبِيُّ اللَّهِ ﷺ يُنَاجِي الرَّجُلَ فَمَا قَامَ إِلَى الصَّلاَةِ حَتَّى نَامَ الْقَوْمُ. وَفِي حَدِيثِ شُعْبَةَ فَلَمْ يَزَلْ يُنَاجِيهِ حَتَّى نَامَ أَصْحَابُهُ، ثُمَّ جَاءَ فَصَلَّى بِهِمْ. (م/ ٣٧٦)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: برای نماز، اقامه گفته شده بود در حالی که رسول الله ﷺ با مردی نجوا می کرد یعنی درگوشی صحبت می نمود.

و در روایت عبدالوارث آمده است که نبی خدا ﷺ با مردی نجوا می کرد و برای نماز برنخاست تا اینکه مردم خوابیدند.

و در روایت شعبه آمده است که: همچنان رسول اکرم ﷺ مشغول نجوا باآن مرد بود تا اینکه صحابه خواب رفتند؛ سپس آمد و نماز را برای آنها امامت نمود.

باب(۳۷): وضو گرفتن از خوردن گوشت شتر

١٤٦ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: أَأَتَوَضَّأُ مِنْ لُحُومِ الْغَنَمِ؟ قَالَ: «إِنْ شِئْتَ فَتَوَضَّأْ وَإِنْ شِئْتَ فَلاَ تَوَضَّأْ». قَالَ: أَتَوَضَّأُ مِنْ لُحُومِ الإِبِلِ؟ قَالَ: «نَعَمْ، فَتَوَضَّأْ مِنْ لُحُومِ الإِبِلِ». قَالَ: أُصَلِّي فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: أُصَلِّي فِي مَبَارِكِ الإِبِلِ؟ قَالَ: «لاَ». (م/ ٣٦٠)

ترجمه: جابر بن سمره ﷺ می گوید: مردی از رسول اکرم ﷺ پرسید: آیا از خوردن

گوشت گوسفند وضو بگیرم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر خواستی وضو بگیر و اگر نخواستی وضو نگیر»؛ آن مرد گفت: آیا از خوردن گوشت شتر، وضو بگیرم؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «بله، از خوردن گوشت شتر، وضو بگیر»؛ آن مرد گفت: در خوابگاه گوسفندان نماز بخوانم؟ فرمود: «بلی»؛ آن مرد پرسید: در خوابگاه شتران، نماز بخوانم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «نه».

باب(٣٨): وضو از آنچه که آتش به آن رسیده است

١٤٧ـــ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ ﷺ :أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ قَارِظ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ وَجَدَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَتَوَضَّأُ عَلَى الْمَسْجِد، فَقَالَ: إِنَّمَا أَتَوَضَّأُ مِنْ أَثْوَارِ أَقِط أَكَلْتُهَا، لِأَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «تَوَضَّئُوا مِمَّا مَسَّتِ النَّارُ». (م/ ٣٥٢)

ترجمه: عمر بن عبدالعزیز می گوید: عبدالله بن ابراهیم بن قارض به من گفت: ابوهریره ﷺ را دیدم که در مسجد، وضو می گیرد و می گوید: چون قطعه هایی کشک خورده ام، وضو می گیرم؛ زیرا من از رسول اکرم ﷺ شنیدم که می فرمود: «از آنچه که آتش به آن رسیده است، وضو بگیرید».

باب(٣٩): منسوخ شدن وضو از آنچه که آتش به آن رسیده است

١٤٨ـــ عَنْ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ الضَّمْرِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَحْتَزُّ مِنْ كَتِفِ شَاةٍ فَأَكَلَ مِنْهَا فَدُعِيَ إِلَى الصَّلَاةِ، فَقَامَ وَطَرَحَ السِّكِّينَ وَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. (م/ ٣٥٥)

ترجمه: عمرو بن امیه ضمری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که گوشت شانهٔ گوسفند را با کارد برید و تناول فرمود؛ سپس هنگامی که اذان گفته شد، کارد را دور انداخت و بدون اینکه وضو بگیرد، نماز خواند.

١٤٩ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ شَرِبَ لَبَنًا، ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ فَتَمَضْمَضَ وَقَالَ: «إِنَّ لَهُ دَسَمًا». (م/ ٣٥٨)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ شیر نوشید؛ سپس مضمضه

کرد و فرمود: «شیر، چربی دارد».

باب(۴۰): کسی که گمان می کند در نماز، بی وضو شده است

۱۵۰ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا وَجَدَ أَحَدُكُمْ فِي بَطْنِهِ شَيْئًا، فَأَشْكَلَ عَلَيْهِ أَخَرَجَ مِنْهُ شَيْءٌ أَمْ لاَ؟ فَلاَ يَخْرُجَنَّ مِنَ الْمَسْجِدِ حَتَّى يَسْمَعَ صَوْتًا، أَوْ يَجِدَ رِيحًا». (م/ ۲ ۳۶)

ترجمه: ابو هریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر شخصی، در شکمش چیزی (بادی) یافت و به شک افتاد که آیا از شکمش خارج شده است یا خیر، تا وقتی که صدایی نشنیده ویا بویی احساس نکرده است، از مسجد بیرون نرود».

۳ـ کتاب غسل

باب(۱): غسل از منی واجب می شود

۱۵۱ــ عَنْ عَبدالرَحمَن بنِ أَبِي سَعِيد الْخُدْرِيِّ عَن أَبِيهِ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الاثْنَيْنِ إِلَى قُبَاءَ، حَتَّى إِذَا كُنَّا فِي بَنِي سَالِمٍ وَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى بَابِ عِتْبَانَ فَصَرَخَ بِهِ، فَخَرَجَ يَجُرُّ إِزَارَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَعْجَلْنَا الرَّجُلَ»، فَقَالَ عِتْبَانُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ الرَّجُلَ يُعْجَلُ عَنِ امْرَأَتِهِ وَلَمْ يُمْنِ، مَاذَا عَلَيْهِ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا الْمَاءُ مِنَ الْمَاءِ». (م/ ۳۴۳)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: روز دوشنبه با رسول الله ﷺ بسوی قبا براه افتادم تا اینکه به محله بنی سالم رسیدیم؛ آنحضرت ﷺ کنار دروازه عتبان ایستاد و وی را با آواز بلند صدا زد؛ عتبان بیرون آمد در حالی که ازارش را بدست گرفته بود و بدنبالش می کشید؛ رسول الله ﷺ فرمود: «دستپاچه اش کردیم»؛ عتبان گفت: ای رسول خدا! اگر مردی با همسرش دچار عجله شود و منی خارج نشود (انزال صورت نگیرد) چه حکمی دارد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «غسل از منی واجب می شود».

باب(۲): منسوخ شدن حکم قبلی، و باید دانست که با تماس[1] آلهٔ تناسلی زن و مرد غسل واجب می شود

۱۵۲ــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: اخْتَلَفَ فِي ذَلِكَ رَهْطٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ، فَقَالَ الأَنْصَارِيُّونَ: لاَ يَجِبُ الْغُسْلُ إِلاَّ مِنَ الدَّفْقِ أَوْ مِنَ الْمَاءِ، وَقَالَ الْمُهَاجِرُونَ: بَلْ إِذَا خَالَطَ فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ، قَالَ: قَالَ أَبُو مُوسَى: فَأَنَا أَشْفِيكُمْ مِنْ ذَلِكَ، فَقُمْتُ فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا ، فَأُذِنَ لِي، فَقُلْتُ لَهَا: يَا أُمَّاهْ أَوْ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكِ عَنْ شَيْءٍ وَإِنِّي أَسْتَحْيِيكِ، فَقَالَتْ: لاَ تَسْتَحْيِي أَنْ تَسْأَلَنِي عَمَّا كُنْتَ سَائِلاً عَنْهُ أُمَّكَ الَّتِي وَلَدَتْكَ، فَإِنَّمَا أَنَا أُمُّكَ، قُلْتُ: فَمَا يُوجِبُ الْغُسْلَ؟ قَالَتْ: عَلَى الْخَبِيرِ سَقَطْتَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا جَلَسَ بَيْنَ شُعَبِهَا الأَرْبَعِ، وَمَسَّ الْخِتَانُ الْخِتَانَ، فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ». (م/ ۳۴۹)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: در این باره، گروهی از مهاجرین و انصار با یکدیگر اختلاف نمودند؛ انصار می گفتند: غسل فقط از جهش آب منی یا بیرون آمدن آن، واجب می شود؛ مهاجرین می گفتند: بلکه هنگامی که آمیزش انجام گرفت، غسل واجب می گردد (انزال بشود یا نشود)؛ ابو موسی می گوید: من گفتم: این مشکل شما را حل خواهم کرد؛ سپس برخاستم و از ام المومنین عایشه رضی الله عنها اجازهٔ ورود خواستم؛ به من اجازه دادند؛ گفتم: ای مادرم! یا ای مادر مومنان! می خواهم حکم مسئله ای را از شما بپرسم اما شرم و حیا می کنم؛ عایشه رضی الله عنها گفت: مسئله ای را که از مادری که از آن بدنیا آمده ای می توانی بپرسی، از من نیز بپرس و شرم نکن؛ زیرا من مادرت هستم. گفتم: چه چیز غسل را واجب می کند؟ ام المومنین عایشه رضی الله عنها گفت: نزد فرد اگاهی آمده ای؛ رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه شوهر میان اعضای چهارگانهٔ همسرش نشست و آله تناسلی زن و مرد با هم تماس پیدا کردند، غسل واجب می شود».

۱۵۳ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أُمِّ كُلْثُومٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا زَوْجِ

---

(۱) البته باید تماس طوری باشد که مقداری از آلهٔ تناسلی مرد، پنهان گردد.

النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: إِنَّ رَجُلاً سَأَلَ رَسُولَ اللَّه ﷺ عَنِ الرَّجُلِ يُجَامِعُ أَهْلَهُ ثُمَّ يُكْسِلُ، هَلْ عَلَيْهِمَا الْغُسْلُ؟ وَعَائِشَةُ جَالِسَةٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «إِنِّي لأَفْعَلُ ذَلِكَ أَنَا وَهَذِهِ ثُمَّ نَغْتَسِلُ». (م/ ۳۵۰)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنه بروایت از ام کلثوم می گوید: عایشه، همسر گرامی نبی اکرم ﷺ گفت: من نشسته بودم که مردی از رسول الله ﷺ پرسید: اگر مردی با همسرش همبستر شود و سست گردد (انزال صورت نگیرد) آیا غسل بر آنها واجب می شود؟ رسول اکرم ﷺ با اشاره به طرف من فرمود: «این کار را من و این انجام می دهیم و غسل می کنیم».

باب(۳): درباره زنی که خواب می بیند آنگونه که مرد خواب می بیند و غسل می نماید

۱۵۴ــ عَنْ إِسْحَقَ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِك رضی الله عنه قَالَ: جَاءَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ وَهِيَ جَدَّةُ إِسْحَقَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ لَهُ وَعَائِشَةُ عِنْدَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الْمَرْأَةُ تَرَى مَا يَرَى الرَّجُلُ فِي الْمَنَامِ، فَتَرَى مِنْ نَفْسِهَا مَا يَرَى الرَّجُلُ مِنْ نَفْسِه؟ فَقَالَتْ عَائِشَةُ: يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، فَضَحْتِ النِّسَاءَ تَرِبَتْ يَمِينُك، فَقَالَ لِعَائِشَةَ: «بَلْ أَنْتِ فَتَرِبَتْ يَمِينُكِ، نَعَمْ فَلْتَغْتَسِلْ يَا أُمَّ سُلَيْمٍ إِذَا رَأَتْ ذَالِك». (م/ ۳۱۰)

ترجمه: از اسحق بن ابی طلحه روایت است که: انس بن مالک رضی الله عنه گفت: عایشه رضی الله عنها نزد رسول اکرم ﷺ بود که ام سلیم، مادر بزرگ اسحاق نزد آنحضرت ﷺ آمد وگفت: ای رسول خدا ! آنچه را که مرد، خواب می بیند، زن نیز خواب می بیند و همان حالت مرد را در خودش مشاهده می کند (منی می بیند حکم آن چیست؟) عایشه رضی الله عنها گفت: ای ام سلیم! خیر نبینی، زنان را رسوا کردی. پیامبرﷺ به عایشه گفت: «بلکه تو خیر نبینی، بله، ای ام سلیم! اگر زن این حالت را دید، باید غسل نماید».

باب(۴): چگونگی غسل از جنابت

۱۵۵ــ عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: أَدْنَيْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ غُسْلَهُ مِنَ الْجَنَابَةِ، فَغَسَلَ كَفَّيْهِ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فِي الإِنَاءِ، ثُمَّ أَفْرَغَ بِهِ عَلَى فَرْجِهِ وَغَسَلَهُ بِشِمَالِهِ، ثُمَّ ضَرَبَ بِشِمَالِهِ الأَرْضَ فَدَلَكَهَا دَلْكًا شَدِيدًا، ثُمَّ تَوَضَّأَ وُضُوءَهُ لِلصَّلاَةِ، ثُمَّ أَفْرَغَ عَلَى رَأْسِهِ ثَلاَثَ حَفَنَاتٍ مِلْءَ كَفِّهِ ثُمَّ غَسَلَ سَائِرَ جَسَدِهِ، ثُمَّ تَنَحَّى عَنْ مَقَامِهِ ذَلِكَ فَغَسَلَ رِجْلَيْهِ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ بِالْمِنْدِيلِ، فَرَدَّهُ. (م/۳۱۷)

ترجمه: میمونه؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می گوید: آب غسل جنابت، کنار رسول الله ﷺ گذاشتم؛ پیامبر اکرم ﷺ دستهایش را تا مچ، دو یا سه بار شست؛ سپس دستش را وارد ظرف آب نمود و بر شرمگاهش آب ریخت و با دست چپ آنرا شست؛ آنگاه دست چپش را به زمین زد وآنرا به شدت مالید؛ بعد از آن، مانند وضوی نماز، وضو گرفت و دو کف دستش را سه بار پر از آب کرد و بر سرش ریخت؛ سپس تمام بدنش را شست و در پایان، با اندکی جابجایی، پاهایش را شست؛ من برای ایشان حوله آوردم؛ آنرا نپذیرفت.

باب(۵): مقدار آبی که برای غسل جنابت استفاده می شود

۱۵۶ــ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَا وَأَخُوهَا مِنَ الرَّضَاعَةِ، فَسَأَلَهَا عَنْ غُسْلِ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْجَنَابَةِ، فَدَعَتْ بِإِنَاءٍ قَدْرِ الصَّاعِ، فَاغْتَسَلَتْ، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَهَا سِتْرٌ، وَأَفْرَغَتْ عَلَى رَأْسِهَا ثَلاثًا، قَالَ: وَكَانَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ يَأْخُذْنَ مِنْ رُءُوسِهِنَّ حَتَّى تَكُونَ كَالْوَفْرَةِ. (م/ ۳۲۰)

ترجمه: ابوسلمه بن عبدالرحمن می گوید: من و برادر رضاعی عایشه رضی الله عنها به خانه عایشه رفتیم؛ وی از عایشه رضی الله عنها در بارۀ کیفیت غسل جنابت رسول اکرم ﷺ پرسید؛ عایشه صدیقه رضی الله عنها ظرفی را طلب کرد که به اندازۀ یک صاع بود و از آب آن غسل نمود؛ ایشان سه بار، آب بر سرش ریخت؛ البته بین ما و او پرده ای وجود داشت. راوی می گوید: همسران پیامبرﷺ موهای سرشان را کوتاه می کردند طوریکه موهایشان مانند وفره بودند.

شرح: امام نووی رحمه الله علیه می گوید: وفره بیشتر از لمه است و لمه به مویی گفته می شود که روی شانه ها افتاده باشد؛ آنچه گذشت سخن اصمعی بود؛ اما دیگران می گویند: وفره به مویی گفته می شود که روی گوشها قرار دارد.

قاضی عیاض رحمه الله علیه می گوید: مشهور است که زنان عرب، گیسو داشتند؛ شاید ازواج مطهرات بعد از وفات رسول اکرم ﷺ چون دیگر نیازی به زینت و موی بلند نداشتند، موهایشان را کوتاه می کردند؛ این سخن قاضی عیاض را دیگران نیز گفته اند؛ درست هم همین است؛ زیرا گمان نمی رود که آنها در حیات رسول اکرم ﷺ این کار را می کردند؛ حدیث دلیل بر این است که زنان می توانند موهایشان را کم کنند (مقداری کوتاه نمایند).

قابل یاد آوری است که کوتاه کردن نباید به اندازه ای باشد که با مردان مشابهت پیدا کنند؛ زیرا خداوند زنانی را که خود را شبیه مردان نمایند، لعنت نموده است. (مترجم)

باب(۶): پنهان کردن غسل کننده با پارچه

۱۵۷ عَنْ أُمِّ هَانِئٍ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّهَا لَمَّا كَانَ عَامُ الْفَتْحِ أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ بِأَعْلَى مَكَّةَ، قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى غُسْلِهِ، فَسَتَرَتْ عَلَيْهِ فَاطِمَةُ، ثُمَّ أَخَذَ ثَوْبَهُ فَالْتَحَفَ بِهِ، ثُمَّ صَلَّى ثَمَانَ رَكَعَاتٍ سُبْحَةَ الضُّحَى. (م/ ۳۳۶)

ترجمه: ام‌هانی ؓ دختر ابو طالب ؓ می گوید: رسول الله ﷺ سال فتح مکه در قسمت بالای مکه بود، که من نزد ایشان رفتم؛ آنحضرت در آن لحظه، استحمام می‌کرد و فاطمه رضی‌الله عنها چادری را برایش پرده نموده بود؛ بعد از آن، آنحضرت ﷺ خودش را در پارچه ای پیچید و هشت رکعت نماز چاشت خواند.

باب(۷): تنها غسل کردن مرد از جنابت و رعایت ستر

۱۵۸ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ عَنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَذَكَرَ أَحَادِيثَ، مِنْهَا: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ يَغْتَسِلُونَ عُرَاةً يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى

سَوْأَة بَعْضٍ، وَكَانَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلاَم يَغْتَسِلُ وَحْدَهُ، فَقَالُوا: وَاللَّه مَا يَمْنَعُ مُوسَى أَنْ يَغْتَسِلَ مَعَنَا إِلاَّ أَنَّهُ آدَرُ، قَالَ: فَذَهَبَ مَرَّةً يَغْتَسِلُ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ، عَلَى حَجَرٍ فَفَرَّ الْحَجَرُ بِثَوْبِه، قَالَ: فَجَمَحَ مُوسَى ﷺ بِإِثْرِه يَقُولُ: ثَوْبِي حَجَرُ ثَوْبِي حَجَرُ، حَتَّى نَظَرَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَى سَوْأَة مُوسَى، قَالُوا: وَاللَّه مَا بِمُوسَى مِنْ بَأْسٍ، فَقَامَ الْحَجَرُ حَتَّى نُظِرَ إِلَيْه قَالَ: فَأَخَذَ ثَوْبَهُ فَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا» قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَاللَّه إِنَّهُ بِالْحَجَرِ نَدَبٌ، سِتَّةٌ أَوْ سَبْعَةٌ، ضَرْبُ مُوسَى بِالْحَجَرِ. (م/ ۳۳۹)

ترجمه: ابو هریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بنی اسرائیل، برهنه غسل کرده، به یکدیگر نگاه می کردند؛ اما موسی ﷺ به تنهایی غسل می کرد؛ بنی اسرائیل گفتند: بخدا سوگند، چون موسی ورم بیضه دارد، با ما غسل نمی کند؛ روزی، موسی ﷺ لباسهایش را در آورد و روی سنگی گذاشت تا غسل کند؛ آن سنگ، لباسهای موسی ﷺ را برداشت و فرار کرد؛ موسی ﷺ دنبال سنگ به راه افتاد و فریاد زد: ای سنگ! لباسهایم؛ ای سنگ! لباسهایم (را کجا می بری)؟ تا اینکه بنی اسرائیل موسی را دیدند و گفتند: به خدا سوگند، موسی هیچ بیماری ای ندارد؛ آنگاه، سنگ توقف کرد و موسی ﷺ لباسهایش را برگرفت و چند ضربه به سنگ زد». راوی می گوید: بخدا سوگند، اثر شش یا هفت ضربه، بر روی سنگ دیده شد.

باب(۸): نهی از نگاه کردن به عورت مرد و زن

۱۵۹ـــ عَنْ أَبِي سَعِيد الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «لاَ يَنْظُرُ الرَّجُلُ إِلَى عَوْرَةِ الرَّجُلِ، وَلاَ الْمَرْأَةُ إِلَى عَوْرَةِ الْمَرْأَة، وَلاَ يُفْضِي الرَّجُلُ إِلَى الرَّجُلِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، وَلاَ تُفْضِي الْمَرْأَةُ إِلَى الْمَرْأَةِ فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ. (م/ ۳۳۸)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «مرد به عورت مرد و زن به عورت زن نگاه نکند؛ همچنین مرد با مرد و زن با زن در یک پارچه، داخل نشود».

باب(۹): دربارهٔ رعایت ستر و پوشش و اینکه نباید انسان، عریان دیده شود

۱٦٠ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَنْقُلُ

مَعَهُمُ الْحِجَارَةَ لِلْكَعْبَةِ وَعَلَيْهِ إِزَارُهُ، فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ عَمُّهُ: يَا ابْنَ أَخِي، لَوْ حَلَلْتَ إِزَارَكَ فَجَعَلْتَهُ عَلَى مَنْكِبِكَ دُونَ الْحِجَارَةِ، قَالَ: فَحَلَّهُ فَجَعَلَهُ عَلَى مَنْكِبِهِ، فَسَقَطَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، قَالَ: فَمَا رُئِيَ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ عُرْيَانًا. (م/ ۲٤۰)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ (قبل از بعثت) هنگام تعمیر کعبه، همراه سایر قریش، سنگ‌ها را بر دوش خود حمل می‌کرد؛ آنحضرت صل الله علیه و آله و سلم در آن هنگام، ازار پوشیده بود؛ عباس ﷺ ؛عموی رسول الله ﷺ؛ فرمود: برادر زاده! چقدر خوب است، اگر ازارت را باز کنی و آن را زیر سنگها و روی شانه ات بگذاری. راوی می‌گوید: رسول الله ﷺ ازار خود را باز نمود و آنرا روی شانه های خود نهاد؛ سپس بیهوش به زمین افتاد؛ بعد از آن روز، هرگز برهنه دیده نشد.

باب(۱۰): غسل جنابت زن وشوهر از یک ظرف

۱٦۱ــ عَنْ مُعَاذَةَ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: قَالَتْ:كُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، فَيُبَادِرُنِي، حَتَّى أَقُولَ: دَعْ لِي دَعْ لِي، قَالَتْ: وَهُمَا جُنُبَانِ. (م/۱ ۳۳)

ترجمه: معاذه روایت می کند که عایشه رضی الله عنها گفت: من و رسول الله ﷺ از یک ظرف که بین ما قرار داشت، غسل می کردیم؛ آنحضرت ﷺ از من پیشی می گرفت بطوریکه من می گفتم: برای من بگذار، برای من بگذار. معاذه می گوید: هر دو جنب بودند.

باب(۱۱): شخص جنب اگر خواست بخورد یا بخوابد، وضو بگیرد

۱٦۲ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا كَانَ جُنُبًا، فَأَرَادَ أَنْ يَأْكُلَ أَوْ يَنَامَ، تَوَضَّأَ وُضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ. (م/ ۳۰۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هرگاه رسول الله ﷺ جنب بود و می خواست بخورد یا بخوابد، مانند وضوی نماز، وضو می گرفت.

باب(١٢): خوابیدن جنب قبل از غسل نمودن

١٦٣ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي قَيْسٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا عَنْ وِتْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ، قُلْتُ: كَيْفَ كَانَ يَصْنَعُ فِي الْجَنَابَةِ، أَكَانَ يَغْتَسِلُ قَبْلَ أَنْ يَنَامَ أَمْ يَنَامُ قَبْلَ أَنْ يَغْتَسِلَ؟ قَالَتْ: كُلُّ ذَلِكَ قَدْ كَانَ يَفْعَلُ، رُبَّمَا اغْتَسَلَ فَنَامَ، وَرُبَّمَا تَوَضَّأَ فَنَامَ، قُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي الأَمْرِ سَعَةً. (م/ ٣٠٧)

ترجمه: عبدالله بن ابی قیس می گوید: از عایشه رضی الله عنها دربارهٔ وتر رسول الله ﷺ پرسیدم؛ ام المومنین حدیث وتر را بیان کرد؛ سپس پرسیدم: هنگام جنابت چگونه عمل می نمود؟ آیا قبل از خوابیدن، غسل می کرد یا قبل از آنکه غسل نماید، می خوابید؟ عایشه رضی الله عنها گفت: هر دو کار را انجام می داد؛ گاهی غسل می کرد و می خوابید و گاهی وضو می گرفت و می خوابید؛ گفتم: خدا را سپاس می گویم که در این مسئله، وسعت قرار داده است.

باب(١٣): اگر کسی بعد از همبستر شدن با همسرش، خواست دوباره همبستری نماید، وضو بگیرد

١٦٤ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أَتَى أَحَدُكُمْ أَهْلَهُ ثُمَّ أَرَادَ أَنْ يَعُودَ فَلْيَتَوَضَّأْ». (م/ ٣٠٨)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر کسی از شما با همسرش همبستری کرد و دوباره خواست همبستری نماید، وضو بگیرد».

باب(١٤): تیمم و آنچه دربارهٔ آن وارد شده است

١٦٥ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالْبَيْدَاءِ أَوْ بِذَاتِ الْجَيْشِ انْقَطَعَ عِقْدٌ لِي فَأَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْتِمَاسِهِ، وَأَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَأَتَى

النَّاسُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ﷛ فَقَالُوا: أَلاَ تَرَى إِلَى مَا صَنَعَتْ عَائِشَةُ؟ أَقَامَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالنَّاسِ مَعَهُ وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ؟ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ﷛ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاضِعٌ رَأْسَهُ عَلَى فَخِذِي قَدْ نَامَ، فَقَالَ: حَبَسْتِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسَ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ؟ قَالَتْ: فَعَاتَبَنِي أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ، وَجَعَلَ يَطْعُنُ بِيَدِهِ فِي خَاصِرَتِي، فَلاَ يَمْنَعُنِي مِنَ التَّحَرُّكِ إِلاَّ مَكَانُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى فَخِذِي، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَصْبَحَ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التَّيَمُّمِ، فَتَيَمَّمُوا، فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ الْحُضَيْرِ، وَهُوَ أَحَدُ النُّقَبَاءِ: مَا هِيَ بِأَوَّلِ بَرَكَتِكُمْ يَا آلَ أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: فَبَعَثْنَا الْبَعِيرَ الَّذِي كُنْتُ عَلَيْهِ فَوَجَدْنَا الْعِقْدَ تَحْتَهُ. (م/٧ ٣٦)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: در یکی از سفرها، همراه نبی اکرم ﷺ بودیم؛ هنگامی که به ذات الجیش یا به بیداء رسیدیم، گلوبندم افتاد و گم شد؛ رسول الله ﷺ برای پیدا کردن آن، توقف کرد؛ مردم نیز توقف کردند؛ آنجا نه آبی بود و نه کاروان، آب همراه داشت؛ عده‌ای نزد ابوبکر﷛ آمدند و گفتند: نمی بینی که عایشه چه کار کرده است؟ موجب شده که رسول الله ﷺ و کاروان توقف کنند در حالیکه نه آب همراه دارند و نه در محل توقف آنان، آب وجود دارد. عایشه رضی الله عنها می گوید: در حالی که رسول اکرمﷺ خوابیده و سر مبارکش را بر زانویم گذاشته بود، پدرم؛ ابوبکر؛ نزد من آمد و مرا سرزنش نمود و در حالی که با دست به پهلویم می زد، آنچه خدا می خواست نثار من کرد؛ اما چون سر (مبارک) رسول الله ﷺ روی زانویم قرار داشت، نمی توانستم حرکت کنم؛ سرانجام، زمانی رسول خداﷺ برخاست که صبح شده بود و در محل توقف ما، آبی وجود نداشت؛ در نتیجه، خداوند آیهٔ تیمم را نازل فرمود و مردم تیمم کردند؛ اینجا بود که اسید بن حضیر﷛گفت: ای آل ابوبکر! نزول این آیه، نخستین برکت شما نیست. (بلکه قبلا نیز مردم به وسیلهٔ شما به چنین خیر و برکاتی نایل آمده اند).

عایشه رضی الله عنها در پایان این حدیث، می فرماید: آنگاه، هنگامی که شترم را حرکت دادیم، گلوبند را زیر آن، پیدا کردیم.

باب(۱۵): تیمم جنب

۱٦٦ـــ عَنْ شَقِيقٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ عَبْدِ اللَّهِ وَأَبِي مُوسَى ﷺ فَقَالَ أَبُو مُوسَى: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلاً أَجْنَبَ فَلَمْ يَجِدِ الْمَاءَ شَهْرًا، كَيْفَ يَصْنَعُ بِالصَّلَاةِ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: لاَ يَتَيَمَّمُ وَإِنْ لَمْ يَجِدِ الْمَاءَ شَهْرًا، فَقَالَ أَبُو مُوسَى: فَكَيْفَ بِهَذِهِ الآيَةِ فِي سُورَةِ الْمَائِدَةِ: ﴿ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا ﴾ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: لَوْ رُخِّصَ لَهُمْ فِي هَذِهِ الآيَةِ لأَوْشَكَ إِذَا بَرَدَ عَلَيْهِمُ الْمَاءُ أَنْ يَتَيَمَّمُوا بِالصَّعِيدِ، فَقَالَ أَبُو مُوسَى لِعَبْدِ اللَّهِ: أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ عَمَّارٍ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَاجَةٍ، فَأَجْنَبْتُ، فَلَمْ أَجِدِ الْمَاءَ، فَتَمَرَّغْتُ فِي الصَّعِيدِ كَمَا تَمَرَّغُ الدَّابَّةُ، ثُمَّ أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيكَ أَنْ تَقُولَ بِيَدَيْكَ هَكَذَا»؛ ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدَيْهِ الأَرْضَ ضَرْبَةً وَاحِدَةً، ثُمَّ مَسَحَ الشِّمَالَ عَلَى الْيَمِينِ، وَظَاهِرَ كَفَّيْهِ وَوَجْهَهُ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَوَلَمْ تَرَ عُمَرَ لَمْ يَقْنَعْ بِقَوْلِ عَمَّارٍ ﷺ. (م/۸ ۳٦)

ترجمه: شقیق می گوید: من و عبدالله و ابوموسی نشسته بودیم؛ ابو موسی گفت: ای ابا عبدالرحمن! (کنیه عبد الله) اگر کسی جنب شد و یک ماه آب نیافت، چگونه نماز بخواند؟ عبدالله گفت: تیمم نکند اگر چه یک ماه هم آب نیافت. ابوموسی گفت: پس آیهٔ سورهٔ مائده را چگونه تفسیر می کنی که می گوید: اگر آب نیافتید با خاک پاک، تیمم کنید؟ عبدالله گفت: اگر با این آیه اجازه تیمم داده شود، به محض اینکه آب سرد شد، مردم تیمم می کنند؛ ابوموسی گفت: آیا شما حدیث عمار را نشنیده اید که گفت: رسول الله ﷺ مرا برای انجام کاری فرستاد؛ من جنب شدم و آبی نیافتم (تا با آن غسل نمایم)؛ پس مثل حیوان در خاک غلط خوردم؛ سپس خدمت نبی اکرم ﷺ رسیدم و ماجرا را برایش تعریف کردم؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر این کار را با دستهایت انجام می دادی برایت کافی بود»؛ سپس رسول اکرم ﷺ دستهایش را یک بار به زمین زد و دست چپش را روی دست راست زد و پشت کفهای دست و چهره اش را مسح کرد. عبدالله گفت: آیا ندیدی که عمر به قول عمار قانع نشد.

شرح: جریان بطور مختصر از این قرار است که عمار مدعی بود که در حضور عمرﷺ رسول اکرم ﷺ روش تیمم را به عمار آموخته است؛ اما عمر ﷺ این جریان را بخاطر نداشت؛ به همین سبب، هنگامیکه عمار حدیث را نقل کرد، گفت: ای عمار! از خدا بترس. ولی هنگامیکه عمار اصرار ورزید، عمر ﷺ گفت: نولیك ما تولیت. یعنی با مسئولیت خودت، حدیث را نقل کن.

باب(۱۶): تیمم برای جواب سلام گفتن

١٦٧ - عَنْ عُمَيْرٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: أَقْبَلْتُ أَنَا وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ يَسَارٍ، مَوْلَى مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى أَبِي الْجَهْمِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ الصِّمَّةِ الأَنْصَارِيِّ، فَقَالَ أَبُو الْجَهْمِ: أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ نَحْوِ بِئْرِ جَمَلٍ، فَلَقِيَهُ رَجُلٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَرُدَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِ حَتَّى أَقْبَلَ عَلَى الْجِدَارِ، فَمَسَحَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ، ثُمَّ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلاَمَ. (م/ ٩ ٣٦)

ترجمه: عمیر مولای ابن عباس می گوید: شنیدم که ابن عباس می گفت: من و عبدالله بن یسار مولای میمونه همسر نبی اکرم ﷺآمدیم و نزد بوجهم بن حارث بن صمه انصاری رفتیم؛ ابو جهم گفت: رسول الله ﷺ از طرف چاه جمل می آمد که شخصی به ایشان رسید و سلام گفت. رسول خدا ﷺ سلام او را پاسخ نداد تا اینکه به دیواری رسید؛ آنگاه، بر آن دست زدْ و آنها (دستهایش) را بر چهره و دست‌هایش مالید (یعنی تیمم کرد)؛ سپس سلام آن شخص را پاسخ داد.

باب(۱۷): مؤمن نجس نمی شود

١٦٨ - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ لَقِيَهُ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَرِيقٍ مِنْ طُرُقِ الْمَدِينَةِ وَهُوَ جُنُبٌ، فَانْسَلَّ فَذَهَبَ فَاغْتَسَلَ، فَتَفَقَّدَهُ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمَّا جَاءَهُ قَالَ: «أَيْنَ كُنْتَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ»؟ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَقِيتَنِي وَأَنَا جُنُبٌ، فَكَرِهْتُ أَنْ أُجَالِسَكَ حَتَّى أَغْتَسِلَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سُبْحَانَ اللَّهِ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ لاَ يَنْجُسُ». (م/ ١ ٣٧)

ترجمه: ابو هریره ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ در یکی از کوچه‌های مدینه، مرا دید؛ چون جنب بودم، خود را عقب کشیدم و از چشم رسول الله ﷺ پنهان کردم؛ آنگاه پس از غسل نمودن، خدمت رسول خدا ﷺ رسیدم؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «ابوهریره! کجا بودی»؟ عرض کردم: بعلت جنابت وعدم طهارت، مجالست با شما را مناسب ندانستم. رسول الله ﷺ فرمود: «سبحان الله! مؤمن که نجس نمی‌شود».

باب(۱۸): ذکر خدا در هر حالت

۱٦۹ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَذْكُرُ اللَّهَ عَلَى كُلِّ أَحْيَانِهِ. (م/ ۳۷۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ در هر حال، ذکر خدا را می کرد. (یعنی نشسته، ایستاده، در حالت بی وضویی، جنابت و غیره). مترجم

باب(۱۹): انسان می تواند بدون وضو، غذا بخورد

۱۷۰ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ مِنَ الْخَلَاءِ، فَأُتِيَ بِطَعَامٍ، فَذَكَرُوا لَهُ الْوُضُوءَ، فَقَالَ: «أُرِيدُ أَنْ أُصَلِّيَ فَأَتَوَضَّأَ»؟! (م/ ۳۷٤)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که: نبی اکرم ﷺ از بیت الخلاء بیرون آمد؛ برای آنحضرت ﷺ غذا آوردند و وضو را برایش یاد آوری نمودند؛ رسول اکرم ﷺ فرمود: «مگر می خواهم نماز بخوانم که وضو بگیرم»؟!

کتاب قاعدگی

باب(۱): دربارۀ آیۀ ﴿ وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْمَحِيضِ ﴾ و از تو دربارۀ قاعدگی می پرسند

۱۷۱ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ الْيَهُودَ كَانُوا إِذَا حَاضَتِ الْمَرْأَةُ فِيهِمْ لَمْ يُؤَاكِلُوهَا، وَلَمْ يُجَامِعُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ، فَسَأَلَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ النَّبِيَّ ﷺ فَأَنْزَلَ

اللَّهُ تَعَالَى: ﴿ وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَٱعْتَزِلُوا۟ ٱلنِّسَآءَ فِى ٱلْمَحِيضِ ﴾ إِلَى آخِرِ الآيَة: فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «اصْنَعُوا كُلَّ شَيْءٍ إِلاَّ النِّكَاحَ». فَبَلَغَ ذَلِكَ الْيَهُودَ فَقَالُوا: مَا يُرِيدُ هَذَا الرَّجُلُ أَنْ يَدَعَ مِنْ أَمْرِنَا شَيْئًا إِلاَّ خَالَفَنَا فيه، فَجَاءَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ وَعَبَّادُ بْنُ بِشْرٍ فَقَالاَ: يَا رَسُولَ اللَّه إِنَّ الْيَهُودَ تَقُولُ كَذَا وَكَذَا، أَفَلاَ نُجَامِعُهُنَّ؟ فَتَغَيَّرَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّه ﷺ حَتَّى ظَنَنَّا أَنْ قَدْ وَجَدَ عَلَيْهِمَا، فَخَرَجَا، فَاسْتَقْبَلَهُمَا هَدِيَّةٌ مِنْ لَبَنٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَأَرْسَلَ فِي آثَارِهِمَا فَسَقَاهُمَا، فَعَرَفَا أَنْ لَمْ يَجِدْ عَلَيْهِمَا. (م/ ٣٠٢)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: هنگامی که زن در میان یهود دچار عادت ماهیانه می شد، آنها با او غذا نمی خوردند و با او در یک خانه زندگی نمی کردند؛ صحابه رضوان الله علیهم اجمعین از رسول اکرم ﷺ در این باره پرسیدند؛ خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿ وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَٱعْتَزِلُوا۟ ٱلنِّسَآءَ فِى ٱلْمَحِيضِ ﴾ یعنی از تو دربارهٔ قاعدگی زنان می پرسند؛ بگو: قاعدگی ضرر و زیان است؛ پس در دوران قاعدگی، از زنان کناره گیری کنید.

رسول الله ﷺ (در تفسیر این آیه) فرمود: «هرکار بکنید بجز آمیزش جنسی». (خوردن و خوابیدن و سایر امور معاشرتی با زن در دوران قاعدگی، اشکالی ندارد). مسئله به گوش یهود رسید؛ آنها گفتند: این مرد می خواهد در همهٔ امور با ما مخالفت کند؛ پس از شنیدن این سخن، اسید بن حضیر و عباد بن بشر آمدند و گفتند: ای رسول خدا! یهود چنین و چنان می گویند؛ آیا ما با زنان در دوران قاعدگی آمیزش نکنیم؟ (تا بیشتر با آنها مخالفت کنیم)؛ چهرهٔ رسول الله ﷺ از این سخن، تغییرکرد طوریکه ما گمان کردیم بر آنها خشم و غضب نمود. به هر حال، آن دو بیرون رفتند؛ از روبروی آنها مقداری شیر برای رسول الله ﷺ بعنوان هدیه آوردند؛ آنحضرت ﷺ (شخصی را) بدنبال آنها فرستاد و به آنها شیر نوشاند؛ اینگونه، آنها دانستند که نبی اکرم ﷺ از آنان، ناراحت نیست.

باب(٢): کیفیت غسل زن بعد از قاعدگی و جنابت

١٧٣ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ أَسْمَاءَ ﷺ سَأَلَت النَّبيَّ ﷺ عَنْ غُسْلِ الْمَحِيضِ؟ فَقَالَ: «تَأْخُذُ إِحْدَاكُنَّ مَاءَهَا وَسِدْرَتَهَا، فَتَطَهَّرُ فَتُحْسِنُ الطُّهُورَ، ثُمَّ تَصُبُّ عَلَى رَأْسِهَا فَتَدْلُكُهُ دَلْكًا شَدِيدًا حَتَّى تَبْلُغَ شُؤُونَ رَأْسِهَا، ثُمَّ تَصُبُّ عَلَيْهَا الْمَاءَ، ثُمَّ تَأْخُذُ فِرْصَةً مُمَسَّكَةً فَتَطَهَّرُ بِهَا». فَقَالَتْ أَسْمَاءُ: وَكَيْفَ تَطَهَّرُ بِهَا؟ فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ، تَطَهَّرِينَ بِهَا». فَقَالَتْ عَائِشَةُ ـــ كَأَنَّهَا تُخْفِي ذَلِكَ ـــ: تَتَبَّعِينَ أَثَرَ الدَّمِ، وَسَأَلَتْهُ عَنْ غُسْلِ الْجَنَابَةِ؟ فَقَالَ: «تَأْخُذُ مَاءً فَتَطَهَّرُ فَتُحْسِنُ الطُّهُورَ أَوْ: تُبْلِغُ الطُّهُورَ، ثُمَّ تَصُبُّ عَلَى رَأْسِهَا فَتَدْلُكُهُ حَتَّى تَبْلُغَ شُؤُونَ رَأْسِهَا، ثُمَّ تُفِيضُ عَلَيْهَا الْمَاءَ». فَقَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: نِعْمَ النِّسَاءُ نِسَاءُ الأَنْصَارِ، لَمْ يَكُنْ يَمْنَعُهُنَّ الْحَيَاءُ أَنْ يَتَفَقَّهْنَ فِي الدِّينِ. (م/ ٣٣٢)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که: اسماء دختر یزید انصاری از نبی اکرم ﷺ درباره کیفیت غسل قاعدگی پرسید؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «شما آب و سدرتان را بر می دارید، مکانهای آلوده را می شویید و خوب وضو می گیرید؛ سپس بر سرتان آب می ریزید و بشدت آنرا می مالید طوریکه آب به ریشهٔ موها برسد؛ بعد از آن، روی خود آب می ریزید؛ سپس یک قطعه پشم یا پنبهٔ خوشبو بر می دارید و بوسیلهٔ آن، خود را پاک می کنید». اسماء پرسید: چگونه بوسیلهٔ آن خود را پاک کنم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «سبحان الله! بوسیلهٔ آن خود را پاک نمایید». عایشه رضی الله عنها طوریکه می خواست این سخن پوشیده بماند و دیگران نشنوند، گفت: بوسیلهٔ پنبه اثر خون را تعقیب کن.

همچنین اسماء رضی الله عنها از رسول الله ﷺ دربارهٔ کیفیت غسل جنابت پرسید؛ آن حضرت ﷺ فرمود: «زن آب بر می دارد و خوب و کامل نظافت می کند و وضو می گیرد سپس بر سرش آب می ریزد و خوب می مالد تا آب به ریشهٔ موهایش برسد؛ سپس بر خودش آب می ریزد». عایشه رضی الله عنها می گفت: بهترین زنان، زنان انصار بودند؛ زیرا حیا آنها را از یاد گرفتن احکام دین، جلوگیری نمی کرد.

باب(۳): حکم پارچه وسجاده دادن زن قاعده

۱۷۳ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ نَاوِلِينِي الثَّوْبَ»؛ فَقَالَتْ: إِنِّي حَائِضٌ، فَقَالَ: «إِنَّ حَيْضَتَكِ لَيْسَتْ فِي يَدِكِ». فَنَاوَلَتْهُ. (م/ ۲۹۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: روزی، رسول الله ﷺ در مسجد بود که به عایشه رضی الله عنها فرمود: «پارچه را به من بده». عایشه رضی الله عنها گفت: من در دوران قاعدگی بسر می برم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «قاعدگی تو در دستهایت نیست». عائشه رضی الله عنها پارچه را به آنحضرت ﷺ داد.

شرح: «قاعدگی تو در دستهایت نیست» به این معنی است که جسم و دست زنی که در دوران قاعدگی بسر می برد، نجس نیست. مترجم

باب(۴): شستن و شانه زدن سر شوهر توسط زنی که در دوران قاعدگی بسر می برد

۱۷۴ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: إِنْ كُنْتُ لأَدْخُلُ الْبَيْتَ لِلْحَاجَةِ، وَالْمَرِيضُ فِيهِ، فَمَا أَسْأَلُ عَنْهُ إِلاَّ وَأَنَا مَارَّةٌ، وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيُدْخِلُ عَلَيَّ رَأْسَهُ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ، فَأُرَجِّلُهُ، وَكَانَ لاَ يَدْخُلُ الْبَيْتَ إِلاَّ لِحَاجَةٍ، إِذَا كَانَ مُعْتَكِفًا. (م/ ۲۹۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها ؛همسر گرامی رسول خدا ﷺ؛ می‌گوید: گاهی ـ در حالت اعتکاف ـ بخاطر ضرورت ونیاز، وارد خانه می شدم؛ در آنجا، بیماری وجود داشت؛ من همچنان که در حرکت بودم، حال بیمار را جویا می شدم؛ همچنین گاهی رسول خدا ﷺ در حالی که در مسجد معتکف بود، سر مبارکش را به سوی من متمایل می ساخت و من موهایش را شانه می‌زدم؛ گفتنی است که آنحضرت ﷺ هنگامی که معتکف بود، بدون ضرورت، وارد خانه نمی شد.

باب(۵): تکیه دادن در آغوش زن حا ضئ و تلاوت قرآن کریم

۱۷۵ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَتَّكِئُ فِي حِجْرِي وَأَنَا حَائِضٌ، فَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ. (م/۱ ۳۰)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: من در دوران قاعدگی بسر می بردم؛ رسول الله ﷺ بر من تکیه می نمود (سر بر زانوی من می نهاد) و قرآن تلاوت می‌کرد.

باب(۶): خوابیدن با زن حائضه در یک لحاف

۱۷۶– عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: بَيْنَمَا أَنَا مُضْطَجِعَةٌ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْخَمِيلَةِ إِذْ حِضْتُ، فَانْسَلَلْتُ فَأَخَذْتُ ثِيَابَ حِيضَتِي، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَفِسْتِ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَدَعَانِي فَاضْطَجَعْتُ مَعَهُ فِي الْخَمِيلَةِ، قَالَتْ: وَكَانَتْ هِيَ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَغْتَسِلَانِ فِي الإِنَاءِ الْوَاحِدِ مِنَ الْجَنَابَةِ. (م/ ۲۹۶)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می‌گوید: با رسول الله ﷺ در یک چادر، خوابیده بودم که دچار قاعدگی شدم؛ آهسته، خود را بیرون کشیدم و لباس حیض پوشیدم. رسول الله ﷺ پرسید: «آیا دچار قاعدگی شدی»؟ گفتم: بلی. آنحضرت ﷺ دوباره مرا فراخوند و من با ایشان در همان چادر خوابیدم. راوی می گوید: من و رسول الله ﷺ از یک ظرف آب برای غسل جنابت، استفاده می کردیم.

باب(۷): مباشرت با زن حا ضه از بالای ازار

۱۷۷ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ إِحْدَانَا إِذَا كَانَتْ حَائِضًا، أَمَرَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَأْتَزِرَ فِي فَوْرِ حَيْضَتِهَا، ثُمَّ يُبَاشِرُهَا، قَالَتْ: وَأَيُّكُمْ يَمْلِكُ إِرْبَهُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْلِكُ إِرْبَهُ. (م/ ۲۹۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: هرگاه یکی از همسران رسول الله ﷺ دچار قاعدگی می‌شد و آنحضرت ﷺ می خواست در کنارش بخوابد، به او دستور می داد که در

حین شدت حیض، ازار بپوشد؛ آنگاه در کنار او می‌خوابید. عایشه رضی الله عنها افـزود: چـه کسی از شما می تواند مانند رسول الله ﷺ در چنین حالتی خودش را کنترل نماید؟!

باب(۸): آب نوشیدن با زن حائض از یک ظرف

۱۷۸ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَشْرَبُ وَأَنَا حَائِضٌ، ثُمَّ أُنَاوِلُهُ النَّبِيَّ ﷺ فَيَضَعُ فَاهُ عَلَى مَوْضِعِ فِيَّ، فَيَشْرَبُ، وَأَتَعَرَّقُ الْعَرْقَ وَأَنَا حَائِضٌ، ثُمَّ أُنَاوِلُهُ النَّبِيَّ ﷺ، فَيَضَعُ فَاهُ عَلَى مَوْضِعِ فِيَّ. (م/ ۳۰۰)

ترجمه: عائشه رضی الله عنها می گوید: من در دوران قاعدگی آب می نوشیدم؛ سپس ظرف آب را به نبی اکرم ﷺ می دادم؛ آنحضرت ﷺ دهانش را همان جای دهان من می گذاشت و آب می نوشید؛ همچنین من گوشت را از استخوان با دندان می کندم و می خوردم؛ سپس آنرا به نبی اکرم ﷺ می دادم؛ آنحضرت ﷺ دهانش را همان جای دهان من می گذاشت (و گوشت را می کند و می خورد).

باب(۹): دربارهٔ غسل نمودن و نماز خواندن زن مستحاضه

۱۷۹ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ: اسْتَفْتَتْ أُمُّ حَبِيبَةَ بِنْتُ جَحْشٍ رَسُولَ اللَّه ﷺ فَقَالَتْ: إِنِّي أُسْتَحَاضُ؟ فَقَالَ: إِنَّمَا ذَلِك عِرْقٌ فَاغْتَسِلِي، ثُمَّ صَلِّي. فَكَانَتْ تَغْتَسِلُ عِنْدَ كُلِّ صَلاَةٍ، قَالَ اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ: لَمْ يَذْكُرِ ابْنُ شِهَابٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ أَمَرَ أُمَّ حَبِيبَةَ بِنْتَ جَحْشٍ أَنْ تَغْتَسِلَ عِنْدَ كُلِّ صَلاَةٍ وَلَكِنَّهُ شَيْءٌ فَعَلَتْهُ هِيَ. (م/ ۳۳۴)

ترجمه: ام المومنین؛ عایشه رضی الله عنها؛ می گوید: ام حبیبه دختر جحش نزد نبی اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: ای پیامبر گرامی ﷺ! به دلیل خون حیض، مدت زیادی ناپاک می‌شـوم؟ (آیا در این مدت، نماز را ترک کنم)؟ رسول الله ﷺ فرمود: «این، (خـون حـیض نیـست بلکـه) خون رگی است که پاره شده است؛ غسل کن و نماز بخوان». راوی مـی گویـد: لـذا ام حبیبـه برای هر نماز، غسل می نمود.

لیث بن سعد می گوید: ابن شهاب نگفت که رسول الله ﷺ به ام حبیبه دستور داد تا برای هر نماز، غسل نماید؛ بلکه این کار را خود ام حبیبه انجام می داد. (باید دانست که در این صورت، وضو گرفتن، کافی می باشد).

باب(۱۰): زن حائض، نماز را قضا نمی آورد ولی روزه را قضا می آورد

۱۸۰ــ عَنْ مُعَاذَةَ قَالَتْ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: فَقُلْتُ: مَا بَالُ الْحَائِضِ تَقْضِي الصَّوْمَ وَلاَ تَقْضِي الصَّلاَةَ؟ فَقَالَتْ: أَحَرُورِيَّةٌ أَنْتِ؟ قُلْتُ: لَسْتُ بِحَرُورِيَّةٍ، وَلَكِنِّي أَسْأَلُ، قَالَتْ: كَانَ يُصِيبُنَا ذَلِكَ، فَنُؤْمَرُ بِقَضَاءِ الصَّوْمِ وَلاَ نُؤْمَرُ بِقَضَاءِ الصَّلاَةِ. (م/ ۳۳۵)

ترجمه: معاذه می گوید: از عایشه رضی الله عنها پرسیدم: چرا زن حائض، روزه را قضا می آورد ولی نماز را قضا نمی آورد؟ عایشه رضی الله عنها گفت: آیا تو از جماعت خوارج هستی؟! گفتم: من از خوارج نیستم ولی این مسئله را می پرسم. عایشه رضی الله عنها گفت: ما دچار قاعدگی می شدیم؛ به ما دستور می دادند تا روزه را قضا بیاوریم ولی دستور نمی دادند که نماز را قضا بیاوریم.

باب(۱۱): پنج رفتار از فطرت هستند

۱۸۱ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْفِطْرَةُ خَمْسٌ، أَوْ خَمْسٌ مِنَ الْفِطْرَةِ: الْخِتَانُ، وَالاِسْتِحْدَادُ، وَتَقْلِيمُ الأَظْفَارِ، وَنَتْفُ الإِبِطِ، وَقَصُّ الشَّارِبِ». (م/ ۲۵۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «فطرت، پنج رفتار می باشد یا پنج رفتار جزو فطرت هستند: ختنه کردن، تراشیدن موی زیر ناف، کوتاه کردن ناخن ها، کندن موی زیر بغل و کوتاه نمودن سبیل».

باب(۱۲): ده رفتار جزو فطرت هستند

۱۸۲ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «عَشْرٌ مِنَ الْفِطْرَةِ: قَصُّ الشَّارِبِ، وَإِعْفَاءُ اللِّحْيَةِ، وَالسِّوَاكُ، وَاسْتِنْشَاقُ الْمَاءِ، وَقَصُّ الأَظْفَارِ، وَغَسْلُ الْبَرَاجِمِ، وَنَتْفُ الإِبطِ، وَحَلْقُ الْعَانَةِ، وَانْتِقَاصُ الْمَاءِ». قَالَ زَكَرِيَّاءُ: قَالَ مُصْعَبٌ: وَنَسِيتُ الْعَاشِرَةَ، إِلاَّ أَنْ تَكُونَ الْمَضْمَضَةَ، زَادَ قُتَيْبَةُ: قَالَ وَكِيعٌ: انْتِقَاصُ الْمَاءِ يَعْنِي الاِسْتِنْجَاءَ. (م/۱ ۳٦)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ده رفتار جزو فطرت هستند: ۱- کوتاه کردن سبیل ۲- گذاشتن ریش ۳- مسواک زدن ۴- استشناق (یعنی آب در بینی کردن) ۵- کوتاه کردن ناخن ها ۶- شستن بند انگشتان و مفاصل ۷- کندن موی زیر بغل ۸- تراشیدن موی زیر ناف ۹- استنجا کردن». زکریا (یکی از راویان) می گوید: مصعب (راوی دیگر) گفت: من دهمی را فراموش کرده ام؛ شاید مضمضه باشد.

باب(۱۳): دادن مسواک به بزرگتر

۱۸۳ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَرَانِي فِي الْمَنَامِ أَتَسَوَّكُ بِسِوَاكٍ، فَجَذَبَنِي رَجُلاَنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الآخَرِ، فَنَاوَلْتُ السِّوَاكَ الأَصْغَرَ مِنْهُمَا، فَقِيلَ لِي: كَبِّرْ، فَدَفَعْتُهُ إِلَى الأَكْبَرِ». (م/۱ ۲۲۷)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «در خواب دیدم که مسواک می‌زنم؛ دو نفر نزد من آمدند.؛ یکی بزرگتر بود و دیگری کوچکتر؛ مسواک را به کوچکتر دادم؛ به من گفته شد: آنرا به بزرگتر بده؛ پس مسواک را به فرد بزرگتر دادم».

باب(۱۴): سبیل ها را کوتاه کنید و ریش ها را بگذارید

۱۸۴ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَالِفُوا الْمُشْرِكِينَ أَحْفُوا الشَّوَارِبَ وَأَعْفُوا اللِّحَى». (م/ ۲٥۹)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «با مشرکین مخالفت

کنید؛ سبیل ها را کوتاه کنید و ریش ها را بگذارید».

۱۸۵ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: وُقِّتَ لَنَا فِي قَصِّ الشَّارِبِ، وَتَقْلِيمِ الأَظْفَارِ، وَنَتْفِ الإِبِطِ، وَحَلْقِ الْعَانَةِ: أَنْ لاَ نَتْرُكَ أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً. (م/ ۲۵۸)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: برای ما دربارۀ کوتاه کردن سبیل، گرفتن ناخن، کندن موی زیر بغل، و تراشیدن موی زیر ناف، چهل روز وقت تعیین گردید که نباید بیشتر از آن بگذاریم. (باید دانست که این تعیین وقت از طرف رسول الله ﷺ می باشد چنانچه در احادیث دیگر آمده است).

باب(۱۵): شستن ادرار در مسجد

۱۸۶ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ فِي الْمَسْجِدِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ جَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَامَ يَبُولُ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَهْ مَهْ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ تُزْرِمُوهُ دَعُوهُ». فَتَرَكُوهُ حَتَّى بَالَ، ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَعَاهُ فَقَالَ لَهُ: «إِنَّ هَذِهِ الْمَسَاجِدَ لاَ تَصْلُحُ لِشَيْءٍ مِنْ هَذَا الْبَوْلِ وَلاَ الْقَذَرِ، إِنَّمَا هِيَ لِذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالصَّلاَةِ وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ» أَوْ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. قَالَ: فَأَمَرَ رَجُلاً مِنَ الْقَوْمِ، فَجَاءَ بِدَلْوٍ مِنْ مَاءٍ فَشَنَّهُ عَلَيْهِ. (م/ ۲۸۵)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: ما همراه رسول الله ﷺ در مسجد بودیم که یک صحرا نشین آمد و در مسجد ایستاد و شروع به ادرار کردن نمود؛ یاران رسول خدا ﷺ گفتند: دست نگهدار، دست نگهدار. رسول الله ﷺ فرمود: «ادرارش را قطع نکنید، او را بگذارید». پس او را گذاشتند تا ادرار نمود. سپس رسول الله ﷺ او را صدا کرد و به او فرمود: «چیزهایی مانند ادرار و نجاست، شایسته این مساجد نیست؛ بلکه این مساجد برای ذکر خدا، نماز و تلاوت قرآن ساخته شده اند». یا اینکه آنحضرت ﷺ سخنی شبیه این، فرمود؛ سپس به یک نفر دستور داد؛ او یک سطل آب آورد و روی آن ادرار ریخت.

باب(۱۶): پاشیدن آب روی ادرار پسر خرد سال

۱۸۷ــ عَنْ أُمِّ قَيْسٍ بِنْتِ مِحْصَنٍ: أَنَّهَا أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِابْنٍ لَهَا لَمْ يَبْلُغْ أَنْ يَأْكُلَ الطَّعَامَ، قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَتْنِي أَنَّ ابْنَهَا ذَاكَ بَالَ فِي حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَاءٍ فَنَضَحَهُ عَلَى ثَوْبِهِ، وَلَمْ يَغْسِلْهُ غَسْلاً. (م/ ۲۸۷)

ترجمه: ام قیس دختر محصن رضی الله عنها می گوید: پسر کوچکم را که هنوز غذا نمی‌خورد، نزد رسول الله ﷺ آوردم؛ عبید الله (یکی از راویان) می گوید: فرزندش در بغل رسول الله ﷺ ادرار کرد؛ آنحضرت ﷺ آب خواست و بر لباسهایش ریخت و آنها را نشست. (یعنی فقط به ریختن آب، اکتفا نمود).

باب(۱۷): شستن منی از لباس

۱۸۸ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شِهَابٍ الْخَوْلاَنِيِّ قَالَ: كُنْتُ نَازِلاً عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا، فَاحْتَلَمْتُ فِي ثَوْبَيَّ، فَغَمَسْتُهُمَا فِي الْمَاءِ، فَرَأَتْنِي جَارِيَةٌ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا فَأَخْبَرَتْهَا، فَبَعَثَتْ إِلَيَّ عَائِشَةُ فَقَالَتْ: مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ بِثَوْبَيْكَ؟ قَالَ: قُلْتُ: رَأَيْتُ مَا يَرَى النَّائِمُ فِي مَنَامِهِ، قَالَتْ: هَلْ رَأَيْتَ فِيهِمَا شَيْئًا؟ قُلْتُ: لاَ، قَالَتْ: فَلَوْ رَأَيْتَ شَيْئًا غَسَلْتَهُ، لَقَدْ رَأَيْتُنِي وَإِنِّي لأَحُكُّهُ مِنْ ثَوْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَابِسًا بِظُفُرِي. (م/ ۲۹۰)

ترجمه: عبدالله بن شهاب خولانی می گوید: مهمان عایشه صدیقه رضی الله عنها بودم که در هر دو لباسم (پیراهن و ازار) احتلام شدم؛ لذا هر دو را در آب گذاشتم؛ کنیز عایشه رضی الله عنها مرا دید و عایشه را اطلاع داد؛ عایشه رضی الله عنها شخصی را نزد من فرستاد و گفت: چرا هر لباسهایت را در آب گذاشتی؟ گفتم: آنچه را که انسان خواب در خوابش می بیند، من خواب دیدم. گفت: آیا در لباسهایت چیزی دیدی؟ گفتم: نه. گفت: اگر چیزی دیده می شد آنها را می شستی؛ من منی خشک را از لباس رسول الله ﷺ با ناخن می مالیدم و پاک می کردم.

باب(۱۸): شتن خون قعدگی ز لبس

۱۸۹ـــ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: إِحْدَانَا يُصِيبُ ثَوْبَهَا مِنْ دَمِ الْحَيْضَةِ، كَيْفَ تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: «تَحُتُّهُ، ثُمَّ تَقْرُصُهُ بِالْمَاءِ، ثُمَّ تَنْضَحُهُ، ثُمَّ تُصَلِّي فِيهِ». (م/۱ ۳۹)

ترجمه: از اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما روایت است که زنی، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: اگر لباس، با خون حیض آلوده شود، چه باید کرد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «نخست، آن را با دست، بدون آب، و سپس با آب بمال و بشوی؛ سپس در آن، نماز بخوان».

۵ـ کتاب نماز

باب(۱): آغاز اذان

۱۹۰ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ: كَانَ الْمُسْلِمُونَ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ يَجْتَمِعُونَ فَيَتَحَيَّنُونَ الصَّلَوَاتِ، وَلَيْسَ يُنَادِي بِهَا أَحَدٌ، فَتَكَلَّمُوا يَوْمًا فِي ذَلِكَ، فَقَالَ بَعْضُهُم: اتَّخِذُوا نَاقُوسًا مِثْلَ نَاقُوسِ النَّصَارَى، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَرْنًا مِثْلَ قَرْنِ الْيَهُودِ، فَقَالَ عُمَرُ ﷺ: أَوَلاَ تَبْعَثُونَ رَجُلاً يُنَادِي بِالصَّلاَةِ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا بِلاَلُ قُمْ فَنَادِ بِالصَّلاَةِ». (م/ ۲۳۷)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: زمانی که مسلمانان، تازه به مدینه آمده بودند، چون برای اوقات نماز، اذان گفته نمی شد، مردم تجمع می کردند و منتظر وقت نماز می ماندند؛ سرانجام، روزی مسلمانان در این باره با یکدیگر، تبادل نظر کردند؛ بعضی گفتند: ناقوسی مانند ناقوس نصارا و بعضی دیگر گفتند: شیپوری مانند شیپور یهود، به صدا درآوریم؛ عمر ﷺ گفت: بهتر است وقت نماز، کسی را بفرستیم تا مردم را به نماز فرا خواند؛ رسول الله ﷺ فرمود: «ای بلال! برخیز و مردم را به نماز فراخوان».

باب(۲): چگونگی اذان

۱۹۱ـــ عَنْ أَبِي مَحْذُورَةَ ﷺ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّه ﷺ عَلَّمَهُ هَذَا الأَذَانَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّه، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّه، ثُمَّ يَعُودُ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّه، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّه، حَيَّ عَلَى الصَّلاَة مَرَّتَيْنِ حَيَّ عَلَى الْفَلاَحِ مَرَّتَيْنِ» زَادَ إِسْحَقُ «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ». (م/ ۳۷۹)

ترجمه: ابومحذوره روایت می کند که نبی خدا ﷺ این اذان را به او یاد داد:

«اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّه، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّه، سپس دوباره می گفت: أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّه، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّه، حَيَّ عَلَى الصَّلاَة دو بار حَيَّ عَلَى الْفَلاَحِ دو بار». اسحاق (یکی از راویان) اضافه می کند: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ».

قابل یادآوری است که الله اکبر در ابتدای اذان،چهار بار گفته می شود چنانچه در بعضی از روایات ابومحذوره با سند صحیح آمده است.

باب(۳): کلمات اذان را دو بار و کلمات اقامه را یک بار، بگوید

۱۹۲ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أُمِرَ بِلاَلٌ أَنْ يَشْفَعَ الأَذَانَ، وَيُوتِرَ الإِقَامَةَ، زَادَ يَحْيَى فِي حَدِيثِهِ عَنِ ابْنِ عُلَيَّةَ: فَحَدَّثْتُ بِهِ أَيُّوبَ، فَقَالَ: إِلاَّ الإِقَامَةَ. (م/ ۳۷۸)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: به بلال ﷺ دستور داده شد که کلمات اذان را دو بار و کلمات اقامه را یک بار، بگوید.

یحیی در روایتش از ابن علیه اضافه می کند که: این حدیث را برای ایوب بیان نمودم؛ او گفت: بجز «قد قامت الصلاه» که دوبار گفته می شود.

باب(۴): انتخاب دو مؤذن

۱۹۳ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ لِرَسُولِ اللّهِ ﷺ مُؤَذِّنَانِ: بِلاَلٌ، وَابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ الأَعْمَى. (م/ ۳۸۰)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ دو موذن داشت: بلال و عبدالله ابن مکتوم که نابینا بود.

باب(۵): انتخاب مؤذن نابینا

۱۹۴ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ يُؤَذِّنُ لِرَسُولِ اللّهِ ﷺ وَهُوَ أَعْمَى. (م/۱ ۳۸)

ترجمه: عایشه صدیقه رضی الله عنها می فرماید: عبد الله ابن ام مکتوم که نابینا بود، برای رسول الله ﷺ اذان می گفت.

باب(۶): فضیلت اذان

۱۹۵ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ يُغِيرُ إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ، وَكَانَ يَسْتَمِعُ الأَذَانَ، فَإِنْ سَمِعَ أَذَانًا أَمْسَكَ، وَإِلاَّ أَغَارَ، فَسَمِعَ رَجُلاً يَقُولُ: اللّهُ أَكْبَرُ اللّهُ أَكْبَرُ فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ «عَلَى الْفِطْرَةِ». ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللّهُ، أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ: «خَرَجْتَ مِنَ النَّارِ». فَنَظَرُوا فَإِذَا هُوَ رَاعِي مِعْزًى. (م/ ۳۸۲)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ هنگام طلوع فجر، حمله را آغاز می کرد؛ نخست، گوش می داد اگر صدای اذان را می شنید، حمله نمی نمود؛ در غیر اینصورت، حمله می کرد. آنحضرت ﷺ شنید که مردی الله اکبر، الله اکبر می گوید؛ فرمود: «این شخص بر فطرت (اسلام) است»؛ سپس آن مرد گفت: أشهدان لا اله الا الله، أشهد ان لا اله الا الله. رسول الله ﷺ فرمود: «از آتش بیرون رفتی» (نجات یافتی). صحابه نگاه کردند، دیدند چوپانی است.

١٩٦ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلاَةِ أَدْبَرَ الشَّيْطَانُ لَهُ ضُرَاطٌ، حَتَّى لاَ يَسْمَعَ التَّأْذِينَ، فَإِذَا قُضِيَ التَّأْذِينُ أَقْبَلَ، حَتَّى إِذَا ثُوِّبَ بِالصَّلاَةِ أَدْبَرَ، حَتَّى إِذَا قُضِيَ التَّثْوِيبُ أَقْبَلَ، حَتَّى يَخْطُرَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَنَفْسِهِ يَقُولُ لَهُ: اذْكُرْ كَذَا، وَاذْكُرْ كَذَا، لِمَا لَمْ يَكُنْ يَذْكُرُ مِنْ قَبْلُ، حَتَّى يَظَلَّ الرَّجُلُ مَا يَدْرِي كَمْ صَلَّى». (م/ ٣٨٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که برای نماز، اذان داده میشود، شیطان فرار می‌کند و از عقب خود، هوا خارج می‌کند تا صدای اذان را نشنود و بعد از اذان، برمی‌گردد؛ بار دیگر، هنگام اقامه گفتن، فرار می‌کند و دوباره، پس از اتمام آن، بر می‌گردد تا نمازگزاران را دچار وسوسه کند و می‌گوید: فلان چیز و فلان چیز را به خاطر بیاور؛ یعنی همهٔ آنچه را که فراموش کرده است به یادش می آورد و او را چنان سرگرم می کند که نداند چند رکعت، نمازخوانده است».

باب(۷): فضیلت مؤذن ها

١٩٧ــ عَنْ عِيسَى بْنِ طَلْحَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، فَجَاءَهُ الْمُؤَذِّنُ يَدْعُوهُ إِلَى الصَّلاَةِ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْمُؤَذِّنُونَ أَطْوَلُ النَّاسِ أَعْنَاقًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/ ٣٨٧)

ترجمه: عیسی بن طلحه می گوید: من نزد معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنهما بودم که مؤذن آمد و وی را به نماز فرا خواند؛ معاویه گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «روز قیامت، گردن موذن ها از گردن همهٔ مردم، بلندتر است».

باب(۸): جواب دادن مؤذن

١٩٨ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا سَمِعْتُمُ الْمُؤَذِّنَ فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ، ثُمَّ صَلُّوا عَلَيَّ، فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلاَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ بِهَا عَشْرًا، ثُمَّ سَلُوا اللَّهَ لِي الْوَسِيلَةَ، فَإِنَّهَا مَنْزِلَةٌ فِي

الْجَنَّة، لاَ تَنْبَغِي إِلاَّ لِعَبْد مِنْ عِبَاد اللَّه، وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا هُوَ، فَمَنْ سَأَلَ لِي الْوَسِيلَةَ حَلَّتْ لَهُ الشَّفَاعَةُ». (م/ ۳۸٤)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «هنگامیکه صدای مؤذن را شنیدید، گفته هایش را تکرار کنید؛ سپس بر من درود بفرستید؛ زیرا هر کس، یک درود بر من بفرستد، خداوند در عوض آن، ده بار برایش درود می فرستد؛ سپس از خداوند برای من وسیله طلب کنید؛ وسیله، مقام و منزلتی در بهشت است که فقط شایستهٔ یک بنده از بندگان خدا می باشد؛ من امیدوارم که آن بنده، من باشم؛ پس هر کس برای من درخواست وسیله کند، شفاعت (من) برایش واجب می گردد».

باب(۹): فضیلت جواب دادن مؤذن

۱۹۹ــ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّاب ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «إِذَا قَالَ: الْمُؤَذِّنُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَقَالَ أَحَدُكُمْ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّه قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّه، ثُمَّ قَالَ: حَيَّ عَلَى الصَّلاَة، قَالَ: لاَ حَوْلَ وَ لاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّه، ثُمَّ قَالَ: حَيَّ عَلَى الْفَلاَحِ، قَالَ: لاَ حَوْلَ وَ لاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّه ثُمَّ قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، ثُمَّ قَالَ: لاَ إِلاَّ إِلاَّ اللَّهُ، قَالَ: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ مِنْ قَلْبِه، دَخَلَ الْجَنَّةَ. (م/ ۳۸۵)

ترجمه: عمر بن خطاب ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر هنگامیکه مؤذن اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ گفت، شما هم اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ بگویید و هنگامیکه مؤذن أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ گفت، شما هم أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ بگویید و چون أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّه گفت، شما هم أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّه بگویید و وقتیکه حَيَّ عَلَى الصَّلاَة گفت، شما لاَ حَوْلَ وَ لاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّه بگویید و هنگامیکه حَيَّ عَلَى الْفَلاَحِ گفت، شما لاَ حَوْلَ وَ لاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّه بگویید و چون اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ گفت، شما هم اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ بگویید و

زمانیکه لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ گفت: شما هم از قلبتان لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ بگویید، وارد بهشت می شوید».

۲۰۰ـــ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ الْمُؤَذِّنَ: أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولاً، وَبِالإِسْلاَمِ دِينًا، غُفِرَ لَهُ ذَنْبُهُ». (م/ ٣٨٦)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص ﷺ روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس بعد از شنیدن اذان مؤذن، أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولاً، وَبِالإِسْلاَمِ دِينًا بگوید، گناهانش بخشیده می شوند».

باب(۱۰): فرض بودن نماز

۲۰۱ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: نُهِينَا أَنْ نَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ شَيْءٍ، فَكَانَ يُعْجِبُنَا أَنْ يَجِيءَ الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ الْعَاقِلُ، فَيَسْأَلَهُ وَنَحْنُ نَسْمَعُ، فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! أَتَانَا رَسُولُكَ، فَزَعَمَ لَنَا أَنَّكَ تَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ أَرْسَلَكَ؟ قَالَ: «صَدَقَ»، قَالَ: فَمَنْ خَلَقَ السَّمَاءَ؟ قَالَ: «اللَّهُ»، قَالَ: فَمَنْ خَلَقَ الأَرْضَ؟ قَالَ: «اللَّهُ»، قَالَ: فَمَنْ نَصَبَ هَذِهِ الْجِبَالَ وَجَعَلَ فِيهَا مَا جَعَلَ؟ قَالَ: «اللَّهُ»، قَالَ: فَبِالَّذِي خَلَقَ السَّمَاءَ وَخَلَقَ الأَرْضَ وَنَصَبَ هَذِهِ الْجِبَالَ، آللَّهُ أَرْسَلَكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ»، قَالَ: وَزَعَمَ رَسُولُكَ: أَنَّ عَلَيْنَا خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي يَوْمِنَا وَلَيْلَتِنَا، قَالَ: صَدَقَ، قَالَ: فَبِالَّذِي أَرْسَلَكَ، آللَّهُ أَمَرَكَ بِهَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: وَزَعَمَ رَسُولُكَ أَنَّ عَلَيْنَا زَكَاةً فِي أَمْوَالِنَا. قَالَ: «صَدَقَ»، قَالَ: فَبِالَّذِي أَرْسَلَكَ، آللَّهُ أَمَرَكَ بِهَذَا؟ قَالَ: «نَعَمْ»، قَالَ: وَزَعَمَ رَسُولُكَ: أَنَّ عَلَيْنَا صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ فِي سَنَتِنَا. قَالَ: صَدَقَ، قَالَ: فَبِالَّذِي أَرْسَلَكَ، آللَّهُ أَمَرَكَ بِهَذَا؟ قَالَ: «نَعَمْ»، قَالَ: وَزَعَمَ رَسُولُكَ: أَنَّ عَلَيْنَا حَجَّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً. قَالَ: «صَدَقَ»،

ثُمَّ وَلَّى قَالَ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، لاَ أَزِيدُ عَلَيْهِنَّ وَلاَ أَنْقُصُ مِنْهُنَّ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَئِنْ صَدَقَ لَيَدْخُلَنَّ الْجَنَّةَ». (م/۱۲)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: ما از پرسیدن دربارۀ چیزی از رسول خدا ﷺ منع شده بودیم[1]؛ به همین سبب، دوست داشتیم مردی فهمیده از بادیه نشینان بیاید و از آنحضرت ﷺ بپرسد و ما گوش کنیم؛ تا اینکه روزی، مردی بادیه نشین آمد و گفت: ای محمد! فرستاده ات نزد ما آمده است و می گوید: تو مدعی هستی که خداوند تو را فرستاده است؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «راست می گوید». آن مرد پرسید: چه کسی آسمان را آفریده است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «الله». پرسید: چه کسی زمین را آفریده است؟ نبی اکرم ﷺ فرمود: «الله». مرد بادیه نشین پرسید: چه کسی این کوه ها را برافراشته است و چیزهای مختلفی را در آنها قرار داده است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «الله». آن مرد گفت: سوگند به ذاتی که آسمان و زمین را آفریده و کوه ها را برافراشته است، آیا خداوند تو را فرستاده است؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بله». وی گفت: فرستادۀ تو می گوید: در شبانه روز، پنج نماز بر ما واجب است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «راست می گوید». او گفت: سوگند به ذاتی که تو را فرستاده است، آیا خداوند چنین دستوری به تو داده است؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی». آن مرد گفت: فرستادۀ تو می گوید: در اموال ما زکات واجب است؟ نبی اکرم ﷺ فرمود: «راست می گوید». او گفت: سوگند به ذاتی که تو را فرستاده است، این دستور خدا است؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بلی». وی گفت: فرستاده ات میگوید: روزۀ ماه رمضان در سال بر ما واجب است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «راست می گوید». صحرا نشین گفت: سوگند به ذاتی که تو را فرستاده است، آیا خداوند این دستور را به تو داده است؟ پیامبر ﷺ فرمود:«بلی». او گفت: همچنین فرستاده ات می گوید: برای کسی از ما که توانایی رسیدن به کعبه را دارد، حج بیت الله فرض است؟ نبی اکرم ﷺ فرمود: «راست می گوید». راوی می گوید: مرد بادیه نشین بعد از این گفت و شنود، برگشت در حالی که می گفت: سوگند به ذاتی که تو را بحق مبعوث کرده است، نه بر اینها چیزی اضافه می کنم و نه از آنها چیزی می کاهم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر در گفتارش صادق است،

---

(۱) البته از پرسیدن سؤالهای غیر ضروری منع شده بودند و اگر نه در حدیثی دیگر در صحیح مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «از من بپرسید»؛ لذا از پرسیدن امور ضروری منع نشده بودند.

وارد بهشت می شود».

باب(۱۱): در ابتدا، نمازهای فرض، دو رکعتی بود

۲۰۲ــ عَنْ عَائشَةَ رَضيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: الصَّلاَةُ أَوَّلُ مَا فُرِضَتْ رَكْعَتَيْنِ، فَأُقِرَّتْ صَلاَةُ السَّفَرِ، وَأُتِمَّتْ صَلاَةُ الْحَضَرِ، قَالَ الزُّهْرِيُّ: فَقُلْتُ لعُرْوَةَ: مَا بَالُ عَائِشَةَ تُتِمُّ فِي السَّفَرِ؟قَالَ: تَأَوَّلَتْ كَمَا تَأَوَّلَ عُثْمَانُ. (م/۸۵ ٦)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: در ابتدا، نمازها به صورت دو رکعتی، فرض گردید؛ آنگاه، نماز سفر همانگونه باقی ماند و نماز حضر (غیر سفر) کامل (چهار رکعتی) گردید.

زهری می گوید: از عروه پرسیدم: چرا عایشه رضی الله عنها نمازها را در سفر کامل می خواند؟ جواب داد: مثل عثمان تاویل می کند.

شرح : اصل این است که نمازها باید در سفر، دو رکعتی خوانده شود؛ اما عثمان ﷺ معتقد بود که اگر انسان در سفر در حال حرکت است، نماز ها را دو رکعتی بخواند و اگر در حال حرکت نیست، نمازها را کامل بخواند، چانچه به این مطلب در حدیث مسند احمد بن حنبل تصریح شده است.

همچنین بیهقی روایت کرده است که عثمان در مکه نمازها را کامل می خواند؛ چونْ در آن سال تعداد زیادی از گوشه و کنار دنیا برای حج آمده بودند، عثمان می گفت: اگر من نمازها را دو رکعتی بخوانم، مردمی که نمی دانند، این مطلب را سنت قرار می دهند؛ همچنین عایشه رضی الله عنها قصر (دو رکعت خواندن) را رخصت، و کامل خواندن را افضل می دانست؛ لذا طبق روایت صحیح بیهقی، وقتی از ایشان پرسیدند: چرا نماز ها را در سفر کامل می خوانی؟ فرمود: خواندن چهار رکعت برایم دشوار نیست.

باب(۱۲): نمازهای پنجگانه باعث کفاره گناهان می شود

۲۰۳ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ، وَالْجُمْعَةُ إِلَى الْجُمْعَةِ، وَرَمَضَانُ إِلَى رَمَضَانَ مُكَفِّرَاتٌ مَا بَيْنَهُنَّ إِذَا اجْتَنَبَ الْكَبَائِرَ». (م/ ۲۳۳)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «نمازهای پنجگانه و جمعه تا جمعهٔ دیگر باعث کفارهٔ گناهانی می شوند که در اوقات میان نمازها انجام می گیرند؛ البته تازمانی که گناه کبیره ای انجام نشود؛ همچنین رمضان تا رمضان دیگر باعث کفاره گناهان می شود بشرطی که انسان از گناهان کبیره پرهیز نماید».

باب(۱۳): ترک نماز، کفر است

۲۰٤ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الشِّرْكِ وَالْكُفْرِ تَرْكَ الصَّلاَةِ». (م/ ۸۲)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می گوید: «آنچه میان انسان، و کفر وشرک، فاصله می اندازد، نماز است». (یعنی آنچه مانع کافر شدن شخص می گردد، ترک نکردن نماز است؛ وقتیکه شخص، نماز را ترک کرد، مانع برداشته می شود و شخص وارد کفر می گردد. (نووی)

باب(۱۴): اوقات نماز

۲۰٥ــ عَنْ عَبْدِ اللَّه بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «وَقْتُ الظُّهْرِ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ، وَكَانَ ظِلُّ الرَّجُلِ كَطُولِه، مَا لَمْ يَحْضُرِ الْعَصْرُ، وَوَقْتُ الْعَصْرِ مَا لَمْ تَصْفَرَّ الشَّمْسُ، وَوَقْتُ صَلاَةِ الْمَغْرِبِ مَا لَمْ يَغِبِ الشَّفَقُ، وَوَقْتُ صَلاَةِ الْعِشَاءِ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ الأَوْسَطِ، وَوَقْتُ صَلاَةِ الصُّبْحِ مِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ مَا لَمْ تَطْلُعِ الشَّمْسُ، فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ فَأَمْسِكْ عَنِ الصَّلاَةِ، فَإِنَّهَا تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ. (م/٦١٢)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «وقت نماز ظهر از زوال آفتاب، آغاز شده و تا هنگامی که سایهٔ شخص به اندازهٔ خودش بشود و وقت نماز عصر فرا نرسیده است، ادامه پیدا می کند؛ و وقت نماز عصر (از وقتیکه سایه شخص به اندازهٔ خودش می شود) تا هنگام زرد شدن خورشید می باشد؛ و وقت نماز مغرب (از غروب آفتاب) تا زمانی است که شفق(سرخی) پنهان نشده است؛ و وقت نماز عشا (بعد از پنهان شدن شفق) تا نصف شب است؛ و وقت نماز صبح از طلوع فجر تا قبل از طلوع خورشید است؛ البته هنگامی که خورشید طلوع می کند، نماز نخوانید؛ زیرا خورشید در میان دو طرف سر شیطان (وسط آن) طلوع می کند».

۲۰۶ــ عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ عَنْ رَسُول اللَّه ﷺ: أَنَّهُ أَتَاهُ سَائِلٌ يَسْأَلُهُ عَنْ مَوَاقِيتِ الصَّلاَةِ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْه شَيْئًا، قَالَ: فَأَمَرَ بلالاً فَأَقَامَ الْفَجْرَ حينَ انْشَقَّ الْفَجْرُ، وَالنَّاسُ لاَ يَكَادُ يَعْرِفُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، ثُمَّ أَمَرَهُ فَأَقَامَ بالظُّهْر حينَ زَالَت الشَّمْسُ، وَالْقَائلُ يَقُولُ: قَد انْتَصَفَ النَّهَارُ، وَهُوَ كَانَ أَعْلَمَ منْهُمْ، ثُمَّ أَمَرَهُ فَأَقَامَ بالْعَصْر وَالشَّمْسُ مُرْتَفعَةٌ، ثُمَّ أَمَرَهُ فَأَقَامَ بالْمَغْرب حينَ وَقَعَت الشَّمْسُ، ثُمَّ أَمَرَهُ فَأَقَامَ الْعشَاءَ حينَ غَابَ الشَّفَقُ، ثُمَّ أَخَّرَ الْفَجْرَ منَ الْغَد حَتَّى انْصَرَفَ منْهَا وَالْقَائلُ يَقُولُ: قَدْ طَلَعَت الشَّمْسُ أَوْ كَادَتْ، ثُمَّ أَخَّرَ الظُّهْرَ حَتَّى كَانَ قَرِيبًا منْ وَقْت الْعَصْر بالأَمْس، ثُمَّ أَخَّرَ الْعَصْرَ حَتَّى انْصَرَفَ منْهَا وَالْقَائلُ يَقُولُ: قَدْ احْمَرَّت الشَّمْسُ، ثُمَّ أَخَّرَ الْمَغْربَ حَتَّى كَانَ عنْدَ سُقُوط الشَّفَق، ثُمَّ أَخَّرَ الْعشَاءَ حَتَّى كَانَ ثُلُثُ اللَّيْلِ الأَوَّلِ ثُمَّ أَصْبَحَ، فَدَعَا السَّائلَ، فَقَالَ :«الْوَقْتُ بَيْنَ هَذَيْنِ».
(م/٦١٤)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ روایت می کند که شخصی، نزد رسول الله ﷺ آمد و از آنحضرت ﷺ دربارهٔ اوقات نمازها پرسید؛ پیامبر اکرم ﷺ به او جوابی نداد و به بلال دستور داد تا هنگام طلوع فجر، زمانی که هنوز مردم یکدیگر را خوب نمی شناختند، نماز را برگزار نماید؛ سپس دستور داد تا نماز ظهر را هنگام زوال آفتاب برگزار نماید زمانی که بعضی می گفتند: نیمروز است؛ ولی رسول اکرم بهتر از آنها می دانس؛ سپس دستور داد تا نماز عصر

را زمانی که خورشید بلند بود و ارتفاع داشت، برگزار نماید؛ بعد از آن امر نمود تا نماز مغرب را هنگام غروب آفتاب برگزار نماید؛ آنگاه دستور داد تا نماز عشا را هنگام پنهان شدن قرمزی برگزار نماید؛ اما فردای آنروز، نماز فجر را به اندازه ای تاخیر نمود که هنگام تمام شدن نماز، برخی می گفتند: خورشید طلوع کرده است یا نزدیک است طلوع کند و نماز ظهر را تا نزدیک وقت دیروز نماز عصر به تاخیر انداخت و نماز عصر را به اندازه ای به تاخیر انداخت که هنگام تمام شدن نماز، برخی گفتند: رنگ خورشید، قرمز شده است، و نماز مغرب را تا نزدیک غروب شفق (سرخی) به تاخیر انداخت، و نماز عشا را تا یک سوم اول شب به تاخیر انداخت؛ سپس هنگام صبح، سؤال کننده را طلب کرد و فرمود: «وقت هر نماز، میان این دو وقت است».

باب(۱۵): خواندن نماز صبح در تاریکی

۲۰۷ــ عَنْ مُحَمَّد بْنِ عَمْرٍو قَالَ: لَمَّا قَدمَ الْحَجَّاجُ الْمَدينَةَ، فَسَأَلْنَا جَابرَ بْنَ عَبْد اللَّه فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يُصَلِّي الظُّهْرَ بالْهَاجرَة، وَالْعَصْرَ وَالشَّمْسُ نَقيَّةٌ، وَالْمَغْربَ إذَا وَجَبَتْ، وَالْعشَاءَ أَحْيَانًا يُؤَخِّرُهَا وَأَحْيَانًا يُعَجِّلُ: كَانَ إذَا رَآهُمْ قَد اجْتَمَعُوا عَجَّلَ، وَإذَا رَآهُمْ قَدْ أَبْطَئُوا أَخَّرَ، وَالصُّبْحَ كَانُوا، أَوْ قَالَ كَانَ النَّبيُّ ﷺ يُصَلِّيهَا بغَلَسٍ. (م۲/٤٦ ٦)

ترجمه: محمد بن عمرو می گوید: هنگامی که حجاج به مدینه آمد، از جابر بن عبد الله رضی الله عنه در بارۀ وقت نمازها پرسیدیم. او گفت: رسول الله ﷺ نماز ظهر را پس از زوال، و نماز عصر را موقعی که آفتاب، خوب روشن بود، می‌خواند و نماز مغرب را بلافاصله بعد از غروب، و نماز عشاء را گاهی زود و گاهی دیر، یعنی اگر مردم دیر می‌آمدند، دیر، و در غیر آنصورت، زود می‌خواند، و نماز صبح را با رسول الله ﷺ هنگامی که هوا هنوز تاریک بود، می‌خواندیم.

باب(۱۶): مداومت بر نماز صبح و عصر

۲۰۸ــ عَنْ عُمَارَةَ بْنِ رُؤَيْبَةَ قَالَ: سَمعْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ: «لَنْ يَلجَ النَّارَ أَحَدٌ صَلَّى قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ، وَقَبْلَ غُرُوبِهَا» يَعْني الْفَجْرَ وَالْعَصْرَ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ

مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ: آنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ الرَّجُلُ: وَأَنَا أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَمِعَتْهُ أُذُنَايَ، وَوَعَاهُ قَلْبِي. (م/ ٦٣٤)

ترجمه: عماره بن رويبه می گويد: من از رسول الله ﷺ شنيدم كه فرمود: «هيچ كس از كسانی كه قبل از طلوع خورشيد و قبل از غروب آن، نماز می خوانند، وارد آتش جهنم نمی شود»؛ يعنی نماز صبح و عصر را می خوانند». مردی از اهل بصره خطاب به او گفت: آيا شما اين مطلب را از رسول الله ﷺ شنيديد؟ عماره گفت: بله؛ آن مرد گفت: من هم گواهی می دهم كه اين مطلب را از رسول خدا ﷺ با گوشهای خود، شنيدم و با قلبم به خاطر سپردم.

۲۰۹ـــ عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ صَلَّى الْبَرْدَيْنِ دَخَلَ الْجَنَّةَ». (م/ ٦٣٥)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «هر كس، نمازهای صبح و عصر را بخواند، وارد بهشت می شود».

باب(۱۷): نهی از نماز خواندن هنگام طلوع و غروب آفتاب

۲۱۰ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمْ يَدَعْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ، قَالَ: فَقَالَتْ عَائِشَةُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ تَتَحَرَّوْا طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلاَ غُرُوبَهَا فَتُصَلُّوا عِنْدَ ذَلِكَ». (م/ ۸۳۳)

ترجمه: عايشه رضی الله عنها روايت می كند كه رسول خدا ﷺ خواندن دو ركعت بعد از نماز عصر را ترک نكرد. راوی می گويد: همچنين عايشه رضی الله عنها گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «در نمازهايتان در فكر طلوع و غروب آفتاب نباشيد كه در آن وقت، نماز بخوانيد.»

(قابل ياد آوری است كه دو ركعت بعد از نماز عصر، ويژگی رسول الله ﷺ است و كسی ديگر نمی تواند اين دو ركعت را بخواند). مترجم

باب(۱۸): خواندن نماز ظهر در اول وقت

۲۱۱ـــ عَنْ خَبَّاب ﷺ قَالَ: أَتَيْنَا رَسُولَ اللَّه ﷺ، فَشَكَوْنَا إِلَيْه حَرَّ الرَّمْضَاء، فَلَمْ يُشْكنَا، قَالَ زُهَيْرٌ: قُلْتُ لأَبِي إِسْحَقَ: أَفِي الظُّهْرِ؟ قَالَ: نَعَمْ ،قُلْتُ: أَفِي تَعْجِيلهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. (م/۶۱۹)

ترجمه: خباب ﷺ می گوید: نزد رسول الله ﷺ آمدیم و از گرمای شنها ابراز ناراحتی کردیم؛ ولی آنحضرت ﷺ به ناراحتی ما ترتیب اثری نداد. زهیر (یکی از راویان) می گوید: من به ابو اسحاق (راوی دیگر) گفتم: آیا ناراحتی آنها از وقت ظهر بود؟ گفت: بله؛ گفتم: از زود خواندن آن ناراحت بودند؟ گفت: بله.

شرح: چون نماز ظهر دراول وقت خوانده می شد و شنهای زمین زیاد گرم بود و باعث سوختن پیشانی و دستهایشان می شد، از آنحضرت ﷺ خواستند که نماز را مقداری به تاخیر بیندازد؛ اما رسول اکرم ﷺ ترتیب اثری نداد و چنانچه درروایتی دیگر آمده است، فرمود: «هنگام زوال خورشید، نماز بخوانید».

باب(۱۹): نماز در هنگام شدت گرما، باید بعد از سرد شدن هوا خوانده شود

۲۱۲- عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: أَذَّنَ مُؤَذِّنُ رَسُول اللَّه ﷺ بالظُّهْرِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَبْرِدْ أَبْرِدْ». أَوْ قَالَ: «انْتَظِرِ انْتَظِرْ» وَقَالَ «إِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ، فَإِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَأَبْرِدُوا عَنِ الصَّلَاةِ». قَالَ أَبُو ذَرٍّ: حَتَّى رَأَيْنَا فَيْءَ التُّلُولِ. (م/۶۱۶)

ترجمـه: ابـوذر غفـاری ﷺ مـی گویـد: در سـفری، همـراه رسـول الله ﷺ بـودیم؛ مـؤذن خواست برای نماز ظهر، اذان گوید؛ رسول خـدا ﷺ فرمـود: «انـدکی صبرکن تـا هـوا سردتر شود، اندکی صبرکن تا هوا سردتر شود؛ همانا شدت گرما از بخار جهـنم مـی باشـد؛ هنگـامی که گرما شدت یافت، بعد از سرد شدن هـوا، نمـاز بخوانیـد». ابـوذر مـی گویـد: اینگونـه، اذان ظهر تا ظاهر شدن سایهٔ تپه‌ها، به تأخیر افتاد.

باب(۲۰): اول وقت نماز عصر

۲۱۳ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ حَيَّةٌ، فَيَذْهَبُ الذَّاهِبُ إِلَى الْعَوَالِي، فَيَأْتِي الْعَوَالِيَ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ وَلَمْ يَذْكُرْ قُتَيْبَةُ فَيَأْتِي الْعَوَالِيَ. (م/ ٣١ ٦)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ نماز عصر را زمانی می خواند که آفتاب، هنوز بلند و بسیار روشن بود (یعنی مایل به زردی نشده بود) و اگر کسی پس از نماز عصر، به عوالی مدینه می‌رفت، هنوز آفتاب بلند بود که آنجا می‌رسید. (قابل یادآوری است که بخشهایی از عوالی، حدود چهار میل از مدینه منوره، فاصله دارد).

۲۱٤ــ عَنِ الْعَلاَءِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ فِي دَارِهِ بِالْبَصْرَةِ، حِينَ انْصَرَفَ مِنَ الظُّهْرِ، وَدَارُهُ بِجَنْبِ الْمَسْجِدِ، فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَيْهِ قَالَ: أَصَلَّيْتُمُ الْعَصْرَ؟ فَقُلْنَا لَهُ: إِنَّمَا انْصَرَفْنَا السَّاعَةَ مِنَ الظُّهْرِ، قَالَ: فَصَلُّوا الْعَصْرَ فَقُمْنَا فَصَلَّيْنَا، فَلَمَّا انْصَرَفْنَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «تِلْكَ صَلاَةُ الْمُنَافِقِ يَجْلِسُ يَرْقُبُ الشَّمْسَ، حَتَّى إِذَا كَانَتْ بَيْنَ قَرْنَيِ الشَّيْطَانِ قَامَ فَنَقَرَهَا أَرْبَعًا، لاَ يَذْكُرُ اللَّهَ فِيهَا إِلاَّ قَلِيلاً». (م/ ٣٢ ٦)

ترجمه: علاء بن عبدالرحمن می گوید: هنگامی که انس بن مالک ﷺ در بصره بعد از خواندن نماز ظهر به خانه اش در کنار مسجد برگشت، ما نزد او رفتیم. وی گفت: آیا نماز عصر را خوانده اید؟ گفتیم: ما الان نماز ظهر را خواندیم؛ گفت: نماز عصر را بخوانید. ما برخاستیم و نماز عصر را خواندیم. وقتی که نماز تمام شد، گفت: من شنیدم که رسول خدا ﷺ می گوید: «این منافق است که می نشیند و منتظر می ماند تا اینکه خورشید وسط سر شیطان قرار گیرد؛ آنگاه بلند می شود و (مانند مرغ) چهار رکعت را نوک می زند و خدا را در این نمازش بسیار کم ذکر می نماید».

یعنی اینکه در آخر وقت با عجله نماز می خواند و خشوع و خضوع نماز را رعایت نمی کند. مترجم

باب(۲۱): مداومت بر نماز عصر و نهی از نماز خواندن بعد از آن

۲۱۵ــ عَنْ أَبِي بَصْرَةَ الْغِفَارِيِّ ﷺ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّه ﷺ الْعَصْرَ بِالْمُخَمَّصِ ،فَقَالَ: «إِنَّ هَذِه الصَّلاَةَ عُرِضَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَضَيَّعُوهَا، فَمَنْ حَافَظَ عَلَيْهَا كَانَ لَهُ أَجْرُهُ مَرَّتَيْنِ، وَلاَ صَلاَةَ بَعْدَهَا حَتَّى يَطْلُعَ الشَّاهِدُ». وَالشَّاهِدُ النَّجْمُ. (م/ ۸۳۰)

ترجمه: ابوبصره غفاری ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ در مخمص (اسم مکانی) نماز عصر را برای ما برگزار نمود؛ سپس فرمود: «این نماز به امتهای گذشته عرضه شد؛ اما آنها آنرا ضایع کردند؛ پس هر کس بر آن مداومت نماید، دوبار، اجر می گیرد و بعد از آن، نمازی نیست تا اینکه ستاره طلوع نماید».

باب(۲۲): گرفتاری فوت شدن نماز عصر

۲۱٦ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الَّذِي تَفُوتُهُ صَلاَةُ الْعَصْرِ كَأَنَّمَا وُتِرَ أَهْلَهُ وَمَالَهُ». (م/٣٦ ٦)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «کسی که نماز عصرش فوت گردد، مانند این است که اهل ومالش را از دست داده باشد».

باب(۲۳): آنچه در بارۀ نماز وسطی آمده است

۲۱۷ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُوْد ﷺ قَالَ: حَبَسَ الْمُشْرِكُونَ رَسُولَ اللَّه ﷺ عَنْ صَلاَةِ الْعَصْرِ، حَتَّى احْمَرَّتِ الشَّمْسُ أَوِ اصْفَرَّتْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «شَغَلُونَا عَنِ الصَّلاَةِ الْوُسْطَى صَلاَةِ الْعَصْرِ، مَلأَ اللَّهُ أَجْوَافَهُمْ وَقُبُورَهُمْ نَارًا أَوْ: [قَال] حَشَا اللَّهُ أَجْوَافَهُمْ وَقُبُورَهُمْ نَارًا». (م/٢٨ ٦)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: مشرکین نگذاشتند که رسول خدا ﷺ نماز عصر را بخواند تا اینکه رنگ خورشید سرخ یا زرد شد. رسول الله ﷺ فرمود: «نگذاشتند نماز وسطی

یعنی نماز عصر را بخوانیم؛ خداوند شکمها و قبرهایشان را پر از آتش نماید». (این جریان در غزوهٔ احزاب بود)

باب(۲۴): نهی از نماز خواندن بعد از نماز عصر و صبح

۲۱۸ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ نَهَى عَنِ الصَّلاَةِ بَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ، وَعَنِ الصَّلاَةِ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ. (م/ ۸۲۵)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ از نماز خواندن پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب وپس از نماز عصر تا غروب آفتاب، نهی فرمودند.

باب(۲۴): سه وقت، نماز خواندن و قبر کردن مردگان، درست نیست

۲۱۹ــ عَنْ عُلَيِّ بْنِ رِبَاحٍ قَالَ: سَمِعْتُ عُقْبَةَ بْنَ عَامِرٍ الْجُهَنِيَّ ﷺ يَقُولُ: ثَلاَثُ سَاعَاتٍ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنْهَانَا أَنْ نُصَلِّيَ فِيهِنَّ أَوْ أَنْ نَقْبُرَ فِيهِنَّ مَوْتَانَا: حِينَ تَطْلُعُ الشَّمْسُ بَازِغَةً حَتَّى تَرْتَفِعَ، وَحِينَ يَقُومُ قَائِمُ الظَّهِيرَةِ حَتَّى تَمِيلَ الشَّمْسُ، وَحِينَ تَضَيَّفُ الشَّمْسُ لِلْغُرُوبِ حَتَّى تَغْرُبَ. (م/۱ ۸۳)

ترجمه: علی بن رباح می گوید: من شنیدم که عقبه بن عامر جهنی می گوید: رسول الله ﷺ ما را از نماز خواندن و قبر کردن مردگان در سه وقت، نهی فرمود: ۱- هنگام طلوع آفتاب تا زمانیکه بالا نیامده است. ۲- هنگامی که خورشید وسط آسمان است تا وقتیکه مایل نشده است. ۳- هنگامیکه خورشید برای غروب مایل می شود تا اینکه غروب نماید.

باب(۲۶): دربارهٔ دو رکعت بعد از نماز عصر

۲۲۰ــ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ: أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا عَنِ السَّجْدَتَيْنِ اللَّتَيْنِ كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يُصَلِّيهِمَا بَعْدَ الْعَصْرِ؟ فَقَالَتْ: كَانَ يُصَلِّيهِمَا قَبْلَ الْعَصْرِ، ثُمَّ إِنَّهُ شُغِلَ عَنْهُمَا، أَوْ نَسِيَهُمَا، فَصَلاَّهُمَا بَعْدَ الْعَصْرِ، ثُمَّ أَثْبَتَهُمَا، وَكَانَ إِذَا صَلَّى صَلاَةً أَثْبَتَهَا، قَالَ يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ: قَالَ: إِسْمَعِيلُ تَعْنِي دَاوَمَ عَلَيْهَا. (م/ ۸۳۵)

ترجمه: از ابوسلمه روایت است که وی از عایشه رضی الله عنها دربارهٔ دو رکعتی که رسول خدا ﷺ بعد از نماز عصر می خواند، پرسید؛ عایشه رضی الله عنها گفت: آنحضرت ﷺ این دو رکعت را قبل از نماز عصر می خواند؛ سپس با مردم مشغول شد و نگذاشتند آنها را بخواند یا اینکه فراموش نمود؛ در نتیجه، آنها را بعد از نماز عصر خواند و بعد از آن، بر آنها مداومت کرد؛ زیرا عادت رسول خدا ﷺ بر این بود که اگر نمازی می خواند، بر آن، مداومت می کرد.

(قابل یاد آوری است که دو رکعت بعد از نماز عصر، به رسول الله ﷺ اختصاص دارد و کسی دیگر نمی تواند این دو رکعت را بخواند). مترجم

باب(۲۷): قضا آوردن نماز عصر بعد از غروب آفتاب

۱ ۳۲ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ يَوْمَ الْخَنْدَقِ جَعَلَ يَسُبُّ كُفَّارَ قُرَيْشٍ، وَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا كِدْتُ أَنْ أُصَلِّيَ الْعَصْرَ حَتَّى كَادَتْ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَوَاللَّهِ إِنْ صَلَّيْتُهَا». فَنَزَلْنَا إِلَى بُطْحَانَ، فَتَوَضَّأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَوَضَّأْنَا، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْعَصْرَ بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، ثُمَّ صَلَّى بَعْدَهَا الْمَغْرِبَ. (م/۳۱ ٦)

ترجمه: جابر بن عبد الله ﷺ می گوید: پس از غروب آفتاب روز خندق، عمر فاروق ﷺ در حالی که کفار قریش را نفرین می کرد، خدمت رسول اکرم ﷺ رسید و گفت: ای رسول خدا! من نماز عصر را نزدیک غروب آفتاب، خواندم. رسول الله ﷺ فرمود: «به خدا سوگند، من هنوز نماز عصر را نخوانده‌ام». بعد از آن، به بُطحان رفتیم و وضو گرفتیم و رسول الله ﷺ پس از غروب آفتاب، نخست، نماز عصر و سپس، نماز مغرب را خواند.

باب (۲۸): دربارهٔ دو رکعت قبل از نماز مغرب و بعداز غروب آفتاب

۳۳۳ــ عَنْ مُخْتَارِ بْنِ فُلْفُلٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ عَنِ التَّطَوُّعِ بَعْدَ الْعَصْرِ، فَقَالَ: كَانَ عُمَرُ يَضْرِبُ الأَيْدِي عَلَى صَلاَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ، وَكُنَّا نُصَلِّي عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ رَكْعَتَيْنِ بَعْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ قَبْلَ صَلاَةِ الْمَغْرِبِ، فَقُلْتُ لَهُ: أَكَانَ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلاَّهُمَا؟ قَالَ: كَانَ يَرَانَا نُصَلِّيهِمَا، فَلَمْ يَأْمُرْنَا وَلَمْ يَنْهَنَا. (م/ ۸۳٦)

ترجمه: مختار بن فُلفُل می گوید: از انس بن مالک ﷺ در بارهٔ (حکم)نفل خواندن بعد از نماز عصر پرسیدم؛ اوگفت: عمر بن خطاب ﷺ کسانی را که بعد از نماز عصر، نماز می خواندند، تنبیه می کرد؛ البته ما در زمان نبی اکرم ﷺ بعد از غروب آفتاب و قبل از نماز مغرب، دو رکعت می خواندیم. پرسیدم: آیا رسول خدا ﷺ آن دو رکعت را می خواند؟ انس گفت: آنحضرت ﷺ می دید که ما می خوانیم؛ نه ما را به خواندن آنها دستور می داد و نه از خواندن، منع می کرد.

شرح: در روایت صحیح بخاری آمده است که رسول خدا ﷺ سه بار فرمود: «میان هر اذان و اقامه، نمازی وجود دارد» و بار سوم فرمود: «البته برای کسی که بخواهد».

باب(۲۹): وقت نماز مغرب، هنگامی است که خورشید غروب نماید

۲۱۳ــ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي الْمَغْرِبَ إِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ وَتَوَارَتْ بِالْحِجَابِ. (م/ ٦٣٦)

ترجمه: سلمه بن اکوع ﷺ روایت می کند که: رسول خدا ﷺ نماز مغرب را هنگامی می خواند که خورشید غروب می کرد و پنهان می گردید.

باب(۳۰): وقت نماز عشا و تأخیر نمودن آن

۲۱۴ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَعْتَمَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ لَيْلَةٍ حَتَّى ذَهَبَ عَامَّةُ اللَّيْلِ، وَحَتَّى نَامَ أَهْلُ الْمَسْجِدِ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى فَقَالَ: «إِنَّهُ لَوَقْتُهَا، لَوْلاَ أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي». (م/ ٦٣٨)

ترجمه: عایشه صدیقه رضی الله عنها می گوید: شبی، رسول الله ﷺ منتظر ماند تا هوا خوب تاریک شود طوریکه بخش بزرگی از شب گذشت و اهل مسجد، خواب افتادند؛ سپس آنحضرت ﷺ (از خانه) بیرون آمد و نماز خواند و فرمود: «وقت نماز عشا، این است اگر برای

امتم دشوار نمی شد».

باب(۳۱): دربارهٔ اسم نماز عشا

۲۲۵- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «لاَ تَغْلِبَنَّكُمُ الأَعْرَابُ عَلَى اسْمِ صَلاَتِكُمُ الْعِشَاءِ، فَإِنَّهَا فِي كِتَابِ اللَّهِ الْعِشَاءُ، وَإِنَّهَا تُعْتِمُ بِحِلاَبِ الإِبِلِ». (م/٤٤ ٦)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «مواظب باشید بادیه نشینان دربارهٔ اسم نماز عشایتان شما را تحت تاثیر قرار ندهند؛ زیرا در کتاب خدا، اسم آن، نماز عشا آمده است؛ ولی اعراب چون آنرا با دوشیدن شیر شتران (به تاخیر می اندازند و) می گذارند هوا خوب تاریک شود، آنرا عتمه می گویند». (شما این کار را نکنید و آنرا عتمه نگویید).

(البته در روایات صحیح وارد شده است که آنحضرت ﷺ آنرا عتمه نامیدند به همین خاطر، این نهی، بر کراهت تنزیهی حمل می شود و گفتن عتمه هم جواز دارد هر چند بهتر اینست که نماز عشا گفته شود). مترجم

باب(۳۲): هازرا بناید زا وقتش به تأ خیر لد خت

۲۲۶- عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَيْفَ أَنْتَ إِذَا كَانَتْ عَلَيْكَ أُمَرَاءُ يُؤَخِّرُونَ الصَّلاَةَ عَنْ وَقْتِهَا؟ أَوْ: يُمِيتُونَ الصَّلاَةَ عَنْ وَقْتِهَا»؟ قَالَ: قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: «صَلِّ الصَّلاَةَ لِوَقْتِهَا، فَإِنْ أَدْرَكْتَهَا مَعَهُمْ فَصَلِّ، فَإِنَّهَا لَكَ نَافِلَةٌ». (م/٤٨ ٦)

ترجمه: ابوذر ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ خطاب به من فرمود: «حال تو چگونه خواهد بود زمانی که حکامی بر تو حکومت می کنند و نماز را از اول وقتش(وقت فضیلت) به تأخیر می اندازند؟ یا با تأخیر نمودن نماز، آن را بی روح می کنند»؟ گفتم: شما به من چه دستوری می دهید؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «نماز را در وقتش بخوان؛ البته اگر نماز را با آنها دریافتی، دوباره بخوان؛ زیرا برایت نافله محسوب می گردد».

باب(۳۳): بهترین عمل، نماز خواندن در وقتش می باشد

۲۲۷ــ عَنْ عَبْد اللَّه بْنِ مَسْعُود ﷺ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «الصَّلاَةُ لِوَقْتِهَا» قَالَ: [قُلْتُ]: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «بِرُّ الْوَالِدَيْنِ». قَالَ: [قُلْتُ]: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؟ فَمَا تَرَكْتُ أَسْتَزِيدُهُ إِلاَّ إِرْعَاءً عَلَيْهِ. (م/ ۸۵)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ می گوید: از نبی اکرم ﷺ سؤال کردم: کدام عمل، نزد الله پسندیده‌تر است؟ فرمود: «نمازی که در وقتش، خوانده شود»؛ عرض کردم: بعد از آن؟ فرمود: «نیکی به پدر و مادر»؛ گفتم: بعد از آن ؟ فرمود: «جهاد در راه الله». ابن مسعود ﷺ مـی گویـد: بخاطر شفقت بر آنحضرت ﷺ بیشتر نپرسیدم.

باب(۳۴): هرکس، یک رکعت از نماز را دریابد، آن نماز را دریافته است

۲۲۸ - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنَ الصَّلاَةِ فَقَدْ أَدْرَكَ الصَّلاَةَ». (م/۶۰۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کندکه نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس یک رکعت از نماز را دریابد، آن نماز را دریافته است».

شرح: امام نووی رحمه الله می گوید: نزد اصحاب ما در این حدیث، سه مسئله وجود دارد: ۱- اگر کسی که نماز بر او واجب نیست مثل کودک نابالغ، زن حائضه و غیره در آخر وقت به اندازه ای که می تواند یک رکعت را بخواند فرصت پیدا کرد، نماز بر او واجب می گردد؛ یعنی مثلاً کودک، بالغ گردید و زن حائضه، پاک شد، باید آن نماز را بخواند. ۲-اگر کسی نماز را در آخر وقت شروع کرد طوریکه بعد از خواندن یک رکعت، وقت نماز تمام شد، در واقع، نماز این شخص ادا شده است و قضا محسوب نمی گردد. ۳- اگر مقتدی یک رکعت را با امام دریافت، ثواب نماز جماعت را دریافته است. (شرح نووی بر صحیح مسلم با اختصار) علامه ابن حجر رحمه الله هم به این دو مورد اخیر اشاره نموده است. (فتح الباری: ۵۸۰)

باب(۳۵): کسی که خواب افتاد یا نمازی را فراموش کرد، هرگاه یادش آمد، آن نماز را بخواند

۲۲۹ــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ:قَالَ: خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّكُمْ تَسِيرُونَ عَشِيَّتَكُمْ وَلَيْلَتَكُمْ، وَتَأْتُونَ الْمَاءَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ غَدًا». فَانْطَلَقَ النَّاسُ لاَ يَلْوِي أَحَدٌ، عَلَى أَحَد، قَالَ أَبُو قَتَادَةَ: فَبَيْنَمَا رَسُولُ اللَّه ﷺ يَسِيرُ حَتَّى ابْهَارَّ اللَّيْلُ وَأَنَا إِلَى جَنْبِه، قَالَ: فَنَعَسَ رَسُولُ اللَّه ﷺ فَمَالَ عَنْ رَاحِلَتِه، فَأَتَيْتُهُ فَدَعَمْتُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ أُوقِظَهُ، حَتَّى اعْتَدَلَ عَلَى رَاحِلَتِه، قَالَ: ثُمَّ سَارَ حَتَّى تَهَوَّرَ اللَّيْلُ مَالَ عَنْ رَاحِلَتِه، قَالَ: فَدَعَمْتُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ أُوقِظَهُ حَتَّى اعْتَدَلَ عَلَى رَاحِلَتِه، قَالَ: ثُمَّ سَارَ حَتَّى إِذَا كَانَ مِنْ آخِرِ السَّحَرِ مَالَ مَيْلَةً هِيَ أَشَدُّ مِنَ الْمَيْلَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ حَتَّى كَادَ يَنْجَفِلُ، فَأَتَيْتُهُ فَدَعَمْتُهُ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: «مَنْ هَذَا»؟ فَقُلْتُ: أَبُو قَتَادَةَ، قَالَ: «مَتَى كَانَ هَذَا مَسِيرَكَ مِنِّي»؟ قُلْتُ: مَا زَالَ هَذَا مَسِيرِي مُنْذُ اللَّيْلَة، قَالَ: «حَفِظَكَ اللَّهُ بِمَا حَفِظْتَ بِه نَبِيَّهُ». ثُمَّ قَالَ: «هَلْ تَرَانَا نَخْفَى عَلَى النَّاسِ»؟ ثُمَّ قَالَ: «هَلْ تَرَى مِنْ أَحَد»؟ قُلْتُ: هَذَا رَاكِبٌ، ثُمَّ قُلْتُ: هَذَا رَاكِبٌ آخَرُ، حَتَّى اجْتَمَعْنَا فَكُنَّا سَبْعَةَ رَكْبٍ، قَالَ: فَمَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ عَنِ الطَّرِيقِ فَوَضَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: «احْفَظُوا عَلَيْنَا صَلاَتَنَا» فَكَانَ أَوَّلَ مَنِ اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَالشَّمْسُ فِي ظَهْرِه، قَالَ: فَقُمْنَا فَزِعِينَ، ثُمَّ قَالَ: «ارْكَبُوا». فَرَكِبْنَا فَسِرْنَا، حَتَّى إِذَا ارْتَفَعَتِ الشَّمْسُ نَزَلَ، ثُمَّ دَعَا بِمِيضَأَة كَانَتْ مَعِي فِيهَا شَيْءٌ مِنْ مَاء، قَالَ: فَتَوَضَّأَ مِنْهَا وُضُوءًا دُونَ وُضُوء، قَالَ: وَبَقِيَ فِيهَا شَيْءٌ مِنْ مَاء، ثُمَّ قَالَ لأَبِي قَتَادَةَ: «احْفَظْ عَلَيْنَا مِيضَأَتَكَ، فَسَيَكُونُ لَهَا نَبَأٌ». ثُمَّ أَذَّنَ بِلاَلٌ بِالصَّلاَةِ فَصَلَّى رَسُولُ اللَّه ﷺ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ صَلَّى الْغَدَاةَ، فَصَنَعَ كَمَا كَانَ يَصْنَعُ كُلَّ يَوْمٍ، قَالَ: وَرَكِبَ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَرَكِبْنَا مَعَهُ، قَالَ: فَجَعَلَ بَعْضُنَا يَهْمِسُ إِلَى بَعْضٍ: مَا كَفَّارَةُ مَا صَنَعْنَا بِتَفْرِيطِنَا فِي صَلاَتِنَا؟ ثُمَّ قَالَ: «أَمَا لَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ»؟ ثُمَّ قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ فِي النَّوْمِ تَفْرِيطٌ، إِنَّمَا التَّفْرِيطُ عَلَى مَنْ لَمْ يُصَلِّ الصَّلاَةَ حَتَّى يَجِيءَ وَقْتُ الصَّلاَةِ

الأُخْرَى، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَلْيُصَلِّهَا حِينَ يَنْتَبهُ لَهَا، فَإِذَا كَانَ الْغَدُ فَلْيُصَلِّهَا عِنْدَ وَقْتِهَا». ثُمَّ قَالَ: «مَا تَرَوْنَ النَّاسَ صَنَعُوا»؟ قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «أَصْبَحَ النَّاسُ، فَقَدُوا نَبِيَّهُمْ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَكُمْ، لَمْ يَكُنْ لِيُخَلِّفَكُمْ، وَقَالَ النَّاسُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ، فَإِنْ يُطِيعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ يَرْشُدُوا». قَالَ: فَانْتَهَيْنَا إِلَى النَّاسِ حِينَ امْتَدَّ النَّهَارُ وَحَمِيَ كُلُّ شَيْءٍ، وَهُمْ يَقُولُونَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلَكْنَا، عَطِشْنَا، فَقَالَ: «لاَ هُلْكَ عَلَيْكُمْ». ثُمَّ قَالَ: «أَطْلِقُوا لِي غُمَرِي». قَالَ: وَدَعَا بِالْمِيضَأَةِ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصُبُّ، وَأَبُو قَتَادَةَ يَسْقِيهِمْ، فَلَمْ يَعْدُ أَنْ رَأَى النَّاسُ مَاءً فِي الْمِيضَأَةِ تَكَابُّوا عَلَيْهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَحْسِنُوا الْمَلأَ، كُلُّكُمْ سَيَرْوَى». قَالَ: فَفَعَلُوا، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصُبُّ وَأَسْقِيهِمْ حَتَّى مَا بَقِيَ غَيْرِي وَغَيْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: ثُمَّ صَبَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لِي: «اشْرَبْ». فَقُلْتُ: لاَ أَشْرَبُ حَتَّى تَشْرَبَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «إِنَّ سَاقِيَ الْقَوْمِ آخِرُهُمْ شُرْبًا». قَالَ: فَشَرِبْتُ، وَشَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: فَأَتَى النَّاسُ الْمَاءَ جَامِّينَ رِوَاءً قَالَ: فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَبَاحٍ: إِنِّي لأُحَدِّثُ هَذَا الْحَدِيثَ فِي مَسْجِدِ الْجَامِعِ إِذْ قَالَ عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ: انْظُرْ أَيُّهَا الْفَتَى كَيْفَ تُحَدِّثُ، فَإِنِّي أَحَدُ الرَّكْبِ تِلْكَ اللَّيْلَةَ، قَالَ: قُلْتُ: فَأَنْتَ أَعْلَمُ بِالْحَدِيثِ، فَقَالَ: مِمَّنْ أَنْتَ؟ قُلْتُ: مِنَ الأَنْصَارِ، قَالَ: حَدِّثْ فَأَنْتُمْ أَعْلَمُ بِحَدِيثِكُمْ قَالَ: فَحَدَّثْتُ الْقَوْمَ، فَقَالَ عِمْرَانُ: لَقَدْ شَهِدْتُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ، وَمَا شَعَرْتُ أَنَّ أَحَدًا حَفِظَهُ كَمَا حَفِظْتُهُ. (م/٨١ ٦)

ترجمه: ابوقتاده ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ برای ما سخنرانی کرد و فرمود: «شما امشب به راهتان ادامه دهید وفردا انشاء الله به آب می رسید»؛ مردم براه افتادند بدون اینکه کسی به دیگری توجه نماید؛ رسول الله ﷺ نیز به مسیرش ادامه داد و نیمی از شب گذشت؛ آنحضرت ﷺ دچار خواب آلودگی گردید و از بالای مرکبش به یک طرف، کج شد؛ من خودم را به او رساندم و بدون اینکه ایشان را بیدارکنم، بدنم را برایش ستون قرار دادم تا اینکه بر مرکبش راست شد؛ بعد از آن، به راهش ادامه داد تا اینکه بخش اعظم شب، سپری گردید؛ دوباره از

بالای مرکبش به یک طرف، کج شد، دوباره بدون اینکه آنحضرت ﷺ را بیدار نمایم، بدنم را برایش ستون قرار دادم تا اینکه بر مرکبش راست شد؛ سپس تا اواخر وقت سحر همچنان براهش ادامه داد و برای بار سوم، بسیار شدیدتر از بار اول و دوم از بالای مرکبش، کج شد طوریکه نزدیک بود به زمین بیافتد؛ به او نزدیک شدم و خودم را برایش ستون قرار دادم و راستش کردم؛ آنحضرت ﷺ سرش را بلند کرد و فرمود: «این کیست»؟ گفتم: ابوقتاده هستم. رسول خدا ﷺ فرمود: «چه مدت است که اینگونه همراهم هستی ومرا راست می نمایی»؟ گفتم: از اول شب، اینگونه تو را همراهی می کنم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خدا تو را حفظ نماید؛ زیرا تو پیامبرش را حفظ نمودی». سپس فرمود: «آیا ما مردم را گم کرده ایم؟ آیا کسی را می بینی»؟ گفتم: این، یک اسب سوار است و این اسب سوار دیگری است تا اینکه یک جمع هفت نفری شدیم؛ سپس رسول الله ﷺ اندکی از راه، فاصله گرفت و سرش را به زمین گذاشت وخوابید و فرمود: «مواظب نمازمان باشید». آنگاه، اولین کسی که بیدار شد، رسول خدا ﷺ بود؛ آنهم زمانی که خورشید بر پشتش می تابید؛ ما هم هراسان از خواب بیدار شدیم؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «سوار شوید». سوار شدیم و به راهمان ادامه دادیم؛ هنگامی که خورشید بالا آمد، پیامبر اکرم ﷺ پیاده شد و ظرف آبی را که با من بود، خواست و از آب آن، وضوی سبکی گرفت طوری که مقداری آب در آن باقی ماند؛ سپس به من فرمود: «ظرف آبت را حفظ کن؛ زیرا داستانی خواهد داشت». بعد از آن، بلالؓ اذان گفت؛ آنگاه رسول اکرم ﷺ دو رکعت نماز خواند و بعد از آن، نماز صبح را مانند همیشه بجای آورد؛ بعد از نماز، آنحضرت ﷺ بر مرکبش سوار شد؛ ما نیز سوار شدیم. راوی می گوید: در این هنگام، یکی از ما آهسته به گوش دیگری می گفت: کفارهٔ این کوتاهی در نماز چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا من اسوه و الگوی شما نیستم؟ خواب رفتن، کوتاهی نیست؛ کوتاهی زمانی است که کسی نمازش را نمی خواند تا وقت نماز دیگر، فرا می رسد؛ اگر کسی این کار را کرد، هنگامیکه متوجه شد نمازش را بخواند؛ اما فردا آن نماز را در وقتش بجای آورد». (یعنی اگر یک بار، نمازش قضا شد و قضا را بجا آورد، وقت نماز، تغییر نمی کند.) سپس فرمود: «فکر می کنید حال مردم چطور است؟ مردم در حالی صبح نموده اند که پیامبرشان را گم کرده اند؛ ابوبکر و عمر گفتند: رسول خدا ﷺ پشت سر شماست و شما را پشت سر نمی گذارد؛ مردم گفتند: رسول خدا ﷺ جلوی شماست؛ اگر آنان از ابوبکر و عمر اطاعت می کردند، به حقیقت می رسیدند». راوی

می گوید: ما نیمروز به مردم رسیدیم در حالیکه همه چیز داغ شده بود و مردم می گفتند: ای رسول خدا! از تشنگی هلاک شدیم. رسول خدا ﷺ فرمود: «شما هلاک نمی شوید؛ لیوانم را باز کنید». ابوقتاده می گوید: سپس ظرف آبم را طلب کرد؛ آنحضرت ﷺ آب می ریخت و من مردم را آب می دادم. هنگامیکه مردم ظرف آب را دیدند به آن هجوم آوردند؛ رسول خدا ﷺ فرمود: «خوب برخورد کنید؛ همهٔ شما سیراب خواهید شد». مردم هم اطاعت کردند. راوی می گوید: همچنان رسول خدا ﷺ آب می ریخت و من به آنها آب می دادم تا اینکه بجز من و رسول خدا ﷺ کسی دیگر باقی نماند؛ سپس رسول اکرم ﷺ آب ریخت و به من فرمود: «بنوش». گفتم: ای رسول خدا ! تا شما ننوشید من نمی نوشم. آنحضرت ﷺ فرمود: «ساقی بعد از همه، آب می نوشد». آنگاه، من آب نوشیدم و رسول خدا ﷺ نیز آب نوشید؛ سرانجام، مردم با نشاط و سیراب به آب رسیدند.

راوی می گوید: عبدالله بن رباح گفت: من این حدیث را در مسجد جامع بیان می کردم که عمران بن حصین گفت: ای جوان! مواظب باش چگونه این حدیث را بیان می کنی؛ زیرا من یکی از اسب سواران آن شب بودم. عبدالله بن رباح می گوید: من گفتم: پس شما این حدیث را بهتر می دانید. وی پرسید: شما از کدام گروه هستید؟ گفتم: از انصار. گفت: حدیث را بیان کن. شما حدیثتان را بهتر می دانید. عبدالله بن رباح می گوید: من حدیث را برای مردم بیان کردم. عمران گفت: من آن شب حضور داشتم و فکر نمی کردم این حدیث را کسی مثل من حفظ کرده باشد.

باب(۳۶): نماز خواندن در یک قطعه پارچه

۳۳۰ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ سَائِلاً سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الصَّلاَةِ فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ؟ فَقَالَ: «أَوَلِكُلِّكُمْ ثَوْبَانِ». (م/٥١٥)

ترجمه: از ابوهریره روایت است که شخصی از رسول الله ﷺ دربارهٔ نماز خواندن در یک قطعه پارچه، سؤال کرد؛ رسول الله ﷺ فرمود: «مگر هر کدام از شما دو قطعه پارچه دارد»؟

١ ٣٣ـــ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ مُشْتَمِلاً بِهِ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، وَاضِعًا طَرَفَيْهِ عَلَى عَاتِقَيْهِ. (م/٥١٧)

ترجمه: عمر بن ابی سلمه رضی الله عنهما می گوید: من رسول خدا ﷺ را در خانۀ ام سلمه رضی الله عنها دیدم در حالی که خود را در یک پارچه پیچیده بود و دو طرفش را بر شانه هایش انداخته بود و نماز می خواند.

باب(٣٧): نماز خواندن در للبس نقش دار

٣٣٢ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي فِي خَمِيصَةٍ ذَاتِ أَعْلاَمٍ، فَنَظَرَ إِلَى عَلَمِهَا، فَلَمَّا قَضَى صَلاَتَهُ قَالَ: «اذْهَبُوا بِهَذِهِ الْخَمِيصَةِ إِلَى أَبِي جَهْمِ بْنِ حُذَيْفَةَ، وَأْتُونِي بِأَنْبِجَانِيِّهِ، فَإِنَّهَا أَلْهَتْنِي آنِفًا فِي صَلاَتِي». (م/ ٥٥٦)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: نبی اکرم ﷺ در لباسی که دارای نقش و نگار بود، نماز خواند و نظرش به نقشهای آن، افتاد؛ پس از اتمام نماز، فرمود: «این چادر را به ابوجهم بدهید و چادر خشن و بی نقش و نگار او را برای من بیاورید؛ زیرا هم اکنون، این نقش و نگارها، توجه مرا از نماز، بسوی خود جلب کرد».

باب(٣٨): نماز خواندن بر حصیر(بوریا)

٣٣٣- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ جَدَّتَهُ مُلَيْكَةَ دَعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِطَعَامٍ صَنَعَتْهُ، فَأَكَلَ مِنْهُ، ثُمَّ قَالَ: «قُومُوا فَأُصَلِّيَ لَكُمْ». قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: فَقُمْتُ إِلَى حَصِيرٍ لَنَا قَدِ اسْوَدَّ مِنْ طُولِ مَا لُبِسَ، فَنَضَحْتُهُ بِمَاءٍ، فَقَامَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَصَفَفْتُ أَنَا وَالْيَتِيمُ وَرَاءَهُ، وَالْعَجُوزُ مِنْ وَرَائِنَا، فَصَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ انْصَرَفَ. (م/٦٥٨)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ میگوید: مادر بزرگم «ملیکه» رسول الله ﷺ را به صرف غذایی که برای ایشان ﷺ تهیه کرده بود، دعوت نمود؛ رسول الله ﷺ پس از صرف غذا، فرمود: «بلند

شوید تا برای شما نماز بخوانم». انس ﷺ می‌گوید: بلند شدم و بسوی یکی از حصیرهایمان که از کثرت استعمال، سیاه شده بود، رفتم و مقداری آب روی آن، پاشیدم؛ رسول الله ﷺ روی آن ایستاد؛ من و کودکی یتیم، پشت سر آنحضرتﷺ صف بستیم و پیر زن، پشت سر ما ایستاد. رسول اکرم ﷺ دو رکعت نماز، برای ما خواند و تشریف برد.

باب(٣٩): نماز خواندن با کفش

٣٣٤ - عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي فِي النَّعْلَيْنِ؟ قَالَ: نَعَمْ. (م/ ٥٥٥)

ترجمه: سعید بن یزید می گوید: از انس ابن مالک ﷺ پرسیدم: آیا نبی اکرم ﷺبا کفش نماز می خواند؟ گفت : بله.

باب(٤٠): اولین مسجدی که روی زمین ساخته شد

٣٣٥ـــ عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ مَسْجِدٍ وُضِعَ فِي الأَرْضِ أَوَّلُ؟ قَالَ: «الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ» قُلْتُ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «الْمَسْجِدُ الأَقْصَى» قُلْتُ: كَمْ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: أَرْبَعُونَ سَنَةً، وَأَيْنَمَا أَدْرَكَتْكَ الصَّلاَةُ فَصَلِّ، فَهُوَ مَسْجِدٌ». (م/ ٥٢٠)

ترجمه: ابوذرﷺ می‌گوید: پرسیدم: ای رسول خدا! نخستین مسجدی که روی زمین، ساخته شد، کدام است؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «مسجد الحرام». پرسیدم: سپس،کدام مسجد ساخته شد؟ فرمود: «مسجد الاقصی». گفتم: بین ساختن آنها، چند، سال فاصله افتاد؟ فرمود: «چهل سال» و افزود: «هر جا وقت نماز فرا رسید، همانجا نماز بخوان زیرا همانجا، مسجد است».

باب(٤١): ساختن مسجد النبی ﷺ

٣٣٦ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدِمَ الْمَدِينَةَ، فَنَزَلَ فِي عُلْوِ الْمَدِينَةِ فِي حَيٍّ يُقَالُ لَهُمْ: بَنُو عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، فَأَقَامَ فِيهِمْ أَرْبَعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً، ثُمَّ إِنَّهُ أَرْسَلَ إِلَى مَلإِ بَنِي النَّجَّارِ، فَجَاءُوا مُتَقَلِّدِينَ بِسُيُوفِهِمْ، قَالَ: فَكَأَنِّي أَنْظُرُ

إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى رَاحِلَتِهِ وَأَبُو بَكْرٍ رِدْفُهُ، وَمَلأُ بَنِي النَّجَّارِ حَوْلَهُ حَتَّى أَلْقَى بِفِنَاءِ أَبِي أَيُّوبَ، قَالَ: فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي حَيْثُ أَدْرَكَتْهُ الصَّلاَةُ، وَيُصَلِّي فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ، ثُمَّ إِنَّهُ أَمَرَ بِالْمَسْجِدِ، قَالَ: فَأَرْسَلَ إِلَى مَلإِ بَنِي النَّجَّارِ فَجَاءُوا فَقَالَ: «يَا بَنِي النَّجَّارِ ثَامِنُونِي بِحَائِطِكُمْ هَذَا». قَالُوا: لاَ وَاللَّهِ لاَ نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلاَّ إِلَى اللَّهِ، قَالَ أَنَسٌ: فَكَانَ فِيهِ مَا أَقُولُ: كَانَ فِيهِ نَخْلٌ، وَقُبُورُ الْمُشْرِكِينَ وَخِرَبٌ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالنَّخْلِ فَقُطِعَ، وَبِقُبُورِ الْمُشْرِكِينَ فَنُبِشَتْ، وَبِالْخِرَبِ فَسُوِّيَتْ، قَالَ: فَصَفُّوا النَّخْلَ قِبْلَةً، وَجَعَلُوا عِضَادَتَيْهِ حِجَارَةً، قَالَ: فَكَانُوا يَرْتَجِزُونَ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَهُمْ، وَهُمْ يَقُولُونَ: اللَّهُمَّ إِنَّهُ لاَ خَيْرَ إِلاَّ خَيْرُ الآخِرَهْ فَانْصُرِ الأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَهْ. (م/ ٥٢٤)

ترجمه: انس ابن مالک ؓ مـی‌فرمایـد: هنگـامی کـه رسـول الله ﷺ (از سـفر هجـرت) وارد مدینه شد، نخست، در قسمت بالای مدینه، نزد قبیلهٔ عمرو بن عوف ؓ بمـدت دو هفتـه، سـکونت گزید؛ سپس سران بنی نجار را طلبید؛ آنان در حالی که شمشیرهایـشان را حمایـل کـرده بودنـد، بـه خدمت رسیدند. انس ؓ می گوید: آن جریان چنـان در برابـر دیـدگانم قـرار دارد کـه گـویی هـم اکنون، من رسول الله ﷺ را در حالی که ابوبکر ؓ پشت سر ایشان سوار است و طایفـهٔ بنـی نجـار پیرامون رسول الله ﷺ گرد آمده اند، می بینم؛ رسول الله ﷺ همچنان پیش رفت تا اینکه کنـار منـزل ابو ایوب ؓ رحل اقامت افکند؛ قابل یادآوری است که رسول خدا ﷺ دوست داشـت هرجـا کـه وقت نماز برسد، همانجا نماز بخواند حتی در آغل گوسفندان نیز نماز می‌خواند.

و روزی که خواست مسجد را بنا کند، بنی نجار را دعوت کرد و خطاب به آنـان فرمـود: «قیمت باغ را تعیین کنید». بنی نجار سوگند خوردند که قیمت آنرا فقط از خدا می گیریم. انس ابن مالک ؓ می گوید: در آن باغ، چیزهایی وجود داشت که من بیان می کنم: قبور مشرکین، درخت خرما و ویرانه های زیادی در آن باغ، وجود داشت؛ پس رسول الله ﷺ دستور داد تا قبور مشرکین، نبش گردد، درختان خرما، قطع شود و خرابه ها، هموار گردد؛ آنگاه دیوار سمت قبلهٔ مسجد را با ردیف قرار دادن تنهٔ درختان خرما و دو طرف آن را با سنگ ساختند؛ هنگام ساختن،

صحابه همراه رسول الله ﷺ رجز می خواندند و میگفتند:

اللهمَّ لا خَيْرَ إلا خَيْرُ الآخِرَهْ فَانْصُرِ لِلأنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ.

پروردگارا! کار خیر آن است که فقط برای آخرت انجام گیرد؛ پس مهاجرین و انصار را کمک کن.

باب(۴۲): در بارۀ مسجدی که بر اساس تقوا، بنیان گذاری شده است

۷۳۷ــ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنَ عَبْد الرَّحْمَنِ قَالَ: مَرَّ بِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي سَعِيد الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: كَيْفَ سَمِعْتَ أَبَاكَ يَذْكُرُ فِي الْمَسْجِد الَّذِي أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى؟ قَالَ: قَالَ أَبِي: دَخَلْتُ عَلَى رَسُول اللَّه ﷺ فِي بَيْت بَعْضِ نسَائه، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه أَيُّ الْمَسْجِدَيْنِ الَّذِي أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى؟ قَالَ: فَأَخَذَ كَفًّا مِنْ حَصْبَاءَ فَضَرَبَ بِه الأَرْضَ ثُمَّ قَالَ: «هُوَ مَسْجِدُكُمْ هَذَا» لِمَسْجِد الْمَدِينَةَ قَالَ: فَقُلْتُ: أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ أَبَاكَ هَكَذَا يَذْكُرُهُ. (م/ ۱۳۹۸)

ترجمه: ابوسلمه بن عبدالرحمن می گوید: عبدالرحمن فرزند ابو سعید خدری ﷺ از کنارم می گذشت. به او گفتم: از پدرت در مورد مسجدی که بر اساس تقوا، پایه گذاری شده است چه شنیده ای؟ گفت: پدرم فرمود: نزد رسول خدا ﷺ در خانۀ یکی از همسرانش رفتم و گفتم: ای رسول خدا! کدام مسجد است که بر اساس تقوا، بنیان گذاری شده است؟ آنحضرت ﷺ یک مشت سنگریزه برداشت و به زمین زد و با اشاره بسوی مسجد مدینه فرمود: «این مسجد شماست». ابوسلمه می گوید: گفتم: من نیز گواهی می دهم که از پدرت همینگونه شنیدم.

باب(۴۳): فضیلت نماز خواندن در مسجد مدینه و مکه

۷۳۸ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ امْرَأَةً اشْتَكَتْ شَكْوَى فَقَالَتْ: إِنْ شَفَانِي اللَّهُ لأَخْرُجَنَّ فَلأُصَلِّيَنَّ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ، فَبَرَأَتْ، ثُمَّ تَجَهَّزَتْ تُرِيدُ الْخُرُوجَ، فَجَاءَتْ مَيْمُونَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ تُسَلِّمُ عَلَيْهَا، فَأَخْبَرَتْهَا ذَلِكَ، فَقَالَتْ: اجْلِسِي فَكُلِي مَا صَنَعْتِ، وَصَلِّي فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ، فَإِنِّي سَمِعْتُ

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «صَلاَةٌ فِيهِ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ صَلاَةٍ فِيمَا سِوَاهُ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلاَّ مَسْجِدَ الْكَعْبَةِ». (م/ ۱۳۹٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که: زنی به یک بیماری، مبتلا گردید و گفت: اگر خداوند مرا شفا دهد، میروم و در بیت المقدس نماز می خوانم؛ سرانجام، آن زن شفا یافت و خودش را برای رفتن آماده کرد؛ در همین اثنا، میمونه همسر گرامی نبی اکرم ﷺ برای سلام و احوالپرسی وی آمد؛ او میمونه رضی الله عنها را در جریان گذاشت؛ ام المومنین میمونه گفت: بنشین و آنچه را که تدارک دیده ای، بخور و در مسجد پیامبرﷺ نماز بخوان؛ زیرا من شنیدم که رسول خدا ﷺ می فرمود: «نماز خواندن در آن، بهتر از هزار نماز در سایر مساجد می باشد بجز مسجد کعبه». (یعنی مسجد الحرام که نماز خواندن درآن، بهتر از صد هزار نماز در سایر مساجد می باشد).

باب(۴۴): رفتن به مسجد قبا و نماز خواندن در آن

۲۳۹ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي مَسْجِدَ قُبَاءٍ رَاكِبًا وَمَاشِيًا، فَيُصَلِّي فِيهِ رَكْعَتَيْنِ. (م/ ۱۳۹۹)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ سوار و پیاده به مسجد قبا می رفت و دو رکعت نماز در آن می خواند.

باب(۴۵): فضیلت کسی که به خاطر خدا مسجد بسازد

۲۴۰ –عَنْ مَحْمُودِ بْنِ لَبِيدٍ رضي الله عنه: أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ رضي الله عنه: أَرَادَ بِنَاءَ الْمَسْجِدِ، فَكَرِهَ النَّاسُ ذَلِكَ، فَأَحَبُّوا أَنْ يَدَعَهُ عَلَى هَيْئَتِهِ، فَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ بَنَى مَسْجِدًا لِلَّهِ بَنَى اللَّهُ لَهُ فِي الْجَنَّةِ مِثْلَهُ». (م/ ۵۳۳)

ترجمه: محمود بن لبید می گوید: عثمان بن عفان رضی الله عنه می خواست مسجد النبی را بازسازی نماید؛ مردم این کار را نپسندیدند؛ زیرا دوست داشتند آنرا به حالت خودش بگذارد؛ عثمان بن عفان رضی الله عنه گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «هرکس برای خوشنودی خدا مسجدی بنا کند، خداوند خانه‌ای مانند آن، در بهشت برای وی بنا خواهد کرد».

باب(۴۶): فضیلت مساجد

٢٤١- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَحَبُّ الْبِلَادِ إِلَى اللَّهِ مَسَاجِدُهَا، وَأَبْغَضُ الْبِلَادِ إِلَى اللَّهِ أَسْوَاقُهَا». (م/ ٦٨١)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کندکه: رسول خدا ﷺ فرمود: «محبوب ترین مکانها نزد خداوند، مساجد هستند و مبغوض ترین مکانها نزد خداوند، بازارها هستند».

باب(۴۷): فضیلت گام زدن زیاد بسوی مساجد

٢٤٢ــ عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ ﷺ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ بَيْتُهُ أَقْصَى بَيْتٍ فِي الْمَدِينَةِ، فَكَانَ لاَ تُخْطِئُهُ الصَّلاَةُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَتَوَجَّعْنَا لَهُ، فَقُلْتُ: لَهُ يَا فُلاَنُ لَوْ أَنَّكَ اشْتَرَيْتَ حِمَارًا يَقِيكَ مِنَ الرَّمْضَاءِ، وَيَقِيكَ مِنْ هَوَامِّ الأَرْضِ، قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ مَا أُحِبُّ أَنَّ بَيْتِي مُطَنَّبٌ بِبَيْتِ مُحَمَّدٍ ﷺ قَالَ: فَحَمَلْتُ بِهِ حِمْلاً حَتَّى أَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ ،فَأَخْبَرْتُهُ، قَالَ: فَدَعَاهُ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، وَذَكَرَ لَهُ أَنَّهُ يَرْجُو فِي أَثَرِهِ الأَجْرَ، فَقَالَ لَهُ: النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ لَكَ مَا احْتَسَبْتَ». (م/٦٦٣)

ترجمه: ابی بن کعب ﷺ می گوید: دور ترین خانه در مدینه منوره، خانۀ یک مرد انصاری بود؛ اما نمازش پشت سر رسول خدا ﷺ فوت نمی شد؛ من از وضعیت او ناراحت شدم و به او گفتم: ای فلانی! چقدر خوب بود اگر الاغی می خریدی تا با سوار شدن بر آن، از گرما و حشرات زمین در امان بمانی. او گفت: سوگند به خدا! من دوست ندارم خانه ام دیوار به دیوار با خانۀ محمد ﷺ باشد. (بلکه دوست دارم دور باشم تا با گام زدن بسوی مسجد، ثواب بیشتری بدست آورم). ابی بن کعب ﷺ می گوید: من این کلمات را به سختی تحمل کردم تا اینکه نزد نبی اکرم ﷺ آمدم و ماجرا را برایش بازگو نمودم؛ رسول خدا ﷺ او را طلب کرد؛ وی دوباره همان سخنانش را در محضر آنحضرت ﷺ تکرار کرد و گفت: من از قدم زدنهایم، امید اجر دارم. نبی اکرم ﷺ به او فرمود: «اجر آن به تو می رسد».

باب(۴۸): گام زدن بسوی نماز باعث محو گناهان و رفع درجات می گردد

۲۴۳- عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «مَنْ تَطَهَّرَ فِي بَيْتِه ثُمَّ مَشَى إِلَى بَيْت مِنْ بُيُوت اللَّه، لِيَقْضِيَ فَرِيضَةً مِنْ فَرَائِضِ اللَّه، كَانَتْ خَطْوَتَاهُ إِحْدَاهُمَا تَحُطُّ خَطِيئَةً ، وَالأُخْرَى تَرْفَعُ دَرَجَةً ». (م/ ٦٦٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که: رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، در خانه اش طهارت نماید؛ سپس بسوی خانه ای از خانه های خدا برود تا فرضی از فرایض خدا را ادا نماید، یک گامش باعث ریختن گناهی می گردد وگام دیگرش باعث رفع درجه ای می شود».

باب(۴۹): با آرامش و وقار باید برای نماز رفت و دویدن، درست نیست

۲۴۴ـــ عَنْ أَبي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ نُصَلِّي مَعَ رَسُول اللَّه ﷺ فَسَمِعَ جَلَبَةً، فَقَالَ : «مَا شَأْنُكُمْ»؟ قَالُوا: اسْتَعْجَلْنَا إِلَى الصَّلاَة، قَالَ: «فَلاَ تَفْعَلُوا، إِذَا أَتَيْتُمُ الصَّلاَةَ فَعَلَيْكُمُ السَّكِينَةُ، فَمَا أَدْرَكْتُمْ فَصَلُّوا، وَمَا سَبَقَكُمْ فَأَتِمُّوا». (م/٦٠٣)

ترجمه: ابوقتاده ﷺ می گوید: با رسول اکرم ﷺ مشغول نماز خواندن بودیم که صدای جست وخیز عده ای، بگوش رسید؛ پس از اتمام نماز، رسول اکرم ﷺ خطاب به آنان، فرمود: «این چه کاری بود که کردید »؟گفتند: برای رسیدن به نماز جماعت، عجله داشتیم. رسول الله ﷺ فرمود: «دوباره این کار را نکنید، هنگامی که برای نماز می آیید، سکون و آرامش خود را حفظ نمایید؛ هر چه از نماز را دریافتید، بخوانید و بقیه را خودتان، کامل کنید».

باب(۵۰): رفتن زنان به مساجد

۲۴۵ـــ عَنْ زَيْنَبَ الثَّقَفِيَّة رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّـــه ﷺ: «إِذَا شَهِدَتْ إِحْدَاكُنَّ الْمَسْجِدَ فَلاَ تَمَسَّ طِيبًا». (م/ ٤٤٣)

ترجمه: زینب ثقفی رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ به ما فرمود: «هرگاه یکی از شما خواست که در مسجد حضور پیدا نماید، نباید خوشبویی استعمال کند».

باب(۵۱): جلوگیری زنان از رفتن به مساجد

۲۴۶ــ عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّهَا سَمِعَتْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ تَقُولُ: لَوْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى مَا أَحْدَثَ النِّسَاءُ لَمَنَعَهُنَّ الْمَسْجِدَ كَمَا مُنِعَتْ نِسَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ، قَالَ: فَقُلْتُ لِعَمْرَةَ: أَنِسَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ مُنِعْنَ الْمَسْجِدَ؟ قَالَتْ: نَعَمْ. (م/ ۴۴۵)

ترجمه: عمره دختر عبدالرحمن می گوید: شنیدم که عایشه رضی الله عنها همسر گرامی رسول خدا ﷺ می گفت: اگر رسول الله ﷺ این اعمال جدید زنان (آرایش و استعمال خوشبویی و پوشیدن لباسهای شیک) را می دید، آنان را از رفتن به مسجد، منع می نمود آنگونه که زنان بنی اسرائیل منع شدند؛ یکی از راویان حدیث می گوید: به عمره گفتم: آیا زنان بنی اسرائیل از رفتن به مسجد، منع شدند؟ گفت: بله.

باب(۵۲): دعای وارد شدن به مسجد و بیرون رفتن از آن

۲۴۷ــ عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ أَوْ عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلْيَقُلِ: اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ، وَإِذَا خَرَجَ فَلْيَقُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ». (م/۷۱۳)

ترجمه: ابوحمید یا ابو اسید ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه یکی از شما خواست وارد مسجد شود، بگوید: «**اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ**» (خدایا! دروازه های رحمت ات را به روی من باز کن) و هر گاه یکی از شما خواست که از مسجد، بیرون برود، بگوید: «**اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ**». (خدایا! فضل تو را طلب می کنم).

باب(۵۳): هنگام داخل شدن به مسجد، دو رکعت نماز بخوانید

۲۴۸ــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ بَيْنَ ظَهْرَانَيِ النَّاسِ، قَالَ: فَجَلَسْتُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مَنَعَكَ أَنْ تَرْكَعَ رَكْعَتَيْنِ

قَبْلَ أَنْ تَجْلِسَ»؟ قَالَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه، رَأَيْتُكَ جَالِسًا وَالنَّاسُ جُلُوسٌ، قَالَ: «فَإِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلاَ يَجْلِسْ حَتَّى يَرْكَعَ رَكْعَتَيْنِ». (م/٤ ٧١)

ترجمه: ابوقتاده ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ در مسجد، میان مردم نشسته بود که من وارد شدم و نشستم؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «چرا قبل از نشستن، دو رکعت نماز نخواندی»؟ گفتم: ای رسول خدا! دیدم شما و مردم همگی نشسته اید (من هم نشستم). پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هر گاه یکی از شما وارد مسجد شد، قبل از نشستن، دو رکعت نماز بخواند».

باب(۵۴): بعد از اذان، نباید از مسجد، بیرون رفت

۲۴۹ــ عَنْ أَبِي الشَّعْثَاءِ قَالَ: كُنَّا قُعُودًا فِي الْمَسْجِدِ مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، فَأَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ الْمَسْجِدِ يَمْشِي، فَأَتْبَعَهُ أَبُو هُرَيْرَةَ بَصَرَهُ حَتَّى خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: أَمَّا هَذَا فَقَدْ عَصَى أَبَا الْقَاسِمِ ﷺ. (م/ ٥٥ ٦)

ترجمه: ابوالشعثاء ﷺ می گوید: با ابوهریره ﷺ در مسجد نشسته بودیم که مؤذن اذان گفت؛ بعد از اذان، مردی از داخل مسجد برخاست و براه افتاد؛ ابوهریره ﷺ همچنان به او نگاه کرد تا اینکه از مسجد بیرون رفت؛ سپس ابوهریره ﷺ گفت: این شخص از ابوالقاسم ﷺ نافرمانی کرد.

شرح: خارج شدن از مسجد بعد از اذان، کراهیت دارد مگر اینکه شخص عذری داشته باشد. مترجم

باب(۵۵): کفارۀ تف کردن در مسجد

۲۵۰ــ عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْبُزَاقُ فِي الْمَسْجِدِ خَطِيئَةٌ، وَكَفَّارَتُهَا دَفْنُهَا». (م/ ٥٢)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «انداختن آب دهان در مسجد، گناه است و کفارۀ آن، دفن کردن و از بین بردن آن، می باشد».

باب(۵۶): کراهیت خوردن سیر و به مسجد رفتن

۱ ۲۵ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَالَ فِـي غَـزْوَةِ خَيْبَرَ: «مَنْ أَكَلَ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ يَعْنِي الثُّومَ فَلاَ يَأْتِيَنَّ الْمَسَاجِدَ». (م/۱ ٥٦)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس از این گیاه یعنی سیر خورد، به مسجد نیاید» (زیرا باعث اذیت و آزار مردم و فرشتگان می شود چنانچه در روایات دیگر، تصریح شده است). مترجم

باب(۵۷): کسی که پیاز، تره یا سیر خورد، از مسجد کناره گیری کند

۲۶ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَكَلَ ثُومًا أَوْبَصَلاً فَلْيَعْتَزِلْنَا، أَوْ لِيَعْتَزِلْ مَسْجِدَنَا، وَلْيَقْعُدْ فِي بَيْتِهِ». وَإِنَّهُ أُتِيَ بِقِدْرٍ فِيهِ خَضِرَاتٌ مِنْ بُقُولٍ، فَوَجَدَ لَهَا رِيحًا، فَسَأَلَ فَأُخْبِرَ بِمَا فِيهَا مِنَ الْبُقُولِ، فَقَالَ: «قَرِّبُوهَا» إِلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا رَآهُ كَرِهَ أَكْلَهَا قَالَ: «كُلْ فَإِنِّي أُنَاجِي مَنْ لاَ تُنَاجِي». (م/٤ ٥٦)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس که سیر یا پیاز خورد، از ما کناره گیری نماید» یا فرمود: «به مساجد ما نیاید و در خانهٔ خود بنشیند».

همچنین، روزی، یک دیگ نزد آنحضرت ﷺ آوردند که در آن، چند نوع سبزی وجود داشت؛ بوی تندی از آنها، به مشام رسول اکرم ﷺ رسید؛ لذا آنحضرت ﷺ از محتویات آن (دیگ) پرسید. آنها سبزیجاتی را که در آن، وجود داشت، نام بردند؛ آنحضرت ﷺ نخورد و با اشاره به سوی یکی از صحابه که همراهش بود، فرمود: «نزد او ببرید». او نیز از خوردن آن، سرباز زد؛ رسول خدا ﷺ فرمود: بخور زیرا من با کسی (جبرئیل) از نزدیک سخن می گویم که شما سخن نمی گویید».

باب(۵۸): اگر از شخصی، داخل مسجد، بوی پیاز و سیر به مشام رسید، باید از مسجد، اخراج گردد

٢٥٣ـ عَنْ مَعْدَانَ ابْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ خَطَبَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَذَكَرَ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ، وَذَكَرَ أَبَا بَكْرٍ ﷺ، قَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ كَأَنَّ دِيكًا نَقَرَنِي ثَلاَثَ نَقَرَاتٍ، وَإِنِّي لاَ أُرَاهُ إِلاَّ حُضُورَ أَجَلِي، وَإِنَّ أَقْوَامًا يَأْمُرُونَنِي أَنْ أَسْتَخْلِفَ، وَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ لِيُضَيِّعَ دِينَهُ وَلاَ خِلاَفَتَهُ، وَلاَ الَّذِي بَعَثَ بِهِ نَبِيَّهُ ﷺ فَإِنْ عَجِلَ بِي أَمْرٌ فَالْخِلاَفَةُ شُورَى بَيْنَ هَؤُلاَءِ السِّتَّةِ الَّذِينَ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ، وَإِنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَقْوَامًا يَطْعَنُونَ فِي هَذَا الأَمْرِ، أَنَا ضَرَبْتُهُمْ بِيَدِي هَذِهِ عَلَى الإِسْلاَمِ، فَإِنْ فَعَلُوا ذَلِكَ فَأُولَئِكَ أَعْدَاءُ اللَّهِ الْكَفَرَةُ الضُّلاَّلُ، ثُمَّ إِنِّي لاَ أَدَعُ بَعْدِي شَيْئًا أَهَمَّ عِنْدِي مِنَ الْكَلاَلَةِ مَا رَاجَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي شَيْءٍ مَا رَاجَعْتُهُ فِي الْكَلاَلَةِ، وَمَا أَغْلَظَ لِي فِي شَيْءٍ مَا أَغْلَظَ لِي فِيهِ، حَتَّى طَعَنَ بِإِصْبَعِهِ فِي صَدْرِي، فَقَالَ: «يَا عُمَرُ أَلاَ تَكْفِيكَ آيَةُ الصَّيْفِ الَّتِي فِي آخِرِ سُورَةِ النِّسَاءِ». وَإِنِّي إِنْ أَعِشْ أَقْضِ فِيهَا بِقَضِيَّةٍ يَقْضِي بِهَا مَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَمَنْ لاَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ عَلَى أُمَرَاءِ الأَمْصَارِ، وَإِنِّي إِنَّمَا بَعَثْتُهُمْ عَلَيْهِمْ، لِيَعْدِلُوا عَلَيْهِمْ وَلِيُعَلِّمُوا النَّاسَ دِينَهُمْ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِمْ ﷺ، وَيَقْسِمُوا فِيهِمْ فَيْئَهُمْ، وَيَرْفَعُوا إِلَيَّ مَا أَشْكَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِهِمْ، ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ تَأْكُلُونَ شَجَرَتَيْنِ، لاَ أَرَاهُمَا إِلا خَبِيثَتَيْنِ، هَذَا الْبَصَلَ وَالثُّومَ، لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا وَجَدَ رِيحَهُمَا مِنَ الرَّجُلِ فِي الْمَسْجِدِ أَمَرَ بِهِ فَأُخْرِجَ إِلَى الْبَقِيعِ، فَمَنْ أَكَلَهُمَا فَلْيُمِتْهُمَا طَبْخًا. (م/٧ ٥٦)

ترجمه: معدان بن ابی طلحه می گوید: عمر بن خطاب ﷺ روز جمعه، سخنرانی نمود و از رسول خدا ﷺ و ابوبکر ﷺ سخن به میان آورد وگفت: من خواب دیدم که خروسی سه بار مرا منقار زد؛ من فکر می کنم تنها تعبیرش فرارسیدن مرگم می باشد؛ بعضی از من می خواهند تا جانشینی تعیین کنم؛ من می دانم که خداوند هیچ یک از دین و خلافت و رسالت پیامبرش را ضایع نمی گرداند؛ اگر مرگم زود فرا رسید پس در مورد خلافت این شش

نفر (عثمان، علی ، طلحه ، زبیر، سعد بن ابی و قاص و عبدالرحمن بن عوف) با یکدیگر به مشوره می پردازند؛ آن شش نفری که رسول الله ﷺ از دنیا رفت در حالی که از آنها راضی و خشنود بود؛ من اطلاع یافته ام همان افرادی که من آنها را با این دست خودم بخاطر اسلام، کتک زده ام، هم اکنون در امر خلافت، زبان بدگویی گشوده اند؛ اگر چنین کنند، کافر، دشمن خدا و گمراه خواهند بود.

من هیچ مسئله ای مهمتر از مسئله کلاله، بعد از خودم، نمی گذارم و در هیچ مسئله ای به اندازهٔ مسئله کلاله به رسول الله ﷺ مراجعه نکردم و رسول خدا ﷺ در هیچ مسئله ای به اندازهٔ مسئله کلاله با من تند صحبت نکرد طوریکه با انگشتش به سینه ام زد و فرمود:: «ای عمر! آیا آیه صیف (آیه ای که در تابستان نازل شد) که در آخر سوره نساء است برایت کافی نیست»؟ اگر حیاتی باقی باشد در مورد کلاله، فیصله ای خواهم کرد که همهٔ مردم، چه کسانی که قرآن می خوانند وچه کسانی که قران نمی خوانند، آنرا بپذیرند.

خدایا! من تو را بر فرمانداران شهرها گواه می گیرم؛ من آنها را فرستاده ام تا با مردم به عدالت رفتار کنند و به مردم، دین و سنت پیامبرشان را بیاموزند و غنائم و مالیات را میان آنان تقسیم کنند و اگر در کارشان دچار مشکلی شدند، به من ابلاغ نمایند.

و در پایان، شما ای مردم! دو گیاه پیاز و سیر را می خورید که من آنها را ناپاک می دانم؛ رسول الله ﷺ را دیدم که اگر بوی آنها را در داخل مسجد از شخصی، احساس می نمود، دستور می داد تا آن شخص را از مسجد بیرون کنند و به بقیع ببرند؛ پس هر کس می خواهد سیر و پیاز بخورد، آنها را بپزد تا بویشان از بین برود.

باب(۵۹): نهی از اعلان اشیای گم شده داخل مسجد

۲۵۴ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ سَمِعَ رَجُلاً يَنْشُدُ ضَالَّةً فِي الْمَسْجِدِ فَلْيَقُلْ: لاَ رَدَّهَا اللَّهُ عَلَيْكَ، فَإِنَّ الْمَسَاجِدَ لَمْ تُبْنَ لِهَذَا». (م/۸ ۵٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر کسی شنید که شخصی برای چیزی که گم شده است در مسجد، اعلام می کند، بگوید: خداوند آنرا به تو

برنگرداند؛ زیرا مساجد برای این کار، ساخته نشده اند».

باب(۶۰): قبرها را نباید مسجد قرار داد

۲۵۵ـ عَنْ عَائِشَةَ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالا: لَمَّا نُزِلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ طَفِقَ يَطْرَحُ خَمِيصَةً لَهُ عَلَى وَجْهِهِ، فَإِذَا اغْتَمَّ كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ فَقَالَ وَهُوَ كَذَلِكَ: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ» يُحَذِّرُ مِثْلَ مَا صَنَعُوا. (م/۱ ۵۳)

ترجمه: عایشه و عبد الله ابن عباس رضی الله عنهم می گویند: آنحضرت ﷺ در بیماری وفات، چادرش را بر چهرۀ مبارکش انداخت و هنگامی که چهره اش کاملا پوشیده شد، آن را برداشت و در همان حال، فرمود: «خداوند یهود و نصاری را لعنت کند که قبرهای پیامبرانشان را تبدیل به مسجد کردند». راوی می گوید: هدف آنحضرت ﷺ این بود که ما را از اینگونه اعمال، برحذر دارد.

باب(۶۱): نهی از ساختن مسجد بر قبرها

۲۵۶ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ وَأُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ذَكَرَتَا كَنِيسَةً رَأَيْنَهَا بِالْحَبَشَةِ فِيهَا تَصَاوِيرُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أُولَئِكَ إِذَا كَانَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَمَاتَ بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّوَرَ أُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/ ۵۹۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: ام حبیبه و ام سلمه رضی الله عنهما برای آنحضرت ﷺ از کلیسایی که در زمان هجرت به حبشه، آنرا دیده بودند و مملو از عکس و تصویر بود، سخن گفتند؛ رسول الله ﷺ فرمود: «آنها کسانی هستنند که هرگاه، فرد نیکوکاری از آنان، فوت میکرد، بر قبرش، مسجدی بنا می کردند و در آن، تصاویر و تمثالهای آن شخص را نقاشی می کردند؛ روز قیامت، این افراد، بدترین مخلوقات، نزد خداوند خواهند بود».

باب(۶۲): همهٔ زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده است

۲۵۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ:أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «فُضِّلْتُ عَلَى الأَنْبِيَاءِ بِستٍّ: أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ وَأُحِلَّتْ لِيَ الْغَنَائِمُ، وَجُعِلَتْ لِيَ الأَرْضُ طَهُورًا وَمَسْجِدًا، وَأُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً، وَخُتِمَ بِيَ النَّبِيُّونَ». (م/ ۵۲۳)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «من در شش چیز بر پیامبران دیگر، برتری دارم: ۱ـ به من کلمات جامع (مختصر از نظر لفظ، و پر بار از نظر معنا) عنایت شده است. ۲-با رعب (ترسیدن دشمنان) یاری شده ام. ۳ـ غنایم برایم حلال شده است. ۴ـ همهٔ زمین برایم مسجد و پاک قرار گرفته است. ۵ ـ بسوی همهٔ کائنات فرستاده شده ام. ۶ـ خاتم پیامبران هستم».

باب(۶۳): اندازهٔ سترهٔ نمازگزار

۲۵۸ــ عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ يُصَلِّي، فَإِنَّهُ يَسْتُرُهُ إِذَا كَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ مِثْلُ آخِرَةِ الرَّحْلِ، فَإِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَ يَدَيْهِ مِثْلُ آخِرَةِ الرَّحْلِ، فَإِنَّهُ يَقْطَعُ صَلاَتَهُ الْحِمَارُ، وَالْمَرْأَةُ، وَالْكَلْبُ الأَسْوَدُ». قُلْتُ: يَا أَبَاذَرٍّ، مَا بَالُ الْكَلْبِ الأَسْوَدِ مِنَ الْكَلْبِ الأَحْمَرِ مِنَ الْكَلْبِ الأَصْفَرِ؟ قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي، سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَمَا سَأَلْتَنِي، فَقَالَ: «الْكَلْبُ الأَسْوَدُ شَيْطَانٌ». (م/ ۵۱۰)

ترجمه: ابوذر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما به نماز ایستاد و جلویش چیزی به اندازهٔ چوب پایانی رحل قرار داشت، آن چیز، برایش ستره بشمار می رود؛ اما اگر جلویش، چیزی مانند چوب پایانی رحل قرار نداشت، (عبور) الاغ، زن و سگ سیاه، باعث قطع شدن نمازش می شوند». راوی می گوید: گفتم: ای ابوذر! سگ سیاه و سرخ و زرد چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟ گفت: ای برادر زاده ام! من همین سؤال شما را از رسول الله ﷺ پرسیدم؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «سگ سیاه، شیطان است».

باب(۶۴): نزدیک شدن به ستره

۲۵۹ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ قَالَ: كَانَ بَيْنَ مُصَلَّى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ الْجِدَارِ مَمَرُّ الشَّاةِ. (م/ ۵۰۸)

ترجمه: سهل بن سعد ﷺ روایت می کند که: فاصلهٔ جای نماز رسول‌الله ﷺ و دیوار (مقابل) به اندازه‌ای بود که گوسفندی می‌توانست از آنجا عبور کند.

باب(۶۵): به پهلو خوابیدن روبروی نمازگزار

۲۶۰ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا وَذُكِرَ عِنْدَهَا مَا يَقْطَعُ الصَّلَاةَ: الْكَلْبُ وَالْحِمَارُ وَالْمَرْأَةُ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: قَدْ شَبَّهْتُمُونَا بِالْحَمِيرِ وَالْكِلَابِ؟ وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي وَإِنِّي عَلَى السَّرِيرِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ مُضْطَجِعَةً، فَتَبْدُو لِيَ الْحَاجَةُ، فَأَكْرَهُ أَنْ أَجْلِسَ فَأُوذِيَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَنْسَلُّ مِنْ عِنْدِ رِجْلَيْهِ. (م/۵۱۲)

ترجمه: نزد عایشه رضی الله عنها سخن از این به میان آمد که عبور سگ و الاغ و زن از جلوی نمازگزار باعث قطع شدن نماز وی می گردد؛ عایشه رضی الله عنها گفت: شما زنان را (در عبور از جلوی نمازگزار) با سگ و الاغ برابر می دانید؛ حال آن که خودم دیدم که رسول الله ﷺ نماز می خواند و من بالای تخت، میان آنحضرت ﷺ و قبله، دراز کشیده بودم؛ پس برایم کاری پیش می آمد؛ چون دوست نداشتم با نشستنم باعث اذیت و آزار رسول الله ﷺ شوم، آهسته از سمت پاهای تخت، بسترم را ترک می کردم.

باب(۶۶): دستور استقبال قبله

۲۶۱ - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَصَلَّى، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي نَاحِيَةٍ وَفِيهِ «إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَأَسْبِغِ الْوُضُوءَ، ثُمَّ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ فَكَبِّرْ». (م/ ۳۹۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ در گوشه ای از مسجد نشسته بود که مردی

وارد شد و به نماز ایستاد. .... در ادامهٔ حدیث آمده است که رسول الله ﷺ به او فرمود: «هرگاه خواستی به نماز بایستی، بطور کامل وضو بگیر؛ سپس رو بسوی قبله بایست و تکبیر بگو...». تا آخر حدیث. (نگا حدیث شماره:۲۸۲)

باب(۶۷): تغییر جهت قبله از شام (بیت المقدس) بسوی کعبه

٣٦٢ـــ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ شَهْرًا، حَتَّى نَزَلَتِ الآيَةُ الَّتِي فِي الْبَقَرَةِ: ﴿ **وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُۥ** ﴾ فَنَزَلَتْ بَعْدَمَا صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ، فَانْطَلَقَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ فَمَرَّ بِنَاسٍ مِنَ الأَنْصَارِ وَهُمْ يُصَلُّونَ فَحَدَّثَهُمْ بِالْحَدِيثِ، فَوَلَّوْا وُجُوهَهُمْ قِبَلَ الْبَيْتِ. (م/ ٥٢٥)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ می گوید: شانزده ماه با نبی اکرم ﷺ بسوی بیت المقدس نماز خواندم تا اینکه بعد از نماز خواندن رسول خدا ﷺ این آیهٔ سورهٔ بقره نازل گردید: ﴿ **وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُۥ** ﴾ یعنی هر جا که بودید، بسوی مسجدالحرام روی کنید. آنگاه مردی از میان مردم برخاست و رفت و گذرش به گروهی از انصار افتادکه درحال خواندن نماز بودند؛ او جریان تغییر قبله را برای آنان، بیان کرد؛ آنان (در اثنای نماز) رویشان را بسوی بیت الله برگرداندند.

باب(۶۸): هنگامی که برای نماز، اقامه گفته شد هیچ نمازی بجز نماز فرض، درست نیست

٣٦٣ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلاَةُ فَلاَ صَلاَةَ إِلاَّ الْمَكْتُوبَةُ». (م/ ٧١٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هنگامیکه برای نماز اقامه گفته شد، هیچ نمازی، بجز نماز فرض، درست نیست».

باب(۶۹): چه وقت مردم برای نماز بلند شوند؟

٣٦٤- عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَلَا تَقُومُوا حَتَّى تَرَوْنِي». (م/٦٠٤)

ترجمه: ابوقتاده ﷺ می گوید. رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که برای نماز، اقامه گفته شد تا من نیامدم و مرا ندیدید از سر جایتان بلند نشوید».

باب(۷۰): اقامه گفتن برای نماز هنگامی که امام می آید

٣٦٥- عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ بِلَالٌ يُؤَذِّنُ إِذَا دَحَضَتْ، فَلَا يُقِيمُ حَتَّى يَخْرُجَ النَّبِيُّ ﷺ، فَإِذَا خَرَجَ أَقَامَ الصَّلَاةَ حِينَ يَرَاهُ. (م/٦٠٦)

ترجمه: جابر بن سمره ﷺ می گوید: هنگامیکه زوال می شد، (خورشید به طرف مغرب مایل می شد) بلال ﷺ اذان می گفت و تا هنگامی که نبی اکرم ﷺ نمی آمد، اقامه نمی گفت و وقتی که آنحضرت ﷺ می آمد و بلال ﷺ او را می دید، اقامه می گفت.

باب(۷۱): بیرون رفتن امام برای غسل کردن بعد از اقامه گفتن

٣٦٦- عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَقُمْنَا، فَعَدَّلْنَا الصُّفُوفَ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى إِذَا قَامَ فِي مُصَلَّاهُ قَبْلَ أَنْ يُكَبِّرَ، ذَكَرَ، فَانْصَرَفَ، وَقَالَ لَنَا: «مَكَانَكُمْ» فَلَمْ نَزَلْ قِيَامًا نَنْتَظِرُهُ حَتَّى خَرَجَ إِلَيْنَا وَقَدِ اغْتَسَلَ، يَنْطُفُ رَأْسُهُ مَاءً، فَكَبَّرَ فَصَلَّى بِنَا. (م/٦٠٥)

ترجمه: ابوسلمه بن عبدالرحمن بن عوف می گوید: شنیدم که ابو هریره ﷺ می گوید: اقامه گفته شد و صف‌ها برای اقامهٔ نماز، بسته شد؛ سپس، رسول الله ﷺ تشریف آورد؛ هنگامی که بر مصلای نماز ایستاد، یادش آمد که جنب است. به ما گفت: «سر جای خود بمانید». یعنی (صف‌های نماز را بهم نزنید). سپس برگشت و غسل نمود و در حالی به سوی ما آمد که هنوز آب از موهایش می‌چکید؛ آنگاه، تکبیر گفت ونماز را برای ما امامت نمود.

باب(۷۲): راست کردن صفها

۳۶۷ــ عَنْ أَبِي مَسْعُود ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يَمْسَحُ مَنَاكِبَنَا فِي الصَّلاَة وَيَقُولُ: «اسْتَوُوا وَلاَ تَخْتَلفُوا فَتَخْتَلفَ قُلُوبُكُمْ، لِيَلنِي منْكُمْ أُولُو الأَحْلاَمِ وَالنُّهَى، ثُمَّ الَّذينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذينَ يَلُونَهُمْ». قَالَ أَبُو مَسْعُود: فَأَنْتُمُ الْيَوْمَ أَشَدُّ اخْتلاَفًا. (م/ ٤٣٢)

ترجمه: ابومسعود ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ در نماز، شانه های ما را با دستهایش برابر می نمود و می فرمود: «راست و برابر بایستد و اختلاف نکنید؛ مبادا دلهایتان دچار اختلاف شود؛ صاحبان خرد و اندیشه پشت سر و نزدیک من قرار گیرند؛ سپس کسانی که در خرد و اندیشه بعد از آنان قرار دارند و بعد هم کسانی که در خرد و اندیشه بعد از گروه دوم قرار دارند». در پایان، ابومسعود گفت: شما امروز، زیاد اختلاف دارید.

باب(۷۳): فضیلت صف اول

۳۶۸ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي النِّدَاءِ وَالصَّفِّ الأَوَّلِ، ثُمَّ لَمْ يَجِدُوا إِلاَّ أَنْ يَسْتَهِمُوا عَلَيْه لاَسْتَهَمُوا، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي التَّهْجِيرِ لاَسْتَبَقُوا إِلَيْهِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الْعَتَمَة وَالصُّبْحِ لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا». (م/ ٤٣٧)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر مردم از پاداش اذان و صف اول نماز، آگاه می‌بودند و برای دستیابی به آن، چاره ای جز قرعه کشی نداشتند، حتما قرعه کشی می کردند؛ همچنین، اگر ثواب اول وقت را می دانستند، برای رسیدن به آن، از یکدیگر سبقت می گرفتند؛ همینطور اگر از پاداش نماز عشاء و صبح (با جماعت) مطلع می‌بودند، با خزیدن هم که شده بود در آنها شرکت می کردند».

۳۶۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «خَيْرُ صُفُوفِ الرِّجَالِ أَوَّلُهَا، وَشَرُّهَا آخِرُهَا، وَخَيْرُ صُفُوفِ النِّسَاءِ آخِرُهَا، وَشَرُّهَا أَوَّلُهَا». (م/ ٤٤٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «بهترین صفوف مردان، صف اول؛ و بدترین صفوف آنها، صف آخر می باشد؛ ولی بهترین صفوف زنان، صف آخر، و بدترین صفوف آنها، صف اول می باشد».

شرح: امام نووی رحمه الله علیه می گوید: بطور مطلق، بهترین صفوف مردان، صف اول و بدترین صفوف آنها صف آخر می باشد؛ اما نسبت به صفوف زنان باید گفت که هدف حدیث، زنانی هستند که با مردان نماز می خوانند؛ اما زنانی که جداگانه نماز می خوانند، حکم صفوف آنان مثل حکم صفوف مردان است؛ به این معنی که بهترین صفهای آنان، صف اول، و بدترین صفهای آنان، صف آخر می باشد.

گفتنی است که بدترین به این معنی است که صواب و فضیلت آن، کمتر است و بهترین به این معنی است که ثواب و فضیلت آن، بیشتر است و آخرین صف زنانی که با مردان نماز می خوانند، ثواب و فضیلت بیشتری دارد؛ زیرا کمتر در معرض اختلاط و ملاقات با مردان بیگانه هستند؛ و اولین صف آنها مذمت شده است زیرا احتمال اختلاط و فتنه در آن بیشتر است. (شرح نووی با اختصار)

باب(۷۴): مسواک زدن، وقت نماز

۲۷۰ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْلاَ أَنْ أَشُقَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَفِي حَدِيثِ زُهَيْرٍ: عَلَى أُمَّتِي لأَمَرْتُهُمْ بِالسِّوَاكِ عِنْدَ كُلِّ صَلاَةٍ». (م/ ۲۵۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر بر مؤمنان، دشوار نمی شد، دستور می دادم تا وقت هر نماز، مسواک بزنند».

و در روایت زهیر آمده است که فرمود: «اگر بر امتم دشوار نمی شد، دستور می دادم تا وقت هر نماز، مسواک بزنند».

باب(۷۵): فضیلت ذکر هنگام شروع نماز

۲۷۱ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً جَاءَ فَدَخَلَ الصَّفَّ وَقَدْ حَفَزَهُ النَّفَسُ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ، فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلاَتَهُ قَالَ:

«أَيُّكُمُ الْمُتَكَلِّمُ بِالْكَلِمَاتِ»؟ فَأَرَمَّ الْقَوْمُ، فَقَالَ: «أَيُّكُمُ الْمُتَكَلِّمُ بِهَا، فَإِنَّهُ لَمْ يَقُلْ بَأْسًا». فَقَالَ رَجُلٌ: جِئْتُ وَقَدْ حَفَزَنِي النَّفَسُ، فَقُلْتُهَا، فَقَالَ: «لَقَدْ رَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ مَلَكًا يَبْتَدِرُونَهَا أَيُّهُمْ يَرْفَعُهَا». (م/ ٦٠٠)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: مردی نفس زنان آمد و به صف (نمازگزاران) پیوست و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ». هنگامیکه رسول الله ﷺ نمازش را تمام کرد، پرسید: «کدامیک از شما این کلمات را بزبان آورد»؟ مردم سکوت کردند. پیامبر خدا ﷺ دوباره فرمود: «کدامیک از شما این کلمات را بزبان آورد؟ او چیز بدی به زبان نیاورد». مردی گفت: من نفس زنان آمدم و این کلمات را بزبان آوردم. آنحضرت ﷺ فرمود: «من دوازده فرشته را دیدم که برای بالا بردن آنها از یکدیگر سبقت می گرفتند».

باب(۷۶): رفع یدین در نماز

۲۷۲ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَامَ لِلصَّلَاةِ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى تَكُونَا حَذْوَ مَنْكِبَيْهِ ثُمَّ كَبَّرَ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ، وَإِذَا رَفَعَ مِنَ الرُّكُوعِ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ، وَلَا يَفْعَلُهُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ. (م/ ۳۹۰)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که: رسول الله ﷺ دستهایش را تا برابر شانه هایش بالا می برد؛ سپس تکبیر می گفت؛ همچنین هنگامی که می خواست رکوع نماید، همین کار را انجام می داد؛ یعنی دستهایش را تا برابر شانه هایش بالا می برد؛ همینگونه هنگام برخاستن از رکوع، نیز رفع یدین می نمود و **«سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»** می گفت؛ ولی در سجده، چنین نمی کرد.

باب(۷۷): آغاز و پایان نماز

۲۷۳ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْتَفْتِحُ الصَّلَاةَ بِالتَّكْبِيرِ، وَالْقِرَاءَةَ بِـ ﴿ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴾ وَكَانَ إِذَا رَكَعَ لَمْ

يُشْخِصْ رَأْسَهُ وَلَمْ يُصَوِّبْهُ وَلَكِنْ بَيْنَ ذَلِكَ، وَكَانَ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ لَمْ يَسْجُدْ حَتَّى يَسْتَوِيَ قَائِمًا وَكَانَ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السَّجْدَةِ لَمْ يَسْجُدْ حَتَّى يَسْتَوِيَ جَالِسًا، وَكَانَ يَقُولُ فِي كُلِّ رَكْعَتَيْنِ التَّحِيَّةَ، وَكَانَ يَفْرِشُ رِجْلَهُ الْيُسْرَى وَيَنْصِبُ رِجْلَهُ الْيُمْنَى، وَكَانَ يَنْهَى عَنْ عُقْبَةِ الشَّيْطَانِ، وَيَنْهَى أَنْ يَفْتَرِشَ الرَّجُلُ ذِرَاعَيْهِ افْتِرَاشَ السَّبُعِ، وَكَانَ يَخْتِمُ الصَّلَاةَ بِالتَّسْلِيمِ. (م/ ٤٩٨)

ترجمه: عایشه صدیقه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ نماز را با تکبیر، و قرائت را با ﴿ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴾ آغاز می نمود و هنگامی که رکوع می کرد نه سرش را بالا می گرفت و نه پایین؛ بلکه تعادل را رعایت می نمود و هنگام برخاستن از رکوع، تا راست نمی ایستاد، به سجده نمی رفت، و زمانی که سرش را از سجدهٔ اول بر می داشت تا راست نمی نشست، دوباره به سجده نمی رفت و بعد از هر دو رکعت، تشهد می خواند و پای چپش را فرش و پای راستش را نصب می کرد؛ و از نشستن شیطان (گذاشتن نشیمن گاه و دستها بر روی زمین و نصب کردن ساقها) منع فرمود؛ همچنین از اینکه انسان مانند حیوان درنده ساعدهایش را روز زمین فرش نماید، منع نمود و نمازش را با سلام گفتن به پایان می رساند.

باب(٧٨): تکبیر گفتن در نماز

٢٧٤ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ يُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْكَعُ، ثُمَّ يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» حِينَ يَرْفَعُ صُلْبَهُ مِنَ الرُّكُوعِ، ثُمَّ يَقُولُ وَهُوَ قَائِمٌ «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَهْوِي سَاجِدًا، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَسْجُدُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ يَفْعَلُ مِثْلَ ذَلِكَ فِي الصَّلَاةِ كُلِّهَا حَتَّى يَقْضِيَهَا، وَيُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ مِنَ الْمَثْنَى بَعْدَ الْجُلُوسِ، ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: إِنِّي لَأَشْبَهُكُمْ صَلَاةً بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (م/ ٣٩٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ هنگامیکه برای نماز برمی خاست و هنگامی که به رکوع می رفت، تکبیر می گفت؛ و زمانیکه کمرش را از رکوع بلند می نمود،

«سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» می گفت و در حالت ایستاده «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» می گفت؛ سپس هنگام سجده کردن و بلند شدن از سجده، تکبیر می گفت، و در همهٔ نماز تا پایان، اینگونه عمل می نمود؛ همچنین هنگامی که بعد از خواندن دو رکعت از تشهد، بر می خاست، تکبیر می گفت.

در پایان، ابوهریره ﷺ گفت: نماز من بیشتر از نماز همهٔ شما به نماز رسول الله ﷺ شباهت دارد.

باب(۷۹): در تکبیر گفتن نباید از امام، سبقت گرفت

۲۱۵ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يُعَلِّمُنَا، يَقُولُ: «لاَ تُبَادِرُوا الإِمَامَ، إِذَا كَبَّرَ فَكَبِّرُوا، وَإِذَا قَالَ: ﴿ وَلا الضَّالِّينَ ﴾ فَقُولُوا: آمِينَ، وَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا، وَإِذَا قَالَ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَقُولُوا: اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ. (م/٤١٥)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ ما را آموزش می داد و می فرمود: «از امام سبقت نگیرید؛ هنگامیکه تکبیر گفت، شما تکبیر بگویید؛ هنگامیکه ﴿ وَلا الضَّالِّينَ ﴾ گفت، شما آمین بگویید؛ وقتی که رکوع کرد، شما رکوع کنید؛ هنگامی که «سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» گفت، شما «اللّٰهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ» بگویید.

باب(۸۰): اقتدای مقتدی به امام

۲۱۶ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: سَقَطَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ فَرَسٍ فَجُحِشَ شِقُّهُ الأَيْمَنُ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ نَعُودُهُ، فَحَضَرَتِ الصَّلاَةُ، فَصَلَّى بِنَا قَاعِدًا فَصَلَّيْنَا وَرَاءَهُ قُعُودًا، فَلَمَّا قَضَى الصَّلاَةَ قَالَ: «إِنَّمَا جُعِلَ الإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ فَإِذَا كَبَّرَ فَكَبِّرُوا، وَإِذَا سَجَدَ فَاسْجُدُوا، وَإِذَا رَفَعَ فَارْفَعُوا، وَإِذَا قَالَ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ فَقُولُوا: رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ، وَإِذَا صَلَّى قَاعِدًا فَصَلُّوا قُعُودًا أَجْمَعُونَ». (م/٤١١)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ از بالای اسبی به زمین افتاد و سمت

راست بدنش، خراش برداشت و زخمی گردید؛ ما برای عیادت و احوالپرسی نزد ایشان رفتیم؛ آنحضرت ﷺ نشسته نماز خواند؛ ما نیز پشت سر ایشان نشسته نماز خواندیم؛ هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ نماز را به پایان رساند، فرمود: «امام برای آن است که به وی اقتدا شود؛ پس هنگامی که امام تکبیر گفت، شما تکبیر بگویید؛ وقتی که سجده نمود، شما سجده نمایید؛ زمانی که سر از سجده برداشت، شما سر از سجده بردارید؛ چون **«سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»** گفت، شما **«رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ»** بگویید؛ و اگر امام، نشسته نماز خواند، همگی شما نشسته نماز بخوانید».

باب(۸۱): گذاشتن یک دست بر دست دیگر

۲۷۷ــ عَنْ وَائِلِ بْنِ حُجْرٍ ﷺ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ رَفَعَ يَدَيْهِ حِينَ دَخَلَ فِي الصَّلَاةِ كَبَّرَ وَصَفَ هَمَّامٌ حِيَالَ أُذُنَيْهِ ثُمَّ الْتَحَفَ بِثَوْبِهِ، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ أَخْرَجَ يَدَيْهِ مِنَ الثَّوْبِ ثُمَّ رَفَعَهُمَا، ثُمَّ كَبَّرَ فَرَكَعَ، فَلَمَّا قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» رَفَعَ يَدَيْهِ، فَلَمَّا سَجَدَ سَجَدَ بَيْنَ كَفَّيْهِ. (م/۱ ۴۰)

ترجمه: وائل بن حجر ﷺ می گوید: من نبی اکرم ﷺ را دیدم که هنگام شروع نماز دستهایش را ـ طبق روایت همام تا برابر گوشهایش ـ بلند نمود و تکبیر گفت؛ سپس خود را در پارچه اش پیچید و دست راستش را بالای دست چپ اش گذاشت؛ بعد از آن، هنگامی که خواست رکوع نماید، دستهایش را از پارچه بیرون نمود و رفع یدین کرد؛ سپس تکبیر گفت و رکوع نمود؛ همچنین هنگامی که **«سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»** گفت، رفع یدین نمود (دستهایش را بلند کرد)؛ و چون به سجده رفت، میان دو کف دستش، سجده نمود.

باب(۸۲): آنچه میان تکبیر و قرائت خوانده می شود

۲۷۸ــ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ قَالَ: «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ، وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَنْتَ رَبِّي وَأَنَا عَبْدُكَ، ظَلَمْتُ نَفْسِي وَاعْتَرَفْتُ بِذَنْبِي فَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي جَمِيعًا، إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ

الذُّنُوبَ إِلاَّ أَنْتَ، وَاهْدِنِي لأَحْسَنِ الأَخْلاَقِ لاَ يَهْدِي لأَحْسَنِهَا إِلاَّ أَنْتَ، وَاصْرِفْ عَنِّي سَيِّئَهَا لاَ يَصْرِفُ عَنِّي سَيِّئَهَا إِلاَّ أَنْتَ، لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ كُلُّهُ فِي يَدَيْكَ، وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ، أَنَا بِكَ وَإِلَيْكَ، تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ» وَإِذَا رَكَعَ قَالَ: «اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَلَكَ أَسْلَمْتُ، خَشَعَ لَكَ سَمْعِي وَبَصَرِي، وَمُخِّي وَعَظْمِي وَعَصَبِي» وَإِذَا رَفَعَ قَالَ: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ، مِلْءَ السَّمَاوَاتِ وَمِلْءَ الأَرْضِ، وَمِلْءَ مَا بَيْنَهُمَا، وَمِلْءَ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ» وَإِذَا سَجَدَ قَالَ: «اللَّهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَلَكَ أَسْلَمْتُ، سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ وَصَوَّرَهُ، وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ، تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» ثُمَّ يَكُونُ مِنْ آخِرِ مَا يَقُولُ بَيْنَ التَّشَهُّدِ وَالتَّسْلِيمِ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ وَمَا أَسْرَفْتُ، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ» وَ فِي رِوَايَةٍ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا اسْتَفْتَحَ الصَّلاَةَ كَبَّرَ ثُمَّ قَالَ: «وَجَّهْتُ وَجْهِي...» إِلَى آخِرِهِ. (م/١ ٧٧)

ترجمه: علی بن ابی طالب می گوید: هرگاه، رسول الله ﷺ برای نماز برمی خاست، می فرمود: **«وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِى فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّ صَلاَتِى وَنُسُكِى وَمَحْيَاىَ وَمَمَاتِى لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لاَ شَرِيکَ لَهُ، وَبِذَلِکَ أُمِرْتُ، وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِکُ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، أَنْتَ رَبِّى وَأَنَا عَبْدُکَ، ظَلَمْتُ نَفْسِى وَاعْتَرَفْتُ بِذَنْبِى فَاغْفِرْ لِى ذُنُوبِى جَمِيعًا، إِنَّهُ لاَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ أَنْتَ، وَاهْدِنِى لأَحْسَنِ الأَخْلاَقِ لاَ يَهْدِى لأَحْسَنِهَا إِلاَّ أَنْتَ، وَاصْرِفْ عَنِّى سَيِّئَهَا لاَ يَصْرِفُ عَنِّى سَيِّئَهَا إِلاَّ أَنْتَ، لَبَّيْکَ وَسَعْدَيْکَ، وَالْخَيْرُ كُلُّهُ فِى يَدَيْکَ، وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْکَ، أَنَا بِکَ وَإِلَيْکَ، تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ، أَسْتَغْفِرُکَ وَأَتُوبُ إِلَيْکَ».**

ترجمهٔ دعا: (من چهره ام را به سوی ذاتی متوجه کرده ام که آسمان ها و زمین را آفرید؛ در حالی که من از باطل روی گردان شده و به سوی حق آمده ام و از مشرکان نیستم؛

نماز، عبادت، زندگی و مرگم از آنِ پروردگار جهانیان است که شریکی ندارد؛ دستور یافته ام که چنین کنم و من از فرمانبرداران می باشم؛ پروردگارا! تویی پادشاه، بجز تو، معبودی [بحق] وجود ندارد؛ تو پروردگار من هستی و من بنده ی توأم؛ بر خود ظلم کردم و به گناهم اعتراف نمودم؛ همه ی گناهانم را ببخشای، همانا بجز تو کسی گناهانم را نمی آمرزد.

الهی! مرا به نیکوترین اخلاق و خصلت ها، رهنمون فرما، همانا بجز تو کسی نیست که مرا بسوی آنها هدایت کند؛ الهی! خصلت های بد را از من دور گردان؛ زیرا بجز تو کسی نیست که آن ها را از من دور گرداند؛ من در بارگاهت حاضرم و برای اطاعتت آماده ام؛ هرگونه خیر و نیکی در اختیار توست؛ بدی را به سوی تو راهی نیست؛ الهی! من به لطف تو موجودم و به سوی تو متوجه ام؛ تو بسیار با برکت و برتر هستی؛ از تو آمرزش می خواهم و در بارگاه تو توبه می کنم).

وهنگامی که رکوع می کرد می فرمود: «اللَّهُمَّ لَکَ رَكَعْتُ، وَبِکَ آمَنْتُ، وَلَکَ أَسْلَمْتُ، خَشَعَ لَکَ سَمْعِي وَبَصَرِي، وَمُخِّي وَعَظْمِي وَعَصَبِي» (خدایا! برای تو رکوع نمودم، به تو ایمان آوردم و تسلیم تو شدم؛ گوش، چشم، مخ، استخوان، پی و رگم برای تو خشوع و فروتنی نمودند.)

وهنگامی که سرش را از رکوع بلند می نمود، می فرمود: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَکَ الْحَمْدُ، مِلْءَ السَّمَاوَاتِ وَمِلْءَ الأَرْضِ، وَمِلْءَ مَا بَيْنَهُمَا، وَمِلْءَ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ» ((الهی! ای پروردگار ما! حمد و ستایش از آنِ تو است؛ ستایشی که آسمان ها و زمین و میان آن ها و هر چه را که تو بخواهی، پر کند).

وهنگامی که سجده می نمود، می فرمود: «اللَّهُمَّ لَکَ سَجَدْتُ، وَبِکَ آمَنْتُ، وَلَکَ أَسْلَمْتُ، سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ وَصَوَّرَهُ، وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ، تَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (الهی! برای تو سجده کردم، به تو ایمان آوردم و در برابر فرمان تو تسلیم شدم؛ چهره ام برای ذاتی که آن را آفرید و صورت بخشید و عضو شنوایی و بینائی در آن قرار داد، سجده نمود؛ با برکت است خدایی که بهترین آفریدگار است.)

و یکی از آخرین دعاهایش میان تشهد وسلام این بود که می فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ وَمَا أَسْرَفْتُ، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ» (خدایا! گناهان گذشته و آینده، پنهان و آشکار، تجاوزهای مرا و آنچه را که تو بهتر از من می دانی، مغفرت کن؛ چرا که تقدیم و تأخیر بدست توست وهیچ معبود برحقی، جز تو، وجود ندارد).

و در روایتی آمده است که رسول الله ﷺ هنگام آغاز نماز، تکبیر می گفت؛ سپس دعای «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ ....» را تا آخر می خواند.

باب(۸۳): بسم الله الرحمن الرحیم (در نماز) با صدای بلند خوانده نمی شود

۲۷۹ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ ﷺ، فَلَمْ أَسْمَعْ أَحَدًا مِنْهُمْ يَقْرَأُ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». (م/ ۳۹۹)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: من با رسول الله ﷺ، ابوبکر ، عمر و عثمان ﷺ نماز خواندم؛ اما از هیچکدام از آنها نشنیدم که بسم الله الرحمن الرحیم را بخواند.

باب(۸۴): دربارۀ بسم الله الرحمن الر حیم

۲۸۰ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ بَيْنَ أَظْهُرِنَا إِذْ أَغْفَى إِغْفَاءَةً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مُتَبَسِّمًا، فَقُلْنَا: مَا أَضْحَكَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَزَلَتْ عَلَيَّ آنِفًا سُورَةٌ، فَقَرَأَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ۝١ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ۝٢ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ۝٣ ﴾ ثُمَّ قَالَ: أَتَدْرُونَ مَا الْكَوْثَرُ»؟ فَقُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «فَإِنَّهُ نَهْرٌ وَعَدَنِيهِ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، عَلَيْهِ خَيْرٌ كَثِيرٌ، هُوَ حَوْضٌ تَرِدُ عَلَيْهِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، آنِيَتُهُ عَدَدُ النُّجُومِ، فَيُخْتَلَجُ الْعَبْدُ مِنْهُمْ، فَأَقُولُ: رَبِّ إِنَّهُ مِنْ أُمَّتِي، فَيَقُولُ: مَا تَدْرِي مَا أَحْدَثَتْ بَعْدَكَ». (م/ ۴۰۰)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: روزی، رسول خدا ﷺ در میان ما به خوابی سبک فرو رفت؛

سپس با تبسم سرش را بلند کرد؛ ما گفتیم: ای رسول خدا! چه چیز باعث تبسم شما گردید؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «هم اکنون سوره ای بر من نازل گردید»، و این آیات را تلاوت نمود: ﴿إِنَّآ أَعْطَيْنَٰكَ ٱلْكَوْثَرَ ۝ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنْحَرْ ۝ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ ٱلْأَبْتَرُ ۝﴾ (همانا ما به تو کوثر عطا کردیم؛ پس برای پرودگارت نماز بخوان و قربانی کن؛ همانا دشمن تو دم بریده (بی خیر و برکت و بی نام و نشان) خواهد بود). سپس رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا می دانید کوثر چیست»؟ ما گفتیم: خدا و رسولش بهتر می دانند. رسول اکرم ﷺ فرمود: «نهری است که خداوند آنرا به من وعده داده است؛ در آن، خیر و برکت زیادی وجود دارد؛ در آن، حوضی است که امت من روز قیامت آنجا می آیند؛ تعداد ظرفهایش به اندازۀ تعداد ستارگان است؛ بنده ای از امتیان من جدا می شود (از حوض رانده می شود). من می گویم:«پرودگارا! او از امتیان من است». خداوند می فرماید: تو نمی دانی آنها بعد از تو چه کارهایی کردند».

شرح: در مورد کسانی که از حوض رانده می شوند اقوال مختلفی وجود دارد که عبارت اند از:

۱ـ منافقین و مرتدین از حوض پیامبر اکرم ﷺ رانده می شوند؛ چون آثار وضو بر آنها وجود دارد، رسول اکرم ﷺ آنها را جزو امتیان خود می داند؛ ولی به آنحضرت ﷺ گفته می شود: آنها بعد از تو مرتد شدند و دین خدا را تغییر دادند.

۲ـ گناهکاران و بدعت گزارانی که از اسلام خارج نشده اند؛ اینها هم به دلیل اینکه از آثار وضو برخوردارند، رسول خدا ﷺ از آنها دفاع می کند؛ خداوند می فرماید: آنها در نبودن تو کارهای زیادی انجام داده اند که تو نمی دانی. قابل یادآوری است که این گروه به هدف تنبیه، از حوض رانده می شوند و شاید خداوند آنها رامغفرت نماید یا بعد از عقوبت و عذاب، مغفرت نماید. والله اعلم. (شرح نووی با اختصار. شرح حدیث شماره ۲۴۹).

باب(۸۵): وجوب خواندن فاتحه در نماز

۲۸۱ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ صَلَّى صَلاَةً لَمْ يَقْرَأْ فِيهَا بِأُمِّ الْقُرْآنِ فَهِيَ خِدَاجٌ ثَلاَثًا غَيْرُ تَمَامٍ» فَقِيلَ لأَبِي هُرَيْرَةَ: إِنَّا نَكُونُ وَرَاءَ الإِمَامِ؟ فَقَالَ: اقْرَأْ بِهَا فِي نَفْسِكَ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

قَسَمْتُ الصَّلاَةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نِصْفَيْنِ، وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ، فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ: ﴿ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ۝٢ ﴾ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: حَمِدَنِي عَبْدِي وَإِذَا قَالَ: ﴿ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ۝٣ ﴾ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَثْنَى عَلَيَّ عَبْدِي وَإِذَا قَالَ: ﴿ مَٰلِكِ يَوْمِ ٱلدِّينِ ۝٤ ﴾ قَالَ: مَجَّدَنِي عَبْدِي وَقَالَ مَرَّةً فَوَّضَ إِلَيَّ عَبْدِي، فَإِذَا قَالَ: ﴿ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۝٥ ﴾ قَالَ: هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي، وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ، فَإِذَا قَالَ: ﴿ ٱهْدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلْمُسْتَقِيمَ ۝٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ ٱلْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ۝٧ ﴾ قَالَ: هَذَا لِعَبْدِي، وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ». (م/ ۳۹۵)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ سه بار فرمود: «کسی که نمازی بخواند و فاتحه را در آن نخواند، آن نماز، ناقص است و کامل نیست». شخصی به ابوهریره ﷺ گفت: هنگامی که پشت سر امام هستیم، چه کار کنیم؟ ابوهریره ﷺگفت: فاتحه را در دلت (آهسته) بخوان؛ زیرا من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می گفت:« خداوند فرموده است: من نماز را میان خودم و بنده ام به دو نیم، تقسیم نموده ام و به درخواست بنده ام پاسخ مثبت می دهم؛ پس هنگامی که بنده ﴿ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ۝٢ ﴾ بگوید، خداوند می گوید: بنده ام مرا ستایش کرد؛ وقتی که بنده ﴿ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ۝٣ ﴾ بگوید، خداوند می گوید: بنده ام مرا ثنا گفت؛ هنگامی که بنده ﴿ مَٰلِكِ يَوْمِ ٱلدِّينِ ۝٤ ﴾ بگوید، خداوند می گوید: بنده ام عظمت مرا بیان کرد ـ و یک بار می گوید: بنده ام اختیارش را به من سپرد ـ. و هنگامی که بنده ﴿ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۝٥ ﴾ بگوید، خداوند می گوید: این (ارتباط) میان من و بنده ام است (ارتباط عبودیت و بندگی) و بنده ام هر چه بخواهد به او می دهم. و وقتی که ﴿ ٱهْدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلْمُسْتَقِيمَ ۝٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ ٱلْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ۝٧ ﴾ بگوید، خداوند می گوید: این خواستهٔ بنده ام را برآورده نمودم و سؤال بنده ام را پاسخ مثبت دادم».

باب(۸۶): خواندن آنچه میسر است

۲۸۲ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَدَخَلَ رَجُلٌ فَصَلَّى، ثُمَّ جَاءَ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَرَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ»، فَرَجَعَ الرَّجُلُ فَصَلَّى كَمَا كَانَ صَلَّى، ثُمَّ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَعَلَيْكَ السَّلَامُ» ثُمَّ قَالَ: «ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ» حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَقَالَ الرَّجُلُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا أُحْسِنُ غَيْرَ هَذَا، عَلِّمْنِي قَالَ: «إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَكَبِّرْ، ثُمَّ اقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ، ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَعْتَدِلَ قَائِمًا، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا، ثُمَّ افْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلَاتِكَ كُلِّهَا». (م/ ۳۹۷)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که: رسول الله ﷺ وارد مسجد شد؛ بعد از ایشان، شخص دیگری وارد شد و نماز خواند؛ پس از اتمام نماز، خدمت نبی اکرم ﷺ رسید و به آنحضرت ﷺ سلام کرد؛ رسول اکرم ﷺ سلام او را جواب داد و فرمود: «برو نماز بخوان؛ زیرا تو نماز نخواندی». او رفت و مانند نماز قبلی اش، نماز خواند؛ آنگاه، دوباره به خدمت رسید و سلام کرد؛ آنحضرت ﷺ دوباره فرمود: «برو نماز بخوان؛ زیرا تو نماز نخواندی». اینگونه آن شخص، سه بار نماز خواند؛ آنگاه، گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است، من بهتر از این، نمی دانم؛ مرا آموزش دهید. رسول اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه می خواهی نماز بخوانی، نخست، تکبیر بگو؛ سپس، آنچه را که از قرآن برایت میسر است، بخوان؛ بعد از آن، با آرامش کامل، رکوع کن؛ پس از اینکه سرت را از رکوع برداشتی، راست بایست و اندکی مکث کن؛ آنگاه، با آرامش کامل، سجده کن؛ پس از اینکه سرت را از سجده برداشتی، با اطمینان، بنشین و همین شیوه را در تمام نمازهایت، رعایت کن».

باب(۸۷): قرائت پشت سر امام

۲۸۳ـــ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﷺ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلَاةَ الظُّهْرِ أَوِ الْعَصْرِ، فَقَالَ: «أَيُّكُمْ قَرَأَ خَلْفِي بِ ﴿ سَبِّحِ ٱسْمَ رَبِّكَ ٱلْأَعْلَى ۝١ ﴾ فَقَالَ رَجُلٌ: أَنَا، وَلَمْ أُرِدْ بِهَا إِلاَّ الْخَيْرَ، قَالَ: «قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَعْضَكُمْ خَالَجَنِيهَا». (م/ ۳۹۸)

ترجمه: عمران بن حصین ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ نماز ظهر یا عصر را برای ما برگزار نمود؛ آنگاه فرمود: «کدامیک از شما پشت سر من ﴿ سَبِّحِ ٱسْمَ رَبِّكَ ٱلْأَعْلَى ۝١ ﴾ را خواند»؟ مردی گفت: من و بجز کسب ثواب، هدف دیگری نداشتم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «من متوجه شدم که یکی از شما با من کشمکش و نزاع دارد».

شرح: چنین به نظر می رسد که این شخص، سورهٔ اعلی را با آواز بلند خواند تا جایی که رسول اکرم ﷺ صدایش را شنید و این کارش را نپسندید و او را سرزنش نمود.

باب(۸۸):آمین گفتن

۲۸۴ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَمَّنَ الإِمَامُ فَأَمِّنُوا، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ تَأْمِينُهُ تَأْمِينَ الْمَلائِكَةِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: كَـانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «آمِينَ». (م/ ۴۱۰)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که امام آمین گفت، شما نیز آمین بگویید؛ زیرا آمین هر کس با آمین فرشتگان، همزمان شود، گناهان گذشته اش مغفرت می شوند». ابن شهاب می گوید: رسول خدا ﷺ نیز آمین می گفت.

شرح: در حدیث صحیح آمده است که هنگامیکه امام ﴿ولا الضالین﴾ گفت، شما آمین بگویید و صحیح هم همین است و هدف از حدیث فوق اینست که هرگاه امام قصد آمین گفتن نمود، شما آمین بگویید؛ نباید از حدیث اینگونه فهمید که بعد از آمین گفتن امام، مقتدی آمین بگوید؛ بلکه همزمان با امام باید آمین گفت؛ در همین زمان، فرشتگان نیز آمین

می گویند؛ چنانچه در حدیث صحیح وارد شده است. (نووی با تصرف و اختصار)

باب(٨٩): قرائت در نماز صبح

٢٨٥ـــ عَنْ سِمَاك بْنِ حَرْب قَالَ: سَأَلْتُ جَابرَ بْنَ سَمُرَةَ ﷺ عَنْ صَلاةِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: كَانَ يُخَففُ الصَّلاَةَ، وَلاَ يُصَلِّي صَلاةَ هَؤُلاءِ، قَالَ: وَأَنْبَأَنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقْرَأُ فِي الْفَجْرِ بِـ ﴿ قٓ وَٱلْقُرْءَانِ ﴾ وَنَحْوِهَا. (م/ ٤٥٨)

ترجمه: سماک بن حرب می گوید: از جابر بن سمره ﷺ دربارۀ نماز رسول خدا ﷺ پرسیدم؛ وی گفت: آنحضرت ﷺ نماز را مختصر می خواند و مانند اینها طولانی نمی کرد؛ هم چنین به من گفت که رسول خدا ﷺ در نماز فجر، سورۀ قاف و سوره هایی مانند آن می خواند.

باب(٩٠): قرائت در نماز ظهر و عصر

٢٨٦ـــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يُصَلِّي بِنَا، فَيَقْرَأُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ منَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ: بِفَاتِحَة الْكتَاب وَسُورَة، وَيُسْمِعُنَا الآيَةَ أَحْيَانًا، وَيَقْرَأُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُخْرَيَيْنِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَاب. (م/١ ٤٥)

ترجمه: ابو قتاده ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ نماز را برای ما امامت می نمود و در دو رکعت اول نماز ظهر و عصر، فاتحه و سوره ای دیگر می خواند؛ گاهی هم یک آیه را به ما می شنواند و در دو رکعت اخر، فاتحه را می خواند.

٢٨٧ـــ عَنْ أَبِي سَعِيد الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقْرَأُ فِي صَلاَة الظُّهْرِ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ فِي كُلِّ رَكْعَة قَدْرَ ثَلاَثِينَ آيَةً، وَفِي الأُخْرَيَيْنِ قَدْرَ خَمْسَ عَشْرَةَ آيَةً، أَوْ قَالَ: نِصْفَ ذَلِكَ، وَفِي الْعَصْرِ: فِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ: فِي كُلِّ رَكْعَة قَدْرَ قِرَاءَةِ خَمْسَ عَشْرَةَ آيَةً، وَفِي الأُخْرَيَيْنِ قَدْرَ نِصْفِ ذَلِكَ. (م/ ٤٥٢)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ در هر رکعت از دو رکعت اول نماز به اندازۀ سی آیه می خواند و در هر رکعت از دو رکعت آخر به اندازۀ پانزده آیه یا نصف رکعت های اولی می خواند؛ و در هر رکعت از دو رکعت اول نماز عصر به اندازۀ پانزده

آیه می خواند و در دو رکعت آخر به اندازۀ نصف آنها می خواند.

باب(۹۱): قرائت در نماز مغرب

٢٧٨ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنهُمَا قَالَ: إِنَّ أُمَّ الْفَضْلِ بِنْتَ الْحَارِثِ سَمِعَتْهُ وَهُوَ يَقْرَأُ ﴿وَالْمُرْسَلاتِ عُرْفًا﴾ فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّ، لَقَدْ ذَكَّرْتَنِي بِقِرَاءَتِكَ هَذِهِ السُّورَةَ، إِنَّهَا لَآخِرُ مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ بِهَا فِي الْمَغْرِبِ. (م/٢ ٤٦)

ترجمه: عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: روزی، سورۀ « والمرسلات عرفا» را می‌خواندم که مادرم ،ام الفضل، آنرا شنید و گفت: فرزندم! با تلاوت این سوره، مرا به یاد رسول خدا ﷺ انداختی؛ زیرا آخرین قرائتی که از ایشان شنیدم، همین سوره بود که در نماز مغرب، آنرا می خواند.

باب(۹۲): قرائت در نماز عشا

٢٧٩ــ عَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه قَالَ: كَانَ مُعَاذٌ يُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ يَأْتِي فَيَؤُمُّ قَوْمَهُ، فَصَلَّى لَيْلَةً مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الْعِشَاءَ، ثُمَّ أَتَى قَوْمَهُ فَأَمَّهُمْ، فَافْتَتَحَ بِسُورَةِ الْبَقَرَةِ، فَانْحَرَفَ رَجُلٌ فَسَلَّمَ، ثُمَّ صَلَّى وَحْدَهُ وَانْصَرَفَ، فَقَالُوا لَهُ: نَافَقْتَ يَا فُلَانُ، قَالَ: لَا وَاللَّهِ، وَلَآتِيَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَلَأُخْبِرَنَّهُ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا أَصْحَابُ نَوَاضِحَ، نَعْمَلُ بِالنَّهَارِ، وَإِنَّ مُعَاذًا صَلَّى مَعَكَ الْعِشَاءَ، ثُمَّ أَتَى فَافْتَتَحَ بِسُورَةِ الْبَقَرَةِ، فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى مُعَاذٍ، فَقَالَ: «يَا مُعَاذُ، أَفَتَّانٌ أَنْتَ؟ اقْرَأْ بِكَذَا وَاقْرَأْ بِكَذَا» قَالَ سُفْيَانُ: فَقُلْتُ لِعَمْرٍو: إِنَّ أَبَا الزُّبَيْرِ حَدَّثَنَا عَنْ جَابِرٍ أَنَّهُ قَالَ: «اقْرَأْ: ﴿ وَٱلشَّمْسِ وَضُحَىٰهَا ۝١ ﴾ ﴿ وَٱلضُّحَىٰ ۝١ ﴾ ﴿ وَٱلَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ۝١ ﴾ وَ﴿ سَبِّحِ ٱسْمَ رَبِّكَ ٱلْأَعْلَى ۝١ ﴾». [فَقَالَ عَمْرٌو: نَحْوَ هَذَا]. (م/٥ ٤٦)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: معاذ بن جبل رضی الله عنه با رسول خدا ﷺ نماز می خواند؛ سپس

می آمد و قومش را امامت می نمود؛ طبق عادت، شبی معاذ ﷺ نماز عشا را با نبی اکرم ﷺ خواند؛ سپس نزد قومش آمد و به امامت پرداخت و سورۀ بقره را آغاز نمود؛ مردی، سلام داد و نماز جماعت را رها کرد و به تنهایی نماز خواند و رفت؛ مردم به او گفتند: ای فلانی! مگر منافق شده ای؟ گفت: نه، سوگند به خدا؛ حتماً نزد رسول خدا ﷺ خواهم رفت و آنحضرت ﷺ را مطلع خواهم نمود؛ آنگاه او نزد پیامبر اکرم ﷺ رفت و گفت: ای رسول خدا! ما کشاورز هستیم و در طول روز، کار می کنیم؛ معاذ با شما نماز عشا را می خواند و نزد ما می آید و سورۀ بقره را شروع می کند. رسول خدا ﷺ رو بطرف معاذ کرد و فرمود: «ای معاذ! آیا تو مردم را در فتنه می اندازی؟ فلان و فلان سوره را بخوان».

و در روایت دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: ﴿وَٱلشَّمْسِ وَضُحَىٰهَا ۝﴾ ﴿وَٱلضُّحَىٰ ۝﴾ ﴿وَٱلَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ۝﴾ و﴿سَبِّحِ ٱسْمَ رَبِّكَ ٱلْأَعْلَى ۝﴾ را بخوان.

باب(۹۳): سبقت گرفتن از امام در رکوع و سجده، درست نیست

۲۹۰ــ عَنْ أَنَس ﷺ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّه ﷺ ذَاتَ يَوْم، فَلَمَّا قَضَى الصَّلاَةَ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِه فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي إِمَامُكُمْ، فَلاَ تَسْبِقُونِي بِالرُّكُوعِ وَلاَ بِالسُّجُود وَلاَ بِالْقِيَامِ وَلاَ بِالانْصِرَاف، فَإِنِّي أَرَاكُمْ أَمَامِي وَمِنْ خَلْفِي» ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّد بِيَده، لَوْ رَأَيْتُمْ مَا رَأَيْتُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا» قَالُوا: وَمَا رَأَيْتَ يَا رَسُولَ اللَّه؟ قَالَ: «رَأَيْتُ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ». (م/ ٤٢٦)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: روزی، رسول الله ﷺ نماز را برای ما امامت نمود؛ هنگامیکه نماز را به پایان رساند، چهره اش را به سوی ما برگرداند و فرمود: «ای مردم! من امام شما هستم؛ پس در رکوع، سجده، بلند شدن و منصرف شدن (سلام گفتن) از من سبقت نگیرید؛ زیرا من شما را جلوی رو و پشت سرم می بینم»؛ و افزود: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر آنچه را من مشاهده می کنم شما مشاهده می کردید، کم می خندیدید و زیاد گریه می کردید». مردم گفتند: ای رسول خدا! شما چه می بینید؟ فرمود: «بهشت و جهنم را می بینم».

باب(۹۴): سر برداشتن قبل از امام، درست نیست

۲۹۱ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا يَأْمَنُ الَّذِي يَرْفَعُ رَأْسَهُ فِي صَلاتِهِ قَبْلَ الإِمَامِ أَنْ يُحَوِّلَ اللَّهُ صُورَتَهُ فِي صُورَةِ حِمَارٍ». (م/ ٤٢٧)

۲۹۱- بخاری ۶۹۱

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول اکرم ﷺ فرمود: «کسی که سرش را قبل از امام، بلند می کند، در امان نیست از اینکه خداوند سرش را به سر الاغ، و یا صورتش را به صورت الاغ، تبدیل نماید».

باب(۹۵): تطبیق در رکوع

۲۹۲ــ عَنِ الأَسْوَدِ وَعَلْقَمَةَ قَالا: أَتَيْنَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ ﷺ فِي دَارِهِ، فَقَالَ: أَصَلَّى هَؤُلاءِ خَلْفَكُمْ؟ فَقُلْنَا: لا، قَالَ: فَقُومُوا فَصَلُّوا، فَلَمْ يَأْمُرْنَا بِأَذَانٍ وَلا إِقَامَةٍ، قَالَ: وَذَهَبْنَا لِنَقُومَ خَلْفَهُ، فَأَخَذَ بِأَيْدِينَا: فَجَعَلَ أَحَدَنَا عَنْ يَمِينِهِ وَالآخَرَ عَنْ شِمَالِهِ، قَالَ: فَلَمَّا رَكَعَ وَضَعْنَا أَيْدِيَنَا عَلَى رُكَبِنَا، قَالَ: فَضَرَبَ أَيْدِيَنَا: وَطَبَّقَ بَيْنَ كَفَّيْهِ، ثُمَّ أَدْخَلَهُمَا بَيْنَ فَخِذَيْهِ، قَالَ: فَلَمَّا صَلَّى قَالَ: إِنَّهُ سَتَكُونُ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءُ يُؤَخِّرُونَ الصَّلاةَ عَنْ مِيقَاتِهَا، وَيَخْنُقُونَهَا إِلَى شَرَقِ الْمَوْتَى، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمْ قَدْ فَعَلُوا ذَلِكَ فَصَلُّوا الصَّلاةَ لِمِيقَاتِهَا، وَاجْعَلُوا صَلاتَكُمْ مَعَهُمْ سُبْحَةً، وَإِذَا كُنْتُمْ ثَلاثَةً فَصَلُّوا جَمِيعًا، وَإِذَا كُنْتُمْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَلْيَؤُمَّكُمْ أَحَدُكُمْ، وَإِذَا رَكَعَ أَحَدُكُمْ فَلْيُفْرِشْ ذِرَاعَيْهِ عَلَى فَخِذَيْهِ، وَلْيَجْنَأْ وَلْيُطَبِّقْ بَيْنَ كَفَّيْهِ، فَلَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى اخْتِلافِ أَصَابِعِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَرَاهُمْ. (م/ ٥٣٤) ١٢٢٥

ترجمه: أسود و علقمه می گویند: به خانهٔ عبدالله بن مسعود ﷺآمدیم؛ او گفت: آیا اینها (حاکم و پیروان او) که پشت سر شما هستند، نماز خواندند؟ گفتیم: نه؛ گفت: بلند شوید و نماز بخوانید؛ گفتنی است که به ما دستور نداد تا اذان و اقامه بگوییم؛ ما خواستیم پشت سر او بایستیم؛ اما او یکی از ما را طرف دست راستش و دیگری را طرف دست چپش قرار داد؛ هنگامی که رکوع کرد و ما (هم رکوع کردیم) دستهایمان را روی زانو هایمان گذاشتیم؛ اما او

روی دستهایمان زد و دو کف دستهایش را به هم چسپاند و وسط رانهایش گذاشت و هنگامی که نماز تمام شد، گفت: امیرانی بر شما حکومت خواهند کرد که نماز را از وقتش چنان به تأخیر می اندازند و وقت را تنگ می کنند که خورشید به غروب نزدیک می شود؛ هنگامی که دیدید حکام این کار را می کنند، شما نماز را در وقتش بخوانید و نمازی را که باآنها می خوانید، نفل به حساب آورید؛ و هنگامی که سه نفر بودید، کنار یکدیگر نماز بخوانید و اگر بیشتر از سه نفر بودید، یکی را جلو کنید؛ و هنگامی که یکی از شما رکوع می کند، باید، ساعدهایش را روی رانهایش فرش نماید و انعطاف داشته باشد و دو کفش را به همدیگر بچسپاند؛ گویا من هم اکنون اختلاف انگشتان رسول خدا را مشاهده می کنم و می بینم.

شرح: همگی صحابه و علما معتقدند که اگر سه نفر خواستند با هم نماز بخوانند، یک نفر بعنوان امام، جلو بایستد و دو نفر دیگر پشت سر او بایستند و صحیح هم همین است. همچنین دستها در رکوع باید بر زانوها گذاشته شوند چنانچه در حدیث بعدی، بیان می شود.

باب(۹۶): گذاشتن دستها بر زانوها و نسخ تطبیق

۲۹۳ـ عَنْ مُصْعَبِ ابْنِ سَعْد قَالَ: صَلَّيْتُ إِلَى جَنْبِ أَبِي، قَالَ: وَجَعَلْتُ يَدَيَّ بَيْنَ رُكْبَتَيَّ، فَقَالَ لِي أَبِي: اضْرِبْ بِكَفَّيْكَ عَلَى رُكْبَتَيْكَ، قَالَ: ثُمَّ فَعَلْتُ ذَلِكَ مَرَّةً أُخْرَى فَضَرَبَ يَدَيَّ، وَقَالَ: إِنَّا نُهِينَا عَنْ هَذَا، وَأُمِرْنَا أَنْ نَضْرِبَ بِالأَكُفِّ عَلَى الرُّكَبِ. (م/ ۵۳۵)

۲۹۳- بخاری ۷۹۰

ترجمه: مصعب بن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: روزی، کنار پدرم نماز می خواندم؛ هنگام رکوع، کف دستهایم را به هم چسباندم و در میان رانهایم گذاشتم؛ پدرم مرا منع کرد و گفت: ما نیز همین کار را می کردیم اما از آن، منع شدیم و به ما دستور داده شد که دست‌ها را روی زانوها، بگذاریم.

باب(۹۷): آنچه در رکوع و سجده گفته می شود

٣٩٤ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُكْثِرُ أَنْ يَقُولَ فِي رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْلِي». يَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ. (م/ ٤٨٤)

ترجمه: عائشه رضی الله عنها می گوید: رسول خدا ﷺ این دعا را در رکوع و سجده اش بسیار می خواند: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْلِي» و در واقع با این کارش به قرآن عمل می نمود؛ (زیرا در قرآن چنین آمده است که: ﴿ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَٱسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابًا ﴿٣﴾ ﴾ یعنی پاکی پرودگارت را بیان کن و او را ستایش کن و از او مغفرت بخواه؛ زیرا او توبه پذیر است).

باب(۹۸): نهی از خواندن قرآن در رکوع و سجده

٣٩٥ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَشَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ السِّتَارَةَ، وَالنَّاسُ صُفُوفٌ خَلْفَ أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنه فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ مُبَشِّرَاتِ النُّبُوَّةِ إِلاَّ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ، يَرَاهَا الْمُسْلِمُ أَوْ تُرَى لَهُ، أَلاَ وَإِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَقْرَأَ الْقُرْآنَ رَاكِعًا أَوْ سَاجِدًا، فَأَمَّا الرُّكُوعُ فَعَظِّمُوا فِيهِ الرَّبَّ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَمَّا السُّجُودُ فَاجْتَهِدُوا فِي الدُّعَاءِ، فَقَمِنٌ أَنْ يُسْتَجَابَ لَكُمْ». (م/ ٤٧٩)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: مردم پشت سر ابوبکر رضی الله عنه (برای نماز) صف بسته بودند که رسول الله ﷺ پرده را کنار زد و فرمود: «ای مردم! از مژده های نبوت بجز خواب خوبی که مسلمان می بیند یا به او نشان داده می شود، چیز دیگری باقی نمانده است؛ اگاه باشید که من از خواندن قران در رکوع و سجده، منع شده ام؛ پس شما در رکوع، عظمت و بزرگی پرودگار را بیان کنید و در سجده، زیاد دعا کنید؛ زیرا شایسته است که دعای شما پذیرفته شود».

باب(۹۹): آنچه هنگام بلند شدن از رکوع (در قومه) گفته می شود

۲۹۶ــ عَنْ أَبِي سَعِيد الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ منَ الرُّكُوعِ قَالَ: «رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ ملْءُ السَّمَاوَات وَالأَرْضِ وَملْءُ مَا شئْتَ منْ شَيْءٍ بَعْدُ، أَهْلَ الثَّنَاءِ وَالْمَجْد، أَحَقُّ مَا قَالَ الْعَبْدُ وَكُلُّنَا لَكَ عَبْدٌ اللَّهُمَّ لاَ مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلاَ مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلاَ يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ». (م/ ٤٧٧)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ سرش را از رکوع بلند می کرد می گفت: «رَبَّنَا لَكَ الحَمْدُ مِلْءُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْض وَمِلْءُ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ، أَهْلَ الثَّنَاءِ وَالمَجْدِ، أَحَقُّ مَا قَالَ العَبْدُ وَكُلُّنَا لَكَ عَبْدٌ اللَّهُمَّ لا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلاَ مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلاَ يَنْفَعُ ذَا الجَدِّ مِنْكَ الجَدُّ»

(پروردگارا! حمد وستایش از آن توست؛ آنگونه ستایشی که آسمان ها و زمین و میان آن ها و هر چه را که تو بخواهی، پر کند؛ الهی! تو اهل ستایش و عظمت هستی؛ الهی! تو شایسته ی ستایش بندگان هستی؛ همگی ما بندگان تو هستیم؛ آن چه را که تو عنایت کنی، هیچ کس نمی تواند جلوی آن را بگیرد و چیزی را که تو منع نمایی، کسی نمی تواند آن را عطا کند؛ الهی! هیچ صاحب سرمایه ای را سرمایه اش از عذاب تو نجات نمی دهد و «تمامی شکوه» و ثروت از آن تو است).

البته کلمه «جدّ» را معانی دیگری هم کرده اند، کسانی که تفصیل بیشتری می خواهند به شرح نووی و فتح الباری حدیث شماره (۸۴۴) مراجعه نمایند.

باب(۱۰۰): فضیلت سجده و تشویق به سجده نمودن زیاد

۲۹۷ــ عَنْ مَعْدَانَ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ الْيَعْمَرِيِّ قَالَ: لَقِيتُ ثَوْبَانَ مَوْلَى رَسُول اللَّه ﷺ فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ أَعْمَلُهُ يُدْخِلُنِي اللَّهُ بِه الْجَنَّةَ، أَوْ قَالَ: قُلْتُ: بِأَحَبِّ الأَعْمَال إِلَى اللَّه، فَسَكَتَ، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَسَكَتَ، ثُمَّ سَأَلْتُهُ الثَّالثَةَ فَقَالَ: سَأَلْتُ عَنْ ذَلكَ رَسُولَ اللَّه ﷺ فَقَالَ: «عَلَيْكَ بِكَثْرَة السُّجُود للَّه فَإِنَّكَ لا تَسْجُدُ للَّه، سَجْدَةً إِلاَّ رَفَعَكَ اللَّهُ بِهَا دَرَجَةً، وَحَطَّ عَنْكَ بِهَا خَطِيئَةً». قَالَ مَعْدَانُ: ثُمَّ لَقِيتُ أَبَا الدَّرْدَاءِ فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ لِي مِثْلَ مَا قَالَ لِي ثَوْبَانُ. (م/ ٤٨٨)

ترجمه: معدان بن ابی طلحهٔ یعمری میگوید: ثوبان؛ بردهٔ آزاد شدهٔ رسول الله ﷺ؛ را ملاقات نمودم و به او گفتم: عملی به من بگو که با انجام دادن آن، وارد بهشت شوم یا گفتم: محبوبترین اعمال نزد خداوند چیست؟ او سکوت کرد؛ دوباره پرسیدم؛ این بار هم سکوت نمود؛ برای بار سوم پرسیدم؛ گفت: من در این باره از رسول اکرم ﷺ پرسیدم؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «برای خداوند زیاد سجده کن زیرا هر سجده ای که برای خداوند انجام می دهی، باری تعالی یک درجه تو را بالا می برد و یکی از گناهانت را می ریزد». معدان می گوید: سپس ابودرداء ﷺ را ملاقات کردم و همین سؤال را برایش مطرح کردم؛ او نیز همین سخن ثوبان را برایم بیان نمود.

باب (۱۰۱): دعا در سجده

۲۹۸ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ فَأَكْثِرُوا الدُّعَاءَ».

ترجمه: از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که: رسول الله ﷺ فرمود: «بنده در حالت سجده، بیشتر از هر وقت دیگری به خداوند، نزدیک است؛ پس در آن، زیاد دعا کنید».

باب(۱۰۲): بر چند عضو سجده شود

۲۹۹ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أُمِرْتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْظُمٍ: الْجَبْهَةِ وَأَشَارَ بِيَدِهِ عَلَى أَنْفِهِ وَالْيَدَيْنِ، وَالرِّجْلَيْنِ وَأَطْرَافِ الْقَدَمَيْنِ، وَلاَ نَكْفِتَ الثِّيَابَ وَلاَ الشَّعْرَ». (م/ ٤٩٠)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به من دستور داده شده است که با هفت استخوان بدن (هفت عضو) سجده نمایم: پیشانی ـ و با دستش به بینی خود اشاره کرد (یعنی پیشانی و بینی با هم)ـ دو دست، دو زانو و سر انگشتان پا؛ همچنین به ما دستور داده شده است که در نماز، موهای سر و لباس خود را جمع نکنیم».

باب(۱۰۳): اعتدال در سجده و بلند کردن آرنج از زمین

۳۰۰- عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اعْتَدِلُوا فِي السُّجُودِ، وَلاَ يَبْسُطْ أَحَدُكُمْ ذِرَاعَيْهِ انْبِسَاطَ الْكَلْبِ». (م/ ٤٩٣)

ترجمه: انس ابن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «در سجده، آرامش خود را حفظ کنید و هیچ یک از شما ساعدهایش را مانند سگ، بر زمین نگذارد.»

باب(۱۰۴): دور نگه داشتن دستها از یکدیگر در سجده

۳۰۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَالِكٍ ابْنِ بُحَيْنَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا صَلَّى فَرَّجَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى يَبْدُوَ بَيَاضُ إِبْطَيْهِ. (م/ ٤٩٥)

ترجمه: عبدالله بن مالک بن بحینه ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ هنگام سجده، دست‌هایش را چنان از پهلو دور می داشت که سپیدی زیر بغلهایش، دیده می‌شد.

باب(۱۰۵): کیفیت نشستن در نماز

۳۰۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَعَدَ فِي الصَّلاَةِ جَعَلَ قَدَمَهُ الْيُسْرَى بَيْنَ فَخِذِهِ وَسَاقِهِ، وَفَرَشَ قَدَمَهُ الْيُمْنَى، وَوَضَعَ يَدَهُ الْيُسْرَى عَلَى رُكْبَتِهِ الْيُسْرَى، وَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى فَخِذِهِ الْيُمْنَى، وَأَشَارَ بِإِصْبَعِهِ. (م/ ٥٧٩)

ترجمه: عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ در نماز (تشهد) می نشست، قدم چپش را میان ران و ساقش قرار می داد و قدم راستش را (بر زمین) فرش می کرد (این روش نشستن تورک نام دارد) و دست چپش را بر زانوی چپ و دست راستش را بر ران راستش می گذاشت و با انگشت سبابه، اشاره می نمود.

باب(١٠٦): نشستن بر قدمها

٣٠٣ــ عَنْ طَاوُوسٍ قَالَ: قُلْنَا لابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا فِي الإِقْعَــاءِ عَلَــى الْقَدَمَيْنِ؟ فَقَالَ: هِيَ السُّنَّةُ، فَقُلْنَا لَهُ: إِنَّا لَنَرَاهُ جَفَاءً بِالرَّجُلِ؟ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: بَلْ هِيَ سُنَّةُ نَبِيِّكَ ﷺ. (م/ ٥٣٦)

ترجمه: طاووس می گوید: از ابن عباس رضی الله عنهما دربارۀ نشستن بر قدمها پرسیدیم؛ گفت: سنت است؛ گفتیم: ما آنرا نوعی ستم در حق شخص می دانیم. گفت: بلکه سنت پیامبر توست.

شرح: امام نووی رحمه الله علیه می گوید: حق اینست که نشستن بر قدمها بر دو نوع است: ١-اینکه انسان باسن هایش را به زمین بچسپاند و ساق هایش را نصب نماید و دستهایش را به زمین بگذارد، آنگونه که سگ می نشیند؛ این روش نشستن، مکروه است چنانچه از آن منع شده است. ٢- اینکه انسان باسن هایش را در میان دو سجده بر پاشنۀ پاهایش بگذارد؛ ابن عباس رضی الله عنهما این نوع نشستن را سنت می داند.

باب(١٠٧): تشهد در نماز

٣٠٤ــ عَنْ حِطَّانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الرَّقَاشِيِّ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ صَلاَةً، فَلَمَّا كَانَ عِنْدَ الْقَعْدَةِ قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: أُقِرَّتِ الصَّلاَةُ بِالْبِرِّ وَالزَّكَاةِ، قَالَ: فَلَمَّا قَضَى أَبُو مُوسَى الصَّلاَةَ وَسَلَّمَ انْصَرَفَ، فَقَالَ: أَيُّكُمُ الْقَائِلُ كَلِمَةَ كَذَا وَكَذَا؟ قَالَ: فَأَرَمَّ الْقَوْمُ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّكُمُ الْقَائِلُ كَلِمَةَ كَذَا وَكَذَا؟ فَأَرَمَّ الْقَوْمُ، فَقَالَ: لَعَلَّكَ يَا حِطَّانُ قُلْتَهَا؟ قَالَ: مَا قُلْتُهَا، وَلَقَدْ رَهِبْتُ أَنْ تَبْكَعَنِي بِهَا، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: أَنَا قُلْتُهَا، وَلَمْ أُرِدْ بِهَا إِلاَّ الْخَيْرَ، فَقَالَ أَبُو مُوسَى: أَمَا تَعْلَمُونَ كَيْفَ تَقُولُونَ فِي صَلاَتِكُمْ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَطَبَنَا، فَبَيَّنَ لَنَا سُنَّتَنَا، وَعَلَّمَنَا صَلاَتَنَا فَقَالَ: «إِذَا صَلَّيْتُمْ فَأَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ، ثُمَّ لْيَؤُمَّكُمْ أَحَدُكُمْ، فَإِذَا كَبَّرَ فَكَبِّرُوا، وَإِذْ قَالَ: ﴿ غَيْرِ ٱلْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ۝٧ ﴾ فَقُولُوا:

آمِينَ، يُجِبْكُمُ اللَّهُ، فَإِذَا كَبَّرَ وَرَكَعَ فَكَبِّرُوا وَارْكَعُوا، فَإِنَّ الإِمَامَ يَرْكَعُ قَبْلَكُمْ وَيَرْفَعُ قَبْلَكُمْ» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَتِلْكَ بِتِلْكَ، وَإِذَا قَالَ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَقُولُوا: اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ، يَسْمَعُ اللَّهُ لَكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، وَإِذَا كَبَّرَ وَسَجَدَ فَكَبِّرُوا وَاسْجُدُوا، فَإِنَّ الإِمَامَ يَسْجُدُ قَبْلَكُمْ، وَيَرْفَعُ قَبْلَكُمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَتِلْكَ بِتِلْكَ وَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْقَعْدَةِ فَلْيَكُنْ مِنْ أَوَّلِ قَوْلِ أَحَدِكُمْ: التَّحِيَّاتُ الطَّيِّبَاتُ الصَّلَوَاتُ لِلَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

(م/ ٤٠٤)

ترجمه: حطان بن عبدالله رقاشی می گوید: یکی از نمازها را به امامت ابوموسی اشعری ﷺ خواندم؛ هنگامی که ابوموسی ﷺ برای تشهد نشسته بود، مردی از میان مردم گفت: نماز در کنار احسان و زکات ذکر شده است (و باید به همه عمل کرد). هنگامی که ابوموسی ﷺ نماز را به پایان رساند، چهره اش را به سوی مردن برگرداند و گفت: کدام یک از شما فلان کلمه را به زبان آورد؟ مردم سکوت کردند؛ او دوباره سؤالش را تکرار نمود؛ باز هم مردم سکوت نمودند؛ ابوموسی گفت: ای حطان! شاید تو آنرا بزبان آوردی؟ حطان گفت: من این کلمه را به زبان نیاوردم؛ ولی این ترس را داشتم که به سبب آن، مورد سرزنش قرار گیرم. در این اثنا، یک نفر گفت: من آن کلمات را بزبان آوردم و هدفی بجز خیر و نیکی نداشتم. ابوموسی ﷺ گفت: مگر شما نمی دانید که در نمازهایتان چه بخوانید؛ رسول الله ﷺ برای ما سخنرانی نمود؛ سنت را برای ما بیان کرد و نماز را به ما آموخت و فرمود: «هنگامی که می خواهید نماز بخوانید، صفهایتان را راست کنید؛ آنگاه یک نفر از شما امامت نماید؛ هنگامی که امام تکبیر گفت، شما نیز تکبیر بگویید؛ وقتی که ﴿غَيْرِ ٱلْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ۝﴾ گفت، شما آمین بگویید؛ خداوند دعای شما را اجابت می کند؛ هنگامی که امام تکبیر گفت و رکوع نمود، شما نیز تکبیر بگویید و رکوع نمایید؛ زیرا امام قبل از شما رکوع می کند و قبل از شما از رکوع بلند می شود و این لحظه، عوض آن لحظه است (لحظه ای که امام جلوتر از شما

برکوع رفت با لحظه ای که شما بعد از رکوع بلند می شوید، جبران می شود) و هنگامیکه امام «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» گفت: شما «اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الحَمْدُ» بگویید؛ خداوند دعای شما را می شنود (اجابت می کند)؛ زیرا خداوند به زبان پیامبرش فرموده است: خداوند دعای ستایش کنندگان را می شنود؛ و هنگامیکه امام تکبیر گفت و به سجده رفت، شما نیز تکبیر بگویید و به سجده بروید؛ زیرا امام قبل از شما به سجده می رود و قبل از شما از سجده بلند می شود؛ پس این لحظه، در عوض آن لحظه است؛ و هنگامیکه امام برای تشهد نشست، این کلمات باید نخستین سخنان شما باشند: «التَّحِيَّاتُ الطَّيِّبَاتُ الصَّلَوَاتُ لِلَّهِ، السَّلاَمُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلاَمُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

(فرمانروایی، رحمت و برکت و پاکی مخصوص الله است؛ ای پیامبر! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد؛ سلام بر ما و تمام بندگان صالح خدا؛ گواهی می دهم که هیچ معبود ـ بحقی ـ بجز الله، وجود ندارد و محمد بنده و فرستادهٔ اوست)

۳۰۵- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعَلِّمُنَا التَّشَهُّدَ كَمَا يُعَلِّمُنَا السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ، فَكَانَ يَقُولُ: «التَّحِيَّاتُ الْمُبَارَكَاتُ الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ لِلَّهِ، السَّلاَمُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلاَمُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» وَفِي رِوَايَةِ ابْنِ رُمْحٍ: كَمَا يُعَلِّمُنَا الْقُرْآنَ. (م/ ۴۰۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ تشهد را مانند سوره های قران به ما می آموخت و می فرمود: «التَّحِيَّاتُ الْمُبَارَكَاتُ الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ لِلَّهِ، السَّلاَمُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلاَمُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ».

و در روایت ابن رمح آمده است که رسول الله ﷺ تشهد را مانند قران به ما می آموخت.

باب(۱۰۸): آنچه در نماز از آن پناه خواسته شود

۳۰۶ـ عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ، كَانَ يَدْعُو فِي الصَّلَاةِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ ،وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ» قَالَتْ: فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: مَا أَكْثَرَ مَا تَسْتَعِيذُ مِنَ الْمَغْرَمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَرِمَ حَدَّثَ فَكَذَبَ، وَوَعَدَ فَأَخْلَفَ». (م/ ۵۸۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی رسول الله ﷺ؛ روایت می کند که آنحضرت ﷺ در نماز چنین دعا می‌کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ القبر، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ المَسِيحِ الدَّجَّالِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ المَحْيَا وَفِتْنَةِ المَمَاتِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ المَأْثَمِ وَالمَغْرَمِ». (پروردگارا! از عذاب قبر، فتنۀ دجّال و فتنه زندگی و مرگ، به تو پناه می برم؛ پروردگارا ! از اینکه مقروض و بدهکار شوم به تو پناه می‌برم). شخصی پرسید: یارسول الله! شما از بدهکار شدن، زیاد به خدا پناه می برید؟ فرمود: زیرا انسان بدهکار، دروغ می‌گوید و خلف وعده می‌کند».

باب(۱۰۹): دعا کردن در نماز

۳۰۷ـ عَنْ أَبِي بَكْرٍ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: عَلِّمْنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فِي صَلَاتِي فَقَالَ: «قُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَبِيرًا» وَفِي رِوَايَةٍ: «كَثِيرًا وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ أَنْتَ، فَاغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ، وَارْحَمْنِي، إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. (م/ ۲۷۰۵)

ترجمه: ابوبکر صدیق ﷺ می‌گوید: به رسول الله ﷺ گفتم: دعایی به من بیاموز تا آنرا در نمازم بخوانم؛ آنحضرت ﷺ فرمود: « این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظَلْمًا كَثِيرًا، وَلا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إلا أنتَ فَاغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِي، إِنَّكَ أَنْتَ الغَفُورُ الرَّحِيمُ». (پروردگارا! بر خود بسیار ستم کرده ام و بجز تو کسی دیگر وجود ندارد که گناهان مرا بیامرزد؛ خدایا! با عنایت خود، مرا بیامرز و بر من رحم کن؛ همانا تو بخشنده و مهربانی).

باب(۱۱۰): لعنت کردن شیطان و پناه بردن از او در نماز

۳۰۸ــ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ ﷺ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَمِعْنَاهُ يَقُولُ: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ» ثُمَّ قَالَ: «أَلْعَنُكَ بِلَعْنَةِ اللَّهِ» ثَلاَثًا، وَبَسَطَ يَدَهُ كَأَنَّهُ يَتَنَاوَلُ شَيْئًا، فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الصَّلاَةِ، قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ سَمِعْنَاكَ تَقُولُ فِي الصَّلاَةِ شَيْئًا لَمْ نَسْمَعْكَ تَقُولُهُ قَبْلَ ذَلِكَ؟ وَرَأَيْنَاكَ بَسَطْتَ يَدَكَ، قَالَ: إِنَّ عَدُوَّ اللَّهِ إِبْلِيسَ جَاءَ بِشِهَابٍ مِنْ نَارٍ لِيَجْعَلَهُ فِي وَجْهِي، فَقُلْتُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ، ثَلاَثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ قُلْتُ: أَلْعَنُكَ بِلَعْنَةِ اللَّهِ التَّامَّةِ، فَلَمْ يَسْتَأْخِرْ، ثَلاَثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ أَرَدْتُ أَخْذَهُ، وَاللَّهِ لَوْلاَ دَعْوَةُ أَخِينَا سُلَيْمَانَ لَأَصْبَحَ مُوثَقًا يَلْعَبُ بِهِ وِلْدَانُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ». (م/ ۵۴۲)

ترجمه: ابودرداء ﷺ روایت می کند که: رسول خدا ﷺ (به نماز) ایستاد؛ سپس شنیدم که آنحضرت ﷺ می گوید: «از تو به خدا پناه می برم»؛ بعد از آن، سه بار گفت: «نفرین خدا بر تو باد» و دستش را دراز کرد طوریکه گویا می خواهد چیزی را بگیرد؛ هنگامیکه آنحضرت ﷺ از نماز فارغ شد، ما گفتیم: ای رسول خدا! سخنانی از شما در نماز شنیدیم که قبلا آنها را نشنیده بودیم؟ همچنین دیدیم که دستت را دراز می کنی؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «دشمن خدا، ابلیس، شعله ای آورد و خواست روی صورتم بگذارد؛ به همین سبب، من سه بار گفتم: از تو به خدا پناه می برم؛ سپس سه بار گفتم: نفرین کامل خدا بر تو باد؛ با وجود این، ابلیس عقب نشینی نکرد؛ سرانجام، تصمیم گرفتم او را دست گیر نمایم؛ سوگند به خدا، اگر دعای برادرم سلیمان نمی بود، شیطان به بند کشیده می شد و بچه های مدینه با آن، بازی می کردند».

توضیح: سلیمان نزد خداوند دعا نمود که: ﴿ رَبِّ ٱغۡفِرۡ لِي وَهَبۡ لِي مُلۡكٗا لَّا يَنۢبَغِي لِأَحَدٖ مِّنۢ بَعۡدِيٓ ﴾ (پروردگارا! مرا مغفرت کن چنان پادشاهی ای به من عنایت کن که شایستۀ هیچ کسی بعد از من نباشد). خداوند هم دعای او را اجابت نمود و به او قدرت و پادشاهی بزرگی عنایت فرمود تا جایی که باد در اختیار ایشان قرار گرفت؛ شیاطین را می بست و به غل و زنجیر می کشید و از آنها کار می گرفت[1].

([1]) مفهوم آیه ۳۵ سوره ص و بعد از آن.

باب(۱۱۱): درود بر نبی اکرم ﷺ

۳۰۹ــ عَنْ أَبِي مَسْعُود الأَنْصَارِيِّ ﷺ قَالَ: أَتَانَا رَسُولُ اللَّه ﷺ وَنَحْــنُ فِــي مَجْلِسِ سَعْد بْنِ عُبَادَةَ، فَقَالَ لَهُ بَشِيرُ بْنُ سَعْد: أَمَرَنَا اللَّهُ تَعَالَى أَنْ نُصَلِّيَ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّه، فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ قَالَ: فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّه ﷺ حَتَّى تَمَنَّيْنَا أَنَّهُ لَمْ يَسْأَلْهُ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّــد وَعَلَــى آل مُحَمَّد، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّد، وَعَلَى آلِ مُحَمَّد، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَالــسَّلَامُ كَمَــا قَــدْ عَلِمْتُمْ». (م/ ٤٠٥)

ترجمه: ابومسعود انصاری ﷺ می گوید: ما در محفل سعد بن عباده ﷺ نشسته بودیم که رسول الله ﷺ تشریف آورد؛ بشیر بن سعد گفت: ای رسول خدا! خداوند به ما دستور داده است تا بر شما درود بفرستیم؛ چگونه درود بفرستیم؟ آنحضرت ﷺ به اندازه ای سکوت نمود که ما آرزو کردیم ای کاش! بشیر این سؤال را نمی پرسید؛ سپس رسول خدا ﷺ فرمود: «بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» و سلام گفتن هم همانگونه است که شما یاد گرفته اید (در تشهد می گویید: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ).

باب(۱۱۲): سلام گفتن

۳۱۰ــ عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْد، عَنْ أَبِيه ﷺ قَالَ: كُنْتُ أَرَى رَسُولَ اللَّه ﷺ يُــسَلِّمُ عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ يَسَارِهِ، حَتَّى أَرَى بَيَاضَ خَدِّهِ. (م/ ۵۸۲)

ترجمه: عامر بن سعد بروایت از پدرش می گوید: من می دیدم که رسول الله ﷺ به سمت راست و چپش سلام می داد و به اندازه ای صورتش را بر می گرداند که سفیدی رخسار آنحضرت ﷺ را مشاهده می کردم.

باب(۱۱۳): کراهیت اشاره با دست هنگام سلام گفتن در آخر نماز

۳۱۱ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ قَالَ: كُنَّا إِذَا صَلَّيْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّـهِ ﷺ قُلْنَـا: السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْجَانِبَيْنِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلاَمَ تُومِئُونَ بِأَيْدِيكُمْ؟ وَ فِي رِوَايَةٍ مَا لِي أَرَاكُمْ رَافِعِـي أَيْدِيكُمْ كَأَنَّهَا أَذْنَابُ خَيْلٍ شُمْسٍ؟ إِنَّمَا يَكْفِي أَحَدَكُمْ أَنْ يَضَعَ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ، ثُمَّ يُسَلِّمُ عَلَى أَخِيهِ مَنْ عَلَى يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ». (م/ ۴۳۱، ۴۳۰)

ترجمه: جابر بن سمره ﷺ می گوید: هنگامی که با رسول خدا ﷺ نماز می خواندیم، می گفتیم: «السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ» و با دستمان به دو طرف اشاره می کردیم؛ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «با دستهایتان بسوی چه کسی اشاره می کنید»؟ و در روایتی فرمود: «چرا من شاهد بلند شدن دستهایتان هستم که مانند دم اسبهای توسن و سرکش بالا می برید!؟ همین کافی است که هر یک از شما دستهایش را بر رانهایش بگذارد و بر برادرانش که سمت راست و چپ او قرار دارند، سلام بدهد».

شرح: این سلام گفتن نمازگزار، شامل سایر نمازگزاران سمت راست وچپ او و فرشتگانی می شود که آنجا حضور دارند.

باب(۱۱۴): آنچه بعد از سلام نماز باید گفت

۳۱۲ــ عَنْ وَرَّادٍ مَوْلَى الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ﷺ قَالَ: كَتَبَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ إِلَـى مُعَاوِيَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا فَرَغَ مِنَ الصَّلاَةِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لاَ إِلَـهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ لاَ مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلاَ مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلاَ يَنْفَعُ ذَا الْجَـدِّ مِنْـكَ الْجَـدُّ». (م/ ۵۹۳)

ترجمه: ورّاد، مولای مغیره بن شعبه، می گوید: مغیره نامه ای به معاویه نوشت که: هنگامی که رسول خدا ﷺ از نماز فارغ می شد، چنین می گفت: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ

شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ لاَ مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلاَ مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلاَ يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ».

(هیچ معبود بحقی جز الله، وجود ندارد؛ یکتا است و شریك و انبازی ندارد؛ پادشاهی و حمد و ستایش از آن اوست و بر انجام هر کاری تواناست؛ الهی! آنچه را که تو عنایت کنی، هیچ کس نمی تواند جلوی آن را بگیرد و چیزی را که تو منع نمایی، کسی نمی تواند آن را عطا کند و هیچ صاحب سرمایه ای را سرمایه اش از عذاب تو نجات نمی دهد).

باب(۱۱۵): تکبیر گفتن بعد از نماز

٣١٣ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا نَعْرِفُ انْقِضَاءَ صَلاَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالتَّكْبِيرِ. (م/ ٥٨٣)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: ما پایان نماز رسول الله ﷺ را از (صدای) تکبیر می دانستیم.

باب(۱۱۶): تسبیح، تحمید و تکبیر بعد از نماز

٣١٤ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ سَبَّحَ اللَّهَ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلاَةٍ ثَلاَثًا وَثَلاَثِينَ، وَحَمِدَ اللَّهَ ثَلاَثًا وَثَلاَثِينَ، وَكَبَّرَ اللَّهَ ثَلاَثًا وَثَلاَثِينَ، فَتِلْكَ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ، وَقَالَ تَمَامَ الْمِائَةِ: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، غُفِرَتْ خَطَايَاهُ، وَإِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ». (م/ ٥٩٧)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس بعد از هر نماز (فرض) سی و سه بار سُبْحَانَ اللَّه، سی و سه بار الْحَمْدُ لِلَّه، سی و سه بار اللَّهُ أَكْبَرُ و برای کامل شدن صد، «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ، وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» بگوید، گناهانش بخشیده می شوند اگر چه مانند کف دریا (زیاد) باشند».

(هیچ معبود حقی بجز الله، وجود ندارد؛ یکتا است و شریک و انبازی ندارد؛ پادشاهی و حمد و ستایش از آنِ اوست و او بر انجام هر کاری تواناست).

ملاحظه: در بعضی از روایات صحیح آمده است که سی و چهار بار «اللَّهُ أَكْبَرُ» بگوید؛ لذا برای اینکه به همهٔ روایات عمل شود بهتر است سی و چهار بار «اللَّهُ أَكْبَرُ» گفته شود.

باب(۱۱۷): روی گردانیدن از نماز از سمت چپ و راست

۳۱۵ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لاَ يَجْعَلَنَّ أَحَدُكُمْ لِلشَّيْطَانِ مِنْ نَفْسِهِ جُزْءًا: لاَ يَرَى إِلاَّ أَنَّ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ لا يَنْصَرِفَ إِلاَّ عَنْ يَمِينِهِ، أَكْثَرُ مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَنْصَرِفُ عَنْ شِمَالِهِ. (م/ ۷۰۷)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: مواظب باشید که شیطان در نمازهای شما سهمی نداشته باشد؛ بدین معنا که نمازگزار فکر کند که روی گردانیدن یا رفتن، پس از نماز، از سمت راست، ضروری است؛ حال آنکه من رسول خدا ﷺ را بیشتر وقتها می دیدم که از سمت چپ، روی به مردم می نمود یا بیرون می رفت.

شرح: در حدیثی دیگر از انس ﷺ در صحیح مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ بیشتر وقتها از سمت راست، روی به مردم می نمود یا بیرون می رفت. امام نووی رحمه الله می گوید: رسول خدا ﷺ گاهی از سمت چپ و گاهی از سمت راست، روی به مردم می نمود یا بیرون می رفت؛ بنابراین، هرکس، اعتقاد خودش را مبنی بر اینکه رسول خدا ﷺ از همان سمت، بیرون رفته است، روایت می نماید؛ البته آنچه ابن مسعود ﷺ آنرا مکروه می داند این است که کسی برگشتن از یک طرف را بر خود لازم بداند. علامه ابن حجر عسقلانی رحمه الله بعد از ذکر سخن امام نووی و روشهای دیگر برای جمع بین احادیث فوق می گوید: مستحب است امام از هر سمت که کار دارد، بیرون برود و اگر هر دو جهت در حق او یکسان است، بیرون رفتن از سمت راست، بهتر است؛ زیرا تیامن (از راست شروع کردن) بنابر احادیث عمومی در این باره ممدوح و پسندیده است(فتح الباری۸۵۲). البته اگر کسی بیرون رفتن از یک سمت را بر خود، لازم بداند، کراهیت دارد همانگونه که ابن مسعود ﷺ تصریح نموده است.

باب(١١٨): چه کسی برای امامت، شایسته تر است؟

٣١٦ــ عَنْ أَبِي مَسْعُود الأَنْصَارِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «يَؤُمُّ الْقَـوْمَ أَقْرَؤُهُمْ لِكِتَابِ اللَّه، فَإِنْ كَانُوا فِي الْقِرَاءَة سَوَاءً فَأَعْلَمُهُمْ بِالسُّنَّة، فَإِنْ كَانُوا فِي السُّنَّة سَوَاءً فَأَقْدَمُهُمْ هِجْرَةً، فَإِنْ كَانُوا فِي الْهِجْرَة سَوَاءً فَأَقْـدَمُهُمْ سِـلْمًا، وَلاَ يَؤُمَّنَّ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فِي سُلْطَانِه، وَلاَ يَقْعُدْ فِي بَيْتِه عَلَى تَكْرِمَتِـه إِلاَّ بِإِذْنِـه». (م/ ٦٧٣)

ترجمه: ابو مسعود انصاری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردم را کسی امامت نماید که کتاب خدا را بهتر قرائت می کند؛ اگر در قرائت با هم مساوی بودند، کسی که سنت را بهتر می داند، امامت نماید؛ اگر در فهم سنت هم برابر بودند، کسی که رزودتر هجرت نموده است، امامت نماید؛ اگر در هجرت، برابر بودند، کسی که زودتر مسلمان شده است ـ در بعضی از روایات صحیح آمده است که کسی که سن بیشتری دارد ـ امامت نماید؛ همچنین هیچ کس، کسی دیگر را در محل فرمانروایی اش امامت ننماید (امامت حق صاحب خانه، صاحب مجلس و امام مسجد است؛ مگر اینکه خودشان به دیگری اجازه بدهند) و هیچ کس در خانۀ دیگری بر فرش و متکای او ننشیند مگر اینکه صاحب خانه، اجازه دهد».

باب(١١٩): پیروی از امام و عمل کردن پس از او

٣١٧ــ عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ: أَنَّهُمْ كَانُوا يُصَلُّونَ مَعَ رَسُولِ اللَّه ﷺ فَإِذَا رَكَعَ رَكَعُوا، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ فَقَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» لَمْ نَزَلْ قِيَامًا حَتَّى نَرَاهُ قَدْ وَضَعَ وَجْهَهُ فِي الأَرْضِ ثُمَّ نَتَّبِعُهُ. (م/ ٤٧٤)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ می گوید: ما با رسول الله ﷺ نماز می خواندیم؛ پس از آنکه آنحضرت ﷺ رکوع می نمود، ما رکوع می کردیم؛ و هنگامی که سرش را از رکوع بلند می نمود و «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» می گفت، ما همچنان ایستاده بودیم تا اینکه می دیدیم آنحضرت ﷺ چهره اش (پیشانی اش) را به زمین گذاشت؛ سپس ما از او پیروی می کردیم» (و به سجده می رفتیم).

باب(١٢٠): امامان مساجد باید نمازها را مختصر و کامل بخوانند

٣١٨ــ عَنْ أَبِي مَسْعُود الأَنْصَارِيِّ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُول اللَّه ﷺ فَقَالَ: إِنِّي لأَتَأَخَّرُ عَنْ صَلاَة الصُّبْحِ منْ أَجْلِ فُلاَن ممَّا يُطيلُ بنَا، فَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ غَضبَ فِي مَوْعظَة قَطُّ أَشَدَّ ممَّا غَضبَ يَوْمَئذ، فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ منْكُمْ مُنَفِّرِينَ، فَأَيُّكُمْ أَمَّ النَّاسَ فَلْيُوجِزْ، فَإِنَّ مِنْ وَرَائِه الْكَبِيرَ وَالضَّعِيفَ وَذَا الْحَاجَة». (م٦/٤٦)

ترجمه: ابومسعود ﷺ روایت می کند که شخصی خدمت رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! بخدا سوگند، من به دلیل اینکه فلانی نماز را بسیار طولانی می‌کند، در نماز جماعت صبح، شرکت نمی کنم. ابو مسعود ﷺ می‌گوید: من در هیچ یک از سخنرانیها، رسول خدا ﷺ را مانند آن روز، خشمگین ندیده بودم؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «بعضی از شما، مردم را متنفر می‌کنید؛ بنابراین، هرکس از شما، امامت نماز را بعهده گرفت، آنرا مختصر بخواند؛ زیرا در میان نمازگزاران، افراد ضعیف، پیر و کسانی که کار فوری دارند، وجود دارد».

باب(١٢١): اگر امام، مریض شد، جانشین تعیین کند تا نماز را برای مردم امامت نماید

٣١٩ــ عَنْ عُبَيْد اللَّه بْنِ عَبْد اللَّه قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَائشَةَ ﷺ فَقُلْتُ لَهَا: أَلاَ تُحَدِّثِينِي عَنْ مَرَضِ رَسُول اللَّه ﷺ؟ قَالَتْ: بَلَى، ثَقُلَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ»؟ قُلْنَا: لاَ، وَهُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّه، قَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمخْضَب» فَفَعَلْنَا، فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ ذَهَبَ لِيَنُوءَ، فَأُغْمِيَ عَلَيْه، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ»؟ قُلْنَا: لاَ، وَهُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّه، فَقَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمخْضَب» فَفَعَلْنَا فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ ذَهَبَ لِيَنُوءَ، فَأُغْمِيَ عَلَيْه، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ»؟ قُلْنَا: لاَ، وَهُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّه، فَقَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمخْضَب» فَفَعَلْنَا فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ ذَهَبَ لِيَنُوءَ، فَأُغْمِيَ عَلَيْه، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ»؟ فَقُلْنَا: لاَ، وَهُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّه، قَالَتْ: وَالنَّاسُ عُكُوفٌ

فِي الْمَسْجِدِ، يَنْتَظِرُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِصَلاَةِ الْعِشَاءِ الآخِرَةِ، قَالَتْ: فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنه أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُكَ أَنْ تُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه، وَكَانَ رَجُلاً رَقِيقًا: يَا عُمَرُ صَلِّ بِالنَّاسِ، فَقَالَ عُمَرُ رضي الله عنه: أَنْتَ أَحَقُّ بِذَلِكَ، قَالَتْ: فَصَلَّى بِهِمْ أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه تِلْكَ الأَيَّامَ، ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَجَدَ مِنْ نَفْسِهِ خِفَّةً، فَخَرَجَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا الْعَبَّاسُ رضي الله عنه لِصَلاَةِ الظُّهْرِ، وَأَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ، فَلَمَّا رَآهُ أَبُو بَكْرٍ ذَهَبَ لِيَتَأَخَّرَ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ لاَ يَتَأَخَّرَ، وَقَالَ لَهُمَا: «أَجْلِسَانِي إِلَى جَنْبِهِ»، فَأَجْلَسَاهُ إِلَى جَنْبِ أَبِي بَكْرٍ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه يُصَلِّي وَهُوَ قَائِمٌ بِصَلاَةِ النَّبِيِّ ﷺ وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلاَةِ أَبِي بَكْرٍ، وَالنَّبِيُّ ﷺ قَاعِدٌ قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: فَدَخَلْتُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فَقُلْتُ لَهُ: أَلاَ أَعْرِضُ عَلَيْكَ مَا حَدَّثَتْنِي عَائِشَةُ عَنْ مَرَضِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: هَاتِ، فَعَرَضْتُ حَدِيثَهَا عَلَيْهِ، فَمَا أَنْكَرَ مِنْهُ شَيْئًا، غَيْرَ أَنَّهُ قَالَ: أَسَمَّتْ لَكَ الرَّجُلَ الَّذِي كَانَ مَعَ الْعَبَّاسِ؟ قُلْتُ: لاَ، قَالَ: هُوَ عَلِيٌّ رضي الله عنه.
(م/٤١٨)

توجمه: عبید الله بن عبد الله می گوید: به خانهٔ عایشه رضی الله عنها رفتم و گفتم: آیا دربارهٔ بیماری رسول اکرم برای ما صحبت نمی کنی؟ گفت: بله، هنگامی که بیماری رسول الله ﷺ شدت یافت، فرمود: «آیا مردم نماز خواندند»؟ گفتیم: خیر، آنها منتظر شما هستند. فرمود: «طشت آبی برایم بیاورید». عایشه می گوید: طشت آوردیم؛ آنحضرت ﷺ غسل کرد و هنگامی که می خواست بلند شود، دچار بی‌هوشی شد؛ وقتی به هوش آمد، فرمود: «آیا مردم نماز خواندند»؟ گفتیم: خیر، آنان منتظر شما هستند. رسول الله ﷺ دوباره آب خواست و غسل نمود؛ اما وقتی خواست بلند شود، برای بار دوم، بی‌هوش شد؛ چند لحظه بعد، وقتی به هوش آمد، پرسید: «آیا مردم نماز خواندند»؟ گفتیم: خیر، آنها منتظر شما هستند. گفتنی است که مردم هم برای نماز عشا در مسجد، منتظر آنحضرت ﷺ بودند. رسول الله ﷺ کسی را نزد ابوبکر رضی الله عنه

فرستاد تا نماز را برگزار کند. قاصد نزد او رفت و پیام را به ایشان رساند. ابو بکرﷺ چون مردی رقیق القلب بود، به عمر ﷺ گفت: شما نماز را برگزار کنید. عمرﷺ گفت: شما برای امامت سزاوارتر اید؛ اینگونه بود که ابوبکر در آن روزها، وظیفهٔ خطیر امامت را بعهده گرفت.

در آن اثنا، رسول الله ﷺ احساس بهبودی نمود؛ پس در حالی که ابوبکرﷺ مردم را امامت می نمود، آنحضرت ﷺ در میان دو نفر که یکی از آنها عباس بود، برای نماز ظهر بیرون رفت؛ هنگامی که ابوبکرﷺ رسول خدا ﷺ را مشاهده نمود، خواست عقب بیاید؛ ولی پیامبر اکرم ﷺ به او اشاره نمود که عقب نیاید و به آن دو نفر گفت: مرا کنار او بنشانید؛ آنها آنحضرت ﷺ را کنار ابوبکر نشاندند؛ اینگونه ابوبکرﷺ که ایستاده بود به نماز پیامبر اکرم ﷺ که نشسته بود، اقتدا نمود و مردم به نماز ابوبکر اقتدا نمودند.

عبید الله می گوید: بعد از آن، نزد عبد الله بن عباس رضی الله عنهما رفتم و گفتم: آیا آنچه را که عایشه رضی الله عنها دربارهٔ بیماری رسول خدا برای ما بیان نمود، برای شما بیان نکنم؟ عبد الله گفت: بگو؛ من حدیث عایشه رضی الله عنها را برایش بیان نمودم؛ او به هیچ یک از سخنان عایشه رضی الله عنها ایرادی نگرفت؛ فقط گفت: آیا نام شخصی را که همراه عباسﷺ بود برایت ذکر کرد؟ گفتم: نه؛ گفت: علی ﷺ بود.

باب(۱۲۲): اگر امام برای نماز نیامد، کسی دیگر جلو شود

٢٣٠ـ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ﷺ: أَنَّهُ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَبُوكَ، قَالَ الْمُغِيرَةُ: فَتَبَرَّزَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قِبَلَ الْغَائِطِ، فَحَمَلْتُ مَعَهُ إِدَاوَةً، قَبْلَ صَلاَةِ الْفَجْرِ، فَلَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيَّ أَخَذْتُ أُهَرِيقُ عَلَى يَدَيْهِ مِنَ الإِدَاوَةِ، وَغَسَلَ يَدَيْهِ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ، ثُمَّ ذَهَبَ يُخْرِجُ جُبَّتَهُ عَنْ ذِرَاعَيْهِ، فَضَاقَ كُمَّا جُبَّتِهِ، فَأَدْخَلَ يَدَيْهِ فِي الْجُبَّةِ، حَتَّى أَخْرَجَ ذِرَاعَيْهِ مِنْ أَسْفَلِ الْجُبَّةِ، وَغَسَلَ ذِرَاعَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ، ثُمَّ تَوَضَّأَ عَلَى خُفَّيْهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ، قَالَ الْمُغِيرَةُ: فَأَقْبَلْتُ مَعَهُ حَتَّى نَجِدُ النَّاسَ قَدْ قَدَّمُوا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ ﷺ فَصَلَّى لَهُمْ، فَأَدْرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِحْدَى الرَّكْعَتَيْنِ، فَصَلَّى مَعَ النَّاسِ الرَّكْعَةَ الآخِرَةَ، فَلَمَّا سَلَّمَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ

عَوْف ﷺ قَامَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يُتِمُّ صَلاَتَهُ، فَأَفْزَعَ ذَلكَ الْمُسْلمينَ، فَأَكْثَرُوا التَّسْبِيحَ، فَلَمَّا قَضَى النَّبيُّ ﷺ صَلاَتَهُ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ قَالَ: «أَحْسَنْتُمْ» أَوْ قَالَ: «قَدْ أَصَبْتُمْ» يَغْبِطُهُمْ أَنْ صَلَّوُا الصَّلاَةَ لوَقْتهَا. (م/١٠٥/ ٢٧٤ كتاب الصلاة، باب تقديم الجماعة من يصلي بهم إذا تأخر الإمام)

ترجمه: مغيره بن شعبه ﷺ می گويد: در غزوۀ تبوك، همراه رسول الله ﷺ بودم؛ آنحضرت ﷺ برای قضای حاجت، بيرون رفت؛ من قبل از نماز فجر، همزمان با ايشان، ظرف آبی را برداشتم؛ هنگامی که رسول الله ﷺ بر گشت، من دست بكار شدم و بر دستهايش آب ريختم؛ آنحضرت ﷺ سه بار دستهايش را شست؛ سپس صورتش را شست؛ بعد از آن، تلاش كرد تا دستهايش از جبه بيرون نمايد؛ اما به سبب، تنگی آستين های جبه، دستهايش را به داخل آن برد و از زير جبه، بيرون آورد و تا آرنج شست و بر موزه هايش مسح نمود؛ بعد از آن، آنحضرت ﷺ (بسوی مردم) براه افتاد؛ من نيز همراه ايشان آمدم و ديدم مردم عبدالرحمن بن عوف ﷺ را جلو كرده اند و عبدالرحمن ﷺ نماز می خواند؛ رسول خدا ﷺ به يک ركعت رسيد و آنرا با مردم خواند؛ هنگامی كه عبدالرحمن بن عوف ﷺ سلام گفت، رسول الله ﷺ برخاست تا نمازش را كامل نمايد؛ ديدن اين صحنه، مردم را به وحشت انداخت و بسيار، سبحان الله گفتند؛ هنگامی كه رسول خدا ﷺ نمازش را تمام كرد، رو بسوی مردم كرد و فرمود: «كار خوبی كرديد» يا اينكه فرمود: «حق با شماست». گفتنی است كه خواندن نماز در وقت توسط مردم باعث غبطه خوردن آنحضرت ﷺ گرديد.

باب(١٢٣): وجوب آمدن به مسجد برای كسی كه اذان را می شنود

٢٣١ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ رَجُلٌ أَعْمَى فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه، إِنَّهُ لَيْسَ لِي قَائِدٌ يَقُودُنِي إِلَى الْمَسْجد، فَسَأَلَ رَسُولَ اللَّه ﷺ أَنْ يُرَخِّصَ لَهُ فَيُصَلِّيَ فِي بَيْته، فَرَخَّصَ لَهُ، فَلَمَّا وَلَّى دَعَاهُ فَقَالَ: «هَلْ تَسْمَعُ النِّدَاءَ بِالصَّلاَة» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَأَجبْ». (م/٥٣/ ٦)

ترجمه: ابوهريره ﷺ می گويد: مردی نابينا (عبدالله بن ام مكتوم) نزد نبی اكرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! من عصاكشی ندارم كه مرا به مسجد بياورد؛ سپس از رسول خدا ﷺ

اجازه خواست تا در منزلش نماز بخواند؛ آنحضرت ﷺ هم به او اجازه داد؛ اما هنگامی که برگشت، پیامبر اکرم ﷺ او را صدا زد و فرمود: «آیا اذان را می شنوی»؟ گفت: بله. آنحضرت ﷺ فرمود: «پس اجابت کن» (به نماز بیا).

باب(۱۲۴): فضیلت نماز جماعت

۲۳۲ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «صَلاَةُ الْجَمَاعَةِ أَفْضَلُ مِنْ صَلاةِ أَحَدِكُمْ وَحْدَهُ بِخَمْسَةٍ وَعِشْرِينَ جُزْءاً». (م٦ /٤٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «نماز با جماعت بر نمازی که به تنهایی خوانده می شود، بیست و پنج برابر، برتری دارد».

باب(۱۲۵): نماز جماعت یکی از راههای هدایت است

۲۳۳ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُنَا وَمَا يَتَخَلَّفُ عَنِ الصَّلاَةِ إِلاَّ مُنَافِقٌ قَدْ عُلِمَ نِفَاقُهُ أَوْ مَرِيضٌ، إِنْ كَانَ الْمَرِيضُ لَيَمْشِي بَيْنَ رَجُلَيْنِ حَتَّى يَأْتِيَ الصَّلاَةَ، وَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَّمَنَا سُنَنَ الْهُدَى، وَإِنَّ مِنْ سُنَنِ الْهُدَى الصَّلاَةَ فِي الْمَسْجِدِ الَّذِي يُؤَذَّنُ فِيهِ. (م٦ /٥٤)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: من خودم شاهد بودم که بجز منافق معلوم الحال یا مریض، هیچ کس دیگری ازآمدن به نماز (جماعت) تخلف نمی کرد؛ حتی مریض میان دو نفر راه می رفت و به نماز می آمد؛ همانا رسول الله ﷺ راه های هدایت را به ما آموخت و باید دانست که نماز خواندن در مسجدی که درآن، اذان گفته می شود، یکی از راههای هدایت است.

باب(۱۲۶): انتظار برای نماز و فضیلت نماز جماعت

۲۳۳ بــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «صَلاَةُ الرَّجُلِ فِي جَمَاعَةٍ تَزِيدُ عَلَى صَلاَتِهِ فِي بَيْتِهِ وَصَلاَتِهِ فِي سُوقِهِ بِضْعًا وَعِشْرِينَ دَرَجَةً، وَذَلِكَ أَنَّ أَحَدَهُمْ إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ أَتَى الْمَسْجِدَ لاَ يَنْهَزُهُ إِلاَّ الصَّلاَةُ، لاَ

يُرِيدُ إِلاَّ الصَّلاَةَ فَلَمْ يَخْطُ خَطْوَةً إِلاَّ رُفِعَ لَهُ بِهَا دَرَجَةٌ، وَحُطَّ عَنْهُ بِهَا خَطِيئَــةٌ، حَتَّى يَدْخُلَ الْمَسْجِدَ، فَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ، كَانَ فِي الصَّلاَةِ مَا كَانَتِ الصَّلاَةُ هِيَ تَحْبِسُهُ، وَالْمَلاَئِكَةُ يُصَلُّونَ عَلَى أَحَدِكُمْ مَا دَامَ فِي مَجْلِسِهِ الَّذِي صَــلَّى فِيــهِ، يَقُولُونَ: اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ تُبْ عَلَيْهِ، مَا لَمْ يُؤْذِ فِيهِ، مَــا لَــمْ يُحْدِثْ فِيهِ. (م/ ٢٧٢/٤٩ ٦ كتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب فضل صلاة الجماعة و انتظار الصلاة)

ترجمه: ابوهريره ﷺ روايت مى كند كه رسول الله ﷺ فرمود: «نماز جماعت بر نماز خانه و بازار، بيست و پنج درجه، برترى دارد؛ زيرا اگر يک مسلمان، درست وضو بگيريد و به مسجد برود و هيچگونه انگيزه‌اى بجز نماز نداشته باشد، تا وارد شدن به مسجد، با هر قدمى كه برمى‌دارد، يک درجه به درجاتش اضافه مى شود و گناهى از گناهانش كم مى گردد و پس از ورود بـه مـسجد، تـا زمـانى كـه در انتظـار نمـاز، نشـسته باشـد، بحـساب نمـاز منظـور مى گردد و تا زمانى كه شما در جاى نمازتان نشـسته باشـيد، فرشـتگان بـراى شـما دعـاى خيـر مى كنند و مى گويند: خدايا! او را مغفرت كن و بر او رحم فرما؛ همچنين تا زمـانى كـه وضـو داشته باشيد، همچنان فرشتگان براى شما دعاى خير مى كنند».

باب(١٢٧): فضيلت نماز عشا و صبح با جماعت

٣٣٤ــ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ قَالَ: دَخَلَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ ﷺ الْمَسْجِدَ بَعْدَ صَلاَةِ الْمَغْرِبِ، فَقَعَدَ وَحْدَهُ فَقَعَدْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَا ابْنَ أَخِي، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ صَلَّى الْعِشَاءَ فِي جَمَاعَةٍ فَكَأَنَّمَا قَامَ نِصْفَ اللَّيْلِ، وَمَنْ صَلَّى الصُّبْحَ فِي جَمَاعَةٍ فَكَأَنَّمَا صَلَّى اللَّيْلَ كُلَّهُ». (م/٥٦ ٦)

ترجمه: عبدالله بن ابى عمره مى گويد: عثمان بن عفان ﷺ بعد از نماز مغرب، وارد مسجد شد و تنها نشست؛ من هم رفتم و نزد او نشستم؛ وى فرمود: اى برادر زاده ام! من شنيدم كه رسول خدا ﷺ فرمود: «هركس، نماز عشا را با جماعت بخواند، گويا نصف شب را زنده نگه داشته است و هركس، نماز صبح را با جماعت بخواند، گويا همهٔ شب را زنده نگه داشته

است».

باب(۱۲۸): سخت گیری در مورد کسی که ازجماعت نماز صبح و عشا، تخلف می کند

۳۲۵ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «إِنَّ أَثْقَلَ صَلاَةٍ عَلَى الْمُنَافِقِينَ صَلاَةُ الْعِشَاءِ وَصَلاَةُ الْفَجْرِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهِمَا لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا، وَلَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ بِالصَّلاَةِ فَتُقَامَ، ثُمَّ آمُرَ رَجُلاً فَيُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، ثُمَّ أَنْطَلِقَ مَعِي بِرِجَالٍ مَعَهُمْ حُزَمٌ مِنْ حَطَبٍ إِلَى قَوْمٍ لاَ يَشْهَدُونَ الصَّلاَةَ فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ بِالنَّارِ». زَادَ فِي رِوَايَةٍ: «وَلَوْ عَلِمَ أَحَدُهُمْ أَنَّهُ يَجِدُ عَظْمًا سَمِينًا لَشَهِدَهَا يَعْنِي صَلاَةَ الْعِشَاءِ». (م/ ٥١ ٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «نمازهای عشا و فجر، دشوارترین نمازها برای منافقان، بشمار میروند؛ البته اگر آنها اجر و ثواب این دو نماز را می دانستند، سینه خیز هم که شده بود، می آمدند (و در نماز جماعت، حاضر می شدند)؛ همانا من تصمیم گرفتم دستور دهم تا نماز برگزار گردد و شخصی را برای امامت مردم بگمارم؛ سپس با افرادی که دسته های هیزم با خود دارند به سوی کسانی برۆم که برای نماز جماعت حاضر نمی شوند و آنها را با خانه هایشان به آتش بکشم».

ودر روایتی دیگر، علاوه بر اینها آمده است که فرمود: «اگر آنها می دانستند که اسخوانی فربه (گوشت خوبی) نصیب شان می شود حتماً برای نماز عشا حضور پیدا می کردند».

۳۲٦ــ عَنْ عَبْدِ اللَّه بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِقَوْمٍ يَتَخَلَّفُونَ عَنِ الْجُمُعَةِ: «لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ رَجُلاً يُصَلِّي بِالنَّاسِ، ثُمَّ أُحَرِّقَ عَلَى رِجَالٍ يَتَخَلَّفُونَ عَنِ الْجُمُعَةِ بُيُوتَهُمْ». (م/ ٥٢ ٦)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ دربارۀ مردمی که به نماز جمعه نمی روند، فرمود: «همانا تصمیم گرفتم مردی را دستور دهم تا نماز را برای مردم، امامت نماید؛ سپس کسانی را که از نماز جمعه تخلف می کنند، با خانه هایشان آتش بزنم».

باب(۱۲۹): اجازهٔ تخلف از نماز جماعت برای کسی که عذری دارد

۱۴ ب ـــ عَنْ مَحْمُود بْنِ الرَّبِيعِ عَنْ عِتْبَانَ بْنِ مَالِك قَالَ: قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ فَلَقِيتُ عِتْبَانَ، فَقُلْتُ: حَدِيثٌ بَلَغَنِي عَنْكَ، قَالَ: أَصَابَنِي فِي بَصَرِي بَعْضُ الشَّيْءِ فَبَعَثْتُ إِلَى رَسُول اللَّه ﷺ أَنِّي أُحِبُّ أَنْ تَأْتِيَنِي فَتُصَلِّيَ فِي مَنْزِلِي فَأَتَّخِذَهُ مُصَلًّى، قَالَ: فَأَتَى النَّبِيُّ ﷺ وَمَنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ أَصْحَابِه، فَدَخَلَ وَهُوَ يُصَلِّي فِي مَنْزِلِي، وَأَصْحَابُهُ يَتَحَدَّثُونَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ أَسْنَدُوا عُظْمَ ذَلكَ وَكُبْرَهُ إِلَى مَالك بْنِ دُخْشُم قَالُوا: وَدُّوا أَنَّهُ دَعَا عَلَيْه فَهَلَكَ وَوَدُّوا أَنَّهُ أَصَابَهُ شَرٌّ فَقَضَى رَسُولُ اللَّه ﷺ الصَّلاَةَ وَقَالَ: أَلَيْسَ يَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّه، قَالُوا: إِنَّهُ يَقُولُ ذَلكَ وَمَا هُوَ فِي قَلْبِه، قَالَ: لاَ يَشْهَدُ أَحَدٌ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّه فَيَدْخُلَ النَّارَ أَوْ تَطْعَمَهُ». قَالَ أَنَسٌ: فَأَعْجَبَنِي هَذَا الْحَدِيثُ، فَقُلْتُ: لابْنِي اكْتُبْهُ فَكَتَبَهُ. (م/ ۳۳)

ترجمه: محمود بن ربیع ﷺ در حدیثی که از عتبان بن مالک ﷺ نقل می کند، می گوید: به مدینه آمدم و عتبان را ملاقات نمودم و به وی گفتم: حدیثی از طرف شما به من رسیده است (ممکن است آنرا برایم بیان کنی)؛ او گفت: چشم هایم کم بینا شده بود؛ لذا شخصی را نزد رسول الله ﷺ فرستادم و گفتم: دوست دارم نزد من بیایی و درخانه ام نماز بخوانی تا من محل نماز خواندن شما را به نماز، اختصاص دهم؛ نبی اکرم ﷺ و تعدادی از یارانش نزد من آمدند؛ آنحضرت ﷺ وارد منزل شد و شروع به نماز خواندن نمود و صحابه رضوان لله تعالی علیهم با یکدیگر دربارهٔ نفاق، صحبت می کردند؛ آنان بیشترین و بزرگترین نفاق را به مالک بن دخشم نسبت دادند و دوست داشتند رسول الله ﷺ علیه او دعا کند تاهلاک شود یا به مصیبتی گرفتار آید؛ آنحضرت ﷺ بعد از اتمام نماز، فرمود: «مگر گواهی نمی دهد که هیچ معبود بحقی، بجز الله، وجود ندارد و من رسول خدا هستم؟! گفتند: گواهی می دهد اما نه از قلبش. آنحضرت ﷺ فرمود: «هرکس، گواهی دهد که هیچ معبود بحقی، بجز الله، وجود ندارد و من فرستادهٔ خدا هستم، وارد جهنم نمی شود و طعم آنرا هم نمی چشد».

انس ﷺ گفت: این حدیث مرا به شگفتی واداشت؛ لذا به فرزندم گفتم: این حدیث را

بنویس؛ وی هم آنرا نوشت.

باب(۱۳۰): دستور خوب نماز خواندن

۲۳۷ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا ثُمَّ انْصَرَفَ فَقَالَ: «يَا فُلاَنُ أَلاَ تُحْسِنُ صَلاَتَكَ؟ أَلاَ يَنْظُرُ الْمُصَلِّي إِذَا صَلَّى كَيْفَ يُصَلِّي؟ فَإِنَّمَا يُصَلِّي لِنَفْسِهِ، إِنِّي وَاللَّهِ لأُبْصِرُ مِنْ وَرَائِي كَمَا أُبْصِرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ». (م/ ٤٣٣)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: روزی، رسول الله ﷺ نماز را برای ما امامت نمود؛ سپس چهره اش را بسوی ما برگرداند و فرمود: «ای فلانی! آیا نمازت را خوب ادا نمی کنی؟ آیا نمازگزار هنگام نمازخواندن نباید دقت کند که چگونه نماز می خواند؟! او باید بداند که برای خودش نماز می خواند؛ سوگند به خدا، من همانگونه که جلویم را می بینم، پشت سرم را نیز می بینم».

باب(۱۳۱): اعتدال در نماز و کامل خواندن آن

۲۳۸ــ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ قَالَ: رَمَقْتُ الصَّلاَةَ مَعَ مُحَمَّدٍ ﷺ فَوَجَدْتُ قِيَامَهُ، فَرَكْعَتَهُ، فَاعْتِدَالَهُ بَعْدَ رُكُوعِهِ، فَسَجْدَتَهُ، فَجَلْسَتَهُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ، فَسَجْدَتَهُ، فَجَلْسَتَهُ مَا بَيْنَ التَّسْلِيمِ وَالإِنْصِرَافِ، قَرِيبًا مِنَ السَّوَاءِ. (م/١ ٤٧)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ می گوید: نماز محمد ﷺ را زیر نظر گرفتم؛ پس متوجه شدم که قیام، رکوع، اعتدال بعد از رکوع، سجده، نشستن میان دو سجده، سجدهٔ دوم و نشستن میان سلام گفتن و رفتن رسول الله ﷺ همه (از نظر مدت زمان) تقریباً با هم مساوی است.

شرح: در روایات دیگر آمده است که سایر اعمال با یکدیگر مساوی بودند اما قیام و تشهد، طولانی تر بودند و اکثر اوقات، چنین بوده است؛ البته بعضی وقتها هم آنحضرت ﷺ طبق حدیث بالا، نماز می خواندند.

۳۲۹ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: إِنِّي لاَ آلُو أَنْ أُصَلِّيَ بِكُمْ كَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي بِنَا، قَالَ: فَكَانَ أَنَسٌ يَصْنَعُ شَيْئًا لاَ أَرَاكُمْ تَصْنَعُونَهُ، كَانَ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ انْتَصَبَ قَائِمًا حَتَّى يَقُولَ الْقَائِلُ قَدْ نَسِيَ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السَّجْدَةِ مَكَثَ حَتَّى يَقُولَ الْقَائِلُ قَدْ نَسِيَ. (م/ ٤٧٢)

ترجمه: انس رضی الله عنه می گوید: تمام تلاشم را بکار می گیرم تا همان نمازی را برای شما بخوانم که رسول ﷺ برای ما می خواند.

راوی از انس می گوید: انس ﷺ کاری را انجام می داد که من نمی بینم شما انجام دهید؛ او هنگامی که سرش را از رکوع بلند می نمود، آنقدر راست می ایستاد (و به سجده نمی رفت) که مردم فکر می کردند سجده را فراموش کرده است؛ همچنین هنگامی که سرش را از سجده، بلند می کرد، آنقدر مکث می نمود که مردم فکر می کردند (سجدۀ بعدی را) فراموش کرده است.

باب(۱۳۲): بهترین نماز، نمازی است که قیام آن، طولانی باشد

۳۳۰ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَيُّ الصَّلاَةِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «طُولُ الْقُنُوتِ». (م/ ۷۵٦)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: از رسول الله ﷺ سؤال کردند: کدام نماز، فضیلت بیشتری دارد؟ فرمود: «قیام طولانی» (یعنی نمازی که قیام آن طولانی باشد).

باب(۱۳۳): دستور به سکون و آرامش در نماز

۳۳۱ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَا لِي أَرَاكُمْ رَافِعِي أَيْدِيكُمْ كَأَنَّهَا أَذْنَابُ خَيْلٍ شُمْسٍ؟ اسْكُنُوا فِي الصَّلاَةِ». قَالَ: ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا فَرَآنَا حَلَقًا فَقَالَ: «مَالِي أَرَاكُمْ عِزِينَ». قَالَ: ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا، فَقَالَ: «أَلاَ تَصُفُّونَ كَمَا تَصُفُّ الْمَلاَئِكَةُ عِنْدَ رَبِّهَا»؟ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ تَصُفُّ

الْمَلاَئِكَةُ عِنْدَ رَبِّهَا»؟ قَالَ: «يُتِمُّونَ الصُّفُوفَ الأُوَلَ، وَيَتَرَاصُّونَ فِي الصَّفِّ». (م/ ٤٣٠)

ترجمه: جابر بن سمره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ نزد ما تشریف آورد و فرمود: «چرا من شاهد دستهایتان هستم که مانند دم اسبهای توسن وسرکش، بالا می برید؟ در نماز، سکون وآرامش داشته باشید».

راوی می گوید: بار دیگر رسول الله ﷺ نزد ما تشریف آورد و ما را در حلقه های متعددی دید و فرمود: «چرا شما را پراکنده می بینم»؟ بار سوم که آنحضرت ﷺ نزد ما تشریف آورد، فرمود: «آیا آنگونه که فرشتگان نزد پروردگارشان به صف می ایستند، شما به صف نمی ایستید»؟ ما پرسیدیم: فرشتگان چگونه نزد پروردگارشان به صف می ایستند؟ فرمود: «صفهای اول را کامل می کنند و استوار و به هم پیوسته در صف می ایستند».

شرح: بلند کردن دستها که از آن، منع شده است، همان بلند کردن دستها هنگام سلام گفتن در پایان نماز است که در حدیث (۳۱۱) تصریح شده است.

باب(۱۳۴): سلام دادن با اشاره در نماز

۳۱۳ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَنِي لِحَاجَةٍ، ثُمَّ أَدْرَكْتُهُ وَهُوَ يَسِيرُ، قَالَ قُتَيْبَةُ: يُصَلِّي فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَأَشَارَ إِلَيَّ، فَلَمَّا فَرَغَ دَعَانِي، فَقَالَ: «إِنَّكَ سَلَّمْتَ آنِفًا وَأَنَا أُصَلِّي». وَهُوَ مُوَجِّهٌ حِينَئِذٍ قِبَلَ الْمَشْرِقِ. (م/ ٥٤٠)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ مرا برای انجام کاری فرستاد؛ سپس من به ایشان رسیدم در حالی که به مسیرش ادامه می داد ـ طبق روایت قتیبه ـ و مشغول نماز خواندن بود؛ من به آنحضرت ﷺ سلام گفتم؛ پیامبر اکرم ﷺ با دستش بسوی من اشاره نمود؛ سپس هنگامی که از نماز، فراغت یافت، مرا صدا زد و فرمود: «تو پیش از این، سلام گفتی ولی من در حال نماز خواندن بودم». جابر ﷺ می گوید: در آن هنگام، چهرهٔ رسول الله ﷺ به سمت مشرق بود.

(در روایات دیگر، تصریح شده است که به سمت قبله نبود؛ چنین به نظر می رسد که این

واقعه، در مدینه، رخ داده است و همانگونه که می دانید قبله در جنوب آن، قرار دارد؛ قابل یادآوری است که بعضی از علما، جواب دادن سلام را در نماز با اشاره، جایز می دانند و برخی دیگر، جایز نمی دانند).

باب(١٣٥): صحبت کردن در نماز، منسوخ شده است

٣٣٣ــ عَنْ مُعَاوِيَةَ ابْنِ الْحَكَمِ السُّلَمِيِّ ﷺ قَالَ: بَيْنَا أَنَا أُصَلِّي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ عَطَسَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ فَقُلْتُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ، فَرَمَانِي الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ، فَقُلْتُ: وَا ثُكْلَ أُمِّيَاهْ، مَا شَأْنُكُمْ تَنْظُرُونَ إِلَيَّ؟ فَجَعَلُوا يَضْرِبُونَ بِأَيْدِيهِمْ عَلَى أَفْخَاذِهِمْ، فَلَمَّا رَأَيْتُهُمْ يُصَمِّتُونَنِي، لَكِنِّي سَكَتُّ، فَلَمَّا صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَبِأَبِي هُوَ وَأُمِّي، مَا رَأَيْتُ مُعَلِّمًا قَبْلَهُ وَلاَ بَعْدَهُ أَحْسَنَ تَعْلِيمًا مِنْهُ فَوَاللَّهِ مَا كَهَرَنِي، وَلاَ ضَرَبَنِي، وَلاَ شَتَمَنِي، قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ الصَّلاَةَ لاَ يَصْلُحُ فِيهَا شَيْءٌ مِنْ كَلاَمِ النَّاسِ، إِنَّمَا هُوَ التَّسْبِيحُ وَالتَّكْبِيرُ وَقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ» أَوْ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ، وَقَدْ جَاءَ اللَّهُ بِالإِسْلاَمِ، وَإِنَّ مِنَّا رِجَالاً يَأْتُونَ الْكُهَّانَ، قَالَ: «فَلاَ تَأْتِهِمْ» قَالَ: وَمِنَّا رِجَالٌ يَتَطَيَّرُونَ قَالَ: «ذَاكَ شَيْءٌ يَجِدُونَهُ فِي صُدُورِهِمْ فَلاَ يَصُدَّنَّهُمْ» قَالَ ابْنُ الصَّبَّاحِ: «فَلاَ يَصُدَّنَّكُمْ» قَالَ: قُلْتُ وَمِنَّا رِجَالٌ يَخُطُّونَ، قَالَ: «كَانَ نَبِيٌّ مِنَ الأَنْبِيَاءِ يَخُطُّ، فَمَنْ وَافَقَ خَطَّهُ فَذَاكَ» قَالَ: وَكَانَتْ لِي جَارِيَةٌ تَرْعَى غَنَمًا لِي قِبَلَ أُحُدٍ وَالْجَوَّانِيَّةِ، فَاطَّلَعْتُ ذَاتَ يَوْمٍ، فَإِذَا الذِّيبُ قَدْ ذَهَبَ بِشَاةٍ مِنْ غَنَمِهَا، وَأَنَا رَجُلٌ مِنْ بَنِي آدَمَ آسَفُ كَمَا يَأْسَفُونَ، لَكِنِّي صَكَكْتُهَا صَكَّةً، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَعَظَّمَ ذَلِكَ عَلَيَّ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلاَ أُعْتِقُهَا؟ قَالَ: «ائْتِنِي بِهَا». فَأَتَيْتُهُ بِهَا فَقَالَ لَهَا: «أَيْنَ اللَّهُ»؟ قَالَتْ: فِي السَّمَاءِ، قَالَ: «مَنْ أَنَا»؟ قَالَتْ: أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، قَالَ: «أَعْتِقْهَا فَإِنَّهَا مُؤْمِنَةٌ». (م/ ٥٣٧)

ترجمه: معاویه بن حکم سلمی ﷺ می گوید: همراه رسول الله ﷺ نماز می خواندم که

فردی از میان مردم، عطسه زد؛ من «یرحمک الله» گفتم؛ همهٔ مردم با تعجب به من نگاه کردند؛ من گفتم: مادرم به عزایم بنشیند، چرا اینگونه به من نگاه می کنید!؟ مردم شروع به زدن دستهایشان بر روی رانهایشان نمودند؛ هنگامی که متوجه شدم مرا به سکوت دعوت می نمایند، سکوت نمودم؛ وقتی که رسول الله ﷺ سلام داد ـ پدر و مادرم فدایش باد؛ هیچ معلمی در حسن آموزش نه قبل و نه بعد از آنحضرت ﷺ، مانند ایشان ندیده ام ـ نه سرم داد کشید، نه مرا کتک زد و نه بد و بیراه گفت؛ بلکه فرمود: «هیچ یک از سخنان مردم، شایستهٔ این نماز نیست؛ بلکه نماز، عبارت از تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن است». یا چیزی شبیه این، فرمود. من پرسیدم: ای رسول خدا! فاصلهٔ زیادی با جاهلیت ندارم؛ ولی هم اکنون خداوند اسلام را به ما عنایت نموده است؛ تعدادی از مردم ما نزد کاهنان (غیبگویان) می روند؟ پیامبر خدا ﷺ فرمود: «تو نزد کاهنان نرو». گفتم: تعدادی از ما بدفالی می گیرند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «این چیزی است که آنها در دلهایشان احساس می کنند؛ مبادا بدفالی آنها شما را از انجام عملی باز دارد». (اشاره به این است که فال گرفتن هیچ اعتباری ندارد بلکه شما کارتان را طبق معمول انجام دهید). من گفتم: بعضی از ما با خط کشیدن روی زمین، همواره فال می گیرند؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «یکی از پیامبران باخط کشیدن، فال می گرفت؛ خط کشیدن هر کس با خط کشیدن آن پیامبر، موافق باشد، خوب است (و اگر نه جایز نیست و چون هیچ کس نمی داند که خط کشیدن او موافق با خط کشیدن آن پیامبر است یا نه؛ لذا دربارهٔ حرمت خط کشیدن و فال گرفتن اتفاق نظر وجود دارد و این کار از ویژگیهای همان پیامبر شمرده می شود).

راوی می گوید: من کنیزی داشتم که گوسفندانم را در اطراف کوه احد و جوانیه می چرانید؛ روزی خبر شدم که گرگ یکی از گوسفندان را برده است و از آنجایی که من انسان هستم و مانند سایر انسانها خشمگین می شوم، یک سیلی به او زدم؛ پس ازآن، نزد رسول خدا ﷺ آمدم؛ آنحضرت ﷺ آن را (گناه و اشتباه) خیلی بزرگ بحساب آورد. من گفتم: ای رسول خدا! آنرا آزاد نکنم؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «او را نزد من بیاور»؛ من او را نزد پیامبر خدا ﷺ بردم؛ آنحضرت ﷺ به او گفت: «خدا کجاست»؟ کنیز گفت: «در آسمان است». (یعنی بالا است چنانچه در بعضی روایات آمده است که با انگشتش به طرف بالا اشاره کرد). رسول خدا ﷺ پرسید: «من کیستم»؟کنیز گفت: تو رسول خدا هستی. پیامبر خدا ﷺ (خطاب به معاویه بن حکم) گفت: «او را آزاد کن؛ زیرا او مومن است».

٣٣٤ــ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ ﷺ قَالَ: كُنَّا نَتَكَلَّمُ فِي الصَّلاَةِ، يُكَلِّمُ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ وَهُوَ إِلَى جَنْبِهِ فِي الصَّلاَةِ، حَتَّى نَزَلَتْ: ﴿ وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ ﴿٢٣٨﴾ ﴾ فَأُمِرْنَا بِالسُّكُوتِ، وَنُهِينَا عَنِ الْكَلاَمِ. (م/ ٥٣٩)

٣٣۴- بخاری ۱۲۰۰

ترجمه: زید بن ارقم ﷺ می گوید: در ابتدای اسلام، هنگام نماز خواندن، با یکدیگر صحبت می کردیم؛ اما زمانی که این آیه نازل شد که: ﴿ وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ ﴿٢٣٨﴾ ﴾ (و برای خداوند با فروتنی بایستید)، به ما دستور داده شد تا در نماز، سکوت را رعایت نماییم.

باب(۱۳۶): سبحان الله گفتن در نماز هنگام نیاز

٣٣٥ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: التَّسْبِيحُ لِلرِّجَالِ، وَالتَّصْفِيقُ لِلنِّسَاءِ». وَ فِي رِوَايَةٍ: «فِي الصَّلاَةِ». (م/ ٤٢٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «تسبیح گفتن، ویژهٔ مردان است، و دست زدن، ویژهٔ زنان است» و در روایتی «در نماز» نیز آمده است.

شرح: امام نووی رحمه الله می گوید: اگر در نماز برای کسی، مسئله ای پیش بیاید مثل اینکه از او برای داخل شدن اجازه بگیرند یا اینکه می خواهد امام را متوجه کند (که اشتباه نموده است) و امور دیگر، سنت است نمازگزار مرد، سبحان الله بگوید و نمازگزار زن، دست بزند (با کف دست راست بر پشت کف دست چپ بزند نه اینکه کف دستهایش را به حالت لهو و لعب به یکدیگر بزند).

باب(۱۳۷): نهی از بالا بردن چشم ها بسوی آسمان در نماز

٣٣٦ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَيَنْتَهِيَنَّ أَقْوَامٌ عَنْ رَفْعِهِمْ أَبْصَارَهُمْ عِنْدَ الدُّعَاءِ فِي الصَّلاَةِ إِلَى السَّمَاءِ، أَوْ لَتُخْطَفَنَّ أَبْصَارُهُمْ». (م/ ٤٢٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر افرادی، هنگام دعای در نماز از بالا بردن چشمانشان بسوی آسمان، خود داری نکنند، چشمهای آنان ربوده میشود».

باب(۱۳۸): گناه عبور از جلوی نماز گزار

۲۳۷ــ عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيد: أَنَّ زَيْدَ بْنَ خَالد الْجُهَنِيَّ ﷺ أَرْسَلَهُ إِلَى أَبِي جُهَيْمٍ يَسْأَلُهُ: مَاذَا سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّه ﷺ فِي الْمَارِّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُصَلِّي؟ قَالَ أَبُو جُهَيْم ﷺ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «لَوْ يَعْلَمُ الْمَارُّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُصَلِّي مَاذَا عَلَيْه لَكَانَ أَنْ يَقِفَ أَرْبَعِينَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يَمُرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ» قَالَ أَبُو النَّضْرِ: لاَ أَدْرِي قَالَ: أَرْبَعِينَ يَوْمًا، أَوْ شَهْرًا، أَوْسَنَةً. (م/ ۵۰۷)

ترجمه: ابوجهیم ﷺ روایت می کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «کسی که از جلوی نمازگزار می گذرد، اگر می‌دانست که این کار، چقدر گناه دارد، تا چهل (سال) توقف می نمود ولی از جلوی نماز گزار، عبور نمی کرد». راوی می گوید: یادم نیست که رسول الله ﷺ فرمود: چهل روز، ماه یا سال.

باب(۱۳۹): جلوگیری از عبور از جلوی نمازگزار

۲۳۸ــ عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّان قَالَ: بَيْنَمَا أَنَا مَعَ أَبِي سَعِيد ﷺ يُصَلِّي يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، إِذْ جَاءَ رَجُلٌ شَابٌّ مِنْ بَنِي أَبِي مُعَيْط، أَرَادَ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَدَفَعَ فِي نَحْرِهِ، فَنَظَرَ فَلَمْ يَجِدْ مَسَاغًا إِلاَّ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي سَعِيد، فَعَادَ، فَدَفَعَ فِي نَحْرِهِ أَشَدَّ مِنَ الدَّفْعَةِ الأُولَى، فَمَثَلَ قَائِمًا، فَنَالَ مِنْ أَبِي سَعِيد، ثُمَّ زَاحَمَ النَّاسَ فَخَرَجَ، فَدَخَلَ عَلَى مَرْوَانَ، فَشَكَا إِلَيْهِ مَا لَقِيَ، قَالَ: وَدَخَلَ أَبُو سَعِيد عَلَى مَرْوَانَ: فَقَالَ لَهُ مَرْوَانُ: مَا لَكَ وَلاِبْنِ أَخِيكَ؟ جَاءَ يَشْكُوكَ، فَقَالَ أَبُو سَعِيد: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَأَرَادَ أَحَدٌ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلْيَدْفَعْ فِي نَحْرِهِ، فَإِنْ أَبَى فَلْيُقَاتِلْهُ، فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ». (م/ ۵۰۵)

ترجمه: از ابوسعید خدری روایت است که وی روز جمعه، چیزی را بین خود و مردم، سُتره قرار می داد و نماز می‌خواند؛ یکی از جوانان قبیلهٔ بنی معیط، خواست از جلویش بگذرد؛

ابو سعید با دست به سینه اش زد و او را عقب راند؛ وی به اطرافش نگاه کرد (تا از جائی دیگر برود) اما چون راهی جز گذشتن از جلوی ابو سعید نیافت، دوباره سعی کرد تا از آنجا بگذرد؛ این بار ابوسعید با شدت بیشتری او را عقب راند؛ جوان، به ابوسعید ناسزا گفت. سپس نزد مروان رفت و از او شکایت کرد. ابوسعید بدنبال آن جوان، نزد مروان آمد. مروان به او گفت: ابوسعید! بین تو و برادرزاده ات (این جوان) چه نزاعی در گرفته است؟ ابوسعید ﷺ گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما، چیزی را بین خود و مردم، ستره قرار داد و نماز خواند و شخصی خواست از جلویش بگذرد، او را دفع کند؛ اگر نپذیرفت، با وی بجنگد زیرا او شیطان است».

باب(۱۴۰): سترهٔ نمازگزار

۲۳۹ـ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللهِ ﷺ قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي وَالدَّوَابُّ تَمُرُّ بَيْنَ أَيْدِينَا، فَذَكَرْنَا ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مِثْلُ مُؤْخِرَةِ الرَّحْلِ، تَكُونُ بَيْنَ يَدَيْ أَحَدِكُمْ، ثُمَّ لاَ يَضُرُّهُ مَا مَرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ». (م/ ٤٩٩)

ترجمه: طلحه بن عبیدالله ﷺ می گوید: ما نماز می خواندیم و حیوانات از جلوی ما می گذشتند؛ در این باره با رسول خدا ﷺ صحبت کردیم؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر چیزی به اندازهٔ چوب پایانی رحل، جلوی شما باشد، هر چه از جلوی شما بگذرد به شما ضرری نمی رساند».

باب(۱۴۱): نماز خواندن بسوی نیزه

۲۴۰ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا خَرَجَ يَوْمَ الْعِيدِ أَمَرَ بِالْحَرْبَةِ فَتُوضَعُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيُصَلِّي إِلَيْهَا وَالنَّاسُ وَرَاءَهُ وَكَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السَّفَرِ، فَمِنْ ثَمَّ اتَّخَذَهَا الأُمَرَاءُ. (م/١ ٥)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ روزهای عید، هنگام نماز، دستور می داد تا نیزه ای جلویش نصب کنند؛ آنگاه، بسوی آن، نماز می خواند و مردم پشت سر رسول الله ﷺ، نماز میخواندند. در سفر هم آنحضرت ﷺ همین کار را انجام

می داد؛ به همین خاطر، امراء و حکام نیز از نیزه استفاده می کنند.

باب(۱۴۲): نماز خواندن بسوی مرکب

۲٤۱ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺكَانَ يَعْرِضُ رَاحِلَتَهُ، وَهُوَ يُصَلِّي إِلَيْهَا. (م/ ۵۰۲)

ترجمه: عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله ﷺ مرکبش را جلوی خود قرار می داد و به سوی آن نماز می‌خواند.

باب(۱۴۳): عبور از جلوی نمازگزار از پشت ستره

۲٤۲ــ عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ: أَنَّ أَبَاهُ ﷺ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي قُبَّةٍ حَمْرَاءَ مِنْ أَدَمٍ، وَرَأَيْتُ بِلاَلاً أَخْرَجَ وَضُوءاً، فَرَأَيْتُ النَّاسَ يَبْتَدِرُونَ ذَلِكَ الْوَضُوءَ، فَمَنْ أَصَابَ مِنْهُ شَيْئًا تَمَسَّحَ بِهِ، وَمَنْ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ أَخَذَ مِنْ بَلَلِ يَدِ صَاحِبِهِ، ثُمَّ رَأَيْتُ بِلاَلاً أَخْرَجَ عَنَزَةً فَرَكَزَهَا، وَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ مُشَمِّرًا، فَصَلَّى إِلَى الْعَنَزَةِ بِالنَّاسِ رَكْعَتَيْنِ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ وَالدَّوَابَّ يَمُرُّونَ بَيْنَ يَدَيِ الْعَنَزَةِ. (م/ ۵۰۳)

ترجمه: ابوجحیفه ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ را در خیمه ای چرمی و سرخ رنگ دیدم و بلال ﷺ را دیدم که برای آنحضرت ﷺ آب وضو آورد (وآنحضرت ﷺ وضو ساخت). مردم برای گرفتن آب وضوی رسول الله ﷺ از یکدیگر سبقت می‌گرفتند؛ هرکس موفق می‌شد، آن را بر سر و صورت خود می‌مالید و کسی که به آن دست نمی یافت، از تری دست همراهانش، استفاده می‌کرد؛ سپس بلال ﷺ را دیدم که نیزه ای برگرفت و در زمین فرونشاند. و رسول الله ﷺ که عبای سرخ رنگی بر تن داشت و آستینهایش را بالا زده بود، برای نماز بیرون آمد و رو به نیزه کرد و دو رکعت نماز، برای مردم، اقامه نمود؛ همچنین مردم و حیوانات را دیدم که از پشت آن نیزه، عبور می کردند.

باب(۱۴۴): نهی از دست به کمر، نماز خواندن

۲۴۳ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ نَهَى أَنْ يُصَلِّيَ الرَّجُلُ مُخْتَصِرًا. (م/ ٥٤٥)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که: نبی اکرمﷺ از اینکه کسی، هنگام نماز خواندن، دست به کمر بایستد، منع فرموده است.

باب(۱۴۵): نهی از تف کردن به طرف جلو در نماز

۲۴٤ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى نُخَامَةً فِي قِبْلَةِ الْمَسْجِدِ، فَأَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «مَا بَالُ أَحَدِكُمْ يَقُومُ مُسْتَقْبِلَ رَبِّهِ، فَيَتَنَخَّعُ أَمَامَهُ؟ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يُسْتَقْبَلَ فَيُتَنَخَّعَ فِي وَجْهِهِ؟ فَإِذَا تَنَخَّعَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَنَخَّعْ عَنْ يَسَارِهِ تَحْتَ قَدَمِهِ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَلْيَقُلْ هَكَذَا» وَوَصَفَ الْقَاسِمُ: فَتَفَلَ فِي ثَوْبِهِ، ثُمَّ مَسَحَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ. (م/ ٥٥٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ بلغمی در جهت قبلهٔ مسجد دید؛ پس رو به طرف مردم نمود و فرمود: «چرا بعضی از شما روبروی پروردگارشان می ایستند و بلغم می اندازند؟ آیا شما دوست دارید که روبروی شما بایستند و در چهرهٔ شما بلغم بیندازند؟ لذا هر گاه می خواهید بلغم بیاندازید، سمت چپ و زیر پایتان بیندازید؛ اما اگر سمت چپ جایی نیافتید این کار را بکنید». قاسم ـ یکی از رویان ـ کار را اینگونه توصیف نمود که در پارچه اش تف کرد و آن را بهم مالید.

باب(۱۴۶): خمیازه کشیدن در نماز و جلوگیری از آن

۲٤٥ـــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا تَثَاوَبَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ فَلْيَكْظِمْ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَدْخُلُ». وَ فِي رِوَايَةٍ: «فَلْيُمْسِكْ بِيَدِهِ عَلَى فِيهِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَدْخُلُ». (م/ ٢٩٩٥)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه یکی از

شما خواست در نماز، خمیازه بکشد، تا می تواند جلویش را بگیرد؛ زیرا شیطان داخل (دهانش) می شود». و در روایتی دیگر آمده است که فرمود: «دستش را جلوی دهانش بگیرد؛ زیرا شیطان داخل (دهانش) می شود».

باب(۱۴۷): بر دوش گذاشتن اطفال در نماز

۲۴۶ــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الأَنْصَارِيِّ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَؤُمُّ النَّاسَ وَأُمَامَةُ بِنْتُ أَبِي الْعَاصِ وَهِيَ ابْنَةُ زَيْنَبَ بِنْتِ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى عَاتِقِهِ، فَإِذَا رَكَعَ وَضَـعَهَا، وَإِذَا رَفَعَ مِنَ السُّجُودِ أَعَادَهَا. (م/ ۵۴۳)

ترجمه: ابوقتاده انصاری ﷺ می گوید: من شاهد بودم که نبی اکرم ﷺ مردم را امامت می نمود در حالی که امامه دختر ابوالعاص که مادرش زینب دختر پیامبر ﷺ بود (نوه پیامبر) بردوش آنحضرت ﷺ قرار داشت؛ رسول خدا ﷺ وقتی که رکوع می کرد، او را روی زمین می گذاشت و هنگامی که از سجده بلند می شد، دوباره او را بر دوشش می گذاشت.

باب(۱۴۸): دست کشیدن بر سنگریزه ها در مسجد

۲۴۷ــ عَنْ مُعَيْقِيبٍ ﷺ قَالَ: ذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَسْحَ فِي الْمَسْجِدِ، يَعْنِي الْحَصَى، قَالَ: «إِنْ كُنْتَ لاَ بُدَّ فَاعِلاً فَوَاحِدَةً». (م/ ۵۴۶)

ترجمه: معیقیب ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ دربارۀ دست کشیدن بر سنگریزه های مسجد، سخن گفت و فرمود: «اگر دست کشیدن بر آنها، لازم وضروری است، فقط یک بار، کفایت می کند».

یعنی اگر ناهموارند و در سجده، باعث اذیت و آزار انسان می شوند، یک بار دست کشیدن، اشکالی ندارد.

باب(۱۴۹): مالیدن بلغم با کفش

۲۴۸ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الشِّخِّيرِ ﷺ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّـهِ ﷺ فَرَأَيْتُـهُ تَنَخَّعَ، فَدَلَكَهَا بِنَعْلِهِ. (م/ ۵۵۴)

ترجمه: عبدالله بن شخیر ﷺ می گوید: همراه رسول الله ﷺ نماز خواندم و دیدم که آنحضرت ﷺ بلغم انداخت و با کفشش آنرا مالید (تا محو شود و از بین برود).

باب(۱۵۰): جمع کردن و بستن موهای سر در نماز

۲۴۹ـــ عَنْ عَبْد اللَّه بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ رَأَى عَبْدَ اللَّه بْنَ الْحَارِث يُصَلِّي وَرَأْسُهُ مَعْقُوصٌ منْ وَرَائه، فَقَامَ فَجَعَلَ يَحُلُّهُ، فَلَمَّا انْصَرَفَ أَقْبَلَ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا فَقَالَ: مَا لَكَ وَرَأْسي؟ فَقَالَ: إِنِّي سَمعْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا مَثَلُ هَذَا مَثَلُ الَّذي يُصَلِّي وَهُوَ مَكْتُوفٌ». (م/ ٤٩٢)

ترجمه: از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که ایشان، عبدالله بن حارث را دید که نماز می خواند در حالی که موهایش پشت سرش بسته شده اند؛ پس از جایش برخاست و شروع به باز کردن موهای او نمود؛ هنگامی که عبدالله بن حارث نمازش را به پایان رساند، رو به ابن عباس کرد و گفت: تو با سرم چکار داری؟ ابن عباس گفت: من شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «چنین شخصی مانند نمازگزاری است که دست هایش را به شانه هایش بسته باشند».

باب(۱۵۱): نماز خواندن هنگامی که غذا حاضر است

۲۵۰ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالك ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: إِذَا قُرِّبَ الْعَشَاءُ وَحَضَرَت الصَّلَاةُ فَابْدَءُوا بِه قَبْلَ أَنْ تُصَلُّوا صَلَاةَ الْمَغْرِبِ، وَلَا تَعْجَلُوا عَنْ عَشَائكُمْ». (م/ ٥٥٨)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «هنگامی که شام آورده شد و وقت نماز هم فرا رسید، قبل از خواندن نماز مغرب، نخست، شام بخورید و در خوردن آن هم عجله نکنید».

باب(۱۵۲): فراموشی در نماز و سجدهٔ سهو

۱ ۳۵ــ عَنْ أَبِي سَعِيد الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «إِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلاته، فَلَمْ يَدْرِ كَمْ صَلَّى ثَلاثًا أَمْ أَرْبَعًا، فَلْيَطْرَحِ الشَّكَّ وَلْيَبْنِ عَلَى مَا اسْتَيْقَنَ، ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ، فَإِنْ كَانَ صَلَّى خَمْسًا شَفَعْنَ لَهُ صَلاتَهُ، وَإِنْ كَانَ صَلَّى إِتْمَامًا لأَرْبَعٍ كَانَتَا تَرْغِيمًا لِلشَّيْطَانِ». (م/۱ ۵۷)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر یکی از شما در نمازش، شک کرد و ندانست که سه یا چهار رکعت، خوانده است، شک را رها نماید و اساس را بر یقین (سه رکعت) بگذارد؛ آنگاه قبل از اینکه سلام دهد، دو سجده بجا آورد؛ اگر پنج رکعت، خوانده است، این دو سجده، باعث زوج شدن نمازش می شوند و اگر چهار رکعتش، کامل شده است، این دو سجده، باعث ذلت و خواری شیطان می گردد.

۳۵۲ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّه ﷺ إِحْدَى صَلاتَيِ الْعَشِيِّ: إِمَّا الظُّهْرَ وَإِمَّا الْعَصْرَ، فَسَلَّمَ فِي رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ أَتَى جِذْعًا فِي قِبْلَةِ الْمَسْجِد فَاسْتَنَدَ إِلَيْهَا مُغْضَبًا وَفِي الْقَوْمِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ﷺ فَهَابَا أَنْ يَتَكَلَّمَا، وَخَرَجَ سَرَعَانُ النَّاسِ: قُصِرَتِ الصَّلاَةُ، فَقَامَ ذُو الْيَدَيْنِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه أَقُصِرَتِ الصَّلاَةُ أَمْ نَسِيتَ؟ فَنَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ يَمِينًا وَشِمَالاً فَقَالَ: «مَا يَقُولُ ذُو الْيَدَيْنِ»؟ قَالُوا: صَدَقَ، لَمْ تُصَلِّ إِلاَّ رَكْعَتَيْنِ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ كَبَّرَ ثُمَّ سَجَدَ، ثُمَّ كَبَّرَ فَرَفَعَ، ثُمَّ كَبَّرَ وَسَجَدَ ثُمَّ كَبَّرَ وَرَفَعَ، قَالَ: وَأُخْبِرْتُ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ أَنَّهُ قَالَ: وَسَلَّمَ. (م/ ۵۷۳)

ترجمه: ابو هریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ یکی از نمازهای بعد از زوال یعنی ظهر یا عصر را دو رکعت خواند و سلام گفت؛ سپس بسوی چوبی که در جهت قبلهٔ مسجد قرار داشت، رفت و مانند کسی که عصبانی باشد، بر آن تکیه زد؛ گفتنی است که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز در میان جمعیت بودند اما ترسیدند که چیزی بگویند؛ به هر حال، کسانی که عجله داشتند از مسجد بیرون رفتند و گفتند: نماز، کوتاه شده است؟ در این هنگام،

ذوالیدین برخاست و گفت: ای رسول خدا! نماز تخفیف یافته یا شما دچار فراموشی شدید؟ آنحضرت ﷺ به سمت راست و چپش نگاهی انداخت و فرمود: «ذوالیدین چه می گوید»؟! مردم گفتند: ذوالیدین راست می گوید؛ شما فقط دو رکعت نماز خواندید؛ آنگاه رسول خدا ﷺ دو رکعت دیگر خواند و سلام داد؛ بعد تکبیر گفت و سجده نمود؛ سپس تکبیر گفت و سرش را بلند کرد؛ بعد تکبیر گفت و به سجده رفت؛ سپس تکبیر گفت سرش را بلند نمود. راوی می گوید: واز عمران بن حصین به اطلاع من رساندند که: بعد از آن، سلام داد.

باب(۱۵۳): سجده های تلاوت

۳۵۳ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ: رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، فَيَقْرَأُ سُورَةً فِيهَا سَجْدَةٌ فَيَسْجُدُ وَنَسْجُدُ مَعَهُ، حَتَّى مَا يَجِدُ بَعْضُنَا مَوْضِعًا لِمَكَانِ جَبْهَتِهِ. (م/ ۵۷۵)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ قران تلاوت می نمود و هرگاه، یکی از سوره های دارای سجده را تلاوت می‌نمود، سجده می کرد؛ ما نیز همراه ایشان، سجده می کردیم و چه بسا که (به سبب ازدحام) جایی برای نهادن پیشانی بر زمین، پیدا نمی کردیم.

۳۵۴ـ عَنْ أَبِي رَافِعٍ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ صَلاَةَ الْعَتَمَةِ فَقَرَأَ: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ﴾ فَسَجَدَ فِيهَا، فَقُلْتُ لَهُ: مَا هَذِهِ السَّجْدَةُ؟ فَقَالَ: سَجَدْتُ بِهَا خَلْفَ أَبِي الْقَاسِمِ ﷺ فَلاَ أَزَالُ أَسْجُدُ بِهَا حَتَّى أَلْقَاهُ. (م/ ۵۷۸)

ترجمه: ابورافع می گوید: نماز عشا را با ابوهریره ﷺ خواندم؛ او سورۀ ﴿إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ﴾ را خواند و سجده کرد؛ به او گفتم: این سجده چیست؟ گفت: به سبب خواندن این سوره، پشت سر ابو القاسم ﷺ سجده کردم و همچنان تا زمانی که بمیرم و به ملاقات آنحضرت ﷺ بروم، سجده خواهم نمود.

باب(۱۵۴): خواندن قنوت در نماز صبح

۳۵۵ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يَقُولُ حِينَ يَفْرُغُ مِنْ صَلَاةِ الْفَجْرِ مِنَ الْقِرَاءَةِ وَيُكَبِّرُ، وَيَرْفَعُ رَأْسَهُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» ثُمَّ يَقُولُ وَهُوَ قَائِمٌ: «اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ وَسَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ وَعَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ، وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ، وَاجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ كَسِنِي يُوسُفَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ لِحْيَانَ وَرِعْلاً وَذَكْوَانَ وَعُصَيَّةَ، عَصَتِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» ثُمَّ بَلَغَنَا أَنَّهُ تَرَكَ ذَلِكَ لَمَّا أُنْزِلَت: ﴿ لَيْسَ لَكَ مِنَ ٱلْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَٰلِمُونَ ﴿١٢٨﴾ ﴾. (م/ ١٥ ٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ در نماز صبح، هنگامی که قرائت را به پایان می رساند و تکبیر می گفت (و رکوع می نمود) و سرش را از رکوع بلند می کرد، «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» می گفت؛ سپس، همچنان که ایستاده بود، می فرمود: «خدایا! ولید بن ولید، سلمه بن هشام، عیاش بن ربیعه و سایر مؤمنان مستضعف را نجات بده؛ الهی! قهر و غضبت را بر قوم مُضَر، نازل کن و آنان را دچار خشکسالی ای مانند خشکسالی دوران یوسف، بگردان؛ خدایا! قبایل لحیان و رعل و ذکوان و عصیه را که از خدا ورسولش، عصیان کردند، نفرین کن». راوی می گوید: سپس به ما خبر رسید که آنحضرت بعد از نزول آیهٔ ﴿ لَيْسَ لَكَ مِنَ ٱلْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَٰلِمُونَ ﴿١٢٨﴾ ﴾ این دعا را ترک نمود.

ترجمهٔ آیه: ای پیامبر! چیزی از کار (بندگان) در دست تو نیست؛ خداوند یا توبهٔ آنان را می پذیرد و یا آنها را عذاب می دهد چرا که آنان ستمگرند.

باب(۱۵۵): خواندن قنوت در نماز ظهر و دیگر نمازها

٢٥٦ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: وَاللَّهِ لأُقَرِّبَنَّ بِكُمْ صَلاَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَكَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يَقْنُتُ فِي الظُّهْرِ وَالْعِشَاءِ الآخِرَةِ وَصَلاَةِ الصُّبْحِ، وَيَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ، وَيَلْعَنُ الْكُفَّارَ. (م/٧٦ ٦)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که می گفت: به خدا سوگند که شما را به نماز رسول الله ﷺ نزدیک می نمایم؛ و او در نمازهای ظهر و عشا و صبح (دعای) قنوت می خواند و برای مؤمنان، دعا می نمود و کفار را نفرین می کرد.

باب(۱۵۶): خواندن قنوت در نماز مغرب

٢٥٧ــ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقْنُتُ فِي الصُّبْحِ وَالْمَغْرِبِ. (م/٧٨ ٦)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ در نمازهای صبح و مغرب، دعای قنوت می خواند.

باب(۱۵۷): دربارۀ دو رکعت سنت فجر

٢٥٨ــ عَنْ حَفْصَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ لاَ يُصَلِّي إِلاَّ رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ. (م/ ٧٢٣)

ترجمه: حفصه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که فجر طلوع می کرد، رسول الله ﷺ فقط دو رکعت مختصر می خواند.

باب(۱۵۸): فضیلت دو رکعت سنت فجر

٢٥٩ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «رَكْعَتَا الْفَجْرِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». (م/ ٧٢٥)

ترجمه: عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «دو رکعت

(سنت) فجر از دنیا و مافیها بهتر است».

باب(۱۵۹): قرائت دو رکعت سنت فجر

۳۶۰ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَرَأَ فِي رَكْعَتَي الْفَجْرِ: ﴿ قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْكَٰفِرُونَ ۝ ﴾ وَ﴿ قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ۝ ﴾ (م/ ٧٢٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ در دو رکعت (سنت فجر) ﴿ قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْكَٰفِرُونَ ۝ ﴾ و﴿ قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ۝ ﴾ را خواند.

باب(۱۶۰): دراز کشیدن بعد از سنت های فجر

۳۶۱ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا صَلَّى رَكْعَتَي الْفَجْرِ: فَإِنْ كُنْتُ مُسْتَيْقِظَةً حَدَّثَنِي، وَإِلاَّ اضْطَجَعَ. (م/ ٧٤٣)

ترجمه: عائشه صدیقه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که نبی اکرم ﷺ دو رکعت (سنت) فجر را می خواند، اگر من بیدار بودم با من صحبت می کرد؛ در غیر اینصورت، بر پهلو دراز می کشید.

باب(۱۶۱): نشستن در جای نماز بعد از نماز صبح

۳۶۲ـ عَنْ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ قَالَ: قُلْتُ لِجَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ: أَكُنْتَ تُجَالِسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: نَعَمْ، كَثِيرًا، كَانَ لاَ يَقُومُ مِنْ مُصَلاَّهُ الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ الصُّبْحَ أَوِ الْغَدَاةَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ قَامَ، وَكَانُوا يَتَحَدَّثُونَ، فَيَأْخُذُونَ فِي أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَيَضْحَكُونَ وَيَتَبَسَّمُ. (م/ ٦٧٠)

ترجمه: سماک بن حرب می گوید: به جابر بن سمره ﷺ گفتم: آیا تو با رسول خدا ﷺ نشست و برخاست می نمودی؟ وی گفت: بله، بسیار؛ آنحضرت ﷺ از جایی که نماز صبح را در آن می خواند تا طلوع آفتاب بر نمی خاست؛ وهنگامی که خورشید طلوع می کرد، بلند می شد. مردم دربارۀ امور جاهلیت، با یکدیگر صحبت می کردند و می خندیدند و آنحضرت

ﷺ تبسم می نمود.

باب(۱۶۲): دربارۀ نماز چاشت

۳۶۳ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يُصَلِّي سُبْحَةَ الضُّحَى قَطُّ وَإِنِّي لأُسَبِّحُهَا، وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ لَيَدَعُ الْعَمَلَ وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ، خَشْيَةَ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ النَّاسُ فَيُفْرَضَ عَلَيْهِمْ. (م/۷۱۸)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: من هرگز ندیدم که رسول الله ﷺ نماز چاشت بخواند؛ ولی من آنرا می خوانم؛ چه بسا، رسول الله ﷺ عملی را دوست داشت که انجام دهد، ولی از ترس اینکه مبادا مردم به آن عمل کنند و بر آنان، فرض گردد، آنرا ترک می نمود.

باب(۱۶۳): نماز چاشت، دو رکعت است

۳۶۴ـ عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «يُصْبِحُ عَلَى كُلِّ سُلاَمَى مِنْ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ، فَكُلُّ تَسْبِيحَة صَدَقَةٌ، وَكُلُّ تَحْمِيدَة صَدَقَةٌ، وَكُلُّ تَهْلِيلَة صَدَقَةٌ، وَكُلُّ تَكْبِيرَة صَدَقَةٌ، وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوف صَدَقَةٌ، وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ، وَيُجْزِئُ مِنْ ذَلِكَ رَكْعَتَانِ يَرْكَعُهُمَا مِنَ الضُّحَى». (م/ ۷۲۰)

ترجمه: ابوذر ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بر هر مفصل انسان، یک صدقه، واجب است؛ هر سبحان الله گفتن، یک صدقه است؛ هر الحمدلله گفتن، یک صدقه است؛ هر لااله الا الله گفتن، یک صدقه است؛ هر الله اکبر گفتن، یک صدقه است؛ امر به معروف، صدقه است؛ و نهی از منکر، صدقه است؛ و بجای همۀ اینها خواندن دو رکعت نماز چاشت، کفایت می نماید.

باب(۱۶۴): نماز چاشت، چهار رکعت است

۳۶۵ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يُصَلِّي الضُّحَى أَرْبَعًا، وَيَزِيدُ مَا شَاءَ اللَّهُ. (م/۷۱۹)

ترجمه: عایشه صدیقه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ چهار رکعت نماز چاشت می خواند و هر چه خواست خداوند بود، به آنها می افزود.

باب(۱۶۵): نماز چاشت، هشت رکعت است

٣٦٦ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ نَوْفَلٍ قَالَ: سَأَلْتُ وَحَرَصْتُ عَلَى أَنْ أَجِدَ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ يُخْبِرُنِي: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَبَّحَ سُبْحَةَ الضُّحَى، فَلَمْ أَجِدْ أَحَدًا يُحَدِّثُنِي ذَلِكَ، غَيْرَ أَنَّ أُمَّ هَانِئٍ بِنْتَ أَبِي طَالِبٍ أَخْبَرَتْنِي: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَى بَعْدَ مَا ارْتَفَعَ النَّهَارُ يَوْمَ الْفَتْحِ، فَأُتِيَ بِثَوْبٍ فَسُتِرَ عَلَيْهِ، فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ قَامَ، فَرَكَعَ ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ، لا أَدْرِي: أَقِيَامُهُ فِيهَا أَطْوَلُ أَمْ رُكُوعُهُ أَمْ سُجُودُهُ، كُلُّ ذَلِكَ مِنْهُ مُتَقَارِبٌ، قَالَتْ: فَلَمْ أَرَهُ سَبَّحَهَا قَبْلُ وَلا بَعْدُ. (م۱/ ۳۱۸ کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب استحباب صلاة الضحى)

ترجمه: عبدالله بن حارث بن نوفل می گوید: جستجو نمودم و بسیار علاقه مند بودم شخصی را بیابم که به من بگوید رسول خدا ﷺ نماز چاشت، خوانده است؛ سرانجام کسی جز ام هانی دختر ابوطالب را نیافتم؛ او گفت: رسول الله ﷺ روز فتح مکه، بعد از برآمدن آفتاب، تشریف آورد؛ پارچه ای برایش آوردند و آنرا برای آنحضرت ﷺ پرده کردند (فاطمه ؓ این کار را انجام داد). پیامبر اکرم ﷺ غسل نمود؛ سپس برخاست و هشت رکعت نماز، بجای آورد؛ قیام و رکوع و سجدۀ ایشان، بسیار نزدیک بهم بودند تا جایی که نمی دانم کدامیک طولانی تر بود. ام هانی رضی الله عنها می گوید: من ندیدم که پیامبر خدا ﷺ قبل یا بعد از آن، این نماز را بخواند.

توضیح: همانگونه که در احادیث فوق، ملاحظه نمودید، وقت نماز چاشت، هنگام بالا آمدن آفتاب است و حداقل آن، دو رکعت؛ و حداکثر آن، هشت رکعت می باشد.

باب(۱۶۶): توصیه دربارۀ نماز چاشت

٣٦٧ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ قَالَ: أَوْصَانِي خَلِيلِي ﷺ بِثَلاثٍ: بِصِيَامِ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ، وَرَكْعَتَيِ الضُّحَى، وَأَنْ أُوتِرَ قَبْلَ أَنْ أَرْقُدَ. (م۱/ ۷۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: دوستم؛ رسول خدا ﷺ؛ سه توصیه به من فرمود که تا لحظهٔ مرگ، آنها را رها نخواهم کرد: سه روز، روزه گرفتن در هر ماه، خواندن نماز چاشت و خواندن نماز وتر، قبل از خوابیدن.

باب(۱۶۷): نماز أوابین

۳۶۸ــ عَنِ الْقَاسِمِ الشَّيْبَانِيِّ : أَنَّ زَيْدَ ابْنَ أَرْقَمَ ﷺ رَأَى قَوْمًا يُصَلُّونَ مِنَ الضُّحَى، فَقَالَ: أَمَا لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ الصَّلاَةَ فِي غَيْرِ هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلُ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «صَلاَةُ الأَوَّابِينَ حِينَ تَرْمَضُ الْفِصَالُ». (۷۴۸)

ترجمه: قاسم شیبانی می گوید: چون زید بن ارقم ﷺ گروهی را دید که وقت چاشت (برآمدن آفتاب) نماز می خوانند، گفت: آیا آنان نمی دانند که نماز در وقتی دیگر، غیر از این لحظه، بهتر است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «وقتی نماز اوابین خوانده می شود که دست و پای شتر بچه ها از ریگ های داغ بسوزد».

باب(۱۶۸): کسی که برای خدا سجده نماید، به بهشت می رود

۳۶۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا قَرَأَ ابْنُ آدَمَ السَّجْدَةَ فَسَجَدَ اعْتَزَلَ الشَّيْطَانُ يَبْكِي، يَقُولُ: يَا وَيْلَهُ ــ وَفِي رِوَايَةِ أَبِي كُرَيْبٍ: يَا وَيْلِي ــ أُمِرَ ابْنُ آدَمَ بِالسُّجُودِ فَسَجَدَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَأُمِرْتُ بِالسُّجُودِ فَأَبَيْتُ فَلِيَ النَّارُ».. (م/۸۱)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «هنگامی که فرزند آدم آیات سجده را تلاوت می نماید و سجده می کند، شیطان به گوشه ای می خزد و شروع به گریه می کند ومی گوید: وای بر او ـ و طبق روایت ابو کریب: وای بر من ـ فرزند آدم دستور داده شد تا سجده کند؛ او سجده کرد و به بهشت می رود. اما هنگامی که به من دستور سجده رسید، قبول نکردم؛ پس به جهنم می روم».

باب(۱۶۹): فضیلت کسی که در شبانه روز، دوازده رکعت نماز می خواند.

۳۷۰ـــ عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَا مِنْ عَبْدٍ مُسْلِمٍ، يُصَلِّي لِلَّهِ كُلَّ يَوْمٍ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً تَطَوُّعًا غَيْرَ فَرِيضَةٍ، إِلاَّ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ أَوْ: إِلاَّ بُنِيَ لَهُ بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ» قَالَتْ أُمُّ حَبِيبَةَ: فَمَا بَرِحْتُ أُصَلِّيهِنَّ بَعْدُ، و قَالَ عَمْرٌو مَا بَرِحْتُ أُصَلِّيهِنَّ بَعْدُ، و قَالَ النُّعْمَانُ: مِثْلَ ذَلِكَ، وَفِي رِوَايَةٍ: «فِي يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ». (م/ ۷۲۸)

ترجمه: ام حبیبه، همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «هر بندۀ مسلمانی که روزانه علاوه بر نمازهای فرض، دوازده رکعت نماز نفل برای خوشنودی خدا بخواند، خداوند برایش خانه ای در بهشت می سازد یا اینکه خانه ای در بهشت برایش ساخته می شود». ام حبیبه رضی الله عنها، عمرو و نعمان (راویان این حدیث) می گویند: ما بعد از آن، همیشه این دوازده رکعت را می خوانیم.

دریک روایت، بجای کلمۀ روزانه، «شبانه روز» آمده است.

شرح: این دوازده رکعت، همان نمازهای سنت هستند که عارتند از: دو رکعت قبل از نماز صبح، چهار رکعت قبل از نماز ظهر، دو رکعت بعد از نماز ظهر، دو رکعت بعد از نماز مغرب و دو رکعت بعد از نماز عشا که در مجموع، دوازده رکعت می شود.

باب(۱۷۰): بین هر اذان و اقامه، نمازی وجود دارد

۳۷۱ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ مُغَفَّلٍ الْمُزَنِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلاَةٌ» قَالَهَا ثَلاَثًا، قَالَ: فِي الثَّالِثَةِ: «لِمَنْ شَاءَ» (م/ ۸۳۸)

ترجمه: عبدالله بن مغفل مزنی ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «میان هراذان و اقامه، نمازی وجود دارد» و این جمله را سه بار تکرار نمود و بار سوم فرمود: «البته برای هر کس که بخواهد».

شرح: همانگونه که در حدیث، وارد شده است، خواندن نماز نفل بین اذان و اقامه، مستحب است و در این باره اختلافی وجود ندارد مگر در مورد دو رکعت قبل از نماز مغرب

که برخی آنرا مستحب نمی دانند؛ اما چنانچه ملاحظه می نمایید رسول خدا ﷺ در حدیث فوق، مشروعیت این دو رکعت را مورد تأیید قرار دادند؛ همچنین در روایت دیگری آمده است که آنحضرت ﷺ سه بار فرمود: «قبل از نماز مغرب، نماز بخوانید» و بار سوم فرمود: «البته هرکس خواست، نماز بخواند تا مبادا مردم آنرا سنت (مؤکده) قرار دهند[1]. همچنین انس رضی الله عنه می گوید: هنگامی که اذان مغرب گفته می شد، یاران رسول خدا ﷺ (برای خواندن نماز) بسوی ستونها می شتافتند و به نماز می ایستادند تا اینکه رسول خدا ﷺ می آمد و آنان همچنان مشغول نماز بودند؛ و در روایت صحیح مسلم آمده است که اگر فرد بیگانه ای وارد مسجد می شد، فکر می کرد که نماز برگزار شده است چون تعداد زیادی از صحابه، مشغول خواندن دو رکعت نماز نافله قبل از نماز مغرب، بودند[2]. لذا طبق احادیث فوق، خواندن دو رکعت نفل قبل از نماز مغرب، مستحب وجایز است.

باب(۱۷۱): خواندن نفل قبل و بعد از نماز

۳۷۲ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ الظُّهْرِ سَجْدَتَيْنِ، وَبَعْدَهَا سَجْدَتَيْنِ، وَبَعْدَ الْمَغْرِبِ سَجْدَتَيْنِ، وَبَعْدَ الْعِشَاءِ سَجْدَتَيْنِ، وَبَعْدَ الْجُمُعَةِ سَجْدَتَيْنِ، فَأَمَّا الْمَغْرِبُ وَالْعِشَاءُ وَالْجُمُعَةُ، فَصَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَيْتِهِ. (م/ ۷۲۹)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: همراه رسول الله ﷺ دو رکعت قبل از نماز ظهر، دو رکعت بعد از نماز ظهر، دو رکعت بعد از نماز مغرب، دو رکعت بعد از نماز عشا و دو رکعت بعد از نماز جمعه خواندم؛ البته نمازهای بعد از نماز مغرب و عشا و جمعه را همراه رسول الله ﷺ در خانه اش خواندم.

---

(۱) بخاری ۱۱۸۳

(۲) به صحیح بخاری حدیث ۶۵۲ و صحیح مسلم حدیث ۸۳۷ مراجعه کنید.

باب(١٧٢): نوافل شب و روز

٣٧٣ــ عَنْ عَبْد اللَّه بْنِ شَقيق ﷺ قَالَ: سَأَلْتُ عَائشَةَ رَضيَ اللهُ عَنْهَا عَنْ صَلاَة رَسُول اللَّه ﷺ عَنْ تَطَوُّعه، فَقَالَتْ: كَانَ يُصَلِّي فِي بَيْتي قَبْلَ الظُّهْرِ أَرْبَعًا ثُمَّ يَخْرُجُ، فَيُصَلِّي بالنَّاسِ ثُمَّ يَدْخُلُ فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ، وَكَانَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ الْمَغْرِبَ ثُمَّ يَدْخُلُ فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ، وَيُصَلِّي بِالنَّاسِ الْعشَاءَ وَيَدْخُلُ بَيْتي فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ، وَكَانَ يُصَلِّي منَ اللَّيْلِ تسْعَ رَكَعَات فيهنَّ الْوِتْرُ، وَكَانَ يُصَلِّي لَيْلاً طَوِيلاً قَائمًا وَلَيْلاً طَوِيلاً قَاعدًا، وَكَانَ إِذَا قَرَأَ وَهُوَ قَائمٌ رَكَعَ وَسَجَدَ وَهُوَ قَائمٌ، وَإِذَا قَرَأَ قَاعدًا رَكَعَ وَسَجَدَ وَهُوَ قَاعدٌ، وَكَانَ إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ. (م/ ٧٣٠)

ترجمه: عبدالله بن شفيق ﷺ می گويد: از عايشه رضی الله عنها دربارۀ نمازهای نفلی رسول الله ﷺ پرسيدم؛ فرمود: آنحضرت ﷺ قبل از نماز ظهر در خانۀ من، چهار ركعت می خواند؛ بعد از آن می رفت و نماز را برای مردم برگزار می كرد و به خانه بر می گشت و دو ركعت ديگر می خواند؛ همچنين بعد از برگزار نمودن نماز عشا برای مردم، وارد خانۀ من می شد و دو ركعت نماز می خواند؛ و شبها با نماز وتر، نه ركعت نماز نماز می خواند. گفتنی است كه رسول الله ﷺ بعضی از شبها بطور طولانی، ايستاده نماز می خواند و برخی از شبها بطور طولانی، نشسته نماز می خواند؛ هنگامی كه ايستاده نماز می خواند، ركوع و سجده را ايستاده بجا می آورد و اگر نشسته نماز می خواند، نشسته ركوع و سجده می نمود (برای انجام ركوع و سجده بر نمی خاست) و هنگامی كه فجر طلوع می كرد، دو ركعت نماز می خواند.

باب(١٧٣): خواندن نماز نفل در مسجد

٣٧٤ــ عَنْ زَيْد بْنِ ثَابت ﷺ قَالَ: احْتَجَرَ رَسُولُ اللَّه ﷺ حُجَيْرَةً بخَصَفَة أَوْ حَصير، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يُصَلِّي فيهَا، قَالَ: فَتَتَبَّعَ إِلَيْه رجَالٌ، وَجَاءُوا يُصَلُّونَ بصَلاَته، قَالَ: ثُمَّ جَاءُوا لَيْلَةً، فَحَضَرُوا وَأَبْطَأَ رَسُولُ اللَّه ﷺ عَنْهُمْ، قَالَ: فَلَمْ يَخْرُجْ إِلَيْهِمْ، فَرَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ، وَحَصَبُوا الْبَابَ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّه ﷺ مُغْضَبًا، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «مَا زَالَ بِكُمْ صَنيعُكُمْ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُكْتَبُ

عَلَيْكُمْ، فَعَلَيْكُمْ بِالصَّلاَةِ فِي بُيُوتِكُمْ، فَإِنَّ خَيْرَ صَلاَةِ الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ إِلاَّ الصَّلاَةَ الْمَكْتُوبَةَ». وَ فِي رِوَايَةٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اتَّخَذَ حُجْرَةً فِي الْمَسْجِدِ مِنْ حَصِيرٍ. (م/ ۱ ۷۸)

ترجمه: زید بن ثابت ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ در گوشه ای از مسجد با برگ درخت خرما یا حصیر، حجره ای ساخت و در آن، نماز می خواند. تعدادی از مردم کنار رسول الله ﷺ جمع شدند و به او اقتدا کردند. سپس شبی، مردم جمع شدند ولی رسول خدا ﷺ تأخیر نمود و نیامد. مردم صداهایشان را بلند کردند و دروازهٔ خانه اش را زدند. رسول الله ﷺ خشمگین نزد آنان آمد و فرمود: «شما به اندازه ای این کار را انجام دادید که من گمان کردم بر شما فرض می شود؛ لذا در خانه هایتان نماز بخوانید، زیرا بجز نمازهای فرض، (که در مسجد باید خوانده شود) بهترین نماز شخص، نمازی است که در خانه خوانده شود».

باب(۱۷۴): خواندن نماز نفل در خانه

۳۷۵- عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا قَضَى أَحَدُكُمُ الصَّلاَةَ فِي مَسْجِدِهِ، فَلْيَجْعَلْ لِبَيْتِهِ نَصِيبًا مِنْ صَلاَتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَاعِلٌ فِي بَيْتِهِ مِنْ صَلاَتِهِ خَيْرًا». (م/ ۷۷۸)

ترجمه: جابر ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که نماز شما در مسجد به پایان رسید، خانه هایتان را هم از نماز، بهره مند سازید؛ زیرا خداوند نماز خواندن در خانه را باعث خیر و برکت آن می گرداند».

شرح: خواندن نمازهای نافله در خانه، مستحب است؛ زیرا باعث خیر و برکت، نزول رحمت و فرشتگان و فرار شیطان از خانه می گردد. همچنین به سبب دور بودن از نگاه مردم، احتمال ریا، پایین می آید.

باب(۱۷۵): تا وقتی که با نشاط هستید، نماز بخوانید، و هر گاه خسته شدید، بنشینید

۳۷۶ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسْجِدَ، وَحَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ سَارِيَتَيْنِ، فَقَالَ: «مَا هَذَا»؟ قَالُوا: لِزَيْنَبَ تُصَلِّي، فَإِذَا كَسِلَتْ أَوْ فَتَرَتْ أَمْسَكَتْ بِهِ، فَقَالَ: «حُلُّوهُ لِيُصَلِّ أَحَدُكُمْ نَشَاطَهُ، فَإِذَا كَسِلَ أَوْ فَتَرَ قَعَدَ». (م/ ۷۸٤)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می‌گوید: روزی، رسول الله ﷺ وارد مسجد شد و نگاهش به ریسمانی افتاد که میان دو ستون مسجد، بسته شده است. فرمود: «این ریسمان، چیست»؟ مردم گفتند: آنرا زینب رضی الله عنها بسته است؛ هر وقت، از خواندن نماز، خسته می شود، آن را می گیرد و(به کمک آن، به نماز، ادامه می‌دهد). رسول الله ﷺ فرمود:«خیر، (نیازی نیست) آن را باز کنید؛ تا زمانیکه شما بانشاط هستید، نماز بخوانید؛ و هرگاه، خسته شدید، بنشینید».

باب(۱۷۶): محبوبترین اعمال نزد خداوند بادوام ترین آنهاست

۳۷۷ـــ عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَ: قُلْتُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ كَانَ عَمَلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، هَلْ كَانَ يَخُصُّ شَيْئًا مِنَ الأَيَّامِ؟ قَالَتْ: لاَ، كَانَ عَمَلُهُ دِيمَةً، وَأَيُّكُمْ يَسْتَطِيعُ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْتَطِيعُ؟ (م/ ۷۸۳)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها پرسیدند: عبادت رسول الله ﷺ چگونه بود؟ آیا آنحضرت ﷺ روزهای خاصی را برای عبادت، اختصاص می داد؟ گفت: خیر؛ و افزود که رسول الله ﷺ بر هر عملی، مداومت می‌کرد و کدام یک از شما توان و مقاومت رسول خدا ﷺ را دارد؟!

باب(۱۷۷): (در نوافل) به اندازۀ توان عمل نمایید

۳۷۸ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ :أَنَّ الْحَوْلاَءَ بِنْتَ تُوَيْتِ بْنِ حَبِيبِ بْنِ أَسَدِ ابْنِ عَبْدِ الْعُزَّى مَرَّتْ بِهَا وَعِنْدَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ: هَذِهِ

الْحَوْلاءُ بِنْتُ تُوَيْت، وَزَعَمُوا أَنَّهَا لا تَنَامُ اللَّيْلَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ تَنَامُ اللَّيْلَ؟ خُذُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ، فَوَاللَّهِ لا يَسْأَمُ اللَّهُ حَتَّى تَسْأَمُوا». (م/ ٧٨٥)

ترجمه: عایشه، همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می فرماید: رسول الله ﷺ نزد من بود که حولاء دختر تویت بن حبیب از کنارم گذشت. من گفتم: این حولاء دختر تویت است؛ مردم میگویند: او شبها نمی خوابد (عبادت میکند). رسول خدا ﷺ فرمود: «شبها نمی خوابد؟! اعمالی را انجام دهید که توان آن را داشته باشید. سوگند به خدا، که خداوند خسته نمی شود مگر اینکه شما خود خسته شوید».

باب(١٧٨): دربارهٔ نماز شب و دعای پیامبر اکرم ﷺ

٣٧٩ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: بِتُّ لَيْلَةً عِنْدَ خَالَتِي مَيْمُونَةَ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ اللَّيْلِ فَأَتَى حَاجَتَهُ، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ، ثُمَّ نَامَ، ثُمَّ قَامَ، فَأَتَى الْقِرْبَةَ فَأَطْلَقَ شِنَاقَهَا، ثُمَّ تَوَضَّأَ وُضُوءًا بَيْنَ الْوُضُوءَيْنِ وَلَمْ يُكْثِرْ، وَقَدْ أَبْلَغَ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى، فَقُمْتُ فَتَمَطَّيْتُ، كَرَاهِيَةَ أَنْ يَرَى أَنِّي كُنْتُ أَنْتَبِهُ لَهُ، فَتَوَضَّأْتُ، فَقَامَ فَصَلَّى، فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ، فَأَخَذَ بِيَدِي فَأَدَارَنِي عَنْ يَمِينِهِ، فَتَتَامَّتْ صَلاَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ اللَّيْلِ ثَلاَثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً، ثُمَّ اضْطَجَعَ فَنَامَ حَتَّى نَفَخَ ﷺ وَكَانَ إِذَا نَامَ نَفَخَ، فَأَتَاهُ بِلاَلٌ فَآذَنَهُ بِالصَّلاَةِ، فَقَامَ فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ، وَكَانَ فِي دُعَائِهِ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي بَصَرِي نُورًا، وَفِي سَمْعِي نُورًا، وَعَنْ يَمِينِي نُورًا، وَعَنْ يَسَارِي نُورًا، وَفَوْقِي نُورًا، وَتَحْتِي نُورًا، وَأَمَامِي نُورًا، وَخَلْفِي نُورًا، وَعَظِّمْ لِي نُورًا» قَالَ كُرَيْبٌ: وَسَبْعًا فِي التَّابُوتِ فَلَقِيتُ بَعْضَ وَلَدِ الْعَبَّاسِ، فَحَدَّثَنِي بِهِنَّ فَذَكَرَ: «عَصَبِي وَلَحْمِي وَدَمِي وَشَعْرِي وَبَشَرِي» وَذَكَرَ خَصْلَتَيْنِ. (م/٣ ٧٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: شبی، نزد خاله ام میمونه رضی الله عنها خوابیدم. شب هنگام، نبی اکرم ﷺ برخاست و قضای حاجت نمود وصورت و دست هایش را شست و خوابید. سپس برخاست و بسوی مشک رفت و نخ دهانهٔ مشک را باز کرد و با آب نه خیلی زیاد و نه خیلی کم بطور کامل، وضو گرفت. سپس شروع به نماز خواندن نمود. من از

ترس اینکه مرا ببیند و متوجه من شود، آهسته بلند شدم و وضو گرفتم وسمت چپ ایشان ایستادم. آنحضرت ﷺ دستم را گرفت و سمت راستش قرار داد. قابل یادآوری است که نماز رسول الله ﷺ سیزده رکعت کامل گردید. آنگاه رسول الله ﷺ به پهلو دراز کشید و خوابید طوری که صدای نفسش بلند شد. و آنحضرت ﷺ عادت داشت که هنگام خوابیدن، صدای نفسش بلند می شد.

سپس بلال ﷺ آمد و وقت نماز را اعلان نمود. آنگاه رسول الله ﷺ برخاست و بدون اینکه وضو بگیرد، نماز خواند و در دعایش فرمود: «خدایا! در دلم، چشمهایم، گوشهایم، سمت راستم، سمت چپم، بالای سرم، بر پایم، پیش رویم، نوری بزرگ قرار بده.»

کریب می گوید: هفت چیز دیگر هم ذکر کرد که من فراموش نمودم. بعدها یکی از فرزندان عباس را دیدم؛ او گفت: آن چیزها عبارتند از: عصب، گوشت، خون، مو، پوست و دو چیز دیگر نیز متذکر گردید.

۳۸۰ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ لِيُصَلِّيَ افْتَتَحَ صَلاَتَهُ بِرَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ.

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ برای خواندن نماز شب، بیدار می شد، نمازش را با دو رکعت نماز مختصر، آغاز می نمود.

باب(۱۷۹): دعای نبی اکرم ﷺ هنگام برخاستن در شب

۳۸۱ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلاَةِ مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ قَيَّامُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، أَنْتَ الْحَقُّ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ، وَقَوْلُكَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَأَخَّرْتُ، وَأَسْرَرْتُ وَأَعْلَنْتُ، أَنْتَ إِلَهِي، لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ». (م/ ۹ ۷۶)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما میگوید: در نیمهٔ شب، هنگامی که رسول الله ﷺ برای نماز بر می خاست، این دعا را می خواند: «اللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، وَلَکَ الْحَمْدُ أَنْتَ قَیَّامُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، وَلَکَ الْحَمْدُ أَنْتَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فیهِنَّ، أَنْتَ الْحَقُّ، وَوَعْدُکَ الْحَقُّ، وَقَوْلُکَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤُکَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ، اللَّهُمَّ لَکَ أَسْلَمْتُ، وَبِکَ آمَنْتُ، وَعَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ، وَإِلَیْکَ أَنَبْتُ، وَبِکَ خَاصَمْتُ، وَإِلَیْکَ حَاکَمْتُ فَاغْفِرْ لِی مَا قَدَّمْتُ وَأَخَّرْتُ، وَأَسْرَرْتُ وَأَعْلَنْتُ، أَنْتَ إِلَهِی، لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ».

(خدایا! تمام تعریف ها از آن توست؛ روشنی آسمانها و زمین، تو هستی؛ حمد و ستایش، شایستهٔ توست؛ تو نگهدارندهٔ آسمان و زمین هستی؛ تمام ستایش ها از آن توست؛ زیرا پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنها وجود دارد، تو هستی؛ تو بر حقی و وعده ات نیز حق است؛ سخن تو، حق است؛ ملاقات تو حق، بهشت تو حق، دوزخ تو حق و قیامت، حق است. خدایا! تسلیم تو شدم، به تو ایمان آوردم، به تو توکل نمودم، به تو روی آوردم، به کمک تو با دشمنان، مبارزه کردم و تو را حکم و فیصل، قرار دادم. خدایا! گناهان اول و آخر و ظاهر و باطن مرا بیامرز؛ تو معبود منی و هیچ معبود حقی جز تو وجود ندارد».

باب(۱۸۰): کیفیت نماز شب و تعداد رکعات آن

۳۸۲ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ ثَلاَثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً، يُوتِرُ مِنْ ذَلِكَ بِخَمْسٍ، لاَ يَجْلِسُ فِي شَيْءٍ إِلاَّ فِي آخِرِهَا. (م/ ۷۳۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: شبها رسول الله ﷺ سیزده رکعت نماز می خواند که پنج رکعت آنها را وتر قرار می داد و فقط در آخر آنها می نشست.

شرح: نماز شب رسول الله ﷺ در روایات صحیح، هفت، نه، یازده، سیزده و پانزده رکعت، نقل شده است که در صورت اخیر؛ یعنی پانزده رکعت، دو رکعت سنت فجر هم به حساب

آمده است. آنچه مسلم است نماز شب، عبادتی است که هر چه بیشتر باشد، بهتر است. رسول خدا ﷺ در حالتهای مختلف از قبیل بیماری، بزرگسالی، خستگی و غیره هفت، نه ، یازده و سیزده رکعت، و بیشتر اوقات، دو رکعتی خوانده است؛ و گاهی هم برای بیان جواز، چند رکعت را با یک سلام؛ خوانده است.

باب(۱۸۱): نماز شب

۳۸۳ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ رَسُولَ اللَّه ﷺ عَنْ صَلاةِ اللَّيْلِ؟ فَقَالَ: رَسُولُ اللَّه ﷺ: «صَلاةُ اللَّيْلِ مَثْنَىٰ مَثْنَىٰ، فَإِذَا خَشِيَ أَحَدُكُمُ الصُّبْحَ صَلَّى رَكْعَةً وَاحِدَةً تُوتِرُ لَهُ مَا قَدْ صَلَّى». (م/ ۷٤۹)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: شخصی از رسول الله ﷺ دربارهٔ نماز شب، سؤال کرد. آنحضرت ﷺ فرمود: «نماز شب، دو رکعت، دو رکعت خوانده شود. اگر کسی احتمال داد که طلوع فجر نزدیک است، یک رکعت بخواند تا نمازهایی را که خوانده است، وتر شوند».

باب(۱۸۲): خواندن نماز شب، نشسته و ایستاده

۳۸٤ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقْرَأُ فِي شَيْءٍ مِنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ جَالِسًا، حَتَّى إِذَا كَبِرَ قَرَأَ جَالِسًا، حَتَّى إِذَا بَقِيَ عَلَيْهِ مِنَ السُّورَةِ ثَلَاثُونَ أَوْ أَرْبَعُونَ آيَةً قَامَ فَقَرَأَهُنَّ، ثُمَّ رَكَعَ. (م/ ۱ ۷۳)

ترجمه: ام المومنین ؛عایشه رضی‌الله عنها؛ می گوید: من رسول الله ﷺ را ندیدم که نماز شب را نشسته بخواند مگر زمانی که پا به سن گذاشت. در این هنگام، قرائت را نشسته می‌خواند و وقتی که می خواست به رکوع برود، بلند می شد و حدود سی تا چهل آیه، قرائت می نمود. سپس، به رکوع می رفت.

باب(۱۸۳): کراهیت خوابیدن تمام شب بدون اینکه نمازی خوانده شود

٣٨٥ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُوْد ﷺ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ رَسُول اللَّه ﷺ رَجُلٌ نَامَ لَيْلَةً حَتَّى أَصْبَحَ قَالَ : «ذَاكَ رَجُلٌ بَالَ الشَّيْطَانُ فِي أُذُنَيْه» أَوْ قَالَ: «فِي أُذُنه». (م/ ٧٧٤)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: نزد رسول الله ﷺ از شخصی که تمام شب را تا صبح خوابیده است، سخن بمیان آمد؛ رسول الله ﷺ فرمود: او شخصی است که شیطان در گوشها یا گوش اش، ادرار کرده است».

باب(۱۸۴): هرگاه در نماز، چرت زدید، بخوابید

٣٨٦ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا نَعَسَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلاَة فَلْيَرْقُدْ حَتَّى يَذْهَبَ عَنْهُ النَّوْمُ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا صَلَّى وَهُوَ نَاعِسٌ، لَعَلَّهُ يَذْهَبُ يَسْتَغْفرُ فَيَسُبُّ نَفْسَهُ». (م/ ٧٨٦)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، کسی از شما در نماز، چرت زد، بخوابد تا خوابش زایل شود؛ زیرا چه بسا کسی از شما که در حالت خواب آلودگی نماز می خواند، بدون اینکه بداند، بجای استغفار، خودش را نفرین کند».

باب(۱۸۵):آنچه باعث باز شدن گرههای شیطان می شود

٣٨٧ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ يَبْلُغُ بِه النَّبِيَّ ﷺ: «يَعْقدُ الشَّيْطَانُ عَلَى قَافِيَة رَأْسِ أَحَدِكُمْ ثَلاَثَ عُقَدٍ إِذَا نَامَ، بِكُلِّ عُقْدَة يَضْرِبُ: عَلَيْكَ لَيْلاً طَوِيلاً ، فَإِذَا اسْتَيْقَظَ فَذَكَرَ اللَّهَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، وَإِذَا تَوَضَّأَ انْحَلَّتْ عَنْهُ عُقْدَتَان، فَإِذَا صَلَّى انْحَلَّت الْعُقَدُ، فَأَصْبَحَ نَشِيطًا طَيِّبَ النَّفْسِ، وَإِلاَّ أَصْبَحَ خَبِيثَ النَّفْسِ كَسْلاَنَ». (م/ ٧٧٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگام شب که شما می خوابید، شیطان بر پشت گردن‌های شما سه گره می زند و می گوید: شب طولانی است، بخواب. اگر

کسی (به حرف او گوش نکرد و) از خواب بیدار شد و ذکر خدا را بر زبان آورد، یکی از گره‌های شیطان، باز می شود؛ و اگر وضو گرفت، گره دوم باز می شود؛ و اگر مشغول نماز شد، گره سوم باز می شود. در این حال، او صبح، خوشحال و با نشاط است و اگر نه صبح، تنبل و افسرده، از خواب بیدار می شود».

باب(۱۸۶): در شب، لحظه ای وجود دارد که دعا در آن اجابت می شود

۲۶۸ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ فِي اللَّيْلِ لَسَاعَةً، لاَ يُوَافِقُهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ يَسْأَلُ اللَّهَ خَيْرًا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ إِلاَّ أَعْطَاهُ إِيَّاهُ، وَذَلِكَ كُلَّ لَيْلَةٍ». (م/ ۷۵۷)

ترجمه: جابر ﷺ روایت می کند که بنی اکرم ﷺ فرمود: « در شب، لحظه ای وجود داردکه هر فرد مسلمانی آن را دریابد و در آن، چیزی از خوبی های دنیا و آخرت از خداوند درخواست کند، خداوند به او عنایت می نماید؛ و این لحظه، در همهٔ شبها وجود دارد».

باب(۱۸۷): تشویق به دعا و ذکر در آخر شب و اجابت شدن آن

۲۶۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَنْزِلُ اللَّهُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا كُلَّ لَيْلَةٍ، حِينَ يَمْضِي ثُلُثُ اللَّيْلِ الأَوَّلُ، فَيَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ أَنَا الْمَلِكُ مَنْ ذَا الَّذِي يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ؟ مَنْ ذَا الَّذِي يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ؟ مَنْ ذَا الَّذِي يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ، فَلاَ يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يُضِيءَ الْفَجْرُ». (م/ ۷۵۸)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند، هر شب پس از گذشتن یک سوم اول شب، به آسمان دنیا نزول می فرماید و می گوید: آیا کسی هست که مرا بخواند تا او را اجابت کنم؟ آیا کسی هست که از من طلب کند تا به او عنایت نمایم؟ آیا کسی هست که از من طلب بخشش کند تا او را ببخشم؟ و این جریان تا طلوع فجر ادامه پیدا می کند».

(قابل یادآوری است که در بعضی از روایات، بجای «یک سوم اول شب»، «یک سوم آخر شب» آمده است و بسیاری از محدثین هم همین روایت را ترجیح داده اند)

باب(۱۸۸): نماز شب و حکم کسی که خواب افتاد و یا مریض شد(و نتوانست نماز شب بخواند)

۲۹۰ـــ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ زُرَارَةَ: أَنَّ سَعْدَ بْنَ هِشَامِ بْنِ عَامِرٍ أَرَادَ أَنْ يَغْزُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَقَدِمَ الْمَدِينَةَ فَأَرَادَ أَنْ يَبِيعَ عَقَارًا لَهُ بِهَا، فَيَجْعَلَهُ فِي السِّلاَحِ وَالْكُرَاعِ، وَيُجَاهِدَ الرُّومَ حَتَّى يَمُوتَ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ لَقِيَ أُنَاسًا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، فَنَهَوْهُ عَنْ ذَلِكَ، وَأَخْبَرُوهُ: أَنَّ رَهْطًا سِتَّةً أَرَادُوا ذَلِكَ فِي حَيَاةِ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ، فَنَهَاهُمْ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: «أَلَيْسَ لَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ»؟ فَلَمَّا حَدَّثُوهُ بِذَلِكَ رَاجَعَ امْرَأَتَهُ وَقَدْ كَانَ طَلَّقَهَا، وَأَشْهَدَ عَلَى رَجْعَتِهَا، فَأَتَى ابْنَ عَبَّاسٍ فَسَأَلَهُ عَنْ وِتْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَلاَ أَدُلُّكَ عَلَى أَعْلَمِ أَهْلِ الأَرْضِ بِوِتْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَنْ؟ قَالَ: عَائِشَةُ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا، فَأْتِهَا فَاسْأَلْهَا، ثُمَّ ائْتِنِي فَأَخْبِرْنِي بِرَدِّهَا عَلَيْكَ، فَانْطَلَقْتُ إِلَيْهَا، فَأَتَيْتُ عَلَى حَكِيمِ بْنِ أَفْلَحَ، فَاسْتَلْحَقْتُهُ إِلَيْهَا، فَقَالَ: مَا أَنَا بِقَارِبِهَا، لأَنِّي نَهَيْتُهَا أَنْ تَقُولَ فِي هَاتَيْنِ الشِّيعَتَيْنِ شَيْئًا، فَأَبَتْ فِيهِمَا إِلاَّ مُضِيًّا، قَالَ: فَأَقْسَمْتُ عَلَيْهِ فَجَاءَ، فَانْطَلَقْنَا إِلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا فَاسْتَأْذَنَّا عَلَيْهَا، فَأَذِنَتْ لَنَا، فَدَخَلْنَا عَلَيْهَا، فَقَالَتْ: أَحَكِيمٌ؟ فَعَرَفَتْهُ، فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَتْ: مَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: سَعْدُ بْنُ هِشَامٍ، قَالَتْ: مَنْ هِشَامٌ؟ قَالَ: ابْنُ عَامِرٍ، فَتَرَحَّمَتْ عَلَيْهِ، وَقَالَتْ خَيْرًا، قَالَ قَتَادَةُ: وَكَانَ أُصِيبَ يَوْمَ أُحُدٍ فَقُلْتُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ أَنْبِئِينِي عَنْ خُلُقِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَتْ: أَلَسْتَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَتْ: فَإِنَّ خُلُقَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ كَانَ الْقُرْآنَ، قَالَ: فَهَمَمْتُ أَنْ أَقُومَ وَلاَ أَسْأَلَ أَحَدًا عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أَمُوتَ، ثُمَّ بَدَا لِي فَقُلْتُ: أَنْبِئِينِي عَنْ قِيَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: أَلَسْتَ تَقْرَأُ: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ﴾؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَتْ: فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ افْتَرَضَ قِيَامَ اللَّيْلِ فِي أَوَّلِ هَذِهِ السُّورَةِ، فَقَامَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ حَوْلاً، وَأَمْسَكَ اللَّهُ خَاتِمَتَهَا اثْنَيْ عَشَرَ شَهْرًا فِي السَّمَاءِ حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ فِي آخِرِ هَذِهِ السُّورَةِ التَّخْفِيفَ، فَصَارَ قِيَامُ اللَّيْلِ تَطَوُّعًا بَعْدَ فَرِيضَةٍ، قَالَ: قُلْتُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ أَنْبِئِينِي عَنْ وِتْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: كُنَّا نُعِدُّ

لَهُ سِوَاكَهُ وَطَهُورَهُ، فَيَبْعَثُهُ اللَّهُ مَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَهُ مِنَ اللَّيْلِ، فَيَتَسَوَّكُ وَيَتَوَضَّأُ وَيُصَلِّي تِسْعَ رَكَعَاتٍ، لاَ يَجْلِسُ فِيهَا إِلاَّ فِي الثَّامِنَةِ، فَيَذْكُرُ اللَّهَ وَيَحْمَدُهُ وَيَدْعُوهُ، ثُمَّ يَنْهَضُ وَلاَ يُسَلِّمُ، ثُمَّ يَقُومُ فَيُصَلِّ التَّاسِعَةَ، ثُمَّ يَقْعُدُ فَيَذْكُرُ اللَّهَ وَيَحْمَدُهُ وَيَدْعُوهُ، ثُمَّ يُسَلِّمُ تَسْلِيمًا يُسْمِعُنَا، ثُمَّ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ بَعْدَ مَا يُسَلِّمُ وَهُوَ قَاعِدٌ، وَتِلْكَ إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً يَا بُنَيَّ، فَلَمَّا سَنَّ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ وَأَخَذَهُ اللَّحْمُ أَوْتَرَ بِسَبْعٍ، وَصَنَعَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ مِثْلَ صَنِيعِهِ الأَوَّلِ، فَتِلْكَ تِسْعٌ يَا بُنَيَّ، وَكَانَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ إِذَا صَلَّى صَلاَةً أَحَبَّ أَنْ يُدَاوِمَ عَلَيْهَا، وَكَانَ إِذَا غَلَبَهُ نَوْمٌ أَوْ وَجَعٌ عَنْ قِيَامِ اللَّيْلِ صَلَّى مِنَ النَّهَارِ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً، وَلاَ أَعْلَمُ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ قَرَأَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ فِي لَيْلَةٍ، وَلاَ صَلَّى لَيْلَةً إِلَى الصُّبْحِ وَلاَ صَامَ شَهْرًا كَامِلاً غَيْرَ رَمَضَانَ، قَالَ: فَانْطَلَقْتُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَحَدَّثْتُهُ بِحَدِيثِهَا، فَقَالَ: صَدَقَتْ، لَوْ كُنْتُ أَقْرَبُهَا أَوْ أَدْخُلُ عَلَيْهَا لأَتَيْتُهَا حَتَّى تُشَافِهَنِي بِهِ، قَالَ: قُلْتُ لَوْ عَلِمْتُ أَنَّكَ لاَ تَدْخُلُ عَلَيْهَا مَا حَدَّثْتُكَ حَدِيثَهَا.

(م/ ۷۴۶)

ترجمه: قتاده به روایت از زراره می گوید: سعد بن هشام بن عامر تصمیم گرفت تا در راه خدا جهاد کند؛ پس به مدینه آمد و می خواست املاک خود را در آن به فروش برساند و از پول آنها اسلحه و اسب بخرد و تا فرا رسیدن مرگ با رومیها جهاد نماید. اما هنگامی که وارد مدینه شد، با تعدادی از مردم مدینه ملاقات کرد؛ آنان او را از این کار، جاوگیری نمودند و گفتند: گروهی شش نفره در حیات نبی اکرم ﷺ می خواستند این کار را انجام دهند؛ اما رسول خدا ﷺ آنها را از این کار منع کرد و فرمود: «آیا من برای شما اسوه و الگو نیستم»!؟ هنگامی که آنان این حدیث را برایش بیان کردند، او که همسرش را طلاق داده بود، رجوع کرد و بر رجوعش گواه گرفت؛ سپس نزد ابن عباس رضی الله عنهما آمد و از او دربارۀ نماز وتر رسول خدا ﷺ پرسید. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: آیا تو را نزد داناترین شخص روی زمین نسبت به نماز وتر نبی اکرم ﷺ معرفی نکنم؟ سعد پرسید: آن شخص کیست؟ ابن عباس گفت: عایشه است؛ نزد او برو و از وی در این باره بپرس؛ بعد از آن، نزد من بیا و جوابش را برایم بازگو کن.

سعد می گوید: بسوی عایشه رضی الله عنها براه افتادم؛ در راه حکیم بن افلح را دیدم؛ از او خواستم تا همراه من نزد عایشه رضی الله عنها بیاید. او گفت: من نزد عایشه نمی روم؛ زیرا من از ایشان خواستم تا دربارۀ این دو گروه (صحابه ای که با هم اختلاف داشتند) چیزی نگوید؛ اما او سخنم را نپذیرفت. راوی می گوید: من حکیم را سوگند دادم تا با من بیاید. سرانجام او پذیرفت و ما با هم نزد عایشه رضی الله عنها رفتیم و از وی اجازۀ ورود خواستیم؛ ایشان اجازه داد و ما وارد خانه اش شدیم. عایشه رضی الله عنها که حکیم را شناخت، پرسید: آیا تو حکیم هستی؟ حکیم گفت: بلی. عایشه رضی الله عنها پرسید: همراه شما چه کسی است؟ حکیم گفت: سعد بن هشام. عایشه رضی الله عنها گفت: کدام هشام؟ حکیم گفت: هشام بن عامر. عایشه رضی الله عنها برای هشام دعای رحمت نمود و از او به نیکی سخن گفت. قتاده (راوی حدیث) می گوید: هشام در جنگ احد زخمی شده بود.

سعد می گوید: من گفتم: ای مادر مومنان! از اخلاق رسول الله ﷺ برایم صحبت کن. عایشه رضی الله عنها گفت: آیا تو قرآن تلاوت نمی کنی؟ گفتم: چرا؛ گفت: قرآن اخلاق رسول الله ﷺ بود. سعد می گوید: خواستم بلند شوم و تا هنگام مرگ از هیچ کس، چیزی نپرسم؛ اما آنچه در جستجویش بودم به فکرم رسید؛ پس پرسیدم: نماز شب (تهجد) رسول الله ﷺ چگونه بود؟ عایشه رضی الله عنها گفت: آیا شما سورۀ مزمل را نمی خوانید؟ گفتم: بله. گفت: خداوند در اول این سوره، نماز شب (تهجد) را فرض قرار داد؛ در نتیجه، رسول خدا ﷺ و یارانش یک سال، نماز شب (تهجد) خواندند؛ آنگاه خداوند خاتمۀ این سوره را دوازده ماه در آسمان نگه داشت تا آنکه سرانجام، در پایان این سوره، تخفیف را نازل فرمود و اینگونه فرضیت نماز شب به نفل تبدیل شد.

راوی می گوید: آنگاه من گفتم: دربارۀ وتر رسول الله ﷺ برایم صحبت کن. عایشه رضی الله عنها گفت: ما مسواک و آب وضو برای آنحضرت ﷺ آماده می کردیم؛ پس رسول خدا ﷺ در بخشی از شب که خدا می خواست، بیدار می شد؛ مسواک می زد؛ وضو می گرفت و نه رکعت نمازمی خواند که فقط در رکعت هشتم می نشست و به ذکر و یاد خدا می پرداخت، حمد و سپاس می گفت و دعا میکرد و قبل از سلام گفتن، بر می خاست و رکعت نهم را بجا می آورد؛ سپس می نشست و ذکر خدا را میکرد و حمد و سپاس می گفت و دعا می کرد و در پایان، طوری سلام می گفت که صدایش را به ما می شنواند و بعد از سلام

گفتن، دو رکعت نماز درحالت نشسته می خواند که مجموع آنها یازده رکعت می شود؛ ای فرزندم! هنگامی که رسول خدا ﷺ پا به سن گذاشت و مقداری چاق شد، هفت رکعت نماز وتر به همان روش گذشته می خواند و دو رکعت، نشسته بجا می آورد که مجموع آنها نه رکعت می شد. ای فرزندم! هرگاه آنحضرت ﷺ نمازی می خواند، دوست داشت تا برآن مداوم نماید، و اگر خواب می افتاد یا بیمار می شد ونمی توانست نماز شب(تهجد) بخواند، در روز، دوازده رکعت می خواند. قابل یاد آوری است که من سراغ ندارم پیامبر خدا ﷺ در یک شب، همهٔ قران را بخواند یا اینکه یک شب تا صبح نماز بخواند یا اینکه غیر از رمضان، یک ماه را بطور کامل، روزه بگیرد.

سعد می گوید: پس از آن، نزد ابن عباس رضی الله عنهما رفتم و حدیث عایشه رضی الله عنها را برایش بیان کردم؛ وی گفت: عایشه راست می گوید؛ اگر من با عایشه صحبت می کردم یا با او ملاقات می نمودم، حتماً نزدش می رفتم تا این حدیث را از زبان خودش بشنوم. من گفتم: اگر می دانستم که تو نزد عایشه نمی روی، حدیثش را برایت بیان نمی کردم.

باب(۱۸۹): دربارهٔ نماز وتر

۳۹۱ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: مِنْ كُلِّ اللَّيْلِ قَدْ أَوْتَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ وَأَوْسَطِهِ، وَآخِرِهِ، فَانْتَهَى وِتْرُهُ إِلَى السَّحَرِ. (م/ ۷۴۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ در تمام قسمتهای اول و وسط و آخر شب، نماز وتر را می‌خواند؛ و آخرین وقت خواندن وتر، هنگام سحر بود.

باب(۱۹۰): دربارهٔ نماز وتر و دو رکعت (سنت) فجر

۳۹۲ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عُمَرَ، قُلْتُ: أَرَأَيْتَ الرَّكْعَتَيْنِ قَبْلَ صَلَاةِ الْغَدَاةِ أُوْطِيلُ فِيهِمَا الْقِرَاءَةَ؟ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ مَثْنَى مَثْنَى وَيُوتِرُ بِرَكْعَةٍ قَالَ: قُلْتُ: إِنِّي لَسْتُ عَنْ هَذَا أَسْأَلُكَ قَالَ: إِنَّكَ لَضَخْمٌ، أَلَا تَدَعُنِي أَسْتَقْرِئُ لَكَ الْحَدِيثَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ مَثْنَى مَثْنَى، وَيُوتِرُ بِرَكْعَةٍ، وَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الْغَدَاةِ كَأَنَّ الْأَذَانَ بِأُذُنَيْهِ. (م/ ۱۵۶/ ۷۴۹)

ترجمه: انس بن سیرین می گوید: از ابن عمر رضی الله عنهما پرسیدم و گفتم: نظر شما در مورد دو رکعت قبل از نماز فجر چیست؟ آیا قرائت آنها را طولانی نمایم؟ ابن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله ﷺ شبها دو رکعت دو رکعت، نماز می خواند و یک رکعت، نماز وتر می خواند. من گفتم: در اینباره از تو نمی پرسم. ابن عمر گفت: تو مردی نادان هستی، چرا نمی گذاری حدیث را برایت کامل کنم؟ رسول خدا ﷺ شبها دو رکعت دو رکعت، نماز می خواند و یک رکعت، نماز وتر می خواند و قبل از نماز فجر، هنگامی که نزدیک بود اقامه گوشهایش را نوازش دهد، دو رکعت می خواند. (یعنی این دو رکعت نسبت به سایر نمازهای رسول خدا ﷺ بسیار مختصر بود).

باب(۱۹۱): کسی که می ترسد آخر شب، بیدار نشود، اول شب، نماز وتر را بخواند

۲۹۳ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ خَافَ أَنْ لاَ يَقُومَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ فَلْيُوتِرْ أَوَّلَهُ، وَمَنْ طَمِعَ أَنْ يَقُومَ آخِرَهُ فَلْيُوتِرْ آخِرَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ صَلاَةَ آخِرِ اللَّيْلِ مَشْهُودَةٌ، وَذَلِكَ أَفْضَلُ». (م/ ۷۵۵)

ترجمه: جابر ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس بیم دارد که آخر شب، بیدار نشود، اول شب، نماز وتر را بخواند؛ و هرکس امیدوار است که آخر شب، بیدار می شود، آخر شب نماز وتر را بخواند؛ زیرا آخر شب، فرشتگان رحمت حاضر می شوند و نماز در این وقت، بهتر است».

باب(۱۹۲): نماز وتر را قبل از طلوع فجر بخوانید

۲۹۴ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَوْتِرُوا قَبْلَ أَنْ تُصْبِحُوا». (م/ ۷۵۴)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «نماز وتر را قبل از طوع فجر بخوانید».

باب(۱۹۳): فضيلت قرآن خواندن در نماز

۲۹۵ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِه أَنْ يَجِدَ فيه ثَلاَثَ خَلِفَات عظَام سِمَان»؟ قُلْنَا: نَعَمْ، قَالَ: «فَثَلاَثُ آيَات يَقْرَأُ بِهِنَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلاَتِه خَيْرٌ لَهُ مِنْ ثَلاَثِ خَلِفَاتٍ عِظَامٍ سِمَانٍ». (م/ ۸۰۲)

ترجمه: ابوهريره ﷺ روايت مى كند كه رسول الله ﷺ فرمود: «آيا هر يک از شما دوست دارد كه هنگام بازگشت به خانه، سه شتر آبستن و بزرگ و چاق داشته باشد»؟ ما گفتيم: بله. رسول اكرم ﷺ فرمود: «سه آيه اى را كه هر يک از شما در نماز خود مى خواند، برايش از سه شتر آبستن و بزرگ و چاق، بهتر است».

باب(۱۹۴): سوره هاى مشابهى كه هر دو سوره از آنها در يک ركعت، خوانده مى شود

۲۹۶ــ عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ: غَدَوْنَا عَلَى عَبْد اللَّه ابْنِ مَسْعُود ﷺ يَوْمًا بَعْدَ مَا صَلَّيْنَا الْغَدَاةَ، فَسَلَّمْنَا بِالْبَاب فَأَذِنَ لَنَا، قَالَ: فَمَكَثْنَا بِالْبَاب هُنَيَّةً، قَالَ: فَخَرَجَت الْجَارِيَةُ فَقَالَتْ: أَلاَ تَدْخُلُونَ؟ فَدَخَلْنَا فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ يُسَبِّحُ، فَقَالَ: مَا مَنَعَكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا وَقَدْ أُذِنَ لَكُمْ؟ فَقُلْنَا: لاَ، إِلاَّ أَنَّا ظَنَنَّا أَنَّ بَعْضَ أَهْلِ الْبَيْت نَائِمٌ، قَالَ: ظَنَنْتُمْ بِآل ابْنِ أُمِّ عَبْد؟ قَالَ: ثُمَّ أَقْبَلَ يُسَبِّحُ حَتَّى ظَنَّ أَنَّ الشَّمْسَ قَدْ طَلَعَتْ، فَقَالَ: يَا جَارِيَةُ انْظُرِي هَلْ طَلَعَتْ؟ قَالَ: فَنَظَرَتْ فَإِذَا هِيَ لَمْ تَطْلُعْ، فَأَقْبَلَ يُسَبِّحُ حَتَّى إِذَا ظَنَّ أَنَّ الشَّمْسَ قَدْ طَلَعَتْ، قَالَ: يَا جَارِيَةُ انْظُرِي هَلْ طَلَعَتْ؟ فَنَظَرَتْ فَإِذَا هِيَ قَدْ طَلَعَتْ، فَقَالَ: الْحَمْدُ للَّه الَّذي أَقَالَنَا يَوْمَنَا هَذَا، فَقَالَ مَهْدِيٌّ: وَأَحْسِبُهُ قَالَ: وَلَمْ يُهْلِكْنَا بِذُنُوبِنَا، قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: قَرَأْتُ الْمُفَصَّلَ الْبَارِحَةَ كُلَّهُ، قَالَ: فَقَالَ عَبْدُ اللَّه: هَذًّا كَهَذِّ الشِّعْرِ، إِنَّا لَقَدْ سَمِعْنَا الْقَرَائِنَ، وَإِنِّي

لَأَحْفَظُ الْقَرَائِنَ الَّتِي كَانَ يَقْرَؤُهُنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ثَمَانِيَةَ عَشَرَ مِنَ الْمُفَصَّلِ، وَسُورَتَيْنِ مِنْ آلِ ﴿حم﴾. (م/ ٨٢٢)

ترجمه: ابو وائل می گوید: روزی، بعد از خواندن نماز فجر، نزد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه رفتیم؛ هنگامیکه به دروازۀ منزل وی رسیدیم، سلام گفتیم؛ ایشان اجازۀ ورود دادند؛ اما ما اندکی کنار دروازه، درنگ کردیم. کنیزش بیرون آمد و گفت: داخل منزل نمی آیید؟! پس وارد خانه شدیم و دیدیم که عبدالله نشسته است و تسبیح می گوید. با دیدن ما گفت: با اینکه به شما اجازه داده شد، چرا وارد نشدید؟ گفتیم: مشکلی وجود نداشت بجز اینکه ما فکر کردیم بعضی از اهل خانه خوابیده اند. وی گفت: گمان کردید فرزندان ابن ام عبد (لقب ابن مسعود) در غفلت بسر می برند. سپس به تسبیحاتش ادامه داد تا اینکه گمان کرد که خورشید طلوع کرده است. آنگاه به کنیزش گفت: نگاه کن آیا خورشید طلوع کرده است؟ کنیز نگاه کرد و متوجه شد که خورشید طلوع نکرده است. عبدالله همچنان به تسبیح گفتن ادامه داد تا اینکه بار دیگر فکر کرد خورشید طلوع نموده است. این بار نیز به کنیزش گفت: نگاه کن آیا خورشید طلوع کرده است؟ کنیز نگاه کرد و متوجه شد که خورشید طلوع کرده است. عبدالله گفت: خدایی را سپاس می گویم که امروز از ما گذشت نمود و ما را بخاطر گناهانمان هلاک نکرد.

راوی می گوید: مردی از میان مردم گفت: من دیشب همه سوره های مفصل (از ق تاآخر قرآن) را در (یک رکعت) خواندم. عبدالله گفت: قرآن را مانند شعر، تند و با عجله خوانده ای؛ همانا ما قرائت را شنیده ایم. من سوره هایی را که شبیه هم هستند و رسول الله ﷺ آنها را تلاوت می کرد، خوب می دانم؛ هیجده سوره از سوره های مفصل، و دو سوره از سوره هایی بودند که با «حم» شروع می شوند.

باب(١٩٥): آنچه در بارۀ نماز (تراویح) در رمضان وارد شده است

٢٩٧ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ، فَصَلَّى فِي الْمَسْجِدِ، فَصَلَّى رِجَالٌ بِصَلَاتِه، فَأَصْبَحَ النَّاسُ يَتَحَدَّثُونَ بِذَلِكَ، فَاجْتَمَعَ أَكْثَرُ مِنْهُمْ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي اللَّيْلَةِ الثَّانِيَةِ فَصَلَّوْا بِصَلَاتِه، فَأَصْبَحَ

النَّاسُ يَذْكُرُونَ ذَلِكَ، فَكَثُرَ أَهْلُ الْمَسْجِدِ مِنَ اللَّيْلَةِ الثَّالِثَةِ، فَخَرَجَ فَصَلَّوْا بِصَلَاتِهِ، فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الرَّابِعَةُ عَجَزَ الْمَسْجِدُ عَنْ أَهْلِهِ، فَلَمْ يَخْرُجْ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَطَفِقَ رِجَالٌ مِنْهُمْ يَقُولُونَ: الصَّلَاةَ، فَلَمْ يَخْرُجْ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى خَرَجَ لِصَلَاةِ الْفَجْرِ، فَلَمَّا قَضَى الْفَجْرَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ ثُمَّ تَشَهَّدَ، فَقَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ لَمْ يَخْفَ عَلَيَّ شَأْنُكُمُ اللَّيْلَةَ، وَلَكِنِّي خَشِيتُ أَنْ تُفْرَضَ عَلَيْكُمْ صَلَاةُ اللَّيْلِ فَتَعْجِزُوا عَنْهَا». وَ فِي رِوَايَةٍ: وَذَلِكَ فِي رَمَضَانَ. (م/۱ ۷۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ در دل شب (از خانه) بیرون رفت و در مسجد نماز خواند؛ تعدادی به نماز پیامبر اکرم ﷺ اقتدا کردند و صبح آنروز، مردم در اینباره با هم صحبت می کردند. شب دوم نیز رسول خدا ﷺ (برای نماز) بیرون رفت. مردم نیز به نمار ایشان اقتدا نمودند و صبح آن روز دربارۀ آن صحبت نمودند. اینگونه شب سوم، تعداد مردم بیشتر گردید و رسول خدا ﷺ هم بیرون رفت و نماز خواند و مردم هم به نماز آنحضرت ﷺ اقتدا کردند؛ شب چهارم مردم در مسجد جا نمی شدند اما رسول خدا ﷺ نزد آنان نرفت. تعدادی از آنان صدا زدند و گفتند: نماز؛ اما رسول خدا ﷺ درخانه ماند تا اینکه برای نماز فجر بیرون رفت. هنگامی که نماز فجر را بجا آورد، چهره اش را بسوی برگرداند و بعد از بزبان آوردن شهادتین فرمود: «اما بعد، دیشب حالت شما برایم پنهان نماند ولی من ترسیدم که نماز شب برای شما فرض گردند و شما از عهدۀ آن بر نیایید».

و در یک روایت آمده است که این ماجرا درماه رمضان بود.

باب(۱۹۶): دربارۀ قیام رمضان و تشویق به آن

۳۹۸ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرَغِّبُ فِي قِيَامِ رَمَضَانَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَأْمُرَهُمْ فِيهِ بِعَزِيمَةٍ، فَيَقُولُ: «مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» فَتُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ، ثُمَّ كَانَ الأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ فِي خِلَافَةِ أَبِي بَكْرٍ، وَصَدْرًا مِنْ خِلَافَةِ عُمَرَ عَلَى ذَلِكَ. (م/ ۷۵۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ برای قیام (نماز تراویح) تشویق می کرد

بدون اینکه آنرا واجب یا حتمی بگرداند و می فرمود: «کسی که ماه رمضان را از روی ایمان و برای حصول اجر و پاداش در عبادت بگذراند، گناهان گذشتۀ او مغفرت می شوند». پس رسول خدا ﷺ فوت کرد در حالی که مسئله اینگونه بود. همچنین در دوران خلافت ابوبکر و ابتدای خلافت عمر مسئله اینگونه بود. (یعنی در این مدت، هر کس بطور انفرادی در خانه اش نماز تراویح می خواند. سپس عمر ﷺ مردم را جمع نمود و از ابی بن کعب خواست تا آنان را امامت نماید و اینگونه تماز تراویح با جماعت استمرار پیدا کرد).

۶- ابواب جمعه

باب(۱): راهنمایی این امت به روز جمعه

۲۹۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «نَحْنُ الآخِرُونَ الأَوَّلُونَ يَوْمَ الْقِيَامَة، وَنَحْنُ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ، بَيْدَ أَنَّهُمْ أُوتُوا الْكتَابَ منْ قَبْلنَا، وَأُوتينَاهُ منْ بَعْدهمْ، فَاخْتَلَفُوا، فَهَدَانَا اللَّهُ لمَا اخْتَلَفُوا فيه منَ الْحَقِّ، فَهَذَا يَوْمُهُم الَّذي اخْتَلَفُوا فيه هَدَانَا اللَّهُ لَهُ قَالَ: يَوْمُ الْجُمُعَة فَالْيَوْمَ لَنَا، وَغَدًا للْيَهُود، وَبَعْدَ غَد للنَّصَارَى. (م/ ۸۵۵)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ما در دنیا، آخرین اُمت هستیم ولی در قیامت، پیشاپیش سایر امتها خواهیم بود با وجودی که آنها قبل از ما صاحب کتاب آسمانی شده اند. سپس، خداوند روز جمعه را برای اهل کتاب، فرض نمود (تا شعائرشان را در آن، انجام دهند) ولی آنان در مورد آن، دچار اختلاف نظر شدند. آنگاه، خداوند ما را بدان (روز جمعـه) راهنمایی فرمود و بقیه مردم (اهل کتاب) پشت سر ما قرار دارند؛ شنبه روز عبادت یهود و یکشنبه روز عبادت نصارا است».

باب(۲): فضیلت روز جمعه

۴۰۰ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «خَيْرُ يَوْمٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ، فِيهِ خُلِقَ آدَمُ، وَفِيهِ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ، وَفِيهِ أُخْرِجَ مِنْهَا، وَلاَ تَقُومُ السَّاعَةُ إِلاَّ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ». (م/ ۸۵٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «بهترین روزی که خورشید در آن طلوع کرده است، روز جمعه است؛ در این روز، آدم آفریده شد، و در همین روز، به بهشت برده شد، و در همین روز، از بهشت، اخراج گردید و قیامت نیز در روز جمعه برپا می شود».

باب(۳): دربارۀ لحظۀ اجابتی که در روز جمعه وجود دارد

۴۰۱ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ: «إِنَّ فِي الْجُمُعَةِ لَسَاعَةً، لاَ يُوَافِقُهَا مُسْلِمٌ قَائِمٌ يُصَلِّي، يَسْأَلُ اللَّهَ خَيْرًا إِلاَّ أَعْطَاهُ إِيَّاهُ» وَقَالَ بِيَدِهِ يُقَلِّلُهَا: يُزَهِّدُهَا. (م/ ۸۵۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: ابو القاسم ﷺ فرمود: «در روز جمعه، ساعتی وجود دارد که اگر بندۀ مؤمن، در آن لحظه، به نماز بایستد و از خداوند متعال خیری طلب کند، خداوند دعایش را اجابت می نماید» و با حرکات دست، کوتاهی آن لحظه را نشان داد.

۴۰۲ــ عَنْ أَبِي بُرْدَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ لِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَسَمِعْتَ أَبَاكَ يُحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي شَأْنِ سَاعَةِ الْجُمُعَةِ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «هِيَ مَا بَيْنَ أَنْ يَجْلِسَ الإِمَامُ إِلَى أَنْ تُقْضَى الصَّلاَةُ». (م/ ۸۵۳)

ترجمه: ابوبرده فرزند ابوموسی اشعری می گوید: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما به من گفت: آیا از پدرت شنیده ای که حدیثی دربارۀ لحظۀ اجابت دعا در روز جمعه، بیان نماید؟ من گفتم: بلی؛ شنیدم که پدرم می گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «آن لحظه بین

نشستن امام (بر منبر) تا هنگام تمام شدن نماز است».

شرح: در مورد اینکه این لحظه در چه قسمتی از روز جمعه، قرار دارد، علما اختلاف نظر دارند و آثار متعددی در این باره نقل شده است؛ امام نووی رحمه الله آنچه را که در حدیث فوق آمده است، ترجیح داده است.

باب(۴): آنچه که در نماز فجر روز جمعه خوانده می شود

۴۰۳ـــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقْرَأُ فِي صَلاَةِ الْفَجْرِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ: ﴿الم تَنْزِيلُ﴾ السَّجْدَةِ وَ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ﴾ وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقْرَأُ فِي صَلاَةِ الْجُمُعَةِ سُورَةَ الْجُمُعَةِ وَالْمُنَافِقِينَ. (م/ ۸۷۹)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ در نماز فجر روز جمعه، سوره های الم سجده و انسان را می خواند و در نماز جمعه، سوره های جمعه و منافقین را می خواند.

باب(۵): دربارهٔ غسل جمعه

۴۰۴ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ يَخْطُبُ النَّاسَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، إِذْ دَخَلَ عُثْمَانُ ابْنُ عَفَّانَ ﷺ فَعَرَّضَ بِهِ عُمَرُ ﷺ فَقَالَ: مَا بَالُ رِجَالٍ يَتَأَخَّرُونَ بَعْدَ النِّدَاءِ؟ فَقَالَ عُثْمَانُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا زِدْتُ حِينَ سَمِعْتُ النِّدَاءَ أَنْ تَوَضَّأْتُ ثُمَّ أَقْبَلْتُ، فَقَالَ عُمَرُ: وَالْوُضُوءَ أَيْضًا؟ أَلَمْ تَسْمَعُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْجُمُعَةِ فَلْيَغْتَسِلْ». (م/ ۸۴۵)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: روز جمعه، عمر بن خطاب ﷺ مشغول سخنرانی بود که عثمان بن عفان ﷺ وارد شد. عمر با اشارهٔ به او گفت: چرا برخی از مردم بعد از شنیدن اذان با تأخیر به مسجد می آیند؟ عثمان گفت: یا امیرالمومنین، با شنیدن اذان، بدون اینکه کار دیگری انجام دهم، فقط وضو گرفتم و به مسجد آمدم. عمر ﷺ گفت: آنهم فقط وضو گرفته ای؟ مگر نشنیده ای که رسول الله ﷺ فرمود: «هر گاه یکی از شما برای ادای نماز جمعه می رود، غسل نماید».

باب(۶): استعمال خوشبویی، و مسواک زدن در روز جمعه

٤٠٥ــ عَنْ أَبِي سَعِيد الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «غُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَة عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ، وَسِوَاكٌ، وَيَمَسُّ مِنَ الطِّيبِ مَا قَدَرَ عَلَيْه». (م/ ٨٤٦)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «روز جمعه، هر فرد بالغ، غسل نماید و مسواک بزند و به اندازهٔ توانایی، خوشبویی استعمال کند».

باب(۷): فضیلت زود رفتن برای نماز جمعه

٤٠٦ــ عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَة كَانَ عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِد مَلَائِكَةٌ يَكْتُبُونَ الأَوَّلَ فَالأَوَّلَ، فَإِذَا جَلَسَ الإِمَامُ طَوَوُا الصُّحُفَ، وَجَاءُوا يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ، وَمَثَلُ الْمُهَجِّرِ كَمَثَلِ الَّذِي يُهْدِي الْبَدَنَةَ، ثُمَّ كَالَّذِي يُهْدِي بَقَرَةً، ثُمَّ كَالَّذِي يُهْدِي الْكَبْشَ، ثُمَّ كَالَّذِي يُهْدِي الدَّجَاجَةَ، ثُمَّ كَالَّذِي يُهْدِي الْبَيْضَةَ». (م/ ٨٥٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که روز جمعه فرا می رسد، تعدادی فرشته کنار هر یک از دروازه های مسجد، مستقر می شوند و نامها را یکی پس از دیگری به ترتیب آمدن به مسجد، ثبت می نمایند و هنگامی که امام بر منبر می نشیند، دفترها را جمع می کنند و می آیند و به خطبه، گوشفرا می دهند. و مثال کسی که زود به مسجد می آید، مانند کسی است که شتری قربانی می کند؛ و شخص بعدی، مانند کسی است که گاوی قربانی می نماید؛ و کسی که بعد از او می آید، مانند کسی است که قوچی قربانی می نماید؛ و فرد بعدی، مانند کسی است که مرغی قربانی می کند؛ و شخص آخر، مانند کسی است که تخم مرغی قربانی می نماید».

شرح: زود رفتن برای نماز جمعه، فضیلت زیادی دارد و مراتب مردم بر اساس اعمال آنها است.

باب(٨): نمازجمعه هنگام زوال آفتاب(در اول وقت)

٤٠٧ـــ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: كُنَّا نُجَمِّعُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ، ثُمَّ نَرْجِعُ نَتَتَبَّعُ الْفَيْءَ. (م/٠ ٨٦)

ترجمه: سلمه بن اکوع ﷺ می گوید: ما با رسول خدا ﷺ هنگام زوال آفتاب، نماز جمعه می خواندیم و هنگام بازگشت (به خانه) در جستجوی سایه بودیم (تا در سایه حرکت کنیم).

شرح: از حدیث فوق، چنین فهمدیده می شود که نماز جمعه در عصر رسول خدا ﷺ در اول وقت خوانده می شد تا جایی که سایه ها بسیار کوتاه بود و صحابه در جستجوی سایه بودند تا در سایهٔ دیوارها از مسجد به خانه برگردند.

باب(٩): ساختن منبر رسول الله ﷺ و ایستادن بر آن در نماز

٤٠٨ـــ عَنْ أَبِي حَازِمٍ: أَنَّ نَفَرًا جَاءُوا إِلَى سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَدْ تَمَارَوْا فِي الْمِنْبَرِ مِنْ أَيِّ عُودٍ هُوَ؟ فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ، إِنِّي لأَعْرِفُ مِنْ أَيِّ عُودٍ هُوَ؟ وَمَنْ عَمِلَهُ؟ وَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَوَّلَ يَوْمٍ جَلَسَ عَلَيْهِ قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا عَبَّاسٍ فَحَدِّثْنَا، قَالَ: أَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى امْرَأَةٍ قَالَ أَبُو حَازِمٍ: إِنَّهُ لَيُسَمِّهَا يَوْمَئِذٍ: «انْظُرِي غُلاَمَكِ النَّجَّارَ يَعْمَلْ لِي أَعْوَادًا أُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَيْهَا» فَعَمِلَ هَذِهِ الثَّلاَثَ دَرَجَاتٍ، ثُمَّ أَمَرَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَوُضِعَتْ هَذَا الْمَوْضِعَ، فَهِيَ مِنْ طَرْفَاءِ الْغَابَةِ، وَلَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلَيْهِ فَكَبَّرَ وَكَبَّرَ النَّاسُ وَرَاءَهُ، وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ، ثُمَّ رَجَعَ فَنَزَلَ الْقَهْقَرَى حَتَّى سَجَدَ فِي أَصْلِ الْمِنْبَرِ، ثُمَّ عَادَ حَتَّى فَرَغَ مِنْ آخِرِ صَلاَتِهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي صَنَعْتُ هَذَا لِتَأْتَمُّوا بِي، وَلِتَعَلَّمُوا صَلاَتِي». (م/ ٥٤٤)

ترجمه: ابوحازم می گوید: چند نفر که دربارهٔ نوع چوب منبر رسول اکرم ﷺ با یکدیگر بحث کرده بودند، خدمت سهل بن سعد ﷺ آمدند. سهل گفت: سوگند به خدا که من می دانم از چه چوبی است؟ و چه کسی آنرا ساخت؟ همچنین رسول الله ﷺ را دیدم که برای اولین

بار، بالای آن نشست.

ابوحازم می گوید: به سهل گفتم: ای ابوعباس! ماجرایش را برای ما بیان کن. سهل گفت: رسول الله ﷺ فردی را نزد یک زن فرستاد ـ ابوحازم می گوید: سهل آنروز آن زن را نام برد ـ و فرمود: «به خدمتگزار نجارت بگو تا برایم چوبهایی درست کند که بالای آنها برای مردم، صحبت کنم».

او این سه درجهٔ منبر را ساخت. آنگاه رسول الله ﷺ دستور داد و اینجا گذاشته شد؛ قابل یادآوری اس که منبر از گزهای جنگلی عابه ساخته شد. من دیدم که رسول الله ﷺ روی آن ایستاد و تکبیر گفت. مردم نیز پشت سر ایشان که روی منبر بود، تکبیر گفتند. سپس اندکی به عقب برگشت و پایین منبر (روی زمین) سجده نمود. آنگاه به بالای منبر برگشت و اینگونه نمازش را به پایان رساند. بعد از اتمام نماز، چهرا ش را به سوی مردم برگرداند و فرمود: «ای مردم! من این عمل را انجام دادم تا شما به من اقتدا کنید و کیفیت نماز خواندن مرا بیاموزید»

باب(۱۰): آنچه در خطبه گفته می شود

٤٠٩ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ ضِمَادًا قَدِمَ مَكَّةَ، وَكَانَ مِنْ أَزْدِ شَنُوءَةَ،وَكَانَ يَرْقِي مِنْ هَذِهِ الرِّيحِ، فَسَمِعَ سُفَهَاءَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ يَقُولُونَ: إِنَّ مُحَمَّدًا مَجْنُونٌ، فَقَالَ: لَوْ أَنِّي رَأَيْتُ هَذَا الرَّجُلَ، لَعَلَّ اللَّهَ يَشْفِيهِ عَلَى يَدَيَّ، قَالَ: فَلَقِيَهُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَرْقِي مِنْ هَذِهِ الرِّيحِ، وَإِنَّ اللَّهَ يَشْفِي عَلَى يَدِي مَنْ شَاءَ، فَهَلْ لَكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ، نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلاَ مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يُضْلِلْ فَلاَ هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَمَّا بَعْدُ»، قَالَ: فَقَالَ: أَعِدْ عَلَيَّ كَلِمَاتِكَ هَؤُلاَءِ، فَأَعَادَهُنَّ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ، قَالَ: فَقَالَ: لَقَدْ سَمِعْتُ قَوْلَ الْكَهَنَةِ، وَقَوْلَ السَّحَرَةِ، وَقَوْلَ الشُّعَرَاءِ، فَمَا سَمِعْتُ مِثْلَ كَلِمَاتِكَ هَؤُلاَءِ، وَلَقَدْ بَلَغْنَ نَاعُوسَ الْبَحْرِ، قَالَ: فَقَالَ: هَاتِ يَدَكَ أُبَايِعْكَ عَلَى الإِسْلاَمِ، قَالَ: فَبَايَعَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَعَلَى قَوْمِكَ» قَالَ: وَعَلَى قَوْمِي، قَالَ: فَبَعَثَ

رَسُولُ اللَّه ﷺسَرِيَّةً فَمَرُّوا بِقَوْمِهِ فَقَالَ صَاحِبُ السَّرِيَّةِ لِلْجَيْشِ: هَلْ أَصَبْتُمْ مِنْ هَؤُلاَءِ شَيْئًا؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: أَصَبْتُ مِنْهُمْ مِطْهَرَةً، فَقَالَ: رُدُّوهَا فَإِنَّ هَؤُلاَءِ قَوْمُ ضِمَادٍ. (م/٨ ٨٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: ضماد که مردی از قبیلۀ أزد شنوءه بود و انسانهای جن زده را دم می زد، به مکه آمد و از نادانان اهل مکه شنید که می گویند: محمد دیوانه است. وی گفت: ای کاش این مرد را می دیدم؛ شاید خداوند او را بدست من شفا دهد.

راوی می گوید: وی با رسول الله ﷺ ملاقات کرد و گفت: ای محمد! من انسانهای جن زده را دم می زنم و خداوند هر که را بخواهد بدست من شفا می دهد. آیا می خواهی تو را دم بزنم؟

رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنِ الْحَمْدَ لِلَّه، نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلاَ مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يُضْلِلْ فَلاَ هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَمَّا بَعْدُ» (حمد وستایش از آن الله است؛ هرکس را خداوند هدایت نماید، هیچ کس نمی تواند گمراه کند، و هر که را او گمراه نماید، هیچ کس نمی تواند هدایت کند، و گواهی می دهم که هیچ معبود بحقی، بجز خدای یگانه، وجود ندارد؛ او هیچ شریکی ندارد و گواهی می دهم که محمد، بنده و فرستادۀ اوست؛ اما بعد)،

راوی می گوید: ضماد گفت: دوباره این کلمات را برایم تکرار کن. رسول خدا ﷺ این کلمات را سه بار برایش تکرار نمود. ضماد گفت: من سخنان کاهنان، ساحران و شاعران را شنیده ام؛ اما سخنانی مانند سخنان تو که به عمق دریا رسیدند، نشنیده ام.

رسول خدا ﷺ فرمود: پس دستت را دراز کن تا با تو بر اسلام بیعت کنم. ضماد دستش را دراز نمود و بیعت کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «از طرف قومت هم بیعت می کنی»؟ ضماد گفت: از طرف قومم هم بیعت می کنم.

راوی می گوید: رسول خدا ﷺ دسته ای نظامی (برای انجام ماموریتی) فرستاد. آنها ازکنار قبیله ضماد عبور کردند؛ فرمانده دسته به افراد خود گفت: آیا از اینها چیزی برداشته اید؟ یک

نفر گفت: آفتابه ای از آنها برداشته ام. فرمانده گفت: آنرا برگردانید؛ زیرا آنها، قبیلهٔ ضماد هستند.

باب(۱۱): سخنرانی با صدای بلند و آنچه در آن گفته می شود

۴۱۰ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّـه ﷺ إِذَا خَطَبَ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَعَلاَ صَوْتُهُ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ، حَتَّى كَأَنَّهُ مُنْذِرُ جَيْشٍ، يَقُولُ: «صَبَّحَكُمْ وَمَسَّاكُمْ»، وَيَقُولُ: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ» وَيَقْرُنُ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ: السَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى، وَيَقُولُ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ خَيْرَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّه، وَخَيْرُ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّد ﷺ وَشَرُّ الأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا، وَكُلُّ بِدْعَة ضَلاَلَةٌ» ثُمَّ يَقُولُ: «أَنَا أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ، مَنْ تَرَكَ مَالاً فَلأَهْلِه، وَمَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضَيَاعًا فَإِلَيَّ وَعَلَيَّ». (م/۷ ۸٦)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ سخنرانی می نمود، چشمانش قرمز می شد، صدایش بلند می شد، و خشم و غضبش شدت می گرفت تا جایی که گویا از لشکری می ترساند و می گوید: «صبح و شام به شما حمله خواهند کرد» همچنین در سخنرانی اش می فرمود: «من و قیامت مانند این دو تا برانگیخته شده ایم» و دو انگشت سبابه و وسطی را کنار هم قرار می داد. (و به ما نشان می داد). (همچنین در سخنرانی اش) می فرمود: «اما بعد، همانا بهترین سخن، کتاب خداست و بهترین رهنمود، رهنمود محمد است و بدترین امور، بدعت (نوآوری در دین) است و هر بدعت، گمراهی است». سپس می فرمود: «من از هر مؤمنی نسبت به خودش، اولویت بیشتری دارم؛ هر کس مالی از خود باقی گذاشت، به خانواده اش تعلق می گیرد؛ و هر کس، قرض یا فرزندانی از خود باقی گذاشت، بر من و به عهدهٔ من است».

باب(۱۲): اختصار در سخنرانی

۴۱۱ــ عَنْ أَبِي وَائِلٍ رضی الله عنه قَالَ: خَطَبَنَا عَمَّارٌ رضی الله عنه فَأَوْجَزَ وَأَبْلَغَ، فَلَمَّا نَزَلَ قُلْنَا: يَا أَبَا الْيَقْظَانِ، لَقَدْ أَبْلَغْتَ وَأَوْجَزْتَ، فَلَوْ كُنْتَ تَنَفَّسْتَ، فَقَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ

اللَّه ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ طُولَ صَلاَةِ الرَّجُلِ وَقِصَرَ خُطْبَتِه مَئِنَّةٌ مِنْ فِقْهِـــهِ، فَـــأَطِيلُوا الصَّلاَةَ وَاقْصُرُوا الْخُطْبَةَ، وَإِنَّ مِنَ الْبَيَانِ سِحْرًا». (م/٩ ٨٦)

ترجمه: ابو وائل می گوید: عمار ﷺ برای ما مختصر و مفید سخنرانی نمود. پس هنگامی که (از منبر) پایین آمد، گفتیم: ای ابویقظان! بسیار مختصر و مفید سخنرانی نمودی اما چقدر خوب بود اگر اندکی طولانی تر می کردی. عمار گفت: من شنیدم که رسول خدا ﷺ فرمود: «همانا نماز طولانی شخص، و سخنرانی کوتاهش، دلیل فقه و دانش وی است. پس نماز را طولانی کنید و کوتاه سخنرانی نمایید؛ همانا برخی از سخنرانی ها، سحر است».

باب(۱۳): آنچه حذف آن از سخنرانی جائز نیست

٤١٢ـــ عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً خَطَبَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ رَشَدَ، وَمَنْ يَعْصِهِمَا فَقَدْ غَوَى، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «بِئْسَ الْخَطِيبُ أَنْتَ، قُلْ: وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ». قَالَ ابْنُ نُمَيْرٍ: فَقَدْ غَوِيَ. (م/ ٨٧٠)

ترجمه: عدی بن حاتم ﷺ می گوید: مردی در حضور نبی اکرم ﷺ سخنرانی کرد و گفت: هر کس از خدا و رسولش اطاعت نماید، هدایت یافته است و هر کس از آنان، نافرمانی کند، گمراه شده است. رسول الله ﷺ فرمود: «تو سخنران بدی هستی؛ بگو: هر کس از خدا و رسولش نافرمانی کند».

شرح: هدف پیامبر اکرم ﷺ این است که توضیح و تفصیل در سخنرانی پسندیده است و بجای استعمال کلمهٔ «آنان» استفاده از نام خدا و رسولش پسندیده تر است. والله اعلم.

باب(۱۴): خواندن قرآن بر منبر در سخنرانی

٤١٣ـــ عَنْ أُمِّ هِشَامٍ بِنْتِ حَارِثَةَ بْنِ النُّعْمَانِ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَقَدْ كَانَ تَنُّورُنَا وَتَنُّورُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَاحِدًا سَنَتَيْنِ أَوْسَنَةً وَبَعْضَ سَنَةٍ، وَمَا أَخَذْتُ ﴿ قٓ

وَٱلْقُرْءَانِ ٱلْمَجِيدِ ۝١﴾ إلاَّ عَنْ لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، يَقْرَؤُهَا كُلَّ يَوْمِ جُمُعَةٍ عَلَى الْمِنْبَرِ إِذَا خَطَبَ النَّاسَ. (م/ ٨٧٣)

ترجمه: ام هشام دختر حارثه بن نعمان می گوید: دو سال یا یک سال و اندی تنور ما و تنور رسول الله ﷺ یکی بود. من سورۀ ق را فقط از زبان رسول اکرم ﷺ یاد گرفتم؛ زیرا هر روز جمعه، هنگامی که آنحضرت ﷺ برای مردم سخنرانی می نمود، بالای منبر آن را تلاوت می کرد.

باب(۱۵): اشاره با انگشت در اثنای سخنرانی

٤١٤ـــ عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ رُؤَيْبَةَ قَالَ: رَأَى بِشْرَ بْنَ مَرْوَانَ عَلَى الْمِنْبَرِ رَافِعًا يَدَيْهِ، فَقَالَ: قَبَّحَ اللَّهُ هَاتَيْنِ الْيَدَيْنِ، لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا يَزِيدُ عَلَى أَنْ يَقُولَ بِيَدِهِ هَكَذَا وَأَشَارَ بِإِصْبَعِهِ الْمُسَبِّحَةِ. (م/ ٨٧٤)

ترجمه: حصین می گوید: هنگامی که عماره بن رویبه ﷺ بشر بن مروان را دید که بالای منبر دستهایش را بلند کرده است، گفت: خداوند این دو دست را زشت و نامبارک گرداند؛ رسول الله ﷺ را دیدم که بجز این ـ اشاره با انگشت سبابه ـ کار دیگری انجام نداد.

شرح: راوی می خواهد بگوید که بلند کردن دستها بالای منبر، جایز نیست؛ زیرا رسول الله ﷺ چنین کاری انجام نداده است؛ البته فقط در دعای استسقاء به ثبوت رسیده است که رسول خدا ﷺ دستهای مبارکش را طوری بلند کردند که سفیدی زیر بغل ایشان مشاهده گردید؛ لذا بلند کردن دستها در دعای استسقاء اشکالی ندارد؛ بلکه سنت است.

باب(۱۶): آموزش به هدف شناخت در اثنای خطبه

٤١٥- عَنْ أَبِي رِفَاعَةَ قَالَ: انْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ يَخْطُبُ، قَالَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، رَجُلٌ غَرِيبٌ جَاءَ يَسْأَلُ عَنْ دِينِهِ، لاَ يَدْرِي مَا دِينُهُ؟ قَالَ: فَأَقْبَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَرَكَ خُطْبَتَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَيَّ، فَأُتِيَ بِكُرْسِيٍّ حَسِبْتُ قَوَائِمَهُ

حَدِيدًا، قَالَ: فَقَعَدَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَجَعَلَ يُعَلِّمُنِي مِمَّا عَلَّمَهُ اللَّهُ، ثُمَّ أَتَى خُطْبَتَهُ فَأَتَمَّ آخِرَهَا. (م/ ۸۷۶)

ترجمه: ابورفاعه ﷺ می گوید: زمانی خدمت نبی اکرم ﷺ رسیدم که مشغول سخنرانی بود. پس گفتم: ای رسول خدا! مردی بیگانه که دینش را نمی داند، آمده است تا دربارهٔ دینش بپرسد. با شنیدن این سخنان، رسول الله ﷺ خطبه اش را رها کرد و بسوی من حرکت نمود تا اینکه به من رسید؛ آنگاه یک صندلی آوردند که من گمان کردم پایه های آهنی دارد؛ رسول الله ﷺ روی صندلی نشست و ازآنچه که خداوند به او یاد داده بود، به من آموخت. سپس به خطبه اش پرداخت و آخر آنرا کامل نمود.

باب(۱۷): دربارهٔ نشستن میان دو خطبهٔ جمعه

۴۱۶ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَخْطُبُ قَائِمًا، ثُمَّ يَجْلِسُ، ثُمَّ يَقُومُ فَيَخْطُبُ قَائِمًا، فَمَنْ نَبَّأَكَ أَنَّهُ كَانَ يَخْطُبُ جَالِسًا فَقَدْ كَذَبَ، فَقَدْ وَاللَّهِ صَلَّيْتُ مَعَهُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفَيْ صَلَاةٍ. (م/۲ ۸۶)

ترجمه: جابر بن سمره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ ایستاده خطبه می خواند؛ سپس می نشست و بعد از آن، بلند می شد و ایستاده خطبه می خواند؛ پس هر کس به تو گفت که رسول خدا ﷺ نشسته خطبه می خواند، دروغ می گوید. سوگند به خدا که من با آنحضرت ﷺ بیشتر از دو هزار نماز خواندم.

باب(۱۸): مختصر خواندن نماز و خطبه

۴۱۷ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ قَالَ: كُنْتُ أُصَلِّي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَكَانَتْ صَلَاتُهُ قَصْدًا وَخُطْبَتُهُ قَصْدًا. (م/٦ ٨٦)

ترجمه: جابر بن سمره ﷺ می گوید: با رسول الله ﷺ نماز می خواندم؛ نماز و خطبهٔ آنحضرت ﷺ میانه (نه بسیار طولانی و نه بسیار کوتاه) بودند.

باب(۱۹): اگر کسی روز جمعه وارد شد در حالی که امام خطبه می خواند، دو رکعت نماز بخواند

٤١٨ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: جَاءَ سُلَيْكٌ الْغَطَفَانِيُّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَاعِدٌ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَقَعَدَ سُلَيْكٌ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «أَرَكَعْتَ رَكْعَتَيْنِ»؟ قَالَ: لاَ، قَالَ: «قُمْ فَارْكَعْهُمَا». (م/ ٨٧٥)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: روز جمعه، سلیک غطفانی آمد در حالی که رسول الله ﷺ بر منبر نشسته بود (و خطبه می خواند). سلیک قبل از اینکه نماز بخواند، نشست. نبی اکرم ﷺ به او گفت: «آیا دو رکعت نمازخوانده ای»؟ سلیک گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «بلند شو و دو رکعت بخوان».

و در روایتی دیگر، در صحیح مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «ای سلیک! بلند شو و دو رکعت نماز بخوان و آنها را مختصر کن». سپس فرمود: «هرگاه یکی از شما در روز جمعه آمد در حالی که امام مشغول ایراد خطبه بود، دو رکعت نماز بخواند و آنها را مختصر نماید». (م/۵۹/ ۸۷۵)

باب(۲۰): دربارهٔ سکوت نمودن و گوش فرا دادن به خطبه

٤١٩ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا قُلْتَ لِصَاحِبِكَ أَنْصِتْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَالإِمَامُ يَخْطُبُ فَقَدْ لَغَوْتَ». (م/۱ ٨٥)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر روز جمعه که امام مشغول ایراد خطبه است، به کسی که کنارت نشسته است، بگویی: ساکت باش، سخن بیهوده‌ای گفته ای».

باب(۲۱): فضیلت کسی که روز جمعه، گوش فرا دهد و سکوت نماید

۴۲۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنِ اغْتَسَلَ ثُمَّ أَتَى الْجُمُعَةَ، فَصَلَّى مَا قُدِّرَ لَهُ، ثُمَّ أَنْصَتَ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ خُطْبَتِهِ، ثُمَّ يُصَلِّي مَعَهُ، غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الأُخْرَى، وَفَضْلُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ». (م/ ۸۵۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، غسل نماید و برای نماز جمعه بیاید و نمازی را که برایش مقدر شده است، بخواند و تا پایان خطبهٔ امام، سکوت نماید و با امام نماز بخواند، تمام گناهانش از جمعهٔ قبل تا این جمعه و سه روز دیگر، بخشیده خواهند شد». (یعنی در مجموع، گناهان ده روز او بخشیده می شود؛ البته اگر مرتکب گناه کبیره ای نشده باشد؛ چنانچه در روایتی دیگر آمده است؛ و اگر مرتکب گناه کبیره ای شده باشد، گناه کبیره، نیاز به توبه دارد).

باب(۲۲): خداوند می فرماید: هنگامی که تجارت و سرگرمی را دیدند از اطراف تو بسوی تجارت پراکنده شدند و تو را ایستاده، رها کردند

۴۲۱- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَخْطُبُ قَائِمًا يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَجَاءَتْ عِيرٌ مِنَ الشَّامِ، فَانْفَتَلَ النَّاسُ إِلَيْهَا، حَتَّى لَمْ يَبْقَ إِلاَّ اثْنَا عَشَرَ رَجُلاً، فَأُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ الَّتِي فِي الْجُمُعَةِ: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَـٰرَةً أَوْ لَهْوًا ٱنفَضُّوٓا۟ إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمًا﴾. (م/۳ ۸۶)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ روز جمعه ایستاده مشغول خواندن خطبه بود که کاروانی از شام آمد. مردم برخاستند و بسوی کاروان رفتند تا جایی که فقط دوازده نفر باقی ماند. این جا بود که این آیهٔ سورهٔ جمعه نازل گردید: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَـٰرَةً أَوْ لَهْوًا ٱنفَضُّوٓا۟ إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمًا﴾ یعنی هنگامی که تجارت یا سرگرمی ای را دیدند از اطراف تو پراکنده شدند و تو را ایستاده رها کردند.

شرح: طبق روایتی که ابن حجر در فتح الباری نقل کرده است آن دوازده نفرعبارت

بودند از: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، عبد الله بن مسعود و تعدادی از انصار. قابل یادآوری است که این واقعه در ابتدای نزول احکام اسلام بود و مردم با احکام دین، آشنایی زیادی نداشتند.

باب(۲۳): سوره هایی که در نماز جمعه خوانده می شود

٤٢٢ـــ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْعِيدَيْنِ وَفِي الْجُمُعَةِ بِ ﴿ سَبِّحِ ٱسْمَ رَبِّكَ ٱلْأَعْلَى ۝ ﴾ وَ ﴿ هَلْ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ٱلْغَـٰشِيَةِ ۝ ﴾ قَالَ: وَإِذَا اجْتَمَعَ الْعِيدُ وَالْجُمُعَةُ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ يَقْرَأُ بِهِمَا أَيْضًا فِي الصَّلاتَيْنِ. (م/ ٨٧٨)

ترجمه: نعمان بن بشیر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ در نمازهای عید و جمعه، سوره های أعلی و غاشیه را می خواند. همچنین اگر نماز عید و جمعه در یک روز، واقع می شدند، در هر دو نماز، همین سوره ها را می خواند.

باب(۲۴): نماز خواندن بعد از نماز جمعه در مسجد

٤٢٣ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا صَلَّيْتُمْ بَعْدَ الْجُمُعَةِ فَصَلُّوا أَرْبَعًا» وَ فِي رِوَايَةٍ: قَالَ سُهَيْلٌ: «فَإِنْ عَجِلَ بِكَ شَيْءٌ، فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ فِي الْمَسْجِدِ، وَرَكْعَتَيْنِ إِذَا رَجَعْتَ». (م/١ ٨٨)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر خواستید بعد از نماز جمعه، نماز بخوانید، چهار رکعت بخوانید». و در روایت سهیل آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر عجله داشتید، دو رکعت در مسجد بخوانید و دو رکعت هنگام بازگشت (به خانه) بخوانید».

شرح: خواندن حداکثر چهار رکعت و حداقل دو رکعت، بعد از نماز جمعه، سنت است؛ زیرا خواندن دو رکعت نیز از رسول الله ﷺ به ثبوت رسیده است. امام نووی رحمه الله می گوید: «بدیهی است که رسول خدا ﷺ بیشتر اوقات چهار رکعت می خواند» و بهتر هم همین است؛ چرا که حدیث قولی فوق، چهار رکعت را تایید می نماید.

باب(٢٥): نماز خواندن بعد از نماز جمعه در خانه

٤٢٤- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ إِذَا صَلَّى الْجُمُعَةَ انْصَرَفَ فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ فِي بَيْتِهِ، ثُمَّ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصْنَعُ ذَلِكَ. (م/ ٨٨٢)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما بعد از خواندن نماز جمعه، به خانه بر می گشت و دو رکعت نماز می خواند و می فرمود: رسول الله ﷺ چنین می نمود.

باب (٢۶) بعد از نماز جمعه تا هنگامی که صحبت نکرده اید یا بیرون نرفته اید، نماز نخوانید

٤٢٥ــ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَطَاءٍ: أَنَّ نَافِعَ بْنَ جُبَيْرٍ أَرْسَلَهُ إِلَى السَّائِبِ ابْنِ أُخْتِ نَمِرٍ، يَسْأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ رَآهُ مِنْهُ مُعَاوِيَةُ فِي الصَّلاةِ، فَقَالَ: نَعَمْ، صَلَّيْتُ مَعَهُ الْجُمُعَةَ فِي الْمَقْصُورَةِ، فَلَمَّا سَلَّمَ الإِمَامُ قُمْتُ فِي مَقَامِي فَصَلَّيْتُ، فَلَمَّا دَخَلَ أَرْسَلَ إِلَيَّ، فَقَالَ: لاتَعُدْ لِمَا فَعَلْتَ إِذَا صَلَّيْتَ الْجُمُعَةَ فَلا تَصِلْهَا بِصَلاةٍ حَتَّى تَكَلَّمَ أَوْ تَخْرُجَ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَنَا بِذَلِكَ: أَنْ لا تُوصَلَ صَلاةٌ بِصَلاةٍ حَتَّى نَتَكَلَّمَ أَوْ نَخْرُجَ. (م/ ٨٨٣)

ترجمه: عمر بن عطاء می گوید: نافع بن جبیر مرا نزد سائب خواهر زادۀ نمر فرستاد تا از او در مورد چیزی که معاویه در نمازش دیده است، بپرسم. سائب گفت: بله، من نماز جمعه را با معاویه در حجرۀ مخصوص اش (که در مسجد ساخته شده بود) خواندم. وقتی که امام سلام داد، سرجایم بلند شدم و نماز خواندم. هنگامی که معاویه وارد شد، شخصی نزد من فرستاد و به من گفت: این کارت را تکرار نکن؛ هنگامی که نماز جمعه را خواندی، متصل به آن، تا وقتی که صحبت نکرده ای یا بیرون نرفته ای، نماز نخوان؛ زیرا رسول الله ﷺ به ما دستور داد که هیچ نمازی را با نماز دیگری تا هنگامی که صحبت نکرده ایم یا بیرون نرفته ایم، بطور متصل نخوانیم.

باب (۲۷): گناه ترک نماز جمعه

٤٣٦ـــ عن الْحَكَمِ بْنِ مِينَاءَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَأَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ حَـــدَّثَاهُ: أَنَّهُمَا سَمِعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ عَلَى أَعْوَادِ مِنْبَرِهِ: «لَيَنْتَهِيَنَّ أَقْوَامٌ عَنْ وَدْعِهِـــمْ الْجُمُعَاتِ أَوْ لَيَخْتِمَنَّ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ ثُمَّ لَيَكُونُنَّ مِنْ الْغَافِلِينَ». (م/٥ ٨٦)

ترجمه: حکم بن میناء روایت می کند که: عبدالله بن عمر و ابوهریره رضی الله عنهما گفتند: شنیدیم که رسول الله ﷺ بر منبرش که از چوب ساخته شده بود، می فرمود: «گروههایی از ترک نمازهای جمعه، دست بر می دارند یا اینکه خداوند بر دلهایشان مهر می زند و آنگاه جزو غافلان بشمار می روند».

۷- نمازهای عید

باب (۱): ترک اذان و اقامه در نمازهای عید

٤٣٧ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْعِيدَيْنَ غَيْرَ مَرَّةٍ وَلاَ مَرَّتَيْنِ، بِغَيْرِ أَذَانٍ وَلا إِقَامَةٍ. (م/ ٨٨٧)

ترجمه: جابر بن سمره ﷺ می گوید: بیشتر از یک بار و دوبار، همراه رسول الله ﷺ نمازهای عید فطر و قربان را بدون اذان و اقامه خواندم.

باب(۲): نمازهای عید قبل از خطبه خوانده می شوند

٤٣٨ـــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: شَهِدْتُ صَلاةَ الْفِطْرِ مَعَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ ﷺ، فَكُلُّهُمْ يُصَلِّيهَا قَبْلَ الْخُطْبَةِ ثُمَّ يَخْطُبُ، قَالَ: فَنَزَلَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ حِينَ يُجَلِّسُ الرِّجَالَ بِيَدِهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ يَشُقُّهُمْ حَتَّى جَاءَ النِّسَاءَ وَمَعَهُ بِلالٌ، فَقَالَ: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُؤْمِنَٰتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشْرِكْنَ بِٱللَّهِ شَيْـًٔا ﴾ فَتَلا هَذِهِ الآيَةَ حَتَّى فَرَغَ مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ حِينَ فَرَغَ مِنْهَا: «أَنْتُنَّ عَلَى ذَلِكِ». فَقَالَتْ امْرَأَةٌ وَاحِدَةٌ لَمْ يُجِبْهُ غَيْرُهَا مِنْهُنَّ: نَعَمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لا

يُدْرَى حِينَئِذ مَنْ هِيَ، قَالَ: «فَتَصَدَّقْنَ». فَبَسَطَ بِلالٌ ثَوْبَهُ، ثُمَّ قَالَ: هَلُمَّ فِدًى لَكُنَّ أَبِي وَأُمِّي، فَجَعَلْنَ يُلْقِينَ الْفَتَخَ وَالْخَوَاتِمَ فِي ثَوْبِ بِلالٍ. (م/ ۸۸٤)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: همراه نبی اکرم ﷺ، ابوبکر، عمر و عثمانﷺ در نماز عید فطر، شرکت کردم؛ همهٔ آنان، قبل از خطبه، نماز می خواندند و بعد از آن، به ایراد خطبه می پرداختند.

راوی می گوید: گویا من هم اکنون به رسول الله ﷺ نگاه می کنم که مردان را با دستش اشاره می کند که بنشینید. آنگاه همراه بلال از میان صفهای مردان گذشت و نزد زنان رفت و این آیه را تلاوت نمود که: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُؤْمِنَـٰتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشْرِكْنَ بِٱللَّهِ شَيْـًٔا ﴾ (ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آمدند که با تو بیعت نمایند تا با خداوند هیچ چیز را شریک قرار ندهند...) آنحضرت ﷺ این آیه را تا پایان، تلاوت نمود و بعد از آن، فرمود: «آیا شما بر همین بیعت هستید»؟ یک زن که بجز او کسی دیگر، پاسخ نداد، گفت: بلی، ای پیامبر خدا.

راوی می گوید: در آن وقت، دانسته نشد که او کیست. بهر حال نبی اکرم ﷺ ادامه داد و فرمود: «پس صدقه بدهید». آنگاه بلال چادرش را پهن کرد و گفت: صدقه دهید؛ پدر و مادرم فدای شما شوند. سپس زنان، شروع به ریختن انگشترهای بزرگ و کوچک در چادر بلال، نمودند.

باب (۳): سوره هایی که در نمازهای عید خوانده می شوند

۴۲۹ــ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ سَأَلَ أَبَا وَاقِد اللَّيْثِيَّ: مَا كَانَ يَقْرَأُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الأَضْحَى وَالْفِطْرِ؟ فَقَالَ: كَانَ يَقْرَأُ فِيهِمَا بِ ﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ﴾ وَ ﴿اقْتَرَبَتْ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾. (م/۱ ۸۹)

ترجمه: عبیدالله بن عبدالله می گوید: عمر بن خطاب ﷺ از ابو واقد لیثی پرسید: رسول خدا ﷺ در نمازهای عید قربان و فطر چه سوره هایی را می خواند؟ وی گفت: آنحضرت ﷺ در هردوی آنها (عید فطر و قربان) سوره های ق و قمر را می خواند.

باب (۴) نخواندن نماز قبل و بعد از نماز عید در مصلی

۴۳۰ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسرَضِيَ اَللّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ خَرَجَ يَوْمَ أَضْحَى أَوْ فطْرٍ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، لَمْ يُصَلِّ قَبْلَهَا وَلاَ بَعْدَهَا، ثُمَّ أَتَى النِّسَاءَ وَمَعَهُ بِلاَلٌ، فَأَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَة، فَجَعَلَتْ الْمَرْأَةُ تُلْقِي خُرْصَهَا وَتُلْقِي سِخَابَهَا. (م/ ۸۹۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ روز عید قربان و یا فطر، آمد و دو رکعت نماز (عید) خواند و قبل و بعد از آنها –نمازی دیگر –نخواند. آنگاه در حالی که بلال وی را همراهی می کرد، نزد زنان رفت و آنان را به صدقه دادن، امر نمود. زنان شروع به انداختن گوشواره ها و گردنبندهایشان نمودند.

باب (۵) رفتن زنان به نمازهای عید

۴۳۱ــ عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اَللّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّه ﷺ أَنْ نُخْرِجَهُنَّ فِي الْفِطْرِ وَالأَضْحَى: الْعَوَاتِقَ وَالْحُيَّضَ وَذَوَاتِ الْخُدُورِ، فَأَمَّا الْحُيَّضُ فَيَعْتَزِلْنَ الصَّلاَةَ، وَيَشْهَدْنَ الْخَيْرَ وَدَعْوَةَ الْمُسْلِمِينَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه: إِحْدَانَا لا يَكُونُ لَهَا جِلْبَابٌ؟ قَالَ: «لِتُلْبِسْهَا أُخْتُهَا مِنْ جِلْبَابِهَا». (م/ ۸۹۰)

ترجمه: ام عطیه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ به ما دستور داد تا دختران جوان، زنان محجبه و زنانی را که در دوران قاعدگی بسر می برند، برای نماز عید فطر و قربان ببریم؛ البته زنان حائضه نباید وارد مصلا شوند؛ فقط در این مجلس خیر و دعوت مسلمانان، شرکت کنند.

ام عطیه می گوید: من گفتم: ای رسول خدا! اگر یکی از ما روپوشی برای حجاب نداشت، چکار کند؟ فرمود: «خواهرش از روپوش های خودش به او بدهد».

باب (۶): آنچه دختر بچه ها روز عید می خوانند

۴۳۲ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَعِنْدِي جَارِيَتَانِ تُغَنِّيَانِ بِغِنَاءِ بُعَاثٍ، فَاضْطَجَعَ عَلَى الْفِرَاشِ وَحَوَّلَ وَجْهَهُ، فَدَخَلَ

أَبو بَكْرٍ ﷺ فَانْتَهَرَنِي وَقَالَ: مِزْمَارُ الشَّيْطَانِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «دَعْهُمَا». فَلَمَّا غَفَلَ غَمَزْتُهُمَا فَخَرَجَتَا، وَكَانَ يَوْمَ عِيدٍ، يَلْعَبُ السُّودَانُ بِالدَّرَقِ وَالْحِرَابِ، فَإِمَّا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَإِمَّا قَالَ: «تَشْتَهِينَ تَنْظُرِينَ». فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَأَقَامَنِي وَرَاءَهُ، خَدِّي عَلَى خَدِّهِ، وَهُوَ يَقُولُ: «دُونَكُمْ يَا بَنِي أَرْفِدَةَ». حَتَّى إِذَا مَلِلْتُ قَالَ: «حَسْبُكِ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاذْهَبِي». (م/ ۸۹۲)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: دو دختر بچه نزد من مشغول خواندن شعر بعاث بودند که رسول خدا ﷺ وارد شد و برای استراحت به رختخواب رفت و دراز کشید و چهره اش را برگرداند. سپس ابوبکر ﷺ وارد شد و با دیدن این صحنه، مرا بشدت سرزنش نمود و گفت: صدای شیطان در خانۀ پیامبر!؟ رسول الله ﷺ رو به ابوبکر نمود و فرمود: «آنان را به حال خود بگذار». عایشه رضی الله عنها می گوید: پس از اینکه ابوبکر ﷺ سرگرم کاری دیگر شد، من اشاره کردم و آنها رفتند. همچنین در یکی از روزهای عید، تعدادی حبشی با نیزه و سپرهای ساخته شده از چوب، بازی می کردند؛ من از رسول خدا ﷺ درخواست نمودم (که بازی آنها را نگاه کنم) یا خودش فرمود: «آیا دوست داری تماشا کنی»؟ گفتم: بلی. پس مرا پشت سر خود، قرار داد و در حالی که رخسارم به رخسارش چسبیده بود، می فرمود: «ای فرزندان ارفده! بازی کنید» تا اینکه من خسته شدم. آنگاه آنحضرت ﷺ فرمود: «کافی است»؟ گفتم: بلی. فرمود: «پس برو».

۸- نماز مسافر

باب (۱): تخفیف نماز برای مسافر اگر چه امنیت داشته باشد

۴۳۳- عَنْ يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ ﷺ قَالَ: قُلْتُ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ: ﴿فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ فَقَدْ أَمِنَ النَّاسُ؟ فَقَالَ: عَجِبْتُ مِمَّا عَجِبْتَ مِنْهُ، فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ:

«صَدَقَةٌ تَصَدَّقَ اللَّهُ بِهَا عَلَيْكُمْ فَاقْبَلُوا صَدَقَتَهُ». (م/٨٦ ٦)

ترجمه: یعلی بن امیه می گوید: به عمر به خطاب گفتم: «اگر در مسافرت بسر می بردید و ترسیدید که کفار بلایی بر سر شما بیاورند، گناهی بر شما نیست که نمازها را کوتاه (دو رکعتی) بخوانید». اما هم اکنون، که مردم، امنیت دارند، حکم چیست؟ عمر بن خطاب گفت: از آنچه شما تعجب کردید من نیز تعجب نمودم؛ لذا از رسول الله ﷺ پرسیدم؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «این، صدقه ای است که خداوند آنرا به شما عنایت کرده است؛ شما هم صدقه اش را بپذیرید».

٤٣٤ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: فَرَضَ اللَّهُ الصَّلَاةَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّكُمْ ﷺ فِي الْحَضَرِ أَرْبَعًا وَفِي السَّفَرِ رَكْعَتَيْنِ، وَفِي الْخَوْفِ رَكْعَةً. (م/٨٧ ٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: خداوند متعال نماز را به زبان پیامبرتان در حضر، چهار رکعت؛ در سفر، دو رکعت، و در حالت خوف، یک رکعت فرض گردانید.

شرح: بعضی به ظاهر این حدیث، عمل نموده اند وگفته اند: نماز خوف، یک رکعت است؛ اما جمهور می گویند: یک رکعت را با امام بخواند و یک رکعت دیگر را تنها بخواند چنانچه در احادیث صحیح به آن تصریح شده است.

باب (۲): مسافتی که نماز در آن، کوتاه (دو رکعتی) خوانده می شود

٤٣٥ــ عن أَنَسِ بْنِ مَالِك ﷺ يَقُولُ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الظُّهْرَ بِالْمَدِينَةِ أَرْبَعًا، وَصَلَّيْتُ مَعَهُ الْعَصْرَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ. (م/ ٩٠ ٦)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: نماز ظهر را در مدینه با رسول خدا ﷺ چهار رکعت خواندم و نماز عصر را با آنحضرت ﷺ در ذوالحلیفه دو رکعت خواندم.

باب (۳) کوتاه خواندن نماز در حج

٤٣٦ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِك ﷺ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ حَتَّى رَجَعَ، قُلْتُ: كَمْ أَقَامَ بِمَكَّةَ؟ قَالَ: عَشْرًا و

فی روايةٍ: خَرَجْنَا مِنْ الْمَدِينَةِ إِلَى الْحَجِّ. (م/۹۳ ٦)

ترجمه: انس بن مالـک رضی الله عنه مـی گویـد: همـراه رسـول خـدا ﷺ از مدینـه بـه مکـه رفتـیم؛ آنحضرت ﷺ (از هنگام بیرون رفتن از مدینـه) تـا زمـانی کـه برگـشت، نمازهـا را دو رکعتـی می خواند. راوی می گوید: من از انس پرسیدم: آنحضرت ﷺ چقدر در مکـه مانـد؟ گفـت: ده روز.

و در روایتی آمده است که انس گفت: ما از مدینه برای حج، بیرون رفتیم.

باب (۴): کوتاه خواندن نماز در منا

۴۳۷ــ عَن ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: صَلَّى النَّبِيُّ ﷺ بِمِنًـى صَـلاَةَ الْمُسَافِرِ وَأَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ رضی الله عنه ثَمَانِيَ سِنِينَ، أَوْ قَالَ: سِتَّ سِنِينَ قَالَ حَفْصٌ (يَعْنِي ابنَ عَاصِمٍ): وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يُصَلِّي بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ يَأْتِي فِرَاشَهُ، فَقُلْـتُ: أَيْ عَمِّ! لَوْ صَلَّيْتَ بَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ؟ قَالَ: لَوْ فَعَلْتُ لأَتْمَمْتُ الصَّلاَةَ. (م/۹٤ ٦)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول خدا ﷺ، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در منا نمازها را مانند نماز مسافر می خواندند. عثمان نیز هشت یا شش سال، چنین کرد.

حفص بن عاصم می گوید: ابن عمر رضی الله عنهما نیز در منا دو رکعت می خوانـد و بـه رختخواب می رفت. من گفتم: عمو جان! اگر بعد از آنها دو رکعت دیگر می خواندی، خوب بود. او گفت: اگر بخواهم چنین کاری انجام دهم، نمازم را کامل می نمودم.

باب (۵): جمع میان دو نماز در سفر

۴۳۸ــ عَنْ أَنَس بن مالک رضی الله عنه عَنْ النَّبِيِّ ﷺ: إِذَا عَجِلَ عَلَيْهِ السَّيْرُ يُـؤَخِّرُ الظُّهْرَ إِلَى أَوَّلِ وَقْتِ الْعَصْرِ فَيَجْمَعُ بَيْنَهُمَا، وَيُؤَخِّرُ الْمَغْرِبَ حَتَّى يَجْمَعَ بَيْنَهَـا وَبَيْنَ الْعِشَاءِ، حِينَ يَغِيبُ الشَّفَقُ. (م/ ٤ ۷۰)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: هر گاه، رسول الله ﷺ در سفرهایش عجلـه داشـت، نماز ظهر را تا اول وقت نماز عصر به تأخیر می انداخت و هر دو را با هم می خوانـد. همچنـین

نماز مغرب را به تأخیر می انداخت و هنگامی که شفق (قرمزی) ناپدید می شد، نماز مغرب و عشا را با هم می خواند.

باب (۶): جمع میان دو نماز هنگام مقیم بودن

٤٣٩ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ، وَالْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ، بِالْمَدِينَةِ فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلا مَطَرٍ فِي حَدِيثِ وَكِيعٍ قَالَ: قُلْتُ لابْنِ عَبَّاسٍ: لِمَ فَعَلَ ذَلِكَ؟ قَالَ: كَيْ لا يُحْرِجَ أُمَّتَهُ، وَفِي حَدِيثِ أَبِي مُعَاوِيَةَ: قِيلَ لابْنِ عَبَّاسٍ: مَا أَرَادَ إِلَى ذَلِكَ؟ قَالَ: أَرَادَ أَنْ لاَ يُحْرِجَ أُمَّتَهُ. (م/ ٧٠٥)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در مدینه بدون هیچگونه ترس و بارانی، نمازهای ظهر و عصر را با هم، و مغرب و عشا را نیز با هم خواند.

در روایت وکیع آمده است که وکیع به ابن عباس گفت: چرا آنحضرت ﷺ این کار را انجام داد؟ ابن عباس گفت: برای اینکه امتش را در تنگنا قرار ندهد. و در روایت ابومعاویه آمده است که از ابن عباس پرسیدند: هدف پیامبر اکرم ﷺ از این کار، چه بود؟ گفت: هدفش این بود که امتش را در تنگنا قرار ندهد.

باب (۷): نماز خواندن در منزل هنگام باران

٤٤٠ــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ نَادَى بِالصَّلاةِ فِي لَيْلَةٍ ذَاتِ بَرْدٍ وَرِيحٍ وَمَطَرٍ، فَقَالَ فِي آخِرِ نِدَائِهِ: أَلاَ صَلُّوا فِي رِحَالِكُمْ، أَلاَ صَلُّوا فِي الرِّحَالِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَأْمُرُ الْمُؤَذِّنَ إِذَا كَانَتْ لَيْلَةٌ بَارِدَةٌ أَوْ ذَاتُ مَطَرٍ فِي السَّفَرِ أَنْ يَقُولَ: «أَلاَ صَلُّوا فِي رِحَالِكُمْ». (م/ ٦٩٧)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما در یکی از شبهای سرد و بارانی که باد نیز می وزید، اذان گفت و در پایان افزود: هان! در خانه هایتان نماز بخوانید؛ هان! در خانه ها نماز بخوانید. بعد از آن، گفت: شبی که در مسافرت، هوا بارانی و یا سرد می شد، رسول الله ﷺ به مؤذن

دستور می داد تا بگوید: «هان! در خانه هایتان، نماز بخوانید».

باب (۸): ترک نمازهای نفلی در سفر

۴۴۱- عن حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ قَالَ: صَحِبْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا في طَرِيقِ مَكَّةَ، قَالَ: فَصَلَّى لَنَا الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ أَقْبَلَ وَأَقْبَلْنَا مَعَهُ حَتَّى جَاءَ رَحْلَهُ، وَجَلَسَ وَجَلَسْنَا مَعَهُ، فَحَانَتْ مِنْهُ الْتِفَاتَةٌ نَحْوَ حَيْثُ صَلَّى، فَرَأَى نَاسًا قِيَامًا، فَقَالَ: مَا يَصْنَعُ هَؤُلَاءِ؟ قُلْتُ: يُسَبِّحُونَ، قَالَ: لَوْ كُنْتُ مُسَبِّحًا لأَتْمَمْتُ صَلَاتِي، يَا ابْنَ أَخِي إِنِّي صَحِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي السَّفَرِ فَلَمْ يَزِدْ عَلَى رَكْعَتَيْنِ حَتَّى قَبَضَهُ اللَّهُ، وَصَحِبْتُ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ يَزِدْ عَلَى رَكْعَتَيْنِ حَتَّى قَبَضَهُ اللَّهُ، وَصَحِبْتُ عُمَرَ فَلَمْ يَزِدْ عَلَى رَكْعَتَيْنِ حَتَّى قَبَضَهُ اللَّهُ، ثُمَّ صَحِبْتُ عُثْمَانَ فَلَمْ يَزِدْ عَلَى رَكْعَتَيْنِ حَتَّى قَبَضَهُ اللَّهُ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ: ﴿ **لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ** ﴾ (م/۸۹ ٦)

ترجمه: حفص بن عاصم می گوید: در راه مکه، همراه ابن عمر رضی الله عنهما بودم. او نماز ظهر را دو رکعت، برگزار نمود. آنگاه ما و ایشان برگشتیم تا اینکه به اقامتگاه خود آمد و نشست. ما نیز همراه او نشستیم. ناگهان، نگاهش به جایی افتاد که نماز خوانده بود. در آنجا افرادی را دید که ایستاده اند. پرسید: آنان چکار می کنند؟ گفتم: نماز می خوانند. گفت: اگر بنا بود نفل بخوانم، فرضم را کامل می نمودم. ای برادرزاده ام! من در سفر، همراه رسول خدا ﷺ بوده ام. آنحضرت ﷺ تا زمانی که وفات نمود بیشتر از دو رکعت (فرض) نخواند. همچنین همراه ابوبکر ﷺ بوده ام. ایشان هم تا هنگام وفات، بیشتر از دو رکعت نخواند. عمر ﷺ را نیز همراهی کرده ام. ایشان نیز تا هنگام وفات، بیشتر از دو رکعت نخواند. با عثمان ﷺ نیز بوده ام. وی تا هنگام وفات، بیشتر از دو رکعت نخواند. و خداوند متعال می فرماید: «شخص رسول خدا ﷺ برای شما الگوی خوبی است».

باب (۹): خواندن نمازهای نفلی بر سواری در سفر

۴۴۲- عن ابن عمررَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُسَبِّحُ عَلَى

الرَّاحِلَةِ قِبَلَ أَيِّ وَجْهٍ تَوَجَّهَ، وَيُوتِرُ عَلَيْهَا، غَيْرَ أَنَّهُ لاَ يُصَلِّي عَلَيْهَا الْمَكْتُوبَةَ. (م/ ۷۰۰)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ سوار بر مرکب به هر جهتی که می رفت نماز نفل و وتر می خواند. البته نماز فرض را بر مرکب نمی خواند.

باب (۱۰): هر گاه رسول الله ﷺ از سفری می آمد، در مسجد دو رکعت نماز می خواند

۴۴۳ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزَاةٍ، فَأَبْطَأَ بِي جَمَلِي وَأَعْيَى، ثُمَّ قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَبْلِي وَقَدِمْتُ بِالْغَدَاةِ، فَجِئْتُ الْمَسْجِدَ، فَوَجَدْتُهُ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ، قَالَ: «الآنَ حِينَ قَدِمْتَ». قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَدَعْ جَمَلَكَ، وَادْخُلْ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ». قَالَ: فَدَخَلْتُ فَصَلَّيْتُ ثُمَّ رَجَعْتُ. (م/۷۱۵)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: در یکی از غزوات، همراه رسول خدا ﷺ بیرون رفتم. شترم خسته شد و مرا معطل کرد. به همین خاطر رسول الله ﷺ قبل از من رسید. من هنگام صبح رسیدم. به مسجد رفتم. پیامبر اکرم ﷺ کنار دروازه مسجد بود؛ به من گفت: همین الآن از راه می آیی؟ گفتم: بلی. فرمود: «شترت را بگذار، به مسجد برو و دو رکعت نماز بخوان». من نیز وارد مسجد شدم، دو رکعت نماز خواندم و برگشتم.

باب (۱۱): آنچه درباره نماز خوف آمده است

۴۴۴ـــ عَنْ جَابِرِ بن عبدالله رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَوْمًا مِنْ جُهَيْنَةَ، فَقَاتَلُونَا قِتَالاً شَدِيدًا، فَلَمَّا صَلَّيْنَا الظُّهْرَ قَالَ الْمُشْرِكُونَ: لَوْ مِلْنَا عَلَيْهِمْ مَيْلَةً لاَقْتَطَعْنَاهُمْ فَأَخْبَرَ جِبْرِيلُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَلِكَ، فَذَكَرَ ذَلِكَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: وَقَالُوا إِنَّهُ سَتَأْتِيهِمْ صَلاَةٌ هِيَ أَحَبُّ إِلَيْهِمْ مِنَ الأَوْلاَدِ، فَلَمَّا حَضَرَتِ الْعَصْرُ، صَفَّنَا صَفَّيْنِ وَالْمُشْرِكُونَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ، قَالَ: فَكَبَّرَ

رَسُولُ اللَّه ﷺ فكبَّرْنا، وَرَكَعَ وَرَكَعْنَا، ثُمَّ سَجَدَ وَسَجَدَ مَعَهُ الصَّفُّ الأَوَّلُ، فَلَمَّا قَامُوا سَجَدَ الصَّفُّ الثَّاني، ثُمَّ تَأَخَّرَ الصَّفُّ الأَوَّلُ وَتَقَدَّمَ الصَّفُّ الثَّاني فَقَامُوا مَقَامَ الأَوَّلِ، فَكَبَّرَ رَسُولُ اللَّه ﷺ فَكبَّرْنا، وَرَكَعَ فَرَكَعْنَا، ثُمَّ سَجَدَ مَعَهُ الصَّفُّ الأَوَّلُ، وَقَامَ الثَّاني، فَلَمَّا سَجَدَ الصَّفُّ الثَّاني ثُمَّ جَلَسُوا جَمِيعًا سَلَّمَ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّه ﷺ، قَالَ أَبو الزُّبَيْرِ: ثُمَّ خَصَّ جَابِرٌ أَنْ قَالَ: كَمَا يُصَلِّي أُمَرَاؤُكُمْ هَؤُلاَءِ. (م/ ٨٤٠)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: ما همراه رسول خدا ﷺ به جنگ با گروهی از طایفه جهینه رفتیم. آنان سرسختانه با ما جنگیدند. هنگامی که نماز ظهر را خواندیم. مشرکین با خود گفتند: اگر بطور ناگهانی حمله کنیم، آنان را تکه پاره و ریشه کن می کنیم. جبریل ﷺ رسول خدا ﷺ را از ماجرا باخبر ساخت. آنحضرت ﷺ نیز ماجرا را برای ما بیان نمود.

راوی می گوید: همچنین آنها به یکدیگر گفته بودند: مسلمانان، نمازی پیش رو دارند که برای آنان از فرزندانشان محبوب تر است.

لذا هنگامی که وقت نماز عصر فرا رسید، پیامبر اکرم ﷺ ما را به دو گروه، تقسیم نمود.

قابل یادآوری است که مشرکین سمت قبله ما قرار داشتند. آنگاه رسول خدا ﷺ تکبیر گفت و ما نیز تکبیر گفتیم. رکوع کرد و ما نیز رکوع کردیم، سجده نمود و ما نیز سجده نمودیم. هنگامی که این گروه، بلند شدند، گروه دوم سجده کردند. سپس گروه اول، عقب رفتند و گروه دوم جلو آمدند و بجای گروه اول، ایستادند. آنگاه رسول خدا ﷺ تکبیر گفت و ما نیز تکبیر گفتیم. رکوع کرد و ما نیز رکوع کردیم. آنگاه گروه اول با ایشان، سجده کردند و گروه دوم برخاستند. هنگامی که گروه دوم، سجده نمودند و همگی نشستند. آنگاه رسول خدا ﷺ سلام گفت (و بقیه نیز سلام دادند). ابوالزبیر می گوید: سپس جابر ﷺ این جمله را افزود که: همانگونه که این امیران شما نماز می خوانند.

باب (١٢): نماز كسوف (خورشيد گرفتگی)

٤٤٥ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَسَفَتْ الشَّمْسُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي، فَأَطَالَ الْقِيَامَ جِدًّا، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ جِدًّا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَأَطَالَ الْقِيَامَ جِدًّا وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ جِدًّا وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ سَجَدَ، ثُمَّ قَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَامَ، فَأَطَالَ الْقِيَامَ وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ سَجَدَ، ثُمَّ انْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ تَجَلَّتْ الشَّمْسُ، فَخَطَبَ النَّاسَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ، وَإِنَّهُمَا لا يَنْخَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلاَ لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَكَبِّرُوا، وَادْعُوا اللَّهَ وَصَلُّوا وَتَصَدَّقُوا، يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ، إِنْ مِنْ أَحَدٍ أَغْيَرَ مِنْ اللَّهِ أَنْ يَزْنِيَ عَبْدُهُ أَوْ تَزْنِيَ أَمَتُهُ، يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ، وَاللَّهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا وَلَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً، أَلاَ هَلْ بَلَّغْتُ». (م/١ ٩٠)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: در زمان رسول خدا ﷺ خورشید گرفتگی ایجاد شد. آنحضرت ﷺ برخاست و نماز خواند و قیامش را بسیار طولانی نمود. آنگاه رکوع کرد و رکوعش را نیز بسیار طولانی نمود. سپس سرش را از رکوع، بلند کرد و بسیار طولانی، ایستاد. البته از قیام اول، کوتاه تر بود. آنگاه دوباره رکوع کرد و رکوع را بسیار طولانی نمود. البته از رکوع اول، کوتاه تر بود. سپس سجده نمود. بعد از آن، برخاست و قیامش را طولانی نمود. البته این قیام (از قیام اول) کوتاه تر بود. سپس رکوع کرد و رکوعش را نیز طولانی نمود، البته از رکوع اول، کوتاه تر بود. آنگاه سرش را بلند کرد و ایستاد و قیامش را طولانی نمود. البته از قیام اول، کوتاه تر بود. بعد از آن، دوباره رکوع کرد و رکوعش را طولانی نمود. البته از رکوع اول، کوتاه تر بود. سپس سجده نمود. و در حالی آنحضرت ﷺ نمازش را تمام کرد که خورشید گرفتگی برطرف شده بود.

پس از آن، خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «بدانید که ماه و خورشید دو نشانه از نشانه های (قدرت) خدا هستند و بخاطر مرگ و زندگی کسی، دچار گرفتگی نمی شوند. هر گاه چنین پدیده هایی را مشاهده نمودید، تکبیر بگویید، دعا کنید، نماز بخوانید و صدقه بدهید. ای امت محمد! هر گاه، یکی از بندگان الله، خواه مرد یا زن، مرتکب زنا شود، غیرت هیچ کس، به اندازۀ غیرت الله به جوش نمی آید. ای امت محمد! سوگند به خدا، اگر آنچه را من می دانم شما می دانستید، زیاد گریه می کردید و کم می خندیدید. آیا من رساندم»؟

٤٤٦ـــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّـهِ ﷺ حِينَ كَسَفَتْ الشَّمْسُ ثَمَانَ رَكَعَاتٍ فِي أَرْبَعِ سَجَدَاتٍ. (م/ ٩٠٨)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که خورشید گرفتگی رخ داد، رسول الله ﷺ نماز خواند و در آن، هشت رکوع (در هر رکعت، چهار رکوع) و چهار سجده بجای آورد.

باب (١٣): دربارۀ نماز استسقا (طلب باران)

٤٤٧ـــ عن عَبْدِ اللَّه بْنَ زَيْدٍ الأَنْصَارِيَّ ﷺ أَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ خَرَجَ إِلَى الْمُصَلَّى يَسْتَسْقِي، وَأَنَّهُ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَدْعُوَ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَحَوَّلَ رِدَاءَهُ، و فی رواية: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْمُصَلَّى فَاسْتَسْقَى وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ، حوَّل رِدَاءَهُ وَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ. (م/ ٨٩٤)

ترجمه: عبدالله بن زید انصاری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ برای دعای باران از خانه بیرون شد و به مصلی (عیدگاه) رفت. و هنگامی که می خواست دعا کند رو بسوی قبله ایستاد و چادرش را (که بر روی شانه هایش انداخته بود) وارونه نمود.

و در روایتی آمده است که: آنحضرت ﷺ رو به قبله و پشت بسوی مردم کرده، چادرش را وارونه نمود و دعا کرد. سپس دو رکعت نماز خواند.

باب(۱۴): برکت باران

٤٤٨ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: أَصَابَنَا وَنَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَطَـرٌ، قَـالَ: فَحَسَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَوْبَهُ حَتَّى أَصَابَهُ مِنْ الْمَطَرِ، فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَ صَنَعْتَ هَذَا؟ قَالَ: «لِأَنَّهُ حَدِيثُ عَهْدٍ بِرَبِّهِ». (م/ ۸۹۸)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: ما همراه رسول خدا ﷺ بودیم که باران بارید. آنحضرت ﷺ قسمتی از بدنش را لخت نمود تا باران بر آن بریزد. عرض کردیم: ای رسول خدا! چرا چنین کردی؟ فرمود: «زیرا آن، تازه از جانب پروردگارش آمده است». (یعنی خداوند آنرا تازه آفریده است به همین خاطر، تبرک است).

باب (۱۵): دربارهٔ پناه خواستن، هنگام دیدن ابر و باد، و خوشحال شدن از دیدن باران

٤٤٩ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا عَصَفَتِ الرِّيحُ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا فِيهَا، وَخَيْرَ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا، وَشَرِّ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ». قَالَتْ: وَإِذَا تَخَيَّلَتْ السَّمَاءُ تَغَيَّرَ لَوْنُهُ، وَخَرَجَ وَدَخَلَ، وَأَقْبَلَ وَأَدْبَرَ، فَإِذَا مَطَرَتْ سُرِّيَ عَنْهُ فَعَرَفْتُ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ، قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ: «لَعَلَّهُ يَا عَائِشَةُ كَمَا قَالَ قَوْمُ عَادٍ: ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا﴾. (م/ ۸۹۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هرگاه، هوا طوفانی می شد، نبی اکرم ﷺ می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُکَ خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا فِيهَا، وَخَيْرَ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا، وَشَرِّ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ» یعنی خدایا! من خیر آن و خیر چیزی را که در آن، وجود دارد و خیر آنچه را که بخاطر آن، فرستاده شده است از تو مسئلت می نمایم؛ و از بدی آن و بدی آنچه که در آن، وجود دارد و بدی آنچه که بخاطر آن فرستاده شده است، به تو پناه می برم».

عایشه رضی الله عنها می گوید: همچنین هنگامی که هوا خوب ابری و آماده بارندگی می شد، چهرهٔ مبارک آنحضرت ﷺ دگرگون می شد، از خانه، بیرون می رفت و دوباره برمی گشت و به جلو و عقب می رفت. و همین که باران می بارید، این حالتش برطرف می گردید. من این چیز را از چهره اش متوجه می شدم.

عایشه رضی الله عنها می گوید: من علتش را جویا شدم. فرمود: «ای عایشه! شاید این، مانند همان ابری باشد که قوم عاد (هنگام دیدنش) گفتند: این، ابری است که اکنون بر ما می بارد (ولی در واقع، عذاب بود به همین خاطر، من می ترسم).

باب (۱۶): دربارهٔ باد صبا و باد دبور

۴۵۰ـــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا عَنْ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «نُصِرْتُ بِالصَّبَا، وَأُهْلِكَتْ عَادٌ بِالدَّبُورِ» (م/ ۹۰۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند بوسیلهٔ باد صبا (باد شرقی) مرا یاری کرد و قوم عاد بوسیلهٔ باد دبور (غربی) نابود گردید».

۹-کتاب جنازه ها

باب (۱) درباره عیادت بیماران

۴۵۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ الأَنْصَارِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَدْبَرَ الأَنْصَارِيُّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا أَخَا الأَنْصَارِ كَيْفَ أَخِي سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ». فَقَالَ: صَالِحٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يَعُودُهُ مِنْكُمْ». فَقَامَ وَقُمْنَا مَعَهُ، وَنَحْنُ بِضْعَةَ عَشَرَ مَا عَلَيْنَا نِعَالٌ وَلاَ خِفَافٌ وَلاَ قَلاَنِسُ وَلاَ قُمُصٌ، نَمْشِي فِي تِلْكَ السِّبَاخِ حَتَّى جِئْنَاهُ، فَاسْتَأْخَرَ قَوْمُهُ مِنْ حَوْلِهِ، حَتَّى دَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ الَّذِينَ مَعَهُ. (م/ ۹۲۵)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: ما نزد رسول الله ﷺ نشسته بودیم که مردی از انصار خدمت آنحضرت ﷺ آمد و سلام کرد و پس از اندکی، برگشت. رسول خدا ﷺ فرمود: «ای برادر انصاری! حال برادرم سعد بن عباده، چطور است»؟ او گفت: خوب است. رسول خدا ﷺ رو به جمع فرمود: «چه کسی از شما به عیادت او می رود»؟ سپس پیامبر اکرم ﷺ برخاست. ما نیز که ده نفر و اندی بودیم با وی بلند شدیم و بدون اینکه کفش، موزه، کلاه و پیراهن پوشیده باشیم، در این شوره زارها براه افتادیم تا اینکه به سعد رسیدیم. با دیدن ما، خویشاوندانش از اطراف او فاصله گرفتند تا رسول الله ﷺ و یارانش که وی را همراهی می کردند، نزدیک او بنشینند.

باب (۲) آنچه نزد مریض و میت، گفته می شود

۴۵۲ - عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا حَضَرْتُمْ الْمَرِيضَ أَوْ الْمَيِّتَ فَقُولُوا خَيْرًا، فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ يُؤَمِّنُونَ عَلَى مَا تَقُولُونَ». قَالَتْ: فَلَمَّا مَاتَ أَبُو سَلَمَةَ أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَبَا سَلَمَةَ قَدْ مَاتَ، قَالَ: «قُولِي: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلَهُ، وَأَعْقِبْنِي مِنْهُ عُقْبَى حَسَنَةً». قَالَتْ: فَقُلْتُ، فَأَعْقَبَنِي اللَّهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ لِي مِنْهُ، مُحَمَّدًا ﷺ.(م/۹۱۹)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر گاه نزد بیمار یا میت، حضور یافتید، دعای خیر کنید؛ زیرا فرشتگان دعای شما را آمین می گویند».

ام سلمه می گوید: هنگامی که ابو سلمه فوت نمود، نزد نبی اکرم ﷺ رفتم و عرض کردم: ای رسول خدا! ابوسلمه فوت نمود. آنحضرت ﷺ فرمود: «بگو خدایا! من و او را مغفرت کن و جانشین خوبی بجای او به من عنایت فرما». ام سلمه رضی الله عنها می گوید: من این کلمات را گفتم؛ لذا خداوند کسی را که برایم از او بهتر بود یعنی محمد ﷺ را به من عنایت فرمود.

باب (۳) تلقین لا اله الا الله به کسانی که در حال مرگ اند

۴۵۳_ عن أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ لاَ

إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ». (م/٩١٦)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «لا اله الا الله را به کسانی که در حال مرگ اند، تلقین نمایید».

باب (۴) هر کس ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست دارد

٤٥٤ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ». فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَكَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ؟ فَكُلُّنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ، فَقَالَ: «لَيْسَ كَذَلِك، وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا بُشِّرَ بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَرِضْوَانِهِ وَجَنَّتِهِ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ، فَأَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا بُشِّرَ بِعَذَابِ اللَّهِ وَسَخَطِهِ، كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ وَكَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ». (م/ ٨٤ ٢٦)

و فی رواية: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ». قَالَ: فَأَتَيْتُ عَائِشَةَ فَقُلْتُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَذْكُرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَدِيثًا، إِنْ كَانَ كَذَلِكَ فَقَدْ هَلَكْنَا، فَقَالَتْ: إِنَّ الْهَالِكَ مَنْ هَلَكَ بِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ». وَلَيْسَ مِنَّا أَحَدٌ إِلاَّ وَهُوَ يَكْرَهُ الْمَوْتَ؟ فَقَالَتْ: قَدْ قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَلَيْسَ بِالَّذِي تَذْهَبُ إِلَيْهِ، وَلَكِنْ إِذَا شَخَصَ الْبَصَرُ، وَحَشْرَجَ الصَّدْرُ، وَاقْشَعَرَّ الْجِلْدُ، وَتَشَنَّجَتْ الأَصَابِعُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ. (م/ ٨٥ ٢٦)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست دارد. و هر کس، ملاقات خدا را دوست نداشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست ندارد». عایشه رضی الله عنها می گوید: من عرض

کردم: ای پیامبر خدا! آیا هدف، دوست نداشتن مرگ است؟ هیچ کس از ما مرگ را دوست ندارد؟! فرمود: «اینگونه نیست؛ ولی هنگامی که مؤمن را به رحمت و خشنودی و بهشت خدا مژده دهند، به ملاقات خدا، علاقه مند می گردد. و همچنین هنگامی که کافر را به عذاب و ناخشنودی خدا مژده دهند، ملاقات با خدا را ناپسند می دارد. لذا خداوند هم ملاقات با وی را ناپسند می دارد».

و در روایتی از شریح به هانی آمده است که ابوهریره ﷺ گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند نیز ملاقات او را دوست دارد. و هر کس، ملاقات با خدا را ناپسند داشته باشد، خداوند نیز ملاقات با او را ناپسند می دارد».

ابو شریح بن هانی می گوید: نزد عایشه رضی الله عنها آمدم و گفتم: ای مادر مؤمنان! شنیدم که ابوهریره از رسول خدا ﷺ حدیثی بیان می کند. اگر اینگونه باشد، همه ما هلاک می شویم. عایشه رضی الله عنها گفت: کسی هلاک می شود که رسول خدا ﷺ هلاکت او را با سخن اش تایید نماید؛ جریان چیست؟

شریح گفت: ابوهریره می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند ملاقات او را دوست دارد. و هر کس، ملاقات خدا را ناپسند دارد، خدا نیز ملاقات با او را ناپسند می دارد». و در میان ما کسی وجود ندارد که از مرگ، نفرت نداشته باشد؟ عایشه رضی الله عنها گفت: این حدیث را رسول خدا ﷺ ایراد فرموده است. اما تفسیر شما از آن، تفسیر درستی نیست. هنگامی که چشم ها به سمت بالا، خیره شوند و نفس در سینه، بند آید و مو بر بدن، راست شود و انگشتان جمع شوند، در این هنگام، هر کس، ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست دارد و هر کس، ملاقات خدا را دوست نداشته باشد خداوند نیز ملاقات او را دوست ندارد».

باب (۵): دربارهٔ حسن ظن به خداوند متعال هنگام مرگ

٤٥٥ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِثَلاَثٍ يَقُولُ: «لاَ يَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ إِلاَّ وَهُوَ يُحْسِنُ بِاللَّهِ الظَّنَّ». (م/ ٢٨٧٧)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ سه روز قبل از وفاتش می فرمود: «مبادا

کسی از شما بمیرد مگر اینکه گمانش نسبت به خداوند عزوجل نیک باشد».

باب (۶): بستن چشمان میت و دعا برایش هنگام احتضار

۴۵۶ــ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى أَبِي سَلَمَةَ وَقَدْ شَقَّ بَصَرُهُ فَأَغْمَضَهُ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الرُّوحَ إِذَا قُبِضَ تَبِعَهُ الْبَصَرُ». فَضَجَّ نَاسٌ مِنْ أَهْلِهِ، فَقَالَ: «لاَ تَدْعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ إِلاَّ بِخَيْرٍ، فَإِنَّ الْمَلاَئِكَةَ يُؤَمِّنُونَ عَلَى مَا تَقُولُونَ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لأَبِي سَلَمَةَ، وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي الْمَهْدِيِّينَ، وَاخْلُفْهُ فِي عَقِبِهِ فِي الْغَابِرِينَ، وَاغْفِرْ لَنَا وَلَهُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، وَافْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَنَوِّرْ لَهُ فِيهِ». (م/ ۹۲۰)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: رسول خدا ﷺ نزد ابوسلمه رضی الله عنه رفت در حالی که چشمان ابوسلمه باز مانده بود. آنحضرت ﷺ چشمانش را بست و فرمود: «هنگام قبض روح، چشمها روح را دنبال می کنند». با شنیدن این سخن، تعدادی از افراد خانواده ابوسلمه به آه و فغان در آمدند. رسول الله ﷺ فرمود: «خود را نفرین نکنید؛ بلکه در حق خود، دعای خیر نمایید؛ زیرا فرشتگان دعاهای شما را آمین می گویند». سپس فرمود: «خدایا! ابوسلمه را مغفرت فرما و درجاتش را در میان هدایت یافتگان، عالی بگردان و بعد از او، جانشینی برای بازماندگانش باش. پروردگارا! ما و ایشان را مغفرت فرما و قبرش را وسیع و نورانی بگردان».

باب (۷): دربارۀ پوشاندن میت

۴۵۷ــ عن عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا قَالَتْ: سُجِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ مَاتَ بِثَوْبِ حِبَرَةٍ. (م/ ۹۴۲)

ترجمه: ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ وفات نمود، با یک چادر سبز یمنی پوشانده شد.

باب (۸): دربارۀ ارواح مؤمنان و ارواح کافران

٤٥٨ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: إِذَا خَرَجَتْ رُوحُ الْمُؤْمِنِ تَلَقَّاهَا مَلَكَانِ يُصْعِدَانِهَا، قَالَ حَمَّادٌ: فَذَكَرَ مِنْ طِيبِ رِيحِهَا وَذَكَرَ الْمِسْكَ، قَالَ: وَيَقُولُ أَهْلُ السَّمَاءِ: رُوحٌ طَيِّبَةٌ، جَاءَتْ مِنْ قِبَلِ الأَرْضِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكِ وَعَلَى جَسَدٍ كُنْتِ تَعْمُرِينَهُ، فَيُنْطَلَقُ بِهِ إِلَى رَبِّهِ، عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ يَقُولُ: انْطَلِقُوا بِهِ إِلَى آخِرِ الأَجَلِ، قَالَ: وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا خَرَجَتْ رُوحُهُ، قَالَ حَمَّادٌ: وَذَكَرَ مِنْ نَتْنِهَا وَذَكَرَ لَعْنًا، وَيَقُولُ أَهْلُ السَّمَاءِ: رُوحٌ خَبِيثَةٌ جَاءَتْ مِنْ قِبَلِ الأَرْضِ، قَالَ: فَيُقَالُ: انْطَلِقُوا بِهِ إِلَى آخِرِ الأَجَلِ، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَرَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَيْطَةً كَانَتْ عَلَيْهِ عَلَى أَنْفِهِ هَكَذَا. (م/ ۲۸۷۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: هنگامی که روح مؤمن، بیرون می رود، دو فرشته آنرا تحویل می گیرند و به سمت بالا می برند. حماد می گوید: ابوهریره ﷺ از خوشبویی آن نیز سخن به میان آورد و ادامه داد که: ساکنان آسمان می گویند: این روح پاکی است که از جانب زمین آمده است؛ سلام بر تو و بر جسدی که تو در آن، سکونت داشتی. آنگاه او را بسوی پروردگارش می برند. خداوند می گوید: او را به سدرة المنتهی ببرید.

اما هنگامی که روح کافر، بیرون می رود. حماد که یکی از راویان است، می گوید: آنگاه ابوهریره ﷺ از بدبویی او سخن به میان آورد و او را نفرین کرد و افزود: ساکنان آسمان می گویند: این، روح پلیدی است که از جانب زمین آمده است. آنگاه می گویند: او را به سجین (طبقۀ هفتم زیر زمین که ارواح کفار و فجار آنجا هستند) ببرید.

ابوهریره ﷺ می گوید: آنگاه رسول خدا ﷺ ملافه ای را که پوشیده بود، اینگونه روی بینی اش گذاشت.

باب (۹): صبر بر مصیبت در آغاز آن

٤٥٩ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَى عَلَى امْرَأَةٍ تَبْكِي عَلَى

صَبِيٍّ لَهَا، فَقَالَ لَهَا: «اتَّقِي اللَّهَ وَاصْبِرِي». فَقَالَتْ: وَمَا تُبَالِي بِمُصِيبَتِي، فَلَمَّا ذَهَبَ قِيلَ لَهَا: إِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَخَذَهَا مِثْلُ الْمَوْتِ، فَأَتَتْ بَابَهُ فَلَمْ تَجِدْ عَلَى بَابِهِ بَوَّابِينَ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَمْ أَعْرِفْكَ، فَقَالَ: «إِنَّمَا الصَّبْرُ عِنْدَ أَوَّلِ صَدْمَةٍ». أَوْ قَالَ: «عِنْدَ أَوَّلِ الصَّدْمَةِ». (م/٣٦ ٦)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ نزد زنی که بخاطر بچه اش گریه می کرد، آمد و فرمود: «از خدا بترس و صبر، پیشه کن». آن زن گفت: تو برای مصیبت من چه پروایی داری؟ هنگامی که آنحضرت ﷺ رفت، به او گفتند: او رسول خدا ﷺ بود. با شنیدن این سخن، از شدت ناراحتی می خواست بمیرد. لذا به دروازۀ خانه رسول خدا ﷺ آمد. آنجا، نگهبانی نیافت. به پیامبر اکرم ﷺ گفت: (ببخشید) من شما را نشناختم. رسول خدا ﷺ فرمود: «صبر، همان است که در آغاز مصیبت باشد».

باب (١٠) پاداش کسی که فرزندش فوت نماید و او اجرش را از خداوند بخواهد

٤٦٠ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِنِسْوَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ: لا يَمُوتُ لِإِحْدَاكُنَّ ثَلاثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ، فَتَحْتَسِبَهُ، إِلاَّ دَخَلَتْ الْجَنَّةَ». فَقَالَتْ امْرَأَةٌ مِنْهُنَّ: أَوْ اثْنَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَوْ اثْنَانِ». و باسناد آخر عنه مرفوعاً: «لا يَمُوتُ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثَلاثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ فَتَمَسَّهُ النَّارُ، إِلاَّ تَحِلَّةَ الْقَسَمِ». (م/ ٣٢ ٣٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ خطاب به گروهی از زنان انصار فرمود: «هر کس از شما سه فرزندش را از دست بدهد و او اجر و پاداش آنان را از خدا بخواهد، وارد بهشت می شود». زنی از میان آنان گفت: ای رسول خدا! اگر دو فرزندش را از دست بدهد؟ فرمود: «اگر دو فرزندش را از دست بدهد». (باز هم وارد بهشت می شود).

و در روایت دیگری از ابوهریره ﷺ آمده است که آنحضرت ﷺ فرمود: «هر مسلمانی که

سه فرزند، از دست بدهد، آتش به او نمی رسد مگر به اندازه ای که قسم خداوند، کفاره شود».
(چنانکه فرموده است: «ان منکم الا واردها» یعنی هر یک از شما وارد جهنم می شود. به این معنی که همه افراد بدون استثناء از بالای آن - پل صراط - عبور می کنند).

باب (۱۱): آنچه هنگام مصیبت گفته می شود

٤٦١ــ عن أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا قالت: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَا مِنْ عَبْدٍ تُصِيبُهُ مُصِيبَةٌ فَيَقُولُ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اللَّهُمَّ أْجُرْنِي فِي مُصِيبَتِي، وَأَخْلِفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا، إِلاَّ أَجَرَهُ اللَّهُ فِي مُصِيبَتِهِ وَأَخْلَفَ لَهُ خَيْرًا مِنْهَا». قَالَتْ: فَلَمَّا تُوُفِّيَ أَبُوسَلَمَةَ قُلْتُ كَمَا أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَخْلَفَ اللَّهُ لِي خَيْرًا مِنْهُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ. (م/۹۱۸)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «هر بنده ای که به مصیبتی گرفتار آید و (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اللَّهُمَّ أْجُرْنِى فِى مُصِيبَتِى، وَأَخْلِفْ لِى خَيْرًا مِنْهَا) بگوید، خداوند بخاطر آن مصیبت به او پاداش می دهد و جانشین بهتری به وی عنایت می فرماید».

ام سلمه می گوید: هنگامی که ابوسلمه فوت نمود، آنگونه که رسول خدا ﷺ به من دستور داده بود، دعا نمودم، لذا خداوند متعال به من جانشینی بهتر از او یعنی رسول خدا ﷺ را عنایت فرمود.

ترجمه دعا: «ما از آن خداییم و بازگشت ما به سوی اوست. خدایا! بخاطر این مصیبتم به من پاداش بده و جانشین بهتری به من عنایت فرما».

باب (۱۲) گریه کردن برای میت

٤٦٢ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: اشْتَكَى سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ شَكْوَى لَهُ؛ فَأَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعُودُهُ مَعَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَسَعْدِ بْنِ أَبِي

وَقَّاصٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ وَجَدَهُ فِي غَشْيَّةٍ فَقَالَ: «أَقَدْ قَضَى». قَالُوا: لاَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمُ بُكَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَكَوْا، فَقَالَ: «أَلاَ تَسْمَعُونَ؟ إِنَّ اللَّهَ لاَ يُعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ، وَلاَ بِحُزْنِ الْقَلْبِ، وَلَكِنْ يُعَذِّبُ بِهَذَا - وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ - أَوْ يَرْحَمُ». (م/ ٩٢٤)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: سعد بن عباده ﷺ بیمار شد. رسول الله ﷺ با عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهم برای عیادت ایشان، تشریف برد. هنگامی که آنحضرت ﷺ وارد خانه شد، اعضای خانوادهٔ سعد، اطراف او را گرفته بودند. رسول الله ﷺ پرسید: «آیا فوت کرده است»؟ گفتند: خیر، یا رسول الله! آنحضرت ﷺ به گریه افتاد. مردم چون رسول الله ﷺ را در حال گریه دیدند، همگی گریه کردند. رسول الله ﷺ فرمود: «مگر نمی دانید که خداوند به سبب اشک ریختن و اندوهگین شدن، عذاب نمی دهد؛ بلکه به سبب این (و به سوی زبانش اشاره نمود) عذاب می دهد یا رحم می کند».

باب (١٣): سخت گیری دربارهٔ نوحه خواندن

٤٦٣ــ عن أَبِي مَالِكٍ الأَشْعَرِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَرْبَعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ، لاَ يَتْرُكُونَهُنَّ: الْفَخْرُ فِي الأَحْسَابِ، وَالطَّعْنُ فِي الأَنْسَابِ، وَالاسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ، وَالنِّيَاحَةُ، وَقَالَ: النَّائِحَةُ إِذَا لَمْ تَتُبْ قَبْلَ مَوْتِهَا تُقَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَيْهَا سِرْبَالٌ مِنْ قَطِرَانٍ وَدِرْعٌ مِنْ جَرَبٍ». (م/ ٩٣٤)

ترجمه: ابو مالک شعری ﷺ می گوید: چهار عمل از اعمال جاهلیت در میان امت من وجود دارد که آنها را ترک نمی کنند: افتخار به اصل و نسب، طعنه زدن در نسب، طلب باران از ستارگان و نوحه خواندن. و افزود: «زن نوحه خوان اگر قبل از مرگ، توبه نکند، روز قیامت در حالی برانگیخته می شود که پیراهنی از قطران (ماده سیاه، بد بو و قابل اشتعال) و لباسی که دارای بیماری گرمی است به تن دارد».

باب (۱۴): کسی که به سر و صورت بزند وگریبان پاره کند، از ما نیست

٤٦٤ـــ عَنْ عَبْد اللَّه بن مسعود ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ، أَوْ شَقَّ الْجُيُوبَ، أَوْ دَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ».

و في لفظٍ: «وَشَقَّ... وَدَعَا». بغير ألفٍ. (م/۱۰۳)

ترجمه: عبد الله بن مسعودﷺ روایت می کند که: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که (هنگام مصیبت) به سر وصورت خود بزند یا گریبانش را پاره کند یا سخن جاهلی به زبان بیاورد، از ما نیست».

و در یک روایت بجای «یا» واو آمده است

باب (۱۵): میت به خاطر گریهٔ افراد زنده عذاب داده می شود

٤٦٥ـــ عَنْ عَمْرَةَ بِنْت عَبْد الرَّحْمَنِ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهَا سَمِعَتْ عَائِـــشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا - وَذُكِرَ لَهَا أَنَّ عَبْدَ اللَّه بْنَ عُمَرَ يَقُولُ: إِنَّ الْمَيِّتَ لَيُعَذَّبُ بِبُكَـــاءِ الْحَيِّ - فَقَالَتْ عَائِشَةُ: يَغْفِرُ اللَّهُ لأَبِي عَبْد الرَّحْمَنِ، أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَكْذِبْ، وَلَكِنَّـــهُ نَسِيَ أَوْ أَخْطَأَ، إِنَّمَا مَرَّ رَسُولُ اللَّهِﷺ عَلَى يَهُودِيَّةٍ يُبْكَى عَلَيْهَا، فَقَـــالَ: «إِنَّهُـــمْ لَيَبْكُونَ عَلَيْهَا، وَإِنَّهَا لَتُعَذَّبُ فِي قَبْرِهَا». (م/ ۹۳)

ترجمه: عمره دختر عبدالرحمن رضی الله عنهما می گوید: به عایشه رضی الله عنها گفتند: عبدالله بن عمر می گوید: میت بخاطر گریه افراد زنده، عذاب داده می شود. عایشه رضی الله عنها گفت: خداوند ابو عبدالرحمن را ببخشد. او دروغ نگفته است بلکه فراموش یا اشتباه نموده است. رسول خدا ﷺ از کنار قبر یک زن یهودی گذشت که برای او گریه می کردند. فرمود: «آنها برای او گریه می کنند در حالی که او در قبرش، عذاب داده می شود».

باب (۱۶): کسی که خودش راحت می شود یا دیگران از او راحت می شوند

٤٦٦ـــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ بْنِ رِبْعِيٍّ ﷺ أَنَّهُ كَانَ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مُرَّ

عَلَيْه بجَنَازَة، فَقَالَ: «مُسْتَرِيحٌ وَمُسْتَرَاحٌ مِنْهُ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّه، مَا الْمُسْتَرِيحُ وَالْمُسْتَرَاحُ مِنْهُ؟ فَقَالَ: «الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ يَسْتَرِيحُ مِنْ نَصَبِ الدُّنْيَا، وَالْعَبْدُ الْفَاجِرُ يَسْتَرِيحُ مِنْهُ الْعِبَادُ وَالْبِلاَدُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ». (م/ ۹۵۰)

ترجمه: ابو قتاده بن ربعی ﷺ می گوید: جنازه ای را از کنار رسول خدا ﷺ بردند. آنحضرت ﷺ فرمود: «راحت می شود یا دیگران از او راحت می شوند». صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! چه کسی راحت می شود از چه کسی دیگران راحت می شوند؟ فرمود: «بنده مؤمن از خستگی دنیا، راحت می شود و از دست بندۀ فاسق و فاجر، شهرها، درختان و حیوانات، راحت می شوند».

باب (۱۷): دربارۀ غسل دادن میت

٤٦٧ــ عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اَللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا مَاتَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّه ﷺ قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّه ﷺ: «اغْسِلْنَهَا وِتْرًا: ثَلاَثًا أَوْ خَمْسًا، وَاجْعَلْنَ فِي الْخَامِسَةِ كَافُورًا، أَوْ شَيْئًا مِنْ كَافُورٍ، فَإِذَا غَسَلْتُنَّهَا فَأَعْلِمْنَنِي». قَالَتْ: فَأَعْلَمْنَاهُ، فَأَعْطَانَا حَقْوَهُ وَقَالَ: «أَشْعِرْنَهَا إِيَّاهُ». (م/ ۹۳۹)

ترجمه: ام عطیه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که زینب دختر رسول خدا ﷺ فوت نمود، آنحضرت ﷺ به ما فرمود: «در تعداد شستنها، عدد فرد را رعایت کنید و او را سه یا پنج بار بشویید. و در شستن پنجم از کافور یا مقداری کافور، استفاده کنید. و هنگامی که او را غسل دادید، مرا اطلاع دهید». ما نیز پس از غسل، ایشان را مطلع ساختیم. رسول خدا ﷺ ازارش (پارچه بلندی که دور کمر می بستند) را داد و فرمود: «او را با این پارچه، بپوشانید». یعنی قبل از کفن نمودن.

باب (۱۸): دربارۀ کفن میت

٤٦٨ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُفِّنَ رَسُولُ اللَّه ﷺ فِي ثَلاَثَةِ أَثْوَابٍ بِيضٍ سَحُولِيَّةٍ مِنْ كُرْسُفٍ، لَيْسَ فِيهَا قَمِيصٌ وَلاَ عِمَامَةٌ، أَمَّا الْحُلَّةُ فَإِنَّمَا

شُبِّهَ عَلَى النَّاسِ فِيهَا، أَنَّهَا اشْتُرِيَتْ لَهُ لِيُكَفَّنَ فِيهَا فَتُرِكَتْ الْحُلَّةُ، وَكُفِّنَ فِي ثَلاَثَةِ أَثْوَابٍ بِيضٍ سَحُولِيَّةٍ، فَأَخَذَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ: لأَحْبِسَنَّهَا حَتَّى أُكَفِّنَ فِيهَا نَفْسِي، ثُمَّ قَالَ: لَوْ رَضِيَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ ﷺ لَكَفَّنَهُ فِيهَا، فَبَاعَهَا وَتَصَدَّقَ بِثَمَنِهَا. (م/١ ٩٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ در سه قطعه پارچهٔ کتانی سفید که در آنها پیراهن و عمامه، وجود نداشت، کفن گردید. باید دانست که دربارهٔ ازار و ردای یمنی، مردم دچار شبهه شده اند. واقعیت این است که ازار وردایی یمنی خریدند تا آنحضرت ﷺ را در آنها کفن نمایند؛ اما این کار را نکردند. بلکه رسول خدا ﷺ را در سه قطعه پارچهٔ کتانی سفید که ساخت یمن بودند، کفن نمودند. آنگاه آن ازار و ردا را عبدالله بن ابی بکر رضی الله عنهما برداشت و گفت: من اینها را نگه داری می کنم تا در همین ها کفن شوم؛ اما سرانجام گفت: اگر خداوند اینها را برای پیامبرش می پسندید، نصیب او می ساخت. اینجا بود که آنها را فروخت و پولشان را صدقه داد.

باب (١٩) : دربارهٔ خوب کفن کردن میت

٤٦٩ـ عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَطَبَ يَوْمًا، فَذَكَرَ رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِهِ قُبِضَ فَكُفِّنَ فِي كَفَنٍ غَيْرِ طَائِلٍ، وَقُبِرَ لَيْلاً، فَزَجَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يُقْبَرَ الرَّجُلُ بِاللَّيْلِ حَتَّى يُصَلَّى عَلَيْهِ، إِلاَّ أَنْ يُضْطَرَّ إِنْسَانٌ إِلَى ذَلِكَ، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا كَفَّنَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيُحَسِّنْ كَفَنَهُ». (م/ ٩٤٣)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: روزی، نبی اکرم ﷺ سخنرانی کرد و دربارهٔ یکی از یارانش که فوت کرده بود و شب هنگام با کفنی کوتاه، دفن شده بود، سخن گفت و فرمود: «میت را شب هنگام، دفن نکنید تا بر او نماز بخوانند مگر اینکه ناچار باشید». و افزود: «هنگامی که برادر مسلمانتان را کفن می کنید، او را خوب، کفن نمایید».

باب (۲۰): عجله کردن در دفن میت

۴۷۰ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَسْرِعُوا بِالْجَنَازَةِ، فَإِنْ تَكُ صَالِحَةً فَخَيْرٌ- لَعَلَّهُ قَالَ تُقَدِّمُونَهَا اَلَيْهِ، وَإِنْ تَكُنْ غَيْرَ ذَلِكَ فَشَرٌّ تَضَعُونَهُ عَنْ رِقَابِكُمْ». (م/ ۹٤٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «جناز را هر چه زودتر به گورستان ببرید؛ اگر انسان نیکی باشد، پس او را زود تر به خیری که در انتظارش می باشد، می رسانید. و اگر انسان بدی باشد، زودتر، شرّی را از روی شانه های خود، بر زمین می گذارید».

باب (۲۱): جلوگیری زنان از شرکت در تشییع جنازه

۴۷۱ـــ عن أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا قالت: كُنَّا نُنْهَى عَنْ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَلَمْ يُعْزَمْ عَلَيْنَا. (م/ ۹۳۸)

ترجمه: ام عطیه رضی الله عنها می گوید: ما زن ها از شرکت در تشییع جنازه، منع شدیم؛ ولی این منع، قطعی نبود.

باب (۲۲): بلند شدن برای جنازه

۴۷۲ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْد اللّه رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَرَّتْ جَنَازَةٌ، فَقَامَ لَهَا رَسُولُ اللَّه ﷺ وَقُمْنَا مَعَهُ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّه، إِنَّهَا يَهُودِيَّةٌ! فَقَالَ: «إِنَّ الْمَوْتَ فَزَعٌ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ الْجَنَازَةَ فَقُومُوا لها». (م/ ۹۶۰)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: جنازه ای از جلوی ما عبور کرد. رسول الله ﷺ بخاطر او بلند شد و ما نیز همراه ایشان، بلند شدیم. سپس گفتیم: یا رسول الله! این جنازه یهودی است. آنحضرت ﷺ فرمود: «مرگ چیز وحشتناکی است؛ پس هر گاه جنازه ای را دیدید، بخاطر آن، بلند شوید».

باب (۲۳): بلند شدن برای جنازه، منسوخ شده است

۴۷۳ــ عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه قَالَ: رَأَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ فَقُمْنَا، وَقَعَدَ فَقَعَدْنَا، يَعْنِي فِي الْجَنَازَةِ». (م/۲ ۹۶)

ترجمه: علی رضي الله عنه می گوید: دیدیم که رسول خدا ﷺ بخاطر جنازه، بلند می شود، ما نیز بلند شدیم؛ اما هنگامی که دیدیم می نشیند، ما نیز نشستیم.

باب (۲۴): امام، هنگام نماز خواندن بر جنازه؛ کجا بایستد؟

۴۷۴ــ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ رضي الله عنه قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ النَّبِيِّ ﷺ وَصَلَّى عَلَى أُمِّ كَعْبٍ، مَاتَتْ وَهِيَ نُفَسَاءُ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلصَّلَاةِ عَلَيْهَا وَسَطَهَا. (م/۴ ۹۶)

ترجمه: سمره بن جندب رضي الله عنه می گوید: نبی اکرم ﷺ بر جنازۀ ام کعب که در حالت نفاس، فوت نموده بود، نماز جنازه خواند. من نیز پشت سر ایشان نماز خواندم. آنحضرت ﷺ هنگام نماز خواندن بر او چنان ایستاد که مقابل کمر میت، قرار گرفت.

باب (۲۵): تکبیر گفتن در نماز جنازه

۴۷۵ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَعَى لِلنَّاسِ النَّجَاشِيَّ فِي الْيَوْمِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى الْمُصَلَّى، وَكَبَّرَ أَرْبَعَ تَكْبِيرَاتٍ. (م/۱ ۹۵)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ خبر مرگ نجاشی را در همان روز وفاتش، اعلام کرد؛ سپس به مصلی رفت و مردم را به صف کشید و چهار تکبیر گفت. (بر او نماز جنازه خواند).

باب (۲۶): گفتن پنج تکبیر در نماز جنازه

۴۷۶ــ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: كَانَ زَيْدٌ رضي الله عنه يُكَبِّرُ عَلَى جَنَائِزِنَا أَرْبَعًا، وَإِنَّهُ كَبَّرَ عَلَى جَنَازَةٍ خَمْسًا، فَسَأَلْتُهُ؟ فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُكَبِّرُهَا.

(م/ ۹۵۷)

ترجمه: عبدالرحمن بن ابی لیلی می گوید: زید ﷺ بر جنازه های ما چهار تکبیر می گفت؛ اما بر یکی از جنازه ها، پنج تکبیر گفت. علت را جویا شدم. گفت: رسول خدا ﷺ گاهی چنین می کرد.

(از نظر بسیاری از علما، این حکم، منسوخ شده است) مترجم.

باب (۲۷) دعا برای میت

٤٧ــ عن عَوْف بْنِ مَالك ﷺ قال: صَلَّى رَسُولُ اللَّه ﷺ عَلَى جَنَازَة، فَحَفظْتُ منْ دُعَائه وَهُوَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفرْ لَهُ وَارْحَمْهُ، وَعَافه وَاعْفُ عَنْهُ، وَأَكْرِمْ نُزُلَهُ وَوَسِّعْ مُدْخَلَهُ، وَاغْسلْهُ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَد، وَنَقِّه منْ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الأَبْيَضَ منْ الدَّنَسِ، وَأَبْدلْهُ دَارًا خَيْرًا منْ دَاره، وَأَهْلاً خَيْرًا منْ أَهْله، وَزَوْجًا خَيْرًا منْ زَوْجه، وَأَدْخلْهُ الْجَنَّةَ، وَأَعذْهُ منْ عَذَابِ الْقَبْرِ، أَوْ منْ عَذَابِ النَّارِ». حَتَّى تَمَنَّيْتُ أَنْ أَكُونَ أَنَا ذَلكَ الْمَيِّتَ. (م/۳ ۹٦)

ترجمه: عوف بن مالک می گوید: رسول الله ﷺ بر جنازه ای نماز خواند؛ یکی از دعاهایی که من از ایشان حفظ کردم این بود که فرمود:

«اللَّهُمَّ اغْفرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَعَافه وَاعْفُ عَنْهُ وَأَكْرِمْ نُزُلَهُ وَوَسِّعْ مُدْخَلَهُ وَاغْسلْهُ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَد وَنَقِّه منْ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الأَبْيَضَ منْ الدَّنَسِ وَأَبْدلْهُ دَارًا خَيْرًا منْ دَاره وَأَهْلاً خَيْرًا منْ أَهْله وَزَوْجًا خَيْرًا منْ زَوْجه وَأَدْخلْهُ الْجَنَّةَ وَأَعذْهُ منْ عَذَابِ الْقَبْرِ أَوْ منْ عَذَابِ النَّارِ». تا جایی که من آرزو کردم: ای کاش! من آن میت می بودم.

ترجمهٔ دعا: خدایا! او را مورد مغفرت و رحمت قرار ده، او را عفو کن و از وی در گذر، جای او را وسیع بگردان، او را گرامی بدار و با آب ، یخ و برف او را غسل ده، از گناهان چنان پاکش بگردان که پارچهٔ سفید از چرک ها پاک می شود، او را خانه ای بهتر از این خانه، خانواده ای بهتر از این خانواده و همسری بهتر از این همسر، عنایت فرما. پروردگارا! او را در بهشت داخل

نما و از عذاب قبر و عذاب دوزخ، نجات بده.

باب (۲۸): نماز جنازه در مسجد

۴۷۸ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّهَا لَمَّا تُوُفِّيَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ رضي الله عنه أَرْسَلَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ أَنْ يَمُرُّوا بِجَنَازَتِهِ فِي الْمَسْجِدِ، فَيُصَلِّينَ عَلَيْهِ، فَفَعَلُوا فَوُقِفَ بِهِ عَلَى حُجَرِهِنَّ، يُصَلِّينَ عَلَيْهِ، أُخْرِجَ بِهِ مِنْ بَابِ الْجَنَائِزِ الَّذِي كَانَ إِلَى الْمَقَاعِدِ، فَبَلَغَهُنَّ أَنَّ النَّاسَ عَابُوا ذَلِكَ، وَقَالُوا: مَا كَانَتْ الْجَنَائِزُ يُدْخَلُ بِهَا الْمَسْجِدَ! فَبَلَغَ ذَلِكَ عَائِشَةَ، فَقَالَتْ: مَا أَسْرَعَ النَّاسَ إِلَى أَنْ يَعِيبُوا مَا لاَ عِلْمَ لَهُمْ بِهِ! عَابُوا عَلَيْنَا أَنْ يُمَرَّ بِجَنَازَةٍ فِي الْمَسْجِدِ، وَمَا صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى سُهَيْلِ بْنِ بَيْضَاءَ إِلاَّ فِي جَوْفِ الْمَسْجِدِ. (م/ ۹۷۳)

باب (۲۹): نماز خواندن بر قبر

۴۷۹ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ امْرَأَةً سَوْدَاءَ كَانَتْ تَقُمُّ الْمَسْجِدَ - أَوْ شَابًّا - فَفَقَدَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلَ عَنْهَا - أَوْ عَنْهُ - فَقَالُوا: مَاتَ قَالَ: «أَفَلاَ كُنْتُمْ آذَنْتُمُونِي». قَالَ: فَكَأَنَّهُمْ صَغَّرُوا أَمْرَهَا أَوْ أَمْرَهُ، فَقَالَ: «دُلُّونِي عَلَى قَبْرِهِ». فَدَلُّوهُ فَصَلَّى عَلَيْهَا، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ الْقُبُورَ مَمْلُوءَةٌ ظُلْمَةً عَلَى أَهْلِهَا، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُنَوِّرُهَا لَهُمْ بِصَلاَتِي عَلَيْهِمْ». (م/ ۹۵۶)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: یک زن حبشی یا یک مرد جوان، مسجد را جارو می زد. روزی، رسول الله ﷺ او را ندید؛ لذا دربارهٔ او از مردم پرسید. گفتند: فوت کرد. فرمود: «چرا مرا خبر نکردید؟ قبرش را به من نشان دهید». ـ راوی می گوید: گویا مردم او را فردی کوچک و بی اهمیت می دانستند. به هر حال، قبرش را نشان دادند و رسول الله ﷺ بر آن، نماز خواند و فرمود: «بدانید که این قبرها برای ساکنانشان، بسیار تاریک اند و خداوند عزوجل با نماز خواندن من، آنها را نورانی می گرداند».

باب (۳۰): دربارۀ کسی که خودکشی کند

۴۸۰ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِرَجُلٍ قَتَلَ نَفْسَهُ بِمَشَاقِصَ، فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِ. (م/ ۹۷۸)

ترجمه: جابر بن سمره ﷺ می گوید: نزد نبی اکرم ﷺ جنازۀ مردی را آوردند که با تیرهای پیکان دار و پهن، خودکشی کرده بود. آنحضرت ﷺ بر او نماز جنازه نخواند.

باب (۳۱): فضیلت نماز خواندن بر جنازه و تشییع آن

۴۸۱ــ عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ شَهِدَ الْجَنَازَةَ حَتَّى يُصَلَّى عَلَيْهَا فَلَهُ قِيرَاطٌ، وَمَنْ شَهِدَهَا حَتَّى تُدْفَنَ فَلَهُ قِيرَاطَانِ». قِيلَ: وَمَا الْقِيرَاطَانِ؟ قَالَ: «مِثْلُ الْجَبَلَيْنِ الْعَظِيمَيْنِ». (م/ ۹۴۵)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، تا هنگام نماز خواندن بر جنازه، حضور داشته باشد، به او به اندازۀ یک قیراط پاداش می رسد. و هر کس تا پایان مراسم دفن، حضور داشته باشد، به او به اندازۀ دو قیراط پاداش می رسد». پرسیدند: دو قیراط، چقدر است؟ فرمود: «به اندازۀ دو کوه بزرگ».

باب (۳۲): بر هر کس، صد نفر نماز بخواند، شفاعت آنها در حق او پذیرفته می شود

۴۸۲ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ مَيِّتٍ تُصَلِّي عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنْ الْمُسْلِمِينَ يَبْلُغُونَ مِائَةً -كُلُّهُمْ يَشْفَعُونَ لَهُ - إِلاَّ شُفِّعُوا فِيهِ». (م/ ۹۴۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بر میتی که گروهی از مسلمانان، نماز بخوانند و تعدادشان به صد نفر برسد و همگی برایش شفاعت کنند، شفاعت آنان در حق او پذیرفته می شود».

باب (۳۳): بر هر کس، چهل نفر نماز جنازه بخواند، شفاعت آنان در حق او پذیرفته می شود

٤٨٣ـــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ مَاتَ ابْنٌ لَهُ بِقُدَيْدٍ أَوْ بِعُسْفَانَ، فَقَالَ: يَا كُرَيْبُ، انْظُرْ مَا اجْتَمَعَ لَهُ مِنْ النَّاسِ، قَالَ: فَخَرَجْتُ، فَإِذَا نَاسٌ قَدْ اجْتَمَعُوا لَهُ، فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ: تَقُولُ: هُمْ أَرْبَعُونَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أَخْرِجُوهُ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَا مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ يَمُوتُ، فَيَقُومُ عَلَى جَنَازَتِهِ أَرْبَعُونَ رَجُلاً، لاَ يُشْرِكُونَ بِاللَّهِ شَيْئًا، إِلاَّ شَفَّعَهُمْ اللَّهُ فِيهِ». (م/ ٩٤٨)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که یکی از فرزندانش در قدید یا عسفان، فوت کرد. ابن عباس گفت: ای کریب! نگاه کن چند نفر جمع شده است؟ کریب می گوید: من بیرون رفتن و دیدم که تعدادی، جمع شده اند. ابن عباس را اطلاع دادم. گفت: فکر می کنی چهل نفر هستند؟ گفتم: بلی. گفت: جنازه را بیرون ببرید؛ زیرا من شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هر مسلمانی که بمیرد و چهل مسلمان یکتا پرست بر جنازه اش نماز بخوانند، خداوند شفاعت آنان را در حق او می پذیرد».

باب (۳۴): حکم مردگانی که مورد ستایش یا نکوهش مردم قرار می گیرند

٤٨٤ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: مُرَّ بِجَنَازَةٍ فَأُثْنِيَ عَلَيْهَا خَيْرٌ، فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ: «وَجَبَتْ وَجَبَتْ وَجَبَتْ». وَمُرَّ بِجَنَازَةٍ فَأُثْنِيَ عَلَيْهَا شَرًّا، فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ: «وَجَبَتْ وَجَبَتْ وَجَبَتْ». قَالَ عُمَرُ ﷺ: فِدًى لَكَ أَبِي وَأُمِّي، مُرَّ بِجَنَازَةٍ فَأُثْنِيَ عَلَيْهَا خَيْرٌ فَقُلْتَ: وَجَبَتْ وَجَبَتْ وَجَبَتْ، وَمُرَّ بِجَنَازَةٍ فَأُثْنِيَ عَلَيْهَا شَرٌّ فَقُلْتَ: وَجَبَتْ وَجَبَتْ وَجَبَتْ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَثْنَيْتُمْ عَلَيْهِ خَيْرًا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ أَثْنَيْتُمْ عَلَيْهِ شَرًّا وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ، أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الأَرْضِ، أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الأَرْضِ، أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الأَرْضِ». (م/ ٩٤٩)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: جنازه ای را از کنار صحابه بردند و آنان از او تعریف کردند. نبی اکرم ﷺ فرمود: «واجب شد، واجب شد، واجب شد». سپس جنازۀ دیگری

را از کنار آنان بردند و آنها او را نکوهش کردند. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «واجب شد، واجب شد، واجب شد». عمر ﷺ گفت: پدر و مادرم فدایت باد؛ جنازه ای را از کنار شما بردند که مورد ستایش قرار گرفت؛ شما دربارهٔ او فرمودید: «واجب شد، واجب شد، واجب شد». و جنازهٔ دیگری را از کنار شما بردند که مورد نکوهش قرار گرفت؛ باز هم شما فرمودید: «واجب شد، واجب شد، واجب شد»؟ فرمود: «کسی را که شما تعریف کردید، بهشت برایش واجب گردید. و کسی را که شما نکوهش نمودید، جهنم برایش واجب گردید. شما گواهان خدا بر روی زمین هستید، شما گواهان خدا بر روی زمین هستید، شما گواهان خدا بر روی زمین هستید».

باب (۳۵): سوار شدن بر مرکب، هنگام بازگشت از نماز جنازه

٤٨٥ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّـهِ ﷺ عَلَى ابْنِ الدَّحْدَاحِ، ثُمَّ أُتِيَ بِفَرَسٍ عُرْيٍ، فَعَقَلَهُ رَجُلٌ فَرَكِبَهُ، فَجَعَلَ يَتَوَقَّصُ بِه وَنَحْنُ نَتَّبِعُهُ نَسْعَى خَلْفَهُ، قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «كَمْ مِنْ عِذْقٍ مُعَلَّقٍ أَوْ مُدَلًّى فِي الْجَنَّةِ لِابْنِ الدَّحْدَاحِ». (م/٥ ٩٦)

ترجمه: جابر بن سمره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ بر ابن دحداح نماز جنازه خواند. آنگاه (بعد از دفن) اسبی بدون زین آوردند و شخصی آنرا نگه داشت و آنحضرت ﷺ بر آن، سوار شد. آن اسب، آهسته می دوید و رسول الله ﷺ را تکان می داد. ما نیز بدنبال ایشان، می دویدیم. راوی می گوید: شخصی از میان مردم گفت: نبی اکرم ﷺ می فرماید: «در بهشت چه بسیارند خوشه های خرمایی که تر و تازه هستند و برای ابن دحداح آویزانند».

باب (۳۶): گذاشتن یک قطعه پارچه در قبر

٤٨٦ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: جُعِلَ فِي قَبْرِ رَسُولِ اللَّـهِ ﷺ قَطِيفَةٌ حَمْرَاءُ. (م/٧ ٩٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: در قبر رسول الله ﷺ یک قطعه پارچهٔ قرمز رنگ گذاشتند.

باب (۳۷): دربارهٔ لحد و بستن آن با خشت خام

۴۸۷ــ عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ: أَنَّ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ قَالَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي هَلَكَ فِيهِ: الْحَدُوا لِي لَحْدًا، وَانْصِبُوا عَلَيَّ اللَّبِنَ نَصْبًا، كَمَا صُنِعَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (م/ ۶ ۹۶)

ترجمه: عامر بن سعد ﷺ می گوید: سعد بن ابی وقاص ﷺ در بیماری وفاتش گفت: همانگونه که برای رسول الله ﷺ لحد حفر کردند و دهانهٔ آن را با خشت خام بستند، برای من نیز لحد حفر کنید ودهانهٔ آنرا با خشت خام ببندید.

باب (۳۸): دستور هموار کردن قبرها

۴۸۸ــ عَنْ أَبِي الْهَيَّاجِ الأَسَدِيِّ قَالَ: قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ: أَلاَ أَبْعَثُكَ عَلَى مَا بَعَثَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنْ لاَ تَدَعَ تِمْثَالاً إِلاَّ طَمَسْتَهُ، وَلاَ قَبْرًا مُشْرِفًا إِلاَّ سَوَّيْتَهُ. (م/ ۹ ۹۶)

ترجمه: ابوهیاج اسدی می گوید: علی بن ابی طالب ﷺ به من گفت: آیا تو را به همان مأموریتی نفرستم که رسول الله ﷺ مرا برای آن فرستاد: «همهٔ تصویرها را از بین ببر و همهٔ قبرهای مرتفع را با زمین، هموار کن».

باب (۳۹): کراهیت ساختن بنا بر قبر و گچ کاری آن

۴۸۹ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُجَصَّصَ الْقَبْرُ وَأَنْ يُقْعَدَ عَلَيْهِ، وَأَنْ يُبْنَى عَلَيْهِ. (م/ ۹۷۰)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ از گچ کاری قبر، نشستن روی آن و ساختن بنا بر قبر، منع فرمود.

باب (۴۰): هرگاه، کسی فوت کند، چه بهشتی باشد چه جهنمی، جایگاهش صبح و شام به او عرضه می شود

٤٩٠ـــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ: إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، يُقَالُ: هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/ ٦ ٢٨٦)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما فوت کند، صبح و شام، جایگاهش به او عرضه می شود؛ اگر بهشتی باشد جایگاهش در بهشت، و اگر دوزخی باشد، جایگاهش در دوزخ، به او نشان داده می شود و به او می گویند: روز قیامت، هنگامی که خداوند تو را حشر نماید، این، جایگاه تو خواهد بود».

باب (۴۱): سؤال فرشتگان از بنده، هنگامی که در قبر، گذاشته شود

٤٩١ـــ عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، وَتَوَلَّى عَنْهُ أَصْحَابُهُ، إِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِمْ [زَادَ فِي رِوَايَة: إِذَا انصَرَفُوا] قَالَ: يَأْتِيهِ مَلَكَانِ فَيُقْعِدَانِهِ، فَيَقُولَانِ لَهُ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ؟ قَالَ: فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، قَالَ: فَيُقَالُ لَهُ: انْظُرْ إِلَى مَقْعَدِكَ مِنْ النَّارِ قَدْ أَبْدَلَكَ اللَّهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنْ الْجَنَّةِ». قَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ: «فَيَرَاهُمَا جَمِيعًا».

قَالَ قَتَادَةُ: وَذُكِرَ لَنَا أَنَّهُ يُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ سَبْعُونَ ذِرَاعًا، وَيُمْلَأُ عَلَيْهِ خَضِرًا إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. (م/ ٢٨٧٠)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «هنگامی که بنده در قبرش گذاشته شود و دوستانش برگردند، او صدای پای آنان را می شنود. در این هنگام، دو فرشته نزد وی می آیند و او را می نشانند و از وی می پرسند: دربارهٔ این شخص یعنی محمد ﷺ چه می گفتی؟ مؤمن می گوید: من گواهی می دهم که او بنده و رسول خدا است. فرشتگان

می گویند: به جایگاه خود در دوزخ نگاه کن؛ خداوند آنرا به باغی در بهشت، برایت عوض نموده است». آنحضرت ﷺ افزود: «پس هر دو جا (بهشت و دوزخ) را می بیند».

قتاده (یکی از راویان) می گوید: برای ما گفتند که: همچنین قبرش به اندازۀ هفتاد ذراع، جا باز می کند و تا هنگام برانگیخته شدن، همه اش سبز می گردد».

باب (۴۲): این سخن خداوند متعال در قبر به اثبات می رسد که می فرماید: ﴿خداوند مؤمنان را در زندگی دنیا و آخرت با سخن حق، ثابت قدم نگه می دارد﴾

۴۹۲ـ عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْه عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: ﴿ يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ ﴾ قَالَ نَزَلَتْ فِي عَذَابِ الْقَبْرِ، فَيُقَالُ لَهُ: مَنْ رَبُّكَ؟ فَيَقُولُ: رَبِّيَ اللَّهُ، وَنَبِيِّي مُحَمَّدٌ ﷺ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِى ٱلْأَخِرَةِ ﴾. (م/۱ ۲۸۷)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «آیه ﴿ يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ ﴾ دربارۀ عذاب قبر، نازل شد. از مؤمن می پرسند: پروردگارت کیست؟ جواب می دهد: پروردگار من، الله است و پیامبر من، محمد است. اینجاست که خداوند عزوجل می فرماید: ﴿ يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِى ٱلْأَخِرَةِ ﴾ یعنی خداوند مؤمنان را در زندگی دنیا و آخرت با سخن حق، ثابت قدم نگه می دارد».

باب (۴۳): دربارۀ عذاب قبر و پناه خواستن از آن

۴۹۳ـ عن زَيْد بْنِ ثَابت ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا النَّبِيُّ ﷺ في حَائط لِبَني النَّجَّار عَلَى بَغْلَة لَهُ، وَنَحْنُ مَعَهُ، إِذْ حَادَتْ به فَكَادَتْ تُلْقيه، وَإِذَا أَقْبُرٌ سَتَّةٌ أَوْ خَمْسَةٌ أَوْ أَرْبَعَةٌ – قَالَ: كَذَا كَانَ يَقُولُ الْجُرَيْرِيُّ – فَقَالَ: «مَنْ يَعْرِفُ أَصْحَابَ هَذه

الأَقْبُرِ»؟ فَقَالَ رَجُلٌ: أَنَا، قَالَ: «فَمَتَى مَاتَ هَؤُلاَءِ»؟ قَالَ: مَاتُوا فِي الإِشْرَاكِ، فَقَالَ: «إِنَّ هَذِهِ الأُمَّةَ تُبْتَلَى فِي قُبُورِهَا، فَلَوْلاَ أَنْ لاَ تَدَافَنُوا لَدَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُسْمِعَكُمْ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ الَّذِي أَسْمَعُ مِنْهُ».

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ: «تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ النَّارِ». فَقَالُوا: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ النَّارِ، قَالَ: فَقَالَ: «تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ». فَقَالُوا: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، قَالَ: «تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الْفِتَنِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ». قَالُوا: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفِتَنِ، مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ، قَالَ: «تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ». قَالُوا: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ. (م/ ٧ ٢٨٦)

ترجمه: زید بن ثابت ﷺ می گوید: روزی، نبی اکرم ﷺ سوار بر قاطرش در یکی از باغ های بنی نجار بود. ما نیز همراه ایشان بودیم. ناگهان، قاطر رم کرد و از راه، منحرف شد و نزدیک بود که آنحضرت ﷺ را بیندازد. در آنجا شیش یا پنج یا چهار قبر، وجود داشت.

رسول خدا ﷺ فرمود: «چه کسی صاحبان این قبرها را می شناسد»؟ مردی گفت: من. فرمود: «چه وقت فوت کرده اند»؟ آن مرد گفت: در دوران شرک. فرمود: «همانا این امت در قبرهایشان، گرفتار عذاب می شوند؛ اگر بیم آن نمی رفت که مردگانتان را دفن نکنید از خداوند عزوجل می خواستم تا قسمتی از سر و صدای عذاب قبر را که من می شنوم به شما نیز بشنواند».

سپس آنحضرت ﷺ چهره اش را به سوی ما برگرداند و فرمود: «از عذاب جهنم به خدا پناه ببرید». صحابه گفتند: از عذاب جهنم به خدا پناه می بریم. بعد از آن، فرمود: «از عذاب قبر به خدا پناه ببرید».صحابه گفتند: از عذاب قبر به خدا پناه می بریم. آنگاه فرمود: «از فتنه های پنهان و آشکار به خدا پناه ببرید». صحابه گفتند: از فتنه های پنهان و آشکار به خدا پناه می بریم. سرانجام، فرمود: «از فتنۀ دجال به خدا پناه ببرید». صحابه گفتند: از فتنۀ دجال به خدا پناه می بریم.

باب (۴۴): یهودیان در قبرهایشان، عذاب داده می شوند

٤٩٤ـ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ﷺ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ مَا غَرَبَتْ الشَّمْسُ، فَسَمِعَ صَوْتًا، فَقَالَ: «يَهُودُ تُعَذَّبُ فِي قُبُورِهَا». (م/ ٩ ٢٨٦)

ترجمه: ابو ایوب ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ بعد از غروب آفتاب از خانه بیرون رفت. آنگاه، صدایی شنید و فرمود: «یهودیان در قبرهایشان، عذاب داده می شوند».

باب (۴۵): دربارۀ زیارت قبرها و طلب مغفرت برای آنان

٤٩٥ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: زَارَ النَّبِيُّ ﷺ قَبْرَ أُمِّه، فَبَكَى وَأَبْكَى مَنْ حَوْلَهُ، فَقَالَ ﷺ: «اسْتَأْذَنْتُ رَبِّي فِي أَنْ أَسْتَغْفِرَ لَهَا، فَلَمْ يُؤْذَنْ لِي، وَاسْتَأْذَنْتُهُ فِي أَنْ أَزُورَ قَبْرَهَا فَأُذِنَ لِي، فَزُورُوا الْقُبُورَ، فَإِنَّهَا تُذَكِّرُ الْمَوْتَ». (م/ ٩٧٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ قبر مادرش را زیارت کرد و گریه نمود و اطرافیانش را نیز گریاند. آنگاه فرمود: «از پروردگارم اجازه خواستم که برای مادرم طلب مغفرت نمایم اما به من اجازه ندادند. پس اجازه خواستم تا قبرش را زیارت نمایم؛ به من اجازه داده شد. لذا به زیارت قبرها بروید؛ زیرا انسان را به یاد مرگ می اندازد».

٤٩٦ـ عن بُرَيْدَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَزُورُوهَا، وَنَهَيْتُكُمْ عَنْ لُحُومِ الأَضَاحِيِّ فَوْقَ ثَلاَثٍ فَأَمْسِكُوا مَا بَدَا لَكُمْ، وَنَهَيْتُكُمْ عَنْ النَّبِيذِ إِلاَّ فِي سِقَاءٍ، فَاشْرَبُوا فِي الأَسْقِيَةِ كُلِّهَا، وَلاَ تَشْرَبُوا مُسْكِرًا». (م/ ٩٧٧)

ترجمه: بریده ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «قبلاً شما را از زیارت قبور، منع کرده بودم؛ ولی اکنون، به زیارت آنها بروید. همچنین شما را از خوردن گوشت قربانی بیشتر از سه روز، جلوگیری کرده بودم. اما هم اکنون هر مدتی که خواستید گوشت قربانی را نگه داری کنید. همینطور شما را از درست کردن شیرۀ خرما در سایر ظرفها بجز مشک، منع کرده بودم. اما هم اکنون از همۀ ظرفها بنوشید به شرط اینکه مست کننده نباشد».

باب (۴۶): سلام گفتن بر ساکنان قبور، طلب رحمت برایشان و دعا در حق آنها

٤٩٧ــ عَنْ مُحَمَّد بْنِ قَيْسٍ أَنَّهُ قَالَ يَوْمًا: أَلاَ أُحَدِّثُكُمْ عَنِّي وَعَنْ أُمِّي؟ قَالَ: فَظَنَنَّا أَنَّهُ يُرِيدُ أُمَّهُ الَّتِي وَلَدَتْهُ، قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ: أَلاَ أُحَدِّثُكُمْ عَنِّي وَعَنْ رَسُولِ اللَّه ﷺ؟ قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: قَالَتْ: لَمَّا كَانَتْ لَيْلَتِي الَّتِي كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِيهَا عِنْدِي انْقَلَبَ فَوَضَعَ رِدَاءَهُ، وَخَلَعَ نَعْلَيْهِ فَوَضَعَهُمَا عِنْدَ رِجْلَيْهِ، وَبَسَطَ طَرَفَ إِزَارِهِ عَلَى فِرَاشِهِ فَاضْطَجَعَ، فَلَمْ يَلْبَثْ إِلاَّ رَيْثَمَا ظَنَّ أَنْ قَدْ رَقَدْتُ، فَأَخَذَ رِدَاءَهُ رُوَيْدًا، وَانْتَعَلَ رُوَيْدًا، وَفَتَحَ الْبَابَ فَخَرَجَ ثُمَّ أَجَافَهُ رُوَيْدًا، فَجَعَلْتُ دِرْعِي فِي رَأْسِي، وَاخْتَمَرْتُ، وَتَقَنَّعْتُ إِزَارِي، ثُمَّ انْطَلَقْتُ عَلَى إِثْرِهِ، حَتَّى جَاءَ الْبَقِيعَ، فَقَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ انْحَرَفَ، فَانْحَرَفْتُ، فَأَسْرَعَ فَأَسْرَعْتُ، فَهَرْوَلَ فَهَرْوَلْتُ، فَأَحْضَرَ فَأَحْضَرْتُ، فَسَبَقْتُهُ، فَدَخَلْتُ ،فَلَيْسَ إِلاَّ أَنْ اضْطَجَعْتُ، فَدَخَلَ فَقَالَ: «مَا لَكِ يَا عَائِشُ حَشْيَا رَابِيَةً». قَالَتْ: قُلْتُ: لاَ بِي شَيْءَ، قَالَ: «لَتُخْبِرِينِي أَوْ لَيُخْبِرَنِّي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ». قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، فَأَخْبَرْتُهُ، قَالَ: «فَأَنْتِ السَّوَادُ الَّذِي رَأَيْتُ أَمَامِي». قُلْتُ نَعَمْ، فَلَهَدَنِي فِي صَدْرِي لَهْدَةً أَوْجَعَتْنِي، ثُمَّ قَالَ: «أَظَنَنْتِ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْكِ وَرَسُولُهُ». قَالَتْ: مَهْمَا يَكْتُمِ النَّاسُ يَعْلَمْهُ اللَّهُ، نَعَمْ، قَالَ: «فَإِنَّ جِبْرِيلَ أَتَانِي حِينَ رَأَيْتِ فَنَادَانِي فَأَخْفَاهُ مِنْكِ، فَأَجَبْتُهُ فَأَخْفَيْتُهُ مِنْكِ، وَلَمْ يَكُنْ يَدْخُلُ عَلَيْكِ وَقَدْ وَضَعْتِ ثِيَابَكِ، وَظَنَنْتُ أَنْ قَدْ رَقَدْتِ فَكَرِهْتُ أَنْ أُوقِظَكِ، وَخَشِيتُ أَنْ تَسْتَوْحِشِي، فَقَالَ: إِنَّ رَبَّكَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَأْتِيَ أَهْلَ الْبَقِيعِ، فَتَسْتَغْفِرَ لَهُمْ». قَالَتْ: قُلْتُ: كَيْفَ أَقُولُ لَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «السَّلاَمُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، وَيَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَأْخِرِينَ، وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَلاَحِقُونَ». (م/ ٩٧٤)

ترجمه: روزی، محمد بن قیس خطاب به مردم گفت: آیا ماجرای خودم و مادرم را برای

شما بیان نکنم؟ راوی می گوید: ما فکر کردیم هدفش همان مادری است که از او بدنیا آمده است؛ اما او گفت: عایشه رضی الله عنها فرمود: آیا داستان خودم با رسول الله ﷺ را برای شما بیان نکنم؟ گفتیم: بلی. فرمود: «شبی که نوبت من بود و رسول خدا ﷺ نزد من بسر می برد، ردایش را به زمین گذاشت و کفشهایش را نیز بیرون آورد و نزدیک پاهایش نهاد. همچنین گوشهٔ ازارش را بالای رختخوابش پهن نمود و به پهلو دراز کشید. سپس به اندازه ای که گمان نمود من خواب افتاده ام، درنگ نمود؛ بعد از آن، به آهستگی، ردایش را برداشت و کفشهایش را پوشید و در را باز نمود و بیرون شد و دوباره به آهستگی، در را بست. با دیدن این صحنه، من نیز پیراهن و ازارم را پوشیدم و بدنبالش راه افتادم. آنحضرت ﷺ به قبرستان بقیع رفت و در آنجا مدت زیادی ایستاد و در این مدت، سه بار دستهایش را بلند نمود (و دعا کرد). آنگاه برگشت. من نیز برگشتم. آنحضرت ﷺ با شتاب، راه می رفت؛ من نیز شتاب نمودم. سپس رسول خدا ﷺ شروع به دویدن نمود؛ من نیز دویدم. سرانجام، به خانه رسید. ولی من قبل از ایشان به خانه رسیدم و وارد خانه شدم و فقط همین اندازه فرصت داشتم که دراز کشیدم. بهر حال، رسول خدا ﷺ وارد خانه شد و فرمود: «ای عایشه! چرا نفست تند می زند و دچار تنگی نفس شده ای»؟ گفتم: من مشکلی ندارم. فرمود: «به من می گویی یا اینکه خداوند لطیف و خبیر مرا اطلاع می دهد». گفتم: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد و ماجرا را برایش بیان نمودم. آنحضرت ﷺ فرمود: «پس آن شبحی که من جلوی خودم، دیدم، تو بودی»؟ گفتم: بلی. در این هنگام، پیامبر اکرم ﷺ با دستش به سینه ام زد طوریکه سینه ام بدرد آمد و فرمود: «آیا گمان کردی که خدا و رسولش در حق تو ستم می کنند»؟

راوی می گوید: عایشه رضی الله عنها گفت: بله، هر چه را مردم پنهان کنند، خدا می داند. رسول خدا ﷺ ادامه داد: «همان وقت، جبریل نزد من آمد و طوری که تو متوجه نشوی، مرا صدا زد؛ من نیز بدون اینکه تو متوجه شوی، جواب دادم؛ و چون تو لباس راحت پوشیده بودی، جبریل نخواست نزد تو بیاید. من نیز گمان کردم که تو خوابیده ای. چون بیم آنرا داشتم که وحشت کنی، دوست نداشتم تو را بیدار نمایم. بهر حال، جبریل به من گفت: پروردگارت به تو دستور می دهد تا نزد اهل بقیع بروی و برای آنان، طلب مغفرت کنی». عایشه رضی الله عنها می گوید: در این هنگام، من گفتم: ای رسول خدا! به آنان چه بگویم؟ فرمود: «السَّلاَمُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، وَيَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا

وَالْمُسْتَأْخِرِينَ، وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَلاَحِقُونَ». یعنی سلام بر شما مؤمنان و مسلمانانی که ساکن این دیار هستید؛ خداوند بر گذشتگان و آیندگان ما رحم بفرماید و ما نیز به خواست خداوند به شما خواهیم پیوست.

باب (۴۷): نشستن بر قبرها و نماز خواندن بر آنها

٤٩٨ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لأَنْ يَجْلِسَ أَحَدُكُمْ عَلَى جَمْرَةٍ فَتُحْرِقَ ثِيَابَهُ فَتَخْلُصَ إِلَى جِلْدِهِ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَجْلِسَ عَلَى قَبْرٍ». (م/ ١ ٩٧)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر یکی از شما بالای اخگری بنشیند طوریکه لباسش را بسوزد و به پوستش برسد، برایش بهتر از این است که بالای قبری بنشیند».

٤٩٩ـــ عَنْ أَبِي مَرْثَدٍ الْغَنَوِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ تَجْلِسُوا عَلَى الْقُبُورِ وَلاَ تُصَلُّوا إِلَيْهَا». (م/ ٩٧)

ترجمه: ابو مرثد غنوی ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بر قبرها ننشینید و بسوی آنها نماز نخوانید».

باب (۴۸): دربارۀ مرد نیکوکاری که بخاطر کارهایش مورد ستایش قرار می گیرد

٥٠٠ ـــ عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَرَأَيْتَ الرَّجُلَ يَعْمَلُ الْعَمَلَ مِنْ الْخَيْرِ وَيَحْمَدُهُ النَّاسُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: «تِلْكَ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ». (م/ ٤٢ ٣٦)

ترجمه: ابوذر ﷺ می گوید: به رسول خدا ﷺ گفتند: نظر شما در مورد شخصی که کار نیکی انجام می دهد و مردم او را بخاطر آن، تعریف می کنند، چیست؟ فرمود: «این، بشارت دنیوی مؤمن است».

١٠- كتاب زكات

باب (١): واجب شدن زكات

٥١ ـــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ مُعَاذًا ﷺ قَالَ بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «إِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَادْعُهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَ اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّه، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ: فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَة، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ: فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ فَتُرَدُّ فِي فُقَرَائِهِمْ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ: فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ، وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ». (م/١٩)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: معاذ ﷺ گفت: رسول خدا ﷺ مرا -به یمن- فرستاد و فرمود: «تو نزد گروهی از اهل کتاب می روی؛ آنان را به توحید یعنی گواهی دادن به وحدانیت خداوند و رسالت من، فرا خوان. اگر این را پذیرفتند، به آنان بگو: خداوند در شبانه روز، پنج نماز بر آنها فرض گردانیده است. اگر نماز را هم پذیرفتند، به آنان بگو: خداوند بر آنان زکاتی فرض گردانیده که از ثروتمندانشان گرفته شده و به نیازمندان آنها برگردانیده می شود. اگر این را هم پذیرفتند، از گرفتن بهترین مال مردم، پرهیز کن و از دعای مظلوم بترس؛ زیرا بین او و خداوند، حجابی وجود ندارد».

باب (٢): اموال نقدی، کشاورزی و چهارپایانی که زکات به آنها تعلق می گیرد

٥٢ ـــ عَنْ أَبِي سَعِيد الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ فِي حَبٍّ وَلاَ تَمْرٍ صَدَقَةٌ حَتَّى يَبْلُغَ خَمْسَةَ أَوْسُقٍ، وَلاَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ ذَوْدٍ صَدَقَةٌ، وَلاَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ أَوَاقِي صَدَقَةٌ». (م/ ٩٧٩)

ترجمه: ابو سعید خدری ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «گندم و خرما تا زمانی که به پنج وسق نرسیده باشد و همچنین در کمتر از پنج شتر و مالی که کمتر از پنج اوقیه باشد، زکات واجب نمی شود».

(هر وسق، شصت صاع است، و پنج وسق، سیصد صاع می شود، وسیصد صاع حدود ششصد وپنجاه وسه کیلو گندم می شود. و پنج اوقیه، دویست درهم می شود)

باب (۳): آنچه که در آن، یک دهم یا یک بیستم، زکات واجب می شود

٥٣ ـ عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «فِيمَا سَقَتْ الأَنْهَارُ وَالْغَيْمُ الْعُشُورُ، وَفِيمَا سُقِيَ بِالسَّانِيَةِ نِصْفُ الْعُشْرِ». (م/ ١ ٩٨١)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «زکات محصولی که از آب رودخانه ها یا آب باران آبیاری می شود، یک دهم است. و زکات محصولی که با کشیدن آب از چاه، آبیاری می شود یک بیستم محصول می باشد».

باب (۴): در اسبها و برده های مسلمانان، زکات واجب نیست

٥٤ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَيْسَ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي عَبْدِهِ وَلا فَرَسِهِ صَدَقَةٌ». (م/ ٩٨٢)

ترجمه ابوهریره ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «در برده ها و اسبهای مسلمانان، زکات واجب نیست». (البته وقتی که برای خدمت باشند نه برای تجارت).

باب (۵): تقدیم زکات از وقتش یا ندادن آن

٥٥ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عُمَرَ عَلَى الصَّدَقَةِ، فَقِيلَ: مَنَعَ ابْنُ جَمِيلٍ وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ وَالْعَبَّاسُ عَمُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا يَنْقِمُ ابْنُ جَمِيلٍ إِلاَّ أَنَّهُ كَانَ فَقِيرًا فَأَغْنَاهُ اللَّهُ، وَأَمَّا خَالِدٌ فَإِنَّكُمْ تَظْلِمُونَ خَالِدًا، قَدْ احْتَبَسَ أَدْرَاعَهُ وَأَعْتَادَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَمَّا الْعَبَّاسُ فَهِيَ عَلَيَّ وَمِثْلُهَا مَعَهَا». ثُمَّ قَالَ: «يَا عُمَرُ، أَمَا شَعَرْتَ أَنَّ عَمَّ الرَّجُلِ صِنْوُ أَبِيهِ». (م/ ٩٨٣)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ عمر ﷺ را برای جمع آوری زکات فرستاد. خبر دادند که ابن جمیل، خالد بن ولید و عباس عموی رسول خدا ﷺ زکات نمی دهند. آنحضرت ﷺ فرمود: «ابن جمیل حق دارد؛ زیرا فقیر و تنگدست بود، خداوند به او مال و ثروت زیاد داد. اما شما در حق خالد بن ولید ظلم می کنید؛ زیرا او اسلحه و ساز و برگ جنگی خود را در راه الله وقف نموده است. و در مورد عباس، من به اندازهٔ دو برابر زکات واجبش را تعهد می نمایم».

سپس افزود: «ای عمر! مگر نمی دانی که عموی شخص، مانند پدرش می باشد».

باب (۶): دربارهٔ کسی که زکات نمی دهد

٥٠٦ ـــ عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: انْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ جَالِسٌ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، فَلَمَّا رَآنِي قَالَ: «الأَخْسَرُونَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ». قَالَ فَجِئْتُ حَتَّى جَلَسْتُ، فَلَمْ أَتَقَارَّ أَنْ قُمْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه، فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي، مَنْ هُمْ؟ قَالَ: «هُمُ الأَكْثَرُونَ أَمْوَالاً، إِلاَّ مَنْ قَالَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا - مِنْ بَيْنَ يَدَيْه وَمِنْ خَلْفِه وَعَنْ يَمِينِه وَعَنْ شِمَالِه - وَقَلِيلٌ مَا هُمْ، مَا مِنْ صَاحِبِ إِبِلٍ وَلا بَقَرٍ وَلا غَنَمٍ، لا يُؤَدِّي زَكَاتَهَا، إِلاَّ جَاءَتْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْظَمَ مَا كَانَتْ وَأَسْمَنَهُ، تَنْطَحُهُ بِقُرُونِهَا، وَتَطَؤُهُ بِأَظْلاَفِهَا، كُلَّمَا نَفِدَتْ أُخْرَاهَا عَادَتْ عَلَيْهِ أُولاَهَا، حَتَّى يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ». (م/ ۹۹۰)

ترجمه: ابوذر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ در سایهٔ خانهٔ کعبه نشسته بود که من به ایشان پیوستم. هنگامی که آنحضرت ﷺ مرا دید، فرمود: «سوگند به پروردگار کعبه که آنان در ضرر و زیان بسر می برند؛ سوگند به پروردگار کعبه که آنان در ضرر و زیان بسر می برند».

ابوذر ﷺ می گوید: به هر حال، من به رسول خدا ﷺ نزدیک شدم و نشستم؛ اما نتوانستم آرام بگیرم و خود را کنترل نمایم؛ لذا برخاستم و گفتم: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت شوند، چه کسانی در ضرر و زیان بسر می برند؟ آنحضرت ﷺ با اشارهٔ دست فرمود: «کسانی که مال و ثروت زیادی دارند؛ مگر اینکه آنرا اینگونه و اینگونه و اینگونه ـ روبرو، پشت سر،

سمت راست و چپشان ـ در راه خدا انفاق نمایند و تعداد اینها بسیار کم است. هر صاحب شتر و گاو و گوسفندی که زکات آنها را ندهد، روز قیامت، آن حیوانات با بزرگترین شکل و چاق ترین حالتی که در دنیا داشته اند، می آیند و صاحبشان را شاخ می زنند و زیر سم هایشان، له می کنند تا جایی که هرگاه، آخرین حیوان، شاخ بزند و او را زیر دست و پا بگیرد، دوباره اولی بر می گردد و این وضعیت تا زمانی که میان مردم، فیصله شود، ادامه پیدا می کند».

۵۷ ـــ عن أَبِی هُرَیْرَةَ ﷺ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «مَا مِنْ صَاحِب ذَهَبٍ وَلا فِضَّة، لا يُؤَدِّي مِنْهَا حَقَّهَا، إِلاَّ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، صُفِّحَتْ لَهُ صَفَائِحُ مِنْ نَارٍ، فَأُحْمِيَ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ، فَيُكْوَى بِهَا جَنْبُهُ وَجَبِينُهُ وَظَهْرُهُ، كُلَّمَا بَرَدَتْ أُعِيدَتْ لَهُ، فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، حَتَّى يُقْضَى بَيْنَ الْعِبَادِ، فَيَرَى سَبِيلَهُ: إِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِمَّا إِلَى النَّارِ».

قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّه، فَالإِبِلُ؟ قَالَ: «وَلاَ صَاحِبُ إِبِلٍ لا يُؤَدِّي مِنْهَا حَقَّهَا، وَمِنْ حَقِّهَا حَلَبُهَا يَوْمَ وِرْدِهَا، إِلاَّ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ؛ بُطِحَ لَهَا بِقَاعٍ قَرْقَرٍ أَوْفَرَ مَا كَانَتْ، لايَفْقِدُ مِنْهَا فَصِيلاً وَاحِدًا، تَطَؤُهُ بِأَخْفَافِهَا وَتَعَضُّهُ بِأَفْوَاهِهَا، كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ أُولاَهَا رُدَّ عَلَيْهِ أُخْرَاهَا، فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، حَتَّى يُقْضَى بَيْنَ الْعِبَادِ، فَيَرَى سَبِيلَهُ: «إِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِمَّا إِلَى النَّارِ».

قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّه، فَالْبَقَرُ وَالْغَنَمُ؟ قَالَ: «وَلا صَاحِبُ بَقَرٍ وَلاَ غَنَمٍ لاَ يُؤَدِّي مِنْهَا حَقَّهَا، إِلاَّ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَة بُطِحَ لَهَا بِقَاعٍ قَرْقَرٍ، لاَ يَفْقِدُ مِنْهَا شَيْئًا، لَيْسَ فِيهَا عَقْصَاءُ وَلاَ جَلْحَاءُ وَلاَ عَضْبَاءُ تَنْطَحُهُ بِقُرُونِهَا وَتَطَؤُهُ بِأَظْلاَفِهَا، كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ أُولاَهَا رُدَّ عَلَيْهِ أُخْرَاهَا، فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، حَتَّى يُقْضَى بَيْنَ الْعِبَادِ، فَيَرَى سَبِيلَهُ: «إِمَّا إِلَى الْجَنَّة وَإِمَّا إِلَى النَّارِ».

قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّه! فَالْخَيْلُ؟ قَالَ: «الْخَيْلُ ثَلاَثَةٌ: هِيَ لِرَجُلٍ وِزْرٌ، وَهِيَ لِرَجُلٍ سِتْرٌ، وَهِيَ لِرَجُلٍ أَجْرٌ، فَأَمَّا الَّتِي هِيَ لَهُ وِزْرٌ: فَرَجُلٌ رَبَطَهَا رِيَاءً وَفَخْرًا

وَنِوَاءً عَلَى أَهْلِ الإِسْلاَمِ، فَهِيَ لَهُ وِزْرٌ، وَأَمَّا الَّتِي هِيَ لَهُ سِتْرٌ: فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِي سَبِيلِ اللَّه، ثُمَّ لَمْ يَنْسَ حَقَّ اللَّهِ فِي ظُهُورِهَا وَلاَ رِقَابِهَا، فَهِيَ لَهُ سِتْرٌ، وَأَمَّا الَّتِي هِيَ لَهُ أَجْرٌ: فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِي سَبِيلِ اللَّه لأَهْلِ الإِسْلاَمِ، فِي مَرْجٍ وَرَوْضَةٍ، فَمَا أَكَلَتْ مِنْ ذَلِكَ الْمَرْجِ أَوْ الرَّوْضَةِ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ كُتِبَ لَهُ، عَدَدَ مَا أَكَلَتْ حَسَنَاتٌ، وَكُتِبَ لَهُ عَدَدَ أَرْوَاثِهَا وَأَبْوَالِهَا حَسَنَاتٌ، وَلاَ تَقْطَعُ طِوَلَهَا فَاسْتَنَّتْ شَرَفًا أَوْ شَرَفَيْنِ إِلاَّ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَدَدَ آثَارِهَا وَأَرْوَاثِهَا حَسَنَات، وَلاَ مَرَّ بِهَا صَاحِبُهَا عَلَى نَهْرٍ فَشَرِبَتْ مِنْهُ وَلاَ يُرِيدُ أَنْ يَسْقِيَهَا، إِلاَّ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَدَدَ مَا شَرِبَتْ حَسَنَاتٍ».

قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّه! فَالْحُمُرُ؟ قَالَ: «مَا أُنْزِلَ عَلَيَّ فِي الْحُمُرِ شَيْءٌ إِلاَّ هَذِهِ الآيَةَ الْفَاذَّةُ الْجَامِعَةُ: ﴿فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُۥ ۝٧ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُۥ ۝٨﴾. (م/ ۹۸۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر صاحب طلا و نقره ای که زکات آنها را ندهد، روز قیامت، آن طلا و نقره برایش به ورق های آتشین، تبدیل شده با آتش جهنم گرم می شوند و بوسیلهٔ آنها پشت، پهلو و پیشانی اش داغ می گردد. و هر گاه، سرد شوند، دوباره داغ می شوند. و این کار، در روزی که به اندازهٔ پنجاه هزار سال (دنیا) است، تکرار می شود تا اینکه میان بندگان، فیصله گردد و راهش را بسوی بهشت یا جهنم، مشاهده کند».

مردم گفتند: ای رسول خدا! حکم شتر چیست؟ فرمود: «همچنین هر صاحب شتری که حق آنها را ادا نکند - و یکی از حقوق آنها این است که در محل آبشخور، آنها را بدوشد (تا اگر فقیری و رهگذری آمد، از آن شیر به او بدهد) - روز قیامت، روی زمینی هموار و پهناور، خوابانده می شود و شتران با بیشترین تعدادی که در دنیا داشته اند بدون اینکه حتی یک بچه شتر از آنها کم شده باشد، او را زیر دست و پای خود، له می کنند و با دهانشان گاز می گیرند. و هر گاه، آخرین شتر از بالای او عبور کند، اولین شتر، دوباره بر می گردد. و این

کار، در روزی که به اندازۀ پنجاه هزار سال (دنیا) است، تکرار می شود تا اینکه میان بندگان، فیصله گردد و راهش را بسوی بهشت یا دوزخ مشاهده کند».

مردم دوباره گفتند: ای رسول خدا! گاو و گوسفند چه حکمی دارند؟ فرمود: «همچنین صاحب گاو و گوسفندی که حق آنها را ادا نمی کند (زکاتشان را نمی دهد) روز قیامت، روی زمینی هموار و پهناور، خوابانده می شود و آن گاو و گوسفندان در حالی که حتی یک عدد از آنها کم نیست و همگی دارای شاخ های صحیح و سالم اند، او را زیر سم های خود، می گیرند و شاخ می زنند. و هر گاه، آخرین رأس حیوان از بالای او بگذرد، دوباره اولی بر می گردد. و این کار، در روزی که به اندازۀ پنجاه هزار سال (دنیا) می باشد، تکرار می شود تا اینکه میان بندگان، فیصله گردد و راهش را بسوی بهشت یا دوزخ، مشاهده کند».

بار دیگر مردم گفتند: ای رسول خدا! حکم اسب چیست؟ فرمود: «اسب ها سه دسته اند: نگهداری اسب برای بعضی باعث گناه، برای بعضی باعث نجات وبرای بعضی دیگر باعث اجر وثواب می شود. شخصی که اسب را برای فخر و ریا و دشمنی با مسلمانان، نگهداری کند، آن اسب برایش باعث گناه خواهد شد. و شخصی که اسب را برای خشنودی خداوند نگهداری کند و حق سواری و نگهداری آن را ادا کند، آن اسب، باعث نجات وی خواهد شد. و کسی که اسب را برای جهاد در راه خدا و دفاع از مسلمانان، در چراگاه بزرگ یا باغچه ای نگهداری کند، چنین اسبی برای صاحبش، اجر و پاداش به ارمغان می آورد و هر اندازه که از آن چراگاه یا باغچه تغذیه کند، به همان اندازه برای صاحبش، نیکی نوشته می شود. همچنین به اندازۀ سرگینها و ادرارهای آن اسب برای صاحبش، نیکی ثبت می گردد. و اگر طنابش پاره شود و آن اسب، یک یا دو تپه را پشت سر بگذارد، در برابر هر قدم و هر سرگین، به صاحبش، اجر و پاداش می رسد. و اگر این اسب از کنار نهری عبور کند و بدون اینکه صاحبش قصد آب دادن آن را داشته باشد، آب بنوشد، باز هم به صاحبش، اجر و ثواب می رسد».

مردم گفتند: ای رسول خدا! حکم الاغ ها چیست؟ فرمود: «در این باره، چیزی بر من نازل نشده است مگر این آیۀ جامع و بی نظیر: ﴿ فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ۝٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ۝٨ ﴾ یعنی هر کس، به اندازۀ یک ذره، عمل نیک انجام دهد، پاداش آن را خواهد دید. و هر کس، به اندازۀ یک ذره، عمل بد انجام دهد، سزای آنرا خواهد دید».

باب (۷): دربارۀ مال اندوزان و شدت و سختی بر آنها

۵۰۸ ــ عَنْ الأَحْنَف بْنِ قَيْس قَالَ: كُنْتُ في نَفر منْ قُرَيْش فَمَرَّ أَبُوذَرٍّ رضي الله عنه وَهُوَ يَقُولُ: بَشِّرْ الْكَانزِينَ بِكَيٍّ في ظُهُورِهِمْ يَخْرُجُ مِنْ جُنُوبِهِمْ، وَبِكَيٍّ مِنْ قِبَلِ أَقْفَائهِمْ يَخْرُجُ مِنْ جِبَاهِهِمْ، قَالَ: ثُمَّ تَنَحَّى فَقَعَدَ، قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: هَذَا أَبُوذَرٍّ، قَالَ: فَقُمْتُ إِلَيْه فَقُلْتُ: مَا شَيْءٌ سَمِعْتُكَ تَقُولُ قُبَيْلُ؟ قَالَ: مَا قُلْتُ إِلاَّ شَيْئًا قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ نَبِيِّهِمْ ﷺ، قَالَ: قُلْتُ: مَا تَقُولُ فِي هَذَا الْعَطَاءِ؟ قَالَ: خُذْهُ فَإِنَّ فِيهِ الْيَوْمَ مَعُونَةً، فَإِذَا كَانَ ثَمَنًا لِدِينِكَ فَدَعْهُ. (م/ ۹۹۲)

ترجمه: احنف بن قیس می گوید: من در میان گروهی از قریش، نشسته بودم. در آن اثنا، ابوذر رضی الله عنه از آنجا گذشت در حالی که می گفت: «مال اندوزان را به داغی در پشتهایشان که آثار آن از پهلو، آشکار می شود و داغی در پشت سرشان که آثار آن از پیشانی، ظاهر می گردد، بشارت دهید».

راوی می گوید: آنگاه ابوذر رضی الله عنه از راه به کناری رفت و نشست. من از آن جمع پرسیدم: این شخص، کیست؟ گفتند: این، ابوذر است. من برخاستم و نزد او رفتم و گفتم: سخنانی را که چند لحظه قبل از شما شنیدم، چه بودند؟ ابوذر گفت: من فقط سخنانی را به زبان آوردم که از پیامبرشان شنیده ام. گفتم: در مورد این بخشش ـ که به من داده اند ـ چه می گویی؟ گفت: آن را بردار؛ زیرا امروز، کمکی به توست؛ اما اگر خواستند بوسیلۀ آن، دینت را بخرند، رهایش کن.

باب (۸): دستور راضی ساختن مأموران جمع آوری زکات

۵۰۹ــ عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: جَاءَ نَاسٌ مِنْ الأَعْرَابِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا: إِنَّ نَاسًا مِنْ الْمُصَدِّقِينَ يَأْتُونَنَا فَيَظْلِمُونَنَا، قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرْضُوا مُصَدِّقِيكُمْ».

قَالَ جَرِيرٌ: مَا صَدَرَ عَنِّي مُصَدِّقٌ، مُنْذُ سَمِعْتُ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلاَّ

وَهُوَ عَنِّي رَاضٍ. (م/ ۹۸۹)

ترجمه جریر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: گروهی بادیه نشین نزد رسول الله ﷺ شرفیاب شدند و گفتند: برخی از مأموران جمع آوری زکات نزد ما می آیند و به ما ستم می کنند. آنحضرت ﷺ فرمود: «مأموران جمع آوری زکات را راضی کنید».

جریر ﷺ می گوید: از هنگامی که این سخن را من از رسول خدا ﷺ شنیدم، هیچ مأمور زکاتی از نزد من بدون رضایت برنگشت.

باب (۹): دعای خیر برای کسی که خودش صدقه اش را بیاورد

۵۱۰ــ عن عَبْد اللَّه بْنِ أَبِي أَوْفَى ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ إِذَا أَتَاهُ قَوْمٌ بِصَدَقَتِهِمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ، صَلِّ عَلَيْهِمْ». فَأَتَاهُ أَبِي أَبُو أَوْفَى بِصَدَقَتِهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى». (مسلم: ۱۰۷۸)

ترجمه: عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنهما می گوید: هر گاه، گروهی از مردم، صدقاتشان را خدمت رسول الله ﷺ می آوردند، آنحضرت ﷺ در حق آنان، دعای خیر می نمود و می فرمود: «خدایا! بر آنان، رحمت نازل فرما». همچنین هنگامی که پدرم ابو اوفی صدقاتش را خدمت رسول الله ﷺ تقدیم نمود، آنحضرت ﷺ برایش دعای خیر نمود و فرمود: «پروردگارا! بر آل ابی اوفی رحمت نازل فرما».

باب (۱۰): بخشش به کسی که بیم از بین رفتن ایمانش می رود

۵۱۱ــ عَنْ سعد بنِ ابی وقاص ﷺ قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّه ﷺ قَسْمًا فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه! أَعْطِ فُلَانًا فَإِنَّهُ مُؤْمِنٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوْ مُسْلِمٌ»؟ أَقُولُهَا ثَلَاثًا وَيُرَدِّدُهَا عَلَيَّ ثَلَاثًا «أَوْ مُسْلِمٌ»؟ ثُمَّ قَالَ: «إِنِّي لَأُعْطِي الرَّجُلَ وَغَيْرُهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهُ مَخَافَةَ أَنْ يَكُبَّهُ اللَّهُ ﷻ فِي النَّارِ». (م/ ۱۵۰)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ اموالی را میان مسلمانان تقسیم نمود. عرض کردم: ای رسول خدا! به فلانی نیز بده؛ زیرا او فردی مؤمن است. نبی اکرم ﷺ

فرمود: «مؤمن است یا مسلمان»؟ من درخواستم را سه بار تکرار کردم و آنحضرت ﷺ هر سه بار در جوابم می فرمود: «مؤمن است یا مسلمان»؟ سرانجام فرمود: «من به افرادی مال عطا می نمایم که می ترسم از اسلام برگردند و بخاطر انصرّاف از اسلام، خداوند آنان را با صورت به دوزخ بیاندازد حال آنکه دیگران را بیشتر از اینها دوست دارم».

باب (۱۱) انفاق بر تازه مسلمانان برای دلجویی آنان و صبر کسانی که از ایمانی قوی برخوردارند

۵۱۲ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ حُنَيْنٍ أَقْبَلَتْ هَوَازِنُ وَغَطَفَانُ وَغَيْرُهُمْ بِذَرَارِيِّهِمْ وَنَعَمِهِمْ، وَمَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَئِذٍ عَشَرَةُ آلَافٍ، وَمَعَهُ الطُّلَقَاءُ، فَأَدْبَرُوا عَنْهُ حَتَّى بَقِيَ وَحْدَهُ، قَالَ: فَنَادَى يَوْمَئِذٍ نِدَاءَيْنِ لَمْ يَخْلِطْ بَيْنَهُمَا شَيْئًا، قَالَ: فَالْتَفَتَ عَنْ يَمِينِهِ فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ». فَقَالُوا: لَبَّيْكَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَبْشِرْ نَحْنُ مَعَكَ، قَالَ: ثُمَّ الْتَفَتَ عَنْ يَسَارِهِ فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ». قَالُوا: لَبَّيْكَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ أَبْشِرْ نَحْنُ مَعَكَ، قَالَ: وَهُوَ عَلَى بَغْلَةٍ بَيْضَاءَ، فَنَزَلَ فَقَالَ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، فَانْهَزَمَ الْمُشْرِكُونَ، وَأَصَابَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَنَائِمَ كَثِيرَةً، فَقَسَمَ فِي الْمُهَاجِرِينَ وَالطُّلَقَاءِ، وَلَمْ يُعْطِ الْأَنْصَارَ شَيْئًا، فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ: إِذَا كَانَتِ الشِّدَّةُ فَنَحْنُ نُدْعَى، وَتُعْطَى الْغَنَائِمُ غَيْرَنَا، فَبَلَغَهُ ذَلِكَ، فَجَمَعَهُمْ فِي قُبَّةٍ فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ مَا حَدِيثٌ بَلَغَنِي عَنْكُمْ»؟ فَسَكَتُوا، فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ! أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالدُّنْيَا وَتَذْهَبُونَ بِمُحَمَّدٍ تَحُوزُونَهُ إِلَى بُيُوتِكُمْ»؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ رَضِينَا، قَالَ: فَقَالَ: «لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا وَسَلَكَتِ الْأَنْصَارُ شِعْبًا لَأَخَذْتُ شِعْبَ الْأَنْصَارِ».

قَالَ هِشَامٌ: فَقُلْتُ: يَا أَبَا حَمْزَةَ أَنْتَ شَاهِدٌ ذَاكَ؟ قَالَ وَأَيْنَ أَغِيبُ عَنْهُ؟ (م/ ۱۰۵۹)

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: روز جنگ حنین، قبایل هوازن و غطفان و دیگران

با فرزندان و حیواناتشان به میدان جنگ آمدند. قابل یادآوری است که در آن روز، ده هزار نفر نیز نبی اکرم ﷺ را همراهی می کردند که آزادشدگان فتح مکه (تازه مسلمانان) نیز در میان آنان بودند؛ با وجود این، همه پشت کردند و رفتند تا جایی که آنحضرت ﷺ تنها ماند.

راوی می گوید: در آن روز، نبی اکرم ﷺ دوبار ندا داد بدون اینکه در میان آنها، چیزی بگوید؛ نخست، آنحضرت ﷺ به سمت راستش نگاه کرد و فرمود: «ای انصار»! آنان جواب دادند: لبیک ای رسول خدا! شما را مژده می دهیم که ما در کنار شما هستیم. بعد از آن، نبی اکرم ﷺ به سمت چپش نگاه کرد و فرمود: «ای انصار»! آنان جواب دادند: لبیک ای رسول خدا! شما را مژده می دهیم که ما در کنار شما هستیم.

راوی می گوید: آنگاه، پیامبر اکرم ﷺ که بر قاطری سفید سوار بود، پایین آمد و فرمود: «من بنده و پیامبر خدا هستم». سرانجام، مشرکین شکست خوردند و آنحضرت ﷺ غنایم زیادی بدست آورد و همهٔ آنها را میان مهاجرین و تازه مسلمانانی که پیامبر آنان را آزاد اعلام نموده بود، تقسیم کرد و به انصار چیزی نداد. انصار گفتند: هنگام سختی ما فراخوانده شدیم ولی غنایم به دیگران داده می شوند!! این خبر به رسول اکرم ﷺ رسید. آنحضرت ﷺ انصار را در خیمه ای جمع کرد و فرمود: «آیا شما راضی نیستید که مردم با مال و دنیا بروند و شما محمد را به خانه هایتان ببرید و در کنار خود، داشته باشید»؟ انصار عرض کردند: بلی، ای رسول خدا! راضی شدیم. فرمود: «اگر همه مردم در یک وادی، حرکت کنند و انصار راه دیگری را در پیش گیرند، من به وادی انصار خواهم رفت».

هشام می گوید: من گفتم: ای ابوحمزه! (کنیهٔ انس) شما در آنجا حضور داشتید؟ گفت: چگونه من در چنین صحنه هایی حضور ندارم.

۵۱۳- عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ رضي الله عنه قَالَ: أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَا سُفْيَانَ بْنَ حَرْبٍ، وَصَفْوَانَ بْنَ أُمَيَّةَ، وَعُيَيْنَةَ بْنَ حِصْنٍ، وَالأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ، كُلَّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ، مِائَةً مِنْ الإِبِلِ، وَأَعْطَى عَبَّاسَ بْنَ مِرْدَاسٍ دُونَ ذَلِكَ، فَقَالَ عَبَّاسُ بْنُ مِرْدَاسٍ:

أَتَجْـعَلُ نَهْبِي وَنَهْبَ الْعُبَيْدِ بَيْـنَ عُيَيْـنَةَ وَالأَقْـرَعِ؟
فَمَـا كَانَ بَـدْرٌ وَلاَ حَابِسٌ يَفُوقَانِ مِرْدَاسَ فِي الْمَجْمَعِ
وَمَا كُنْتُ دُونَ امْرِئٍ مِنْهُـمَا وَ مَنْ تَخْفِضْ الْيَوْمَ لاَ يُرْفَعِ

قَالَ: فَأَتَمَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِائَةً. (م/ ١٠٦٠)

ترجمه: رافع بن خديج ﷺ مى گويد: رسول الله ﷺ به هر يک از ابوسفيان بن حرب، صفوان بن اميه، عينيه بن حصن و اقرع بن حابس، صد شتر، عطا نمود و به عباس بن مرداس كمتر از اين عطا فرمود. عباس بن مرداس گفت: آيا غنايم بدست آمده بوسيلۀ من و اسبم «عُبيد» را ميان عينيه و اقرع تقسيم مى نمايى؟ بدر و حابس (پدران آنان) در مجالس از مرداس (پدر من) بالاتر نبوده اند. من هم مردى پايين تر از آنان نيستم. وبايد دانست كه هر كس امروز، پايين بحساب آيد، ديگر ارتقا پيدا نمى كند.

راوى مى گويد: آنگاه رسول الله ﷺ صد شتر را برايش كامل نمود يعنى به او نيز صد شتر عطا كرد.

٥١٤ــ عن أَبى سَعِيد الْخُدْرِيِّ ﷺ قال: بَعَثَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِب ﷺ إِلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ مِنْ الْيَمَنِ، بِذَهَبَة فِي أَدِمٍ مَقْرُوظ، لَمْ تُحَصَّلْ مِنْ تُرَابِهَا، قَـالَ: فَقَسَمَهَا بَيْنَ أَرْبَعَة نَفَر: بَيْنَ عُيَيْنَةَ بْنِ حِصْنٍ، وَالأَقْرَعِ بْنِ حَابِسٍ، وَزَيْدِ الْخَيْـلِ، وَالرَّابِعُ إِمَّا عَلْقَمَةُ بْنُ عُلاَثَةَ وَإِمَّا عَامِرُ بْنُ الطُّفَيْلِ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِه: كُنَّا نَحْنُ أَحَقَّ بِهَذَا مِنْ هَؤُلاَءِ، قَالَ: فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «أَلاَ تَأْمَنُونِي؟ وَأَنَـا أَمِينُ مَنْ فِي السَّمَاءِ، يَأْتِينِي خَبَرُ السَّمَاءِ صَبَاحًا وَمَسَاءً».

قَالَ: فَقَامَ رَجُلٌ غَائِرُ الْعَيْنَيْنِ مُشْرِفُ الْوَجْنَتَيْنِ نَاشِزُ الْجَبْهَة كَـثُّ اللِّحْيَـة مَحْلُوقُ الرَّأْسِ مُشَمَّرُ الإِزَار، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه! اتَّقِ اللَّهَ، فَقَـالَ: «وَيْلَـكَ أَوَلَسْتُ أَحَقَّ أَهْلِ الأَرْضِ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ». قَالَ: ثُمَّ وَلَّى الرَّجُلُ فَقَالَ خَالِـدُ بْـنُ

الْوَلِيد: يَا رَسُولَ اللَّه! أَلاَ أَضْرِبُ عُنُقَهُ؟ فَقَالَ: «لاَ، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ يُصَلِّي». قَالَ خَالِدٌ: وَكَمْ مِنْ مُصَلٍّ يَقُولُ بِلِسَانِه مَا لَيْسَ فِي قَلْبِه، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «إِنِّي لَمْ أُومَرْ أَنْ أَنْقُبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ، وَلاَ أَشُقَّ بُطُونَهُمْ».

قَالَ: ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْه وَهُوَ مُقَفٍّ، فَقَالَ: «إِنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ ضِئْضِئِ هَذَا قَوْمٌ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّه رَطْبًا لاَ يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنْ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنْ الرَّمِيَّةِ». قَالَ: أَظُنُّهُ قَالَ: «لَئِنْ أَدْرَكْتُهُمْ لأَقْتُلَنَّهُمْ قَتْلَ ثَمُودَ». (م/٤ ١٠٦)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: علی بن ابی طالب ﷺ از یمن، یک قطعه طلای ناخالص را در چرمی دباغی شده برای رسول خدا ﷺ فرستاد. آنحضرت ﷺ آنرا میان چهار نفر یعنی عیینه بن بدر، اقرع بن حابس، زید الخیل و علقمه یا عامر بن طفیل تقسیم نمود. مردی از یارانش گفت: ما نسبت به این طلا از اینها استحقاق بیشتری داریم. این خبر به رسول خدا ﷺ رسید. فرمود: «آیا شما مرا امین نمی دانید در حالی که من امین اهل آسمان هستم و صبح و شب، اخبار آسمان به من می رسد»؟ در این هنگام، مردی که چشمانش گود رفته بود و پیشانی و گونه های بر آمده ای داشت و ریش اش پر پشت و سرش تراشیده و ازارش بالا زده بود، برخاست و گفت: ای رسول خدا! از خدا بترس. آنحضرت ﷺ فرمود: «وای بر تو، آیا من مستحق ترین فرد روی زمین نیستم که از خدا بترسم»؟

راوی می گوید: سپس، آن مرد، پشت کرد و رفت. خالد بن ولید گفت: ای رسول خدا! آیا گردنش را نزنم؟ فرمود: «خیر، شاید او نماز می خواند». خالد گفت: بسیارند نماز گزارانی که به زبان، چیزی می گویند که در دلشان نیست. رسول الله ﷺ فرمود: «من دستور ندارم که دل و درون مردم را بشکافم».

سپس رسول اکرم ﷺ بسوی او که پشت کرده بود و می رفت، نگاه کرد و فرمود: «از نسل این مرد، کسانی بوجود می آیند که کتاب خدا را بسیار خوب تلاوت می کنند ولی (تأثیر آن) از حنجره هایشان نمی گذرد و از دین، خارج می شوند آنگونه که تیر از هدف (شکار) خارج می‌شود».

راوی می گوید: گمان می کنم که فرمود: «اگر آنها را دریابم، مانند قوم ثمود به قتل

می‌رسانم».

باب (۱۲): خوردن زکات برای رسول خدا ﷺ و اهل بیت ایشان، حلال نیست

۵۱۵ـــ عن أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: أَخَذَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا تَمْرَةً مِنْ تَمْرِ الصَّدَقَةِ، فَجَعَلَهَا فِي فِيهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كِخْ كِخْ، ارْمِ بِهَا، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّا لاَ تَحِلُّ لَنَا الصَّدَقَةُ»؟ (م۹/ ۱۰۶)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: حسن بن علی رضی الله عنهما خرمایی از خرماهای زکات برداشت و در دهانش گذاشت. رسول خدا ﷺ فرمود: «کِخ کِخ، آنرا بینداز. مگر نمی دانی که صدقه برای ما حلال نیست».

باب (۱۳): کراهیت به کار گرفتن آل پیامبر در جمع آوری زکات

۵۱۶ـــ عن عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنَ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: اجْتَمَعَ رَبِيعَةُ بْنُ الْحَارِثِ وَالْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَقَالا: وَاللَّهِ لَوْ بَعَثْنَا هَذَيْنِ الْغُلاَمَيْنِ ـــ قَالَ: لِي وَلِلْفَضْلِ بْنِ عَبَّاسٍ ـــ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَكَلَّمَاهُ، فَأَمَّرَهُمَا عَلَى هَذِهِ الصَّدَقَاتِ، فَأَدَّيَا مَا يُؤَدِّي النَّاسُ، وَأَصَابَا مِمَّا يُصِيبُ النَّاسُ، قَالَ: فَبَيْنَمَا هُمَا فِي ذَلِكَ جَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ، فَوَقَفَ عَلَيْهِمَا، فَذَكَرَا لَهُ ذَلِكَ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ: لا تَفْعَلا، فَوَاللَّهِ مَا هُوَ بِفَاعِلٍ، فَانْتَحَاهُ رَبِيعَةُ بْنُ الْحَارِثِ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا تَصْنَعُ هَذَا إِلاَّ نَفَاسَةً مِنْكَ عَلَيْنَا، فَوَاللَّهِ لَقَدْ نِلْتَ صِهْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَمَا نَفِسْنَاهُ عَلَيْكَ، قَالَ عَلِيٌّ أَرْسِلُوهُمَا، فَانْطَلَقَا وَاضْطَجَعَ عَلِيٌّ ﷺ.

قَالَ: فَلَمَّا صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الظُّهْرَ سَبَقْنَاهُ إِلَى الْحُجْرَةِ، فَقُمْنَا عِنْدَهَا، حَتَّى جَاءَ فَأَخَذَ بِآذَانِنَا، ثُمَّ قَالَ: «أَخْرِجَا مَا تُصَرِّرَانِ». ثُمَّ دَخَلَ وَدَخَلْنَا عَلَيْهِ، وَهُوَ يَوْمَئِذٍ عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، قَالَ: فَتَوَاكَلْنَا الْكَلاَمَ، ثُمَّ تَكَلَّمَ أَحَدُنَا فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنْتَ أَبَرُّ النَّاسِ وَأَوْصَلُ النَّاسِ، وَقَدْ بَلَغْنَا النِّكَاحَ، فَجِئْنَا لِتُؤَمِّرَنَا

عَلَى بَعْضِ هَذِه الصَّدَقَات، فَنُؤَدِّيَ إِلَيْكَ كَمَا يُؤَدِّي النَّاسُ، وَنُصِيبَ كَمَا يُصِيبُونَ، قَالَ: فَسَكَتَ طَوِيلاً حَتَّى أَرَدْنَا أَنْ نُكَلِّمَهُ، قَالَ: وَجَعَلَتْ زَيْنَبُ تُلْمِعُ عَلَيْنَا مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ أَنْ لا تُكَلِّمَاهُ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الصَّدَقَةَ لاَ تَنْبَغِي لآلِ مُحَمَّدٍ، إِنَّمَا هِيَ أَوْسَاخُ النَّاسِ، ادْعُوَا لِي مَحْمِيَةَ - وَكَانَ عَلَى الْخُمُسِ - وَنَوْفَلَ بْنَ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ». قَالَ: فَجَاءَاهُ، فَقَالَ لِمَحْمِيَةَ: «أَنْكِحْ هَذَا الْغُلاَمَ ابْنَتَكَ». لِلْفَضْلِ بْنِ عَبَّاسٍ، فَأَنْكَحَهُ، وَقَالَ لِنَوْفَلِ بْنِ الْحَارِثِ: «أَنْكِحْ هَذَا الْغُلاَمَ ابْنَتَكَ». لِي فَأَنْكَحَنِي وَقَالَ لِمَحْمِيَةَ: «أَصْدِقْ عَنْهُمَا مِنَ الْخُمُسِ كَذَا وَكَذَا».

قَالَ الزُّهْرِيُّ: وَلَمْ يُسَمِّهِ لِي. (م/ ١٠٧٢)

ترجمه: عبدالمطلب بن ربیعه بن حارث می گوید: ربیعه بن حارث (پدرم) و عباس بن عبدالمطلب با هم نشستند و با اشاره به من و فضل بن عباس گفتند: چقدر خوب بود که این دو جوان را نزد رسول خدا ﷺ می فرستادیم تا با ایشان دربارۀ مأموریت یافتن برای جمع آوری زکات، صحبت کنند و مثل سایر مردم، زکات را تحویل دهند و سهمیۀ خود را بردارند.

راوی می گوید: در این اثنا، علی بن ابی طالب آمد و کنار آنان ایستاد. آنها موضوع را برای او بازگو نمودند. علی گفت: صحبت نکنید. سوگند به خدا که پیامبر اکرم ﷺ این کار را انجام نمی دهد. ربیعه بن مالك به او تعرض کرد و گفت: سوگند به خدا، تو به خاطر حسادتی که به ما داری، چنین می گویی. تو به شرافت دامادی پیامبر اکرم ﷺ نایل آمدی ولی ما به تو حسادت نورزیدیم. علی رضی الله عنه گفت: آنان را بفرستید. سپس آندو رفتند و علی رضی الله عنه دراز کشید. راوی می گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ نماز ظهر را خواند، ما جلوتر از ایشان خود را به حجره رساندیم و آنجا ایستادیم تا اینکه رسول خدا ﷺ تشریف آورد و گوشهایمان را گرفت و فرمود: «آنچه را که در سینه دارید، بیرون بریزید». سپس او که در آن روز نزد زینب دختر جحش رضی الله عنها بود، وارد حجره شد و ما نیز همراه ایشان، وارد شدیم. سپس هر یک از ما از دیگری درخواست نمود تا سخن را آغاز نماید. سرانجام، یکی از ما سخن را آغاز نمود و گفت: ای رسول خدا! شما از همۀ مردم، نیکوکارترید و بیشتر از همه، صله رحمی می نمایید. ما به سن ازدواج رسیده ایم. آمده ایم تا مسئولیت جمع آوری بخشی از اموال زکات را به ما

بسپاری تا مانند سایر مردم، انجام وظیفه نماییم و بهره ای نیز ببریم.

راوی می گوید: آنحضرت ﷺ مدتی طولانی، سکوت نمود تا جایی که ما تصمیم گرفتیم دوباره سخن بگوییم. ولی زینب رضی الله عنها از پشت پرده به ما اشاره می کرد که حرف نزنید.

سرانجام، رسول الله ﷺ فرمود: «زکات برای آل محمد، شایسته نیست؛ زیرا چرک (مال) مردم است. محمیه مسئول خُمس و نوفل بن حارث بن عبدالمطلب را بیاورید». راوی می گوید: آنان به خدمت رسیدند. آنحضرت ﷺ با اشاره بسوی فضل بن عباس به محمیه فرمود: «دخترت را با این جوان، نکاح کن». او نیز نکاح کرد. سپس پیامبر اکرم ﷺ با اشاره به من به نوفل بن حارث فرمود: «دخترت را با این جوان، نکاح کن». او نیز مرا با دخترش نکاح کرد. آنگاه خطاب به محمیه فرمود: «مهریه آنها را از اموال خمس، اینقدر و اینقدر پرداخت کن».

زهری می گوید: روای برای من مبلغ مهریه را ذکر نکرد.

باب (۱۴): اباحت صدقه ای که به اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ اهدا گردد

۵۱۷ــ عن أَنَسِ بْنِ مَالِك ﷺ قَالَ: أَهْدَتْ بَرِيرَةُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ لَحْمًا تُصُدِّقَ بِهِ عَلَيْهَا، فَقَالَ: «هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ، وَلَنَا هَدِيَّةٌ». (م/ ۱۰۷۴)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: بریره گوشتی را که به وی صدقه داده بودند، به نبی اکرم ﷺ هدیه نمود. آنحضرت ﷺ فرمود: «این گوشت برای او (بریره) صدقه است و برای ما هدیه بشمار می رود». (یعنی از حالت صدقه، خارج شده است).

۵۱۸ــ عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: بَعَثَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِشَاةٍ مِنْ الصَّدَقَةِ، فَبَعَثْتُ إِلَى عَائِشَةَ مِنْهَا بِشَيْءٍ، فَلَمَّا جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَائِشَةَ قَالَ: «هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ»؟ قَالَتْ: لا، إِلاَّ أَنَّ نُسَيْبَةَ بَعَثَتْ إِلَيْنَا مِنْ الشَّاةِ الَّتِي بَعَثْتُمْ بِهَا إِلَيْهَا، قَالَ: «إِنَّهَا قَدْ بَلَغَتْ مَحِلَّهَا». (م/ ۱۰۷۶)

ترجمه: ام عطیه (نُسیبه انصاری) رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ گوسفندی از اموال زکات برایم فرستاد. من مقداری از گوشت آنرا برای عایشه رضی الله عنها فرستادم.

هنگامی که رسول خدا ﷺ نزد عایشه رضی الله عنها آمد، فرمود: «آیا چیزی برای خوردن داری»؟ عایشه گفت: خیر، فقط نُسیبه مقداری از گوشت گوسفندی را که شما عنایت فرموده اید، برای ما فرستاده است. رسول الله ﷺ فرمود: «صدقه به محل خود (ام عطیه) رسیده است». (یعنی اکنون خوردن آن برای ما اشکالی ندارد). مترجم.

باب (۱۵) : نبی اکرم ﷺ هدیه را می پذیرفت ولی صدقه را نمی پذیرفت

۵۱۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا أُتِيَ بِطَعَامٍ سَأَلَ عَنْهُ، فَإِنْ قِيلَ: هَدِيَّةٌ، أَكَلَ مِنْهَا، وَإِنْ قِيلَ: صَدَقَةٌ، لَمْ يَأْكُلْ مِنْهَا. (م/ ۱۰۷۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: هر گاه، غذایی نزد رسول الله ﷺ آورده می شد، ایشان درباره آن می پرسید؛ اگر می گفتند: هدیه است، از آن تناول می فرمود. و اگر گفته می شد: صدقه است، تناول نمی فرمود.

باب (۱۶): مسلمان باید از خرما و جو، صدقهٔ فطر بدهد

۵۲۰ــ عن عبدالله بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَرَضَ زَكَاةَ الْفِطْرِ مِنْ رَمَضَانَ عَلَى النَّاسِ، صَاعًا مِنْ تَمْرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، عَلَى كُلِّ حُرٍّ أَوْ عَبْدٍ، ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى مِنَ الْمُسْلِمِينَ. (م/ ۹۸۴)

ترجمه: عبدالله بن عمر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ صدقهٔ فطر رمضان را بر هر برده و آزاده و زن و مرد مسلمان، فرض قرار داد و مقدار آن را یک صاع خرما یا یک صاع جو، تعیین فرمود.

باب (۱۷): طعام، کشک و کشمش را باید بعنوان صدقهٔ فطر داد

۵۲۱ــ عَنْ أَبِي سَعِيد الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: كُنَّا نُخْرِجُ، إِذْ كَانَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَكَاةَ الْفِطْرِ عَنْ كُلِّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ، حُرٍّ أَوْ مَمْلُوك، صَاعًا مِنْ طَعَامٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ أَقِط، أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ زَبِيبٍ، فَلَمْ نَزَلْ نُخْرِجُهُ حَتَّى قَدِمَ عَلَيْنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ حَاجًّا، أَوْ مُعْتَمِرًا، فَكَلَّمَ النَّاسَ

عَلَى الْمِنْبَرِ، فَكَانَ فِيمَا كَلَّمَ بِهِ النَّاسَ أَنْ قَالَ: إِنِّي أَرَى أَنَّ مُدَّيْنِ مِنْ سَمْرَاءِ الشَّامِ تَعْدِلُ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ، فَأَخَذَ النَّاسُ بِذَلِكَ.

قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: فَأَمَّا أَنَا فَلاَ أَزَالُ أُخْرِجُهُ ،كَمَا كُنْتُ أُخْرِجُهُ أَبَدًا، مَا عِشْتُ. (م/ ۹۸۵)

ترجمه: ابوسعید خدری ﷺ می گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ در میان ما بود، از طرف هر کوچک وبزرگ، آزاده و برده، صدقه فطر می دادیم. و مقدار آن، یک صاع طعام یا یک صاع کشک یا یک صاع جو، یا یک صاع خرما یا یک صاع کشمش بود. و همیشه اینگونه پرداخت می کردیم تا اینکه معاویه برای انجام حج یا عمره آمد و بالای منبر برای مردم، سخنرانی کرد و در میان سخنانش گفت: من دو مُد از گندم شام را با یک صاع خرما، برابر می دانم. پس از آن،مردم به آن، عمل کردند.

ابو سعید می گوید: من همچنان صدقه فطر را تا زمانی که زنده باشم برای همیشه مانند گذشته، پرداخت می نمایم.

باب (۱۸): پرداخت صدقهٔ فطر قبل از نماز عید فطر

۵۹۲ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ بِإِخْرَاجِ زَكَاةِ الْفِطْرِ أَنْ تُؤَدَّى، قَبْلَ خُرُوجِ النَّاسِ إِلَى الصَّلاَةِ. (م/ ۹۸۶)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ دستور داد تا صدقهٔ فطر قبل از رفتن مردم به نماز عید، پرداخت گردد.

باب (۱۹): تشویق به صدقه

۵۹۳ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مَا يَسُرُّنِي أَنَّ لِي أُحُدًا ذَهَبًا، تَأْتِي عَلَيَّ ثَالِثَةٌ وَعِنْدِي مِنْهُ دِينَارٌ، إِلاَّ دِينَارٌ أَرْصُدُهُ لِدَيْنٍ عَلَيَّ». (م/ ۱ ۹۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر کوه احد برایم تبدیل به طلا شود، دوست ندارم که روز سوم بر من بگذرد و یک دینار از آن نزد من بماند مگر دیناری که

آن را برای پرداخت وام، نگه داشته باشم».

۵۹۴ـ عَنْ عَبْد اللَّه بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: عَنْ رَسُول اللَّه ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «يَا مَعْشَرَ النِّسَاء تَصَدَّقْنَ وَأَكْثرْنَ الاسْتغْفَارَ، فَإِنِّي رَأَيْتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ». فَقَالَتْ امْرَأَةٌ منْهُنَّ، جَزْلَةٌ: وَمَا لَنَا يَا رَسُولَ اللَّه أَكْثَرَ أَهْلِ النَّار؟ قَالَ: «تُكْثرْنَ اللَّعْنَ، وَتَكْفُرْنَ الْعَشيرَ، وَمَا رَأَيْتُ منْ نَاقصَات عَقْلٍ وَدينٍ أَغْلَبَ لذي لُبٍّ منْكُنَّ». قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّه وَمَا نُقْصَانُ الْعَقْلِ وَالدِّينِ؟ قَالَ: «أَمَّا نُقْصَانُ الْعَقْلِ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ تَعْدلُ شَهَادَةَ رَجُلٍ، فَهَذَا نُقْصَانُ الْعَقْلِ، وَتَمْكُثُ اللَّيَالِي مَا تُصَلِّي، وَتُفْطِرُ فِي رَمَضَانَ، فَهَذَا نُقْصَانُ الدِّينِ». (م/ ۷۹)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ای گروه زنان! صدقه دهید و بسیار استغفار نمایید؛ زیرا شما را بیشترین اهل دوزخ دیدم». زنی عاقل از میان آنان، عرض کرد: ای رسول خدا! چرا ما بیشترین اهل دوزخ هستیم؟ فرمود: «شما به کثرت نفرین می کنید و از شوهرانتان نافرمانی نموده و ناسپاسی می کنید. و هیچ ناقص عقل و دینی نمی تواند مانند شما، مردان عاقل را مغلوب نماید». آن زن، عرض کرد: ای رسول خدا! نقصان عقل و دین ما چیست؟ فرمود: «نقصان عقل شما این است که گواهی دو زن، با گواهی یک مرد، برابر است. پس این، نقصان عقل است. و اینکه زن، شبهایی را سپری می کند بدون اینکه نماز بخواند و بخشهایی از رمضان را روزه نمی گیرد، نقصان دین اش به حساب می آید».

باب (۲۰): تشویق به انفاق

۵۹۵ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ يَبْلُغُ به النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ أَنْفقْ أُنْفقْ عَلَيْكَ». وَقَالَ: «يَمينُ اللَّه مَلأَى: وَقَالَ ابْنُ نُمَيْرٍ مَلآنُ سَحَّاءُ لاَ يَغيضُهَا شَيْءٌ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ». (م/ ۹۹۳)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند عزوجل می فرماید: انفاق کن تا من بر تو انفاق نمایم». همچنین آنحضرت ﷺ فرمود: «دست راست خدا، پر است و انفاق، چیزی از آن، کم نمی کند. او شب و روز می بخشد».

باب (۲۱): تشویق به صدقه دادن تا قبل از آن که زمانی فرا رسد که کسی برای پذیرفتن آن، یافت نشود

۵۲۶ـ عن حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ ﷺ قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «تَصَدَّقُوا فَيُوشِكُ الرَّجُلُ يَمْشِي بِصَدَقَتِهِ، فَيَقُولُ الَّذِي أُعْطِيَهَا: لَوْ جِئْتَنَا بِهَا بِالأَمْسِ قَبِلْتُهَا، فَأَمَّا الآنَ فَلاَ حَاجَةَ لِي بِهَا، فَلاَ يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا». (م/۱۰۱۱)

ترجمه: حارثه بن وهب ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «صدقه دهید؛ زیرا بزودی زمانی فرا خواهد رسید که شخص، با صدقه اش براه می افتد ولی کسی که صدقه را به او می دهد می گوید: اگر دیروز، صدقه ات را می آوردی، قبول می کردم؛ اما اکنون به آن، نیازی ندارم. لذا صدقه دهنده، کسی را پیدا نمی کند که صدقه اش را بپذیرد».

۵۲۷ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَقِيءُ الأَرْضُ أَفْلاَذَ كَبِدِهَا أَمْثَالَ الأُسْطُوَانِ مِنْ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، فَيَجِيءُ الْقَاتِلُ فَيَقُولُ: فِي هَذَا قَتَلْتُ، وَيَجِيءُ الْقَاطِعُ فَيَقُولُ: فِي هَذَا قَطَعْتُ رَحِمِي، وَيَجِيءُ السَّارِقُ فَيَقُولُ: فِي هَذَا قُطِعَتْ يَدِي، ثُمَّ يَدَعُونَهُ فَلاَ يَأْخُذُونَ مِنْهُ شَيْئًا». (م/۱۰۱۳)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «زمین جگر گوشه هایش (چیزهای محبوب و دوست داشتنی اش) را به شکل ستونهایی از طلا و نقره، بیرون می اندازد. پس شخص قاتل می آید و می گوید: بخاطر این، انسان کشتم. و کسی که صله رحمی را بجا نیاورده است می آید و می گوید: بخاطر این، صله رحمی را بجای نیاوردم. دزد می آید و می گوید: بخاطر این، دستم قطع شد. آنگاه همهٔ آنان، آن طلا و نقره را رها می کنندو چیزی از آن بر نمی دارند».

باب (۲۲): صدقه دادن اگر چه بر همسر و فرزند باشد

۵۲۸ـ عَنْ زَيْنَبَ امْرَأَةِ عَبْدِ اللَّهِ بن مسعود رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَصَدَّقْنَ، يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ وَلَوْ مِنْ حُلِيِّكُنَّ». قَالَتْ: فَرَجَعْتُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ فَقُلْتُ: إِنَّكَ رَجُلٌ خَفِيفُ ذَاتِ الْيَدِ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَمَرَنَا

بالصَّدَقَة، فَأْته فاسْأَلْهُ، فَإِنْ كَانَ ذَلكَ يَجْزي عَنِّي وَإِلاَّ صَرَفْتُهَا إِلَــى غَيْـــرِكُمْ، قَالَتْ: فَقَالَ لِي عَبْدُ اللَّه: بَلْ ائْتيه أَنْت، قَالَتْ: فَانْطَلَقْتُ فَإِذَا امْرَأَةٌ منْ الأَنْصَار بِبَاب رَسُول اللَّه ﷺ حَاجَتي حَاجَتُهَا، قَالَتْ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ قَدْ أُلْقيَــتْ عَلَيْه الْمَهَابَةُ، قَالَتْ فَخَرَجَ عَلَيْنَا بلاَلٌ فَقُلْنَا لَهُ: ائْت رَسُولَ اللَّه ﷺ فَــأَخْبرْهُ أَنَّ امْرَأَتَيْنِ بِالْبَاب تَسْأَلاَنكَ: أَتجْزِئُ الصَّدَقَةُ عَنْهُمَا، عَلَى أَزْوَاجهمَا، وَعَلَى أَيْتَام في حُجُورهمَا؟ وَلاَ تُخْبرْهُ مَنْ نَحْنُ، قَالَتْ: فَدَخَلَ بلاَلٌ عَلَى رَسُول اللَّه ﷺ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «مَنْ هُمَا»؟ فَقَالَ: امْرَأَةٌ منْ الأَنْصَار وَزَيْنَــبُ، فَقَــالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «أَيُّ الزَّيَانب»؟ قَالَ امْرَأَةُ عَبْد اللَّه، فَقَالَ لَهُ رَسُــولُ اللَّـــه ﷺ: «لَهُمَا أَجْرَان: أَجْرُ الْقَرَابَة وَأَجْرُ الصَّدَقَة». (م/ ١٠٠٠)

ترجمه: زینب همسر عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ای گروه زنان! صدقه دهید اگر چه از زیور آلات تان باشد». راوی می گوید: من نزد شوهرم عبدالله برگشتم و گفتم: رسول خدا ﷺ به ما دستور صدقه داده است و تو فردی تنگدست هستی. نزد آنحضرت ﷺ برو و از ایشان بپرس. اگر همین صدقه دادن من به تو مرا کفایت می کند، خوب است. در غیر این صورت، به دیگران، صدقه بدهم.

عبدالله بن من گفت: تو خودت نزد رسول خدا ﷺ برو. لذا من بسوی خانهٔ آنحضرت ﷺ براه افتادم. زنی از انصار را کنار دروازهٔ خانه پیامبر اکرم ﷺ دیدم که سؤالی همانند سؤال من داشت. قابل یاد آوری است که آنحضرت ﷺ از هیبت زیادی برخوردار بود؛ در این اثنا، بلال ﷺ بیرون آمد. به او گفتیم: نزد رسول خدا ﷺ برو و به او بگو: دو زن کنار دروازهٔ خانهٔ ایستاده اند و از شما می پرسند که: آیا صدقه دادن آنان به همسرانشان و یتیمانی که تحت تکفل آنان بسر می برند، آنان را کفایت می نماید؟ البته نام ما را برای آنحضرت ﷺ ذکر مکن.

راوی می گوید: بلال نزد رسول خدا ﷺ رفت و از ایشان پرسید. رسول الله ﷺ فرمود: «آنها کیستند»؟ بلال گفت: یک زن انصاری و زینب. رسول الله ﷺ فرمود: «کدام زینب»؟ گفت: همسر عبدالله بن مسعود. رسول اکرم ﷺ فرمود: «آنان دو اجر دارند: اجر خویشاوندی و اجر صدقه».

باب (۲۳): صدقه دادن به خویشاوندان

۵۲۹ــ عن أَنَسِ بْنِ مَالِك رضي الله عنه قال: كَانَ أَبو طَلْحَةَ أَكْثَرَ أَنْصَارِيٍّ بِالْمَدِينَة مَالاً، وَكَانَ أَحَبُّ أَمْوَالِه إِلَيْه بَيْرَحَى، وَكَانَتْ مُسْتَقْبلَةَ الْمَسْجد، وَكَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يَدْخُلُهَا وَيَشْرَبُ منْ مَاء فيهَا طَيِّب، قَالَ أَنَسٌ: فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذه الآيَةُ: ﴿ لَن تَنَالُوا۟ ٱلْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُوا۟ مِمَّا تُحِبُّونَ ﴾ قَامَ أَبو طَلْحَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِه: ﴿ لَن تَنَالُوا۟ ٱلْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُوا۟ مِمَّا تُحِبُّونَ ﴾ وَإِنَّ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرَحَى، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ للَّه، أَرْجُو بِرَّهَا وَذُخْرَهَا عنْدَ اللَّه، فَضَعْهَا يَا رَسُولَ اللَّه، حَيْثُ شئْتَ، قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «بَخْ، ذَلكَ مَالٌ رَابحٌ، ذَلكَ مَالٌ رَابحٌ، قَدْ سَمعْتُ مَا قُلْتَ فيهَا، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الأَقْرَبِينَ». فَقَسَمَهَا أَبو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِه وَبَنِي عَمِّه. (م/ ۹۹۸)

ترجمه: انس بن مالک رضي الله عنه می گوید: ابوطلحه رضي الله عنه از میان همه انصار در مدینه، مال بیشتری داشت. بهترین نخلستان وی بنام بیرحاء، روبروی مسجد نبوی بود. رسول الله ﷺ گهگاهی وارد این باغ می شد و از آب آن، می نوشید. انس رضي الله عنه می گوید: وقتی که این آیه نازل شد: ﴿ لَن تَنَالُوا۟ ٱلْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُوا۟ مِمَّا تُحِبُّونَ ﴾، ابوطلحه رضي الله عنه نزد رسول الله ﷺ رفت و گفت: یا رسول الله! خداوند می فرماید: تا زمانی که محبوبترین اموالتان را انفاق نکرده اید، به نیکی، دست نخواهید یافت. باغ بیرحاء، محبوبترین ثروت من است. میخواهم آنرا در راه الله صدقه نمایم و اجر آن را از خداوند دریافت کنم. بنابر این، هرطور که شما مناسب می دانید، در مورد آن، تصمیم بگیرید. رسول الله ﷺ فرمود: «آفرین! این است مال سودمند. این است مال سودمند. آنچه را که گفتی، شنیدم. نظر من اینست که آنرا میان خویشاوندانت، تقسیم کنی». ابوطلحه رضي الله عنه گفت: ای رسول خدا! همین کار را خواهم کرد. سپس، ابوطلحه رضي الله عنه آنرا میان پسرعموها و خویشاوندانش تقسیم نمود.

باب (۲۴): صدقه دادن به دایی ها

۵۳۰ــ عَنْ مَيْمُونَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّهَا أَعْتَقَتْ وَلِيدَةً فِي

زَمَان رَسُول اللّه ﷺ، فَذَكَرَتْ ذَلكَ لِرَسُولِ اللّهِ ﷺ فقَالَ: «لَوْ أَعْطَيْتِهَا أَخْوَالَك، كَانَ أَعْظَمَ لأَجْرِكِ». (م/ ٩٩٩)

ترجمه: از ام المؤمنین میمونه دختر حارث رضی الله عنها روایت است که ایشان، کنیزی را در زمان رسول خدا ﷺ آزاد نمود. سپس آنحضرت ﷺ را باخبر ساخت. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر او را به دایی هایت می دادی، از اجر بیشتری، بهره مند می شدی».

باب (۲۵): صله رحمی با مادر مشرک

٥٣١ــ عَنْ أَسْمَاءَ بنت ابی بكرٍ رَضِيَ اَللّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّهِ! إِنَّ أُمِّي قَدِمَتْ عَلَيَّ، وَهِيَ رَاغِبَةٌ أَوْ رَاهِبَةٌ أَفَأَصِلُهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ». (م/ ١٠٠٣)

ترجمه: اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! مادرم (که مشرک است) به خانۀ من آمده است و از من انتظار نیکی دارد یا اینکه می ترسد که او را برگردانم؛ آیا با او صله رحمی کنم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی».

باب (۲۶): صدقه دادن از طرف مادری که فوت نموده است

٥٣٢ــ عَنْ عَائشَةَ رَضِيَ اَللّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّه! إِنَّ أُمِّيَ افْتُلِتَتْ نَفْسَهَا وَلَمْ تُوصِ، وَأَظُنُّهَا لَوْ تَكَلَّمَتْ تَصَدَّقَتْ، أَفَلَهَا أَجْرٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ». (م/ ١٠٠٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! مادرم بطور ناگهانی، فوت نمود و نتوانست وصیت نماید. فکر می کنم که اگر فرصت سخن گفتن، پیدا می کرد، صدقه می داد لذا اگر من از طرف ایشان، صدقه بدهم، به او پاداشی می رسد؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی».

باب (۲۷): تشویق صدقه دادن به نیازمندان و پاداش کسی که در این زمینه، روش نیکویی را پایه گذاری نماید

۵۹۳ــ عَنْ جرير بن عبدالله رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّه ﷺ فِي صَدْرِ النَّهَارِ، قَالَ: فَجَاءَهُ قَوْمٌ حُفَاةٌ عُرَاةٌ مُجْتَابِي النِّمَارِ أَوْ الْعَبَاءِ، مُتَقَلِّدِي السُّيُوفِ، عَامَّتُهُمْ مِنْ مُضَرَ، بَلْ كُلُّهُمْ مِنْ مُضَرَ، فَتَمَعَّرَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّه ﷺ لِمَا رَأَى بِهِمْ مِنْ الْفَاقَةِ، فَدَخَلَ ثُمَّ خَرَجَ فَأَمَرَ بِلالاً فَأَذَّنَ وَأَقَامَ، فَصَلَّى ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ ﴾ إِلَى آخِرِ الآيَةِ: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴾ وَالآيَةَ الَّتِي فِي الْحَشْرِ: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ﴾ تَصَدَّقَ رَجُلٌ مِنْ دِينَارِهِ، مِنْ دِرْهَمِهِ، مِنْ ثَوْبِهِ، مِنْ صَاعِ بُرِّهِ، مِنْ صَاعِ تَمْرِهِ، حَتَّى قَالَ: «وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ». قَالَ: فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ الأَنْصَارِ بِصُرَّةٍ كَادَتْ كَفُّهُ تَعْجِزُ عَنْهَا، بَلْ قَدْ عَجَزَتْ، قَالَ: ثُمَّ تَتَابَعَ النَّاسُ حَتَّى رَأَيْتُ كَوْمَيْنِ مِنْ طَعَامٍ وَثِيَابٍ حَتَّى رَأَيْتُ وَجْهَ رَسُولِ اللَّه ﷺ يَتَهَلَّلُ كَأَنَّهُ مُذْهَبَةٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «مَنْ سَنَّ فِي الإِسْلامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْءٌ، وَمَنْ سَنَّ فِي الإِسْلامِ سُنَّةً سَيِّئَةً، كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ». (م/۱۰۱۷)

ترجمه: جریر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: ما اول روز نزد رسول خدا ﷺ بودیم. گروهی پا برهنه و لخت که فقط چادرهای پشمینی را از وسط سوراخ کرده و پوشیده بودند و شمشیرهایشان را حمایل کرده بودند، و بیشترشان بلکه همگی از قبیلۀ مضر بودند، آمدند. هنگامی که رسول خدا ﷺ شدت تنگدستی آنان را دید، چهره اش دگرگون شد. پس داخل خانه رفت و بیرون آمد. آنگاه به بلال ﷺ دستور داد تا اذان و اقامه گوید. سپس نماز خواند و سخنرانی نمود و فرمود: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ ﴾ یعنی ای مردم! بترسید از پروردگارتان که شما را از یک انسان آفرید... تا آخر آیه که میفرماید: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴾

یعنی همانا خداوند شما را زیر نظر دارد. سپس آیه سوره حشر را تلاوت نمود: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلۡتَنظُرۡ نَفۡسٞ مَّا قَدَّمَتۡ لِغَدٖۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ﴾ یعنی ای مؤمنان! از خدا بترسید و هر کس، بنگرد که برای فردایش چه فرستاده است. «هر کس، از دینارش، درهمش، لباس اش، صاع گندم اش و صاع خرمایش صدقه بدهد». تا آنجا که فرمود: «صدقه بدهید اگر چه نصف خرمایی باشد».

راوی می گوید: مردی از انصار، کیسه ای آورد که دستش توانایی برداشتن آنرا نداشت؛ بلکه اصلاً نمی توانست آن را بردارد. و اینگونه مردم، پی در پی، صدقات خود را آوردند تا اینکه من دو خرمن غذا و لباس، مشاهده نمودم. در این هنگام، چهرۀ رسول الله ﷺ را دیدم که از خوشحالی مانند طلا می درخشد.

آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس در اسلام، روش نیکویی را پایه گذاری نماید، پاداش آن و پاداش عمل کسانی که بعد از او به آن، عمل نمایند، به او می رسد بدون اینکه از پاداش بعدیها چیزی بکاهد. و هر کس در اسلام، روش بدی را پایه گذاری نماید، گناه آن، و گناه کسانی که بعد از او به آن، عمل کنند، به او می رسد بدون اینکه از گناهان بعدیها چیزی بکاهد».

باب (۲۸): صدقه دادن به مسکین و مسافر

۵۹۴ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا رَجُلٌ بِفَلَاةٍ مِنْ الْأَرْضِ، فَسَمِعَ صَوْتًا فِي سَحَابَةٍ: اسْقِ حَدِيقَةَ فُلَانٍ، فَتَنَحَّى ذَلِكَ السَّحَابُ، فَأَفْرَغَ مَاءَهُ فِي حَرَّةٍ، فَإِذَا شَرْجَةٌ مِنْ تِلْكَ الشِّرَاجِ قَدْ اسْتَوْعَبَتْ ذَلِكَ الْمَاءَ كُلَّهُ، فَتَتَبَّعَ الْمَاءَ، فَإِذَا رَجُلٌ قَائِمٌ فِي حَدِيقَتِهِ يُحَوِّلُ الْمَاءَ بِمِسْحَاتِهِ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا اسْمُكَ؟ قَالَ: فُلَانٌ لِلِاسْمِ الَّذِي سَمِعَ فِي السَّحَابَةِ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ لِمَ تَسْأَلُنِي عَنْ اسْمِي؟ فَقَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ صَوْتًا فِي السَّحَابِ الَّذِي هَذَا مَاؤُهُ يَقُولُ: اسْقِ حَدِيقَةَ فُلَانٍ، لِاسْمِكَ، فَمَا تَصْنَعُ فِيهَا؟ قَالَ: أَمَّا إِذْ قُلْتَ هَذَا، فَإِنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَا يَخْرُجُ مِنْهَا، فَأَتَصَدَّقُ بِثُلُثِهِ، وَآكُلُ أَنَا وَعِيَالِي ثُلُثًا، وَأَرُدُّ فِيهَا ثُلُثَهُ».

و فی روایة: «وَأَجْعَلُ ثُلُثَهُ فِي الْمَسَاكِينِ وَالسَّائِلِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ». (م/ ۲۹۸۴)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «روزی، یک شخص در بیابانی بسر می برد. ناگهان، صدایی از درون ابری به گوشش رسید که می گفت: باغچهٔ فلانی را آبیاری کن. با شنیدن این صدا، ابر حرکت کرد و در یک زمین سنگلاخ شروع به باریدن نمود و همهٔ آب آن در مسیر یک سیلاب، جمع گردید و به حرکت در آمد. آن مرد به دنبال آب، براه افتاد و یک مرد را دید که در باغچه اش ایستاده است و آب را با بیل خودش، جابجا می نماید. مرد اولی به او گفت: ای بندهٔ خدا! نام تو چیست؟ جواب داد: فلانی و افزود: ای بندهٔ خدا! چرا اسم مرا می پرسی؟ آن مرد گفت: یک صدا از ابری که آب آن، اینجا است به گوشم رسید که می گفت: باغچهٔ فلانی را آبیاری کن و نام تو را ذکر می کرد. تو با این باغچه چکار می کنی؟ آن مرد، جواب داد: هم اکنون که این چیز را گفتی، هنگام محصول دادن، یک سوم آن را صدقه می دهم؛ یک سوم دیگر آنرا من و فرزندانم استفاده می کنیم و باقیماندهٔ آنرا در خود زمین، هزینه می نمایم».

و در روایتی آمده است که آن مرد گفت: «یک سوم آنرا میان مساکین، سائلان و مسافران، تقسیم می نمایم».

باب (۲۹): از آتش، دوری کنید اگر چه با صدقه دادن نصف خرمایی باشد

٥٥٥ـ عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ ﷺ قَالَ: ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّارَ فَأَعْرَضَ وَأَشَاحَ، ثُمَّ قَالَ: «اتَّقُوا النَّارَ». ثُمَّ أَعْرَضَ وَأَشَاحَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ كَأَنَّمَا يَنْظُرُ إِلَيْهَا، ثُمَّ قَالَ: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ، فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ». (م/١٠١٦)

ترجمه: عدی بن حاتم ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ سخن از آتش به میان آورد و مانند کسی که آتش را می بیند، چهره اش را برگرداند و فرمود: «خود را از آتش دوزخ، دور نگه دارید». دوباره آنحضرت ﷺ چهره اش را برگرداند تا جایی که ما گمان نمودیم پیامبر اکرم ﷺ به آتش، نگاه می کند و فرمود: «خود را از آتش دوزخ، دور نگه دارید اگر چه با صدقه دادن نصف خرمایی باشد؛ و اگر این هم در توان شما نبود، با سخن پسندیده (و حسن خلق) خود را از آتش، نجات دهید».

باب (۳۰): تشویق به صدقه دادن شیر شتر

۵۹۶ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ يَبْلُغُ بِهِ: «أَلاَ رَجُلٌ يَمْنَحُ أَهْلَ بَيْتٍ نَاقَةً، تَغْدُو بِعُسٍّ، وَتَرُوحُ بِعُسٍّ، إِنَّ أَجْرَهَا لَعَظِيمٌ». (م/۱۰۱۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بدانید مردی که شتری به یک خانواده، به عاریت دهد و آن شتر، هر صبح و شام، یک ظرف شیر بدهد، چنین مردی، پاداش بسیار بزرگی دریافت خواهد نمود».

باب (۳۱): فضیلت صدقه دادن پنهانی

۵۹۷ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لاَ ظِلَّ إِلاَّ ظِلُّهُ: الإِمَامُ الْعَادِلُ، وَشَابٌّ نَشَأَ بِعِبَادَةِ اللَّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ، وَرَجُلاَنِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ، اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لاَ تَعْلَمَ يَمِينُهُ مَا تُنْفِقُ شِمَالُهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ». (م/۱۰۳۱)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند، هفت گروه را روزی که هیچ سایه ای جز سایه او وجود ندارد، در زیر سایهٔ خود، جای می دهد: ۱ـ فرمانروای عادل. ۲ـ جوانی که در سایهٔ اطاعت و بندگی خدا، رشد یافته باشد. ۳ـ کسی که دلش با مساجد باشد. ۴ـ دو مسلمانی که صرفا بخاطر خوشنودی الله با یکدیگردوست باشند و بر اساس آن، با هم جمع یا از یکدیگر جدا می شوند. ۵ـ کسی که زنی زیبا و صاحب مقام، او را به فحشا بخواند ولی او نپذیرد ویگوید: من از خدا می ترسم. ۶ـ کسی که طوری با دست راستش صدقه دهد که دست چپش نداند. ۷ـ کسی که در تنهایی بیاد خدا بیفت و از ترس او، اشک بریزد».

باب (۳۲): فضیلت صدقه دادن انسان تندرست و بخیل

۵۹۸ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الصَّدَقَةِ أَعْظَمُ أَجْرًا؟ فَقَالَ: «أَمَا وَأَبِيكَ لَتُنَبَّأَنَّهُ أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ

صَحِيحٌ شَحِيحٌ تَخْشَى الْفَقْرَ وَتَأْمُلُ الْبَقَاءَ، وَلاَ تُمْهِلَ حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ الْحُلْقُومَ قُلْتَ: لِفُلاَنٍ كَذَا، وَلِفُلاَنٍ كَذَا، وَقَدْ كَانَ لِفُلاَنٍ». (م/ ۱۰۳۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: مردی خدمت رسول الله ﷺ شرفیاب شد و گفت: ای رسول خدا! کدام صدقه، اجر بیشتری دارد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آن صدقه ای که هنگام تندرستی و در زمانی که حرص جمع آوری مال داری و از فقر می ترسی و امید به ثروتمند شدن داری، بدهی؛ نه اینکه منتظر بمانی تا لحظات مرگت فرا رسد؛ آنگاه، (صدقه دهی و) بگویی: به فلانی اینقدر بدهید و به فلانی اینقدر بدهید در حالی که در آن لحظه، مال از آن دیگران (وراث) است» (و از آن تو نیست).

باب (۳۳): پذیرفته شدن صدقه از مال پاک و پرورش دادن آن

۵۳۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «لاَ يَتَصَدَّقُ أَحَدٌ بِتَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، إِلاَّ أَخَذَهَا اللَّهُ بِيَمِينِه، فَيُرَبِّيهَا كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلُوَّهُ أَوْ قَلُوصَهُ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ، أَوْ أَعْظَمَ». (م/۱۰۱٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، یک دانه خرما از مال حلال، صدقه دهد، خداوند آنرا در دست راستش، می گیرد و برای صاحبش چنان پرورش می دهد (بزرگ می کند) که شما کره اسب خود را پرورش می دهید تا جایی که آن دانه خرما مانند کوه یا بزرگتر از آن می شود».

۵۴۰ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لاَ يَقْبَلُ إِلاَّ طَيِّبًا، وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِه الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَـٰتِ وَٱعْمَلُواْ صَـٰلِحًا ۖ إِنِّى بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴾ وَقَالَ: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَـٰتِ مَا رَزَقْنَـٰكُمْ ﴾ ثُمَّ ذَكَرَ الرَّجُلَ يُطِيلُ السَّفَرَ، أَشْعَثَ أَغْبَرَ، يَمُدُّ يَدَيْه إِلَى السَّمَاءِ، يَا رَبِّ يَا رَبِّ وَمَطْعَمُهُ حَرَامٌ، وَمَشْرَبُهُ حَرَامٌ، وَمَلْبَسُهُ حَرَامٌ، وَغُذِيَ بِالْحَرَامِ، فَأَنَّى يُسْتَجَابُ لِذَلِكَ»؟ (م/۱۰۱۵)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ای مردم! خداوند پاک است و فقط پاکیزه را می پذیرد. دستور خداوند به مؤمنان همان دستور خدا به پیامبران است چنانکه می فرماید: ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَـٰتِ مَا رَزَقْنَـٰكُمْ ﴾ یعنی ای پیامبران! از چیزهای پاک، تناول کنید و کارهای نیک، انجام دهید؛ من به اعمال شما آگاهم. ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَـٰتِ مَا رَزَقْنَـٰكُمْ ﴾ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید! از چیزهای پاکی که خداوند به شما عنایت کرده است، بخورید.

سپس از مردی سخن به میان آورد که سفرش را طولانی کرده، ژولیده مو و غبار آلود است و دستهایش را بسوی آسمان بلند می کند و پروردگارا و پروردگارا می گوید در حالی که آب و لباس وغذایش، حرام است و با حرام، تغذیه شده است. دعای چنین شخصی چگونه پذیرفته می شود».

باب (۳۴): صدقهٔ اندک را نباید کوچک شمرد

۵۴۱ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ: «يَا نِسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ لاَ تَحْقِرَنَّ جَارَةٌ لِجَارَتِهَا، وَلَوْ فِرْسِنَ شَاةٍ». (م/ ۱۰۳۰)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ می فرمود: «ای زنان مسلمان! هیچ زنی، هدیه به همسایه (یا هدیهٔ همسایه) را حقیر و کوچک نشمارد، اگر چه سُم گوسفندی باشد».

باب(۳۵): دربارهٔ این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿ ٱلَّذِينَ يَلْمِزُونَ ٱلْمُطَّوِّعِينَ ﴾ یعنی «کسانی که مؤمنان مشتاق صدقه را به مسخره می گیرند»

۵۴۲ـــ عَنْ أَبِي مَسْعُود ﷺ قَالَ: أُمِرْنَا بِالصَّدَقَة، قَالَ: كُنَّا نُحَامِلُ، قَالَ: فَتَصَدَّقَ أَبُو عَقِيلٍ بِنِصْفِ صَاعٍ، قَالَ: وَجَاءَ إِنْسَانٌ بِشَيْءٍ أَكْثَرَ مِنْهُ، فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ: إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنْ صَدَقَةِ هَذَا، وَمَا فَعَلَ هَذَا الآخَرُ إِلاَّ رِيَاءً، فَنَزَلَتْ:

﴿ٱلَّذِينَ يَلْمِزُونَ ٱلْمُطَّوِّعِينَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ فِى ٱلصَّدَقَٰتِ وَٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ﴾. (م/۱۰۱۸)

ترجمه: ابو مسعود ﷺ می گوید: زمانی که ما به پشت هایمان بار می کشیدیم و مزد می گرفتیم به ما دستور داده شد تا صدقه بدهیم. ابوعقیل نصف صاع، صدقه داد وشخص دیگری، چیزی بیشتر از او آورد. منافقان گفتند: خداوند از صدقهٔ این شخص، بی نیاز است؛ و آن دیگری بخاطر خودنمایی، صدقه داد. لذا خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿ٱلَّذِينَ يَلْمِزُونَ ٱلْمُطَّوِّعِينَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ فِى ٱلصَّدَقَٰتِ وَٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ﴾ یعنی کسانی که مؤمنان مشتاق به صدقه و مؤمنانی را که به اندازهٔ توانشان صدقه می دهند، به تمسخر می گیرند خداوند آنان را مسخره می کند و دچار عذابی دردناک خواهند شد.

باب (۳۶): هرکس، صدقه دهد و سایر کارهای نیک را نیز انجام دهد

۵۴۳ـــ عن أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ فِي سَبِيلِ اللَّه نُودِيَ فِي الْجَنَّة: يَا عَبْدَ اللَّه هَذَا خَيْرٌ، فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلَاة، دُعِيَ مِنْ بَاب الصَّلَاة وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَاد دُعِيَ مِنْ بَاب الْجِهَاد، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَة دُعِيَ مِنْ بَاب الصَّدَقَة، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دُعِيَ مِنْ بَـــاب الرَّيَّان». قَالَ أَبو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّه مَا عَلَى أَحَد يُدْعَى مِنْ تِلْــكَ الأَبْوَاب مِنْ ضَرُورَة، فَهَلْ يُدْعَى أَحَدٌ مِنْ تِلْكَ الأَبْوَاب كُلِّهَا؟ قَالَ رَسُولُ اللَّـــه ﷺ: «نَعَمْ، وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ». (م/ ۱۰۲۷)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، دو بار از یک چیز در راه خدا انفاق نماید، او را از داخل بهشت صدا می زنند و می گویند: ای بندهٔ خدا ! این است نتیجه کار خیر؛ یا ای بندهٔ خدا! این دروازه برای ورود شما، خوب است؛ واینگونه، نمازگذاران را از دروازهٔ نماز، مجاهدان را از دروازهٔ جهاد، صدقه دهندگان را از دروازهٔ صدقه، و روزه داران را از دروازهٔ ریّان، صدا می زنند». ابوبکر صدیق ﷺ گفت: ای رسول خدا! اگر چه هیچ کس نیاز ندارد که از همهٔ این دروازه ها فراخوانده شود؛ اما با وجود این، آیا افرادی وجود دارند کـه از

همهٔ این دروازه ها فراخوانده شوند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، و امیدوارم که شما یکی از آنان باشید».

٥٤٣م ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «مَنْ أَصْبَحَ مِنْكُمْ الْيَوْمَ صَائمًا»؟ قَالَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ: أَنَا، قَالَ: «فَمَنْ تَبِعَ مِنْكُمْ الْيَوْمَ جَنَازَةً»؟ قَالَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ: أَنَا، قَالَ: «فَمَنْ أَطْعَمَ مِنْكُمْ الْيَوْمَ مِسْكِينًا»؟ قَالَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ: أَنَا، قَالَ: «فَمَنْ عَادَ مِنْكُمْ الْيَوْمَ مَرِيضًا»؟ قَالَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ: أَنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «مَا اجْتَمَعْنَ فِي امْرِئٍ إِلاَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ». (م/ ١٠٢٨)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی از شما امروز، روزه بوده است»؟ ابوبکر ﷺ گفت: من. فرمود: «چه کسی از شما امروز، در تشییع جنازه ای شرکت نموده است»؟ ابوبکر ﷺ گفت: من. فرمود: «چه کسی از شما امروز به مسکینی طعام داده است»؟ ابوبکر ﷺ گفت: من. فرمود: «چه کسی از شما امروز بیماری را عیادت نموده است»؟ ابوبکر ﷺ گفت: من. رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، همهٔ این کارهای خیر را انجام دهد، وارد بهشت می شود».

باب (۳۷): هر کار نیکی، صدقه بشمار می رود

٥٤٤ــ عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ: عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ». (م/ ١٠٠٥)

ترجمه: حذیفه ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کار نیکی، صدقه بحساب می آید».

باب (۳۸): سبحان الله گفتن، لا اله الا الله گفتن و سایر نیکی ها، صدقه شمرده می شوند

٥٤٥ــ عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ: أَنَّ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ قَالُوا لِلنَّبِيِّ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَهَبَ أَهْلُ الدُّثُورِ بِالأُجُورِ، يُصَلُّونَ كَمَا نُصَلِّي، وَيَصُومُونَ كَمَا

نَصُومُ، وَيَتَصَدَّقُونَ بِفُضُولِ أَمْوَالِهِمْ، قَالَ: «أَوَ لَيْسَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ مَا تَصَّدَّقُونَ؟ إِنَّ بِكُلِّ تَسْبِيحَةٍ صَدَقَةً، وَكُلِّ تَكْبِيرَةٍ صَدَقَةً، وَكُلِّ تَحْمِيدَةٍ صَدَقَةً، وَكُلِّ تَهْلِيلَةٍ صَدَقَةً، وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ، وَنَهْيٌ عَنْ مُنْكَرٍ صَدَقَةٌ، وَفِي بُضْعِ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيَأتِي أَحَدُنَا شَهْوَتَهُ وَيَكُونُ لَهُ فِيهَا أَجْرٌ؟ قَالَ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ وَضَعَهَا فِي حَرَامٍ أَكَانَ عَلَيْهِ فِيهَا وِزْرٌ؟ فَكَذَلِكَ إِذَا وَضَعَهَا فِي الْحَلَالِ كَانَ لَهُ أَجْرٌ». (م/ ۱۰۰٦)

ترجمه: ابوذر ﷺ می گوید: تعدادی از یاران نبی اکرم ﷺ عرض کردند: ای رسول خدا! ثروتمندان، پاداش ها را بردند. آنان مانند ما نماز می خوانند، مانند ما روزه می گیرند و علاوه بر آن، اموال اضافه شان را صدقه می دهند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آیا خداوند برای شما چیزهایی قرار نداده است که صدقه بدهید؟ هر سبحان الله گفتن، صدقه بشمار می رود. هر الله اکبر گفتن، صدقه بحساب می آید. هر الحمدلله گفتن، صدقه محسوب می شود. هر لا اله الا الله گفتن، صدقه شمرده می شود. امر به معروف، صدقه است. نهی از منکر، صدقه است و نکاح کردن شما، صدقه بشمار می رود». صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! آیا اگر یکی از ما تمایلات جنسی اش را ارضا کند، به او پاداش می رسد؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آیا اگر تمایلات جنسی اش را از راه حرام، ارضا کند گناهکار نمی شود؟ همچنین اگر از راه حلال، ارضا نماید، به او پاداش می رسد».

باب (۳۹): وجوب صدقه بر مَفصل های بدن انسان

٥٤٦ــ عن عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّهُ خُلِقَ كُلُّ إِنْسَانٍ مِنْ بَنِي آدَمَ عَلَى سِتِّينَ وَثَلَاثِ مِائَةِ مَفْصِلٍ، فَمَنْ كَبَّرَ اللَّهَ، وَحَمِدَ اللَّهَ، وَهَلَّلَ اللَّهَ، وَسَبَّحَ اللَّهَ، وَاسْتَغْفَرَ اللَّهَ، وَعَزَلَ حَجَرًا عَنْ طَرِيقِ النَّاسِ، أَوْ شَوْكَةً أَوْ عَظْمًا عَنْ طَرِيقِ النَّاسِ، وَأَمَرَ بِمَعْرُوفٍ، أَوْ نَهَى عَنْ مُنْكَرٍ، عَدَدَ تِلْكَ السِّتِّينَ وَالثَّلَاثِ مِائَةِ السُّلَامَى، فَإِنَّهُ يَمْشِي يَوْمَئِذٍ وَقَدْ زَحْزَحَ نَفْسَهُ عَنِ النَّارِ». قَالَ أَبُو تَوْبَةَ: وَرُبَّمَا قَالَ: «يُمْسِي». (م/ ۱۰۰۷)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «در بدن هر انسان از فرزندان آدم، سیصد و شصت مَفصل آفریده شده است. پس هر کس، الله اکبر بگوید، الحمد لله بگوید، لا اله الا الله بگوید، سبحان الله بگوید، استغفار کند، سنگ، خار یا استخوانی از سرِ راه مردم، دور نماید و امر به معروف یا نهی از منکر کند طوریکه تعداد این کارها به تعداد مفصل ها یعنی سیصد و شصت برسند، در آن روز، به فعالیتش ادامه می دهد در حالی که خودش را از آتش، نجات داده است». ابو توبه که یکی از راویان است، می گوید: شاید هم نبی اکرم ﷺ فرمود: «آن روز را در حالی به شب می رساند که خودش را از آتش، نجات داده است».

باب (۴۰): پذیرفته شدن صدقه ای که به غیر مستحق اش برسد

٥٤٧ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قَالَ رَجُلٌ: لأَتَصَدَّقَنَّ اللَّيْلَةَ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدِ زَانِيَةٍ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصُدِّقَ اللَّيْلَةَ عَلَى زَانِيَةٍ، قَالَ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى زَانِيَةٍ، لأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدِ غَنِيٍّ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصُدِّقَ عَلَى غَنِيٍّ، قَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى غَنِيٍّ، لأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدِ سَارِقٍ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصُدِّقَ عَلَى سَارِقٍ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى زَانِيَةٍ وَعَلَى غَنِيٍّ وَعَلَى سَارِقٍ، فَأُتِيَ فَقِيلَ لَهُ: أَمَّا صَدَقَتُكَ فَقَدْ قُبِلَتْ، أَمَّا الزَّانِيَةُ فَلَعَلَّهَا تَسْتَعِفُّ بِهَا عَنْ زِنَاهَا، وَلَعَلَّ الْغَنِيَّ يَعْتَبِرُ فَيُنْفِقُ مِمَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ، وَلَعَلَّ السَّارِقَ يَسْتَعِفُّ بِهَا عَنْ سَرِقَتِهِ». (م/ ۱۰۲۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «شخصی گفت: امشب، می خواهم صدقه ای بدهم. سپس، صدقه اش را برداشته و بیرون رفت و(بدون اینکه بداند) آنرا به فاحشه ای داد. صبح روز بعد، مردم گفتند: به فاحشه ای صدقه داده شده است. مرد صدقه دهنده گفت: خدایا! تو را سپاس می گویم. صدقه ام بدست فاحشه ای افتاد و تصمیم گرفت که دوباره، صدقه دهد. سپس، صدقه اش را برداشته و بیرون رفت و (بدون اینکه بداند) آنرا به ثروتمندی داد. صبح روز بعد، مردم گفتند: به ثروتمندی صدقه داده شده است. مرد صدقه دهنده گفت: خدایا! تو را سپاس می گویم. صدقه ام بدست ثروتمندی افتاد. و تصمیم گرفت

بار دیگر، صدقه دهد و این بار، صدقه اش بدست دزدی افتاد. روز بعد، مردم گفتند: به دزدی صدقه داده شده است. آن شخص، گفت: خداوندا! از اینکه به سارق و فاحشه و ثروتمند، صدقه داده ام، شکر تو را به جا می آورم. سرانجام، شخصی را (خواب دید) که نزد او آمد و گفت: صدقه ات پذیرفته شده است. امید است صدقه ات به زن فاحشه نیز باعث پاکدامنی او گردد. و صدقه ات به ثروتمند باعث عبرت او شود و در راه خدا، انفاق کند. و صدقه ات به دزد، باعث دست برداشتن او، از دزدی بشود».

باب (۴۱): دربارۀ صدقه دهنده و بخیل

۵۴۸ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَثَلُ الْبَخِيلِ وَالْمُتَصَدِّقِ مَثَلُ رَجُلَيْنِ عَلَيْهِمَا جُنَّتَانِ مِنْ حَدِيدٍ، إِذَا هَمَّ الْمُتَصَدِّقُ بِصَدَقَةٍ اتَّسَعَتْ عَلَيْهِ حَتَّى تُعَفِّيَ أَثَرَهُ، وَإِذَا هَمَّ الْبَخِيلُ بِصَدَقَةٍ تَقَلَّصَتْ عَلَيْهِ، وَانْضَمَّتْ يَدَاهُ إِلَى تَرَاقِيهِ، وَانْقَبَضَتْ كُلُّ حَلْقَةٍ إِلَى صَاحِبَتِهَا». قَالَ: فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «فَيَجْهَدُ أَنْ يُوَسِّعَهَا فَلاَ يَسْتَطِيعُ». (م/۱۰۲۱)

ترجمه: ابوهریره روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «مثال صدقه دهنده و بخیل، مانند دو مردی است که زره آهنی بر تن کرده باشند. شخص صدقه دهنده، هنگامی که می خواهد صدقه بدهد، آن زره به اندازه ای گشاد و بلند می شود که رد پایش را از بین می بُرد. (گناهانش را محو می نماید) ولی هنگامی که بخیل می خواهد صدقه بدهد، آن زره، تنگ می شود، دستانش به گردنش می چسبند و هر حلقۀ زره به حلقۀ کناری اش می چسبد».

راوی می گوید: همچنین شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «بخیل هر چه سعی می کند، نمی تواند آنرا گشاده تر نماید».

باب (۴۲): دربارۀ انفاق کننده و بخیل

۵۴۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ، إِلاَّ مَلَكَانِ يَنْزِلاَنِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلَفًا، وَيَقُولُ الآخَرُ: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُمْسِكًا تَلَفًا». (م/۱۰۱۰)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر روزی که بندگان، صبح می کنند، دو فرشته از آسمان نازل می شود. یکی می گوید: خدایا! به کسی که در راه تو انفاق می کند، عوض بده. دیگری می گوید: خدایا! به کسی که از انفاق، خود داری میکند، ضرر و زیان برسان».

باب (۴۳): انباردار امین، یکی از صدقه دهندگان بشمار می رود

ـــ عَنْ أَبِي مُوسَى الأشعرى ﷺ: عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْخَازِنَ الْمُسْلِمَ الأَمِينَ الَّذِي يُنْفِذُ وَرُبَّمَا قَالَ يُعْطِي مَا أُمِرَ بِه، فَيُعْطِيه كَاملاً مُوَفَّرًا، طَيِّبَةً بِه نَفْسُهُ، فَيَدْفَعُهُ إِلَى الَّذِي أُمِرَ لَهُ بِهِ - أَحَدُ الْمُتَصَدِّقَيْنِ». (م/ ۱۰۲۳)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «انبار دار مسلمان و امینی که ماموریت خود را بطور کامل و با طیب خاطر، انجام دهد و صدقه را به کسی که دستور داده شده است، برساند، او نیز یکی از صدقه دهندگان بشمار می رود».

باب (۴۴): انفاق کن و حساب نکن و دستت را محکم نگیر

۱ ـــ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهَا جَاءَتْ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّه لَيْسَ لِي شَيْءٌ إِلاَّ مَا أَدْخَلَ عَلَيَّ الزُّبَيْرُ، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ أَنْ أَرْضَخَ مِمَّا يُدْخِلُ عَلَيَّ؟ فَقَالَ: «ارْضَخِي مَا اسْتَطَعْتِ، وَلاَ تُوعِي فَيُوعِيَ اللَّهُ عَلَيْكِ». (م/ ۱۰۲۹)

ترجمه: از اسماء دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنهما روایت است که نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای پیامبر خدا! من بجز آنچه زبیر (شوهرم) به خانه ام آورده است، چیز دیگری ندارم. آیا اگر اندکی از آن را صدقه دهم، گناهکار می شوم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «به اندازه توان خود، انفاق کن و دستت را محکم نگیر؛ زیرا در آن صورت، خدا نیز با تو چنین خواهد کرد». (البته انفاق زن، باید با اجازهٔ شوهر باشد) مترجم.

باب (۴۵): اگر زن از خانهٔ شوهرش انفاق نماید

۵۵۲ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «إِذَا أَنْفَقَتْ الْمَرْأَةُ مِنْ طَعَامِ بَيْتِهَا غَيْرَ مُفْسِدَةٍ، كَانَ لَهَا أَجْرُهَا بِمَا أَنْفَقَتْ، وَلِزَوْجِهَا أَجْرُهُ بِمَا كَسَبَ، وَلِلْخَازِنِ مِثْلُ ذَلِكَ، لاَ يَنْقُصُ بَعْضُهُمْ أَجْرَ بَعْضٍ شَيْئًا». (م/ ۱۰۲۴)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، زنی بدون اسراف، چیزی از مال شوهرش را صدقه کند، به او ثواب انفاق و به شوهرش، ثواب کسب آن می رسد. و خادم و خزانه دار نیز در صورت انفاق، چنین وضعی دارند. و هیچکدام از ثواب دیگری نمی کاهد».

باب (۴۶): آنچه را که برده از مال آقایش، انفاق می نماید

۵۵۳ــ عن عُمَيْرٍ مَوْلَى أَبِي اللَّحْمِ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَمَرَنِي مَوْلاَيَ أَنْ أُقَدِّدَ لَحْمًا، فَجَاءَنِي مِسْكِينٌ فَأَطْعَمْتُهُ مِنْهُ، فَعَلِمَ بِذَلِكَ مَوْلاَيَ فَضَرَبَنِي، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ، فَدَعَاهُ فَقَالَ: «لِمَ ضَرَبْتَهُ»؟ فَقَالَ: يُعْطِي طَعَامِي بِغَيْرِ أَنْ آمُرَهُ! فَقَالَ: «الأَجْرُ بَيْنَكُمَا». (م/ ۱۰۲۵)

ترجمه: عمیر برده آزاد شده ابو لحم رضی الله عنهما می گوید: آقایم به من دستور داد تا برایش گوشت، خشک کنم. در این اثنا، فقیری نزدم آمد. من مقداری از آن گوشت را به او دادم. آقایم از ماجرا باخبر شد و مرا کتک زد. من نزد رسول خدا ﷺ رفتم و ماجرا را برایش بازگو نمودم. آنحضرت ﷺ آقایم را خواست و خطاب به وی فرمود: «چرا او را کتک زدی»؟ گفت: طعام ام را بدون اینکه دستور من باشد، (به فقراء) می دهد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ولی به هر دو نفر شما پاداش می رسد».

(در صورتی که به او اجازه دهی، به هر دو نفر شما پاداش می رسد. بدون اینکه از پاداش تو چیزی کاسته شود. چنانچه در احادیث گذشته بیان گردید).

۵۵۴ــ عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ تَصُمْ الْمَرْأَةُ وَبَعْلُهَا

شَاهِدٌ إِلاَّ بِإِذْنِه، وَلاَ تَأْذَنْ فِي بَيْتِه وَهُوَ شَاهِدٌ إِلاَّ بِإِذْنِه، وَمَا أَنْفَقَتْ مِنْ كَسْبِه مِنْ غَيْرِ أَمْرِه فَإِنَّ نِصْفَ أَجْرِه لَهُ». (م/ ۱۰۲٦)

ترجمه: ابوهريره ﷺ روايت می كند كه رسول الله ﷺ فرمود: «زن نبايد هنگام حضور شوهر، بدون اجازه اش روزه (نفلی) بگيرد. همچنين نبايد هنگام حضور شوهر، بدون اجازه او كسی را به خانه اش راه دهد. و آنچه را كه بدون دستور شوهر، انفاق كند، نصف اجرش به شوهر می رسد». (البته بشرطی كه شوهر راضی باشد در غير اين صورت، اصلاً انفاق زن، جايز نيست).

باب (۴۷): خودداری از سؤال كردن مردم و صبر نمودن

۵۵۵ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ نَاسًا مِنَ الأَنْصَارِ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَعْطَاهُمْ، ثُمَّ سَأَلُوهُ فَأَعْطَاهُمْ، حَتَّى إِذَا نَفِدَ مَا عِنْدَهُ قَالَ: «مَا يَكُنْ عِنْدِي مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ أَدَّخِرَهُ عَنْكُمْ، وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِه اللَّهُ، وَمَنْ يَصْبِرْ يُصَبِّرْهُ اللَّهُ، وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ مِنْ عَطَاءٍ خَيْرٌ وَأَوْسَعُ مِنْ الصَّبْرِ». (م/ ۱۰۵۳)

ترجمه: ابوسعيد خدری ﷺ می گويد: برخی از انصار، از رسول الله ﷺ چيزی طلب كردند. رسول الله ﷺ خواستهٔ آنها را بر آورده نمود. دوباره و سه باره طلب كردند؛ رسول الله ﷺ به آنها، آنچه را خواسته بودند، عطا فرمود تا اينكه مالی كه نزد رسول الله ﷺ بود، تمام شد. آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر چيزی نزد من وجود داشته باشد، آنرا از شما دريغ نمی نمايم. ولی بايد بدانيد كه هركس از سؤال، اجتناب كند، خداوند او را بی نياز می گرداند؛ و هركس، اظهار بی نيازی كند، خداوند او را بی نياز می نمايد؛ و هركس صبر را پيشه سازد، خداوند به او صبر، عنايت می كند. توجه داشته باشيد كه به هيچكس، نعمتی بهتر و فراختر از صبر، عنايت نشده است».

باب (۴۸): دربارهٔ روزی كفاف و قناعت ورزيدن

۵۵٦ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَسْلَمَ، وَرُزِقَ كَفَافًا، وَقَنَّعَهُ اللَّهُ بِمَا آتَاهُ». (م/ ۱۰۵٤)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، مشرف به اسلام شود و به او به اندازۀ ضرورت و نیاز، روزی عنایت شود و خداوند او را به آنچه که عنایت فرموده است، قانع و خرسند بگرداند، رستگار می شود».

باب (۴۹): خودداری از سؤال کردن مردم

٥٥٧- عَنْ مُعَاوِيَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ تُلْحِفُوا فِي الْمَسْأَلَةِ، فَوَاللَّهِ لاَ يَسْأَلُنِي أَحَدٌ مِنْكُمْ شَيْئًا، فَتُخْرِجَ لَهُ مَسْأَلَتُهُ مِنِّي شَيْئًا، وَأَنَا لَهُ كَارِهٌ، فَيُبَارَكَ لَهُ فِيمَا أَعْطَيْتُهُ». (م/ ١٠٣٨)

ترجمه: معاویه ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگام سؤال کردن، اصرار نکنید؛ سوگند به خدا که اگر یکی از شما از من چیزی درخواست کند و من با بی میلی آنرا به او بدهم، آن چیز برایش برکتی ندارد».

باب (۵۰): کراهیت سؤال کردن از مردم

٥٥٨- عن عَبْدِ اللَّهِ بن عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لاَ تَزَالُ الْمَسْأَلَةُ بِأَحَدِكُمْ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ، وَلَيْسَ فِي وَجْهِهِ مُزْعَةُ لَحْمٍ». (م/ ١٠٤٠)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بعضی ها همیشه دست تکدی پیش این و آن دراز می کنند تا اینکه روز قیامت در حالی خداوند عزوجل را ملاقات می کنند که بر صورتشان، گوشتی باقی نمانده است».

٥٥٩- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لأَنْ يَغْدُوَ أَحَدُكُمْ فَيَحْطِبَ عَلَى ظَهْرِهِ، فَيَتَصَدَّقَ بِهِ وَيَسْتَغْنِيَ بِهِ مِنْ النَّاسِ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ رَجُلاً، أَعْطَاهُ أَوْ مَنَعَهُ ذَلِكَ، فَإِنَّ الْيَدَ الْعُلْيَا أَفْضَلُ مِنْ الْيَدِ السُّفْلَى، وَابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ». (م/ ١٠٤٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر یکی از شما بر پشت اش هیزم حمل کند و از آن، صدقه دهد و بوسیلۀ آن از مردم، بی نیاز گردد، برایش از

سؤال کردن مردم، بهتر است. آن هم شاید به او چیزی بدهند یا ندهند. دست بالا (صدقه دهنده) از دست پایین (صدقه گیرنده) بهتر است. همچنین صدقه را نخست از افرادی شروع کنید که تحت تکفل شما هستند».

باب (۵۱): دست بالا از دست پایین، بهتر است

۵۶۰ ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ، وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ، وَهُوَ يَذْكُرُ الصَّدَقَةَ وَالتَّعَفُّفَ عَنْ الْمَسْأَلَةِ: «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنْ الْيَدِ السُّفْلَى، وَالْيَدُ الْعُلْيَا الْمُنْفِقَةُ، وَالسُّفْلَى السَّائِلَةُ». (م/ ۱۰۳۳)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما میگوید: رسول خدا ﷺ بر منبر رفت و درباب صدقه دادن، چیز خواستن از دیگران و دوری جستن از آن، سخن گفت و فرمود: «دست بالا بهتر از دست پایین می باشد. دست بالا همان دست دهنده است و دست پایین، دست گیرنده ـ سؤال کننده ـ است».

۵۶۱ ـ عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ، فَمَنْ أَخَذَهُ بِطِيبِ نَفْسٍ بُورِكَ لَهُ فِيهِ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ نَفْسٍ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهِ، وَكَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ، وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنْ الْيَدِ السُّفْلَى». (م/ ۱۰۳۵)

ترجمه: حکیم بن حزام ﷺ می گوید: از رسول خدا ﷺ چیزی درخواست نمودم؛ آنحضرت ﷺ آنرا به من عنایت فرمود. سپس برای بار دوم و سوم، درخواست کردم و ایشان همچنان به من عطا نمود. آنگاه فرمود: «مال دنیا، چیز بسیار شیرین و پسندیده ای است؛ هر کس، آن را سخاوتمندانه دریافت کند، برایش باعث خیر و برکت می شود. و هر کس، از روی حرص و طمع، طالب آن باشد، برایش برکتی نخواهد داشت. (و چنین شخصی) مانند کسی است که می خورد و سیر نمی شود. وباید بدانید که دست بالا (دهنده) از دست پایین (گیرنده) بهتر است».

باب(۵۲): مسکین واقعی کسی است که ثروتی ندارد و در عین حال، از مردم نیز سؤال نمی کند

٥٦٢ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «لَيْسَ الْمِسْكِينُ بِهَـذَا الطَّوَّافِ الَّذِي يَطُوفُ عَلَى النَّاسِ، فَتَرُدُّهُ اللُّقْمَةُ وَاللُّقْمَتَانِ، وَالتَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ». قَالُوا: فَمَا الْمِسْكِينُ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الَّذِي لاَ يَجِدُ غِنًى يُغْنِيهِ، وَلاَ يُفْطَنُ لَهُ فَيُتَصَدَّقَ عَلَيْهِ، وَلاَ يَسْأَلُ النَّاسَ شَيْئًا». (م/ ١٠٣٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «مسکین کسی نیست که به در خانه های مردم می رود و یکی دو لقمه نان و یا یکی دو عدد خرما، دریافت می کند و بر می گردد؛ بلکه مسکین واقعی کسی است که چیزی ندارد و مردم هم از حال او اطلاعی ندارند تا به او صدقه دهند و خودش هم از کسی سؤال نمی کند».

باب (۵۳): هر کس، کالای زیادی داشته باشد، سرمایه دار بشمار نمی رود

٥٦٣ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسَ الْغِنَى عَنْ كَثْرَةِ الْعَرَضِ، وَلَكِنَّ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ». (م/ ١٠٥١)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «غنی و سرمایه دار، کسی نیست که کالای زیادی داشته باشد بلکه کسی است که دارای قلبی غنی باشد».

باب (۵۴): کراهیت حرص خوردن برای دنیا

٥٦٤ــ عَنْ أَنَسِ بنِ مالك ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَهْرَمُ ابْـنُ آدَمَ وَتَشِبُّ مِنْهُ اثْنَتَانِ: الْحِرْصُ عَلَى الْمَالِ، وَالْحِرْصُ عَلَى الْعُمُرِ». (م/ ١٠٤٧)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «فرزند آدم، پیر می شود اما دو چیز در او، جوان می شود: حرص مال و حرص عمر».

باب (۵۵): اگر فرزند آدم دو درهٔ پر از مال و ثروت داشته باشد به دنبال سومی خواهد رفت

۵۰۵ـ عن أَبِي الأَسْوَد قَالَ: بَعَثَ أَبو مُوسَى الأَشْعَرِيُّ ﷺ إِلَى قُرَّاء أَهْلِ الْبَصْرَة، فَدَخَلَ عَلَيْه ثَلاَثُ مائَة رَجُلٍ قَدْ قَرَءُوا الْقُرْآنَ، فَقَالَ: أَنْتُمْ خيَارُ أَهْلِ الْبَصْرَة وَقُرَّاؤُهُمْ، فَاتْلُوهُ، وَلاَ يَطُولَنَّ عَلَيْكُمْ الأَمَدُ فَتَقْسُوَ قُلُوبُكُمْ، كَمَا قَسَتْ قُلُوبُ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَإِنَّا كُنَّا نَقْرَأُ سُورَةً، كُنَّا نُشَبِّهُهَا فِي الطُّولِ وَالشِّدَّة بـ﴿بِرَاءَةَ﴾ فَأُنْسِيتُهَا، غَيْرَ أَنِّي قَدْ حَفظْتُ منْهَا: لَوْ كَانَ لابْنِ آدَمَ وَادِيَان منْ مَالٍ لاَبْتَغَى وَاديًا ثَالِثًا، وَلاَ يَمْلأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلاَّ التُّرَابُ، وَكُنَّا نَقْرَأُ سُورَةً كُنَّا نُشَبِّهُهَا بِإِحْدَى الْمُسَبِّحَات، فَأُنْسِيتُهَا، غَيْرَ أَنِّي حَفظْتُ منْهَا: يَا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لاَ تَفْعَلُونَ فَتُكْتَبُ شَهَادَةً فِي أَعْنَاقكُمْ، فَتُسْأَلُونَ عَنْهَا يَوْمَ الْقيَامَة. (م/ ۱۰۵۰)

ترجمه: ابو الاسود می گوید: ابو موسی اشعری ﷺ قاریان بصره را به حضور طلبید؛ سیصد قاری قرآن نزد او آمدند. آنگاه به آنان گفت: شما قاریان و بهترین مردم اهل بصره هستید. پس قرآن را تلاوت کنید. مبادا بر شما زمانی طولانی بگذرد و دلهای شما مانند گذشتگان، سخت گردد. ما سوره ای را می خواندیم که از نظر طول و شدت لحن ما آنرا شبیه سورهٔ برائت می دانستیم. پس آنرا از یادم بردند. فقط از آن سوره این را به خاطر دارم که: اگر فرزند آدم، دو دره پر از مال و ثروت داشته باشد، به دنبال سومی خواهد رفت و شکم او را فقط خاک، پر می کند. همچنین سوره ای را می خواندیم که ما آنرا شبیه یکی از مسبحات[1] می دانستیم؛ آن نیز از یادم برده شد. فقط از آن سوره، این را به خاطر دارم که: ای مؤمنان! چرا سخنی به زبان می آورید که خود به آن عمل، نمی کنید. سخن شما بعنوان یک گواهی نوشته وبه گردن شما آویزان می گردد و روز قیامت، در مورد آن از شما پرسیده می شود».

---

[1] به سوره هایی گفته می شود که با لفظ سبحان یا سبح شروع می شوند و آنها عبارتند از : سوره اسراء، حدید، حشر، صف، جمعه، تغابن و اعلی.

باب(۵۶): زرق و برق دنیا

٥٦٦ـــ عَنْ أَبِی سَعِيد الْخُدْرِيَّ ﷺ قال: قَامَ رَسُولُ اللّه ﷺ فَخَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ: «لاَ وَاللّه مَا أَخْشَى عَلَيْكُمْ، أَيُّهَا النَّاسُ، إلاَّ مَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ زَهْــرَةِ الدُّنْيَا». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللّه، أَيَأْتي الْخَيْرُ بالشَّرِّ؟ فَصَمَتَ رَسُولُ اللّـــه ﷺ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: «كَيْفَ قُلْتَ»؟ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّه أَيَأْتي الْخَيْرُ بالـــشَّرِّ؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّه ﷺ: «إنَّ الْخَيْرَ لاَ يَأْتي إلاَّ بخَيْرٍ أَوَ خَيْرٌ هُوَ، إنَّ كُلَّ مَا يُنْبتُ الرَّبيعُ يَقْتُلُ حَبَطًا أَوْ يُلمُّ، إلاَّ آكلَةَ الْخَضرِ، أَكَلَتْ، حَتَّى إذَا امْتَلأَتْ خَاصرَتَاهَا اسْتَقْبَلَتْ الشَّمْسَ، ثَلَطَتْ أَوْ بَالَتْ، ثُمَّ اجْتَرَّتْ، فَعَادَتْ فَأَكَلَتْ، فَمَنْ يَأْخُذْ مَالاً بحَقِّه يُبَارَكْ لَهُ فيه، وَمَنْ يَأْخُذْ مَالاً بغَيْرِ حَقِّه فَمَثَلُهُ كَمَثَـــلِ الَّـــذي يَأْكُـــلُ وَلاَ يَشْبَعُ». (م/ ١٠٥٢)

ترجمه: ابو سعید خدری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ برخاست و برای مردم، سخنرانی کرد و فرمود: «نه، به خدا سوگند، من از هیچ چیزی برای شما به اندازۀ زرق و برق دنیایی که خداوند آنرا به شما عنایت می کند، نمی ترسم». مردی گفت: ای رسول الله! مگر خیر هم باعث شر می شود؟ رسول الله ﷺ سکوت نمود. سپس فرمود: «چه گفتی»؟ آن مرد گفت: یا رسول الله! آیا خیر هم باعث شر می شود؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «خیر، فقط باعث خیر می شود». سپس افزود: ««در واقع، خیر، موجب شر نمی شود. اما در جوی آب، نوعی گیاه می روید که حیوانات از خوردن آن، می میرند یا مریض می شوند مگر حیوانی که پس از سیر شدن، زیر آفتاب دراز می کشد و آنها را دفع می کند و دوباره، می چرد. پس هر کس، مالی را به حق بگیرد، در آن مال، برایش برکت عنایت می شود. و هر کس که مالی را به ناحق می گیرد، مثال او مانند کسی است که می خورد ولی سیر نمی کند».

باب (۵۷): گرفتن مال برای کسی که بدون سؤال و حرص و طمع به او بدهند

٥٦٧ـــ عن ابنِ عمرَ رَضيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللّه ﷺ كَانَ يُعْطي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ الْعَطَاءَ فَيَقُولُ لَهُ عُمَرُ: أَعْطه، يَا رَسُولَ اللّه أَفْقَرَ إلَيْه منِّي، فَقَالَ لَهُ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: خُذْهُ فَتَمَوَّلْهُ أَوْ تَصَدَّقْ بِهِ، وَمَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا الْمَالِ وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلاَ سَائِلٍ، فَخُذْهُ، وَمَا لاَ، فَلاَ تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ».

قَالَ سَالِمٌ: فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَانَ ابْنُ عُمَرَ لاَ يَسْأَلُ أَحَدًا شَيْئًا، وَلاَ يَرُدُّ شَيْئًا أُعْطِيَهُ. (م/ ١٠٤٥)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول خدا ﷺ چیزهایی به عمر به خطاب رضی الله عنه عطا می نمود. عمر رضی الله عنه به ایشان می گفت: ای رسول خدا! اینها را به کسانی بده که از من نیازمندترند. رسول الله ﷺ فرمود: «آنها را بردار؛ یا برای خودت، سرمایه گذاری کن و یا صدقه بده. اگر چیزی از این اموال بدون سؤال و حرص وطمع به تو دادند، آنها را بردار. و اگر ندادند، حرص و طمع نداشته باش».

سالم می گوید: به همین خاطر، ابن عمر رضی الله عنهما از هیچ کس، چیزی نمی خواست و اگر چیزی به او می دادند، بر نمی گرداند.

باب (۵۸): کسی که سؤال کردن برایش جائز است

٨ ٥٦ـــ عَنْ قَبِيصَةَ بْنِ مُخَارِقٍ الْهِلاَلِيِّ رضي الله عنه قَالَ: تَحَمَّلْتُ حَمَالَةً، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَسْأَلُهُ فِيهَا، فَقَالَ: «أَقِمْ حَتَّى تَأْتِيَنَا الصَّدَقَةُ، فَنَأْمُرَ لَكَ بِهَا». قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «يَا قَبِيصَةُ إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لاَ تَحِلُّ إِلاَّ لأَحَدِ ثَلاَثَةٍ: رَجُلٍ تَحَمَّلَ حَمَالَةً فَحَلَّتْ لَهُ الْمَسْأَلَةُ حَتَّى يُصِيبَهَا ثُمَّ يُمْسِكُ، وَرَجُلٌ أَصَابَتْهُ جَائِحَةٌ اجْتَاحَتْ مَالَهُ فَحَلَّتْ لَهُ الْمَسْأَلَةُ حَتَّى يُصِيبَ قِوَامًا مِنْ عَيْشٍ - أَوْ قَالَ سِدَادًا مِنْ عَيْشٍ - وَرَجُلٌ أَصَابَتْهُ فَاقَةٌ حَتَّى يَقُومَ ثَلاَثَةٌ مِنْ ذَوِي الْحِجَا مِنْ قَوْمِهِ: لَقَدْ أَصَابَتْ فُلاَنًا فَاقَةٌ، فَحَلَّتْ لَهُ الْمَسْأَلَةُ، حَتَّى يُصِيبَ قِوَامًا مِنْ عَيْشٍ - أَوْ قَالَ سِدَادًا مِنْ عَيْشٍ - فَمَا سِوَاهُنَّ مِنَ الْمَسْأَلَةِ، يَا قَبِيصَةُ سُحْتًا يَأْكُلُهَا صَاحِبُهَا سُحْتًا». (م/ ١٠٤٤)

ترجمه: قبیصه بن مخارق هلالی رضی الله عنه می گوید: تاوانی به گردنم افتاد. لذا نزد رسول خدا ﷺ آمدم و از ایشان درخواست کمک نمودم. آنحضرت ﷺ فرمود: «صبر کن تا زکاتها برسند؛

دستور می دهیم تا از آنها به تو بدهند». سپس افزود: «ای قبیصه! سؤال کردن از مردم فقط برای سه شخص، جائز است. ۱- مردی که تاوان و غرامتی بر گردنش بیفتد. پس برای او سؤال کردن، جایز است تا اینکه آن غرامتش، پرداخت گردد و بعد از آن، سؤال نکند. ۲- همچنین مردی که به مصیبتی گرفتار آید طوریکه همه اموالش نابود گردد برای او نیز سؤال کردن از مردم، جایز است با اندازه ای که بتواند امرار معاش کند. ۳- مردی که دچار گرسنگی شود و سه نفر از افراد فهمیدهٔ قوم اش بگویند: فلانی دچار گرسنگی شده است. ای قبیصه! بجز در موارد فوق، سؤال کردن، حرام است، حرام است».

باب (۵۹): عطا کردن به کسی که با خشونت، سؤال می کند

٥٦٩- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَعَلَيْهِ رِدَاءٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظُ الْحَاشِيَةِ، فَأَدْرَكَهُ أَعْرَابِيٌّ فَجَبَذَهُ بِرِدَائِهِ جَبْذَةً شَدِيدَةً، نَظَرْتُ إِلَى صَفْحَةِ عُنُقِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ أَثَّرَتْ بِهَا حَاشِيَةُ الرِّدَاءِ، مِنْ شِدَّةِ جَبْذَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ مُرْ لِي مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَضَحِكَ، ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ. (م/ ١٠٥٧)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: با نبی اکرم ﷺ قدم می زدم. ایشان چادری نجرانی که دارای حاشیه ای ضخیم بود، به تن داشت. مردی بادیه نشین به آنحضرت ﷺ رسید و چادرش را به سختی کشید طوریکه من به گردن نبی اکرم ﷺ نگاه کردم و اثر حاشیهٔ چادر را که بشدت کشیده شده بود، دیدم. سپس آن مرد، گفت: ای محمد! دستور بده تا از مال خدا که در اختیار توست، به من هم چیزی بدهند. رسول خدا ﷺ به او نگاه کرد و تبسم نمود و دستور داد تا به او هم چیزی بدهند.

٥٧٠- عَنْ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَقْبِيَةً وَلَمْ يُعْطِ مَخْرَمَةَ شَيْئًا، فَقَالَ مَخْرَمَةُ: يَا بُنَيَّ انْطَلِقْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ، قَالَ: ادْخُلْ فَادْعُهُ لِي، قَالَ: فَدَعَوْتُهُ لَهُ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ وَعَلَيْهِ قَبَاءٌ مِنْهَا فَقَالَ: «خَبَأْتُ هَذَا لَكَ». قَالَ: فَنَظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ: «رَضِيَ مَخْرَمَةُ». (م/ ١٠٥٨)

ترجمه: مسور بن مخرمه ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ تعدادی قبا تقسیم نمود. اما به مخرمه، چیزی از آنها نداد. مخرمه به من گفت: پسرم! مرا نزد رسول الله ﷺ ببر. مسور می گوید: با پدرم براه افتادم. (وقتی به منزل رسول الله ﷺ رسیدیم)، پدرم گفت: به داخل خانه برو و رسول الله ﷺ را بگو تا نزد من بیاید. من نیز رفتم و رسول الله ﷺ را صدا کردم. آنحضرت ﷺ در حالی که یکی از همان قباها را پوشیده بود، بیرون تشریف آورد و به پدرم گفت: «این را برای شما گذاشته بودم». مخرمه به آن، نگاه کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «مخرمه، راضی شد».

١١-کتاب روزه

باب (١): فضیلت روزه

٥٧١ـــ عن أَبِی هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ لَهُ إِلاَّ الصِّيَامَ فَإِنَّهُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِه، وَالصِّيَامُ جُنَّةٌ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ صَوْمِ أَحَدِكُمْ، فَلاَ يَرْفُثْ يَوْمَئِذ وَلاَ يَسْخَبْ، فَإِنْ سَابَّهُ أَحَدٌ أَوْ قَاتَلَهُ، فَلْيَقُلْ: إِنِّي امْرُؤٌ صَائِمٌ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِه لَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّه، يَوْمَ الْقِيَامَة، مِنْ رِيحِ الْمِسْك، وَلِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ يَفْرَحُهُمَا: إِذَا أَفْطَرَ فَرِحَ بِفِطْرِه، وَإِذَا لَقِيَ رَبَّهُ فَرِحَ بِصَوْمِه. (م/١١٥١)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند عزوجل می فرماید: هر عملی که فرزند آدم، انجام دهد، برای خودش می باشد، جز روزه که مخصوص من است و من خودم پاداش آنرا خواهم داد. روزه، سپری (در برابر آتش جهنم) است. پس هر گاه؛ یکی از شما روزه بود، ناسزا نگوید و سر و صدا راه نیندازد. اگر کسی با او درگیر شد یا ناسزا گفت، در جوابش بگوید: من روزه هستم. سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، بوی دهان روزه دار نزد خداوند از بوی مشک، خوشبوتر است. روزه دار دو بار، خوشحال می شود: یکی هنگامی که افطار می کند. و دیگری، زمانی که با پروردگارش ملاقات می نماید از روزه اش شادمان می شود».

باب (۲): فضیلت ماه مبارک رمضان

۵۲ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانُ فُتِّحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ، وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ، وَصُفِّدَتْ الشَّيَاطِينُ». (م/ ۱۰۷۹)

ترجمه: از ابوهریره رضي الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «وقتی ماه رمضان فرا می رسد، درهای بهشت گشوده می شوند، درهای دوزخ، بسته می گردد و شیاطین به زنجیر کشیده می شوند».

باب (۳): یک یا دو روز قبل از رمضان، روزه نگیرید

۵۳ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ تَقَدَّمُوا رَمَضَانَ بِصَوْمِ يَوْمٍ وَلاَ يَوْمَيْنِ، إِلاَّ رَجُلٌ كَانَ يَصُومُ صَوْمًا، فَلْيَصُمْهُ». (م/ ۱۰۸۲)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه روایت می کند که: رسول الله ﷺ فرمود: «شما نباید یک یا دو روز قبل از رمضان، روزه بگیرید، مگر کسی که مقید به روزه گرفتن(بعنوان مثال، روزهای دوشنبه و پنجشنبه) بوده است. چنین شخصی، روزه بگیرد».

باب (۴): روزه گرفتن با دیدن ماه

۵۴ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْهِلاَلَ فَقَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَصُومُوا، وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا، فَإِنْ أُغْمِيَ عَلَيْكُمْ ،فَعُدُّوا ثَلاَثِينَ». (م/۱۰۸۱)

ترجمه: ابوهریره رضي الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ سخن از هلال رمضان به میان آورد و فرمود: «هر گاه، هلال رمضان را دیدید، روزه بگیرید. و هر گاه، هلال شوال را مشاهده کردید، افطار کنید. و اگر آسمان، ابری بود، (و هلال را ندیدید) سی روز را کامل کنید».

باب (۵): یک ماه بیست و نه روز است

۵۵ــ عن أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَلَفَ أَنْ لاَ يَدْخُلَ

عَلَى بَعْضِ أَهْلِه شَهْرًا، فَلَمَّا مَضَى تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ يَوْمًا، غَدَا عَلَيْهِمْ أَوْ رَاحَ، فَقِيلَ لَهُ: حَلَفْتَ، يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَنْ لاَ تَدْخُلَ عَلَيْنَا شَهْرًا، قَالَ «إِنَّ الشَّهْرَ يَكُونُ تِسْعَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا». (م/ ١٠٨٥)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ سوگند یاد کرد که تا یک ماه، شب نزد همسران خود نرود. پس از گذشت بیست و نه روز، هنگام صبح یا شب، نزد همسران خود رفت. به آنحضرت ﷺ گفتند: شما برای یک ماه، سوگند یاد کرده ایدا؟ فرمود: «یک ماه، بیست و نه روز است».

٥٧٦- عن ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ، لاَ نَكْتُبُ وَلاَ نَحْسُبُ، الشَّهْرُ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا». وَعَقَدَ الإِبْهَامَ فِي «الثَّالِثَةِ وَالشَّهْرُ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا». يَعْنِي تَمَامَ ثَلاَثِينَ. (م/ ١٠٨٠)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «ما ملتی امی هستیم. نوشتن و حساب کردن را نمی دانیم. ماه، گاهی اینقدر، اینقدر و اینقدر می شود (هر بار تمام انگشتان دستش را باز می کرد و بار سوم، انگشت ابهام را بست) یعنی بیست و نه روز می شود و گاهی ماه، اینقدر، اینقدر و اینقدر می شود» یعنی سی روز کامل می گردد.

باب (۶): خداوند هلال را برای دیده شدن طولانی نموده است

٥٧٧- عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ ﷺ قَالَ: خَرَجْنَا لِلْعُمْرَةِ، فَلَمَّا نَزَلْنَا بِبَطْنِ نَخْلَةَ قَالَ: تَرَاءَيْنَا الْهِلاَلَ، فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: هُوَ ابْنُ ثَلاَثٍ، وَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: هُوَ ابْنُ لَيْلَتَيْنِ، قَالَ: فَلَقِينَا ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا فَقُلْنَا: إِنَّا رَأَيْنَا الْهِلاَلَ، فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: هُوَ ابْنُ ثَلاَثٍ، وَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: هُوَ ابْنُ لَيْلَتَيْنِ، فَقَالَ: أَيَّ لَيْلَةٍ رَأَيْتُمُوهُ؟ قَالَ: فَقُلْنَا: لَيْلَةَ كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ مَدَّهُ لِلرُّؤْيَةِ فَهُوَ لِلَيْلَةِ رَأَيْتُمُوهُ». (م/ ١٠٨٨)

ترجمه: ابوالبختری می گوید: ما برای ادای عمره، بیرون رفتیم. هنگامی که به بطن نخله

رسیدیم، برای پیدا کردن هلال، تلاش نمودیم. برخی از مردم گفتند: هلال سه شبه است. برخی دیگر گفتند: دو شبه است. بهر حال بعد از مدتی، ابن عباس را دیدیم و به ایشان گفتیم: ما هلال را دیدیم. ولی برخی از ما گفتند: هلال، سه شبه است و بعضی دیگر گفتند: هلال، دو شبه است. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: چه شبی آنرا دیدید؟ ما گفتیم: فلان شب آنرا دیدیم. رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند زمان ماندن آنرا بخاطر اینکه دیده شود، طولانی نموده است» هلال از آنِ همان شبی بوده است که شما دیده اید. یعنی یک شبه بوده است.

باب (۷): دیدن مردم هر سرزمین برای خودشان، اعتبار دارد

٥٨ــ عَنْ كُرَيْب: أَنَّ أُمَّ الْفَضْلِ بِنْتَ الْحَارِث بَعَثَتْهُ إِلَى مُعَاوِيَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا بِالشَّامِ، قَالَ: فَقَدِمْتُ الشَّامَ، فَقَضَيْتُ حَاجَتَهَا، وَاسْتُهِلَّ عَلَيَّ رَمَضَانُ وَأَنَا بِالشَّامِ، فَرَأَيْتُ الْهِلاَلَ لَيْلَةَ الْجُمُعَة، ثُمَّ قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ فِي آخِرِ الشَّهْرِ، فَسَأَلَنِي عَبْدُ اللَّه بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا، ثُمَّ ذَكَرَ الْهِلاَلَ فَقَالَ: مَتَى رَأَيْتُمْ الْهِلاَلَ؟ فَقُلْتُ: رَأَيْنَاهُ لَيْلَةَ الْجُمُعَة، فَقَالَ: أَنْتَ رَأَيْتَهُ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، وَرَآهُ النَّاسُ، وَصَامُوا وَصَامَ مُعَاوِيَةُ، فَقَالَ: لَكِنَّا رَأَيْنَاهُ لَيْلَةَ السَّبْت، فَلاَ نَزَالُ نَصُومُ حَتَّى نُكْمِلَ ثَلاَثِينَ، أَوْ نَرَاهُ، فَقُلْتُ: أَوَ لاَ تَكْتَفِي بِرُؤْيَة مُعَاوِيَةَ وَصِيَامه؟ فَقَالَ: لاَ، هَكَذَا أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَشَكَّ يَحْيَى بْنُ يَحْيَى فِي: نَكْتَفِي أَوْ تَكْتَفِي. (م/ ١٠٨٧)

ترجمه: از کُریب روایت است که ام فضل دختر حارث او را نزد معاویه در شام فرستاد. کُریب می گوید: من به شام رفتم و کار ام فضل را انجام دادم. و من در شام بودم که ماه رمضان در حق من آغاز گردید. من شب جمعه، هلال را دیدم. سرانجام، اواخر ماه به مدینه آمدم. عبدالله بن عباس رضی الله عنهما سخن از هلال به میان آورد و گفت: شما چه شبی هلال را دیدید؟ گفتم: شب جمعه ما هلال را دیدیم. پرسید: آیا خودت دیدی؟ گفتم: بلی، مردم نیز دیدند و روزه گرفتند و معاویه نیز روزه گرفت. گفت: ولی ما هلال را شب شنبه دیدیم. پس همچنان، روزه گرفتن را ادامه می دهیم تا سی روز را کامل کنیم یا هلال را ببینیم. گفتم: آیا رؤیت معاویه و روزه گرفتن اش کفایت نمی کند؟ گفت: خیر؛ رسول خدا ﷺ به ما اینگونه دستور داده است.

باب (۸): دو ماه عیدین (فطر و اضحی) ناقص نمی شوند

۵۷۹ـــ عن أَبِي بَكْرَةَ ﷺ: عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «شَهْرَا عِيدٍ لاَ يَنْقُصَانِ: رَمَضَانُ وَذُو الْحِجَّةِ». (م/ ۱۰۸۹)

ترجمه: از ابوبکره روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «دو ماه عید، یعنی ماه رمضان و ماه ذوالحجه کم نمی‌شوند». (یعنی اینکه همزمان در یک سال، هر دو کمتر از ۳۰ روز نمی‌شوند. یا اینکه اگر این دو ماه، بیست و نه روز هم باشند، اجر و ثواب سی روز را دارند) والله اعلم.

باب (۹): سحری خوردن برای روزه

۵۸۰ـــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السُّحُورِ بَرَكَةً» . (م/ ۱۰۹۵)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «سحری بخورید؛ زیرا در خوردن سحری، خیر و برکت نهفته است».

باب (۱۰): تأخیر کردن سحری

۵۸۱ـــ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ قَالَ: تَسَحَّرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قُمْنَا إِلَى الصَّلاَةِ، قُلْتُ: كَمْ كَانَ قَدْرُ مَا بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: خَمْسِينَ آيَةً . (م/ ۱۰۹۷)

ترجمه: انس ﷺ روایت می کند که زید بن ثابت ﷺ فرمود: ما با رسول الله ﷺ سحری خوردیم. سپس، برای اقامهٔ نماز صبح برخاستیم. انس ﷺ می‌گوید: پرسیدم: بین خوردن سحری و نماز صبح، چقدر فاصله وجود داشت؟ زید بن ثابت جواب داد: به اندازهٔ تلاوت پنجاه آیه.

باب (۱۱): کیفیت فجری که باعث حُرمت خوردن روزه دار می گردد

۵۸۲ـــ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ يَغُرَّنَّكُمْ مِنْ سَحُورِكُمْ أَذَانُ بِلاَلٍ، وَلاَ بَيَاضُ الأُفُقِ الْمُسْتَطِيلُ هَكَذَا، حَتَّى يَسْتَطِيرَ هَكَذَا». وَحَكَاهُ حَمَّادٌ بِيَدَيْهِ قَالَ: يَعْنِي مُعْتَرِضًا. (م/ ۱۰۹۴)

ترجمه: سمره بن جندب ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «مواظب باشید درباره سحری خوردن، اذان بلال و سفیدی آسمان که اینگونه (عمودی) است شما را فریب ندهد. تا آن هنگامی که سفیدی اینگونه (افقی) گسترش یابد».

باب (۱۲): درباره این سخن خداوند متعال که می فرماید: «بخورید و بیاشامید تا اینکه نخ سفید (روشنی صبح) از نخ سیاه (تاریکی شب)کا ملاً برای شما آشکار گر دد»

۵۹۳ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْد ﷺ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذه الآيَةُ: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ منْ الْخَيْط الأَسْوَد﴾ قَالَ: فَكَانَ الرَّجُـــلُ إِذَا أَرَادَ الصَّوْمَ، رَبَطَ أَحَدُهُمْ فِي رِجْلَيْه الْخَيْطَ الأَسْوَدَ وَالْخَيْطَ الأَبْيَضَ، فَلاَ يَزَالُ يَأْكُلُ وَيَشْرَبُ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُ رِئْيُهُمَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ بَعْدَ ذَلكَ: ﴿منْ الْفَجْرِ﴾ فَعَلمُوا أَنَّمَـــا يَعْنِي بِذَلكَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ.(م/۱ ۱۰۹)

ترجمه: سهل بن سعد رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿وَكُلُـوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ منْ الْخَيْطِ الأَسْوَد﴾ یعنی بخورید و بیاشامید تا اینکه نخ سفید از نخ سیاه کاملاً برای شما آشکار گردد.

هنگام نزول آیه فوق، هر کس می خواست روزه بگیرد، به پاهایش یک نخ سفید و یک نخ سیاه می بست و همچنان به خوردن و نوشیدن، ادامه می داد تا اینکه آنها را بخوبی ببیند. لذا خداوند جمله «من الفجر» را نازل فرمود. در نتیجه مردم دانستند که هدف از نخ سفید و سیاه، روز و شب می باشد.

باب (۱۳): بلال زمانی اذان می دهد که هنوز شب است؛ لذا بخورید و بیاشامید

۵۹۴ــ عَنْ عبدالله بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ لِرَسُول اللَّـــه ﷺ مُؤَذِّنَان: بلاَلٌ وَابْنُ أُمِّ مَكْتُوم الأَعْمَى، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «إِنَّ بلاَلاً يُـــؤَذِّنُ بِلَيْلٍ، فَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُؤَذِّنَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ». قَالَ: وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَـــا إِلاَّ أَنْ

يَنْزِلَ هَذَا وَيَرْقَى هَذَا. (م/ ١٠٩٢)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول خدا ﷺ دو مؤذن داشت: بلال و ابن ام مکتوم نابینا. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بلال زمانی اذان می دهد که هنوز شب است (قبل از طلوع فجر) بنابراین شما پس از اذان بلال، بخورید و بیاشامید تا اینکه عبدالله بن ام مکتوم اذان گوید».

راوی می گوید: فاصلهٔ میان اذان آن دو نفر فقط به اندازه ی بود که یکی پایین بیاید و دیگری، بالا رود.

باب (۱۴): روزه گرفتن کسی که فجر، طلوع می کند و او همچنان در جنابت بسر می برد

٥٩٥ـــ عَنْ عَائِشَةَ وَأُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا زَوْجَيْ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُمَا قَالَتَا: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيُصْبِحُ جُنُبًا مِنْ جِمَاعٍ، غَيْرِ احْتِلَامٍ، فِي رَمَضَانَ، ثُمَّ يَصُومُ. (م/١١٠٩)

ترجمه: از عایشه و ام سلمه رضی الله عنهما دو همسر گرامی نبی اکرم ﷺ روایت است که: گاهی، فجر طلوع می کرد و رسول خدا ﷺ در ماه مبارک رمضان بعلت همبستری نه احتلام در جنابت بسر می برد و روزه هم می گرفت.

٥٩٦ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ رَجُلاً جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَسْتَفْتِيهِ، وَهِيَ تَسْمَعُ مِنْ وَرَاءِ الْبَابِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تُدْرِكُنِي الصَّلَاةُ وَأَنَا جُنُبٌ، أَفَأَصُومُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَأَنَا تُدْرِكُنِي الصَّلَاةُ وَأَنَا جُنُبٌ فَأَصُومُ». فَقَالَ: لَسْتَ مِثْلَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، فَقَالَ: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَخْشَاكُمْ لِلَّهِ، وَأَعْلَمَكُمْ بِمَا أَتَّقِي». (م/١١١٠)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد تا از آن حضرت ﷺ استفتا نماید در حالی که عایشه رضی الله عنها صدایش را از پشت دروازه می شنید.

آن مرد گفت: ای رسول خدا! وقت نماز (فجر) فرا می رسد و من در جنابت بسر می برم؛ آیا روزه بگیرم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «وقت نماز فرا می رسد و من نیز در جنابت بسر می برم و روزه هم می گیرم». آن مرد گفت: ای رسول خدا! تو مانند ما نیستی؛ خداوند گناهان گذشته و آینده ات را بخشیده است. رسول الله ﷺ فرمود: «امیدم این است که من بیشتر از همهٔ شما از خدا می ترسم و امور تقوا را بهتر از شما می دانم».

باب (۱۵): دربارهٔ روزه داری که بطور فراموشی بخورد یا بنوشد

۵۹۷ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ نَسِيَ وَهُوَ صَائِمٌ، فَأَكَلَ أَوْ شَرِبَ، فَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ، فَإِنَّمَا أَطْعَمَهُ اللَّهُ وَسَقَاهُ». (م/ ۱۱۵۵)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر کسی روزه بود و در حال فراموشی، چیزی خورد و یا نوشید، روزه اش را کامل کند؛ زیرا خداوند به او آب و غذا داده است».

باب (۱۶): اگر روزه دار برای صرف غذا دعوت شد، باید بگوید: من روزه هستم

۵۹۸ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ إِلَى طَعَامٍ، وَهُوَ صَائِمٌ، فَلْيَقُلْ: إِنِّي صَائِمٌ». (م/ ۱۱۵۰)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما در حالت روزه، برای صرف غذا دعوت شد، بگوید: من روزه هستم».

باب (۱۷): کفارهٔ کسی که در ماه رمضان با همسرش همبستری کند

۵۹۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: هَلَكْتُ يَا رَسُولَ اللَّه، قَالَ: «وَمَا أَهْلَكَكَ»؟ قَالَ: وَقَعْتُ عَلَى امْرَأَتِي فِي رَمَضَانَ، قَالَ: «هَلْ تَجِدُ مَا تُعْتِقُ رَقَبَةً»؟ قَالَ: لاَ، قَالَ: «فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ»؟ قَالَ: لاَ، قَالَ: «فَهَلْ تَجِدُ مَا تُطْعِمُ سِتِّينَ مِسْكِينًا»؟ قَالَ: لاَ، قَالَ: «ثُمَّ جَلَسَ، فَأُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِعَرَقٍ فِيهِ تَمْرٌ، فَقَالَ: «تَصَدَّقْ بِهَذَا». قَالَ: أَفْقَرَ مِنَّا؟

فَمَا بَيْنَ لاَبَتَيْهَا أَهْلُ بَيْت أَحْوَجُ إِلَيْهِ مِنَّا، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى بَدَتْ أَنْيَابُهُ، ثُمَّ قَالَ: «اذْهَبْ فَأَطْعِمْهُ أَهْلَكَ». (م/١١١١)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می‌گوید: مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! من هلاک شدم. رسول الله ﷺ فرمود: «چه چیزی تو را هلاک کرده است»؟ گفت: ماه رمضان (در حال روزه) با همسرم همبستری کردم.

رسول الله ﷺ فرمود: «آیا غلامی داری که او را آزاد کنی»؟ گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «می‌توانی دو ماه متوالی، روزه بگیری»؟ گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «می‌توانی شصت مسکین را خوراک بدهی»؟ گفت: خیر. راوی می گوید: سپس آن مرد همانجا نشست. در آن اثنا، کیسه‌ای پر از خرما نزد رسول الله ﷺ آوردند. آنحضرت ﷺ فرمود: «این خرماها را صدقه کن». آن شخص، گفت: آیا فقیرتر از ما هم وجود دارد؟ به خدا سوگند! در میان این دو سنگلاخ مدینه، هیچ خانه ای نیازمندتر از خانهٔ من نیست. رسول خدا ﷺ با شنیدن این سخن، خندید به گونه ای که دندانهای(مبارکش) ظاهر شد. سپس، فرمود: «برو، خرماها را به خانواده ات بده».

٥٩٠ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: احْتَرَقْتُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لِمَ»؟ قَالَ: وَطِئْتُ امْرَأَتِي فِي رَمَضَانَ نَهَارًا، قَالَ: «تَصَدَّقْ، تَصَدَّقْ». قَالَ: مَا عِنْدِي شَيْءٌ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَجْلِسَ، فَجَاءَهُ عَرَقَانِ فِيهِمَا طَعَامٌ فَأَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَتَصَدَّقَ بِهِ. (م/١١١٢)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: سوختم. آنحضرت ﷺ فرمود: «چرا»؟ گفت: روز ماه مبارک رمضان با همسرم، همبستر شدم. فرمود: «صدقه بده، صدقه بده». گفت: چیزی ندارم. آنحضرت ﷺ به آن مرد، دستور داد تا بنشیند. در این اثنا، دو زنبیل، مواد خوراکی نزد رسول خدا ﷺ آوردند. پس آنحضرت ﷺ دستور داد تا آنها را صدقه کند.

باب (۱۸): حکم روزه داری که همسرش را می بوسد

۵۹۱ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُقَبِّلُ وَهُوَ صَائِمٌ، وَيُبَاشِرُ وَهُوَ صَائِمٌ، وَلَكِنَّهُ أَمْلَكُكُمْ لِإِرْبِهِ. (م/۱۱۰٦)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ در حالت روزه، همسرانش را در آغوش می گرفت و می بوسید. ولی آنحضرت ﷺ بهتر از همهٔ شما می توانست غرایز خویش را کنترل نماید.

باب (۱۹): هنگامی که شب فرا رسید و خورشید غروب کرد، روزه دار افطارنماید

۵۹۲ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، فَلَمَّا غَابَتِ الشَّمْسُ قَالَ: «يَا فُلَانُ انْزِلْ فَاجْدَحْ لَنَا»، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ عَلَيْكَ نَهَارًا، قَالَ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لَنَا». قَالَ: فَنَزَلَ فَجَدَحَ، فَأَتَاهُ بِهِ، فَشَرِبَ النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ: «إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ مِنْ هَهُنَا، وَجَاءَ اللَّيْلُ مِنْ هَا هُنَا، فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ». (م/۱۱۰۱)

ترجمه: عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنهما می گوید: در یکی از سفرها در ماه مبارک رمضان، همراه رسول الله ﷺ بودیم. هنگامی که آفتاب غروب کرد، آنحضرت ﷺ خطاب به یکی از همراهان، فرمود: «ای فلانی! پیاده شو (و از آرد جو) شربتی برای ما تهیه کن». آن شخص، گفت: یا رسول خدا! آفتاب هنوز غروب نکرده است. آنحضرت ﷺ دوباره فرمود: «پیاده شو و برای ما شربت درست کن». آن شخص، پیاده شد و شربت درست کرد و خدمت آنحضرت ﷺ آورد. رسول الله ﷺ آن را نوشید. سپس با دستش، اشاره نمود و فرمود: «هرگاه، خورشید از اینجا پنهان گردید و سیاهی شب از این قسمت، آشکار شد، بدانید که وقت افطار فرا رسیده است».

باب (۲۰): تعجیل در افطار

۵۹۳ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْد ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لاَ يَزَالُ النَّـــاسُ بِخَيْرٍ مَا عَجَّلُوا الْفِطْرَ». (م/ ۱۰۹۸)

ترجمه: سهل ابن سعد رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مردم تا زمانی در خیر، بسر میبرند که در افطار نمودن، عجله کنند». (یعنی بلا فاصله پس از غروب آفتاب، افطار نمایند). مترجم

۵۹۴ــ عَنْ أَبِي عَطِيَّةَ ﷺ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَمَسْرُوقٌ عَلَى عَائِشَةَ رَضِـــيَ اَللهُ عَنْهَا فَقَالَ لَهَا مَسْرُوقٌ: رَجُلاَن مِنْ أَصْحَاب مُحَمَّد ﷺ كلاَهُمَا لاَ يَـــأْلُو عَـــنْ الْخَيْرِ، أَحَدُهُمَا يُعَجِّلُ الْمَغْرِبَ وَالإِفْطَارَ، وَالآخَرُ يُؤَخِّرُ الْمَغْـــرِبَ وَالإِفْطَـــارَ، فَقَالَتْ: مَنْ يُعَجِّلُ الْمَغْرِبَ وَالإِفْطَارَ؟ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ، فَقَالَـــتْ: هَكَـــذَا كَـــانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصْنَعُ. (م/ ۱۰۹۹)

ترجمه: ابو عطیه می گوید: من و مسروق به خانهٔ عایشه رضی الله عنها رفتیم. مسروق به او گفت: دو نفر از اصحاب رسول خدا ﷺ هستند که هیچ کدام در انجام کارهای خیر، کوتاهی نمی کنند. اما یکی از آنها زود نماز مغرب را می خواند و افطار می نماید و دیگری، نماز مغرب و افطار را به تأخیر می اندازد؟ عایشه رضی الله عنها پرسید: چه کسی زود، نماز مغرب را می خواند و افطار می کند؟ راوی می گوید: گفتیم: عبدالله. عایشه رضی الله عنها فرمود: رسول الله ﷺ اینگونه عمل می نمود. (تعجیل می کرد).

باب (۲۱): نهی از روزهٔ وصال

۵۹۵ــ عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ الْوِصَالِ، فَقَـــالَ رَجُلٌ مِنْ الْمُسْلِمِينَ: فَإِنَّكَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ تُوَاصِلُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَأَيُّكُمْ مِثْلِي؟ إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِي». فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا عَنْ الْوِصَالِ وَاصَلَ بِهِمْ يَوْمًا ثُمَّ يَوْمًا، ثُمَّ رَأَوْا الْهِلاَلَ فَقَالَ: «لَوْ تَأَخَّرَ الْهِلاَلُ لَزِدْتُكُمْ». كَالْمُنَكِّـــلِ

لَهُمْ حِينَ أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا. (م/۱۱۰۳)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ از وصل کردن روزه به روزهٔ دیگر، منع فرمود. یکی از مسلمانان پرسید: ای رسول خدا! شما خود، روزهٔ وصال می گیرید؟ (بدون افطار و سحری، روز بعد هم، روزه می گیرید)؟ رسول الله ﷺ فرمود: «چه کسی از شما مانند من است!؟ مرا شبانه، خداوند آب وغذا می دهد». اما وقتی مشاهده کرد که آنان از روزهٔ وصال باز نمی آیند، سه روز پی در پی، همراه آنان، روزه گرفت تا اینکه هلال ماه نو (شوال) را رؤیت کردند. آنگاه، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «اگر هلال، رؤیت نمی شد، چند روز دیگر، بر آن می افزودم». راوی می گوید: این عمل پیامبر ﷺ بخاطر مجازات آنها بود که حاضر نشدند از روزهٔ وصال، باز آیند.

باب (۲۲): دربارهٔ روزه گرفتن و خوردن در سفر

۵۹۶ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَافَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي رَمَضَانَ فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ عُسْفَانَ، ثُمَّ دَعَا بِإِنَاءٍ فِيهِ شَرَابٌ فَشَرِبَهُ نَهَارًا، لِيَرَاهُ النَّاسُ، ثُمَّ أَفْطَرَ حَتَّى دَخَلَ مَكَّةَ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ﷺ: فَصَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَفْطَرَ، فَمَنْ شَاءَ صَامَ، وَمَنْ شَاءَ أَفْطَرَ. (م/۱۱۱۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در ماه رمضان به مسافرت رفت و تا هنگامی که به عسفان رسید، روزه بود. سپس ظرف آبی خواست و در حالی که هنوز، روز بود، آبها را خورد تا مردم او را ببینند. سپس همچنان، روزه نگرفت تا اینکه وارد مکه شد. ابن عباس ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ (در سفرها) گاهی، روزه می گرفت و گاهی، روزه نمی گرفت. لذا مردم هم می توانند روزه بگیرند و هم می توانند، روزه نگیرند.

۵۹۷ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ عَامَ الْفَتْحِ إِلَى مَكَّةَ فِي رَمَضَانَ، فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ كُرَاعَ الْغَمِيمِ، فَصَامَ النَّاسُ، ثُمَّ دَعَا بِقَدَحٍ مِنْ مَاءٍ فَرَفَعَهُ حَتَّى نَظَرَ النَّاسُ إِلَيْهِ، ثُمَّ شَرِبَ، فَقِيلَ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ: إِنَّ بَعْضَ النَّاسِ قَدْ صَامَ، فَقَالَ: «أُولَئِكَ الْعُصَاةُ، أُولَئِكَ الْعُصَاةُ». (م/۱۱۱۴)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: رسول خدا ﷺ سال فتح مکه در ماه مبارك رمضان، بسوی مکه حرکت کرد. آنحضرت ﷺ تا هنگام رسیدن به کُراع الغمیم روزه داشت و مردم نیز روزه بودند. آنگاه پیامبر اکرم ﷺ لیوانی آب، طلب کرد و آنرا بلند نمود طوری که مردم دیدند و سپس آنرا نوشید. بعد از آن، به آنحضرت ﷺ گفتند: بعضی از مردم، همچنان روزه اند. فرمود: «آنان، نافرمان اند. آنان، نافرمان اند».

باب (٢٣): روزه گرفتن در سفر، عمل نیکی محسوب نمی شود

٥٩٨ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ فَرَأَى رَجُلاً قَدْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ، وَقَدْ ظُلِّلَ عَلَيْهِ، فَقَالَ : «مَا لَهُ»؟ قَالُوا: رَجُلٌ صَائِمٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسَ مِنْ الْبِرِّ أَنْ تَصُومُوا فِي السَّفَرِ». (م/١١١٥)

ترجمه: جابر بن عبد الله ﷺ می‌گوید: در یکی از سفرها، رسول الله ﷺ مردی را دید که مردم اطراف او جمع شده و او را زیر سایه گرفته بودند. پرسید: «او را چه شده است»؟ گفتند: روزه است. فرمود: «روزه گرفتن در سفر، عمل نیکی محسوب نمی شود».

باب (٢٤): روزه دار و غیر روزه دار (در سفر) سرزنش نمی شوند

٥٩٩ــ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِستَّ عَشْرَةَ مَضَتْ مِنْ رَمَضَانَ، فَمِنَّا مَنْ صَامَ وَمِنَّا مَنْ أَفْطَرَ، فَلَمْ يَعِبْ الصَّائِمُ عَلَى الْمُفْطِرِ، وَلاَ الْمُفْطِرُ عَلَى الصَّائِمِ. (م/١١١٦)

ترجمه: ابو سعید خدری ﷺ می گوید: شانزده روز از رمضان گذشته بود که همراه رسول خدا ﷺ به جهاد رفتیم. برخی از ما روزه داشتند و بعضی دیگر، روزه نبودند. روزه داران کسانی را که روزه نبودند، سرزنش نکردند. همچنین کسانی که روزه نداشتند، روزه داران را سرزنش نکردند.

باب (۲۵): اجر کسی که در سفر، روزه نیست و کارها را انجام می دهد

٦٠٠ـ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي السَّفَرِ، فَمِنَّا الصَّائِمُ وَمِنَّا الْمُفْطِرُ، قَالَ: فَنَزَلْنَا مَنْزِلاً فِي يَوْمٍ حَارٍّ، أَكْثَرُنَا ظِلاًّ صَاحِبُ الْكِسَاءِ، وَمِنَّا مَنْ يَتَّقِي الشَّمْسَ بِيَدِهِ، قَالَ: فَسَقَطَ الصُّوَّامُ، وَقَامَ الْمُفْطِرُونَ، فَضَرَبُوا الأَبْنِيَةَ وَسَقَوْا الرِّكَابَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ذَهَبَ الْمُفْطِرُونَ الْيَوْمَ بِالأَجْرِ». (م/١١١٩)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: در یکی از سفرها، همراه نبی اکرم ﷺ بودیم. بعضی از ما روزه داشتند و بعضی دیگر، روزه نبودند. در یکی از روزهای گرم، در جایی، توقف کردیم. کسانی از بیشترین سایه برخوردار بودند که چادری همراه داشتند. بعضی از ما هم سعی می کرد که با دستش جلوی گرمای خورشید را بگیرد.

راوی می گوید: روزه داران روی زمین افتادند و کسانی که روزه نبودند، برخاستند و خیمه ها را برپا کردند و شتران را آب دادند. رسول الله ﷺ فرمود: «امروز، تمام اجر را کسانی بردند که روزه نداشتند».

باب (۲۶): روزه نگرفتن بخاطر تقویت شدن برای رویارویی با دشمن

٦٠١ـ عن قَزَعَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ وَهُوَ مَكْثُورٌ عَلَيْهِ، فَلَمَّا تَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْهُ، قُلْتُ: إِنِّي لاَ أَسْأَلُكَ عَمَّا يَسْأَلُكَ هَؤُلاَءِ عَنْهُ، سَأَلْتُهُ عَنْ الصَّوْمِ فِي السَّفَرِ؟ فَقَالَ: سَافَرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى مَكَّةَ وَنَحْنُ صِيَامٌ، قَالَ: فَنَزَلْنَا مَنْزِلاً، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّكُمْ قَدْ دَنَوْتُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ، وَالْفِطْرُ أَقْوَى لَكُمْ» فَكَانَتْ رُخْصَةً، فَمِنَّا مَنْ صَامَ وَمِنَّا مَنْ أَفْطَرَ، ثُمَّ نَزَلْنَا مَنْزِلاً آخَرَ فَقَالَ: «إِنَّكُمْ مُصَبِّحُو عَدُوِّكُمْ، وَالْفِطْرُ أَقْوَى لَكُمْ، فَأَفْطِرُوا». وَكَانَتْ عَزْمَةً، فَأَفْطَرْنَا، ثُمَّ قَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُنَا نَصُومُ، مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ ذَلِكَ، فِي السَّفَرِ. (م/ ١١٢٠)

ترجمه: قَزَعَه می گوید: نزد ابوسعید خدری رفتم. افراد زیادی اطراف او جمع شده بودند. هنگامی که مردم از اطرافش پراکنده شدند، گفتم: سؤال من با سؤال مردمی که اطراف شما

بودند، تفاوت دارد. آنگاه از وی دربارۀ روزه گرفتن در سفر پرسیدم. او گفت: ما همراه رسول الله ﷺ به مکه، سفر کردیم. در مسیر راه، توقف نمودیم. رسول الله ﷺ فرمود: «شما به دشمن، نزدیک شده اید و خوردن شما را بیشتر تقویت می کند».

این سخن پیامبر اکرم ﷺ اجازه ای برای خوردن روزه بحساب می آمد. لذا بعضی از ما همچنان به روزه اش ادامه داد و بعضی دیگر، خوردند. سپس جایی دیگر، توقف نمودیم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «شما هنگام صبح، با دشمن روبرو خواهید شد. و خوردن باعث تقویت بیشتر شما می شود؛ لذا بخورید». راوی می گوید: این سخن، دستور اکیدی محسوب شد؛ لذا ما خوردیم. سپس راوی افزود: بعد از آن، ما همراه رسول خدا ﷺ در سفر، روزه می گرفتیم.

باب (٢٧): روزه گرفتن و نگرفتن در سفر، اختیاری است

٦٠٢ـ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ عَمْرٍو الأَسْلَمِيِّ ؓ أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَجِدُ بِي قُوَّةً عَلَى الصِّيَامِ فِي السَّفَرِ، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هِيَ رُخْصَةٌ مِنْ اللَّهِ، فَمَنْ أَخَذَ بِهَا فَحَسَنٌ وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَصُومَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِ». (م/١١٢١)

ترجمه: از حمزه بن عمرو اسلمی ؓ روایت است که گفت: ای رسول خدا! من توانایی روزه گرفتن در سفر را دارم؛ اگر روزه بگیرم گناهکار می شوم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «این (روزه نگرفتن) رخصتی (تخفیفی) از جانب خداوند متعال است؛ هر کس به آن، عمل کند، خوب است. و هر کس، خواست که روزه بگیرد، گناهی بر او نیست».

٦٠٣ـ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ ؓ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، فِي حَرٍّ شَدِيدٍ، حَتَّى إِنْ كَانَ أَحَدُنَا لَيَضَعُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ، وَمَا فِينَا صَائِمٌ، إِلاَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ. (م/ ١١٢٢)

ترجمه: ابو درداء ؓ می گوید: ماه رمضان بود و هوا بسیار گرم که همراه رسول الله ﷺ به سفر رفتیم. مردم از شدت گرما، دستهای خود را روی سرشان می گذاشتند. و از میان ما کسی غیر از رسول خدا ﷺ و عبدالله بن رواحه، روزه نبود.

باب (۲۸): قضا آوردن روزه رمضان در ماه شعبان

٦٠٤ـــ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا تَقُولُ: كَانَ يَكُونُ عَلَيَّ الصَّوْمُ مِنْ رَمَضَانَ، فَمَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَقْضِيَهُ إِلاَّ فِي شَعْبَانَ، الشُّغْلُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَوْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ.(م/ ١١٤٦)

ترجمه: ابو سلمه ﷺ می گوید: شنیدم که عایشه رضی الله عنها می گفت: روزه از ماه مبارک رمضان بر من واجب بود و من بخاطر مشغولیت با رسول خدا ﷺ نمی توانستم قضای آنرا بجای آورم مگر در شعبان.

باب (۲۹): قضا آوردن روزه از طرف میت

٦٠٥ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صِيَامٌ صَامَ عَنْهُ وَلِيُّهُ». (م/ ١١٤٧)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، بمیرد و روزه ای بر ذمه اش باقی مانده باشد، وَلیِ وی به نیابت از او روزه بگیرد».

٦٠٦ـــ عن بُرَيْدَةَ ﷺ قَالَ: بَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ أَتَتْهُ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: إِنِّي تَصَدَّقْتُ عَلَى أُمِّي بِجَارِيَةٍ، وَإِنَّهَا مَاتَتْ، قَالَ: فَقَالَ: «وَجَبَ أَجْرُكِ، وَرَدَّهَا عَلَيْكِ الْمِيرَاثُ». قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ كَانَ عَلَيْهَا صَوْمُ شَهْرٍ أَفَأَصُومُ عَنْهَا؟ قَالَ: «صُومِي عَنْهَا». قَالَتْ: إِنَّهَا لَمْ تَحُجَّ قَطُّ، أَفَأَحُجُّ عَنْهَا؟ قَالَ: «حُجِّي عَنْهَا». (م/ ١١٤٩)

ترجمه: بریده ﷺ می گوید: روزی نزد رسول الله ﷺ نشسته بودم که زنی نزد آنحضرت ﷺ آمد و گفت: من کنیزی به مادرم، صدقه دادم و او (مادرم) فوت نمود. رسول الله ﷺ فرمود: «پاداش ات به تو رسیده و او (کنیز) را قانون میراث به تو برگردانده است». آن زن، عرض کرد: ای رسول خدا! روزهٔ یک ماه به عهده او (مادرم) بود؛ آیا من از طرف او روزه بگیرم؟ فرمود: «از طرف او روزه بگیر». گفت: او هرگز حج ننموده است؛ آیا من به نیابت از او حج نمایم؟ فرمود:

«به نیابت از او، حج کن».

باب (۳۰): دربارۀ این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾ یعنی کسانی که توانایی آنرا دارند، فدیه دهند و به مسکین طعام دهند

٦٠٧ ــ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ ﷺ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾ كَانَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يُفْطِرَ وَيَفْتَدِيَ، حَتَّى نَزَلَتْ الآيَــةُ الَّتِي بَعْدَهَا فَنَسَخَتْهَا. (م/ ١١٤٥)

ترجمه: سلمه بن اکوع ﷺ می گوید: هنگامی که آیۀ ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾ نازل گردید، هر کس، می خواست، روزه نمی گرفت و فدیه می داد تا اینکه آیه بعد از آن نازل شد و این آیه را نسخ نمود.

باب (۳۱): روزه گرفتن و روزه نگرفتن در سایر ماهها

٦٠٨ ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ قُلْتُ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اَللّٰهُ عَــنْهَــا: أَكَــانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصُومُ شَهْرًا كُلَّهُ؟ قَالَتْ: مَا عَلِمْتُهُ صَامَ شَهْرًا كُلَّهُ إِلاَّ رَمَــضَانَ، وَلاَ أَفْطَرَهُ كُلَّهُ حَتَّى يَصُومَ مِنْهُ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ ﷺ.(م/ ١١٥٦)

ترجمه: عبدالله بن شفیق رضی الله عنهما می گوید: به عایشه رضی الله عنها گفتم: آیا اتفاق می افتاد که رسول خدا ﷺ همۀ ماه را روزه بگیرد؟ گفت: تا جایی که من سراغ دارم فقط ماه رمضان را بطور کامل روزه می گرفت. البته تا هنگامی که دنیا را وداع نمود هیچ گاه اتفاق نیفتاد که در یک ماه، اصلا روزه نگیرد. (بلکه بخشی از آنرا روزه می گرفت)

باب (۳۲): فضیلت روزه گرفتن در راه خدا (جهاد)

٦٠٩ ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَصُومُ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، إِلاَّ بَاعَدَ اللَّهُ بِذَلِكَ الْيَوْمِ وَجْهَهُ عَــنْ النَّــارِ سَــبْعِينَ

خَرِيفًا». (م/ ۱۱۵۳)

ترجمه: ابو سعید خدری ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «هر بنده ای که یک روز در راه خدا (جهاد) روزه بگیرد، خداوند، چهره اش را به مسافت هفتاد سال، از دوزخ، دور می نماید». (بعضی از علما گفته اند: فی سبیل الله به معنی برای رضایت خداوند روزه بگیرد)

باب (۳۳): فضیلت روزۀ ماه محرم

٦١٠ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَفْضَلُ الصِّيَامِ، بَعْدَ رَمَضَانَ، شَهْرُ اللَّهِ الْمُحَرَّمُ، وَأَفْضَلُ الصَّلاَةِ، بَعْدَ الْفَرِيضَةِ، صَلاَةُ اللَّيْلِ». (م/۱۱٦۳)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «بهترین روزه بعد از روزۀ ماه مبارک رمضان، روزۀ ماه محرم خداوند متعال است وبرترین نماز بعد از فرایض، نماز شب است».

باب (۳۴): روزه گرفتن روز عاشورا (دهم محرم)

٦١١ــ عن عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا: أَنَّ قُرَيْشًا كَانَتْ تَصُومُ عَاشُورَاءَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، ثُمَّ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِصِيَامِهِ حَتَّى فُرِضَ رَمَضَانُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ شَاءَ فَلْيَصُمْهُ، وَمَنْ شَاءَ فَلْيُفْطِرْهُ». (م/ ۱۱۲۵)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: قریش در دوران جاهلیت، روز عاشورا را روزه می گرفتند. پیامبر اکرم ﷺ نیز دستور داد که (مسلمانان) آنرا روزه بگیرند تا اینکه روزۀ ماه مبارک رمضان، فرض گردید؛ در این هنگام، رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس، دوست دارد، روز عاشورا را روزه بگیرد و هر کس، تمایل ندارد، روزه نگیرد».

باب (۳۵): عاشورا چه روزی است؟

٦١٢ــ عَنْ الْحَكَمِ بْنِ الأَعْرَجِ ﷺ قَالَ: انْتَهَيْتُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ رِدَاءَهُ فِي زَمْزَمَ، فَقُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنْ صَوْمِ عَاشُورَاءَ؟ فَقَالَ:

إِذَا رَأَيْتَ هِلاَلَ الْمُحَرَّمِ فَاعْدُدْ، وَأَصْبِحْ يَوْمَ التَّاسِعِ صَائِمًا، قُلْتُ: هَكَذَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصُومُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. (م/ ١١٣٣)

ترجمه: از حَکَم روایت است که أعرَج گفت: به عبدالله بن عباس رضی الله عنهما رسیدم در حالی که او ردایش را کنار زمزم، بالش قرار داده بود (و تکیه زده بود).

به وی گفتم: دربارۀ روزۀ روز عاشورا برایم بگو. گفت: هنگامی که هلال ماه محرم را مشاهده نمودی، بشمار و روز نهم آنرا روزه بگیر. راوی می گوید: گفتم: آیا رسول خدا ﷺ اینگونه روزه می گرفت؟ گفت: بلی.

(باید دانست که این، اجتهاد ابن عباس است و اگر نه نزد جمهور علما و همچنین از روایات، معلوم می شود که عاشورا همان روز دهم محرم می باشد) مترجم.

باب (۳۶): فضیلت روزه گرفتن روز عاشورا

٦١٣ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدِمَ الْمَدِينَةَ فَوَجَدَ الْيَهُودَ صِيَامًا، يَوْمَ عَاشُورَاءَ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا هَذَا الْيَوْمُ الَّذِي تَصُومُونَهُ»؟ فَقَالُوا: هَذَا يَوْمٌ عَظِيمٌ، أَنْجَى اللَّهُ فِيهِ مُوسَى وَقَوْمَهُ، وَغَرَّقَ فِرْعَوْنَ وَقَوْمَهُ، فَصَامَهُ مُوسَى شُكْرًا، فَنَحْنُ نَصُومُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَنَحْنُ أَحَقُّ وَأَوْلَى بِمُوسَى مِنْكُمْ». فَصَامَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ. (م/ ١١٣٠)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ وارد مدینه شد، دید که یهودیان روز عاشورا را روزه می گیرند. پرسید: «این، چه روزی است که شما روزه می گیرید»؟ گفتند: این، روز بزرگی است؛ در این روز، خداوند موسی و قومش را نجات داد و فرعون و قومش را غرق نمود. لذا موسی آنرا بخاطر سپاسگزاری، روزه می گرفت؛ ما نیز آنرا روزه می گیریم. رسول خدا ﷺ فرمود: «ما از شما به موسی نزدیکتریم». در نتیجه، رسول اکرم ﷺ عاشورا را روزه گرفت و دستور داد تا مردم نیز روزه بگیرند.

٦١٤ــ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَزِيدَ: أَنَّه سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا،

وَسُئِلَ عَنْ صِيَامِ يَوْمِ عَاشُورَاءَ؟ فَقَالَ: مَا عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَامَ يَوْمًا، يَطْلُبُ فَضْلَهُ عَلَى الأَيَّامِ، إِلاَّ هَذَا الْيَوْمَ، و لا شَهْرًا إِلاَّ هَذَا الشَّهْرَ، يَعْنِي رَمَضَانَ.(م/ ١١٣٢)

ترجمه: عبدالله فرزند ابو یزید می گوید: هنگامی که از ابن عباس رضی الله عنهما دربارۀ روزۀ روز عاشورا پرسیدند، شنیدم که گفت: سراغ ندارم که رسول خدا ﷺ بجز این روز، روز دیگری را روزه بگیرد و آنرا برتر از سایر روزها بداند و همچنین سراغ ندارم که رسول خدا ﷺ بجز این ماه یعنی رمضان، ماه دیگری را روزه بگیرد و آنرا از سایر ماهها برتر بداند.

باب (٣٧): هر کس در روز عاشورا، چیزی خورد، بقیۀ روزش را روزه بگیرد

٦١٥ــ عَنْ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذِ بْنِ عَفْرَاءَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: أَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَدَاةَ عَاشُورَاءَ إِلَى قُرَى الأَنْصَارِ، الَّتِي حَوْلَ الْمَدِينَةِ: «مَنْ كَانَ أَصْبَحَ صَائِمًا فَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ، وَمَنْ كَانَ أَصْبَحَ مُفْطِرًا فَلْيُتِمَّ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ». فَكُنَّا، بَعْدَ ذَلِكَ، نَصُومُهُ، وَنُصَوِّمُ صِبْيَانَنَا الصِّغَارَ مِنْهُمْ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَنَذْهَبُ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَنَجْعَلُ لَهُمْ اللُّعْبَةَ مِنْ الْعِهْنِ، فَإِذَا بَكَى أَحَدُهُمْ عَلَى الطَّعَامِ، أَعْطَيْنَاهَا إِيَّاهُ عِنْدَ الإِفْطَارِ. (م/ ١١٣٦)

ترجمه: رُبَیع دختر معوذ بن عفراء رضی الله عنهما می گوید: صبح روز عاشورا، رسول خدا ﷺ پیکی به روستاهای انصار که در اطراف مدینه واقع شده بودند، فرستاد تا به آنها بگوید: «هر کس، از صبح، روزه بوده است، روزه اش را کامل کند. و هر کس از صبح روزه نگرفته است، بقیۀ روز را روزه بگیرد». بعد از آن، ما روز عاشورا را روزه می گرفتیم و فرزندان خردسال خود را نیز به توفیق الهی، وادار به روزه گرفتن می کردیم. و هنگامی که به مسجد می رفتیم، برای آنان، عروسک های پشمی می ساختیم. هر گاه، یکی از آنها برای غذا گریه می کرد، او را تا فرارسیدن وقت افطار با آن عروسک، سرگرم می کردیم.

باب (۳۸): روزۀ ماه شعبان

٦١٦ــ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا عَنْ صِيَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: كَانَ يَصُومُ حَتَّى نَقُولَ: قَدْ صَامَ، وَيُفْطِرُ حَتَّى نَقُولَ: قَدْ أَفْطَرَ، وَلَمْ أَرَهُ صَائِمًا مِنْ شَهْرٍ قَطُّ أَكْثَرَ مِنْ صِيَامِهِ مِنْ شَعْبَانَ، كَانَ يَصُومُ شَعْبَانَ، كُلَّهُ كَانَ يَصُومُ شَعْبَانَ إِلاَّ قَلِيلاً. (م/ ١١٥٦)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: از عایشه رضی الله عنها دربارۀ روزۀ رسول خدا ﷺ پرسیدم. گفت: آنحضرت ﷺ گاهی طوری (پشت سر هم) روزه می گرفت که ما فکر می کردیم برای همیشه روزه می گیرد. و گاهی، طوری (پشت سر هم) روزه نمی گرفت که ما خیال می کردیم هرگز، روزه نمی گیرد. همچنین ندیدم که آنحضرت ﷺ هیچ ماهی را به اندازۀ شعبان روزه بگیرد. ایشان، بجز چند روزی، بقیۀ ماه شعبان را روزه می گرفت.

باب (۳۹): دربارۀ روزه گرفتن در اواخر شعبان

٦١٧ــ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَهُ أَوْ لآخَرَ: «أَصُمْتَ مِنْ سُرَرِ شَعْبَانَ»؟ قَالَ: لاَ، قَالَ: «فَإِذَا أَفْطَرْتَ فَصُمْ يَوْمَيْنِ». (م/١١٦١)

ترجمه: از عمران بن حصین ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ به او یا مرد دیگری فرمود: «آیا از آخر شعبان، روزه گرفتی»؟ گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «بنابراین، پس از عید (فطر)، دو روز، روزه بگیر».

باب (۴۰): روزه گرفتن شش روز از شوال بعد از رمضان

٦١٨ــ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّهُ حَدَّثَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ ثُمَّ أَتْبَعَهُ سِتًّا مِنْ شَوَّالٍ كَانَ كَصِيَامِ الدَّهْرِ». (م/ ١١٦٤)

ترجمه: ابو ایوب انصاری ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس، ماه رمضان را روزه بگیرد. و بعد از آن، شیش روز از شوال را نیز روزه بگیرد، مانند این است که همۀ عُمر را

روزه گرفته است».

باب (۴۱): روزه نگرفتن در دهۀ اول ذوالحجه

٦١٩ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَائِمًا فِي الْعَشْرِ قَطُّ. (م/ ١١٧٦)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هرگز رسول خدا ﷺ را ندیدم که در دهۀ اول ذوالحجه روزه باشد.

(باید دانست که روزه گرفتن نه روز اول ذوالحجه بویژه روز نهم که روز عرفه است، ثواب زیادی دارد و احادیثی نیز در این باره وارد شده است (به احادیث بعدی توجه نمایید). لذا ندیدن عایشه رضی الله عنها نمی تواند دلیلی برای روزه نگرفتن پیامبر اکرم ﷺ باشد. یعنی چه بسا آنحضرت ﷺ روزه گرفته اما عایشه رضی الله عنها ندیده است. پس باید دانست که انجام کارهای نیک و روزه گرفتن نه روز اول ذوالحجه، مستحب است) شرح نووی با اختصار و تصرف اندک. مترجم.

باب (۴۲): روزه گرفتن روز عرفه (نهم ذوالحجه)

٦٢٠ ــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ: رَجُلٌ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: كَيْفَ تَصُومُ؟ فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا رَأَى عُمَرُ ﷺ غَضَبَهُ قَالَ: رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَغَضَبِ رَسُولِهِ، فَجَعَلَ عُمَرُ ﷺ يُرَدِّدُ هَذَا الْكَلَامَ حَتَّى سَكَنَ غَضَبُهُ، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ بِمَنْ يَصُومُ الدَّهْرَ كُلَّهُ؟ قَالَ: «لاَ صَامَ وَلاَ أَفْطَرَ». (أَوْ قَالَ): «لَمْ يَصُمْ وَلَمْ يُفْطِرْ». قَالَ: كَيْفَ مَنْ يَصُومُ يَوْمَيْنِ وَيُفْطِرُ يَوْمًا؟ قَالَ: «وَيُطِيقُ ذَلِكَ أَحَدٌ»؟ قَالَ: كَيْفَ مَنْ يَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا؟ قَالَ: «ذَاكَ صَوْمُ دَاوُدَ، عَلَيْهِ السَّلَامِ». قَالَ: كَيْفَ مَنْ يَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمَيْنِ؟ قَالَ: «وَدِدْتُ أَنِّي طُوِّقْتُ ذَلِكَ». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلَاثٌ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ، وَرَمَضَانُ إِلَى رَمَضَانَ، فَهَذَا صِيَامُ الدَّهْرِ كُلِّهِ، صِيَامُ يَوْمِ

عَرَفَةَ، أَحْتَسِبُ عَلَى اللّٰهِ أَنْ يُكَفِّرَ السَّنَةَ الَّتِي قَبْلَهُ، وَالسَّنَةَ الَّتِي بَعْدَهُ، وَصِيَامُ يَوْمِ عَاشُورَاءَ، أَحْتَسِبُ عَلَى اللّٰهِ أَنْ يُكَفِّرَ السَّنَةَ الَّتِي قَبْلَهُ. (م۲/ ۱۱۶)

ترجمه: ابو قتاده ﷺ می گوید: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: چگونه روزه می گیری؟ رسول اکرم ﷺ از سخن او خشمگین شد.[۱] هنگامی که عمر ﷺ ناراحتی پیامبر اکرم ﷺ را مشاهده نمود، گفت: الله را بعنوان پروردگار، اسلام را بعنوان دین و محمد را بعنوان پیامبر، انتخاب کردیم. از خشم خدا و رسولش به خدا پناه می بریم. و آنقدر این سخن را تکرار کرد تا اینکه خشم پیامبر خدا ﷺ فروکش نمود.

آنگاه عمر ﷺ گفت: ای رسول خدا! حکم کسی که همیشه روزه است، چیست؟ فرمود: «چنین کسی روزه نگرفته است (چون با سنت مخالفت نموده) و غذایی هم نخورده است». عمر گفت: کسی که دو روز را روزه می گیرد و یک روز را روزه نمی گیرد حکم اش چیست؟ فرمود: «آیا کسی این توانایی را دارد»؟ عمر گفت: کسی که یک روز، روزه می گیرد و روز دیگر را روزه نمی گیرد، حکمش چیست؟ فرمود: «این، روزهٔ داود علیه السلام است». عمر گفت: کسی که یک روز، روزه می گیرد و دو روز را روزه نمی گیرد حکم اش چیست؟ فرمود: «ای کاش! من این توانایی را می داشتم». و افزود: «روزه گرفتن سه روز از هر ماه و رمضان تا رمضان دیگر، مانند روزه گرفتن همهٔ عُمر است. و امیدوارم که خداوند عزوجل بوسیلهٔ روزهٔ روز عرفه، گناهان سال گذشته و آینده را ببخشد. همچنین امیدوارم که خداوند عزوجل بوسیلهٔ روزهٔ روز عاشورا، گناهان سال گذشته را ببخشد».

باب (۴۳): حجاج در عرفه، روز عرفه را روزه نگیرند

۶۲۱ ــ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا: أَنَّ نَاسًا تَمَارَوْا عِنْدَهَا، يَوْمَ عَرَفَةَ، فِي صِيَامِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: هُوَ صَائِمٌ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَيْسَ بِصَائِمٍ، فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ بِقَدَحِ لَبَنٍ، وَهُوَ وَاقِفٌ عَلَى بَعِيرِهِ بِعَرَفَةَ، فَشَرِبَهُ.

---

[۱] سؤال کننده باید می پرسید: من چگونه روزه بگیرم. اما چون روش سؤال نادرست بود، نبی اکرم خشمگین شد. شرح نووی.

(م/ ١١٢٣)

ترجمه: ام فضل دختر حارث رضی الله عنهما می گوید: روز عرفه، در حضور من، مردم دربارهٔ روزه بودن رسول الله ﷺ دچار اختلاف نظر شدند. تعدادی گفتند: آنحضرت ﷺ روزه است. تعدادی دیگر گفتند: روزه نیست. من کاسه ای شیر خدمت رسول الله ﷺ فرستادم در حالی که آنحضرت ﷺ بر شترش سوار بود و در عرفه، در حال وقوف بود. آنحضرت ﷺ آن شیرها را نوشید.

باب (۴۴): نهی از روزه گرفتن روز عید قربان و عید فطر

٦٣٢ ـ عَنْ أَبِي عُبَيْد مَوْلَى ابْنِ أَزْهَرَ أَنَّهُ قَالَ: شَهِدْتُ الْعِيدَ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ، فَجَاءَ فَصَلَّى ثُمَّ انْصَرَفَ فَخَطَبَ النَّاسَ، فَقَالَ: إِنَّ هَذَيْنِ يَوْمَانِ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ صَومِهِمَا: يَوْمُ فِطْرِكُمْ مِنْ صِيَامِكُمْ، وَالآخَرُ يَوْمٌ تَأْكُلُونَ فِيهِ مِنْ نُسُكِكُمْ. (م/ ١١٣٧)

ترجمه: ابوعبید مولای ابن ازهر می گوید: با عمر بن خطاب ﷺ در نماز عید، شرکت نمودم. ایشان نماز عید قربان را قبل از ایراد خطبه، اقامه نمود. سپس برای مردم، به ایراد خطبه پرداخت و فرمود: همانا این دو روز، روزهایی هستند که رسول خدا ﷺ شما را از روزه گرفتن آنها منع فرمود؛ زیرا یکی از آندو، روز عید فطر است که شما روزه هایتان را افطار می کنید. و دیگری، روزی است که شما قربانی هایتان را می خورید.

باب (۴۵): کراهیت روزه گرفتن روزهای تشریق (یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذوالحجه)

٦٣٣ ـ عَنْ نُبَيْشَةَ الْهُذَلِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَيَّامُ التَّشْرِيقِ أَيَّامُ أَكْلٍ وَشُرْبٍ - و في روايَةٍ - وَذِكْرٍ لِلَّه». (م/١١٤١)

ترجمه: نُبیشه هُذلی ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «روزهای تشریق، روزهای خوردن و نوشیدن هستند». و در روایتی آمده است که فرمود: «همچنین روزهای یاد خدا هستند».

باب (۴۶): روزه گرفتن روز دوشنبه

٦٢٤ ــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سُئِلَ عَنْ صَوْمِ الاثْنَيْنِ؟ فَقَالَ: «فِيهِ وُلِدْتُ وَفِيهِ أُنْزِلَ عَلَيَّ». (م٢/ ١١٦٢)

ترجمه: ابو قتاده ﷺ می گوید: از رسول خدا ﷺ دربارۀ روزه گرفتن روز دوشنبه پرسیده شد. فرمود: «در این روز، متولد شدم و در همین روز، قرآن بر من نـازل گردیـد». (یعنـی روزه گرفتن این روز را تأیید نمود) مترجم.

باب (۴۷): کراهیت روزه گرفتن روز جمعه به تنهایی

٦٢٥ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا يَصُمْ أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، إِلاَّ أَنْ يَصُومَ قَبْلَهُ أَوْ يَصُومَ بَعْدَهُ». (م/ ١١٤٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما روز جمعه را روزه نگیرد مگر اینکه روز قبل از آن و یا بعد از آن را روزه بگیرد».

٦٢٦ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لاتَخْتَصُّوا لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ بِقِيَامٍ مِنْ بَيْنِ اللَّيَالِي، وَلاَ تَخُصُّوا يَوْمَ الْجُمُعَةِ بِصِيَامٍ مِنْ بَيْنِ الأَيَّامِ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ فِـي صَوْمٍ يَصُومُهُ أَحَدُكُمْ». (م/ ١١٤٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «شب جمعه را از میان سایر شب هـا برای شب زنده داری، اختصاص ندهید. همچنین روز جمعه را از میان سایر روزهـا بـرای روزه گرفتن، اختصاص ندهید مگر اینکه یکی از شما روزه داشتید و روزۀ شما بطور اتفاقی در همین روز، واقع شد».

باب (۴۸): روزه گرفتن سه روز از هر ماه

٦٢٧ ــ عن مُعَاذَةَ الْعَدَوِيَّةِ أَنَّهَا: سَأَلَتْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: أَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصُومُ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، فَقُلْتُ لَهَا: مِنْ

أَيِّ أَيَّامِ الشَّهْرِ كَانَ يَصُومُ؟ قَالَتْ: لَمْ يَكُنْ يُبَالِي مِنْ أَيِّ أَيَّامِ الشَّهْرِ يَصُومُ. (م/ ١١٦٠)

ترجمه: معاذة عدوی می گوید: از عایشه رضی الله عنها همسر گرامی نبی اکرم ﷺ پرسیدم: آیا رسول خدا ﷺ سه روز از هر ماه را روزه می گرفت؟ گفت: بلی. از ایشان پرسیدم: کدام روزهای ماه را روزه می گرفت؟ گفت: برایش فرقی نمی نمود که کدام روزهای ماه را روزه بگیرد.

باب (۴۹): کراهیت پی در پی روزه گرفتن

٦٢٨ ـــ عن عَبْد اللَّه بْنِ عَمْرو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قال: بَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ أَنِّي أَصُومُ أَسْرُدُ، وَأُصَلِّي اللَّيْلَ، فَإِمَّا أَرْسَلَ إِلَيَّ وَإِمَّا لَقِيتُهُ فَقَالَ: «أَلَمْ أُخْبَرْ أَنَّكَ تَصُومُ وَلاَ تُفْطِرُ، وَتُصَلِّي اللَّيْلَ؟ فَلاَ تَفْعَلْ، فَإِنَّ لِعَيْنِكَ حَظًّا، وَلِنَفْسِكَ حَظًّا، وَلأَهْلِكَ حَظًّا، فَصُمْ وَأَفْطِرْ، وَصَلِّ وَنَمْ، وَصُمْ مِنْ كُلِّ عَشْرَةِ أَيَّامٍ يَوْمًا، وَلَكَ أَجْرُ تِسْعَةٍ». قَالَ: إِنِّي أَجِدُنِي أَقْوَى مِنْ ذَلِكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، قَالَ: «فَصُمْ صِيَامَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ». قَالَ: وَكَيْفَ كَانَ دَاوُدُ يَصُومُ؟ يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ: كَانَ يَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا، وَلاَ يَفِرُّ إِذَا لاَقَى». قَالَ: مَنْ لِي بِهَذِهِ يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ عَطَاءٌ: فَلاَ أَدْرِي كَيْفَ ذَكَرَ صِيَامَ الأَبَدِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لاَ صَامَ مَنْ صَامَ الأَبَدَ، لاَ صَامَ مَنْ صَامَ الأَبَدَ لاَ صَامَ مَنْ صَامَ الأَبَدَ». (م/ ١١٥٩)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: به نبی اکرم ﷺ خبر رسید که من پشت سر هم (پی در پی) روزه می گیرم و تمام شب را به نماز می ایستم. لذا شخصی را نزدم فرستاد یا من ایشان را دیدم.پس فرمود: «آیا این سخن که شما روزها را پشت سرهم (پی در پی) و بدون فاصله، روزه می گیری و تمام شب را به نماز می ایستی، صحیح است؟ این کار را نکن. زیرا چشمت، نفست و خانواده ات بهره و نصیبی دارند؛ لذا گاهی روزه بگیر و گاهی، نگیر؛ پاسی از شب را نماز بخوان و قسمتی از شب را بخواب. از هر ده روز، یک روز را روزه بگیر. پاداش نه روز دیگر نیز به تو می رسد».

عبدالله می گوید: من گفتم: ای پیامبر خدا! من خودم را توانمندتر از این می بینم. فرمود: «پس مانند داود علیه السلام روزه بگیر». گفتم: ای پیامبر خدا! داود چگونه روزه می گرفت؟ فرمود: «یک روز، روزه می گرفت و روز دیگر را روزه نمی گرفت و هر گاه (با دشمن) مواجه می شد، فرار نمی کرد». گفتم: ای پیامبر خدا! این خصلت اخیر (عدم فرار از دشمن) را چگونه بدست آورم؟ عطاء که یکی از راویان است می گوید: نمی دانم که نبی اکرم ﷺ چگونه از روزهٔ همیشگی سخن به میان آورد. بهر حال فرمود: «کسی که همیشه روزه بگیرد، مانند این است که اصلاً روزه نگرفته است. کسی که همیشه، روزه بگیرد، مانند این است که اصلاً روزه نگرفته است».

باب (٥٠): دربارهٔ اینکه بهترین روزه گرفتن، روزهٔ داود است که یک روز را روزه می گرفت و روز دیگر را روزه نمی گرفت

٦٢٩ ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَحَبَّ الصِّيَامِ إِلَى اللَّهِ صِيَامُ دَاوُدَ، وَأَحَبَّ الصَّلَاةِ إِلَى اللَّهِ صَلَاةُ دَاوُدَ، عَلَيْهِ السَّلَامِ، كَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيْلِ، وَيَقُومُ ثُلُثَهُ، وَيَنَامُ سُدُسَهُ، وَكَانَ يَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا». (م/ ١١٥٩)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بهترین روزه، نزد خداوند، روزهٔ داوود ﷺ؛ و بهترین نماز، نزد خداوند، نماز داوود ﷺ است؛ ایشان تا نصف شب می خوابید؛ آنگاه یک سوم آنرا بیدار می ماند و (نماز می خواند). و بعد از آن، یک ششم دیگر را دوباره می خوابید. و یک روز، روزه می گرفت و یک روز، می خورد».

باب (٥١): دربارهٔ کسی که با روزهٔ نفلی، صبح می نماید، سپس می خورد

٦٣٠ ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ: «هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ»؟ فَقُلْنَا: لَا، قَالَ: «فَإِنِّي إِذًا صَائِمٌ» ثُمَّ أَتَانَا يَوْمًا آخَرَ فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أُهْدِيَ لَنَا حَيْسٌ، فَقَالَ: «أَرِينِيهِ فَلَقَدْ أَصْبَحْتُ صَائِمًا» فَأَكَلَ. (م/ ١١٥٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: روزی نبی اکرم ﷺ به خانه ام آمد و فرمود: «آیا نزد شما چیزی وجود دارد»؟ گفتیم: خیر. فرمود: «پس من روزه هستم». آنگاه رسول خدا ﷺ روزی دیگر آمد، گفتیم: ای رسول خدا! به ما حلوایی (که از خرما، روغن و کشک درست شده) هدیه داده اند. فرمود: «آنرا به من نشان دهید؛ من صبح خودم را با روزه؛ آغاز نمودم». آنگاه از آن، میل فرمود.

۱۲- کتاب اعتکاف

باب (۱): کسی که میخواهد به اعتکاف بنشیند، چه هنگام به محل اعتکافش برود؟

۶۳۱ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّـهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْتَكِفَ، صَلَّى الْفَجْرَ ثُمَّ دَخَلَ مُعْتَكَفَهُ، وَإِنَّهُ أَمَرَ بِخِبَائِهِ فَضُرِبَ، أَرَادَ الاعْتِكَافَ فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ، فَأَمَرَتْ زَيْنَبُ بِخِبَائِهَا فَضُرِبَ، وَأَمَرَ غَيْرُهَا مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ بِخِبَائِهِ فَضُرِبَ، فَلَمَّا صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْفَجْرَ، نَظَرَ فَإِذَا الأَخْبِيَةُ، فَقَالَ: «آلْبِرَّ تُرِدْنَ»؟ فَأَمَرَ بِخِبَائِهِ فَقُوِّضَ، وَتَرَكَ الاعْتِكَافَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، حَتَّى اعْتَكَفَ فِي الْعَشْرِ الأَوَّلِ مِنْ شَوَّالٍ. (م/ ۱۱۷۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هر گاه رسول خدا ﷺ می خواست به اعتکاف بنشیند، نماز صبح را می خواند و به محل اعتکافش می رفت؛ باری که می خواست دههٔ آخر رمضان را به اعتکاف بنشیند، دستور داد که خیمه اش برپا گردد. با دیدن این صحنه، زینب دستور داد تا خیمه اش نصب گردد. و بدنبال آن، سایر همسران پیامبر اکرم ﷺ دستور دادند تا خیمه هایشان برپا گردد. هنگامی که نبی اکرم ﷺ نماز صبح را خواند، ناگهان نگاهش به خیمه ها افتاد. فرمود: «آیا اینها ارادهٔ انجام کار نیکی را دارند»؟ سپس دستور داد تا خیمه اش را خراب کنند و از اعتکاف نشستن ماه رمضان، صرف نظر نمود و دههٔ اول ماه شوال را اعتکاف نشست.

باب (۲): به اعتکاف نشستن دههٔ اول و دههٔ وسط

۶۳۲ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اعْتَكَفَ الْعَشْرَ

الأَوَّلَ مِنْ رَمَضَانَ، ثُمَّ اعْتَكَفَ الْعَشْرَ الأَوْسَطَ، فِي قُبَّةٍ تُرْكِيَّةٍ عَلَى سُدَّتِهَا حَصِيرٌ، قَالَ: فَأَخَذَ الْحَصِيرَ بِيَدِهِ فَنَحَّاهَا فِي نَاحِيَةِ الْقُبَّةِ، ثُمَّ أَطْلَعَ رَأْسَهُ فَكَلَّمَ النَّاسَ، فَدَنَوْا مِنْهُ فَقَالَ: «إِنِّي اعْتَكَفْتُ الْعَشْرَ الأَوَّلَ، أَلْتَمِسُ هَذِهِ اللَّيْلَةَ، ثُمَّ اعْتَكَفْتُ الْعَشْرَ الأَوْسَطَ، ثُمَّ أُتِيتُ فَقِيلَ لِي: إِنَّهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَعْتَكِفَ فَلْيَعْتَكِفْ». فَاعْتَكَفَ النَّاسُ مَعَهُ، قَالَ: «وَإِنِّي أُرِيتُهَا لَيْلَةَ وِتْرٍ، وَإِنِّي أَسْجُدُ صَبِيحَتَهَا فِي طِينٍ وَمَاءٍ». فَأَصْبَحَ مِنْ لَيْلَةِ إِحْدَى وَعِشْرِينَ، وَقَدْ قَامَ إِلَى الصُّبْحِ، فَمَطَرَتِ السَّمَاءُ فَوَكَفَ الْمَسْجِدُ، فَأَبْصَرْتُ الطِّينَ وَالْمَاءَ، فَخَرَجَ حِينَ فَرَغَ مِنْ صَلاَةِ الصُّبْحِ، وَجَبِينُهُ وَرَوْثَةُ أَنْفِهِ فِيهِمَا الطِّينُ وَالْمَاءُ، وَإِذَا هِيَ لَيْلَةُ إِحْدَى وَعِشْرِينَ مِنَ الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ. (م٧ ١١٦)

ترجمه:ابو سعید خدری ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ دهۀ اول ماه مبارک رمضان، به اعتکاف نشست. سپس دهۀ وسط (دوم) را نیز در خیمه ای ترکی که بر دروازۀ آن، حصیری آویزان بود، به اعتکاف نشست.

راوی می گوید: رسول خدا ﷺ حصیر را با دستش به یک طرف خیمه برد سرش را از خیمه بیرون نمود و با مردم، سخن گفت. مردم نیز به ایشان، نزدیک شدند. آنحضرت ﷺ فرمود: «من در جستجوی این شب (قدر) دهۀ اول را به اعتکاف نشستم. آنگاه دهۀ وسط (دوم) را نیز به اعتکاف نشستم. سرانجام نزد من آمدند و به من گفتند: شب قدر در دهۀ آخر رمضان می باشد. هر کس از شما می خواهد به اعتکاف بنشیند، معتکف شود». در نتیجه، مردم نیز با ایشان به اعتکاف نشستند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «و در شبی فرد، به من نشان داده شد و من صبح آنروز در میان آب و گل، سجده نمودم».

راوی می گوید: شب بیست و یکم هنگامی که آنحضرت ﷺ برای نماز صبح برخاست، باران باریده و سقف مسجد، آب داده بود. لذا من آب و گل را (در مسجد) مشاهده نمودم. هنگامی که نماز صبح پیامبر اکرم ﷺ تمام شد، آب و گِل بر پیشانی و کنارۀ بینی اش آشکار بود و آن، شب بیست و یکم دهۀ آخر رمضان بود.

باب (۳): به اع كف نشستن دهۀ آخر رمضان

٦٣٣ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَعْتَكِفُ الْعَشْرَ الأَوَاخِرَ مِنْ رَمَضَانَ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ اعْتَكَفَ أَزْوَاجُهُ مِنْ بَعْدِهِ ..(م/ ١١٧٢)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها ؛همسر گرامی رسول خدا ﷺ؛ می گوید: رسول الله ﷺ تا زمانی که فوت کرد، دهۀ آخر رمضان را به اعتکاف می نشست. سپس، بعد از او، همسرانش نیز معتکف می شدند.

باب (۴): تلاش نمودن در دهۀ آخر

٦٣٤ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا دَخَلَ الْعَشْرُ، أَحْيَا اللَّيْلَ وَأَيْقَظَ أَهْلَهُ، وَجَدَّ وَشَدَّ الْمِئْزَرَ. (م/ ١١٧٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: هنگامیکه دهۀ آخر رمضان، فرا می رسید، رسول الله ﷺ شب خود را با عبادت، زنده نگه می داشت، خانواده اش را نیز بیدار می کرد و تلاش می نمود و کمرش را محکم می بست (از همسرانش، دوری می گزید).

باب (۵): دربارۀ شب قدر و جستجوی آن در دهۀ آخر رمضان

٦٣٥ ـــ عن ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ- يَعْنِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ- فَإِنْ ضَعُفَ أَحَدُكُمْ أَوْ عَجَزَ، فَلاَ يُغْلَبَنَّ عَلَى السَّبْعِ الْبَوَاقِي». (م/ ١١٦٥)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شب قدر را در دهۀ آخر رمضان، جستجو کنید و اگر نتوانستید، پس هفت شب باقیمانده را از دست ندهید».

باب (۶): دربارۀ اینکه شب قدر، شب بیست و یکم ماه رمضان است

در این باره حدیث ابو سعید خدری با شمارۀ ۶۳۲ مختصر صحیح مسلم و ۱۱۶۷ صحیح

مسلم بیان گردید.

باب (۷): دربارۀ اینکه شب قدر، شب بیست و سوم می باشد

٦٣٦ ـ عَنْ عَبْد اللَّه بْنِ أُنَيْسٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «أُرِيتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ ثُمَّ أُنْسِيتُهَا، وَأَرَانِي صُبْحَهَا أَسْجُدُ فِي مَاءٍ وَطِينٍ». قَالَ: فَمُطِرْنَا لَيْلَةَ ثَلاَثٍ وَعِشْرِينَ، فَصَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّه ﷺ فَانْصَرَفَ وَإِنَّ أَثَرَ الْمَاءِ وَالطِّينِ عَلَى جَبْهَتِهِ وَأَنْفِهِ، قَالَ: وَكَانَ عَبْدُ اللَّه بْنُ أُنَيْسٍ يَقُولُ ثَلاَثٍ وَعِشْرِينَ. (م٨/ ١١٦)

ترجمه: عبدالله بن اُنَیس ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «شب قدر به من نشان داده شد. سپس از یادم برده شد. و شما صبح آنروز مرا مشاهده می کردید که در میان آب و گِل، سجده نمودم».

عبدالله بن اُنیس می گوید: شب بیست و سوم باران بارید. و رسول خدا ﷺ در حالی نماز صبح را برای ما اقامه نمود که هنگام برگشت، اثر آب و گِل بر پیشانی و بینی مبارکش، هویدا بود.

راوی میگوید: به همین خاطر، عبدالله بن اُنیس معتقد بود که شب بیست و سوم، شب قدر است.

باب (۸): شب قدر را در میان شب های بیست و نهم، بیست و هفتم و بیست و پنجم رمضان، جستجو نمایید

٦٣٧ ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: اعْتَكَفَ رَسُولُ اللَّه ﷺ الْعَشْرَ الأَوْسَطَ مِنْ رَمَضَانَ، يَلْتَمِسُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ قَبْلَ أَنْ تُبَانَ لَهُ، فَلَمَّا انْقَضَيْنَ أَمَرَ بِالْبِنَاءِ فَقُوِّضَ، ثُمَّ أُبِينَتْ لَهُ أَنَّهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ، فَأَمَرَ بِالْبِنَاءِ فَأُعِيدَ، ثُمَّ خَرَجَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهَا كَانَتْ أُبِينَتْ لِي لَيْلَةُ الْقَدْرِ، وَإِنِّي خَرَجْتُ لأُخْبِرَكُمْ بِهَا، فَجَاءَ رَجُلاَنِ يَحْتَقَّانِ مَعَهُمَا الشَّيْطَانُ، فَنُسِّيتُهَا، فَالْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ، الْتَمِسُوهَا فِي التَّاسِعَةِ وَالسَّابِعَةِ وَالْخَامِسَةِ».

قَالَ: قُلْتُ: يَا أَبَا سَعِيد! إِنَّكُمْ أَعْلَمُ بِالْعَدَدِ مِنَّا، قَالَ: أَجَلْ، نَحْنُ أَحَقُّ بِذَلِكَ مِنْكُمْ، قَالَ: قُلْتُ: مَا التَّاسِعَةُ وَالسَّابِعَةُ وَالْخَامِسَةُ؟ قَالَ: إِذَا مَضَتْ وَاحِدَةٌ وَعِشْرُونَ فَالَّتِي تَلِيهَا ثِنْتَيْنِ وَعِشْرِينَ وَهِيَ التَّاسِعَةُ، فَإِذَا مَضَتْ ثَلاَثٌ وَعِشْرُونَ فَالَّتِي تَلِيهَا السَّابِعَةُ، فَإِذَا مَضَى خَمْسٌ وَعِشْرُونَ فَالَّتِي تَلِيهَا الْخَامِسَةُ. (م/١١٦٧)

ترجمه: ابو سعید خدری ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ قبل از آشکار شدن مسئله برایش، دهۀ وسط رمضان را در جستجوی شب قدر، به اعتکاف نشست. و هنگامی که دهۀ وسط (دوم) سپری گردید، دستور داد تا خیمه اش برداشته شود. سپس برایش آشکار گردید که شب قدر در دهۀ آخر ماه رمضان می باشد. لذا دستور داد تا دوباره خیمه اش نصب گردد. آنگاه نزد مردم آمد و فرمود: «شب قدر برایم آشکار شد و من آمدم تا شما را اطلاع دهم. اما دو نفر آمدند که اختلاف داشتند و هر کدام از آنها ادعای حقانیت داشت وشیطان نیز آنان را همراهی می کرد. لذا شب قدر از یادم برده شد. پس آنرا در شب های نهم، هفتم و پنجم آخر رمضان، جستجو نمایید».

راوی می گوید: گفتم: ای ابوسعید! شما اعداد را بهتر از ما می دانید. گفت: بلی، ما در این باره بهتر از شما می دانیم. گفتم: هدف از نهم و هفتم و پنجم چیست؟ گفت: هنگامی که بیست و یک شب، سپری شد، شبی که بعد از آن می آید، بیست و دوم است و این، نهم می باشد. و هنگامی که بیست و سه شب سپری شد، شبی که بعد از آن می آید، هفتم می باشد. و هنگامی که بیست و پنج شب گذشت، شبی که بعد از آن می آید، شب پنجم می باشد».

باب (٩): دربارۀ اینکه شب قدر، شب بیست و هفتم می باشد

٦٣٨ ـ عن زِرِّ بْنِ حُبَيْشٍ ﷺ قال: سَأَلْتُ أُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ ﷺ، فَقُلْتُ: إِنَّ أَخَاكَ ابْنَ مَسْعُودٍ يَقُولُ: مَنْ يَقُمِ الْحَوْلَ يُصِبْ لَيْلَةَ الْقَدْرِ، فَقَالَ: رَحِمَهُ اللَّهُ، أَرَادَ أَنْ لاَ يَتَّكِلَ النَّاسُ، أَمَا إِنَّهُ قَدْ عَلِمَ أَنَّهَا فِي رَمَضَانَ، وَأَنَّهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ، وَأَنَّهَا لَيْلَةُ سَبْعٍ وَعِشْرِينَ، ثُمَّ حَلَفَ لاَ يَسْتَثْنِي، أَنَّهَا لَيْلَةُ سَبْعٍ وَعِشْرِينَ، فَقُلْتُ:

بِأَيِّ شَيْءٍ تَقُولُ ذَلِكَ يَا أَبَا الْمُنْذِرِ؟ قَالَ: بِالْعَلاَمَةِ، أَوْ بِالآيَةِ الَّتِي أَخْبَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّهَا تَطْلُعُ يَوْمَئِذٍ، لاَ شُعَاعَ لَهَا. (م/٢ ٧٦)

ترجمه: زر بن حُبَیش رضی الله عنه می گوید: به ابی بن کعب رضی الله عنه گفتم: برادرت ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: هر کس، تمام شب های سال را زنده نگه دارد، شب قدر را در می یابد؟ زر بن حُبَیش گفت: خداوند او را رحمت کند؛ هدفش این بوده است که مردم به یک رأی اعتماد نکنند طوری که شب زنده داری سایر شبها را رها کنند. او می داند که شب قدر در ماه رمضان و در دهۀ آخر آن است و آنهم شب بیست و هفتم می باشد.

راوی می گوید: آنگاه ابی بن کعب بدون ان شاء الله گفتن، بطور قطعی، سوگند یاد نمود که شب بیست و هفتم می باشد. من گفتم: ای ابو منذر! دلیل این گفته ات چیست؟ گفت: نشان و علامتی است که رسول خدا ﷺ برای ما بیان فرمود مبنی بر اینکه در این روز، خورشید، بدون شعاع (پرتو و نور شدید) طلوع می نماید.

١٣- کتاب حج

باب (١): حج، یک بار در عمر، فرض می باشد

٦٢٩ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الْحَجَّ فَحُجُّوا». فَقَالَ: رَجُلٌ أَكُلَّ عَامٍ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَسَكَتَ، حَتَّى قَالَهَا ثَلاَثًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ قُلْتُ: نَعَمْ لَوَجَبَتْ، وَلَمَا اسْتَطَعْتُمْ». ثُمَّ قَالَ: «ذَرُونِي مَا تَرَكْتُكُمْ، فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِكَثْرَةِ سُؤَالِهِمْ وَاخْتِلاَفِهِمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ، فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأْتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَإِذَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَدَعُوهُ». (م/ ١٣٣٧)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول خدا ﷺ برای ما سخنرانی نمود و فرمود: «ای مردم! همانا خداوند حج را بر شما فرض گردانده است. پس حج نمایید». مردی گفت: هر سال ای رسول خدا؟! آنحضرت ﷺ سکوت نمود تا اینکه آن مرد، سخن اش را سه بار، تکرار کرد.

سرانجام پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «اگر می گفتم: بلی، هر سال، واجب می شد و شما توانایی آنرا نداشتید». سپس افزود: «هر گاه شما را به حال خود گذاشتم، مرا بگذارید؛ زیرا امت های گذشته بخاطر کثرت سؤال و اختلاف بر پیامبرانشان، هلاک شدند. لذا هر وقت، شما را به چیزی دستور دادم، به اندازۀ توانتان، انجام دهید. و هر گاه شما را از انجام کاری، منع نمودم، آنرا ترک کنید».

باب (۲): ثواب حج و عمره

٦٤٠ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا، وَالْحَجُّ الْمَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلاَّ الْجَنَّةُ». (م/ ١٣٤٩)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «یک عمره تا عمرۀ دیگر، موجب بخشش و کفارۀ گناهانی می‌شود که میان آن دو عمره، انجام گرفته اند. و حج مقبول پاداشی جز بهشت ندارد».

٦٤١ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَتَى هَذَا الْبَيْتَ فَلَمْ يَرْفُثْ وَلَمْ يَفْسُقْ رَجَعَ كَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّهُ». (م/ ١٣٥٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، به این خانه (خدا) بیاید و از مقاربت جنسی و مقدمات آن، (در زمان حج) پرهیز نماید و مرتکب معصیت نشود، چنان از گناه پاک می شود که گویی تازه از مادر، متولد شده است».

باب (۳): دربارۀ روز حج اکبر

٦٤٢ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ ﷺ - فِي الْحَجَّةِ الَّتِي أَمَّرَهُ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ - فِي رَهْطٍ، يُؤَذِّنُونَ فِي النَّاسِ يَوْمَ النَّحْرِ: لاَ يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلاَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ، قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: فَكَانَ حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ يَقُولُ: يَوْمُ النَّحْرِ يَوْمُ الْحَجِّ الأَكْبَرِ، مِنْ أَجْلِ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ. (م/ ١٣٤٧)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: قبل از حجه الوداع، ابوبکر صدیق ﷺ در حجی که رسول خدا ﷺ او را بعنوان امیر، تعیین فرموده بود، مرا همراه گروهی، اعزام نمود تا در روز نحر (دهم ذوالحجه) در میان مردم، اعلان نماییم که: بعد از امسال، هیچ مشرکی به حج نیاید و هیچ شخص لخت و عریانی، بیت الله را طواف نکند.

ابن شهاب می گوید: لذا حمید بن عبدالرحمن می گفت: به دلیل حدیث ابوهریره، روز نحر، روز حج اکبر می باشد.

باب (۴): فضیلت روز عرفه

٦٤٣ ـ عن عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «مَا مِنْ يَوْمٍ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ يُعْتِقَ اللَّهُ فيه عَبْدًا مِنْ النَّارِ، مِنْ يَوْمِ عَرَفَةَ، وَإِنَّهُ لَيَدْنُو ثُمَّ يُبَاهِي بِهِمْ الْمَلائِكَةَ، فَيَقُولُ: مَا أَرَادَ هَؤُلاَءِ»؟ (م/ ١٣٤٨)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند متعال هیچ روزی به اندازهٔ روز عرفه، بندگان را از آتش جهنم، آزاد نمی نماید. او نزدیک می شود و بوسیلهٔ آنان بر فرشتگان، افتخار می نماید و می گوید: اینها چه می خواهند».

باب (۵): آنچه هنگام سوار شدن برای رفتن به سفر حج و سایر سفرها، گفته می شود

٦٤٤ ـ عن عَلِيٍّ الأَزْدِيِّ ﷺ: أَخْبَرَهُ أَنَّ ابْنَ عُمَرَ عَلَّمَهُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ كَانَ إِذَا اسْتَوَى عَلَى بَعِيرِه خَارِجًا إِلَى سَفَرٍ، كَبَّرَ ثَلاَثًا، ثُمَّ قَالَ: «سُبْحَانَ الَّذي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ، وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ، اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوَى، وَمِنْ الْعَمَلِ مَا تَرْضَى، اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا، وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ، وَالْخَلِيفَةُ فِي الأَهْلِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ، وَكَآبَةِ الْمَنْظَرِ، وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ، فِي الْمَالِ وَالأَهْلِ». وَإِذَا رَجَعَ قَالَهُنَّ، وَزَادَ فِيهِنَّ: «آيِبُونَ، تَائِبُونَ، عَابِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ».

(م/ ١٣٤٢)

ترجمه: از علی ازدی روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما به آنها می آموخت که: هنگامی که رسول خدا به قصد سفر، بطور کامل بر شترش، سوار می شد، سه بار، الله اکبر می گفت و می فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوَى وَمِنْ الْعَمَلِ مَا تَرْضَى اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الأَهْلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمَنْظَرِ وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ فِي الْمَالِ وَالأَهْلِ».

یعنی: پاک است آن ذاتی که این سواری را در اختیار ما قرار داد حال آنکه ما نمی توانستیم آنرا فرمانبردار خود نماییم و ما بسوی پروردگارمان، خواهیم رفت. خدایا! در این سفرمان از تو نیکی و تقوا و عملی مورد رضایت تو، مسئلت می نماییم. خدایا! این سفر ما را آسان بگردان و مسافت آنرا برایمان کوتاه فرما. الهی! تو همراه سفر و جانشین در خانواده هستی. خدایا! از سختیهای سفر، حزن و اندوه و تغییرات ناگوار در مال و خانواده به تو پناه می برم.

همچنین آنحضرت هنگام بازگشت، علاوه بر دعای فوق، می افزود: «آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ» یعنی: رجوع و بازگشت ما بسوی اوست. ما بندگان درگاه پروردگارمان هستیم و او را ستایش می نماییم.

باب (۶): سفر زن برای حج همراه محرم

٤٥٦ ـــ عَنْ أَبِي سَعِيد الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «لاَ يَحِلُّ لامْرَأَة تُؤْمِنُ بِاللَّه وَالْيَوْمِ الآخِرِ، أَنْ تُسَافِرَ سَفَرًا يَكُونُ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ فَصَاعِدًا، إِلاَّ وَمَعَهَا أَبُوهَا أَوْ أَخُوهَا أَوْ زَوْجُهَا أَوْ ابْنُهَا أَوْ ذُو مَحْرَمٍ مِنْهَا». (م/ ١٣٤٠)

ترجمه: ابو سعید خدری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «برای زنی که به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، جایز نیست که مسافت سه روز یا بیشتر از آن را به مسافرت برود مگر اینکه،

پدر، پسر، شوهر، برادر یا محرمی دیگر، همراهش باشد».

٤٦ ٦ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لاَ يَحِلُّ لاَمْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَومِ الآخِرِ، أَن تُسَافِرُ الْمَرْأَةُ مَسِيرَةَ يَوْمٍ، وَلَيْلَةٍ إِلاَّ مَعَ ذِي مَحْرَمٍ». (م/ ١٣٣٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «برای زنی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، جایز نیست که مسیر یک شبانه روز راه را بدون مَحرَم، به مسافرت برود».

٤٧ ٦ــ عن ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَخْطُبُ يَقُولُ: «لاَ يَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ إِلاَّ وَمَعَهَا ذُو مَحْرَمٍ، وَلاَ تُسَافِرْ الْمَرْأَةُ إِلاَّ مَعَ ذِي مَحْرَمٍ». فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه إِنَّ امْرَأَتِي خَرَجَتْ حَاجَّةً، وَإِنِّي اكْتُتِبْتُ فِي غَزْوَةِ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «انْطَلِقْ فَحُجَّ مَعَ امْرَأَتِكَ». (م/١ ١٣٤)

ترجمه: ابن‌عباس رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هیچ مردی با زنی (بیگانه) بدون محرم، خلوت نکند. و هیچ زنی بدون محرم، به مسافرت نرود». مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! من برای فلان غزوه، ثبت نام شده ام و همسرم می خواهد به حج برود؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «همراه همسرت، به حج برو».

باب (٧): حج کودک و پاداش کسی که او را به حج برده است

٤٨ ٦ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: عَنْ النَّبِيِّ ﷺ: لَقِيَ رَكْبًا بِالرَّوْحَاءِ، فَقَالَ: «مَنْ الْقَوْمُ»؟ قَالُوا: الْمُسْلِمُونَ، فَقَالُوا مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: «رَسُولُ اللَّهِ». فَرَفَعَتْ إِلَيْهِ امْرَأَةٌ صَبِيًّا فَقَالَتْ: أَلِهَذَا حَجٌّ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَلَكِ أَجْرٌ». (م/ ١٣٣٦)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول خدا ﷺ کاروانی را در روحاء دید و فرمود: شما چه هستید»؟ گفتند: مسلمان. شما کی هستید؟ فرمود: «رسول خدا». آنگاه یک زن کودکی را بلند کرد و پرسید: آیا این هم حجی دارد؟ فرمود: «بلی و پاداش آن به تو می رسد».

باب (۸): حج کردن از طرف کسی که توانایی سوار شدن ندارد

٦٤٩ ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ: كَانَ الْفَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ رَدِيفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَجَاءَتْهُ امْرَأَةٌ مِنْ خَثْعَمَ تَسْتَفْتِيهِ، فَجَعَلَ الْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا وَتَنْظُرُ إِلَيْهِ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَصْرِفُ وَجْهَ الْفَضْلِ إِلَى الشِّقِّ الآخَرِ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ فِي الْحَجِّ أَدْرَكَتْ أَبِي شَيْخًا كَبِيرًا، لاَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَثْبُتَ عَلَى الرَّاحِلَةِ، أَفَأَحُجُّ عَنْهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». وَذَلِكَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ. (م/ ١٣٣٤)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: فضل بن عباس پشت سر رسول الله ﷺ بر مرکب سوار بود. زنی از طایفۀ خثعم آمد و از رسول خدا استفتا نمود. فضل به آن زن نگاه می کرد و او نیز به فضل می نگریست. و رسول الله ﷺ چهرۀ فضل را به سوی دیگر برمی گرداند. آن زن گفت: یا رسول الله! خداوند حج را بر بندگانش فرض گردانده است. پدرم واجد شرایط می باشد ولی پیر و ناتوان است و نمی تواند خود را بر روی سواری، نگه دارد؛ آیا می توانم بجای او، حج نمایم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بلی». راوی می گوید: این پرسش و پاسخ، در زمان حجه الوداع بود.

باب (۹): دربارۀ زنی که در دوران عادت ماهیانه و یا نفاس، می خواهد احرام ببندد

٦٥٠ ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: نُفِسَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ بِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، بِالشَّجَرَةِ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَا بَكْرٍ، يَأْمُرُهَا أَنْ تَغْتَسِلَ وَتُهِلَّ. (م/ ١٢٠٩)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: اسماء دختر عُمیس رضی الله عنها در شجره (اسم مکانی) زایمان نمود و محمد بن ابی بکر بدنیا آمد. رسول خدا ﷺ به ابوبکر (شوهر اسماء) دستور داد تا به اسماء بگوید: غسل نماید و احرام ببندد.

باب (١٠): مواقیت حج

٦٥١ ـــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: وَقَّتَ رَسُولُ اللَّــهِ ﷺ لأَهْــلِ الْمَدِينَةِ: ذَا الْحُلَيْفَةِ، وَلأَهْلِ الشَّامِ: الْجُحْفَةَ، وَلأَهْلِ نَجْدٍ: قَرْنَ الْمَنَازِلِ، وَلأَهْلِ الْيَمَنِ: يَلَمْلَمَ، قَالَ: «فَهُنَّ لَهُنَّ، وَلِمَنْ أَتَى عَلَيْهِنَّ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِنَّ، مِمَّنْ أَرَادَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، فَمَنْ كَانَ دُونَهُنَّ فَمِنْ أَهْلِهِ، وَكَذَا فَكَذَلِكَ، حَتَّى أَهْلُ مَكَّــةَ يُهِلُّــونَ مِنْهَا». (م/١١٨١)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ "ذوالحلیفه " را بـرای اهـالی مدینه، "جحفه" را برای اهالی شام، "قرن المنازل" را برای اهالی نجد و "يَلَملَم" را برای اهالی یمن بعنوان میقات (محل بستن احرام) مقرر نمود و فرمود. «میقاتهای یاد شده برای ساکنان ایـن مناطق و همچنین کسانی که از آن نواحی، برای حج و عمـره مـی رونـد، معیـن شـده اسـت. و کسانی که بعد از میقات ها، قرار دارند، همچنان از سر جای خودشان، احرام ببندند تا جایی که اهل مکه از شهر مکه، احرام ببندند.

٦٥٢ ـــ عن أَبِي الزُّبَيْرِ: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يُسْأَلُ عَنْ الْمُهَلِّ؟ فَقَالَ: سَمِعْتُ - أَحْسَبُهُ رَفَعَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «مُهَلُّ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَالطَّرِيقُ الآخَرُ الْجُحْفَةُ، وَمُهَلُّ أَهْلِ الْعِرَاقِ مِنْ ذَاتِ عِرْقٍ، وَمُهَلُّ أَهْلِ نَجْدٍ مِنْ قَرْنٍ، وَمُهَلُّ أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْ يَلَمْلَمَ». (م/ ١١٨٣)

ترجمه: ابو زبیر می گوید: شنیدم که از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما دربارۀ محل های احرام بستن پرسیدند. گفت: شنیدم که -فکر می کنم نبی اکرم ﷺ ـ فرمود: «محل احرام بستن اهل مدینه «ذو الحلیفه»، راه دیگر جحفه، اهل عراق ذات عـرق، اهـل نجـد قـرن، و اهـل یمـن یلملم می باشد».

باب (١١): خوشبویی زدن محرم قبل از احرام بستن

٦٥٣ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: طَيَّبْتُ رَسُولَ اللَّهِ

ﷺ بِيَدِي لِحُرْمِهِ حِينَ أَحْرَمَ، وَلِحِلِّهِ حِينَ أَحَلَّ، قَبْلَ أَنْ يَطُوفَ بِالْبَيْتِ. (م/ ١١٨٩)

ترجمه: عایشه؛ همسر گرامی رسول الله ﷺ می گوید: من تن (مبارک) رسول الله ﷺ را با دست خودم هنگام بستن احرام و در زمانی که از احرام بیرون می آمد، یعنی قبل از طواف بیت، خوشبویی می زدم.

٦٥٤ــ عن عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا قالت: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَبِيصِ الْمِسْكِ فِي مَفْرِقِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ مُحْرِمٌ. (م/ ١١٩٠)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها میفرماید: گویا هم اکنون، درخشش خوشبویی را بر فرقِ سر رسول الله ﷺ مشاهده می نمایم در حالی که ایشان در احرام بسر می برند.

باب (١٢): مشک بهترین خوشبویی است

٦٥٥ــ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَسَلَّمَ ذَكَرَ امْرَأَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، حَشَتْ خَاتَمَهَا مِسْكًا، وَالْمِسْكُ أَطْيَبُ الطِّيبِ. (م/ ٢٢٥٢)

ترجمه: ابو سعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ دربارۀ زنی از بنی اسرائیل سخن به میان آورد که انگشترش را پر از مشک نموده بود و باید دانست که مشک، بهترین خوشبویی است.

باب (١٣): عود و كافور

٦٥٦ــ عَنْ نَافِعٍ قَالَ: كَانَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا إِذَا اسْتَجْمَرَ اسْتَجْمَرَ بِالأَلُوَّةِ، غَيْرَ مُطَرَّاةٍ، وَبِكَافُورٍ، يَطْرَحُهُ مَعَ الأَلُوَّةِ، ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا كَانَ يَسْتَجْمِرُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (م/ ٢٢٥٤)

ترجمه: نافع می گوید: هرگاه، ابن عمر رضی الله عنهما می خواست خوشبویی بزند، عود خالص بدون اینکه با سایر خوشبویی ها مخلوط نماید، استعمال می نمود. البته گاهی، مقداری کافور بالای عود می ریخت و خوشبویی می زد و می گفت: رسول خدا ﷺ اینگونه خوشبویی

می زد.

باب (۱۴): دربارۀ ریحان

۶۰۵۷ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ عُرِضَ عَلَيْهِ رَيْحَانٌ، فَلاَ يَرُدُّهُ، فَإِنَّهُ خَفِيفُ الْمَحْمِلِ طَيِّبُ الرِّيحِ». (م/ ۲۲۵۳)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به هر کس، ریحانی، هدیه شد، آنرا برنگرداند؛ زیرا سبک و خوشبو است».

باب (۱۵): احرام بستن از مسجد ذوالحلیفه

۶۰۵۸ــ عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهُ ﷺ يَقُولُ: بَيْدَاؤُكُمْ هَذِهِ الَّتِي تَكْذِبُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيهَا، مَا أَهَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلاَّ مِنْ عِنْدِ الْمَسْجِدِ، يَعْنِي ذَا الْحُلَيْفَةِ. (م/ ۱۱۸۶)

ترجمه: سالم بن عبدالله می گوید: شنیدم که پدرم (عبدالله بن عمر رضی الله عنهما) می گفت: سرزمین هموار و صافی را که شما به دروغ می گویید رسول خدا ﷺ احرام بست، مطلب صحیحی نیست. بلکه رسول خدا ﷺ فقط از مسجد یعنی ذوالحلیفه احرام می بست.

باب (۱۶): احرام بستن هنگام برخاستن سواری

۶۰۵۹ــ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ جُرَيْجٍ أَنَّهُ قَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ رَأَيْتُكَ تَصْنَعُ أَرْبَعًا لَمْ أَرَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِكَ يَصْنَعُهَا، قَالَ: مَا هُنَّ يَا ابْنَ جُرَيْجٍ؟ قَالَ: رَأَيْتُكَ لاَ تَمَسُّ مِنْ الأَرْكَانِ إِلاَّ الْيَمَانِيَيْنِ، وَرَأَيْتُكَ تَلْبَسُ النِّعَالَ السِّبْتِيَّةَ، وَرَأَيْتُكَ تَصْبُغُ بِالصُّفْرَةِ، وَرَأَيْتُكَ، إِذَا كُنْتَ بِمَكَّةَ، أَهَلَّ النَّاسُ إِذَا رَأَوْا الْهِلاَلَ، وَلَمْ تُهْلِلْ أَنْتَ حَتَّى يَكُونَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: أَمَّا الأَرْكَانُ، فَإِنِّي لَمْ أَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمَسُّ إِلاَّ الْيَمَانِيَيْنِ، وَأَمَّا النِّعَالُ السِّبْتِيَّةُ، فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَلْبَسُ النِّعَالَ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا شَعَرٌ، وَيَتَوَضَّأُ فِيهَا، فَأَنَا أُحِبُّ

أَنْ أَلْبَسَهَا، وَأَمَّا الصُّفْرَةُ، فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَصْبُغُ بِهَا، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَصْبُغَ بِهَا، وَأَمَّا الإِهْلاَلُ فَإِنِّي لَمْ أَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُهِلُّ حَتَّى تَنْبَعِثَ بِهِ رَاحِلَتُهُ. (م/ ۱۱۸۷)

ترجمه: عبید بن جریج به عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: ای ابو عبدالرحمن! تو چهار عمل انجام می دهی که هیچ یک از سایر همراهانت آنها را انجام نمی دهند!؟ عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: ای فرزند جریج! آن چهار عمل کدامند؟ گفت: اول اینکه در طواف، بجز رکن یمانی وحجرالاسود، ارکان دیگر را استلام نمی کنی (لمس نمی کنی).

دوم اینکه: کفش پوستی (دباغی شده) می پوشی. سوم: اینکه از رنگ زرد استفاده می کنی. چهارم اینکه: تمام حجاج، با رؤیت هلال، یعنی اول ذو الحجه، لباس احرام می‌پوشند اما تو قبل از روز هشتم (روز ترویه) لباس احرام نمی پوشی.

عبدالله رضی الله عنه در جواب، گفت: (درست است) من فقط دو رکن را استلام می کنم؛ زیرا هیچگاه رسول خدا ﷺ را ندیدم که بجز آنها، رکن دیگری را استلام کند. و کفش چرمی می پوشم زیرا من دیدم که رسول الله ﷺ کفش چرمی می پوشید و با آنها وضو می گرفت. من نیز دوست دارم از همین نوع کفش، استفاده کنم. و از رنگ زرد استفاده می کنم زیرا رسول خدا ﷺ را دیدم که از رنگ زرد، استفاده می کرد. لذا من هم دوست دارم که از آن، استفاده کنم. و روز هشتم، لباس احرام می پوشم زیرا هرگز رسول الله ﷺ را ندیدم که قبل از برخاستن سواری اش (وحرکت به سوی «منا» یعنی قبل از روز هشتم) احرام ببندد.

باب (۱۷): احرام بستن برای حج از مکه

٦٠٠ــ عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: أَقْبَلْنَا مُهِلِّينَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِحَجٍّ مُفْرَدٍ، وَأَقْبَلَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا بِعُمْرَةٍ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِسَرِفَ عَرَكَتْ حَتَّى إِذَا قَدِمْنَا طُفْنَا بِالْكَعْبَةِ وَالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَأَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَحِلَّ مِنَّا مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ هَدْيٌ، قَالَ: فَقُلْنَا: حِلُّ مَاذَا؟ قَالَ: «الْحِلُّ كُلُّهُ». فَوَاقَعْنَا النِّسَاءَ، وَتَطَيَّبْنَا بِالطِّيبِ، وَلَبِسْنَا ثِيَابَنَا، وَلَيْسَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ عَرَفَةَ إِلاَّ أَرْبَعُ لَيَالٍ، ثُمَّ أَهْلَلْنَا يَوْمَ التَّرْوِيَةِ،

ثُمَّ دَخَلَ رَسُولُ اللَّه ﷺ عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا فَوَجَدَهَا تَبْكِي، فَقَالَ: «مَا شَأْنُك»؟ قَالَتْ: شَأْنِي أَنِّي قَدْ حِضْتُ، وَقَدْ حَلَّ النَّاسُ وَلَمْ أَحْلِلْ، وَلَمْ أَطُفْ بِالْبَيْت، وَالنَّاسُ يَذْهَبُونَ إِلَى الْحَجِّ الآنَ، فَقَالَ: «إِنَّ هَذَا أَمْرٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى بَنَات آدَمَ، فَاغْتَسِلي ثُمَّ أَهِلِّي بِالْحَجِّ». فَفَعَلَتْ وَوَقَفَتْ الْمَوَاقِفَ، حَتَّى إِذَا طَهَرَتْ طَافَتْ بِالْكَعْبَة وَالصَّفَا وَالْمَرْوَة، ثُمَّ قَالَ: «قَدْ حَلَلْت مِنْ حَجِّك وَعُمْرَتك جَمِيعًا». فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّه، إِنِّي أَجِدُ فِي نَفْسِي أَنِّي لَمْ أَطُفْ بِالْبَيْت حَتَّى حَجَجْتُ، قَالَ: «فَاذْهَبْ بِهَا، يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ فَأَعْمِرْهَا مِنْ التَّنْعِيمِ». وَذَلِكَ لَيْلَةَ الْحَصْبَة. (م/۱۲۱۳)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: در حالی که با رسول خدا ﷺ برای حج مفرد (تنها) احرام بسته بودیم، آمدیم تا اینکه به «سَرِف» رسیدیم. در آنجا، عایشه رضی الله عنها دچار عادت ماهیانه شد. ما به راهمان ادامه دادیم تا اینکه به مکه رسیدیم. خانه خدا را طواف کردیم و سعی میان صفا و مروه را انجام دادیم. آنگاه رسول خدا ﷺ به کسانی از ما که هدی (شکرانه) همراه خود نداشتند، دستور داد تا از احرام بیرون بیایند (و همه چیز برای آنان، حلال شود) ما پرسیدیم: چه چیز حلال می شود؟ فرمود: «همه چیز حلال می شود» (شما بطور کامل از احرام، بیرون می آیید).

راوی می گوید: آنگاه ما با همسرانمان، همبستر شدیم، خوشبویی استعمال نمودیم و لباسهایمان را پوشیدیم و فقط با روز عرفه، چهار روز فاصله داشتیم. سپس روز هشتم ذوالحجه، احرام بستیم. در این اثنا، رسول خدا ﷺ نزد عایشه رضی الله عنها رفت و دید که ایشان گریه می نماید. پرسید: «چرا گریه می کنی»؟ گفت: مشکل من این است که دچار عادت ماهیانه شدم؛ مردم از احرام، بیرون آمدند ولی من نتوانستم از احرام بیرون بیایم و خانهٔ خدا را طواف نمایم و هم اکنون هم مردم برای انجام مناسک حج می روند (و من نمی توانم). رسول خدا ﷺ فرمود: «این، چیزی است که خداوند برای دختران آدم، مقدر ساخته است. غسل کن و برای حج، احرام ببند».

راوی می گوید: عایشه رضی الله عنها غسل کرد و احرام بست و سایر احکام حج را انجام

داد تا اینکه پاک گردید. آنگاه خانهٔ خدا را طواف نمود و میان صفا و مروه، سعی کرد. بعد از آن، رسول الله ﷺ فرمود: «از احرام حج و عمره هر دو، بیرون آمدی».

عایشه رضی الله عنها گفت: ای رسول خدا! من از اینکه تا هنگام حج نتوانستم خانهٔ خدا را طواف کنم، نگرانم. (فکر می کنم که عمره انجام نشده است). رسول خدا ﷺ فرمود: «ای عبدالرحمن! (برادر عایشه) او را به تنعیم ببر تا از آنجا عمره نماید. و این، شب حصبه[1] بود.

باب (۱۸): لبیک گفتن

٦٦١ ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا اسْتَوَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ قَائِمَةً عِنْدَ مَسْجِدِ ذِي الْحُلَيْفَةِ أَهَلَّ فَقَالَ: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لاَ شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لاَ شَرِيكَ لَكَ». قَالُوا: وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: هَذِهِ تَلْبِيَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ نَافِعٌ: كَانَ عَبْدُ اللَّهِ ﷺ يَزِيدُ مَعَ هَذَا: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ بِيَدَيْكَ لَبَّيْكَ، وَالرَّغْبَاءُ إِلَيْكَ وَالْعَمَلُ. (م/ ١١٨٤)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که سواری رسول الله ﷺ کنار مسجد ذوالحلیفه بر می خاست و راست می ایستاد، آنحضرت ﷺ نیت احرام می نمود و می فرمود: «لَبَّیکَ اللَّهُمَّ لَبَّیکَ لَبَّیکَ لاَ شَرِیکَ لَکَ لَبَّیکَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَکَ وَالْمُلْکَ لاَ شَرِیکَ لَکَ».

برخی می گویند: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گفت: این لبیک رسول الله ﷺ می باشد. نافع می گوید: عبدالله خودش کلماتی نیز اضافه می کرد و می گفت: «لَبَّیکَ لَبَّیکَ وَسَعْدَیکَ وَالْخَیرُ بِیَدَیکَ لَبَّیکَ وَالرَّغْبَاءُ إِلَیکَ وَالْعَمَلُ».

[1] یعنی حجاج در این شب در مکانی به نام حصبه بودند.

باب (۱۹): لبیک گفتن برای عمره و حج

٦٦٢ـــ عن أَنَسٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: أَهَلَّ بِهِمَا جَمِيعًا: «لَبَّيْكَ عُمْرَةً وَحَجًّا لَبَّيْكَ عُمْرَةً وَحَجًّا». (م/١ ١٢٥١)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: شنیدم که رسول خدا ﷺ برای حج و عمره احرام بست و فرمود: «لَبَّيْکَ عُمْرَةً وَحَجًّا لَبَّيْکَ عُمْرَةً وَحَجًّا» یعنی آماده خدتم برای انجام عمره و حج.

٦٦٣ـــ عن أَبِی هُرَيْرَةَ ﷺ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُهِلَّنَّ ابْنُ مَرْيَمَ بِفَجِّ الرَّوْحَاءِ، حَاجًّا أَوْ مُعْتَمِرًا، أَوْلَيَثْنِيَنَّهُمَا». (م/ ١٢٥٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، (عیسی) فرزند مریم از مکان فج روحاء برای حج یا عمره یا هر دوی آنها با هم، احرام می بندد». (هنگام نزولش در آخر زمان).

باب (۲۰): حج مفرد

٦٦٤ـــ عَنْ ابْنِ عُمَرَرَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَهْلَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْحَجِّ مُفْرَدًا، وَفِي رِوَايَةٍ (أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَهَلَّ بِالْحَجِّ مُفْرَدًا. (م/١ ١٢٣١)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: ما همراه رسول خدا ﷺ برای حج مفرد، احرام بستیم.

و در روایتی آمده است که: رسول خدا ﷺ برای حج مفرد، احرام بست.

٦٦٥ـــ عن عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَفْرَدَ الْحَجَّ. (م/١٢١١)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول خدا ﷺ حج مفرد، بجا آورد.

باب (۲۱): درباره قِران (انجام حج و عمره با هم)

٦٦٦ــ عَنْ بَكْرِ بن عبدالله، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُلَبِّي بِالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ جَمِيعًا، قَالَ بَكْرٌ: فَحَدَّثْتُ بِذَلِكَ ابْنَ عُمَرَ، فَقَالَ: لَبَّى بِالْحَجِّ وَحْدَهُ، فَلَقِيتُ أَنَسًا فَحَدَّثْتُهُ بِقَوْلِ ابْنِ عُمَرَ فَقَالَ أَنَسٌ: مَا تَعُدُّونَنَا إِلاَّ صِبْيَانًا، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَبَّيْكَ عُمْرَةً وَحَجًّا». (م/ ۱۲۳۲)

ترجمه: از بکر بن عبدالله روایت است که انس ﷺ گفت: شنیدم که نبی اکرم ﷺ برای حج و عمره با هم لبیک می گوید.

بکر می گوید: این سخن را برای ابن عمر رضی الله عنهما بازگو نمودم. وی گفت: آنحضرت ﷺ برای حج مفرد، لبیک گفت.

آنگاه انس را دیدم. سخن ابن عمر را برایش بازگو نمودم. انس گفت: شما ما را کودک می پندارید. شنیدم که رسول خدا ﷺ می فرمود: «لَبَّيْكَ عُمْرَةً وَحَجًّا» (لبیک برای انجام عمره و حج).

باب (۲۲): دربارۀ حج تمتع

٦٦٧ــ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﷺ قَالَ: تَمَتَّعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَمْ يَنْزِلْ فِيهِ الْقُرْآنُ، قَالَ رَجُلٌ بِرَأْيِهِ مَا شَاءَ. (م/ ۱۲۲٦)

ترجمه: عمران ﷺ می گوید: در زمان رسول‌الله ﷺ حج تمتع، انجام دادیم و دربارۀ آن، آیه ای، نازل نگردید. ولی بعداً، مردی بر اساس رأی خود، در باب آن، نظر داد.

٦٦٨ــ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﷺ قَالَ: تَمَتَّعَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ وَتَمَتَّعْنَا مَعَهُ. (م/ ۱۲۲٦)

ترجمه: عمران بن حصین ﷺ می گوید: پیامبر خدا ﷺ حج تمتع انجام داد و ما نیز همراه ایشان، حج تمتع انجام دادیم.

٦٦٩ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَدِمْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ نَقُولُ: لَبَّيْكَ بِالْحَجِّ، فَأَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ نَجْعَلَهَا عُمْرَةً. (م/١٢١٦)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: ما که نیت حج کرده بودیم، همراه پیامبر اکرم ﷺ آمدیم. رسول خدا ﷺ به ما دستور داد تا نیت حج مان را تبدیل به عمره نماییم.

باب (٢٣): کسی که برای حج، احرام ببندد و هدی (شکرانه) همراه داشته باشد

٦٧٠ــ عن مُوسَى بْنِ نَافِعٍ قَالَ: قَدِمْتُ مَكَّةَ مُتَمَتِّعًا بِعُمْرَةٍ، قَبْلَ التَّرْوِيَةِ بِأَرْبَعَةِ أَيَّامٍ، فَقَالَ النَّاسُ: تَصِيرُ حَجَّتُكَ الآنَ مَكِّيَّةً، فَدَخَلْتُ عَلَى عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ فَاسْتَفْتَيْتُهُ، فَقَالَ عَطَاءٌ: حَدَّثَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الأَنْصَارِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ حَجَّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ سَاقَ الْهَدْيَ مَعَهُ، وَقَدْ أَهَلُّوا بِالْحَجِّ مُفْرَدًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَحِلُّوا مِنْ إِحْرَامِكُمْ، فَطُوفُوا بِالْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَقَصِّرُوا، وَأَقِيمُوا حَلاَلاً حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ فَأَهِلُّوا بِالْحَجِّ، وَاجْعَلُوا الَّتِي قَدِمْتُمْ بِهَا مُتْعَةً». قَالُوا: كَيْفَ نَجْعَلُهَا مُتْعَةً وَقَدْ سَمَّيْنَا الْحَجَّ؟ قَالَ: «افْعَلُوا مَا آمُرُكُمْ بِهِ، فَإِنِّي لَوْلاَ أَنِّي سُقْتُ الْهَدْيَ لَفَعَلْتُ مِثْلَ الَّذِي أَمَرْتُكُمْ بِهِ، وَلَكِنْ لاَ يَحِلُّ مِنِّي حَرَامٌ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ». فَفَعَلُوا. (م/١٢١٦)

ترجمه: موسی بن نافع می گوید: چهار روز قبل از روز هشتم ذوالحجه برای انجام عمره به مکه آمدم. مردم گفتند: هم اکنون، حج تو، مکی می شود (مثل حج اهل مکه می شود). نزد عطاء بن ابی رباح رفتم و از وی استفتا نمودم. عطا گفت: جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه به من گفت: سالی که رسول خدا ﷺ هدی همراهش آورده بود با آنحضرت ﷺ حج نمودم. مردم برای حج مفرد، احرام بسته بودند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خانهٔ خدا را طواف نمایید، سعی میان صفا و مروه، انجام دهید، موهایتان را کوتاه کنید و از احرام، بیرون بیایید و تا روز هشتم (خارج از احرام) بمانید. روز هشتم برای حج، احرام ببندید و کارهایی را که انجام داده اید، عمره بحساب می آورید». صحابه عرض کردند: چگونه عمره قرار دهیم در حالی که ما نیت حج کرده ایم؟! فرمود: «کاری را که من شما را به آن، دستور می دهم، انجام دهید. اگر من هدی همراهم

نمی آوردم، همان کاری را که شما را به آن دستور دادم، انجام می دادم. اما هیچ حرامی بـرایم حلال و جایز نمی شود تا زمانی که هدی به محل خودش نرسد».

راوی می گوید: آنگاه صحابه چنین کردند.

باب (۲۴): نسخ بیرون آمدن از احرام و دستور کامل کردن آن

٦٧١ـ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: قَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُنِيخٌ بِالْبَطْحَاءِ، فَقَالَ: «بِمَ أَهْلَلْتَ»؟ قَالَ: قُلْتُ: أَهْلَلْتُ بِإِهْلاَلِ النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: «هَلْ سُقْتَ مِنْ هَدْيٍ»؟ قُلْتُ: لاَ، قَالَ: «فَطُفْ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ حِلَّ». فَطُفْتُ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ أَتَيْتُ امْرَأَةً مِنْ قَوْمِي فَمَشَطَتْنِي وَغَسَلَتْ رَأْسِي، فَكُنْتُ أُفْتِي النَّاسَ بِذَلِكَ فِي إِمَارَةِ أَبِي بَكْرٍ وَإِمَارَةِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، فَإِنِّي لَقَائِمٌ بِالْمَوْسِمِ إِذْ جَاءَنِي رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّكَ لاَ تَدْرِي مَا أَحْدَثَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي شَأْنِ النُّسُكِ، فَقُلْتُ: أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ كُنَّا أَفْتَيْنَاهُ بِشَيْءٍ فَلْيَتَّئِدْ، فَهَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَادِمٌ عَلَيْكُمْ، فَبِهِ فَأْتَمُّوا، فَلَمَّا قَدِمَ قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذَا الَّذِي أَحْدَثْتَ فِي شَأْنِ النُّسُكِ؟ قَالَ: إِنْ نَأْخُذْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ وَإِنْ نَأْخُذْ بِسُنَّةِ نَبِيِّنَا ﷺ، فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَحِلَّ حَتَّى نَحَرَ الْهَدْيَ. (م/١ ١٢٢١)

ترجمه: ابوموسی ﷺ می گوید: نزد رسول الله ﷺ آمدم در حالی که ایشان شـترش را در بطحاء خوابانده بود. از من پرسید: «به چه نیتی احرامی بسته‌ای»؟ عرض کردم: به همان نیتی که رسول الله ﷺ احرام بسته است. آنحضرت ﷺ پرسید: «آیا همراه خود، هدی آورده ای»؟ عـرض کردم: خیر. آنحضرتﷺ فرمود: پس از طواف بیت و سعی بین صفا و مروه، از احرام بیرون بیا. من هم، چنین کردم. سپس، نزد زنی از بستگان خود رفتم. او موهای مرا شانه زد یا سر مرا شست. من در دوران خلافت ابوبکر و عمر نیز اینگونه فتوا می دادم. روزی در فصل حج ایستاده بودم که مردی نزد من آمد و گفت: شما نمی دانید که امیر المؤمنین چه چیز جدیدی در مناسـک حـج ایجاد نموده است. من گفتم: ای مردم! هر کس را ما در مورد مسئله ای فتوا داده ایم، صبر کند؛

زیرا امیر المؤمنین می آید شما به او اقتدا کنید. هنگامی که عمر آمد، گفتم: ای امیر المؤمنین! این چه چیز جدیدی است که در مناسک حج، ایجاد نموده اید؟ گفت: اگر بخواهیم به دستور کتاب خدا عمل کنیم، کتاب خدا دستور داده است تا حج و عمره را کامل نماییم آنطور که می فرماید: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾. (حج و عمره را برای الله، کامل نمایید). و اگر بخواهیم به سنت رسول الله ﷺ عمل کنیم، ایشان قبل از ذبح هدی، از احرام بیرون نیامد.

باب (۲۵): هدی در قِران (حج و عمره با هم)

٦٧٢ ـ عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ: كَانَتْ الْمُتْعَةُ فِي الْحَجِّ لأَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ﷺ خَاصَّةً. (م/ ١٢٢٤)

ترجمه: ابوذر ﷺ می گوید: فسخ حج به عمره، ویژۀ یاران محمد ﷺ بود.

٦٧٣ ـ عَنْ نَافِعٍ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا خَرَجَ فِي الْفِتْنَةِ مُعْتَمِرًا، وَقَالَ: إِنْ صُدِدْتُ عَنْ الْبَيْتِ صَنَعْنَا كَمَا صَنَعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَخَرَجَ فَأَهَلَّ بِعُمْرَةٍ وَسَارَ حَتَّى إِذَا ظَهَرَ عَلَى الْبَيْدَاءِ الْتَفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: مَا أَمْرُهُمَا إِلاَّ وَاحِدٌ، أُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ أَوْجَبْتُ الْحَجَّ مَعَ الْعُمْرَةِ، فَخَرَجَ حَتَّى إِذَا جَاءَ الْبَيْتَ طَافَ بِهِ سَبْعًا، وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ سَبْعًا، لَمْ يَزِدْ عَلَيْهِ، وَرَأَى أَنَّهُ مُجْزِئٌ عَنْهُ، وَأَهْدَى. (م/ ١٢٣٠)

ترجمه: نافع می گوید: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در زمان فتنه (جنگ حجاج با عبدالله بن زبیر) به قصد انجام عمره (از مدینه) بیرون آمد و گفت: اگر از بیت الله جلوگیری شوم، همان کاری را انجام می دهیم که همراه رسول خدا ﷺ (سال حدیبیه) انجام دادیم. لذا برای انجام عمره، احرام بست و حرکت کرد تا اینکه بیداء[1] آشکار گردید. در آنجا رو به یارانش کرد و گفت: حکم حج و عمره (در صورت جلوگیری شدن) یکی است. شما را گواه می گیرم که من حج و عمره را بر خود، واجب نمودم. آنگاه به مسیرش ادامه داد تا به کعبه رسید. هفت بار،

[1] بیدا منطقه ای است بسیار نزدیک به ذوالحلیفه (محل احرام بستن).

اطراف كعبه، طواف كرد و هفت بار ميان صفا و مروه، سعی نمود، و بيشتر از اين، كاری انجام نداد (يعنی بار ديگر طواف و سعی نكرد) و معتقد بود كه همان يك طواف وسعی، كفايت می نمايد. قابل يادآوری است كه هدی همراه خود، آورده بود.

باب (۲۶): هدی در حج تمتع

٦٧٤ ـ عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: تَمَتَّعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ وَأَهْدَى فَسَاقَ مَعَهُ الْهَدْيَ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَبَدَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَهَلَّ بِالْعُمْرَةِ، ثُمَّ أَهَلَّ بِالْحَجِّ، وَتَمَتَّعَ النَّاسُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، فَكَانَ مِنَ النَّاسِ مَنْ أَهْدَى فَسَاقَ الْهَدْيَ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُهْدِ، فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَكَّةَ قَالَ لِلنَّاسِ: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ أَهْدَى، فَإِنَّهُ لاَ يَحِلُّ مِنْ شَيْءٍ حَرُمَ مِنْهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَجَّهُ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَهْدَى، فَلْيَطُفْ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَلْيُقَصِّرْ وَلْيَحْلِلْ، ثُمَّ لِيُهِلَّ بِالْحَجِّ وَلْيُهْدِ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا، فَلْيَصُمْ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ». وَطَافَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ قَدِمَ، مَكَّةَ فَاسْتَلَمَ الرُّكْنَ أَوَّلَ شَيْءٍ، ثُمَّ خَبَّ ثَلاَثَةَ أَطْوَافٍ مِنَ السَّبْعِ، وَمَشَى أَرْبَعَةَ أَطْوَافٍ، ثُمَّ رَكَعَ حِينَ قَضَى طَوَافَهُ بِالْبَيْتِ عِنْدَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ فَانْصَرَفَ، فَأَتَى الصَّفَا فَطَافَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ سَبْعَةَ أَطْوَافٍ، ثُمَّ لَمْ يَحْلِلْ مِنْ شَيْءٍ حَرُمَ مِنْهُ حَتَّى قَضَى حَجَّهُ، وَنَحَرَ هَدْيَهُ يَوْمَ النَّحْرِ، وَأَفَاضَ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ ثُمَّ حَلَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ حَرُمَ مِنْهُ، وَفَعَلَ مِثْلَ مَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ أَهْدَى وَسَاقَ الْهَدْيَ مِنَ النَّاسِ. (م/ ١٢٢٧)

ترجمه: سالم بن عبدالله می گويد: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول خدا ﷺ در حجه الوداع، نيت عمره را به حج، تبديل نمود. و هدی از ذوالحليفه همراه خود برد. ماجرا اينگونه بود كه در آغاز، رسول خدا ﷺ برای عمره، احرام بست. سپس نيت حج نمود. و مردم هم مانند رسول خدا ﷺ عمل نمودند. بعضی از مردم هدی، همراه خود داشتند و بعضی هم نداشتند.

هنگامی که رسول خدا ﷺ به مکه رسید، خطاب به مردم، فرمود: «هر کس از شما که هدی، همراه خود آورده است، همه چیزهایی که (به سبب احرام) برایش حرام شده اند، همچنان تا حجش تمام نشده است، حرام می مانند. و هر کس از شما که هدی، همراه خود نیاورده است، کعبه را طواف کند، میان صفا و مروه، سعی نماید، موهایش را کوتاه کند و از احرام، بیرون بیاید و بعداً برای حج، احرام ببندد و هدی (شکرانه) ذبح نماید. و اگر کسی، هدی نداشت، سه روز در ایام حج، روزه بگیرد و هفت روز هنگامی که به خانواده اش بر می گردد».

راوی می گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ به مکه رسید، نخست، حجر الاسود را بوسید. آنگاه در سه طواف از هفت طواف، رمل نمود (یعنی گام های نزدیک به هم و تندی برداشت و شانه هایش را تکان می داد) و چهار طواف دیگر را بطور عادی، راه می رفت. و هنگامی که طوافش تمام شد، دو رکعت نماز، نزدیکی مقام (ابراهیم) خواند. بعد از سلام دادن، به صفا رفت و هفت بار میان صفا و مروه، سعی نمود. سپس هیچ چیز از اموری که (به سبب احرام) برایش حرام شده بودند، حلال نشد تا اینکه حجش را انجام داد و در روز دهم، هدیش را ذبح نمود و رفت خانهٔ خدا را طواف نمود. آنگاه همهٔ چیزهای ممنوع (به سبب احرام) جایز شد. و مردمی که هدی همراه خود آورده بودند مانند رسول خدا ﷺ عمل نمودند.

باب (۲۷): انجام حج بعد از عمره

۷۵۶ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ وَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِحَجٍّ، حَتَّى قَدِمْنَا مَكَّةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَحْرَمَ بِعُمْرَةٍ وَلَمْ يُهْدِ فَلْيَحْلِلْ وَمَنْ أَحْرَمَ بِعُمْرَةٍ وَأَهْدَى فَلاَ يَحِلُّ حَتَّى يَنْحَرَ هَدْيَهُ، وَمَنْ أَهَلَّ بِحَجٍّ، فَلْيُتِمَّ حَجَّهُ». قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: فَحِضْتُ، فَلَمْ أَزَلْ حَائِضًا حَتَّى كَانَ يَوْمُ عَرَفَةَ، وَلَمْ أُهْلِلْ إِلاَّ بِعُمْرَةٍ، فَأَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَنْقُضَ رَأْسِي، وَأَمْتَشِطَ، وَأُهِلَّ بِحَجٍّ، وَأَتْرُكَ الْعُمْرَةَ، قَالَتْ: فَفَعَلْتُ ذَلِكَ، حَتَّى إِذَا قَضَيْتُ حَجَّتِي بَعَثَ مَعِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي بَكْرٍ، وَأَمَرَنِي أَنْ أَعْتَمِرَ مِنَ التَّنْعِيمِ مَكَانَ عُمْرَتِي، الَّتِي أَدْرَكَنِي الْحَجُّ وَلَمْ أَحْلِلْ مِنْهَا. (م/۱۲۱۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: سال حجه الوداع همراه رسول خدا ﷺ از مدینه، خارج شدیم. بعضی از ما برای حج و برخی برای عمره، احرام بسته بودیم تا اینکه به مکه رسیدیم. رسول خدا ﷺ فرمود: «هرکس، برای عمره، احرام بسته است و هدی همراه خود ندارد، از احرام، بیرون بیاید. و هرکس، به نیت عمره، احرام بسته است و هدی همراه خود دارد تا وقتیکه هدیش را ذبح نکرده است از احرام، بیرون نشود. و هرکس، برای حج، احرام بسته است، حجش را کامل کند».

عایشه رضی الله عنها می گوید: من که صرفاً برای عمره، احرام بسته بودم، دچار عادت ماهیانه شدم و تا روز عرفه همچنان در عادت ماهیانه بسر می بردم. رسول خدا ﷺ به من دستور داد تا موهای سرم را باز کنم و سرم را شانه بزنم و برای حج، احرام ببندم و عمره را رها کنم.

من هم، چنین کردم تا اینکه حج خودم را به پایان رساندم. آنگاه رسول خدا ﷺ برادرم عبدالرحمن بن ابی بکر را همراهم فرستاد و به من دستور داد تا بجای عمره ای که از احرام آن بیرون نیامده بودم تا اینکه زمان حج فرا رسید، از تنعیم (احرام ببندم و) عمره نمایم.

باب (۲۸): شرط گذاشتن در حج و عمره

٧٦٦ ـ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ ضُبَاعَةَ بِنْتَ الزُّبَيْرِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ﷺ أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: إِنِّي امْرَأَةٌ ثَقِيلَةٌ، وَإِنِّي أُرِيدُ الْحَجَّ، فَمَا تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: «أَهِلِّي بِالْحَجِّ وَاشْتَرِطِي أَنَّ مَحِلِّي حَيْثُ تَحْبِسُنِي». قَالَ: فَأَدْرَكَتْ. (م/ ١٢٠٨)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب خدمت رسول خدا ﷺ آمد و گفت: من زنی سنگین وزن هستم و می خواهم به حج بروم. شما به من چه دستوری می دهید؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «برای حج، احرام ببند و شرط کن که مکان بیرون آمدنم از احرام، همان جایی است که تو (خدا) مرا جلوگیری می کنی».

راوی می گوید: او حج را بطور کامل، انجام داد (برایش عذری پیش نیامد).

باب (۲۹): دربارۀ کسی که احرام ببندد در حالی که عبایی پوشیده و اثر خوشبویی بر بدنش، وجود دارد

٧٠٦ــ عَنْ يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ بِالْجِعْرَانَةِ، عَلَيْهِ جُبَّةٌ وَعَلَيْهَا خَلُوقٌ، أَوْ قَالَ أَثَرُ صُفْرَةٍ فَقَالَ: كَيْفَ تَأْمُرُنِي أَنْ أَصْنَعَ فِي عُمْرَتِي؟ قَالَ: وَأُنْزِلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ الْوَحْيُ، فَسُتِرَ بِثَوْبٍ، وَكَانَ يَعْلَى يَقُولُ: وَدِدْتُ أَنِّي أَرَى النَّبِيَّ ﷺ وَقَدْ نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ، قَالَ: فَقَالَ: أَيَسُرُّكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ أُنْزِلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ؟ قَالَ: فَرَفَعَ عُمَرُ ﷺ طَرَفَ الثَّوْبِ فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ لَهُ غَطِيطٌ، قَالَ: وَأَحْسَبُهُ قَالَ: كَغَطِيطِ الْبَكْرِ، قَالَ: فَلَمَّا سُرِّيَ عَنْهُ قَالَ: «أَيْنَ السَّائِلُ عَنِ الْعُمْرَةِ؟ اغْسِلْ عَنْكَ أَثَرَ الصُّفْرَةِ - أَوْ قَالَ: أَثَرَ الْخَلُوقِ وَاخْلَعْ عَنْكَ جُبَّتَكَ، وَاصْنَعْ فِي عُمْرَتِكَ مَا أَنْتَ صَانِعٌ فِي حَجِّكَ». (م/ ۱۱۸۰)

ترجمه: یعلی بن منیه ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ در جعرانه بود. در آنجا، مردی که عبایی به تن داشت و خوشبویی زده بود یا اینکه آثار خوشبویی بر عبایش وجود داشت، نزد آنحضرت ﷺ آمد و گفت: چگونه عمره نمایم؟ دستور شما چیست؟ راوی می گوید: بر نبی اکرم ﷺ وحی نازل گردید. پس ایشان را با پارچه ای پوشاندند. یعلی می گفت: من دوست دارم که نبی اکرم ﷺ را هنگام نزول وحی ببینم. عمر ﷺ به یعلی گفت: آیا دوست داری که رسول خدا ﷺ را هنگام نزول وحی، ببینی؟

یعلی می گوید: آنگاه عمر ﷺ گوشۀ پارچه را بلند کرد و من آنحضرت ﷺ را دیدم در حالی که نفس عمیق می کشید – راوی می گوید: فکر می کنم یعلی گفت: صدای نفس اش مانند صدای شتران جوان بود – هنگامی که حالت وحی، برطرف گردید، فرمود: «کسی که دربارۀ عمره می پرسید، کجاست؟ آثار خوشبویی را بشوی، عبایت را بیرون بیاور وآنچه را که در حج انجام می دهی، در عمره نیز انجام بده» (یعنی از آن چیزهایی که در احرام حج، پرهیز می کنی در احرام عمره نیز پرهیز کن. و همچنین طواف و سعی و تراشیدن سر مانند طواف و سعی و تراشیدن سر در حج است). مترجم.

باب (۳۰): لباسهایی که مُحرِم نباید بپوشد

٦٧٨ ـــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ رَسُولَ اللَّـــهِ ﷺ: مَـــا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ مِنْ الثِّيَابِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ تَلْبَسُوا الْقُمُصَ، وَلاَ الْعَمَائِمَ، وَلاَ السَّرَاوِيلاَتِ، وَلاَ الْبَرَانِسَ، وَلاَ الْخِفَافَ، إِلاَّ أَحَدٌ لاَ يَجِدُ النَّعْلَيْنِ، فَلْيَلْـــبَسْ الْخُفَّيْنِ، وَلْيَقْطَعْهُمَا أَسْفَلَ مِنْ الْكَعْبَيْنِ، وَلاَ تَلْبَسُوا مِنْ الثِّيَابِ شَيْئًا مَسَّهُ الزَّعْفَرَانُ وَلاَ الْوَرْسُ». (م/ ۱۱۷۷)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: مردی از رسول خدا ﷺ پرسید: مُحرِم چه چیزی بپوشد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «پیراهن، عمامه، شلوار، عبا و موزه نپوشید. مگر کسی که کفشی نیابد؛ چنین کسی می تواند موزه ها را از زیر استخوان قوزک پا، قطع نماید و بپوشد. همچنین لباسی را که با عطر یا زعفران، آغشته شده باشد، نپوشد».

٦٧٩ ـــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُـــوَ يَخْطُبُ يَقُولُ: «السَّرَاوِيلُ، لِمَنْ لَمْ يَجِدْ الإِزَارَ، وَالْخُفَّانِ، لِمَنْ لَمْ يَجِدْ النَّعْلَيْنِ». يَعْنِي الْمُحْرِمَ. (م/ ۱۱۷۸)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: شنیدم که رسول خدا ﷺ در حال خطبه خواندن می فرمود: «کسی می تواند شلوار بپوشد که ازار نیابد و شخصی می تواند موزه بپوشد که کفش نداشته باشد». و هدفش شخص مُحرِم بود.

باب (۳۱): حکم شکار برای مُحرِم

٦٨٠ ـــ عَنْ الصَّعْبِ بْنِ جَثَّامَةَ اللَّيْثِيِّ ﷺ أَنَّهُ أَهْدَى لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِمَارًا وَحْشِيًّا، وَهُوَ بِالأَبْوَاءِ أَوْ بِوَدَّانَ فَرَدَّهُ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، قَـــالَ: فَلَمَّـــا أَنْ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا فِي وَجْهِي، قَالَ: «إِنَّا لَمْ نَـــرُدَّهُ عَلَيْـــكَ إِلاَّ أَنَّـــا حُـــرُمٌ». (م/ ۱۱۹۳)

ترجمه: از صعب ابن جثامه لیثی روایت است که وی گورخری را در محلی به نام ابواء یا

وَدّان به رسول خدا ﷺ اهدا نمود. رسول الله ﷺ آنرا نپذیرفت. (صعب، غمگین و افسرده شد). صعب می گوید: هنگامی که رسول اکرم ﷺ آثار پریشانی را در چهره ام دید، فرمود: «چون در احرام بسر می بریم، آنرا نپذیرفتیم».

٦٨١ ــ عَنْ طَاوُسٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّه بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا يَسْتَذْكِرُهُ: كَيْفَ أَخْبَرْتَنِي عَنْ لَحْمِ صَيْدٍ أُهْدِيَ إِلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ وَهُوَ حَرَامٌ؟ قَالَ قَالَ: أُهْدِيَ لَهُ عُضْوٌ مِنْ لَحْمِ صَيْدٍ فَرَدَّهُ، فَقَالَ: «إِنَّا لاَ نَأْكُلُهُ، إِنَّا حُرُمٌ». (م/ ١١٩٥)

ترجمه: طاووس به روایت از ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: زید بن ارقم ؓ آمد. عبدالله بن عباس رضی الله عنهما او را یادآوری نمود و گفت: یادت هست به ما گفتی که به رسول خدا ﷺ در حالت احرام، گوشت شکاری اهدا گردید؟ زید بن ارقم گفت: به او یک عضو از گوشت شکار، اهدا گردید. اما آنحضرت ﷺ آنرا نپذیرفت و فرمود: «ما آنرا نمی خوریم؛ زیرا در احرام بسر می بریم».

باب (٣٢): حکم گوشت شکاری که شخص غیرمُحرِم آنرا شکار می کند برای فردمُحرِم

٦٨٢ ــ عن أبي قَتَادَةَ ؓ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّه ﷺ حَاجًّا، وَخَرَجْنَا مَعَهُ، قَالَ: فَصَرَفَ مِنْ أَصْحَابه فِيهِمْ أَبُو قَتَادَةَ، فَقَالَ: «خُذُوا سَاحِلَ الْبَحْرِ حَتَّى تَلْقَوْنِي». قَالَ: فَأَخَذُوا سَاحِلَ الْبَحْرِ، فَلَمَّا انْصَرَفُوا قِبَلَ رَسُولِ اللَّه ﷺ أَحْرَمُوا كُلُّهُمْ، إِلاَّ أَبَا قَتَادَةَ، فَإِنَّهُ لَمْ يُحْرِم، فَبَيْنَمَا هُمْ يَسِيرُونَ إِذْ رَأَوْا حُمُرَ وَحْشٍ، فَحَمَلَ عَلَيْهَا أَبُو قَتَادَةَ فَعَقَرَ مِنْهَا أَتَانًا، فَنَزَلُوا فَأَكَلُوا مِنْ لَحْمِهَا، قَالَ: فَقَالُوا: أَكَلْنَا لَحْمًا وَنَحْنُ مُحْرِمُونَ، قَالَ: فَحَمَلُوا مَا بَقِيَ مِنْ لَحْمِ الأَتَانِ، فَلَمَّا أَتَوْا رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّه إِنَّا كُنَّا أَحْرَمْنَا، وَكَانَ أَبُو قَتَادَةَ لَمْ يُحْرِمْ، فَرَأَيْنَا حُمُرَ وَحْشٍ، فَحَمَلَ عَلَيْهَا أَبُو قَتَادَةَ فَعَقَرَ مِنْهَا أَتَانًا، فَنَزَلْنَا فَأَكَلْنَا مِنْ لَحْمِهَا، فَقُلْنَا: نَأْكُلُ لَحْمَ صَيْدٍ وَنَحْنُ مُحْرِمُونَ فَحَمَلْنَا مَا بَقِيَ مِنْ لَحْمِهَا، فَقَالَ:

«هَلْ مِنْكُمْ أَحَدٌ أَمَرَهُ أَوْ أَشَارَ إِلَيْهِ بِشَيْءٍ»؟ قَالَ: قَالُوا: لاَ، قَالَ: «فَكُلُوا مَا بَقِيَ مِنْ لَحْمِهَا». (م/ ١١٩٦)

ترجمه: ابو قتاده می گوید: رسول الله ﷺ به قصد بیت الله (از مدینه) بیرون رفت؛ ما نیز همراه ایشان بیرون رفتیم.

راوی از ابوقتاده می گوید: آنحضرت ﷺ گروهی از یارانش را که ابوقتاده نیز در میان آنان بود، برگرداند و به آنان فرمود: «راه ساحل دریا را در پیش بگیرید تا اینکه به ما برسید». آنان نیز راه ساحل دریا را در پیش گرفتند. هنگامی که از ساحل بسوی رسول الله ﷺ حرکت کردند بجز ابوقتاده، بقیه همگی احرام بستند. در مسیر راه، تعدادی گورخر دیدند. ابوقتاده به آنها حمله کرد و یک گور خر ماده را شکار نمود. بعد از آن، آنان پیاده شدند و از گوشت آن خوردند. سپس با خود گفتند: در حالت احرام، گوشت شکار خوردیم!

راوی می گوید: آنان باقیماندهٔ گوشت شکار را با خود برداشتند؛ هنگامی که خدمت رسول الله ﷺ آمدند، گفتند: ما در احرام بودیم ولی ابوقتاده، مُحرِم نبود. دسته ای گورخر دیدیم. ابوقتاده به آنها حمله کرد و یکی از آنها را شکار کرد. ما پیاده شدیم و از گوشت آن خوردیم. آنگاه با خود گفتیم: در حالت احرام، گوشت شکار می خوریم؟! لذا بقیهٔ گوشت اش را با خود برداشتیم. آنحضرت ﷺ فرمود: «آیا کسی از شما ابوقتاده را دستوری داد یا اشاره ای کرد»؟ گفتند: خیر. فرمود: «پس باقیماندهٔ گوشت اش را نیز بخورید».

باب (۳۳): حیواناتی که مُحرِم می تواند بکشد

٦٨٣ ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «خَمْسٌ فَوَاسِقُ يُقْتَلْنَ فِي الْحِلِّ وَالْحَرَمِ: الْحَيَّةُ، وَالْغُرَابُ الأَبْقَعُ، وَالْفَأْرَةُ، وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ، وَالْحُدَيَّا». (١١٩٨)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «پنج حیوان موذی هستند که در سرزمین حل (خارج از حرم) و حرم، کشته می شوند و آنها عبارتند از: موش، عقرب، کلاغ، باز شکاری و سگ هار».

٨٤ ٦ـــ عَنْ ابنِ عمرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَـــا عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «خَمْسٌ لاَ جُنَاحَ عَلَى مَنْ قَتَلَهُنَّ فِي الْحَرَمِ وَالإِحْرَامِ: الْفَأْرَةُ، وَالْعَقْرَبُ، وَالْغُـــرَابُ، وَالْحِـــدَأَةُ، وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ». (م/ ١١٩٩)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «پنج حیوان هستند که با کشتن آنها در سرزمین حرم و در حالت احرام، کسی گناهکار نمی شود و آنها عبارتند از: موش، عقرب، کلاغ، باز شکاری و سگ هار».

باب (۳۴): حجامت برای مُحرِم

٨٥ ٦ـــ عَنْ ابْنِ بُحَيْنَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ احْتَجَمَ بِطَرِيقِ مَكَّـــةَ، وَهُوَ مُحْرِمٌ، وَسَطَ رَأْسِهِ. (م/ ١٢٠٣)

ترجمه: ابن بُحینه رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ در راه مکه در حالت احرام، فرق سرش را حجامت نمود.

باب (۳۵): حکم مُحرِمی که چشمهایش را مداوا کند

٨٦ ٦ـــ عَنْ نُبَيْهِ بْنِ وَهْبٍ ﷺ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِمَلَلٍ، اشْتَكَى عُمَرُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ عَيْنَيْهِ، فَلَمَّا كُنَّا بِالرَّوْحَاءِ اشْتَدَّ وَجَعُهُ، فَأَرْسَـــلَ إِلَى أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ يَسْأَلُهُ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ أَنْ اضْمِدْهُمَا بِالصَّبِرِ، فَـــإِنَّ عُثْمَـــانَ ﷺ حَدَّثَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الرَّجُلِ إِذَا اشْتَكَى عَيْنَيْهِ، وَهُوَ مُحْرِمٌ، ضَـــمَّدَهُمَا بِالصَّبِرِ. (م/ ١٢٠٤)

ترجمه: نُبیه بن وهب می گوید: با ابان بن عثمان بیرون رفتیم تا اینکه به مکانی به نام مَلَل رسیدیم. در آنجا چشمهای عمر بن عبیدالله درد گرفت؛ و هنگامی که به روحاء رسیدیم، درد آنها شدت گرفت. او شخصی را نزد ابان بن عثمان فرستاد تا در این باره از او بپرسد. وی گفت: بر چسمانت، صبر (نوعی گیاه دارویی) بگذار. زیرا عثمان ﷺ حدیثی روایت کرده است که رسول الله ﷺ دربارۀ شخصی که در حالت احرام، دچار درد چشم گردید، فرمود: «صبر بالای آنها

بگذار».

باب (۳۶): حکم سر شستن مُحرِم

۸۷ ٦ــ عن عَبْد اللَّه بْنِ حُنَيْنٍ، عَنْ عَبْد اللَّه بْنِ عَبَّاس وَالْمسْوَر بْنِ مَخْرَمَةَ ﷺ أَنَّهُمَا اخْتَلَفَا بالأَبْوَاء، فَقَالَ عَبْدُ اللَّه بْنُ عَبَّاس: يَغْسلُ الْمُحْرِمُ رَأْسَهُ، وَقَالَ الْمسْوَرُ: لاَ يَغْسلُ الْمُحْرِمُ رَأْسَهُ، فَأَرْسَلَني ابْنُ عَبَّاسٍ إِلَى أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ ﷺ أَسْأَلُهُ عَنْ ذَلكَ، فَوَجَدْتُهُ يَغْتَسلُ بَيْنَ الْقَرْنَيْنِ وَهُوَ يَسْتَترُ بثَوْب، قَالَ: فَسَلَّمْتُ عَلَيْه، فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَقُلْتُ: أَنَا عَبْدُ اللَّه بْنُ حُنَيْنٍ، أَرْسَلَني إِلَيْكَ عَبْدُ اللَّه بْنُ عَبَّاسٍ أَسْأَلُكَ كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يَغْسلُ رَأْسَهُ وَهُوَ مُحْرِمٌ؟ فَوَضَعَ أَبُو أَيُّوبَ ﷺ يَدَهُ عَلَى الثَّوْب فَطَأْطَأَهُ حَتَّى بَدَا لي رَأْسُهُ ثُمَّ قَالَ لإِنْسَان يَصُبُّ: اصْبُبْ، فَصَبَّ عَلَى رَأْسه، ثُمَّ حَرَّكَ رَأْسَهُ بِيَدَيْه، فَأَقْبَلَ بهمَا وَأَدْبَرَ، ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُهُ ﷺ يَفْعَلُ. (م/ ١٢٠٥)

ترجمه: عبدالله بن حنین می گوید: عبدالله بن عباس و مسور بن محزمه رضی الله عنهم در ابواء دچار اختلاف نظر شدند. عبدالله بن عباس گفت: مُحرِم می تواند سرش را بشوید. مسور گفت: مُحرِم نباید سرش را بشوید. لذا ابن عباس مرا نزد ابو ایوب انصاری ﷺ فرستاد تا در این باره از او بپرسم. من ابو ایوب را دیدم که با پارچه ای خودش را ستر نموده و میان دو چوبی که در دو طرف چاه نصب شده اند، غسل می نماید. سلام کردم. پرسید: کیستی؟ گفتم: من عبدالله بن حُنین هستم. مرا عبدالله بن عباس فرستاده است تا از شما بپرسم که رسول الله ﷺ در حالت احرام، چگونه سرش را می شست؟ ابو ایوب دستش را بر پارچه گذاشت و آن را به اندازه ای پایین آورد که سرش ظاهر شد. سپس به کسی که بر سرش، آب می ریخت، گفت: آب بریز. او بر سرش آب ریخت. آنگاه ابو ایوب سرش را با دستانش، حرکت داد. و نخست، دستها را از جلو به عقب، و سپس از پشت سر به جلو آورد و گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم که چنین می کرد.

باب (۳۷): واجب شدن فدیه بر مُحرِم

۸۸ ٦ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَعْقِلٍ ﷺ قَالَ: قَعَدْتُ إِلَى كَعْبٍ ﷺ، وَهُوَ فِي

الْمَسْجِد، فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الآيَة: ﴿فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾ فَقَالَ: كَعْبٌ ﷺ: نَزَلَتْ فِيَّ، كَانَ بِي أَذًى مِنْ رَأْسِي، فَحُمِلْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْقَمْلُ يَتَنَاثَرُ عَلَى وَجْهِي، فَقَالَ: «مَا كُنْتُ أُرَى أَنَّ الْجَهْدَ بَلَغَ مِنْكَ مَا أَرَى، أَتَجِدُ شَاةً»؟ فَقُلْتُ: لاَ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾ قَالَ: صَوْمُ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ، أَوْ إِطْعَامُ سِتَّةِ مَسَاكِينَ، نِصْفَ صَاعٍ طَعَامًا لِكُلِّ مِسْكِينٍ، قَالَ: فَنَزَلَتْ فِيَّ خَاصَّةً، وَهِيَ لَكُمْ عَامَّةً. (م/١ ١٢٠١)

ترجمه: عبدالله بن معقل ﷺ می گوید: کعب بن عجره ﷺ در مسجد بود که من رفتم و کنارش نشستم و از او دربارۀ این آیه پرسیدم که خداوند متعال می فرماید: ﴿فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُکٍ﴾ یعنی فدیه بدهد از قبیل روزه یا صدقه و یا ذبح نمودن گوسفند.

کعب گفت: این آیه در مورد من نازل گردید. سرم، مشکلی داشت. پس در حالی مرا نزد رسول خدا ﷺ بردند که شپش بر صورتم می ریخت. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «فکر نمی کردم اینگونه دچار مشکل شده ای. آیا می توانی گوسفندی پیدا کنی»؟ گفتم: خیر. آنگاه این آیه نازل شد: ﴿فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُکٍ﴾ یعنی اینکه فدیه بدهد به این صورت که یا روزه بگیرد و یا صدقه بدهد و یا گوسفندی ذبح نماید.

سپس رسول الله ﷺ فرمود: «روزه گرفتن سه روز یا طعام دادن شیش مسکین به هر کدام نصف صاع».

کعب می گوید: آیۀ مذکور بطور خاص در مورد من نازل شد. ولی حکم آن، برای همگی شماست.

باب (٣٨): اگر کسی در حالت احرام، فوت نمود، چگونه کفن و دفن گردد؟

٦٨٩ ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: خَرَّ رَجُلٌ مِنْ بَعِيرِهِ، فَوُقِصَ، فَمَاتَ، فَقَالَ: «اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَكَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْهِ، وَلاَ تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ، فَإِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَبِّيًا». (م/ ١٢٠٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: مردی از بالای شترش به زمین افتاد و گردنش شکست (و وفات نمود). رسول الله ﷺ فرمود: «او را با آب و سدر، غسل دهید و با دو پارچه اش (پارچه های احرام) کفن کنید و سرش را نپوشانید. زیرا روز قیامت، خداوند او را لبیک گویان، حشر می نماید».

باب (۳۹): دربارهٔ بیتوته کردن در ذی طوی و غسل نمودن قبل از وارد شدن در مکه

٦٩٠ ـــ عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا كَانَ لاَ يَقْدَمُ مَكَّةَ إِلاَّ بَاتَ بِذِي طَوًى حَتَّى يُصْبِحَ وَيَغْتَسِلَ، ثُمَّ يَدْخُلُ مَكَّةَ نَهَارًا، وَيَذْكُرُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ فَعَلَهُ. (م/ ١٢٥٩)

ترجمه: نافع می گوید: هر گاه ابن عمر رضی الله عنهما به مکه می آمد، در منطقهٔ ذی طوی (نزدیک مکه) بیتوته می نمود تا اینکه صبح می شد. آنگاه غسل می کرد و روز، وارد مکه می شد. و روایت می کرد که رسول خدا ﷺ چنین می نمود.

باب (۴۰): وارد شدن به مکه و مدینه از یک راه و بیرون رفتن از راه دیگر

٦٩١ ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَخْرُجُ مِنْ طَرِيقِ الشَّجَرَةِ، وَيَدْخُلُ مِنْ طَرِيقِ الْمُعَرَّسِ، وَإِذَا دَخَلَ مَكَّةَ، دَخَلَ مِنَ الثَّنِيَّةِ الْعُلْيَا، وَيَخْرُجُ مِنَ الثَّنِيَّةِ السُّفْلَى. (م/ ١٢٥٧)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ از راه شجره (از مدینه) بیرون می رفت و از راه معرس، وارد می شد و هنگامی که وارد مکه می شد، از گردنهٔ بالایی وارد می شد و از گردنهٔ پایینی، بیرون می رفت.

باب (۴۱): حکم رفتن حاجی در مکه به خانه اش

٦٩٢ ـــ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَنْزِلُ فِي دَارِكَ بِمَكَّةَ؟ فَقَالَ: «وَهَلْ تَرَكَ لَنَا عَقِيلٌ مِنْ رِبَاعٍ أَوْ

دُور». وَكَانَ عَقِيلٌ وَرِثَ أَبَا طَالِب، هُوَ وَطَالِبٌ وَلَمْ يَرِثْهُ جَعْفَرٌ وَلا عَلِيٌّ شَيْئًا، لأَنَّهُمَا كَانَا مُسْلِمَيْنِ، وَكَانَ عَقِيلٌ وَطَالِبٌ كَافِرَيْنِ. (م/١ ١٣٥)

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله ﷺ پرسیدم: آیا در مکه، به خانه ات می روی؟ فرمود: «مگر عقیل، خانه و ملکی برای ما باقی گذاشته است»؟ گفتنی است که عقیل و طالب از ابوطالب ارث بردند. اما علی رضی الله عنه و جعفر رضی الله عنه از ابوطالب ارث نبردند؛ زیرا این دو، مسلمان شده بودند و طالب و عقیل (در آن زمان) کافر بودند. (البته بعدها عقیل مسلمان شد ولی طالب کافر ماند و در غزوهٔ بدر که همراه سپاه کفر بود، مفقود الاثر گردید). مترجم.

باب (۴۲): رَمل درطواف و سعی

٦٩٣ ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا طَافَ فِي الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، أَوَّلَ مَا يَقْدَمُ، فَإِنَّهُ يَسْعَى ثَلاثَةَ أَطْوَاف بِالْبَيْت، ثُمَّ يَمْشِي أَرْبَعَةً، ثُمَّ يُصَلِّي سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ يَطُوفُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَة. (م/١ ١٣٦)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ وارد مکه می شد و می خواست طواف نخست حج و عمره را انجام دهد، در سه شوط اول کعبه، رَمل می نمود (گام های نزدیک به هم و تندی بر می داشت و شانه هایش را تکان می داد). و در چهار شوط بعدی، بطور عادی راه می رفت. سپس دو رکعت نماز می خواند و میان صفا و مروه، سعی می نمود.

٦٩٤ ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَمَلَ مِنْ الْحَجَرِ الأَسْوَدِ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ ثَلاثَةَ أَطْوَاف. (م/٣ ١٣٦)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ را دیدم که در سه شوط، از حجر الاسود تا رسیدن به آن، رَمل می نمود.

٦٩٥ ـ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ رضی الله عنه قَالَ: قُلْتُ لابْنِ عَبَّاس: أَرَأَيْتَ هَذَا الرَّمَلَ بِالْبَيْت ثَلاثَةَ أَطْوَاف، وَمَشْيَ أَرْبَعَة أَطْوَاف، أَسُنَّةٌ هُوَ؟ فَإِنَّ قَوْمَكَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ سُنَّةٌ، قَالَ: فَقَالَ: صَدَقُوا، وَكَذَبُوا، قَالَ قُلْتُ: مَا قَوْلُكَ: صَدَقُوا وَكَذَبُوا؟ قَالَ: إِنَّ

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدِمَ مَكَّةَ، فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ: إِنَّ مُحَمَّدًا وَأَصْحَابَهُ لاَ يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يَطُوفُوا بِالْبَيْتِ مِنَ الْهُزَالِ، وَكَانُوا يَحْسُدُونَهُ، قَالَ: فَأَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَرْمُلُوا ثَلاَثًا، وَيَمْشُوا أَرْبَعًا، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الطَّوَافِ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ رَاكِبًا، أَسُنَّةٌ هُوَ؟ فَإِنَّ قَوْمَكَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ سُنَّةٌ، قَالَ: صَدَقُوا وَكَذَبُوا، قَالَ: قُلْتُ: وَمَا قَوْلُكَ: صَدَقُوا وَكَذَبُوا؟ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَثُرَ عَلَيْهِ النَّاسُ، يَقُولُونَ: هَذَا مُحَمَّدٌ، هَذَا مُحَمَّدٌ -ﷺ- حَتَّى خَرَجَ الْعَوَاتِقُ مِنَ الْبُيُوتِ، قَالَ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لاَ يُضْرَبُ النَّاسُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَلَمَّا كَثُرَ عَلَيْهِ رَكِبَ، وَالْمَشْيُ وَالسَّعْيُ أَفْضَلُ. (م/٤ ١٣٦)

ترجمه: ابو طفیل می گوید: به ابن عباس رضی الله عنهما گفتم: نظر شما در مورد رمل نمودن در سه شوط، و راه رفتن عادی در چهار شوط چیست؟ آیا این عمل، سنت است؟ زیرا قومت گمان می کنند که این کار، سنت است. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: هم راست گفته اند هم دروغ. گفتم: هدف ات از اینکه هم راست گفته اند و هم دروغ، چیست؟ گفت: هنگامی که رسول الله ﷺ به مکه آمد، مشرکین گفتند: محمد و یارانش از شدت بیماری و لاغری نمی توانند پیرامون کعبه، طواف کنند. قابل یادآوری است که آنها نسبت به محمد ﷺ حسادت می ورزیدند. اینجا بود که رسول الله ﷺ به آنان دستور داد تا در سه شوط اول طواف، رمل نمایند (گام های نزدیک به هم و تندی بردارند و شانه هایشان را حرکت دهند تا مشرکان چنین نپندارند که آنان، ضعیف و ناتوان هستند) و چهار شوط دیگر طواف را بطور عادی راه بروند. راوی می گوید: به ابن عباس رضی الله عنهما گفتم: برایم دربارۀ سعی میان صفا و مروه بگو. آیا سوار بر مرکب، سعی کردن سنت است؟ زیرا قومت گمان می کنند که سنت است. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: هم راست گفته اند و هم دروغ.

راوی می گوید: من گفتم: هدف ات از اینکه هم راست گفته اند هم دروغ، چیست؟ جواب داد: مردم زیادی اطراف رسول الله ﷺ جمع شدند تا جایی که زنان خانه نشین نیز از خانه ها بیرون آمدند و همگی می گفتند: این، محمد است. این، محمد است. و مردم از روبروی رسول الله ﷺ دور نمی شدند. لذا هنگامی که ازدحام، زیاد گردید، آنحضرت ﷺ سوار شد. و باید

دانست که پیاده راه رفتن و سعی نمودن، بهتر است.

باب (۴۳): بوسیدن حجر الاسود درطواف

٦٩٦ ـــ عَنْ عَبْد اللَّه بْنِ سَرْجسَ قَالَ: رَأَيْتُ الأَصْلَعَ ـــ يَعْني عُمَــرَ بْــنَ الْخَطَّاب ﷺ ـــ يُقبِّلُ الْحَجَرَ وَيَقُولُ: وَاللَّه إِنِّي لأُقَبِّلُكَ، وَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ، وَأَنَّكَ لاَ تَضُرُّ وَلاَ تَنْفَعُ، وَلَوْلاَ أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَبَّلَــكَ مَــا قَبَّلْتُــكَ. (م/ ١٢٧٠)

ترجمه: عبدالله بن سرجس می گوید: مرد کله طاس یعنی عمر ﷺ را دیدم که حجر الاسود را می بوسد و می گوید: بخدا سوگند، من تو را می بوسم ولی بخوبی می دانم که تو سنگی بیش نیستی و نمی توانی نفع و ضرری برسانی. اگر نمی دیدم که رسول الله ﷺ تو را می بوسد، تو را نمی بوسیدم.

باب (۴۴): استلام (دست زدن) دو رکن یمانی درطواف

٦٩٧ ـــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَا تَرَكْتُ اسْتِلاَمَ هَذَيْنِ الرُّكْنَيْنِ، الْيَمَانِيَ وَالْحَجَرَ، مُذْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَسْتَلِمُهُمَا، فِي شِــدَّةٍ وَلاَ رَخَــاءٍ. (م/ ١٢٦٨)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: بعد از اینکه استلام دو رکن یمانی و حجرالاسود را از رسول خدا ﷺ دیدم در هیچ شرایطی ـ چه سهل و چه دشوار ـ آن را ترک نکردم.

٦٩٨ ـــ عن ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قال: لَمْ أَرَ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَسْتَلِمُ غَيْرَ الرُّكْنَيْنِ الْيَمَانِيَيْنِ. (م/ ١٢٦٩)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: ندیدم که رسول الله ﷺ بجز رکن یمانی و حجر الاسود، جایی دیگر را استلام نماید.

باب (۴۵): حکم سواره، طواف نمودن

۶۹۹ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: طَافَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَسَلَّمَ بِالْبَيْتِ، فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، عَلَى رَاحِلَتِهِ، يَسْتَلِمُ الْحَجَرَ بِمِحْجَنِهِ، لأَنْ يَرَاهُ النَّاسُ، وَلِيُشْرِفَ، وَلِيَسْأَلُوهُ، فَإِنَّ النَّاسَ غَشُوهُ. (م/ ۱۲۷۳)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ در حجه الوداع، سوار بر شترش، طواف نمود و با عصایش، حجر الاسود را استلام می نمود بخاطر اینکه مردم او را ببینند و به وی دسترسی داشته باشند و سؤالات خود را از وی بپرسند؛ زیرا مردم، اطراف وی ازدحام نموده بودند.

باب (۴۶): طواف نمودن، سوار بر مرکب بخاطر داشتن عذری

۷۰۰ــ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا أَنَّهَا قَالَتْ: شَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ أَنِّي أَشْتَكِي، فَقَالَ: «طُوفِي مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ وَأَنْتِ رَاكِبَةٌ». قَالَتْ: فَطُفْتُ، وَرَسُولُ اللّٰهِ ﷺ حِينَئِذٍ يُصَلِّي إِلَى جَنْبِ الْبَيْتِ، وَهُوَ يَقْرَأُ: بِ ﴿الطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ﴾. (م/ ۱۲۷۶)

ترجمه: ام سلمه ضی الله عنها می گوید: به آنحضرت ﷺ گفتم: من مریض هستم. ایشان فرمود: «شترت را سوار شو و از ورای طواف کنندگان، طواف کن». ام سلمه رضی الله عنها می گوید: من طواف کردم در حالی که رسول خدا ﷺ در آن هنگام، کنار کعبه به نماز ایستاده بود و سورهٔ طور را می خواند.

باب (۴۷): دربارهٔ سعی میان صفا و مروه و این سخن خداوند متعال که می فرماید: «ه طه فا و مروه زا شانه های ی هند»

۷۰۱ــ عن عُرْوَةَ قَالَ: قُلْتُ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا: مَا أَرَى عَلَيَّ جُنَاحًا أَنْ لاَ أَتَطَوَّفَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، قَالَتْ: لِمَ؟ قُلْتُ: لأَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ ...﴾ الآيَة، فَقَالَتْ: لَوْ كَانَ كَمَا تَقُولُ، لَكَانَ: فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لاَ يَطَّوَّفَ بِهِمَا، إِنَّمَا أُنْزِلَ هَذَا فِي أُنَاسٍ مِنَ الأَنْصَارِ، كَانُوا إِذَا

أَهَلُّوا أَهَلُّوا لِمَنَاةَ فِي الْجَاهِلِيَّة، فَلاَ يَحِلُّ لَهُمْ أَنْ يَطَّوَّفُوا بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَة، فَلَمَّا قَدِمُوا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ لِلْحَجِّ، ذَكَرُوا ذَلِكَ لَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى هَذِهِ الآيَةَ، فَلَعَمْرِي مَا أَتَمَّ اللَّهُ حَجَّ مَنْ لَمْ يَطُفْ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَة،

و فی روايةٍ: مَا أَتَمَّ اللَّهُ حَجَّ امْرِئٍ وَلا عُمْرَتَهُ لَمْ يَطُفْ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَة. (م/ ١٢٧٧)

ترجمه: عروه می گوید: به عایشه رضی الله عنها گفتم: فکر می کنم اگر میان صفا و مروه سعی نکنم، گناهکار نمی شوم. عایشه گفت: چرا؟ گفتم: زیرا خداوند متعال مـی فرمایـد: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّه﴾ یعنی همانا صفا و مروه از نشانه های الهی هستند. پس هر کس، حج یا عمره انجام داد، بر او گناهی نیست که سعی میان صفا و مروه را انجام دهد.

عایشه رضی الله عنها گفت: اگر اینطور می بـود کـه شـما تفسر کرديـد، خداونـد متعـال می فرمود: «فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لاَ يَطَّوَّفَ بِهِمَا» یعنی اگر میان صفا و مروه، سعی نکرد، بر او گناهی نیست.

باید دانست که این آیه دربارهٔ گروهی از انصار، نازل گردید؛ آنان در جاهلیت هنگامی که می خواستند، احرام ببندند، برای منات (اسم بت) احرام می بستند. در این صورت، بـرای آنـان جایز نبود که میان صفا و مروه، سعی کنند. هنگامی که همراه نبی اکرم ﷺ بـرای حـج آمدنـد، ماجرا را برایش یادآوری نمودند. آنگاه خداوند عزوجل آیهٔ فوق را نازل نمود.

به عمرم که هر کس، سعی میان صفا و مـروه را انجـام ندهـد، خداونـد حجـش را کامـل نمی کند.

و در روایتی آمده است که عایشه رضی الله عنها گفت: خداوند، حج و عمرهٔ کسی را که سعی میان صفا و مروه را انجام ندهد، کامل نمی نماید.

باب (۴۸): هفت سعی میان صفا و مروه، یک بار انجام می شود

٧٠٢ــ عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قال: لَمْ يَطُفْ النَّبِيُّ ﷺ وَلاَ

أَصْحَابُهُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، إِلاَّ طَوَافًا وَاحِدًا. (م/ ١٢٧٩)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ و یارانش میان صفا و مروه فقط یک بار (هفت) سعی می نمودند.

باب (۴۹): طواف وسعی لازم برای کسی که به نیت حج، احرام می بندد و به مکه می آید

٧٠٣ــ عَنْ وَبَرَةَ (یعنی: ابن عبدالرحمن) قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: أَيَصْلُحُ لِي أَنْ أَطُوفَ بِالْبَيْتِ قَبْلَ أَنْ آتِيَ الْمَوْقِفَ، فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: فَإِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ: لاَ تَطُفْ بِالْبَيْتِ حَتَّى تَأْتِيَ الْمَوْقِفَ، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: فَقَدْ حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَطَافَ بِالْبَيْتِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ الْمَوْقِفَ، فَبِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَقُّ أَنْ تَأْخُذَ، أَوْ بِقَوْلِ ابْنِ عَبَّاسٍ، إِنْ كُنْتَ صَادِقًا؟!

و فی روایة قَالَ: رَأَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَحْرَمَ بِالْحَجِّ وَطَافَ بِالْبَيْتِ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ. (م/ ١٢٣٣)

ترجمه: وبره بن عبدالرحمن می گوید: نزد عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نشسته بودم که مردی آمد و پرسید: آیا برای من شایسته است که قبل از وقوف (در عرفات) خانۀ خدا را طواف نمایم؟ ابن عمر گفت: بله. آن مرد گفت: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: تا وقوف عرفات را انجام نداده ای، کعبه را طواف مکن. ابن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله ﷺ حج نمود و قبل از اینکه در عرفات، وقوف نماید، خانۀ خدا را طواف نمود. اگر تو (در ایمان ات) صداقت داری، سخن رسول الله ﷺ شایسته تر است که از آن، پیروی نماییم یا سخن ابن عباس؟

و در روایتی آمده است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: ما دیدیم که رسول الله ﷺ برای حج، احرام بست و خانۀ خدا را طواف نمود و بین صفا و مروه، سعی کرد.

٧٠٤ــ عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ قَالَ: سَأَلْنَا ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنْ رَجُلٍ

قَدِمَ بِعُمْرَةٍ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ وَلَمْ يَطُفْ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، أَيَأْتِي امْرَأَتَهُ؟ فَقَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعًا، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، سَبْعًا، وَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. (م/ ١٢٣٤)

ترجمه: عمرو بن دینار رضی الله عنه می گوید: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما پرسیدیم: اگر شخصی به قصد ادای عمره، بیت را طواف نماید ولی سعی بین صفا و مروه را انجام ندهد، آیا می تواند با همسرش، همبستری کند؟ (می‌تواند از احرام عمره خارج شود)؟ جواب داد: رسول الله ﷺ که به مکه تشریف آورد، نخست، بیت را طواف نمود و دو رکعت نماز، پشت مقام ابراهیم خواند (طوری که مقام بین ایشان و کعبه قرار گرفت). سپس بین صفا و مروه، سعی نمود. و آنحضرت ﷺ بهترین الگو برای شماست.

باب (۵۰): وارد شدن به کعبه و نماز خواندن و دعا کردن در آن

۷۰۵ــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْفَتْحِ، فَنَزَلَ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ، وَأَرْسَلَ إِلَى عُثْمَانَ بْنِ طَلْحَةَ فَجَاءَ بِالْمِفْتَحِ، فَفَتَحَ الْبَابَ، قَالَ: ثُمَّ دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ وَبِلَالٌ وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَعُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ رضي الله عنه وَأَمَرَ بِالْبَابِ فَأُغْلِقَ، فَلَبِثُوا فِيهِ مَلِيًّا، ثُمَّ فَتَحَ الْبَابَ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: فَبَادَرْتُ النَّاسَ فَتَلَقَّيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَارِجًا، وَبِلَالٌ عَلَى إِثْرِهِ، فَقُلْتُ لِبِلَالٍ: هَلْ صَلَّى فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: بَيْنَ الْعَمُودَيْنِ، تِلْقَاءَ وَجْهِهِ، قَالَ: وَنَسِيتُ أَنْ أَسْأَلَهُ: كَمْ صَلَّى. (م/ ١٣٢٩)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ روز فتح مکه آمد و کنار کعبه، توقف نمود و فردی را بدنبال عثمان بن طلحه فرستاد. او کلید کعبه را آورد و در را باز کرد. نبی اکرم ﷺ، بلال، اسامه بن زید و عثمان بن طلحه، وارد شدند. آنگاه، آنحضرت ﷺ دستور داد و دروازه، بسته شد. آنان، اندکی در آن، درنگ کردند. عبدالله بن عمر می گوید: از مردم، جلوتر رفتم و دیدم که رسول الله ﷺ بیرون شده است و بلال به دنبالش می آید. به او گفتم: آیا رسول الله ﷺ داخل کعبه، نماز خواند؟ گفت: بله. پرسیدم: کجا؟ گفت: میان دو ستون، روبروی

خودش.

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: فراموش کردم بپرسم که چند رکعت خواند.

٧٠٦ـ عن ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: قُلْتُ لِعَطَاءٍ: أَسَمِعْتَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: إِنَّمَا أُمِرْتُمْ بِالطَّوَافِ وَلَمْ تُؤْمَرُوا بِدُخُولِه، قَالَ: لَمْ يَكُنْ يَنْهَى عَنْ دُخُولِه، وَلَكِنِّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَخْبَرَنِي أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا دَخَلَ الْبَيْتَ دَعَا فِي نَوَاحِيهِ كُلِّهَا، وَلَمْ يُصَلِّ فِيهِ حَتَّى خَرَجَ، فَلَمَّا خَرَجَ رَكَعَ فِي قُبُلِ الْبَيْتِ رَكْعَتَيْنِ، وَقَالَ: «هَذِهِ الْقِبْلَةُ». قُلْتُ لَهُ: مَا نَوَاحِيهَا؟ أَفِي زَوَايَاهَا؟ قَالَ: بَلْ فِي كُلِّ قِبْلَةٍ مِنَ الْبَيْتِ. (م/ ١٣٣٠)

ترجمه: ابن جریج می گوید: به عطا گفتم: آیا شنیده ای که ابن عباس می گوید: به شما دستور داده شده که طواف نمایید نه اینکه وارد کعبه شوید؟ گفت: از وارد شدن، منع نمی کرد. ولی شنیدم که می گفت: اسامه بن زید به من گفت: هنگامی که نبی اکرم ﷺ وارد خانهٔ کعبه شد، در تمام نواحی آن، دعا نمود و در آن، نماز نخواند تا اینکه بیرون شد. و هنگامی که بیرون شد، روبروی کعبه، دو رکعت نماز خواند و فرمود: «این، قبله است». از او پرسیدم: آیا هدف از نواحی آن، همان زاویه های آن هستند؟ جواب داد: بلکه در تمام گوشه های کعبه.

باب (٥١): دربارهٔ حج نبی اکرم ﷺ

٧٠٧ـ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، فَسَأَلَ عَنِ الْقَوْمِ حَتَّى انْتَهَى إِلَيَّ، فَقُلْتُ: أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ، فَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى رَأْسِي فَنَزَعَ زِرِّي الأَعْلَى، ثُمَّ نَزَعَ زِرِّي الأَسْفَلَ، ثُمَّ وَضَعَ كَفَّهُ بَيْنَ ثَدْيَيَّ وَأَنَا يَوْمَئِذٍ غُلَامٌ شَابٌّ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِكَ يَا ابْنَ أَخِي، سَلْ عَمَّا شِئْتَ، فَسَأَلْتُهُ، وَهُوَ أَعْمَى، وَحَضَرَ وَقْتُ الصَّلَاةِ، فَقَامَ فِي نِسَاجَةٍ مُلْتَحِفًا بِهَا، كُلَّمَا وَضَعَهَا عَلَى مَنْكِبِهِ رَجَعَ طَرَفَاهَا إِلَيْهِ مِنْ صِغَرِهَا، وَرِدَاؤُهُ إِلَى جَنْبِهِ، عَلَى الْمِشْجَبِ، فَصَلَّى بِنَا، فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ حَجَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ بِيَدِهِ، فَعَقَدَ

تسْعًا، فَقَالَ: إنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ مَكَثَ تسْعَ سنينَ لَمْ يَحُجَّ، ثُمَّ أَذَّنَ في النَّاسِ في الْعَاشرَة أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ حَاجٌّ، فَقَدمَ الْمَدينَةَ بَشَرٌ كَثيرٌ، كُلُّهُمْ يَلْتَمسُ أَنْ يَأْتَمَّ برَسُولِ اللَّه ﷺ، وَيَعْمَلَ مثْلَ عَمَله، فَخَرَجْنَا مَعَهُ، حَتَّى أَتَيْنَا ذَا الْحُلَيْفَة، فَوَلَدَتْ أَسْمَاءُ بنْتُ عُمَيْسٍ مُحَمَّدَ بْنَ أَبي بَكْرٍ ﷺ، فَأَرْسَلَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ: كَيْفَ أَصْنَعُ؟ قَالَ: «اغْتَسِلِي وَاسْتَثْفِرِي بِثَوْبٍ وَأَحْرِمِي».

فَصَلَّى رَسُولُ اللَّه ﷺ في الْمَسْجد، ثُمَّ رَكبَ الْقَصْوَاءَ، حَتَّى إِذَا اسْتَوَتْ به نَاقَتُهُ عَلَى الْبَيْدَاء، نَظَرْتُ إِلَى مَدِّ بَصَرِي بَيْنَ يَدَيْه، منْ رَاكب وَمَاش، وَعَنْ يَمينه مثْلَ ذَلكَ، وَعَنْ يَسَاره مثْلَ ذَلكَ، وَمنْ خَلْفه مثْلَ ذَلكَ، وَرَسُولُ اللَّه ﷺ بَيْنَ أَظْهُرنَا، وَعَلَيْه يَنْزلُ الْقُرْآنُ، وَهُوَ يَعْرفُ تَأْوِيلَهُ، وَمَا عَملَ به منْ شَيْءٍ عَملْنَا به، فَأَهَلَّ بالتَّوْحيد: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لاَ شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ، وَالْمُلْكَ لاَ شَرِيكَ لَكَ». وَأَهَلَّ النَّاسُ بهَذَا الَّذي يُهلُّونَ به، فَلَمْ يَرُدَّ رَسُولُ اللَّه ﷺ عَلَيْهِمْ شَيْئًا منْهُ، وَلَزمَ رَسُولُ اللَّه ﷺ تَلْبيَتَهُ، قَالَ جَابرٌ ﷺ: لَسْنَا نَنْوي إلاَّ الْحَجَّ، لَسْنَا نَعْرفُ الْعُمْرَةَ، حَتَّى إذَا أَتَيْنَا الْبَيْتَ مَعَهُ، اسْتَلَمَ الرُّكْنَ فَرَمَلَ ثَلاَثًا وَمَشَى أَرْبَعًا، ثُمَّ نَفَذَ إِلَى مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْه السَّلاَم، فَقَرَأَ: ﴿وَاتَّخذُوا منْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ فَجَعَلَ الْمَقَامَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْبَيْت، فَكَانَ أَبي يَقُولُ - وَلاَ أَعْلَمُهُ ذَكَرَهُ إلاَّ عَنْ النَّبيِّ ﷺ - (كَانَ يَقرَأُ في الرَّكْعَتَيْنِ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ وَ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى الرُّكْنِ فَاسْتَلَمَهُ، ثُمَّ خَرَجَ منْ الْبَاب إِلَى الصَّفَا، فَلَمَّا دَنَا منْ الصَّفَا قَرَأَ: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ منْ شَعَائرِ اللَّه﴾. «أَبْدَأُ بمَا بَدَأَ اللَّهُ به».

فَبَدَأَ بالصَّفَا، فَرَقيَ عَلَيْه حَتَّى رَأَى الْبَيْتَ، فَاسْتَقْبَلَ الْقبْلَةَ فَوَحَّدَ اللَّهَ وَكَبَّرَهُ، وَقَالَ: «لاَ إِلَهَ إلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ، لاَ إِلَهَ إلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ، أَنْجزَ وَعْدَهُ، وَنَصرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الأَحْزَابَ

وَحْدَهُ». ثُمَّ دَعَا بَيْنَ ذَلكَ، قَالَ مثْلَ هَذَا ثَلاَثَ مَرَّات، ثُمَّ نَزَلَ إِلَى الْمَرْوَة، حَتَّى إِذَا انْصَبَّتْ قَدَمَاهُ فِي بَطْنِ الْوَادي سَعَى، حَتَّى إِذَا صَعِدَتَا مَشَى، حَتَّى أَتَى الْمَرْوَةَ، فَفَعَلَ عَلَى الْمَرْوَة كَمَا فَعَلَ عَلَى الصَّفَا، حَتَّى إِذَا كَانَ آخرُ طَوَافه عَلَى الْمَرْوَة فَقَالَ: «لَوْ أَنِّي اسْتَقْبَلْتُ منْ أَمْري مَا اسْتَدْبَرْتُ لَمْ أَسُقْ الْهَدْيَ وَجَعَلْتُهَا عُمْرَةً» . فَمَنْ كَانَ منْكُمْ لَيْسَ مَعَهُ هَدْيٌ فَلْيَحلَّ وَلْيَجْعَلْهَا عُمْرَةً، فَقَامَ سُرَاقَةُ بْنُ مَالك بْنِ جُعْشُمٍ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه أَلعَامنَا هَذَا أَمْ لأَبَد؟ فَشَبَّكَ رَسُولُ اللَّه ﷺ أَصَابعَهُ وَاحدَةً فِي الأُخْرَى، وَقَالَ: «دَخَلَتْ الْعُمْرَةُ فِي الْحَجِّ ـــ مَرَّتَيْنِ ـــ لاَ بَلْ لأَبَد أَبَد».

وَقَدمَ عَليٌّ ﷺ منَ الْيَمَنِ ببُدْن النَّبيِّ ﷺ، فَوَجَدَ فَاطمَةَ رَضيَ اللهُ عَنْهَا ممَّنْ حَلَّ، وَلَبستْ ثيَابًا صَبيغًا، وَاكْتَحَلَتْ، فَأَنْكَرَ ذَلكَ عَلَيْهَا، فَقَالَتْ: إنَّ أَبي أَمَرَني بهَذَا، قَالَ: فَكَانَ عَليٌّ ﷺ يَقُولُ بالْعرَاق: فَذَهَبْتُ إِلَى رَسُول اللَّه ﷺ مُحَرِّشًا عَلَى فَاطمَةَ للَّذي صَنَعَتْ، مُسْتَفْتيًا لرَسُول اللَّه ﷺ فيمَا ذَكَرَتْ عَنْهُ، فَأَخْبَرْتُهُ أَنِّي أَنْكَرْتُ ذَلكَ عَلَيْهَا، فَقَالَ: «صَدَقَتْ صَدَقَتْ، مَاذَا قُلْتَ حينَ فَرَضْتَ الْحَجَّ»؟ قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُمَّ إنِّي أُهلُّ بمَا أَهَلَّ به رَسُولُكَ، قَالَ: «فَإنَّ مَعيَ الْهَدْيَ فَلاَ تَحلُّ». قَالَ : فَكَانَ جَمَاعَةُ الْهَدْي الَّذي قَدمَ به عَليٌّ منْ الْيَمَنِ وَالَّذي أَتَى به النَّبيُّ ﷺ مائَةً، قَالَ: فَحَلَّ النَّاسُ كُلُّهُمْ وَقَصَّرُوا إلاَّ النَّبيَّ ﷺ وَمَنْ كَانَ مَعَهُ هَدْيٌ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ التَّرْويَة تَوَجَّهُوا إلَى منًى، فَأَهَلُّوا بالْحَجِّ، وَرَكبَ رَسُولُ اللَّه ﷺ فَصَلَّى بهَا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْربَ وَالْعشَاءَ وَالْفَجْرَ، ثُمَّ مَكَثَ قَليلاً حَتَّى طَلَعَتْ الشَّمْسُ، وَأَمَرَ بقُبَّة منْ شَعَر تُضْرَبُ لَهُ بنَمرَةَ، فَسَارَ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَلاَ تَشُكُّ قُرَيْشٌ إلاَّ أَنَّهُ وَاقفٌ عنْدَ الْمَشْعَر الْحَرَام، كَمَا كَانَتْ قُرَيْشٌ تَصْنَعُ في الْجَاهليَّة، فَأَجَازَ رَسُولُ اللَّه ﷺ حَتَّى أَتَى عَرَفَةَ، فَوَجَدَ الْقُبَّةَ قَدْ ضُربَتْ لَهُ بنَمرَةَ فَنَزَلَ بهَا، حَتَّى إذَا زَاغَتْ الشَّمْسُ أَمَرَ بالْقَصْوَاء فَرُحلَتْ لَهُ، فَأَتَى بَطْنَ الْوَادي

فَخَطَبَ النَّاسَ وَقَالَ: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، أَلاَ كُلُّ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ تَحْتَ قَدَمَيَّ مَوْضُوعٌ، وَدِمَاءُ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ، وَإِنَّ أَوَّلَ دَمٍ أَضَعُ مِنْ دِمَائِنَا دَمُ ابْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ ــ كَانَ مُسْتَرْضَعًا فِي بَنِي سَعْدٍ فَقَتَلَتْهُ هُذَيْلٌ ــ وَرِبَا الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ، وَأَوَّلُ رِبًا أَضَعُ رِبَانَا، رِبَا عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَإِنَّهُ مَوْضُوعٌ كُلُّهُ، فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ، فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانِ اللَّهِ، وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ، وَلَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ لاَ يُوطِئْنَ فُرُشَكُمْ أَحَدًا تَكْرَهُونَهُ، فَإِنْ فَعَلْنَ ذَلِكَ فَاضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبَرِّحٍ، وَلَهُنَّ عَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ، وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ إِنِ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ كِتَابُ اللَّهِ، وَأَنْتُمْ تُسْأَلُونَ عَنِّي، فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ»؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَأَدَّيْتَ وَنَصَحْتَ، فَقَالَ بِإِصْبَعِهِ السَّبَّابَةِ، يَرْفَعُهَا إِلَى السَّمَاءِ وَيَنْكُتُهَا إِلَى النَّاسِ: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ اللَّهُمَّ اشْهَدْ». ثَلاَثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ أَذَّنَ، ثُمَّ أَقَامَ فَصَلَّى الظُّهْرَ، ثُمَّ أَقَامَ فَصَلَّى الْعَصْرَ، وَلَمْ يُصَلِّ بَيْنَهُمَا شَيْئًا، ثُمَّ رَكِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَتَى الْمَوْقِفَ، فَجَعَلَ بَطْنَ نَاقَتِهِ الْقَصْوَاءِ إِلَى الصَّخَرَاتِ، وَجَعَلَ حَبْلَ الْمُشَاةِ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ، فَلَمْ يَزَلْ وَاقِفًا حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ، وَذَهَبَتِ الصُّفْرَةُ قَلِيلاً حَتَّى غَابَ الْقُرْصُ، وَأَرْدَفَ أُسَامَةَ خَلْفَهُ، وَدَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ شَنَقَ لِلْقَصْوَاءِ الزِّمَامَ، حَتَّى إِنَّ رَأْسَهَا لَيُصِيبُ مَوْرِكَ رَحْلِهِ، وَيَقُولُ بِيَدِهِ الْيُمْنَى: «أَيُّهَا النَّاسُ السَّكِينَةَ السَّكِينَةَ». كُلَّمَا أَتَى حَبْلاً مِنَ الْحِبَالِ أَرْخَى لَهَا قَلِيلاً حَتَّى تَصْعَدَ، حَتَّى أَتَى الْمُزْدَلِفَةَ، فَصَلَّى بِهَا الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ بِأَذَانٍ وَاحِدٍ وَإِقَامَتَيْنِ، وَلَمْ يُسَبِّحْ بَيْنَهُمَا شَيْئًا، ثُمَّ اضْطَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ، وَصَلَّى الْفَجْرَ، حِينَ تَبَيَّنَ لَهُ الصُّبْحُ، بِأَذَانٍ وَإِقَامَةٍ، ثُمَّ رَكِبَ الْقَصْوَاءَ حَتَّى أَتَى الْمَشْعَرَ الْحَرَامَ، فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ، فَدَعَاهُ وَكَبَّرَهُ وَهَلَّلَهُ وَوَحَّدَهُ فَلَمْ يَزَلْ وَاقِفًا حَتَّى أَسْفَرَ جِدًّا، فَدَفَعَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَأَرْدَفَ الْفَضْلَ بْنَ عَبَّاسٍ ــ

وَكَانَ رَجُلاً حَسَنَ الشَّعْرِ أَبْيَضَ وَسِيمًا ـ فَلَمَّا دَفَعَ رَسُولُ اللَّه ﷺ مَرَّتْ به ظُعُنٌ يَجْرِينَ، فَطَفِقَ الْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهِنَّ، فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يَدَهُ عَلَى وَجْه الْفَضْلِ، فَحَوَّلَ الْفَضْلُ وَجْهَهُ إِلَى الشِّقِّ الآخَرِ يَنْظُرُ، فَحَوَّلَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يَدَهُ مِنْ الشِّقِّ الآخَرِ عَلَى وَجْه الْفَضْلِ يَصْرِفُ وَجْهَهُ مِنْ الشِّقِّ الآخَرِ يَنْظُرُ، حَتَّى أَتَى بَطْنَ مُحَسِّرٍ، فَحَرَّكَ قَلِيلاً، ثُمَّ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوُسْطَى الَّتِي تَخْرُجُ عَلَى الْجَمْرَةِ الْكُبْرَى، حَتَّى أَتَى الْجَمْرَةَ الَّتِي عِنْدَ الشَّجَرَةِ، فَرَمَاهَا بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ، يُكَبِّرُ مَعَ كُلِّ حَصَاةٍ مِنْهَا مِثْلِ حَصَى الْخَذْفِ، رَمَى مِنْ بَطْنِ الْوَادِي، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمَنْحَرِ فَنَحَرَ ثَلاَثًا وَسِتِّينَ بِيَدِه، ثُمَّ أَعْطَى عَلِيًّا ﷺ، فَنَحَرَ مَا غَبَرَ، وَأَشْرَكَهُ فِي هَدْيِه، ثُمَّ أَمَرَ مِنْ كُلِّ بَدَنَةٍ بِبَضْعَةٍ، فَجُعِلَتْ فِي قِدْرٍ فَطُبِخَتْ، فَأَكَلاَ مِنْ لَحْمِهَا وَشَرِبَا مِنْ مَرَقِهَا، ثُمَّ رَكِبَ رَسُولُ اللَّه ﷺ فَأَفَاضَ إِلَى الْبَيْتِ، فَصَلَّى بِمَكَّةَ الظُّهْرَ، فَأَتَى بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ يَسْقُونَ عَلَى زَمْزَمَ، فَقَالَ: «انْزِعُوا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَلَوْلاَ أَنْ يَغْلِبَكُمْ النَّاسُ عَلَى سِقَايَتِكُمْ لَنَزَعْتُ مَعَكُمْ». فَنَاوَلُوهُ دَلْوًا فَشَرِبَ مِنْهُ. (م/١٢١٨)

ترجمه: جعفر بن محمد می گوید: پدرم گفت: نزد جابر بن عبدالله رضی الله عنهما رفتیم. وی از ما خواست تا خودمان را معرفی کنیم تا اینکه نوبت من رسید. گفتم: من محمد بن علی بن حسین هستم. پس دستش را بسوی سرم پایین آورد و نخست، دکمهٔ اول پیراهنم را باز نمود. سپس دکمهٔ بعدی را باز نمود و دستش را روی سینه ام گذاشت و به من که در آن هنگام، نوجوان بودم، گفت: ای برادرزاده ام! خوش آمدی. هر چه می خواهی بپرس. قابل یادآوری است که او نابینا بود و من از او مسائلی پرسیدم. آنگاه، وقت نماز فرا رسید. پس او که خودش را در یک پارچهٔ بافتنی پیچیده بود برخاست و نماز را برای ما اقامه نمود. گفتنی است که پارچه اش به اندازه ای کوچک بود که هر گاه آنرا بالای شانه هایش می انداخت، دو طرفش، پایین می افتاد. و این در حالی بود که ردای او کنارش بالای جالباسی آویزان بود.

من گفتم: دربارهٔ حج رسول خدا ﷺ برایم بگو. او نه انگشت دستش را بست و گفت: رسول الله ﷺ نه سال در مدینه ماند بدون اینکه حج نماید. آنگاه در سال دهم، اعلان نمود که

پیامبر خدا ﷺ به حج می رود. لذا جمع کثیری به مدینه آمدند. همگی می خواستند به رسول الله ﷺ اقتدا نمایند و مانند ایشان، عمل کنند. بهر حال، ما با ایشان براه افتادیم تا اینکه به ذوالحلیفه رسیدیم. در آنجا، اسماء دختر عُمیس رضی الله عنهما زایمان نمود و محمد بن ابی بکر بدنیا آمد. او قاصدی نزد رسول خدا ﷺ فرستاد که: چکار کنم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «غسل کن، پارچه ای استفاده کن (مثل نوارهای بهداشتی امروزی) و احرام ببند».

آنگاه رسول الله ﷺ (بعد از غسل نمودن) دو رکعت نماز در مسجد خواند و بر ناقه اش «قصواء» سوار شد تا اینکه به بیداء رسید. در آنجا، من نگاهی انداختم تا جایی که با چشم قابل مشاهده بود، روبرو، پشت سر، سمت راست و سمت چپش را جمعیت سواره و پیاده فرا گرفته بود. فراموش نکنید که رسول الله ﷺ در میان ما بود، قرآن بر آنحضرت ﷺ نازل می شد و تفسیرش را خوب می دانست و هر آنچه که آنحضرت ﷺ انجام می داد ما نیز انجام می دادیم.

آنگاه رسول اکرم ﷺ لبیک یکتاپرستی سر داد و فرمود: «لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لاَ شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَکَ، وَالْمُلْکَ لاَ شَرِیکَ لَکَ». و مردم با کلماتی که امروزه لبیک می گویند، لبیک گفتند. (اشاره به بعضی از الفاظ لبیک که از برخی از صحابه نقل شده است). رسول خدا ﷺ به هیچ یک از الفاظ آنها ایراد نگرفت ولی خودش بر همان الفاظ لبیک یکتاپرستی، پایبند بود. (لفظ دیگری استفاده نکرد و سنت هم همین است که ما همان الفاظ رسول الله ﷺ را بگوییم).

جابر ﷺ می گوید: ما فقط قصد انجام حج داشتیم و از عمره، اطلاعی نداشتیم تا اینکه همراه رسول الله ﷺ به خانۀ خدا آمدیم. آنحضرت ﷺ رکن حجر الاسود را ستلام نمود (روی آن، دست کشید) و در سه شوط اول، رمل نمود (گام های نزدیک به هم و تندی برداشت و شانه هایش را تکان داد) و در چهار شوط دیگر، بطور عادی، راه رفت. سپس بسوی مقام ابراهیم علیه السلام حرکت کرد و آیۀ ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِیمَ مُصَلًّى﴾ (مقام ابراهیم را جای نماز قرار دهید) را تلاوت نمود و مقام را بین خود و خانۀ خدا قرار داد (و دو رکعت نماز خواند).

جعفر می گوید: پدرم گفت: مطمئنم که از رسول الله ﷺ نقل می کرد که ایشان در دو رکعت، سورۀ کافرون و اخلاص را خواند. سپس دوباره به حجر الاسود برگشت و آنرا استلام

نمود. آنگاه از دروازۀ صفا بیرون رفت. هنگامی که به صفا نزدیک شد، این آیه را تلاوت فرمود که: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّه﴾ (همانا صفا و مروه از نشانه های الهی هستند) و فرمود: «با همان چیزی که خداوند، آغاز نموده است، آغاز می نمایم».

لذا سعی را از صفا آغاز نمود و به اندازه ای بر آن، بالا رفت تا اینکه خانۀ خدا را مشاهده نمود. آنگاه روبروی آن ایستاد و بعد از بیان یگانگی و بزرگی خداوند عز وجل فرمود: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ». یعنی هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد؛ او یکتا است و شریکی ندارد؛ پادشاهی و حمد و ثنا فقط از آن اوست؛ او بر انجام هر کاری تواناست؛ هیچ معبودی بجز الله یگانه، وجود ندارد؛ وعده اش را عملی نمود، بنده اش را یاری کرد واحزاب را به تنهایی، شکست داد.

سپس دعا نمود و در این میان، کلمات فوق را سه بار، تکرار نمود. آنگاه بسوی مروه براه افتاد تا اینکه به وسط وادی رسید؛ در آنجا، دوید تا اینکه صعود، آغاز شد. آنگاه، بطور عادی راه رفت تا اینکه به مروه رسید؛ پس همان کارهایی را که بالای صفا انجام داده بود، بالای مروه نیز انجام داد. و در آخرین سعی، بالای مروه فرمود: «اگر آنچه را که اکنون می دانم، اول می دانستم، هدی (شکرانه) با خود نمی آوردم و این (اعمالم) را عمره قرار می دادم. پس هر کس از شما که هَدی با خود، همراه ندارد، از احرام بیرون بیاید و آنرا عمره بحساب آورد».

سراقه بن مالک بن جعشم برخاست و گفت: آیا این کار، ویژۀ این سال ماست یا همیشگی است. رسول الله ﷺ انگشتان یک دستش را در دست دیگرش، تشبیک کرد (تو در تو نمود) و دو بار فرمود: «عمره در حج، داخل شده است». و افزود: «نه، برای همیشه و ابدی است».

قابل ذکر است که علی ؓ شتران نبی اکرم ﷺ را از یمن آورد و متوجه شد که فاطمه رضی الله عنها جزو کسانی است که از احرام بیرون آمده، لباس رنگ شده، پوشیده و چشمانش را سرمه نموده است. علی ؓ این کار فاطمه رضی الله عنها را نپسندید و ایراد گرفت. فاطمه رضی الله عنها گفت: پدرم مرا به انجام این کار، دستور داده است.

راوی می گوید: بعد از آن، علی ؓ در عراق گفت: «آنگاه من نزد رسول الله ﷺ رفتم و

فاطمه رضی الله عنها را به خاطر کاری که انجام داده بود، مورد سرزنش قرار دادم. در عین حال از رسول الله ﷺ آنچه را که فاطمه از ایشان نقل کرد، استفتا نمودم و به آنحضرت ﷺ گفتم که من از فاطمه بخاطر این کارش، انتقاد نمودم. رسول الله ﷺ فرمود: «فاطمه، راست گفته است؛ راست گفته است. تو هنگام نیت حج چه گفتی»؟

علی می گوید: من گفتم: خدایا من به همان نیتی احرام می بندم که پیامبرت احرام بسته است. رسول الله ﷺ فرمود: «من هدی همراه خود آورده ام. پس تو از احرام، بیرون نیا».

راوی می گوید: شترانی را که علی ﷺ بعنوان هدی، همراه خود از یمن آورده بود و شترانی را که پیامبر اکرم ﷺ با خود آورده بود، در مجموع، صد شتر بودند.

بهر حال، بجز نبی اکرم ﷺ و کسانی که همراه خود، هدی آورده بودند، سایر مردم، موهایشان را کوتاه کردند و از احرام، بیرون آمدند. و روز هشتم (ذوالحجه) برای حج، احرام بستند و بسوی منا حرکت کردند. قابل یادآوری است که رسول الله ﷺ مسیر را سواره طی نمود و نمازهای ظهر، عصر، مغرب، عشا و صبح (روز بعد) را در منا خواند و مقداری صبر نمود تا اینکه خورشید طلوع کرد. آنگاه دستور داد تا خیمه ای موبین برایش در نمره برپا کنند. بعد از آن، آنحضرت ﷺ به راه افتاد. قریش، مطمئن بودند که پیامبر اکرم ﷺ در مشعر الحرام، همان جایی که آنان در دوران جاهلیت، توقف می کردند، توقف می نماید؛ اما رسول الله ﷺ از مشعر الحرام عبور نمود و به عرفه رسید. در آنجا دید که خیمه را برایش در نمره، برپا کرده اند. لذا در آنجا توقف نمود تا اینکه خورشید مائل گردید. در این هنگام، دستور داد تا ناقه اش قصواء را برایش پالان کنند. آنگاه به وسط وادی (عُرنه) آمد و برای مردم، سخنرانی نمود و فرمود: «همانا مال و جان شما مانند این روز، این ماه و این سرزمین، محترم هستند؛ بدانید که همهٔ امور جاهلیت را زیر پا گذاشتم؛ قتل های دوران جاهلیت، نادیده گرفته می شوند. و اولین خونی که از خونهایمان گذشت می نمایم، خون ربیعه بن حارث است (قابل یادآوری است که او به هدف شیرخوارگی در قبیلهٔ بنی سعد، بسر می برد که توسط قبیلهٔ هذیل، کشته شد). رباهای دوران جاهلیت نیز نادیده گرفته می شوند. و اولین ربایی که از رباهایمان گذشت می نمایم، ربای عباس بن عبدالمطلب است. همانا همهٔ آن، بخشیده شده است. دربارهٔ زنان از خدا بترسید. زیرا شما آنان را با عهد و پیمان خداوند به عقد خود در آورده اید و طبق شریعت الهی، شرمگاههایشان را برای خود، حلال ساخته اید. یکی از حقوق شما بر آنان، این است که کسی را که شما دوست ندارید به

خانه هایتان راه ندهند. اگر این کار را کردند، آنان را تنبیه کنید نه تنبیهی بسیار سخت. و حق آنان بر شما این است که آنان را بخوبی و به اندازهٔ توان، خوراک و پوشاک بدهید. همانا در میان شما چیزی گذاشتم که اگر به آن چنگ بزنید، گمراه نمی شوید. و آن، کتاب خداست. از شما در مورد من (روز قیامت) خواهند پرسید؛ چه جوابی می دهید»؟

صحابه رضوان الله علیهم اجمعین عرض کردند: ما گواهی می دهیم که شما پیام را رساندید، امانت را ادا کردید و نصیحت نمودید.

رسول الله ﷺ که انگشت سبابه اش را بسوی آسمان بلند می نمود و به سوی مردم مرتب اشاره می کرد، فرمود: «خدایا! گواه باش، خدایا! گواه باش». و این کار را سه بار تکرار نمود.

سپس اذان و اقامه گفت و نماز ظهر را خواند. آنگاه، اقامه گفت و بدون اینکه میان نماز ظهر و عصر، چیزی بخواند، نماز عصر را خواند.

بعد از آن، رسول الله ﷺ سوار بر مرکب اش شد و شکم شترش را به سوی صخره ها (تخته سنگ های کوه رحمت) قرار داد طوریکه راه افراد پیاده، روبرویش قرار گرفت و رو به سوی قبله نمود. وهمچنان ایستاد تا اینکه خورشید غروب نمود و زردی آن، اندکی از بین رفت. و قرص آن، ناپدید گردید. قابل یادآوری است که اسامه رضی الله عنه را پشت سرش سوار نموده بود. آنگاه حرکت نمود. آنحضرت ﷺ طوری مهار شتر را می کشید که سر شتر به قسمت جلوی پالان آن، چسبیده بود (شتر را کنترل می نمود تا آهسته راه برود) و با دست راستش اشاره می نمود و می فرمود: «ای مردم! آرامش را حفظ کنید، آرامش را حفظ کنید».

هر گاه به تپه های ریگ می رسید، اندکی مهار شتر را شل می نمود تا شتر بالای تپه برود.

و اینگونه به مسیرش ادامه داد تا اینکه به مزدلفه رسید؛ در آنجا با یک اذان و دو اقامه، نماز مغرب و عشا را خواند بدون اینکه میان آنها نفلی بخواند. سپس دراز کشید تا اینکه فجر، طلوع نمود. و هنگامی که صبح برایش هویدا گردید، نماز صبح را با یک اذان و یک اقامه خواند. آنگاه بر ناقه اش قصواء، سوار شد تا اینکه به مشعر الحرام آمد. در آنجا، رو به قبله نمود و دعا کرد و تکبیر و لا اله الا الله گفت و یگانگی خداوند را بیان نمود و همچنان ایستاد تا اینکه هوا خوب روشن شد. و قبل از اینکه خورشید طلوع کند، حرکت نمود. این بار، فضل بن عباس رضی الله عنهما را که دارای چهره ای سفید و زیبا بود و موهای قشنگی داشت، پشت سرش سوار

نمود.

هنگامی که رسول الله ﷺ حرکت نمود، زنانی که می دویدند از کنار ایشان، عبور کردند. فضل شروع به نگاه کردن به آنان نمود. رسول الله ﷺ دستش را روی صورت فضل گذاشت. فضل چهره اش را به طرف دیگر، برگرداند و نگاه می کرد. رسول اکرم ﷺ چهرهٔ فضل را از آن طرف دیگر نیز برگرداند. ولی فضل از آن طرف دیگر، نگاه می کرد. بهر حال، اینگونه رسول الله ﷺ به مسیرش ادامه داد تا اینکه به وادی محسر رسید. در آنجا، اندکی شتر را تندتر راند. سپس راه وسطی را که به جمره بزرگ می رسد، در پیش گرفت تا اینکه به جمره ای که کنار درخت است (جمرهٔ بزرگ) رسید. پس آنرا با هفت سنگ ریزه از وسط وادی (به اندازهٔ دانه باقلا) زد. هنگام زدن هر یک، تکبیر می گفت. آنگاه به محل قربانی نمودن رفت و شصت و سه شتر را با دست (مبارکش) ذبح نمود. سپس بقیهٔ شترها را به علی ﷺ داد تا ذبح نماید (مجموع آنها صد شتر بودند) و اینگونه علی ﷺ را در هدی اش، شریک نمود. سپس دستور داد تا از هر شتر، یک قطعه در دیگ بگذارند. آنگاه پیامبر اکرم ﷺ و علی ﷺ هر دو از گوشت و آبگوشت درست شده، میل نمودند. سپس رسول خدا ﷺ سوار شد و به کعبه آمد و نماز ظهر را در مکه خواند. و در آنجا فرزندان عبدالمطلب را دید که کنار زمزم ایستاده اند و مردم را آب می دهند. فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب! آب بکشید. اگر بیم آن نمی رفت که مردم به شما هجوم آورند و خدمت آب دادن را از شما بگیرند، من هم همراه شما آب می کشیدم». آنان یک دلو آب به رسول الله ﷺ تقدیم نمودند و آنحضرت ﷺ از آن آب، میل فرمود.

باب (۵۲): لبیک و تکبیر گفتن هنگام رفتن از منا به عرفات

۷۰۸ــ عن عَبْد اللَّه بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ: غَدَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّــهِ ﷺ مِنْ مِنًى إِلَى عَرَفَاتٍ، مِنَّا الْمُلَبِّي، وَمِنَّا الْمُكَبِّرُ. (م/ ۱۲۸٤)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: هنگام صبح، همراه رسول الله ﷺ از منا به عرفات رفتیم؛ بعضی از ما لبیک، و برخی دیگر، تکبیر می گفتیم.

۷۰۹ــ عَنْ مُحَمَّد بْنِ أَبِي بَكْرٍ الثَّقَفِيِّ ﷺ: أَنَّهُ سَأَلَ أَنسَ بْنَ مَالك ﷺ ــ وَهُمَا غَادِيَانِ مِنْ مِنًى إِلَى عَرَفَةَ ــ كَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ فِي هَــذَا الْيَــوْمِ مَــعَ

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: كَانَ يُهِلُّ الْمُهِلُّ مِنَّا، فَلاَ يُنْكَرُ عَلَيْهِ، وَيُكَبِّرُ الْمُكَبِّرُ مِنَّا، فَلاَ يُنْكَرُ عَلَيْهِ. (م/ ۱۲۸۵)

ترجمه: از محمد بن ابی بکر ثقفی روایت است که ایشان با انس بن مالک رضی الله عنهما از منا به عرفات می رفت. در این اثنا، محمد بن ابی بکر خطاب به انس گفت: در این روز، همراه رسول الله ﷺ چکار می کردید؟ انس ﷺ جواب داد: برخی لبیک و عده ای تکبیر می گفتند و هیچکدام مورد اعتراض قرار نمی گرفت.

باب (۵۳): دربارهٔ وقوف در عرفه و این سخن خداوند متعال که می فرماید:

«زا هان جایی که ودم، حوکت یه‌ک ننند، شا یز حوکت کید»

۷۱۰ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ قُرَيْشٌ وَمَنْ دَانَ دِينَهَا يَقِفُونَ بِالْمُزْدَلِفَةِ، وَكَانُوا يُسَمَّوْنَ الْحُمْسَ، وَكَانَ سَائِرُ الْعَرَبِ يَقِفُونَ بِعَرَفَةَ، فَلَمَّا جَاءَ الإِسْلاَمُ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يَأْتِيَ عَرَفَاتٍ فَيَقِفَ بِهَا، ثُمَّ يُفِيضَ مِنْهَا، فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾. (م/۱۲۱۹)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: قریش و کسانی که بر مذهب آنان بودند، در مزدلفه، وقوف می نمودند و به آنان حمس (متشدد در دین) می گفتند. ولی سایر عرب در عرفه، وقوف می نمودند. هنگامی که اسلام آمد، خداوند به پیامبرش دستور داد تا به عرفه برود و در آنجا وقوف نماید و از همانجا حرکت کند. این است که خداوند عزوجل می فرماید: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ یعنی سپس از همانجایی که مردم، حرکت می کنند و براه می افتند، شما نیز حرکت کنید.

۷۱۱ــ عن جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ﷺ قَالَ: أَضْلَلْتُ بَعِيرًا لِي، فَذَهَبْتُ أَطْلُبُهُ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَاقِفًا مَعَ النَّاسِ بِعَرَفَةَ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ إِنَّ هَذَا لَمِنَ الْحُمْسِ، فَمَا شَأْنُهُ هَاهُنَا؟ وَكَانَتْ قُرَيْشٌ تُعَدُّ مِنَ الْحُمْسِ. (م/ ۱۲۲۰)

ترجمه: جبیر بن مطعم ﷺ می گوید: شترم، گم شد. روز عرفه، برای پیدا کردن آن، بیرون

رفتم. رسول الله ﷺ را همراه مردم، در عرفات، در حال وقوف، دیدم. گفتم: بخدا سوگند! این مرد، از قریش است؛ اینجا چه کار می کند؟! (چون قریش در دوران جاهلیت، در مزدلفه وقوف می نمودند).

باب (۵۴): راه افتادن از عرفه و نماز خواندن در مزدلفه

٧١٢ـ عن كُرَيْب: أَنَّهُ سَأَلَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: كَيْفَ صَنَعْتُمْ حِينَ رَدِفْتَ رَسُولَ اللَّه ﷺ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ؟ فَقَالَ: جِئْنَا الشِّعْبَ الَّذِي يُنِيخُ النَّاسُ فِيهِ لِلْمَغْرِبِ، فَأَنَاخَ رَسُولُ اللَّه ﷺ نَاقَتَهُ وَبَالَ وَمَا قَالَ: أَهَرَاقَ الْمَاءَ ـ ثُمَّ دَعَا بِالْوَضُوءِ ـ فَتَوَضَّأَ وُضُوءًا لَيْسَ بِالْبَالِغِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه الصَّلَاةَ؟ فَقَالَ: «الصَّلَاةُ أَمَامَكَ». فَرَكِبَ حَتَّى جِئْنَا الْمُزْدَلِفَةَ، فَأَقَامَ الْمَغْرِبَ، ثُمَّ أَنَاخَ النَّاسُ فِي مَنَازِلِهِمْ، وَلَمْ يَحُلُّوا حَتَّى أَقَامَ الْعِشَاءَ الآخِرَةَ، فَصَلَّى ثُمَّ حَلُّوا، قُلْتُ: فَكَيْفَ فَعَلْتُمْ حِينَ أَصْبَحْتُمْ؟ قَالَ: رَدِفَهُ الْفَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ، وَانْطَلَقْتُ أَنَا فِي سُبَّاقِ قُرَيْشٍ عَلَى رِجْلَيَّ. (م/ ١٢٨٠)

ترجمه: کریب می گوید: به اسامه بن زید رضی الله عنهما گفتم: شما غروب روز عرفه، آن هنگامی که پشت سر رسول الله ﷺ سوار بودی، چکار می کردید؟ گفت: به وادی ای که مردم شترانشان را برای نماز مغرب متوقف می کنند، آمدیم. در آنجا رسول الله ﷺ شترش را خواباند (متوقف نمود) و قضای حاجت (ادرار) نمود. ـ راوی سخنی از ریختن آب، بمیان نیاورد ـ سپس آنحضرت ﷺ آب خواست و بطور مختصر، وضو ساخت. من گفتم: ای رسول خدا! نماز می خوانیم؟ فرمود: «جلوتر نماز می خوانیم». آنگاه بر شترش سوار شد تا اینکه به مزدلفه آمدیم. در آنجا، نماز مغرب را اقامه نمود. سپس مردم سرجایشان ماندند و حرکت نکردند تا اینکه آنحضرت ﷺ نماز عشا را اقامه نمود. پس نماز خواند و بعد از آن، بار انداختند. کریب می گوید: پرسیدم: هنگام صبح، چکار کردید؟ گفت: فضل بن عباس پشت سر رسول الله ﷺ سوار شد و من همراه افراد پیادۀ قریش، پیاده براه افتادم.

باب (۵۵): روش راه رفتن هنگام حرکت کردن از عرفه

۷۱۳ــ عَن عروة قَالَ: سُئِلَ أُسَامَةُ، وَأَنَا شَاهِدٌ - أَوْ قَالَ: سَأَلْتُ أُسَامَةَ بْنَ زَيْد رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا - وَكَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ أَرْدَفَهُ مِنْ عَرَفَات، قُلْتُ: كَيْفَ كَانَ يَسِيرُ رَسُولُ اللَّه ﷺ حِينَ أَفَاضَ مِنْ عَرَفَةَ؟ قَالَ: كَانَ يَسِيرُ الْعَنَقَ، فَإِذَا وَجَدَ فَجْوَةً نَصَّ. (م/ ١٢٨٦)

ترجمه: عروه می گوید: از اسامه که هنگام حرکت از عرفه، پشت سر رسول الله ﷺ سوار شده بود، در حضور من پرسیدند یا اینکه خودم پرسیدم که: پیامبر اکرم ﷺ هنگام حرکت کردن از عرفه، چگونه راه می رفت؟ گفت: عادی راه می رفت و هرگاه راه را باز می دید، تندتر راه می رفت.

باب (۵۶): دربارۀ خواندن نماز مغرب و عشا در مزدلفه

۷۱٤ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: جَمَعَ رَسُولُ اللَّه ﷺ بَيْنَ الْمَغْرِب وَالْعِشَاء، بِجَمْعٍ، لَيْسَ بَيْنَهُمَا سَجْدَةٌ، وَصَلَّى الْمَغْرِبَ ثَلَاثَ رَكَعَات، وَصَلَّى الْعِشَاءَ رَكْعَتَيْنِ، فَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ يُصَلِّي بِجَمْعٍ كَذَلِكَ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ تَعَالَى. (م/ ١٢٨٨)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در مزدلفه، نماز مغرب و عشا را با هم خواند بدون اینکه میان آنها نماز نفلی بخواند. گفتنی است که نماز مغرب را سه رکعت، و نماز عشا را دو رکعت خواند.

لذا خود ابن عمر رضی الله عنهما در مزدلفه، اینگونه نماز می خواند تا اینکه به دیدار الله شتافت.

باب (۵۷): خواندن نماز مغرب و عشا در مزدلفه با یک اقامه

۷۱۵ــ عن سَعِيد بْنِ جُبَيْر قال: أَفَضْنَا مَعَ ابْنِ عُمَرَ حَتَّى أَتَيْنَا جَمْعًا، فَصَلَّى بِنَا الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ بِإِقَامَةٍ وَاحِدَةٍ، ثُمَّ انْصَرَفَ فَقَالَ: هَكَذَا صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ

ﷺ فِي هَذَا الْمَكَانِ. (م/ ۱۲۸۸)

ترجمه: سعيد بن جبير مى گويد: همراه ابن عمر رضى الله عنهما حركت كرديم تا اينكه به مزدلفه رسيديم. او نماز مغرب و عشا را با يك اقامه، براى ما امامت نمود و گفت: رسول الله ﷺ در اين مكان، اينگونه ما را امامت نمود.

باب (۵۸): زود خواندن نماز صبح در مزدلفه

۷۱۶ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بنِ مسعود ﷺ قَالَ: مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى صَلاَةً إلاَّ لِمِيقَاتِهَا، إلاَّ صَلاَتَيْنِ صَلاَةَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ بِجَمْعٍ، وَصَلَّى الْفَجْرَ يَوْمَئِذٍ قَبْلَ مِيقَاتِهَا. (م/ ۱۲۸۹)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ مى گويد: رسول الله ﷺ را نديدم كه بجز دو نماز، هيچ نماز ديگرى را در غير وقتش بخواند: نماز مغرب و عشا را در مزدلفه (نماز مغرب را در وقت عشا خواند). و نماز صبح آنروز را هم قبل از وقت (عادى اش) خواند. (يعنى زودتر از هميشه، بعد از طلوع فجر خواند).

باب (۵۹): حركت كردن از مزدلفه در شب براى زن سنگين وزن

۷۱۷ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنَتْ سَوْدَةُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ الْمُزْدَلِفَةِ، تَدْفَعُ قَبْلَهُ، وَقَبْلَ حَطْمَةِ النَّاسِ وَكَانَتْ امْرَأَةً ثَبِطَةً ــ يَقُولُ الْقَاسِمُ وَالثَّبِطَةُ الثَّقِيلَةُ ــ قَالَت: فَأَذِنَ لَهَا، فَخَرَجَتْ قَبْلَ دَفْعِهِ، وَحَبَسَنَا حَتَّى أَصْبَحْنَا فَدَفَعْنَا بِدَفْعِهِ، وَلأَنْ أَكُونَ اسْتَأْذَنْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَمَا اسْتَأْذَنَتْهُ سَوْدَةُ، فَأَكُونَ أَدْفَعُ بِإِذْنِهِ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَفْرُوحٍ بِهِ. (م/ ۱۲۹۰)

ترجمه: عايشه رضى الله عنها مى گويد: شب مزدلفه، سوده رضى الله عنها كه زنى سنگين وزن بود از رسول الله ﷺ اجازه خواست تا قبل از آنحضرت ﷺ و ازدحام مردم، حركت كند. رسول الله ﷺ ايشان را اجازه داد. لذا وى قبل از حركت رسول الله ﷺ براه افتاد. ولى ما را تا صبح نگه داشتند. آنگاه همراه رسول الله ﷺ حركات كرديم . اگر من هم مثل سوده اجازه مى گرفتم و

با اجازه، حرکت می کردم، برایم از خوشحالی همراهی رسول اکرم ﷺ بهتر بود.

باب (۶۰): جلو فرستادن زنان از مزدلفه

٧١٨ـــ عن عَبْد اللَّه مَوْلَى أَسْمَاءَ قَالَ: قَالَتْ لِي أَسْمَاءُ رَضِيَ اَللّهُ عَنْهَـــا، وَهِيَ عِنْدَ دَارِ الْمُزْدَلِفَة: هَلْ غَابَ الْقَمَرُ؟ قُلْتُ: لاَ، فَصَلَّتْ سَاعَةً: ثُمَّ قَالَتْ: يَا بُنَيَّ هَلْ غَابَ الْقَمَرُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَتْ: ارْحَلْ بِي، فَارْتَحَلْنَا حَتَّى رَمَتْ الْجَمْرَةَ، ثُمَّ صَلَّتْ فِي مَنْزِلِهَا، فَقُلْتُ لَهَا: أَيْ هَنْتَاهْ لَقَدْ غَلَّسْنَا، قَالَتْ: كَلاَّ، أَيْ بُنَـــيَّ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَذِنَ لِلظُّعُنِ. (م/١ ١٣٩)

ترجمه: عبد الله مولای اسماء می گوید: اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما که در مزدلفه توقف کرده بود، به من گفت: آیا ماه، غروب کرده است؟ گفتم: خیر. پس ساعتی نماز خواند. سپس، گفت: ای پسرم! آیا ماه، غروب کرده است؟ گفتم: بلی. گفت: پس حرکت کنید. آنگاه، ما حرکت کردیم و رفتیم تا اینکه اسماء رضی الله عنها جمرهٔ عقبه را سنگ زد و سپس، برگشت و نماز صبح را در محل توقف خود، در منا، بجا آورد. به ایشان گفتم: ای فلانی! فکر می کنم در تاریکی، حرکت کردیم. اسماء گفت: هرگز ای فرزندم! رسول الله ﷺ زنان را برای این کار، اجازه داده است.

باب (۶۱): جلو فرستادن افراد ضعیف و ناتوان از مزدلفه

٧١٩ـــ عن ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللّهُ عَنْهُمَا قال بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الثَّقَلِ ـــ أَوْ قَالَ فِي الضَّعَفَةِ ـــ مِنْ جَمْعٍ بِلَيْلٍ. (م/ ١٤٣)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ مرا شبانه از مزدلفه، همراه افراد ضعیف و ناتوان فرستاد.

٧٢٠ـــ عن سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّه أَنَّ عَبْدَ اللَّه بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اَللّهُ عَنْهُمَا كَـــانَ يُقَدِّمُ ضَعَفَةَ أَهْلِه، فَيَقِفُونَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ بِالْمُزْدَلِفَة بِاللَّيْلِ، فَيَذْكُرُونَ اللَّهَ مَا بَدَا لَهُمْ، ثُمَّ يَدْفَعُونَ قَبْلَ أَنْ يَقِفَ الإِمَامُ، وَقَبْلَ أَنْ يَدْفَعَ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقْدَمُ مِنًـــى

لِصَلَاةِ الْفَجْرِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقْدَمُ بَعْدَ ذَلِكَ، فَإِذَا قَدِمُوا رَمَوْا الْجَمْرَةَ، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ: أَرْخَصَ فِي أُولَئِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (م/ ١٢٩٥)

ترجمه: سالم بن عبدالله می گوید: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما افراد ناتوان و ضعیف خانواده اش را جلوتر می فرستاد. آنان، شب در مشعر الحرام، توقف می نمودند و به اندازه ای که می خواستند، ذکر می کردند. سپس قبل از توقف و حرکت امام، حرکت می کردند؛ عده ای برای نماز صبح به منا می آمدند و تعدادی هم بعد از آن به منا می آمدند. و هنگامی که به منا می رسیدند، جمرهٔ عقبه را سنگ می زدند. ابن عمر رضی الله عنهما می گفت: دربارهٔ اینها رسول الله ﷺ اجازه داده است.

باب (۶۲): لبیک گفتن حاجی تا هنگام سنگ زدن جمرهٔ عقبه

٧٣١ـ عن ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَرْدَفَ الْفَضْلَ رضي الله عنه مِنْ جَمْعٍ، قَالَ: فَأَخْبَرَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ: أَنَّ الْفَضْلَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَزَلْ يُلَبِّي حَتَّى رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ. (م/١٢٨١)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فضل را از مزدلفه، پشت سر خود، سوار نمود.

راوی حدیث میگوید: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما به من گفت: فضل مرا اطلاع داد که رسول الله ﷺ تا رمی جمرهٔ عقبه، همچنان لبیک می گفت.

٧٣٢ـ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ لَبَّى حِينَ أَفَاضَ مِنْ جَمْعٍ، فَقِيلَ: أَعْرَابِيٌّ هَذَا؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَنَسِيَ النَّاسُ أَمْ ضَلُّوا؟ سَمِعْتُ الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ، يَقُولُ فِي هَذَا الْمَكَانِ: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ». (م/ ١٢٨٣)

ترجمه: عبدالرحمن بن یزید می گوید: عبدالله هنگامی که از مزدلفه، حرکت کرد، لبیک گفت. مردم گفتند: این، بادیه نشین است؟! عبدالله گفت: آیا مردم فراموش کرده اند یا گمراه شده اند؟ از کسی که سورهٔ بقره بر او نازل شده است شنیدم که در این مکان می گفت: «لَبَّیْکَ

اللَّهُمَّ لَبَّيْکَ».

باب (۶۳): دربارهٔ رمی جمرهٔ عقبه از بطن وادی و تکبیر گفتن با هر سنگریزه

۷۱۳ـــ عَنْ الأَعْمَشِ قَالَ: سَمِعْتُ الْحَجَّاجَ بْنَ يُوسُفَ يَقُولُ، وَهُوَ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ: أَلِّفُوا الْقُرْآنَ كَمَا أَلَّفَهُ جِبْرِيلُ، السُّورَةُ الَّتِي يُذْكَرُ فِيهَا الْبَقَرَةُ، وَالسُّورَةُ الَّتِي يُذْكَرُ فِيهَا النِّسَاءُ، وَالسُّورَةُ الَّتِي يُذْكَرُ فِيهَا آلُ عِمْرَانَ، قَالَ فَلَقِيتُ إِبْرَاهِيمَ فَأَخْبَرْتُهُ بِقَوْلِهِ، فَسَبَّهُ وَقَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ يَزِيدَ أَنَّهُ كَانَ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ فَأَتَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ، فَاسْتَبْطَنَ الْوَادِي، فَاسْتَعْرَضَهَا، فَرَمَاهَا مِنْ بَطْنِ الْوَادِي بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ، يُكَبِّرُ مَعَ كُلِّ حَصَاةٍ، قَالَ: فَقُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِنَّ النَّاسَ يَرْمُونَهَا مِنْ فَوْقِهَا؟ فَقَالَ: هَذَا ـــ وَالَّذِي لاَ إِلَهَ غَيْرُهُ ـــ مَقَامُ الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ. (م/ ۱۲۹۶)

ترجمه: اعمش می گوید: شنیدم که حجاج بن یوسف بر منبر، سخنرانی می کند و می گوید: قرآن را آنگونه ترتیب دهید که جبریل ترتیب داده است: نخست، سوره ای را که در آن از بقره سخن گفته شده است. سپس سوره نساء و سوره آل عمران را بنویسید.

اعمش می گوید: بعد از آن، ابراهیم را دیدم و سخن حجاج را به اطلاع او رساندم. ابراهیم حجاج را دشنام داد و گفت: عبدالرحمن بن یزید به من گفت: من همراه عبدالله بن مسعود بودم که به جمرهٔ عقبه آمد و در بطن وادی (ته دره) ایستاد طوریکه مُشرف بر جمره بود و جمره را از بطن وادی با هفت سنگریزه زد و با هر سنگریزه، تکبیر می گفت.

اعمش می گوید: گفتم: ای ابا عبدالرحمن! مردم از بالای جمره، سنگ می زنند؟ گفت: سوگند به ذاتی که معبودی بجز او وجود ندارد، این، جای ایستادن کسی است که سورهٔ بقره بر او نازل شده است.

باب (۶۴): دربارهٔ سنگ زدن جمرهٔ عقبه در روز دهم، سوار بر مرکب

۷۱۴ـــ عن جَابِرٍ ﷺ قال: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَرْمِي عَلَى رَاحِلَتِهِ يَوْمَ النَّحْرِ،

وَيَقُولُ: «لِتَأْخُذُوا مَنَاسِكَكُمْ، فَإِنِّي لاَ أَدْرِي لَعَلِّي لاَ أَحُجُّ بَعْدَ حَجَّتِي هَـــذِهِ». (م/ ١٢٩٧)

ترجمه: جابرﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ را در روز دهم دیدم که سوار بر مرکب اش، جمره را رمی می کند (سنگریزه می زند) و می فرماید: «احکام تان را یاد بگیرید؛ زیرا من نمی دانم شاید بعد از این حجم، حج دیگری نداشته باشم».

باب (۶۵): اندازۀ سنگریزه ها

٧٢٥ــ عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قال: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ رَمَـــى الْجَمْرَةَ بِمِثْلِ حَصَى الْخَذْفِ. (م/ ١٢٩٩)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ را دیدم که جمره را با سنگریزه هایی به اندازۀ دانه باقلا، می زند.

باب (۶۶): وقت رمی جمرات

٧٢٦ــ جَابِرٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَمَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْجَمْرَةَ يَوْمَ النَّحْرِ ضُحًى، وَأَمَّا بَعْدَ ذلک فَإِذَا زَالَتْ الشَّمْسُ. (م/ ١٢٩٩)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ روز عید، هنگام چاشت، رمی جمره نمود. و روزهای بعد از آن، بعد از زوال آفتاب.

باب (۶۷): تعداد رمی، فرد می باشد

٧٢٧ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الاسْتِجْمَارُ تَوٌّ، وَرَمْـــيُ الْجِمَارِ تَوٌّ، وَالسَّعْيُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ تَوٌّ، وَالطَّوَافُ تَوٌّ، وَإِذَا اسْتَجْمَرَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْتَجْمِرْ بِتَوٍّ». (م/ ١٣٠٠)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «استنجا نمودن، رمی جمرات، سعی میان صفا و مروه و طواف، همگی فرد هستند. و هرگاه یکی از شما خواست با سنگ، استنجا نماید، با

سنگ های فرد، استنجا کند».

باب (۶۸): سر تراشیدن نبی اکرم ﷺ در حج

۷۷۸ــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَلَقَ رَأْسَهُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ. (م/ ١٣٠٤)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ در حجه الوداع موهای سرش را تراشید.

باب (۶۹): دربارۀ تراشیدن موهای سر و کوتاه کردن آنها

۷۷۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُحَلِّقِينَ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلِلْمُقَصِّرِينَ؟ قَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُحَلِّقِينَ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلِلْمُقَصِّرِينَ؟ قَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُحَلِّقِينَ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلِلْمُقَصِّرِينَ؟ قَالَ: «وَلِلْمُقَصِّرِينَ». (م/ ١٣٠٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خدایا! برای کسانی که در حج موهای سرشان را می تراشند، رحم فرما». صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! کسانی که کوتاه می کنند، چی؟ رسول اکرم ﷺ دوباره فرمود: «خدایا! برای کسانی که در حج موهای سرشان را می تراشند، رحم فرما». صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! کسانی که کوتاه می کنند، چی؟ پیامبر اکرم ﷺ باز هم فرمود: «خدایا! برای کسانی که که در حج موهای سرشان را می تراشند، رحم فرما». صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! کسانی که کوتاه می کنند، چی؟ سرانجام پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «برای کسانی که کوتاه می کنند، نیز رحم فرما».

باب (۷۰): دربارۀ رمی جمره و پس از آن، قربانی کردن و بعد از آن، سر تراشیدن و اینکه تراشیدن از سمت راست، آغاز گردد

۷۸۰ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْبُدْنِ فَنَحَرَهَا، وَالْحَجَّامُ جَالِسٌ، وَقَالَ بِيَدِهِ عَنْ رَأْسِهِ، فَحَلَقَ شِقَّهُ

الأَيْمَنَ فَقَسَمَهُ فِيمَنْ يَلِيه، ثُمَّ قَالَ: «احْلِقْ الشِّقَّ الآخَرَ». فَقَالَ: «أَيْنَ أَبُو طَلْحَةَ»؟ فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ. (م/ ١٣٠٥)

ترجمه: انس بن مالك رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ جمرۀ عقبه را رمی نمود (سنگ زد) سپس به سوی شترها رفت و آنها را ذبح کرد در حالی که سلمانی نشسته بود. آنگاه با دستش به سرش اشاره کرد و سمت راست سرش را تراشید و موهایش در میان کسانی که بودند، تقسیم نمود. سپس فرمود: «سمت دیگرش را بتراش». و افزود: «ابوطلحه کجاست»؟ و بقیۀ موهایش را به او داد.

باب (٧١): دربارۀ کسی که قبل از ذبح نمودن قربانی، سرش را بتراشد یا قبل از رمی جمره، قربانی کند

٧٣١ــ عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: وَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى رَاحِلَتِه، فَطَفِقَ نَاسٌ يَسْأَلُونَهُ، فَيَقُولُ الْقَائِلُ مِنْهُمْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي لَمْ أَكُنْ أَشْعُرُ أَنَّ الرَّمْيَ قَبْلَ النَّحْرِ، فَنَحَرْتُ قَبْلَ الرَّمْيِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَارْمِ وَلاَ حَرَجَ». قَالَ: وَطَفِقَ آخَرُ يَقُولُ: إِنِّي لَمْ أَشْعُرْ أَنَّ النَّحْرَ قَبْلَ الْحَلْقِ، فَحَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَنْحَرَ، فَيَقُولُ: «انْحَرْ وَلاَ حَرَجَ». قَالَ: فَمَا سَمِعْتُهُ يُسْأَلُ يَوْمَئِذ عَنْ أَمْرٍ، مِمَّا يَنْسَى الْمَرْءُ وَيَجْهَلُ ــ مِنْ تَقْدِيمِ بَعْضِ الأُمُورِ قَبْلَ بَعْضٍ، وَأَشْبَاهِهَا ــ إِلاَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «افْعَلُوا ذَلِكَ وَلاَ حَرَجَ». (م/ ١٣٠٦)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ سوار بر مرکب اش توقف نمود. مردم، شروع به مسئله پرسیدن از ایشان نمودند. یکی از آنان می گفت: ای رسول خدا! من نمی دانستم که قبل از قربانی، باید رمی کنم (جمره را سنگ بزنم) لذا قبل از رمی جمره، ذبح نمودم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «رمی کن هیچ اشکالی ندارد». فرد دیگری می گفت: من نمی دانستم که ذبح، قبل از سر تراشیدن است؛ لذا قبل از قربانی، سرم را تراشیدم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ذبح کن، هیچ اشکالی ندارد».

راوی می گوید: در آنروز دیدم که آنحضرت ﷺ در مورد هر کاری که انسان فراموش می نماید یا نمی داند از قبیل تقدیم بعضی از کارها بر بعضی دیگر و امثال اینها پرسیده شد، می فرمود: «این کار را انجام دهید، هیچ اشکالی ندارد».

٧٦٢ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَتَاهُ رَجُلٌ يَوْمَ النَّحْرِ وَهُوَ وَاقِفٌ عِنْدَ الْجَمْرَةِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ؟ فَقَالَ: «ارْمِ وَلاَ حَرَجَ». وَأَتَاهُ آخَرُ فَقَالَ: إِنِّي ذَبَحْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ؟ قَالَ: «ارْمِ وَلاَ حَرَجَ». وَأَتَاهُ آخَرُ فَقَالَ: إِنِّي أَفَضْتُ إِلَى الْبَيْتِ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ؟ قَالَ: «ارْمِ وَلاَ حَرَجَ». قَالَ: فَمَا رَأَيْتُهُ سُئِلَ يَوْمَئِذٍ عَنْ شَيْءٍ إِلاَّ قَالَ: «افْعَلُوا وَلاَ حَرَجَ». (م/ ١٣٠٦)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ روز عید، کنار جمره ایستاده بود. شنیدم که مردی آمد و گفت: ای رسول خدا! من قبل از اینکه رمی جمره کنم، سرم را تراشیده ام؟ (حکم چیست؟) پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «رمی کن، هیچ اشکالی ندارد». مردی دیگر آمد و گفت: من قبل از اینکه رمی جمره کنم، ذبح نموده ام؟ فرمود: «رمی کن؛ هیچ اشکالی ندارد». مردی دیگر آمد و گفت: من قبل از رمی، طواف افاضه انجام داده ام؟ فرمود: «رمی کن؛ هیچ اشکالی ندارد». راوی می گوید: در آن روز هر چه از رسول الله ﷺ پرسیدند، فرمود: «انجام دهید، هیچ اشکالی ندارد».

باب (٧٢): قلاده انداختن به گردن هدی (شکرانه) و علامت گذاری کوهان آن، هنگام احرام

٧٦٣ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الظُّهْرَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، ثُمَّ دَعَا بِنَاقَتِهِ فَأَشْعَرَهَا فِي صَفْحَةِ سَنَامِهَا الأَيْمَنِ، وَسَلَتَ الدَّمَ، وَقَلَّدَهَا نَعْلَيْنِ، ثُمَّ رَكِبَ رَاحِلَتَهُ، فَلَمَّا اسْتَوَتْ بِهِ عَلَى الْبَيْدَاءِ أَهَلَّ بِالْحَجِّ. (م/ ١٢٤٣)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ نماز ظهر را در ذوالحلیفه خواند و دستور داد تا شترش را بیاورند و دامنهٔ سمت راست کوهانش را علامت گذاشت طوریکه خون

از آن، جاری گردید و دو نعل بر گردن شتر آویزان نمود. سپس مرکب اش را سوار شد و هنگامی که به بیداء رسید، برای حج، لبیک گفت.

باب (۷۳): فرستادن هدی و قلاده انداختن به گردن آن، قبل از احرام بستن

۷۳۴ــ عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّهَا أَخْبَرَتْهُ أَنَّ ابْنَ زِيَادٍ كَتَبَ إِلَى عَائِشَةَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَنْ أَهْدَى هَدْيًا حَرُمَ عَلَيْهِ مَا يَحْرُمُ عَلَى الْحَاجِّ، حَتَّى يُنْحَرَ الْهَدْيُ، وَقَدْ بَعَثْتُ بِهَدْيِي، فَاكْتُبِي إِلَيَّ بِأَمْرِكِ، قَالَتْ عَمْرَةُ: قَالَتْ عَائِشَةُ: لَيْسَ كَمَا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ، أَنَا فَتَلْتُ قَلَائِدَ هَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِيَدَيَّ ثُمَّ قَلَّدَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ، ثُمَّ بَعَثَ بِهَا مَعَ أَبِي، فَلَمْ يَحْرُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْءٌ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ، حَتَّى نُحِرَ الْهَدْيُ. (م/ ۱۳۰۶)

ترجمه: عمره دختر عبدالرحمن می گوید: زیاد به عایشه رضی الله عنها نامه ای نوشت مبنی بر اینکه: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: هر کس، شکرانه بفرستد، تمام چیزهایی که بر حاجی (کسی که احرام بسته وبه حج می رود) تا هنگام ذبح شکرانه، حرام هستند، بر این شخص نیز حرام می شوند؛ من نیز شکرانه فرستاده ام؛ فتوایت را برایم بنویس.

عایشه رضی الله عنها گفت: اینطور نیست که ابن عباس رضی الله عنهما می گوید؛ زیرا من با دستان خودم قلاده های هدی رسول الله ﷺ را بافتم و پیامبر اکرم ﷺ با دستان خودش بر گردن شتران هدی انداخت و با پدرم فرستاد. و تا روز ذبح هدی (عید قربان) آنچه را که خداوند برای رسول الله ﷺ حلال کرده بود، حرام نشد.

۷۳۵ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَهْدَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَرَّةً إِلَى الْبَيْتِ غَنَمًا فَقَلَّدَهَا. (م/۱ ۱۳۲۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ یکبار گوسفندی را برای ذبح به حرم فرستاد و قلاده در گردن آن انداخت.

باب (۷۴): سوار شدن بر شتر قربانی

٧٣٦ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ رَأَى رَجُلاً يَسُوقُ بَدَنَةً، فَقَالَ: «ارْكَبْهَا». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهَا بَدَنَةٌ، فَقَالَ: «ارْكَبْهَا وَيْلَكَ». فِي الثَّانِيَةِ أَوْ فِي الثَّالِثَةِ. (م/ ١٣٢٢)

ترجمه: ابوهریرهؓ می گوید: رسول الله ﷺ شخصی را دید که شتر قربانی را می کشید و با خود می‌برد. آنحضرت ﷺ فرمود: «بر او سوار شو». آن شخص، گفت: این، شتر قربانی است. رسول الله ﷺ فرمود: «سوار شو». و بار دوم یا سوم، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «وای برتو، سوار شو».

٧٣٧ــ عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّه رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا سُئِلَ عَنْ رُكُوبِ الْهَدْيِ؟ فَقَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «ارْكَبْهَا بِالْمَعْرُوفِ إِذَا أُلْجِئْتَ إِلَيْهَا حَتَّى تَجِدَ ظَهْرًا». (م/ ١٣٢٤)

ترجمه: روایت است که از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما دربارهٔ سوار شدن شتر قربانی پرسیدند. وی گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «اگر به آن نیاز پیدا کردی و مجبور شدی، تا زمانی که سواری دیگری، پیدا نکرده ای، بر آن، سوار شو».

باب (۷۵): حکم شکرانه ای که قبل از رسیدن به جایگاهش بمیرد

٧٣٨ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ ذُؤَيْبًا أَبَا قَبِيصَةَ حَدَّثَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ كَانَ يَبْعَثُ مَعَهُ بِالْبُدْنِ ثُمَّ يَقُولُ: «إِنْ عَطِبَ مِنْهَا شَيْءٌ، فَخَشِيتَ عَلَيْهِ مَوْتًا، فَانْحَرْهَا، ثُمَّ اغْمِسْ نَعْلَهَا فِي دَمِهَا، ثُمَّ اضْرِبْ بِهِ صَفْحَتَهَا، وَلاَ تَطْعَمْهَا أَنْتَ وَلاَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ رُفْقَتِكَ». (م/ ١٣٢٦)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که ابو قبیصه ذویب به او گفت: رسول الله ﷺ شترهای قربانی خود را با من (به حرم) می فرستاد و می فرمود: «اگر یکی از آنها از پای در آمدو بیم مردنش می رفت، آنرا ذبح کن و نعل آنرا در خونش بزن و به کنارهٔ

کوهانش بمال. و نه خودت از آن بخور و نه همراهانت حق دارند از آن بخورند».

باب (۷۶): شریک شدن در هدی

۷۳۹ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُهِلِّينَ بِالْحَجِّ، فَأَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ نَشْتَرِكَ فِي الإِبِلِ وَالْبَقَرِ، كُلُّ سَبْعَةٍ مِنَّا فِي بَدَنَةٍ. (م/۱۳۱۸)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: ما که برای حج، احرام بسته بودیم همراه رسول الله ﷺ (از مدینه) بیرون رفتیم. پیامبر اکرم ﷺ دربارهٔ گاو و شتر به ما دستور داد که هر هفت نفر در یک قربانی، شریک شوند.

باب (۷۷): قربانی کردن گاو

۷۴۰ــ عَنْ جَابِرِ بنِ عبدِ اللهِ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: ذَبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ عَائِشَةَ بَقَرَةً يَوْمَ النَّحْرِ. (م/۱۳۱۹)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ روز قربانی برای عایشه رضی الله عنها یک گاو، ذبح نمود.

باب (۷۸): نحر شتر در حالت ایستاده و دست و پا بسته

۷۴۱ــ عَنْ زِيَادِ بْنِ جُبَيْرٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا أَتَى عَلَى رَجُلٍ وَهُوَ يَنْحَرُ بَدَنَتَهُ بَارِكَةً، فَقَالَ: ابْعَثْهَا قِيَامًا مُقَيَّدَةً، سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ ﷺ. (م/ ۱۳۲۰)

ترجمه: زیاد بن جبیر می گوید: ابن عمر رضی الله عنهما نزد مردی آمد در حالی که او شترش را خوابانده بود تا آنرا ذبح کند. ابن عمر گفت: شتر را بلند کن و ایستاده و دست و پا بسته، طبق سنت پیامبرتان، ذبح کن».

باب (۷۹): صدقه نمودن گوشت، پوست وپالان شترهای قربانی

۷۴۲ــ عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَقُومَ عَلَى بُدْنِهِ، وَأَنْ أَتَصَدَّقَ بِلَحْمِهَا وَجُلُودِهَا وَأَجِلَّتِهَا، وَأَنْ لاَ أُعْطِيَ الْجَزَّارَ مِنْهَا، قَالَ: «نَحْنُ

نُعْطِيهِ مِنْ عِنْدِنَا». (م/۱۳۱۷)

ترجمه: علی ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ به من دستور داد تا شتر قربانی اش را ذبح کنم و گوشت، پوست و پالانش را صدقه نمایم و قصاب را از آن، چیزی ندهم. و فرمود: «ما دستمزد قصاب را از خودمان می دهیم».

(دستمزد قصاب را نباید از گوشت قربانی بدهیم؛ ولی از گوشت آن، می توانیم به قصاب بدهیم).

باب (۸۰):طواف افاضه در روز عید قربان

۷٤٣ـــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَفَاضَ يَوْمَ النَّحْرِ، ثُمَّ رَجَعَ فَصَلَّى الظُّهْرَ بِمِنًى، قَالَ نَافِعٌ: فَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يُفِيضُ يَوْمَ النَّحْرِ، ثُمَّ يَرْجِعُ فَيُصَلِّي الظُّهْرَ بِمِنًى، وَيَذْكُرُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ فَعَلَهُ. (م/ ۱۳۰۸)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول خدا ﷺ روز عید قربان، طواف افاضه نمود. سپس برگشت ونماز ظهر را در منا خواند.

نافع می گوید: به همین خاطر، ابن عمر رضی الله عنهما روز عید قربان، طواف افاضه می نمود. سپس بر می گشت و نماز ظهر را در منا می خواند و یادآوری می نمود که نبی اکرم ﷺ این گونه عمل می نمود.

باب (۸۱): هرکس، طواف کعبه نماید، از احرام، بیرون می شود

۷٤٤ـــ عن ابْنِ جُرَيْجٍ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ قَالَ: كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: لاَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ حَاجٌّ وَلاَ غَيْرُ حَاجٍّ إِلاَّ حَلَّ، قُلْتُ لِعَطَاءٍ: مِنْ أَيْنَ يَقُولُ ذَلِكَ؟ قَالَ: مِنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ قَالَ: قُلْتُ: فَإِنَّ ذَلِكَ بَعْدَ الْمُعَرَّفِ، فَقَالَ: كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: هُوَ بَعْدَ الْمُعَرَّفِ وَقَبْلَهُ، وَكَانَ يَأْخُذُ ذَلِكَ مِنْ أَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ، حِينَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَحِلُّوا فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ. (م/ ۱۲٤٥)

ترجمه: ابن جریج می گوید: عطا به من گفت: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: چه شخصی که قصد انجام حج را دارد و چه کسی که قصد انجام عمره را دارد، به محض طواف کعبه، از احرام، بیرون می شود.

ابن جریج می گوید: به عطا گفتم: استدلالش برای این مطلب چیست؟ گفت: این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ یعنی آنگاه احرام او تا رسیدن به خانۀ کعبه می باشد.

ابن جریج می گوید: من گفتم: بیرون شدن از احرام بعد از وقوف در عرفه می باشد. گفت: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: بیرون شدن قبل از وقوف در عرفه و بعد از آن، می باشد. و همچنین از سخن رسول خدا ﷺ که به آنان دستور داد تا در حجه الوداع از احرام، بیرون بیایند، این مسئله را استنباط می نمود.

شرح: آنچه بیان گردید، مذهب ابن عباس رضی الله عنهما است؛ اما جمهور سلف و خلف می گویند: فرد حاجی به محض انجام طواف قدوم از احرام، بیرون نمی شود؛ بلکه تا زمانی که وقوف عرفه ننماید و رمی نکند و سر نتراشد و طواف زیارت را انجام ندهد، بطور کامل حلال نمی شود (یعنی همه ممنوعات احرام برایش جایز نمی شوند)....باید دانست که استدلال ابن عباس به آیه، درست نیست؛ زیرا مفهوم آیه این است که قربانی اش را در حرم، ذبح نماید و در آیه، هیچگونه اشاره ای به بیرون آمدن از احرام، وجود ندارد؛ زیرا اگر هدف آیه، بیرون آمدن از احرام باشد، باید به محض رسیدن قربانی به حرم، قبل از طواف، شخص از احرام بیرون بیاید. در صورتی که چنین چیزی با اتفاق درست نیست.

استنباط ایشان از دستور پیامبر اکرم ﷺ نیز درست نیست؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ در آن سال به آنها دستور داد تا نیت حج شان را به عمره، تبدیل نمایند. (شرح امام نووی بر صحیح مسلم با اندکی تصرف). مترجم

باب (۸۲): کسی که حج قران بجای می آورد برای حج و عمره، یک طواف، کافی است

۷۴۵ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا: أَنَّهَا حَاضَتْ بِسَرِفَ، فَتَطَهَّرَتْ بِعَرَفَــةَ،

فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُجْزِئُ عَنْكِ طَوَافُكِ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، عَنْ حَجِّكِ وَعُمْرَتِكِ». (م/۱۲۱۱)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که ایشان در مکانی بنام سَرِف دچار عادت ماهانه گردید. رسول خدا ﷺ خطاب به ایشان فرمود: «سعیی که میان صفا و مروه انجام داده ای برای حج و عمره ات، کافی است».

باب (۸۳): کسی که برای حج و عمره، احرام ببندد چه وقت از احرام بیرون می آید؟

۷۴۶ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِحَجٍّ وَعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِالْحَجِّ، وَأَهَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحَجِّ، فَأَمَّا مَنْ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ فَحَلَّ، وَأَمَّا مَنْ أَهَلَّ بِحَجٍّ أَوْ جَمَعَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، فَلَمْ يَحِلُّوا، حَتَّى كَانَ يَوْمُ النَّحْرِ. (م/۱۲۱۱)

ترجمه: و در روایتی دیگر، عایشه رضی الله عنها می گوید: در سال **حجه الوداع**، همراه رسول الله ﷺ به قصد حج، از مدینه، بیرون رفتیم؛ بعضی از ما برای حج و عمره و برخی تنها برای عمره و عده ای تنها برای حج، احرام بسته بودیم؛ رسول الله ﷺ فقط نیت حج کرده بود. کسانی که فقط نیت حج، یا نیت حج و عمره را با هم کرده بودند(یعنی قارن بودند) تا روز عید، از احرام بیرون نیامدند.

باب (۸۴): توقف نمودن در محصب در روز نفر (دوازدهم ذی الحجه) و نماز خواندن در آن

۷۴۷ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا كَانُوا يَنْزِلُونَ الأَبْطَحَ. (م/۱۳۱۰)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در محصب، توقف می نمودند.

٧٤٨ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا قَالَتْ: نُزُولُ الأَبْطَحِ لَيْسَ بِسُنَّةٍ، إِنَّمَا نَزَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لأَنَّهُ كَانَ أَسْمَحَ لِخُرُوجِهِ إِذَا خَرَجَ. (م/١٣١١)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: توقف نمودن در ابطح (محصب) سنت نیست؛ اما رسول الله ﷺ توقف نمود؛ زیرا بیرون رفتن از آنجا برایش راحت تر بود.

٧٤٩ـــ عن أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ بِمِنًى: «نَحْنُ نَازِلُونَ غَدًا بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ، حَيْثُ تَقَاسَمُوا عَلَى الْكُفْرِ». وَذَلِكَ إِنَّ قُرَيْشًا وَبَنِي كِنَانَةَ تَحَالَفَتْ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي الْمُطَّلِبِ: أَنْ لاَ يُنَاكِحُوهُمْ، وَلاَ يُبَايِعُوهُمْ، حَتَّى يُسْلِمُوا إِلَيْهِمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَعْنِي بِذَلِكَ الْمُحَصَّبَ. (م/١٣١٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: ما در منا بودیم که رسول الله ﷺ به ما فرمود: «ما فردا در خیف بنی کنانه، جایی که قریش برای باقی ماندن بر کفر، عهد و پیمان بستند، منزل خواهیم گرفت». یعنی در محصب وآن جایی بود که قریش و بنی کنانه علیه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب عهد و پیمان بسته بودند که تا محمد را به آنها تحویل ندهند، هیچگونه داد و ستد و ازدواجی با آنان، صورت نخواهد گرفت.

باب (٨٥): ماندن شبهای منا در مکه برای کسانی که برای حجاج، آب تدارک می بینند

٧٥٠ـــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ الْعَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ﷺ اسْتَأْذَنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبِيتَ بِمَكَّةَ لَيَالِي مِنًى، مِنْ أَجْلِ سِقَايَتِهِ، فَأَذِنَ لَهُ. (م/١٣١٥)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: عباس بن عبدالمطلب ﷺ از رسول الله ﷺ اجازه خواست تا شب هایی را که حجاج در منا می گذرانند، برای تهیهٔ آب آشامیدنی آنها در مکه بماند. رسول الله ﷺ نیز به او اجازه داد.

٧٥١ـــ عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُزَنِيِّ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ ابْنِ عَبَّاسٍ

رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا عِنْدَ الْكَعْبَةِ، فَأَتَاهُ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: مَا لِي أَرَى بَنِي عَمِّكُمْ يَسْقُونَ الْعَسَلَ وَاللَّبَنَ وَأَنْتُمْ تَسْقُونَ النَّبِيذَ؟ أَمِنْ حَاجَةٍ بِكُمْ أَمْ مِنْ بُخْلٍ؟ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، مَا بِنَا مِنْ حَاجَةٍ وَلاَ بُخْلٍ، قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى رَاحِلَتِهِ وَخَلْفَهُ أُسَامَةُ، فَاسْتَسْقَى فَأَتَيْنَاهُ بِإِنَاءٍ مِنْ نَبِيذٍ فَشَرِبَ، وَسَقَى فَضْلَهُ أُسَامَةَ، وَقَالَ: «أَحْسَنْتُمْ وَأَجْمَلْتُمْ، كَذَا فَاصْنَعُوا». فَلاَ نُرِيدُ تَغْيِيرَ مَا أَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .(م/١٣١٦)

ترجمه: بکر بن عبدالله مزنی می گوید: من با ابن عباس رضی الله عنهما کنار کعبه نشسته بودیم که یک مرد بادیه نشین آمد و گفت: چرا پسر عموهایتان عسل و شیر، میان حجاج، تقسیم می کنند؛ اما شما نبیذ (آب کشمش یا خرما) تقسیم می نمایید؟! بخاطر فقر یا بخیلی شماست؟! ابن عباس رضی الله عنهما گفت: الحمدلله، ما نه فقیریم ونه بخیل. نبی اکرم ﷺ در حالی که اسامه پشت سرش سوار بود، تشریف آورد وآب خواست. ما به ایشان یک ظرف نبیذ (آبی که در آن از شب ، خرما یا کشمش انداخته اند) تقدیم نمودیم. آنحضرت ﷺ نوشید و باقیمانده اش را به اسامه داد و فرمود: «کار خوب و زیبایی انجام دادید؛ اینگونه عمل کنید». لذا ما نمی خواهیم دستور رسول الله ﷺ را تغییر دهیم.

باب (۸۶): ماندن شخص مهاجر در مکه بعد از انجام حج و عمره

۷۵۲ــ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حُمَيْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ يَقُولُ لِجُلَسَائِهِ: مَا سَمِعْتُمْ فِي سُكْنَى مَكَّةَ؟ فَقَالَ السَّائِبُ بْنُ يَزِيدَ: سَمِعْتُ الْعَلاَءَ ــ أَوْ قَالَ الْعَلاَءَ بْنَ الْحَضْرَمِيِّ ــ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُقِيمُ الْمُهَاجِرُ بِمَكَّةَ، بَعْدَ قَضَاءِ نُسُكِهِ، ثَلاَثًا». (م/ ۱۳۵۲)

ترجمه: عبدالرحمن بن حُمید می گوید: از عمر بن عبدالعزیز شنیدم که به همنشینانش می گفت: دربارهٔ سکونت گزیدن در مکه چه شنیده اید؟ سائب بن یزید گفت: از علاء بن حضرمی شنیدم که می گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «مهاجر بعد از انجام احکام حج، سه روز در مکه می تواند بماند».

باب (۸۷): هیچ کس بدون طواف وداع (خداحافظی) از مکه بیرون نرود

۷۵۳ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّاسُ يَنْصَرِفُونَ فِي كُلِّ وَجْهٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ يَنْفِرَنَّ أَحَدٌ حَتَّى يَكُونَ آخِرُ عَهْدِهِ بِالْبَيْتِ». (م/ ۱۳۲۷)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: مردم از هر طرف داشتند مکه را ترک می نمودند که رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ کس، حق ندارد از مکه بیرون شود مگر اینکه آخرین کارش، طواف (وداع) باشد».

باب (۸۸): حکم زنی که قبل از طواف وداع، دچار عادت ماهیانه شود

۷۵۴ــ عن عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: حَاضَتْ صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا بَعْدَ مَا أَفَاضَتْ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَذَكَرْتُ حِيضَتَهَا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَحَابِسَتُنَا هِيَ»؟ قَالَتْ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهَا قَدْ كَانَتْ أَفَاضَتْ وَطَافَتْ بِالْبَيْتِ، ثُمَّ حَاضَتْ بَعْدَ الإِفَاضَةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَلْتَنْفِرْ». (م/۱۲۱۱)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: صفیه دختر حیی (همسر رسول الله ﷺ) بعد از طواف افاضه، دچار عادت ماهانه شد. عایشه رضی الله عنها می گوید: موضوع را به رسول خدا ﷺ گفتم. آنحضرت ﷺ فرمود: «آیا او مانع از رفتن ما می شود»؟

عایشه رضی الله عنها می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! طواف افاضه را انجام داده و بعد از آن، دچار عادت ماهانه شده است. رسول الله ﷺ فرمود: «در این صورت، بیرون برود».

۷۵۵ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَكُونَ آخِرُ عَهْدِهِمْ بِالْبَيْتِ، إِلاَّ أَنَّهُ خُفِّفَ عَنْ الْمَرْأَةِ الْحَائِضِ. (م/ ۱۳۲۸)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که فرمود: به مردم، دستور داده شد که آخرین عملشان در ایام حج، طواف (وداع) باشد مگر زنان حائضه که از این قانون، مستثنا

می باشند.

باب (۸۹): جایز بودن انجام عمره در ماههای حج

۷۵۶ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانُوا يَرَوْنَ أَنَّ الْعُمْرَةَ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ مِنْ أَفْجَرِ الْفُجُورِ فِي الأَرْضِ، وَيَجْعَلُونَ الْمُحَرَّمَ صَفَرًا، وَيَقُولُونَ: إِذَا بَرَأَ الدَّبَرْ، وَعَفَا الأَثَرْ، وَانْسَلَخَ صَفَرْ، حَلَّتْ الْعُمْرَةُ لِمَنْ اعْتَمَرْ، فَقَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ صَبِيحَةَ رَابِعَةٍ، مُهِلِّينَ بِالْحَجِّ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، فَتَعَاظَمَ ذَلِكَ عِنْدَهُمْ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْحِلِّ؟ قَالَ: «الْحِلُّ كُلُّهُ». (م/ ۱۲٤۰)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: (اعراب دوران جاهلیت) معتقد بودند که عمره نمودن در ایام حج، بدترین گناه روی زمین، بحساب می آید؛ از اینرو، ماه محرّم را صفر، قرار می دادند و می گفتند: زمانی که زخم های پشت شتر، التیام یابد و اثر پای آنها از بین برود و ماه صفر به پایان رسد، آن گاه، عمره کردن حلال می‌شود. رسول الله ﷺ و یارانش در حالی که احرام حج بسته بودند، در تاریخ چهارم ذیحجه وارد مکه شدند؛ آنحضرت ﷺ به یارانش دستور داد تا احرام حج را به احرام عمره، بدل نمایند. این کار برای مردم، قدری دشوار بود؛ لذا پرسیدند: یا رسول الله! این چه نوع حلال شدنی است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «حلال بجا و کامل».

باب (۹۰): فضیلت عمره در ماه رمضان

۷۵۷ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لامْرَأَةٍ مِنْ الأَنْصَارِ، يُقَالُ لَهَا أُمُّ سِنَانٍ: «مَا مَنَعَكِ أَنْ تَكُونِي حَجَجْتِ مَعَنَا»؟ قَالَتْ: نَاضِحَانِ كَانَا لأَبِي فُلانٍ ــ زَوْجِهَا ــ حَجَّ هُوَ وَابْنُهُ عَلَى أَحَدِهِمَا، وَكَانَ الآخَرُ يَسْقِي عَلَيْهِ غُلامُنَا، قَالَ: «فَعُمْرَةٌ فِي رَمَضَانَ تَقْضِي حَجَّةً، أَوْ حَجَّةً مَعِي». (م/ ۱۲۵٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ خطاب به زنی از انصار که

ام سنان نام داشت، فرمود: «چرا همراه ما حج ننمودی»؟ آن زن گفت: ابو فلان (شوهرم) دو شتر برای آب کشیدن داشت. او و پسرش با یکی از آنها به حج رفتند. و با شتر دومی بردهٔ ما نخلستانمان را آبیاری می کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «ثواب یک عمره در ماه رمضان، برابر با حج است. یا برابر با حجی است که همراه من ادا شود».

باب (٩١): نبی اکرم ﷺ چند بار، حج نمود؟

٧٥٨ــ عَنْ أَبِي إِسْحَقَ قَالَ: سَأَلْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ ﷺ: كَمْ غَزَوْتَ مَعَ رَسُولِ اللَّه ﷺ؟ قَالَ: سَبْعَ عَشْرَةَ، قَالَ: وَحَدَّثَني زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ غَزَا تِسْعَ عَشْرَةَ، وَأَنَّهُ حَجَّ بَعْدَ مَا هَاجَرَ حَجَّةً وَاحِدَةً، حَجَّةَ الْوَدَاعِ، قَالَ أَبُو إِسْحَقَ: وَبِمَكَّةَ أُخْرَى. (م/ ١٢٥٤)

ترجمه: ابو اسحاق می گوید: از زید بن ارقم پرسیدم: چند بار همراه رسول خدا ﷺ به جهاد رفتی؟ گفت: هفده بار.

همچنین زید بن ارقم ﷺ به من گفت: رسول خدا ﷺ در نوزده غزوه، شرکت داشت و بعد از هجرت، یک بار، حج نمود و آن هم حجه الوداع بود.

ابو اسحاق می گوید: و هنگامی که در مکه بود، یک بار، حج نمود.

باب (٩٢): نبی اکرم ﷺ چند بار، عمره نمود؟

٧٥٩ــ عن أَنَسٍ ﷺ: أَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ اعْتَمَرَ أَرْبَعَ عُمَرٍ، كُلُّهُنَّ فِي ذِي الْقَعْدَةِ إِلاَّ الَّتِي مَعَ حَجَّتِه: عُمْرَةً مِنْ الْحُدَيْبِيَة، أَوْ زَمَنَ الْحُدَيْبِيَة، فِي ذِي الْقَعْدَة، وَعُمْرَةً مِنْ الْعَامِ الْمُقْبِلِ، فِي ذِي الْقَعْدَة، وَعُمْرَةً مِنْ جِعْرَانَةَ حَيْثُ قَسَمَ غَنَائِمَ حُنَيْنٍ فِي ذِي الْقَعْدَة، وَعُمْرَةً مَعَ حَجَّتِه. (م/ ١٢٥٣)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ چهار بار، عمره نمود که بجز عمرهٔ همراه حجش، همگی را در ماه ذوالقعده انجام داد: نخست، عمرهٔ حدیبیه که در ماه ذوالقعده صورت گرفت. عمرهٔ دوم را در ماه ذوالقعده سال بعد، انجام داد. عمرهٔ سوم، عمرهٔ جعرانه است که

هنگام تقسیم غنایم جنگ حنین در ماه ذوالقعده، انجام گرفت. و عمرهٔ چهارم هم با حج آنحضرت ﷺ انجام شد.

باب (۹۳): کوتاه کردن مو در عمره

۷۶۰ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ ﷺ أَخْبَرَهُ قَالَ: قَصَّرْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمِشْقَصٍ، وَهُوَ عَلَى الْمَرْوَةِ، أَوْ رَأَيْتُهُ يُقَصَّرُ عَنْهُ بِمِشْقَصٍ، وَهُوَ عَلَى الْمَرْوَةِ. (م/ ۱۲۴٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنهما گفت: موهای سر رسول خدا ﷺ را که بالای کوه مروه بود، با سر نیزه کوتاه کردم.

یا اینکه معاویه ﷺ گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم که بالای کوه مروه بود و موهایش را با سرنیزه ای کوتاه می کردند.

باب (۹۴): زنی که دچار عادت ماهانه شود، می تواند قضای عمره اش را بجا آورد

۷۶۱ــ عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ يَصْدُرُ النَّاسُ بِنُسُكَيْنِ وَأَصْدُرُ بِنُسُكٍ وَاحِدٍ؟ قَالَ: «انْتَظِرِي، فَإِذَا طَهَرْتِ فَاخْرُجِي إِلَى التَّنْعِيمِ فَأَهِلِّي مِنْهُ، ثُمَّ الْقَيْنَا عِنْدَ كَذَا وَكَذَا - قَالَ أَظُنُّهُ قَالَ: غَدًا - وَلَكِنَّهَا عَلَى قَدْرِ نَصَبِكِ أَوْ قَالَ نَفَقَتِكِ». (م/۱۲۱۱)

ترجمه: ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! همهٔ مردم با دو عبادت بر می گردند و من با یک عبادت بر می گردم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «منتظر بمان تا پاک شوی. آنگاه به تنعیم برو؛ از آنجا احرام ببند. سپس فردا در فلان مکان به ما ملحق شو. ولی این را بدان که پاداش عمرهٔ تو به اندازهٔ زحمت و هزینهٔ تو خواهد بود».

باب (۹۵): آنچه هنگام بازگشت از سفر حج و سایر سفرها گفته می شود

۷۶۲ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا

قَفَلَ مِنَ الْجُيُوشِ، أَوْ السَّرَايَا أَوْ الْحَجِّ أَوْ الْعُمْرَةِ، إِذَا أَوْفَى عَلَى ثَنِيَّةٍ أَوْ فَدْفَدٍ، كَبَّرَ ثَلاَثًا، ثُمَّ قَالَ: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ، صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ ،وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ». (م/ ۱۳٤٤)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ وقت بازگشت از جهاد، حج یا عمره، هنگامی که از مکان مرتفع یا سختی بالا می رفت، سه بار تکبیرمی گفت و می فرمود: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ، صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ ،وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ». یعنی بجز خداوند یگانه، هیچ معبود بر حقی نیست؛ او شریکی ندارد؛ پادشاهی از آن اوست؛ حمد و ثنا شایستهٔ اوست؛ بر هر چیزی توانایی دارد؛ رجوع و بازگشت ما بسوی اوست؛ ما بندگان و سجده گزاران درگاه پروردگارمان هستیم؛ خداوند به وعدهٔ خود وفا کرد؛ بندهٔ خویش را کمک نمود و به تنهایی، لشکر کفار را شکست داد.

باب (۹۶): توقف نمودن و نماز خواندن در ذوالحلیفه هنگام بازگشت از حج و عمره

۷٦٣ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَاخَ بِالْبَطْحَاءِ الَّتِي بِذِي الْحُلَيْفَةِ فَصَلَّى بِهَا، وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ يَفْعَلُ ذَلِكَ. (م/ ۱۲۵۷)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: رسول الله ﷺ در زمین هموار ذوالحلیفه شترش را خواباند و در آنجا نماز خواند. وابن عمر رضی الله عنهما نیز همین کار را انجام می داد.

۷٦٤ــ عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا كَانَ إِذَا صَدَرَ مِنْ

الْحَجِّ أَوْ الْعُمْرَةِ، أَنَاخَ بِالْبَطْحَاءِ الَّتِي بِذِي الْحُلَيْفَةِ، الَّتِي كَانَ يُنِيخُ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (م/ ۱۲۵۷)

ترجمه: نافع می گوید: ابن عمر رضی الله عنهما هنگام بازگشت از حج یا عمره، در زمین هموار ذوالحلیفه، همان جایی که رسول خدا ﷺ شترش را می خواباند، او نیز شترش را خواباند.

۷۶۵ــ عن ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُتِيَ وَهُوَ فِي مُعَرَّسِه مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ فِي بَطْنِ الْوَادِي، فَقِيلَ: إِنَّكَ بِبَطْحَاءَ مُبَارَكَة، قَالَ مُوسَى: وَقَدْ أَنَاخَ بِنَا سَالِمٌ بِالْمُنَاخِ مِنْ الْمَسْجِد الَّذِي كَانَ عَبْدُ اللَّه يُنِيخُ بِـــه، يَتَحَـــرَّى مُعَـــرَّسَ رَسُولِ اللَّه ﷺ، وَهُوَ أَسْفَلُ مِنْ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِبَطْنِ الْوَادِي، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَـــة، وَسَطًا مِنْ ذَلِكَ. (م/ ۱۲۵۷)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ که در توقفگاهش در بطن وادی ذوالحلیفه قرار داشت، خواب دید که به ایشان گفته شد: تو در دشت مبارکی هستی. موسی (که یکی از راویان است) می گوید: سالم شتران ما را در خوابگاه شتران مسجد، همان جایی که عبدالله، شترش را می خواباند و اینگونه محل توقف رسول خدا ﷺ را جستجو می نمود، خواباند. قابل یادآوری است که این مکان، پایین تر از مسجدی است که در بطن وادی قرار دارد و میان مسجد و قبله، وسط هر دو واقع می شود.

باب (۹۷): دربارۀ حرمت مکه، شکار، درخت و گم شدۀ آن

۷۶۶ــ عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: لَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ مَكَّةَ، قَامَ فِي النَّاسِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْه، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ حَبَسَ عَــنْ مَكَّـــةَ الْفِيلَ، وَسَلَّطَ عَلَيْهَا رَسُولَهُ ﷺ وَالْمُؤْمِنِينَ، وَإِنَّهَا لَنْ تَحِلَّ لأَحَد كَانَ قَبْلِي، وَإِنَّهَا أُحِلَّتْ لِي سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، وَإِنَّهَا لَنْ تَحِلَّ لأَحَد بَعْدِي، فَلاَ يُنَفَّــرُ صَــيْدُهَا، وَلاَ يُخْتَلَى شَوْكُهَا، وَلاَ تَحِلُّ سَاقِطَتُهَا إِلاَّ لِمُنْشِدٍ، وَمَنْ قُتِلَ لَهُ قَتِيــلٌ فَهُــوَ بِخَيْـــرِ

النَّظَرَيْنِ: «إِمَّا أَنْ يُفْدَى وَإِمَّا أَنْ يُقْتَلَ». فَقَالَ الْعَبَّاسُ: إِلاَّ الإِذْخِرَ، يَا رَسُولَ اللَّه، فَإِنَّا نَجْعَلُهُ فِي قُبُورِنَا وَبُيُوتِنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «إِلاَّ الإِذْخِرَ». فَقَامَ أَبُو شَاه، رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ، فَقَالَ: اكْتُبُوا لِي، يَا رَسُولَ اللَّه، فَقَالَ رَسُولُ اللَّـه ﷺ: «اكْتُبُوا لأَبِي شَاه».

قَالَ الْوَلِيدُ: فَقُلْتُ لِلأَوْزَاعِيِّ: مَا قَوْلُهُ: اكْتُبُوا لِي يَا رَسُولَ اللَّه؟ قَالَ: هَـذِهِ الْخُطْبَةَ الَّتِي سَمِعَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّه ﷺ.(م/ ۱۳۵۵)

ترجمه: ابوهريره ﷺ می گويد: هنگامی که خداوند عزوجل مکـه رابـرای رسـول الله ﷺ فتح نمود، آنحضرت ﷺ در ميان مردم برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: «خداوند مانع حمله فيلها به مکه شد و رسول الله و مؤمنان را بر اهل مکه، غالب گردانيد؛ بدانيد که مکـه نه برای کسی قبل از من و نه برای کسی بعد از من، حلال قرار داده شده است و فقط بخشی از يک روز برای من حلال قرار داده شد. و بدانيد که بعد از من برای هيچ کسی حلال نمی شود؛ لذا نه به شکارش تعرض شود، نه خارش کنده شود و نه مال گم شـدۀ آن برداشـته شـود. مگـر اينکه به صاحبش برگردانيده شود. و اگرکسی در آن، کشته شود، اوليای دم مختارنـد کـه: يـا ديه (خونبها) بگيرند و يا قاتل را قصاص کنند».

عباس ﷺ گفت: ای رسول خدا! اذخر (نوعی گياه) را استثنا کنيد؛ زيرا ما آنرا در خانه ها و قبرهايمان مورد استفاده قرار می دهيم. رسول خدا ﷺ فرمود: «مگـر اذخـر». (کـه کنـدن آن، اشکالی ندارد).

در اين هنگام، مردی يمنی بنام ابوشاه برخاست و گفت: ای رسول خدا! برای من بنويسيد. رسول الله ﷺ فرمود: «برای ابوشاه بنويسيد».

وليد (يکی از راويان) می گويد: به اوزاعی (راوی ديگر) گفـتم: هـدف ابوشـاه از اينکـه گفت: ای رسول خدا! برايم بنويسيد، نوشتن چه چيـزی بـود؟ اوزاعـی گفـت: هـدفش نوشـتن همين سخنرانی ای بود که از رسول خدا ﷺ شنيد.

۷۶۱ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لاَ يَحِلُّ لأَحَدِكُمْ أَنْ

يَحْمِلَ بِمَكَّةَ السِّلَاحَ». (م/ ۱۳۵٦)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نبی اکرم ﷺ می فرمود: «برای هیچ یک از شما جایز نیست که در مکه، سلاح بردارد».

(این در صورتی است که نیازی نباشد؛ اما اگر ضرورت و نیاز بود، حمل سلاح، اشکالی ندارد چنانچه رسول خدا ﷺ هنگام قضا آوردن عمرهٔ حدیبیه و فتح مکه، سلاح حمل نمود). شرح نووی با اختصار. مترجم

باب (۹۸): نبی اکرم ﷺ روز فتح مکه، بدون احرام، وارد مکه شد

۷٦۸ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ مَكَّةَ ــ وَقَالَ قُتَيْبَةُ: دَخَلَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ ــ وَعَلَيْهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ بِغَيْرِ إِحْرَامٍ. (م/ ۱۳۵۸)

ترجمه: جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ که عمامه ای سیاه بر سر داشت، روز فتح مکه بدون احرام، وارد مکه شد.

۷٦۹ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ مَكَّةَ عَامَ الْفَتْحِ وَعَلَى رَأْسِهِ مِغْفَرٌ، فَلَمَّا نَزَعَهُ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: ابْنُ خَطَلٍ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ، فَقَالَ: «اقْتُلُوهُ». (م/ ۱۳۵۷)

ترجمه: از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ سال فتح مکه در حالی که کلاه خودی بر سر داشت، وارد مکه شد. وقتی که آنرا از سرش برداشت، مردی رسید و گفت: ابن خطل به پردهٔ کعبه پناه آورده است. رسول الله ﷺ فرمود: «او را بکشید». (ابن خطل، مسلمانی را کشته و خود مرتد شده بود). مترجم

باب (۹۹): دربارهٔ حطیم کعبه و دروازهٔ آن

۷۷۰ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ الْجَدْرِ؟

أَمِنْ الْبَيْتِ هُوَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: فَلِمَ لَمْ يُدْخِلُوهُ فِي الْبَيْتِ؟ قَالَ: «إِنَّ قَوْمَكِ قَصَّرَتْ بِهِمْ النَّفَقَةُ». قُلْتُ: فَمَا شَأْنُ بَابِهِ مُرْتَفِعًا؟ قَالَ: «فَعَلَ ذَلِكَ قَوْمُكِ لِيُدْخِلُوا مَنْ شَاءُوا وَيَمْنَعُوا مَنْ شَاءُوا، وَلَوْلَا أَنَّ قَوْمَكِ حَدِيثٌ عَهْدُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَأَخَافُ أَنْ تُنْكِرَ قُلُوبُهُمْ، لَنَظَرْتُ أَنْ أُدْخِلَ الْجَدْرَ فِي الْبَيْتِ، وَأَنْ أُلْزِقَ بَابَهُ بِالْأَرْضِ». (م/ ۱۳۳۳)

ترجمه: عایشه رضی‌الله عنها می گوید: از رسول اللهﷺ پرسیدم: آیا حطیم جزو کعبه است؟ فرمود: «بلی». عرض کردم: پس چرا آنرا جزو بنای کعبه، قرار نداده اند؟ فرمود: «زیرا هزینهٔ قومت (یعنی قریش) برای این کار، کافی نبود». دوباره گفتم: چرا دروازهٔ کعبه را در ارتفاع زیاد، قرار داده اند؟ فرمود: « برای اینکه قومت کسی را که مایل باشند، اجازهٔ ورود دهند و کسی را که نخواهند، از ورود به آن، جلوگیری نمایند. و اگر قومت تازه مسلمان نبودند و بیم آن نمی رفت که این کار را نپسندند، حطیم را جزو بنای خانه خدا قرار می دادم و دروازهٔ کعبه را نیز هم سطح زمین، می ساختم».

باب (۱۰۰): دربارهٔ خراب کردن و ساختن کعبه

۷۰۱ـ عَنْ عَطَاءٍ قَالَ: لَمَّا احْتَرَقَ الْبَيْتُ زَمَنَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، حِينَ غَزَاهَا أَهْلُ الشَّامِ، فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ، تَرَكَهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ حَتَّى قَدِمَ النَّاسُ الْمَوْسِمَ، يُرِيدُ أَنْ يُجَرِّئَهُمْ، أَوْ يُحَرِّبَهُمْ عَلَى أَهْلِ الشَّامِ، فَلَمَّا صَدَرَ النَّاسُ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَشِيرُوا عَلَيَّ فِي الْكَعْبَةِ، أَنْقُضُهَا ثُمَّ أَبْنِي بِنَاءَهَا، أَوْ أُصْلِحُ مَا وَهَى مِنْهَا؟ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَإِنِّي قَدْ فُرِقَ لِي رَأْيٌ فِيهَا، أَرَى أَنْ تُصْلِحَ مَا وَهَى مِنْهَا، وَتَدَعَ بَيْتًا أَسْلَمَ النَّاسُ عَلَيْهِ، وَأَحْجَارًا أَسْلَمَ النَّاسُ عَلَيْهَا وَبُعِثَ عَلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ: لَوْ كَانَ أَحَدُكُمْ احْتَرَقَ بَيْتُهُ، مَا رَضِيَ حَتَّى يُجِدَّهُ، فَكَيْفَ بَيْتُ رَبِّكُمْ؟ إِنِّي مُسْتَخِيرٌ رَبِّي ثَلَاثًا، ثُمَّ عَازِمٌ عَلَى أَمْرِي، فَلَمَّا مَضَى الثَّلَاثُ أَجْمَعَ رَأْيَهُ عَلَى أَنْ يَنْقُضَهَا، فَتَحَامَاهُ النَّاسُ أَنْ يَنْزِلَ بِأَوَّلِ النَّاسِ يَصْعَدُ فِيهِ أَمْرٌ مِنْ السَّمَاءِ، حَتَّى صَعِدَهُ رَجُلٌ، فَأَلْقَى مِنْهُ حِجَارَةً، فَلَمَّا لَمْ يَرَهُ النَّاسُ أَصَابَهُ شَيْءٌ تَتَابَعُوا، فَنَقَضُوهُ

حَتَّى بَلَغُوا بِهِ الأَرْضَ، فَجَعَلَ ابْنُ الزُّبَيْرِ أَعْمِدَةً، فَسَتَّرَ عَلَيْهَا السُّتُورَ، حَتَّى ارْتَفَعَ بِنَاؤُهُ، وَقَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ: إِنِّي سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا تَقُولُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَوْلاَ أَنَّ النَّاسَ حَدِيثٌ عَهْدُهُمْ بِكُفْرٍ، وَلَيْسَ عِنْدِي مِنَ النَّفَقَةِ مَا يُقَوِّي عَلَى بِنَائِهِ، لَكُنْتُ أَدْخَلْتُ فِيهِ مِنَ الْحِجْرِ خَمْسَ أَذْرُعٍ، وَلَجَعَلْتُ لَهَا بَابًا يَدْخُلُ النَّاسُ مِنْهُ، وَبَابًا يَخْرُجُونَ مِنْهُ». قَالَ: فَأَنَا الْيَوْمَ أَجِدُ مَا أُنْفِقُ، وَلَسْتُ أَخَافُ النَّاسَ، قَالَ: فَزَادَ فِيهِ خَمْسَ أَذْرُعٍ مِنَ الْحِجْرِ، حَتَّى أَبْدَى أُسًّا نَظَرَ النَّاسُ إِلَيْهِ، فَبَنَى عَلَيْهِ الْبِنَاءَ، وَكَانَ طُولُ الْكَعْبَةِ ثَمَانِيَ عَشْرَةَ ذِرَاعًا، فَلَمَّا زَادَ فِيهِ اسْتَقْصَرَهُ، فَزَادَ فِي طُولِهِ عَشْرَ أَذْرُعٍ، وَجَعَلَ لَهُ بَابَيْنِ: أَحَدُهُمَا يُدْخَلُ مِنْهُ، وَالآخَرُ يُخْرَجُ مِنْهُ، فَلَمَّا قُتِلَ ابْنُ الزُّبَيْرِ كَتَبَ الْحَجَّاجُ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ يُخْبِرُهُ بِذَلِكَ، وَيُخْبِرُهُ أَنَّ ابْنَ الزُّبَيْرِ قَدْ وَضَعَ الْبِنَاءَ عَلَى أُسٍّ نَظَرَ إِلَيْهِ الْعُدُولُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُالْمَلِكِ: إِنَّا لَسْنَا مِنْ تَلْطِيخِ ابْنِ الزُّبَيْرِ فِي شَيْءٍ، أَمَّا مَا زَادَ فِي طُولِهِ فَأَقِرَّهُ، وَأَمَّا مَا زَادَ فِيهِ مِنَ الْحِجْرِ فَرُدَّهُ إِلَى بِنَائِهِ، وَسُدَّ الْبَابَ الَّذِي فَتَحَهُ، فَنَقَضَهُ وَأَعَادَهُ إِلَى بِنَائِهِ. (م/ ۱۳۳۳)

ترجمه: عطاء می گوید: هنگامی که مردم شام در دوران یزید بن معاویه به کعبه، حمله کردند و کعبه سوخت و آنچه که نباید اتفاق می افتاد، اتفاق افتاد، عبدالله ابن زبیر آنرا بحال خود گذاشت تا اینکه مردم برای حج آمدند. و هدفش از این کار، این بود که آنان را برای جنگیدن با مردم شام، تحریک نماید.

پس هنگامی که مردم برگشتند، گفت: ای مردم! دربارهٔ کعبه به من مشورت بدهید؛ آیا آنرا خراب کنم و دوباره بسازم یا آنچه را که خراب شده است بازسازی کنم؟ ابن عباس رضی الله عنهما گفت: در این مورد، چیزی به نظرم رسید؛ رأی من این است که آنچه را که خراب شده است، بازسازی نمایی و خانه ای را که مردم بر اساس آن، اسلام آورده اند و همچنین سنگهایی را که مردم بر اساس آنها اسلام آورده اند و پیامبر اکرم ﷺ بر اساس آن، مبعوث شده است، بحال خود بگذار. ابن زبیر گفت: اگر خانهٔ یکی از شما بسوزد به کمتر از بازسازی آن، راضی نمی شود؛ پس چگونه برای خانهٔ پروردگارتان راضی می شوید؟ من سه روز، از

پروردگارم استخاره می نمایم. بعد از آن، تصمیم می گیرم.

پس از گذشت سه روز، تصمیم گرفت که آنرا خراب کند. اما مردم از تخریب آن، خودداری کردند. زیرا بیم آنرا داشتند که اولین کسی که (برای تخریب) بالا برود، از آسمان عذابی نازل شود. تا اینکه سرانجام، مردی بالا رفت و سنگی از آن، انداخت. چون مردم دیدند که به او آسیبی نرسید، کار را ادامه دادند و آنرا خراب نمودند تا اینکه با زمین هم سطح گردید. آنگاه ابن زبیر ستونهایی نصب کرد و بر آنها پرده انداخت تا اینکه دیوارهایش را بلند کردند.

بعد از آن، ابن زبیر رضی الله عنهما گفت: من شنیدم که عایشه رضی الله عنها می گفت: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر مردم، تازه مسلمان نمی بودند و من به اندازۀ ساختن آن، هزینه می داشتم، پنج ذراع از حطیم را جزو کعبه قرار می دادم و یک دروازه برای آن در نظر می گرفتم که مردم از آن، وارد شوند. و دروازه ای دیگر برای آن در نظر می گرفتم تا مردم از آن، خارج شوند». من امروز هزینۀ ساختن آنرا دارم و از مردم نیز نمی ترسم.

راوی می گوید: اینگونه ابن زبیر پنج ذراع از حطیم را بر کعبه افزود. تا اینکه بنیادی گذاشت و مردم آنرا دیدند. و بنا را بر آن، ساخت.

قابل یادآوری است که ارتفاع کعبه، هیجده ذراع بود. هنگامی که کعبه را اضافه نمود، این ارتفاع را کم دانست، لذا ده زراع دیگر به ارتفاعش افزود. و دو دروازه برای آن قرار داد که از یکی از آنها مردم وارد شوند و از دیگری، بیرون بروند.

هنگامی که ابن زبیر کشته شد، حجاج نامه ای به عبدالملک بن مروان نوشت و او را از ماجرا مطلع ساخت و همچنین به او اطلاع داد که ابن زبیر بنای کعبه را بر بنیادی نهاده است که افراد عادل مکه دیده اند. عبدالملک به حجاج نوشت: ما با آلودگی های ابن زبیر کاری نداریم. آنچه را که به ارتفاع کعبه افزوده است به حال خودش بگذار و آنچه را که از حطیم به کعبه افزوده است، به بنای اولش برگردان. و دروازه ای را که باز کرده است، ببند. لذا حجاج کعبه را خراب کرد وبه حالت اولش بازگرداند.

۷۷۲ــ عَنْ أَبِي قَزَعَةَ: أَنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ، بَيْنَمَا هُوَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ إِذْ

قَالَ: قَاتَلَ اللَّهُ ابْنَ الزُّبَيْرِ حَيْثُ يَكْذِبُ عَلَى أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ، يَقُولُ: سَمِعْتُهَا تَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عَائِشَةُ لَوْلَا حِدْثَانُ قَوْمِكِ بِالْكُفْرِ لَنَقَضْتُ الْبَيْتَ حَتَّى أَزِيدَ فِيهِ مِنَ الْحِجْرِ، فَإِنَّ قَوْمَكِ قَصَّرُوا فِي الْبِنَاءِ». فَقَالَ الْحَارِثُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَبِيعَةَ: لَا تَقُلْ هَذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَنَا سَمِعْتُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ تُحَدِّثُ هَذَا، قَالَ: لَوْ كُنْتُ سَمِعْتُهُ قَبْلَ أَنْ أَهْدِمَهُ لَتَرَكْتُهُ عَلَى مَا بَنَى ابْنُ الزُّبَيْرِ. (م/ ۱۳۳۳)

ترجمه: ابوقزعه می گوید: روزی، عبدالملک بن مروان مشغول طواف خانۀ خدا بود که گفت: خداوند ابن زبیر را نابود کند؛ به ام المؤمنین (عایشه) سخنان دروغی نسبت می داد و می گفت: شنیدم که عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ای عایشه! اگر قوم تو تازه مسلمان نمی بودند، کعبه را خراب می کردم تا از حطیم به آن بیفزایم؛ زیرا آنان در ساختن آن، با کمبود هزینه مواجه شدند». حارث بن عبدالله بن ابی ربیعه گفت: ای امیرالمؤمنین! این حرف را نزن؛ من شنیدم که ام المؤمنین این حدیث را بیان می کرد. عبدالملک بن مروان گفت: اگر قبل از منهدم ساختن آن، این حدیث را می شنیدم، آنرا بر بنای ابن زبیر می گذاشتم.

باب (۱۰۱): حرمت مدینه و حرمت شکار و درخت آن و دعا نمودن برای آن

۷۷۳ــ عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَاصِمٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ وَدَعَا لِأَهْلِهَا، وَإِنِّي حَرَّمْتُ الْمَدِينَةَ كَمَا حَرَّمَ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ، وَإِنِّي دَعَوْتُ فِي صَاعِهَا وَمُدِّهَا بِمِثْلَيْ مَا دَعَا بِهِ إِبْرَاهِيمُ لِأَهْلِ مَكَّةَ». (م/ ۱۳۶۰)

ترجمه: عبد الله بن زید بن عاصم ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «ابراهیم ﷺ مکه را حرم قرار داد و برای مردم آن، دعا نمود؛ من نیز همان گونه که ابراهیم ﷺ مکه را حرم قرار داد، مدینه را حرم قرار دادم و برای مد و صاع (پیمانه و وزن) مدینه دو برابر دعای ابراهیم برای اهل مکه، دعای برکت نمودم».

۷۷۴ــ عَنْ سعد بنِ أبی وقاص ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي أُحَرِّمُ مَا

بَيْنَ لاَبَتَيْ الْمَدِينَةِ، أَنْ يُقْطَعَ عِضَاهُهَا، أَوْ يُقْتَلَ صَيْدُهَا».

وَقَالَ: «الْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، لاَ يَدَعُهَا أَحَدٌ رَغْبَةً عَنْهَا إِلاَّ أَبْدَلَ اللَّهُ فِيهَا مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ، وَلاَ يَثْبُتُ أَحَدٌ عَلَى لأْوَائِهَا وَجَهْدِهَا إِلاَّ كُنْتُ لَهُ شَفِيعًا ــ أَوْ شَهِيدًا ــ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (م/٣ ١٣٦)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «من حد فاصل دو سنگلاخ مدینه را حرم قرار دادم. کندن خار و کشتن شکار آن، ممنوع است». و افزود: «مدینه برای مردم، بهتر است. ای کاش! این امر را می دانستند. هر کس، از آن، روی گردانی نماید و آنرا ترک کند، خداوند افرادی بهتر از او در مدینه، جایگزین می نماید. و هر کس، بر گرسنگی و سختیهای مدینه، صبر کند، من روز قیامت، برایش شفاعت می کنم یا گواهی می دهم».

٧٥ــ عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ: أَنَّ سَعْدًا ﷺ رَكِبَ إِلَى قَصْرِهِ بِالْعَقِيقِ، فَوَجَدَ عَبْدًا يَقْطَعُ شَجَرًا ــ أَوْ يَخْبِطُهُ ــ فَسَلَبَهُ، فَلَمَّا رَجَعَ سَعْدٌ، جَاءَهُ أَهْلُ الْعَبْدِ فَكَلَّمُوهُ أَنْ يَرُدَّ عَلَى غُلاَمِهِمْ ــ أَوْ عَلَيْهِمْ ــ مَا أَخَذَ مِنْ غُلاَمِهِمْ، فَقَالَ: مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ أَرُدَّ شَيْئًا نَفَّلَنِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَبَى أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِمْ. (م/٤ ١٣٦)

ترجمه: عامر بن سعد می گوید: سعد ﷺ بر مرکب اش سوار شد و به قصرش در عقیق رفت. در آنجا برده ای را دید که مشغول قطع کردن درختی است و یا مشغول زدن آن است تا برگهایش بریزند. با دیدن این صحنه، همهٔ اموالش را مصادره کرد. هنگام بازگشت سعد، صاحبان برده آمدند و با سعد صحبت کردند تا اموال مصادره شدهٔ بردهٔ آنان را به آنها و یا برده برگرداند. سعد گفت: به خدا پناه می برم از اینکه آنچه را که رسول خدا ﷺ به من به عنوان غنیمت عنایت فرموده است، برگردانم. و نپذیرفت که چیزی به آنان برگرداند.

٧٦ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ بِالْمَدِينَةِ ضِعْفَيْ مَا بِمَكَّةَ مِنَ الْبَرَكَةِ». (م/٩ ١٣٦)

ترجمه: از انس ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: « خداوندا! دو برابر برکاتی که به

مکه عطا کرده ای، به مدینه، عنایت فرما».

۷۷۷ــ عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: خَطَبَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ فَقَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ عِنْدَنَا شَيْئًا نَقْرَؤُهُ إِلاَّ كِتَابَ اللَّهِ وَهَذِهِ الصَّحِيفَةَ ــ قَالَ وَصَحِيفَةٌ مُعَلَّقَةٌ فِي قِرَابِ سَيْفِهِ ــ فَقَدْ كَذَبَ، فِيهَا أَسْنَانُ الإِبِلِ، وَأَشْيَاءُ مِنَ الْجِرَاحَاتِ، وَفِيهَا: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَيْرٍ إِلَى ثَوْرٍ، فَمَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا، أَوْ آوَى مُحْدِثًا، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلاَئِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لاَ يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفًا وَلاَ عَدْلاً، وَذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ، يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ وَمَنِ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، أَوِ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلاَئِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لاَ يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفًا وَلاَ عَدْلاً». (م/ ۱۳۷۰)

ترجمه: ابراهیم تیمی به روایت از پدرش می گو یـد: علی بـن ابـی طالـب ﷺ بـرای مـا سخنرانی کرد و فرمود: هرکس، گمان کند که بجز کتاب خدا و این صحیفه ـ صحیفه ای که به غلاف شمشیرش آویزان بود ـ چیز دیگری نزد ما وجود دارد، دروغ گفته است. و در آن، سن شتران و برخی از احکام زخمها آمده است. همچنین در آن آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «مدینه از کوه عایر تا کوه ثور، حرم است. هرکس، در مدینه ظلم کند یا ظالمی را پنـاه دهـد، لعنت خدا، فرشتگان و تمام مردم، بر او باد. و خداوند روز قیامت، نـه فـرایض چنـین کـسی را می پذیرد و نه عبادات نفلی‌اش را». و فرمود: «تعهد و پیمان مسلمانان، یکی است. هرکس، تعهد مسلمانی را نقض نماید، لعنت خدا، فرشتگان و همهٔ مردم بر او باد. نه فرایضش قبول می شود و نه عبادت نفلی‌اش. هر برده ای که بدون اجازهٔ صاحبش با دیگران پیمان دوستی ببندد، لعنت خدا، فرشتگان و مردم بر او باد. خداوند روز قیامت، نه فرایض چنین کسی را می پذیرد و نه عبادات نفلی‌اش را».

۷۷۸ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُؤْتَى بِأَوَّلِ الثَّمَرِ فَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي مَدِينَتِنَا وَفِي ثِمَارِنَا وَفِي مُدِّنَا وَفِي صَاعِنَا بَرَكَةً مَعَ بَرَكَةٍ». ثُمَّ يُعْطِيهِ أَصْغَرَ مَنْ يَحْضُرُهُ مِنَ الْوِلْدَانِ. (م/ ۱۳۷۳)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: اولین میوه هایی که می رسید، خدمت رسول الله ﷺ می آوردند. آنحضرت ﷺ می فرمود: «خدایا! در شهر، میوه ها، صاع و مدها (واحدهای وزن) برکت زیاد، عنایت فرما». آنگاه رسول خدا ﷺ آن میوه ها را به کوچکترین بچه ای که در جمع حضور داشت، عنایت می فرمود.

باب (۱۰۲): تشویق به سکونت گزیدن در مدینه و تحمل کردن دشواریهایش

۷۷۹ـ عَنْ أَبِي سَعِيد مَوْلَى الْمَهْرِيِّ: أَنَّهُ جَاءَ أَبَا سَعِيد الْخُدْرِيَّ ﷺ لَيَالِي الْحَرَّة، فَاسْتَشَارَهُ فِي الْجَلاَءِ مِنْ الْمَدِينَة، وَشَكَا إِلَيْه أَسْعَارَهَا وَكَثْرَةَ عِيَالِه، وَأَخْبَرَهُ أَنْ لاَ صَبْرَ لَهُ عَلَى جَهْد الْمَدِينَة ولأْوَائهَا، فَقَالَ لَهُ: وَيْحَكَ لاَ آمُرُكَ بذَلكَ إِنِّي سَمعْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ: «لاَ يَصْبرُ أَحَدٌ عَلَى لأْوَائهَا فَيَمُوتَ، إلاَّ كُنْتُ لَهُ شَفِيعًا ـ أَوْ: شَهِيدًا ـ يَوْمَ الْقِيَامَة، إِذَا كَانَ مُسْلمًا». (م/ ۱۳۷۶)

ترجمه: روایت است که ابوسعید مولای مهری در یکی از شبهای حره (فتنه ای که در آن، مدینه غارت و چپاول شد) نزد ابوسعید خدری ﷺ آمد و از او مشورت خواست تا از مدینه جلای وطن شود و از نرخ های مدینه و کثرت فرزندانش نزد او شکایت کرد و به اطلاع وی رساند که نمی تواند گرسنگی و دشواریهای مدینه را تحمل کند. ابوسعید خدری ﷺ به او گفت: وای بر تو، من به تو چنین دستوری نمی دهم؛ زیرا شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «هرکس، بر دشواریهای مدینه، صبر کند و بمیرد، من روز قیامت، برایش شفاعت می کنم یا گواهی می دهم بشرطی که مسلمان باشد».

۷۸۰ـ عَنْ عَائشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَدمْنَا الْمَدِينَةَ وَهِيَ وَبِيئَةٌ، فَاشْتَكَى أَبُو بَكْرٍ وَاشْتَكَى بلاَلٌ، فَلَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّه ﷺ شَكْوَى أَصْحَابه قَالَ: «اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَمَا حَبَّبْتَ مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ، وَصَحِّحْهَا، وَبَارِكْ لَنَا فِي صَاعِهَا وَمُدِّهَا، وَحَوِّلْ حُمَّاهَا إِلَى الْجُحْفَة». (م/ ۱۳۷۶)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: ما به مدینه آمدیم. و آن، سرزمینی وبا خیز بود. لذا ابوبکر و بلال، بیمار شدند. هنگامی که رسول الله ﷺ بیماری یارانش را مشاهده نمود، فرمود:

«خدایا! محبت مدینه را مانند مکه یا بیشتر از آن، در دلهای ما جای بده و صحت و سلامت را به آن بازگردان و به صاع و مد ما(واحدهای وزن) برکت عنایت فرما و تب مدینه را به جُحفه منتقل کن».

باب (۱۰۳): طاعون و دجال، وارد مدینه نمی شوند

۷۸۱ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلَى أَنْقَابِ الْمَدِينَةِ مَلاَئِكَةٌ، لاَ يَدْخُلُهَا الطَّاعُونُ وَلاَ الدَّجَّالُ». (م/ ۱۳۷۹)

ترجمه: ابو هریره روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود: «در گوشه و کنار مدینه، فرشتگانی وجود دارند که مانع ورود طاعون و دجال به آن می شوند».

باب (۱۰۴): مدینه افراد ناپاک را طرد می کند

۷۸۲ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَدْعُو الرَّجُلُ ابْنَ عَمِّهِ وَقَرِيبَهُ: هَلُمَّ إِلَى الرَّخَاءِ هَلُمَّ إِلَى الرَّخَاءِ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لاَ يَخْرُجُ مِنْهُمْ أَحَدٌ ـــ رَغْبَةً عَنْهَا ـــ إِلاَّ أَخْلَفَ اللَّهُ فِيهَا خَيْرًا مِنْهُ، أَلاَ إِنَّ الْمَدِينَةَ كَالْكِيرِ، تُخْرِجُ الْخَبِيثَ، لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَنْفِيَ الْمَدِينَةُ شِرَارَهَا كَمَا يَنْفِي الْكِيرُ خَبَثَ الْحَدِيدِ». (م/۱ ۱۳۸)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «زمانی فرا خواهد رسید که هرکس، پسر عمو و خویشاوندش را صدا می زند و می گوید: به سوی رفاه و آسایش بیا. در صورتی که اگر می دانستند، مدینه برای آنان بهتر است. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هرکس از آنان که با اعراض و روی گردانی از مدینه، بیرون برود، خداوند فردی بهتر از او جایگزین وی می نماید. بدانید که مدینه مانند کورۀ آهنگر است که ناپاک را بیرون می اندازد. همچنین تا زمانی که مدینه افراد شرور را بیرون نیندازد آنگونه که کورۀ آهنگر ناخالصی را از آهن جدا می کند، قیامت برپا نمی شود».

۷۸۳ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ

تَعَالَى سَمَّى الْمَدِينَةَ طَابَةَ». (م/ ۱۳۸۵)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «خداوند مدینه را طابه (سرزمین پاک) نامید».

باب (۱۰۵): هرکس برای اهل مدینه نیت بدی داشته باشد، خداوند او را نابود می کند

۷۸٤ــ عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَرَادَ أَهْلَهَا بِسُوءٍ ــ يُرِيدُ الْمَدِينَةَ ــ أَذَابَهُ اللَّهُ كَمَا يَذُوبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ». (م/ ۱۳۸٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، برای اهل مدینه، قصد بدی داشته باشد، خداوند او را نابود می کند آنگونه که نمک در آب، ذوب و نابود می شود».

باب (۱۰۶): تشویق به ماندن در مدینه هنگام فتح شهرها

۷۸۵ــ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ أَبِي زُهَيْرٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يُفْتَحُ الْيَمَنُ، فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبِسُّونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ، لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، ثُمَّ يُفْتَحُ الشَّامُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبِسُّونَ فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ، لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، ثُمَّ يُفْتَحُ الْعِرَاقُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبِسُّونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ، لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ». (م/ ۱۳۸۸)

ترجمه: سفیان بن ابی زهیر ﷺ می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «یمن فتح خواهد شد و گروهی همراه اعضای خانواده و هوا دارانشان از مدینه به یمن خواهند رفت. حال آنکه مدینه برای آنان، بهتر است. کاش این را می دانستند! همچنین، شام فتح خواهد شد و گروهی همراه اعضای خانواده و هوا دارانشان از مدینه به طرف آن خواهند رفت. در حالی که مدینه برای آنان، بهتر است. کاش این را می‌دانستند! و عراق فتح خواهد شد. و گروهی همراه اعضای خانواده و هوا دارانشان از مدینه به طرف آن، خواهند رفت. حال آنکه مدینه برای آنان،

بهتر است. ای کاش این را می‌دانستند»!

باب (۱۰۷): دربارهٔ وضعیت مدینه هنگامی که ساکنانش آنرا ترک می کنند

۷۸٦ــ عن أبی هُرَیْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمعْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ: «يَتْرُكُونَ الْمَدينَةَ عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ، لاَ يَغْشَاهَا إلاَّ الْعَوَافي ــ يُرِيدُ عَوَافِيَ السِّبَاعِ وَالطَّيْرِ ــ ثُمَّ يَخْرُجُ رَاعيَان منْ مُزَيْنَةَ، يُريدَان الْمَدينَةَ، يَنْعقَان بغَنَمهمَا، فَيَجِدَانهَا وَحْشًا، حَتَّى إِذَا بَلَغَا ثَنِيَّةَ الْوَدَاعِ، خَرَّا عَلَى وُجُوهِهِمَا». (۱۳۸۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «مردم، مدینه را در بهترین وضعی که دارد، رها خواهند ساخت. آنگاه، حیوانات درنده و پرندگان، آن را اشغال خواهند کرد. و آخرین کسانی که حشر می شوند دو چوپان از طایفهٔ مزینه خواهند بود که با گوسفندانشان به سوی مدینه می روند و وقتی به آنجا می رسند، آن را پر از جانوران وحشی می بینند؛ و هنگامیکه به ثنیه الوداع می رسند، به چهره، بر زمین می افتند و بیهوش می شوند».

باب (۱۰۸): میان خانه و منبر پیامبرﷺ باغی از باغهای بهشت است

۷۸۷ــ عَنْ أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا بَيْنَ بَيْتي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ منْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، وَمِنْبَرِي عَلَى حَوْضِي». (م/۱ ۱۳۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «میان خانه و منبر من، باغی از باغهای بهشت است. و منبر من، بر روی حوض من (کوثر) قرار دارد».

باب (۱۰۹): احد، کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز آن را دوست داریم

۷۸۸ــ عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أُحُدًا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ». (م/ ۱۳۹۳)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «احد، کوهی است که ما را

دوست دارد و ما نیز آن را دوست داریم».

باب (۱۱۰): سفر زیارت، جایز نیست مگر برای سه مسجد

۷۸۹ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ــ يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ ــ: «لاَ تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلاَّ إِلَى ثَلاَثَةِ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِي هَذَا، وَمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَسْجِدِ الأَقْصَى». (م/ ۱۳۹۷)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: رخت سفر نبندید مگر برای زیارت سه مسجد: ۱ـ این مسجد من (مسجد النبی ﷺ) ۲ ـ مسجد الحرام ۳ـ مسجد الاقصی.

باب (۱۱۱): فضیلت نماز خواندن در دو مسجد حرمین شریفین

۷۹۰ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «صَلاَةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا، خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ صَلاَةٍ فِيمَا سِوَاهُ، إِلاَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ». (م/ ۱۳۹٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خواندن یک نماز در این مسجد من (مسجد النبی) بهتر از خواندن هزار نماز در سایر مساجد است بجز مسجد الحرام». (که نماز خواندن در آن، با صد هزار نماز در سایر مساجد، برابری می نماید چنانچه در حدیث صحیح آمده است). مترجم.

باب (۱۱۲): دربارۀ مسجدی که بر اساس تقوا بنیان گذاری شده است

۷۹۱ــ عن أبی سَلَمَةَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: مَرَّ بِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: كَيْفَ سَمِعْتَ أَبَاكَ يَذْكُرُ فِي الْمَسْجِدِ الَّذِي أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى؟ قَالَ: قَالَ أَبِي: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِ بَعْضِ نِسَائِهِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الْمَسْجِدَيْنِ الَّذِي أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى؟ قَالَ: فَأَخَذَ كَفًّا مِنْ حَصْبَاءَ فَضَرَبَ بِهِ الأَرْضَ، ثُمَّ قَالَ: «هُوَ مَسْجِدُكُمْ هَذَا». لِمَسْجِدِ الْمَدِينَةِ قَالَ: فَقُلْتُ: أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ أَبَاكَ هَكَذَا يَذْكُرُهُ. (م/ ۱۳۹۸)

ترجمه: ابو سلمه فرزند عبد الرحمن می گوید: عبد الرحمن بن ابی سعید خدری از کنار

من گذشت. من به وی گفتم: دربارهٔ مسجدی که بر اساس تقوا بنیان گذاری شده است از پدرت چه شنیده ای؟ جواب داد: پدرم به من گفت: در خانهٔ یکی از همسران نبی اکرم ﷺ خدمت آنحضرت ﷺ رسیدم و عرض کردم: ای رسول خدا! کدام یک از این دو مسجد، بر اساس تقوا پایه گذاری شده است؟ پیامبر اکرم ﷺ یک مشت سنگریزهٔ کوچک برداشت و به زمین زد. سپس با اشاره به مسجد النبی فرمود: «آن، این مسجد شما است». ابو سلمه می گوید: گفتم: من هم گواهی می دهم که از پدرت اینگونه شنیدم.

باب (۱۱۳): دربارهٔ مسجد قبا و فضیلت آن

۷۹۲ــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي مَسْجِدَ قُبَاءٍ، رَاكِبًا وَمَاشِيًا، فَيُصَلِّي فِيهِ رَكْعَتَيْنِ. (م/ ۱۳۹۹)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول خدا ﷺ سواره و پیاده به مسجد قبا تشریف می برد و در آن، دو رکعت نماز می خواند.

۷۹۳ــ عَنْ ابْنِ عُمَرَرَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: كَانَ يَأْتِي قُبَاءً كُلَّ سَبْتٍ، وَكَانَ يَقُولُ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْتِيهِ كُلَّ سَبْتٍ. (م/ ۱۳۹۹)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که ایشان روزهای شنبه به مسجد قبا می رفت و می گفت: من رسول الله ﷺ را دیدم که روزهای شنبه به مسجد قبا تشریف می برد.

۱۴ـ کتاب نکاح

باب (۱): تشویق به ازدواج

۷۹۴ــ عَنْ عَلْقَمَةَ ﷺ قَالَ: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بِمِنًى، فَلَقِيَهُ عُثْمَانُ ﷺ، فَقَامَ مَعَهُ يُحَدِّثُهُ، فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَلاَ نُزَوِّجُكَ جَارِيَةً شَابَّةً، لَعَلَّهَا تُذَكِّرُكَ بَعْضَ مَا مَضَى مِنْ زَمَانِكَ، قَالَ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: لَئِنْ قُلْتَ ذَاكَ، لَقَدْ قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ الْبَاءَةَ

فَلْيَتَزَوَّجْ، فَإِنَّهُ أَغَضُّ لِلْبَصَرِ، وَأَحْصَنُ لِلفَرْجِ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ، فَإِنَّهُ لَهُ وِجَاءٌ». (م/ ١٤٠٠)

ترجمه: علقمه ﷺ می گوید: همراه عبدالله در منا قدم می زدم. عثمان ﷺ در آنجا او را دید. لذا عبدالله با ایشان ایستاد و صحبت می نمود. عثمان به او گفت: ای ابو عبدالرحمن! آیا دختر جوانی را با تو نکاح نکنیم؟ شاید او تو را به یاد بعضی از خاطره های گذشته ات بیندازد.

عبدالله گفت: حالا که این مسئله را یادآوری نمودی، رسول الله ﷺ فرمود: «ای گروه جوانان! هر کس از شما توانایی ازدواج دارد، ازدواج کند؛ زیرا این کار برای حفاظت چشم و شرمگاه بهتر است. و هر کس که توانایی ازدواج را ندارد، روزه بگیرد؛ چرا که روزه، شهوت را ضعیف و کنترل می کند».

٧٩٥ــ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ نَفَرًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ سَأَلُوا أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ عَنْ عَمَلِهِ فِي السِّرِّ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لاَ أَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لاَ آكُلُ اللَّحْمَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لاَ أَنَامُ عَلَى فِرَاشٍ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، فَقَالَ: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ قَالُوا كَذَا وَكَذَا؟ لَكِنِّي أُصَلِّي وَأَنَامُ، وَأَصُومُ وَأُفْطِرُ، وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي». (م/ ١٤٠١)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: تعدادی از یاران نبی اکرم ﷺ از همسرانش دربارهٔ عبادت آنحضرت ﷺ در خانه پرسیدند. (همسران پیامبر اکرم ﷺ عبادتش را توضیح دادند).

یکی از آنان گفت: من ازدواج نمی کنم. دیگری گفت: من گوشت نمی خورم. سومی گفت: من بر رختخواب نمی خوابم. هنگامی که رسول الله ﷺ از ماجرا مطلع شد، پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: «چرا بعضی ها چنین سخنانی به زبان آورده اند؟ من هم نماز می خوانم هم می خوابم؛ بعضی روزها روزه می گیرم، بعضی روزها روزه نمی گیرم؛ با زنان نیز ازدواج می نمایم. پس هر کس از راه و روش من روی گردانی کند، از من نیست».

٧٩٦ــ عن سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ﷺ يَقُولُ: أَرَادَ عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ أَنْ يَتَبَتَّلَ، فَنَهَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَلَوْ أَجَازَ لَهُ ذَلِكَ، لاَخْتَصَيْنَا. (م/ ١٤٠٢)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص ﷺ می گوید: عثمان بن مظعون ﷺ می خواست بخاطر عبادت، ازدواج نکند. رسول الله ﷺ او را از این کار، منع فرمود. راوی می گوید: اگر پیامبر اکرم ﷺ به او چنین اجازه ای داد، ما خود را اخته می کردیم.

باب (۲): بهترین کالای دنیا، زن نیکوکار است

۷۹۷ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَخَيْرُ مَتَاعِ الدُّنْيَا الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ». (م/٧ ١٤٦)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دنیا، متاعی بیش نیست و بهترین متاع دنیا زن نیکوکار است».

باب (۳): دربارهٔ ازدواج کردن با زن متدین

۷۹۸ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: « تُنْكَحُ الْمَرْأَةُ لأَرْبَعٍ: لِمَالِهَا، وَلِحَسَبِهَا، وَلِجَمَالِهَا، وَلِدِينِهَا فَاظْفَرْ بِذَاتِ الدِّينِ تَرِبَتْ يَدَاكَ». (م/٦ ١٤٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «زن بخاطر چهار چیز، نکاح می‌شود: بخاطر مالش، نسب‌اش، زیبایی‌اش و دینش. دستهایت، خاک آلود گردد؛ زن دیندار را انتخاب کن».

باب (۴): دربارهٔ ازدواج نمودن با دختر

۷۹۹ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا؛ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ هَلَكَ وَتَرَكَ تِسْعَ بَنَاتٍ ـــ أَوْ قَالَ: سَبْعَ ـــ فَتَزَوَّجْتُ امْرَأَةً ثَيِّبًا، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا جَابِرُ! تَزَوَّجْتَ»؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَبِكْرٌ أَمْ ثَيِّبٌ»؟ قَالَ: قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبٌ، يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: «فَهَلاَّ جَارِيَةً تُلاَعِبُهَا وَتُلاَعِبُكَ». أَوْ قَالَ: «تُضَاحِكُهَا وَتُضَاحِكُكَ». قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ هَلَكَ وَتَرَكَ تِسْعَ بَنَاتٍ ـــ أَوْ: سَبْعَ ـــ وَإِنِّي كَرِهْتُ أَنْ آتِيَهُنَّ ـــ أَوْ أَجِيئَهُنَّ ـــ بِمِثْلِهِنَّ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَجِيءَ بِامْرَأَةٍ تَقُومُ

عَلَيْهِنَّ وَتُصْلِحُهُنَّ، قَالَ: «فَبَارَكَ اللَّهُ لَكَ». أَوْ: قَالَ لِي خَيْرًا. (م/۷۱۵)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: پدرم عبدالله فوت کرد و بعد از خودش، نه یا هفت دختر بجا گذاشت. به همین خاطر، من با بیوه زنی ازدواج نمودم. رسول الله ﷺ به من فرمود: ای جابر! ازدواج کرده ای»؟ گفتم: بلی. فرمود: «با دختری یا بیوه زنی»؟ گفتم: با بیوه ای ای رسول خدا. فرمود: «چرا با دوشیزه ای ازدواج نکردی تا با هم بازی کنید»؟ یا اینکه فرمود: «تا با یکدیگر، لبخند بزنید»؟ گفتم: پدرم «عبدالله» فوت نمود و نه یا هفت دختر (شک از راوی است) بعد از خودش بجا گذاشت؛ لذا من نپسندیدم که دختری مانند آنان به خانه بیاورم؛ بلکه دوست داشتم زنی به خانه بیاورم که آنان را سرپرستی کند و به نظافت آنان بپردازد. رسول الله ﷺ فرمود: «پس خداوند برایت مبارک گرداند». و یا اینکه آنحضرت ﷺ برایم دعای خیر فرمود.

باب (۵): مسلمان نباید از کسی که برادر مسلمانش از او خواستگاری نموده، خواستگاری نماید

۸۰۰ـ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شِمَاسَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ عُقْبَةَ بْنَ عَامِرٍ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ، فَلاَ يَحِلُّ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَبْتَاعَ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ، وَلاَ يَخْطُبَ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ حَتَّى يَذَرَ». (م/۱٤۱٤)

ترجمه: عبدالرحمن بن شماسه می گوید: شنیدم که عقبه بن عامر ﷺ بالای منبر میگفت: رسول الله ﷺ فرمود: «مؤمن، برادر مؤمن است؛ لذا برای مؤمن، جایز نیست که بخاطر خود، معاملهٔ برادرش را بهم زند. همچنین مؤمن نباید از کسی که برادر مؤمنش از او خواستگاری نموده است تا زمانی که او را ترک نکرده، خواستگاری نماید».

باب (۶): نگاه کردن به زن برای کسی که قطفد د واج دارد

۸۰۱ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: إِنِّي تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلْ نَظَرْتَ إِلَيْهَا؟ فَإِنَّ فِي عُيُونِ الأَنْصَارِ شَيْئًا». قَالَ: قَدْ نَظَرْتُ إِلَيْهَا، قَالَ: «عَلَى كَمْ تَزَوَّجْتَهَا»؟ قَالَ: عَلَى أَرْبَعِ أَوَاقٍ،

فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَى أَرْبَعِ أَوَاقٍ؟ كَأَنَّمَا تَنْحِتُونَ الْفِضَّةَ مِنْ عُرْضِ هَذَا الْجَبَلِ، مَا عِنْدَنَا مَا نُعْطِيكَ، وَلَكِنْ عَسَى أَنْ نَبْعَثَكَ فِي بَعْثٍ تُصِيبُ مِنْهُ». قَالَ: فَبَعَثَ بَعْثًا إِلَى بَنِي عَبْسٍ، بَعَثَ ذَلِكَ الرَّجُلَ فِيهِمْ. (م/ ١٤٢٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: من با یک زن انصاری ازدواج نمودم. نبی اکرم ﷺ به او فرمود: «آیا او را (قبل از ازدواج) دیدی؟ زیرا چشمان انصار، مشکلی دارند». آن مرد گفت: به او نگاه کردم. فرمود: «مهریه اش را چقدر تعیین نمودی»؟ گفت: چهار اوقیه. فرمود: «چهار اوقیه»؟! گویا شما از دامنهٔ این کوه، نقره می تراشید. ما چیزی نداریم که به تو بدهیم؛ ولی شاید بزودی تو را همراه یک دستهٔ نظامی بفرستیم و به تو چیزی از آن، برسد». راوی می گوید: آنگاه نبی اکرم ﷺ آن مرد را با یک دستهٔ نظامی بسوی بنی عبس فرستاد.

باب (۷): مشورت نمودن با زن بیوه و دختر، هنگام ازدواج

۸۰۲ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لاَ تُنْكَحُ الأَيِّمُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ، وَلاَ تُنْكَحُ الْبِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَكَيْفَ إِذْنُهَا؟ قَالَ: «أَنْ تَسْكُتَ». (م/١٤١٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «زن بیوه بدون مشورت با او، و دختر باکره بدون اجازه‌اش، به نکاح داده نمی‌شوند». مردم گفتند: ای رسول خدا! اجازهٔ دختر باکره، چگونه است؟ فرمود: «اینکه سکوت نماید».

۸۰۳ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «الأَيِّمُ أَحَقُّ بِنَفْسِهَا مِنْ وَلِيِّهَا، وَالْبِكْرُ تُسْتَأْذَنُ فِي نَفْسِهَا، وَإِذْنُهَا صُمَاتُهَا». (م/١ ١٤٢)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «زن بیوه در نکاح خودش از ولی، اولی تر است. و از دختر باید در مورد ازدواجش، اجازه گرفته شود. و سکوت وی به منزلهٔ اجازه می باشد».

باب (۸): شرط گذاشتن در نکاح

٨٠٤ــ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَحَقَّ الشَّرْطِ أَنْ يُوفَى بِهِ، مَا اسْتَحْلَلْتُمْ بِهِ الْفُرُوجَ». (م/١٤١٨)

ترجمه: عقبه بن عامر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «شروطی که عمل کردن به آنها از همۀ شروط، لازم تر است، شروطی می باشد که شما بوسیلۀ آنها شرمگاهها را حلال قرار میدهید». (شروط نکاح)

باب (۹): دربارۀ د واج با دختر کم سن و سال

٨٠٥ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِستٍّ سِنِينَ، وَبَنَى بِي وَأَنَا بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ، قَالَتْ: فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فَوُعِكْتُ شَهْرًا، فَوَفَى شَعْرِي جُمَيْمَةً، فَأَتَتْنِي أُمُّ رُومَانَ، وَأَنَا عَلَى أُرْجُوحَةٍ، وَمَعِي صَوَاحِبِي، فَصَرَخَتْ بِي فَأَتَيْتُهَا، وَمَا أَدْرِي مَا تُرِيدُ بِي، فَأَخَذَتْ بِيَدِي، فَأَوْقَفَتْنِي عَلَى الْبَابِ، فَقُلْتُ: هَهْ هَهْ، حَتَّى ذَهَبَ نَفَسِي، فَأَدْخَلَتْنِي بَيْتًا، فَإِذَا نِسْوَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ، فَقُلْنَ: عَلَى الْخَيْرِ وَالْبَرَكَةِ، وَعَلَى خَيْرِ طَائِرٍ، فَأَسْلَمَتْنِي إِلَيْهِنَّ، فَغَسَلْنَ رَأْسِي وَأَصْلَحْنَنِي، فَلَمْ يَرُعْنِي إِلاَّ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ ضُحًى، فَأَسْلَمْنَنِي إِلَيْهِ. (م/ ١٤٢٢)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: دختری شش ساله بودم که رسول الله ﷺ مرا به نکاح خود در آورد. و نه ساله بودم که مرا به خانۀ خود برد.

عایشه رضی الله عنها می گوید: ما به مدینه آمدیم؛ در آنجا تب شدم (که در اثر آن، موهایم ریخت) پس از مدتی دوباره رویید تا اینکه به شانه هایم رسید. سرانجام، روزی با دوستانم مشغول تاب بازی بودم که مادرم ام رومان آمد و مرا صدا زد. نزد او رفتم ولی نمی دانستم از من چه می خواهد. او دستم را گرفت و مرا که نفس نفس می زدم، کنار دروازۀ خانه نگه داشت تا اینکه نفس زدنم برطرف گردید. سپس مرا به داخل خانه برد. چند زن انصاری آنجا نشسته بودند. آنان به من تبریک وخوش آمد، گفتند. مادرم مرا به آنها سپرد. آنان سرم را شستند و مرا آراستند. وهیچ چیزی مرا نترساند مگر دیدن رسول خدا ﷺ که قبل از ظهر

آمد و مرا به او سپردند.

باب (۱۰): آزاد کردن کنیز و ازدواج نمودن با او

۸۰٦ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَزَا خَيْبَرَ، قَالَ: فَصَلَّيْنَا عِنْدَهَا صَلَاةَ الْغَدَاةِ بِغَلَسٍ، فَرَكِبَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ وَرَكِبَ أَبُو طَلْحَةَ وَأَنَا رَدِيفُ أَبِي طَلْحَةَ، فَأَجْرَى نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ فِي زُقَاقِ خَيْبَرَ، وَإِنَّ رُكْبَتِي لَتَمَسُّ فَخذَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ وَانْحَسَرَ الإِزَارُ عَنْ فَخذِ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ فَإِنِّي لأَرَى بَيَاضَ فَخذِ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا دَخَلَ الْقَرْيَةَ قَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ خَرِبَتْ خَيْبَرُ، إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ». قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، قَالَ: وَقَدْ خَرَجَ الْقَوْمُ إِلَى أَعْمَالِهِمْ، فَقَالُوا: مُحَمَّدٌ وَاللَّهِ ــ قَالَ عَبْدُ الْعَزِيزِ: وَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا: مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ ــ قَالَ: وَأَصَبْنَاهَا عَنْوَةً، وَجُمِعَ السَّبْيُ، فَجَاءَهُ دِحْيَةُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعْطِنِي جَارِيَةً مِنَ السَّبْيِ؟ فَقَالَ: «اذْهَبْ فَخُذْ جَارِيَةً». فَأَخَذَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ، فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَعْطَيْتَ دِحْيَةَ، صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ، سَيِّدِ قُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرِ؟ مَا تَصْلُحُ إِلا لَكَ، قَالَ: «ادْعُوهُ بِهَا». قَالَ: فَجَاءَ بِهَا، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: «خُذْ جَارِيَةً مِنَ السَّبْيِ غَيْرَهَا». قَالَ: وَأَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا فَقَالَ لَهُ ثَابِتٌ: يَا أَبَا حَمْزَةَ مَا أَصْدَقَهَا؟ قَالَ: نَفْسَهَا، أَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا، حَتَّى إِذَا كَانَ بِالطَّرِيقِ جَهَّزَتْهَا لَهُ أُمُّ سُلَيْمٍ، فَأَهْدَتْهَا لَهُ مِنَ اللَّيْلِ، فَأَصْبَحَ النَّبِيُّ ﷺ عَرُوسًا، فَقَالَ: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ فَلْيَجِئْ بِهِ». قَالَ: وَبَسَطَ نِطَعًا، قَالَ: فَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِالأَقِطِ، وَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِالتَّمْرِ، وَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِالسَّمْنِ، فَحَاسُوا حَيْسًا، فَكَانَتْ وَلِيمَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.(م/ ٥ ١٣٦)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ برای جهاد با اهل خیبر، براه افتاد. ما نماز فجر را نزدیک خیبر، در تاریکی خواندیم. آنحضرت ﷺ پس از نماز فجر، بر مرکب خود، سوار شد. ابوطلحه نیز بر مرکب خود، سوار شد. من هم پشت سر ابوطلحه سوار شدم. نبی اکرم ﷺ در

کوچه های خیبر براه افتاد. چون کوچه هـای خیبـر، تنـگ بـود، زانـوی مـن بـه ران (مبـارک) رسول الله ﷺ برخورد می کرد. ازار رسول اکرم ﷺ از بالای رانـش دور شـد تـا جـایی کـه مـن سفیدی ران ایشان را دیدم. رسول اکرم ﷺ پس از ورود به خیبر، فریاد زد: «الله اکبر، نابود گشت خیبر!! هر گاه ما وارد سرزمین قومی شویم که بیم داده شده اند، آنروز، برای آن قوم، بامداد بدی خواهد بود». و این جمله را سه بار تکرار نمود.

راوی می گوید: هنگام ورود آنحضرت ﷺ به خیبر، مردم سر کارهایشان بودند. آنها با دیدن لشکر مسلمانان، گفتند: بخدا سوگند، محمد با لشکرش آمد. سر انجام، خیبر به زور شمشیر، فتح گردید. هنگامی که اسیران جنگ، جمع آوری شدند، دحیهٔ کلبی آمد و گفت: ای پیامبر خدا! از این اسیران،کنیزی به من بده. رسول الله ﷺ فرمود: «برو و کنیزی برای خود انتخاب کن». او صفیه بنت حُیَیّ را انتخاب کرد. بعد از آن، شخصی آمد و به رسول الله ﷺ گفت: ای پیامبر خدا! صفیه دختر حُیَیّ؛ سردار بنی قریظه و بنی نظیر؛ را به دحیه عنایت کردی؟ صفیه تنها شایستهٔ شما است. رسول الله ﷺ فرمود: «دحیه و صفیه را صدا کنید». هنگامی که رسول الله ﷺ صفیه را دید، به دحیه فرمود: «بجای او می توانی کنیز دیگری انتخاب کنی».

ثابت (راوی از انس) به انس گفت: چه چیزی به او مهریه داد؟ انس ﷺ گفت: رسول الله ﷺ صفیه را آزاد کرد و سپس با وی ازدواج نمود و همـین آزادی، مهریـهٔ او قـرار گرفـت. در راه بازگشت، صفیه به وسیلهٔ ام سلیم رضی الله عنها آراسته شد و زفاف انجام گرفت. رسول الله ﷺ صبح روز بعد، فرمود: «هر کس، هر چه دارد، بیاورد». سپس سفرهٔ چرمینی را پهن کرد. بعضی‌ها خرما، برخی ها روغن و بعضی دیگر، آرد جو آوردند و روی سـفره چیدنـد و از مـواد غـذایی موجود، یک نوع شیرینی درست کردند. و همین، ولیمهٔ رسول الله ﷺ بود.

۸۰۷ـــ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الَّذِي يُعْتِقُ جَارِيَتَهُ ثُمَّ يَتَزَوَّجُهَا: «لَهُ أَجْرَانِ». (م/ ۱۵۴)

ترجمه: ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ دربـارهٔ کـسی کـه کنیـزش را آزاد نماید و با وی ازدواج کند، فرمود: « دو پاداش دارد».

باب (۱۱): نکاح شغار

۸۰۸ ـــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ نَهَى عَنْ الـــشِّغَارِ، وَالشِّغَارُ أَنْ يُزَوِّجَ الرَّجُلُ ابْنَتَهُ عَلَى أَنْ يُزَوِّجَهُ ابْنَتَهُ، وَلَـــيْسَ بَيْنَهُمَـــا صَـــدَاقٌ. (م/ ۱٤۱٥)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ از نکـاح شـغار، منـع فرمـود. و شغار بدین صورت است که مردی دخترش را به ازدواج مرد دیگری در آورد به شرطی که آن مرد نیز دخترش را به ازدواج او در آورد و مهریه ای برای آنها در نظر نگیرند.

باب (۱۲): دربارۀ د واج موقت

۸۰۹ـــ عَنْ قَيْسٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّه بنَ مسعود ؓ قال: كُنَّا نَغْزُو مَعَ رَسُولِ اللَّه ﷺ لَيْسَ لَنَا نِسَاءٌ، فَقُلْنَا: أَلاَ نَسْتَخْصِي؟ فَنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ، ثُمَّ رَخَّصَ لَنَا أَنْ نَنْكِحَ الْمَرْأَةَ بالثَّوْبِ إِلَى أَجَلٍ، ثُمَّ قَرَأَ عَبْدُ اللَّه: ﴿يَا أَيُّهَـــا الَّـــذِينَ آمَنُـــوا لاَ تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلاَ تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّـــهَ لاَ يُحِـــبُّ الْمُعْتَـــدِينَ﴾. (م/ ۱٤۰٤)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ؓ می گوید: با نبی اکرم ﷺ به جهاد رفته بودیم و همسرانمان، همراه ما نبودند؛ لذا گفتیم: آیا خود را اخته نکنیم؟ آنحضرت ﷺ ما را از این کار، بازداشت. و بعد از آن، به ما اجازه داد تا در برابر یک قطعه پارچه هم که شده است با زنان برای مدت معینی، ازدواج کنیم. آنگاه عبدالله بن مسعود این آیه را تلاوت نمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ إِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ یعنی ای مؤمنان! چیزهای پـاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال ساخته بر خـود حـرام مکنیـد؛ همانـا خداونـد تجـاوز کننـدگان را دوست ندارد.

۸۱۰ـــ عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّه رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: كُنَّا نَسْتَمْتِعُ، بِالْقَبْضَةِ مِنْ التَّمْرِ وَالدَّقِيقِ، الأَيَّامَ، عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ ؓ، حَتَّى نَهَى عَنْهُ

عُمَرُ فِي شَأْنِ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ. (م/ ١٤٠٥)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: در زمان رسول الله ﷺ، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در برابر یک مشت خرما و آرد، برای چند روز ازدواج موقت می نمودیم تا اینکه عمر رضی الله عنه از آن در ماجرای ازدواج موقت عمر و بن حریث، منع نمود.

(باید دانست که بعد از وفات رسول اکرم ﷺ هیچ کس حق ندارد حکمی را نسخ کند به همین خاطر، عمر رضی الله عنه حکم تحریم رسول خداﷺ را که بسیاری از آن، اطلاع نداشتند، اعلان نمود. چنانچه در روایت ابن ماجه، بیهقی و ابن منذر تصریح شده است که حکم تحریم را از زبان رسول خدا ﷺ در سخنرانی اش اعلان کرد). مترجم

باب (۱۳): منسوخ شدن ازدواج موقت و حرمت آن

٨١١ــ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى، عَنْ مُتْعَةِ النِّسَاءِ، يَوْمَ خَيْبَرَ؛ وَعَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمُرِ الإِنْسِيَّةِ. (م/ ١٤٠٧)

ترجمه: از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ روز خیبر، از متعهٔ زنان (صیغه کردن) و خوردن گوشت الاغ های اهلی، منع فرمود.

٨١٢ــ عَنْ الرَّبِيعِ بْنِ سَبْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ أَبَاهُ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَتْحَ مَكَّةَ، قَالَ: فَأَقَمْنَا بِهَا خَمْسَ عَشْرَةَ ــ ثَلاَثِينَ بَيْنَ لَيْلَةٍ وَيَوْمٍ ــ فَأَذِنَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مُتْعَةِ النِّسَاءِ، فَخَرَجْتُ أَنَا وَرَجُلٌ مِنْ قَوْمِي، وَلِي عَلَيْهِ فَضْلٌ فِي الْجَمَالِ، وَهُوَ قَرِيبٌ مِنْ الدَّمَامَةِ، مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَّا بُرْدٌ، فَبُرْدِي خَلَقٌ، وَأَمَّا بُرْدُ ابْنِ عَمِّي فَبُرْدٌ جَدِيدٌ، غَضٌّ؛ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِأَسْفَلِ مَكَّةَ، أَوْ بِأَعْلاَهَا، فَتَلَقَّتْنَا فَتَاةٌ مِثْلُ الْبَكْرَةِ الْعَنَطْنَطَةِ، فَقُلْنَا: هَلْ لَكِ أَنْ يَسْتَمْتِعَ مِنْكِ أَحَدُنَا؟ قَالَتْ: وَمَاذَا تَبْذُلاَنِ؟ فَنَشَرَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا بُرْدَهُ، فَجَعَلَتْ تَنْظُرُ إِلَى الرَّجُلَيْنِ، وَيَرَاهَا صَاحِبِي تَنْظُرُ إِلَى عِطْفِهَا، فَقَالَ: إِنَّ بُرْدَ هَذَا خَلَقٌ وَبُرْدِي جَدِيدٌ غَضٌّ، فَتَقُولُ: بُرْدُ هَذَا لاَ بَأْسَ بِهِ، ثَلاَثَ مِرَارٍ أَوْ مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ اسْتَمْتَعْتُ مِنْهَا، فَلَمْ أَخْرُجْ حَتَّى حَرَّمَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

(م/ ١٤٠٦)

ترجمه: ربیع بن سبره می گوید: پدرم با رسول الله ﷺ را در غزوۀ فتح مکه، حضور داشت. او گفت: پانزده شبانه روز که مجموع آنها سی شب و روز می شود در مکه ماندیم. رسول خدا ﷺ به ما اجازۀ متعه با زنان (ازدواج موقت) را دادند. پس من و یک مرد از قبیله ام که من از او زیباتر بودم و او تقریباً بد ریخت بود، بیرون رفتیم. گفتنی است که هر یک از ما یک چادر داشتیم. چادر من، کهنه اما چادر پسر عمویم نو و تازه بود. و به راهمان ادامه دادیم تا اینکه به قسمت پایین یا بالای مکه رسیدیم. در آنجا، دختری که مانند شتر جوان، قد بلند و رعنا بود، با ما روبرو شد. به او گفتیم: آیا حاضری که یکی از ما با تو متعه (ازدواج موقت) کند؟ او گفت: چه می دهید؟ در این هنگام، هر یک از ما چادرش را پهن کرد. آن دختر، شروع به نگاه کردن به ما نمود. در این هنگام، همراهم دید که او بغل اش را نگاه می کند. لذا گفت: چادر این (اشاره به من) بد نیست. و این جمله اش را دو یا سه بار، تکرار کرد. پس من با او متعه (ازدواج موقت) نمودم. و هنوز دوران متعه ام تمام نشده بود که رسول الله ﷺ آنرا حرام گرداند.

٨١٣ــ عَنْ سَبْرَةَ الْجُهَنِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ كُنْتُ أَذِنْتُ لَكُمْ فِي الاسْتِمْتَاعِ مِنْ النِّسَاءِ، وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ ذَلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ مِنْهُنَّ شَيْءٌ فَلْيُخَلِّ سَبِيلَهُ، وَلاَ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا». (م/ ١٤٠٦)

ترجمه: سبره جهنی ﷺ می گوید: همراه رسول الله ﷺ بودم که فرمود: «ای مردم! من به شما اجازه داده بودم که با زنان، ازدواج موقت نمایید؛ بدانید که خداوند این کار را تا روز قیامت، حرام گردانید؛ لذا هر کس از این زنان صیغه ای دارد، او را آزاد کند و از آنچه که به آنان داده اید، چیزی نگیرید»

باب (۱۴): محرم نباید خواستگاری و نکاح کند

٨١٤ ــ عَنْ نُبَيْهِ بْنِ وَهْبٍ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ أَرَادَ أَنْ يُزَوِّجَ طَلْحَةَ بْنَ

عُمَرَ، بِنْتَ شَيْبَةَ بْنِ جُبَيْرٍ، فَأَرْسَلَ إِلَى أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ يَحْضُرُ ذَلِكَ وَهُوَ أَمِيرُ الْحَجِّ، فَقَالَ أَبَانُ: سَمِعْتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ يَنْكِحُ الْمُحْرِمُ وَلاَ يُنْكَحُ وَلاَ يَخْطُبُ». (م/ ۱۴۰۹)

ترجمه: نبیه بن وهب می گوید: عمر بن عبیدالله می خواست طلحه بن عمر را با دختر شیبه بن جبیر نکاح کند؛ لذا فردی را نزد ابان بن عثمان که امیر حج بود، فرستاد تا در این مراسم، حضور پیدا کند. ابان گفت: من شنیدم که عثمان بن عفان ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مُحرِم نه خودش می تواند نکاح کند و نه دیگری می تواند او را به نکاح بدهد و حق خواستگاری هم ندارد».

۸۱۵ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَزَوَّجَ بِمَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحْرِمٌ. (م/ ۱۴۱۰)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ در حال احرام، با میمونه رضی الله عنها ازدواج نمود.

(در بارۀ نکاح محرم، میان علما اختلاف نظر وجود دارد؛ جمهور علما نکاح محرم را درست نمی دانندو می گویند: حدیث فوق را بقیۀ صحابه اینگونه روایت نکرده اند. ودر صورت صحت، با توجه به حدیث قبلی شاید از ویژگیهای آنحضرت ﷺ باشد). والله اعلم

۸۱۶ــ عَنْ يَزِيدَ بْنِ الأَصَمِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: حَدَّثَتْنِي مَيْمُونَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَزَوَّجَهَا وَهُوَ حَلاَلٌ، قَالَ: وَكَانَتْ خَالَتِي وَخَالَةَ ابْنِ عَبَّاسٍ. (م/ ۱۴۱۱)

ترجمه: یزید بن اصم رضی الله عنهما می گوید: میمونه دختر حارث رضی الله عنها به من گفت: هنگامی که رسول خدا ﷺ با من ازدواج کرد، در احرام نبود. راوی می گوید: میمونه رضی الله عنها خالۀ من و ابن عباس بود.

باب (۱۵): ازدواج همزمان یک زن با عمه یا خاله اش، حرام است

۸۱۷ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ أَرْبَعِ نِسْوَةٍ أَنْ يُجْمَعَ بَيْنَهُنَّ: الْمَرْأَةِ وَعَمَّتِهَا، وَالْمَرْأَةِ وَخَالَتِهَا. (م/ ۱۴۰۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: از نکاح کردن چهار زن با یکدیگر، منع فرمود که عبارتند از: نکاح کردن عمه و برادر زاده اش و همچنین نکاح کردن خاله و خواهرزاده اش.

باب (۱۶): مهریهٔ همسران پیامبر اکرم ﷺ

۸۱۸ ــ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ؛ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: كَمْ كَانَ صَدَاقُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَتْ: كَانَ صَدَاقُهُ لأَزْوَاجِهِ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ أُوقِيَّةً وَنَشًّا، قَالَتْ: أَتَدْرِي مَا النَّشُّ؟ قَالَ: قُلْتُ: لاَ، قَالَتْ: نِصْفُ أُوقِيَّةٍ، فَتِلْكَ خَمْسُ مِائَةِ دِرْهَمٍ، فَهَذَا صَدَاقُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لأَزْوَاجِهِ. (م/ ۱۴۲۶)

ترجمه: ابو سلمه بن عبدالرحمن می گوید: ازعایشه رضی الله عنها همسر گرامی نبی اکرم ﷺ پرسیدم: مهریهٔ همسران رسول الله ﷺ چقدر بود؟ گفت: مهریهٔ همسران آنحضرت ﷺ دوازده اوقیه و یک نش بود. و افزود: آیا می دانی نش چیست؟ گفتم: نه. گفت: نصف اوقیه که مجموع آنها پانصد درهم می شود. این بود مهریهٔ همسران رسول الله ﷺ.

باب (۱۷): نکاح کردن با یک نواه[1] (پنج درهم)

۸۱۹ ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ ﷺ أَثَرَ صُفْرَةٍ، فَقَالَ: «مَا هَذَا»؟ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً عَلَى وَزْنِ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ: «فَبَارَكَ اللَّهُ لَكَ، أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ». (م/ ۱۴۲۷)

---

[1] واحد شمارشی در طلا بوده است که مساوی با پنج درهم می باشد همچنانکه اوقیه، چهل درهم می باشد. امام نووی در شرح صحیح مسلم.

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ عبدالرحمن بن عوف را دید که آثار زعفران و خوشبویی بر لباسش، وجود داشت. فرمود: «این چیست»؟ عبدالرحمن گفت: ای رسول خدا! من با زنی ازدواج نمودم و پنج درهم طلا به او مهریه دادم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خداوند او را برایت مبارک گرداند؛ ولیمه بده اگر چه یک گوسفند باشد».

باب (۱۸): آموزش قرآن به عنوان مهریه در ازدواج

٨٢٠ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْد السَّاعديِّ ﷺ قَالَ: جَاءَتْ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّه جئْتُ أَهَبُ لَكَ نَفْسي، فَنَظَرَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّه ﷺ فَصَعَّدَ النَّظَرَ فيهَا وَصَوَّبَهُ، ثُمَّ طَأْطَأَ رَسُولُ اللَّه ﷺ رَأْسَهُ، فَلَمَّا رَأَتْ الْمَرْأَةُ أَنَّهُ لَمْ يَقْضِ فيهَا شَيْئًا، جَلَسَتْ، فَقَامَ رَجُلٌ منْ أَصْحَابه فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ بهَا حَاجَةٌ فَزَوِّجْنيهَا، فَقَالَ: «فَهَلْ عنْدَكَ منْ شَيْءٍ»؟ فَقَالَ: لاَ وَاللَّه! يَا رَسُولَ اللَّه! فَقَالَ: «اذْهَبْ إِلَى أَهْلكَ، فَانْظُرْ هَلْ تَجدُ شَيْئًا»؟ فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: لاَ وَاللَّه! مَا وَجَدْتُ شَيْئًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «انْظُرْ وَلَوْ خَاتَمًا منْ حَديد». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: لاَ وَاللَّه! يَا رَسُولَ اللَّه! وَلاَ خَاتَمًا منْ حَديد، وَلَكنْ هَذَا إِزَاري، قَالَ سَهْلٌ مَا لَهُ رِدَاءٌ، فَلَهَا نصْفُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «مَا تَصْنَعُ بِإِزَارِكَ؟ إِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا منْهُ شَيْءٌ، وَإِنْ لَبِسَتْهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ منْهُ شَيْءٌ». فَجَلَسَ الرَّجُلُ، حَتَّى إِذَا طَالَ مَجْلسُهُ قَامَ، فَرَآهُ رَسُولُ اللَّه ﷺ مُوَلِّيًا، فَأَمَرَ به فَدُعيَ، فَلَمَّا جَاءَ قَالَ: «مَاذَا مَعَكَ منْ الْقُرْآن»؟ قَالَ: مَعي سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا، عَدَّدَهَا، فَقَالَ: «تَقْرَؤُهُنَّ عَنْ ظَهْرِ قَلْبكَ»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «اذْهَبْ فَقَدْ مُلِّكْتَهَا بِمَا مَعَكَ منْ الْقُرْآن». (م/ ١٤٢٥)

ترجمه: سهل بن سعد ساعدی ﷺ می گوید: زنی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! آمده‌ام تا خود را به تو ببخشم. رسول الله ﷺ سرش را بلند کرد و سرتاپایش را خوب نگاه کرد؛ آنگاه، سرش را پایین انداخت.

آن زن، وقتی دید که رسول الله ﷺ در مورد او تصمیمی نگرفت، همانجا نشست. در این اثنا،

مردی از میان صحابه برخاست و گفت: ای رسول خدا! اگر شما به وی نیاز ندارید، او را به نکاح من در آورید. آنحضرت ﷺ فرمود: «آیا چیزی هم داری»؟ گفت: نه، سوگند به خدا یا رسول الله. فرمود: «نزد خانواده ات برو آیا چیزی پیدا می کنی»؟ آن مرد رفت و پس از بازگشت، گفت: نه، سوگند به خدا که هیچ چیز پیدا نکردم. رسول الله ﷺ فرمود: «نگاه کن، اگر چه انگشتری آهنی باشد». آن مرد رفت و پس از بازگشت، گفت: نه، سوگند به خدا که هیچ چیز حتی انگشتر آهنی هم پیدا نکردم؛ البته این ازارم، وجود دارد که می‌توانم نصف‌اش را به او بدهم.

سهل می گوید: آن مرد، ردایی هم نداشت. لذا رسول الله ﷺ فرمود: «ازارت چه می‌شود؟ اگر تو آنرا بپوشی، چیزی برای او باقی نمی‌ماند و اگر او آنرا بپوشد، چیزی برای تو باقی نخواهد ماند». آنگاه آن مرد، همانجا نشست. و بعد از مدتی طولانی، برخاست و رفت. در این هنگام، نبی اکرم ﷺ او را دید و دستور داد تا صدایش بزنند. هنگامی که آمد، خطاب به او فرمود: «چقدر قرآن یاد داری»؟ گفت: فلان و فلان سوره را یاد دارم و چند سوره را برشمرد. رسول اکرم ﷺ خطاب به آن مرد فرمود: «آیا این سوره‌ها را خوب حفظ داری»؟ گفت: بلی. آنحضرت ﷺ فرمود: «او را در مقابل قرآنی که یاد داری، به نکاح تو در آوردم».

باب (۱۹): در بیان این فرمودۀ خداوند متعال: ﴿تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ﴾

۱ ۸۲ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَغَارُ عَلَى اللاَّتِـــي وَهَـــبْنَ أَنْفُسَهُنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَقُولُ: وَتَهَبُ الْمَرْأَةُ نَفْسَهَا؟ فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ﴾ قَالَتْ: قُلْتُ: وَاللَّهِ مَا أَرَى رَبَّكَ إِلاَّ يُسَارِعُ لَكَ فِي هَوَاكَ. (م/٤ ١٤٦)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: من نسبت به زنانی که خود را به رسول خدا ﷺ هبه می کردند، به غیرت می آمدم و می گفتم: چگونه یک زن، خودش را هبه می کند؟ پس هنگامی که خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ یعنی هر کدام را که خواستی، از او دوری کن. و هر کدام را که خواستی، نزد خود، جای بده. و اگر یکی از آنها را که از او دوری کرده‌ای، انتخاب نمایی، گناهی بر تو نیست.

گفتم: می‌بینم که پروردگارت برای برآورده ساختن خواسته‌هایت می‌شتابد.

باب (۲۰): ازدواج نمودن در ماه شوال

۸۲۲ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْهَا قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي رَسُولُ اللَّه ﷺ فِي شَوَّال، وَبَنَى بِي فِي شَوَّال، فَأَيُّ نِسَاء رَسُول اللَّه ﷺ كَانَ أَحْظَى عِنْـدَهُ مِنِّـي؟ قَـالَ: وَكَانَتْ عَائِشَةُ تَسْتَحِبُّ أَنْ تُدْخِلَ نِسَاءَهَا فِي شَوَّالٍ. (م/ ۱۴۲۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ در ماه شوال مرا نکاح نمود و در ماه شوال مرا به خانۀ خود برد؛ کدام یک از همسران رسول الله ﷺ نزد آنحضرت ﷺ جایگاهی بهتر از جایگاه من داشت؟

راوی از عایشه رضی الله عنها می گوید: همچنین عایشه رضی الله عنها مستحب می دانست که زنان فامیلش را در ماه شوال به خانۀ شوهر بفرستد.

باب (۲۱): ولیمه ازدواج

۸۲۳ــ عن أَنَسِ بْنِ مَالِك ﷺ قال: مَا أَوْلَمَ رَسُولُ اللَّه ﷺ عَلَى امْرَأَة مِـنْ نِسَائه أَكْثَرَ أَوْ أَفْضَلَ مِمَّا أَوْلَمَ عَلَى زَيْنَبَ، فَقَالَ ثَابِتٌ الْبُنَانِيُّ: بِمَا أَوْلَمَ؟ قَـالَ: أَطْعَمَهُمْ خُبْزًا وَلَحْمًا حَتَّى تَرَكُوهُ. (م/ ۱۴۲۸)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ برای هیچ یک از همسرانش، ولیمه ای بهتر و بیشتر از ولیمۀ زینب نداد. ثابت بنانی پرسید: برای زینب چه ولیمه داد؟ انس ﷺ جواب داد: به مردم به اندازه ای نان و گوشت داد که سیر کردند و رفتند.

۸۲۴ــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِك ﷺ قَالَ: تَزَوَّجَ رَسُولُ اللَّه ﷺ فَدَخَلَ بِأَهْلِـه، قَالَ: فَصَنَعَتْ أُمِّي أُمُّ سُلَيْم حَيْسًا فَجَعَلَتْهُ فِي تَوْر، فَقَالَتْ: يَا أَنَسُ اذْهَبْ بِهَـذَا إِلَى رَسُول اللَّه ﷺ، فَقُلْ بَعَثَتْ بِهَذَا إِلَيْكَ أُمِّي، وَهِيَ تُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَتَقُولُ: إِنَّ هَذَا لَكَ مِنَّا قَلِيلٌ يَا رَسُولَ اللَّه، قَالَ: فَذَهَبْتُ بِهَا إِلَى رَسُول اللَّه ﷺ فَقُلْتُ: إِنَّ أُمِّي تُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَتَقُولُ: إِنَّ هَذَا لَكَ مِنَّا قَلِيلٌ يَا رَسُولَ اللَّه! فَقَالَ: «ضَعْهُ».

ثُمَّ قَالَ: «اذْهَبْ فَادْعُ لِي فُلاَنًا وَفُلاَنًا وَفُلاَنًا، وَمَنْ لَقِيتَ». وَسَمَّى رِجَالاً، قَالَ: فَدَعَوْتُ مَنْ سَمَّى وَمَنْ لَقِيتُ، قَالَ: قُلْتُ لأَنَسٍ: عَدَدَ كَمْ كَانُوا؟ قَالَ: زُهَاءَ ثَلاَث مِائَة، وَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا أَنَسُ هَاتِ التَّوْرَ». قَالَ: فَدَخَلُوا حَتَّى امْتَلأَتْ الصُّفَّةُ وَالْحُجْرَةُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لِيَتَحَلَّقْ عَشَرَةٌ عَشَرَةٌ وَلْيَأْكُلْ كُلُّ إِنْسَانٍ مِمَّا يَلِيهِ». قَالَ: فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا، قَالَ: فَخَرَجَتْ طَائِفَةٌ وَدَخَلَتْ طَائِفَةٌ حَتَّى أَكَلُوا كُلُّهُمْ، فَقَالَ لِي: «يَا أَنَسُ! ارْفَعْ». قَالَ: فَرَفَعْتُ، فَمَا أَدْرِي حِينَ وَضَعْتُ كَانَ أَكْثَرَ أَمْ حِينَ رَفَعْتُ، قَالَ: وَجَلَسَ طَوَائِفُ مِنْهُمْ يَتَحَدَّثُونَ فِي بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ، وَزَوْجَتُهُ مُوَلِّيَةٌ وَجْهَهَا إِلَى الْحَائِطِ، فَثَقُلُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمَ عَلَى نِسَائِهِ، ثُمَّ رَجَعَ، فَلَمَّا رَأَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ رَجَعَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ ثَقُلُوا عَلَيْهِ، قَالَ: فَابْتَدَرُوا الْبَابَ فَخَرَجُوا كُلُّهُمْ، وَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَرْخَى السِّتْرَ، وَدَخَلَ وَأَنَا جَالِسٌ فِي الْحُجْرَةِ، فَلَمْ يَلْبَثْ إِلاَّ يَسِيرًا حَتَّى خَرَجَ عَلَيَّ وَأُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَرَأَهُنَّ عَلَى النَّاسِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلاَّ أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلاَ مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ﴾. إِلَى آخِرِ الآيَةِ،

قَالَ الْجَعْدُ: قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: أَنَا أَحْدَثُ النَّاسِ عَهْدًا بِهَذِهِ الآيَاتِ، وَحُجِبْنَ نِسَاءُ النَّبِيِّ ﷺ. (م/ ١٤٢٨)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ ازدواج نمود و همسرش را به خانهٔ خود برد. مادرم ام سلیم حلوایی درست کرد و آنرا در یک ظرف آب خوری گذاشت و گفت: ای انس! این را خدمت رسول الله ﷺ ببر و بگو: مادرم این حلوا را خدمت شما فرستاد و گفت: سلام مرا به آنحضرت ﷺ برسان و بگو: ای رسول خدا! این، قابل شما را ندارد.

انس می گوید: من حلوا را برای رسول خدا ﷺ بردم و گفتم: مادرم شما را سلام رسانید و

گفت: ای رسول خدا! این، قابل شما را ندارد. رسول الله ﷺ فرمود: «بگذار». و افزود: «برو فلانی، فلانی و فلانی و هر کس را که دیدی، دعوت کن» و تعدادی را نیز نام برد.

انس می گوید: من کسانی را که آنحضرت ﷺ نام برد و کسانی را که دیدم، دعوت کردم. راوی می گوید: ازانس پرسیدم: تعداد آنها چند نفر بود؟ گفت: حدود سیصد نفر.

انس می گوید: آنگاه رسول الله ﷺ به من فرمود: «حلوا را بیاور». گفتنی است که تعداد زیادی جمع شدند تا جایی که سایبان مسجد و حجرۀ پیامبر اکرم ﷺ پر شد. رسول الله ﷺ فرمود: «هر ده نفر، دور هم حلقه بزنند و هر کس از جلوی خودش بخورد». پس همگی خوردند و سیر شدند بدین گونه که گروهی بیرون می رفتند و گروهی دیگر، وارد می شدند تا جایی که همه سیر شدند.

آنگاه رسول الله ﷺ خطاب به من فرمود: «ای انس! بردار». من هم برداشتم. ولی نمی دانم که این حلوا هنگام گذاشتن بیشتر بود یا هنگام برداشتن.

بهر حال، تعدادی از مردم در خانۀ رسول الله ﷺ نشستند و صحبت می کردند. پیامبر اکرم ﷺ و همسرش که رو به دیوار کرده بود نیز در آنجا نشسته بودند. آنان آنقدر نشستند که آنحضرت ﷺ خسته شد. لذا رسول اکرم ﷺ از خانه بیرون رفت، به همسرانش سری زد و به آنان، سلام کرد و برگشت. هنگامی که آنحضرت ﷺ برگشت، آنان متوجه شدند که مزاحم اند؛ لذا بسوی دروازه شتافتند و همگی بیرون رفتند.

پیامبر اکرم ﷺ آمد و پرده را پایین انداخت. من هم (پشت پرده) داخل حجره، نشسته بودم. طولی نکشید که آنحضرت ﷺ نزد من آمد و آیۀ زیر نازل گردید. آنگاه پیامبر اکرم ﷺ بیرون رفت و این آیه را برای مردم خواند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلاَّ أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلاَ مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده اید! به خانه های پیامبر مگر اینکه به شما برای صرف غذا اجازه داده شود، داخل نشوید. اما اگر-برای صرف غذا- دعوت شدید، وارد شوید و هنگامی که غذا خوردید، پراکنده گردید. در آنجا مجلس انس و گفتگو تشکیل ندهید. زیرا این کار شما، پیامبر را آزار می داد).

جعدی می گوید: انس ﷺ گفت: من زودتر از سایر مردم، این آیات را دانستم و اینگونـه همسران پیامبر اکرم ﷺ حجاب کردند.

باب (۲۲): پذیرفتن دعوت عروسی

٨٢٥ــ عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا كَانَ يَقُولُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيُجِبْ، عُرْسًا كَانَ أَوْ نَحْوَهُ». (م/ ١٤٢٩)

ترجمه: از نافع روایت است که ابن عمر ﷺ می گفت: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر گاه، یکی از شما برادر مسلمانش را دعوت نمود، او باید دعوتش را بپذیرد؛ فرق نمی کند که این دعوت، برای عروسی یا چیزی مانند آن باشد».

٨٢٦ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ فَلْيُجِبْ، فَإِنْ كَانَ صَائِمًا فَلْيُصَلِّ، وَإِنْ كَانَ مُفْطِرًا فَلْيَطْعَمْ». (م/١ ١٤٣)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، یکی از شما دعوت شد، باید دعوت را بپذیرد؛ البته اگر روزه داشت، دعا کند و اگر روزه نبود، غذا بخورد».

٨٢٧ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «شَرُّ الطَّعَامِ طَعَامُ الْوَلِيمَةِ، يُمْنَعُهَا مَنْ يَأْتِيهَا وَيُدْعَى إِلَيْهَا مَنْ يَأْبَاهَا: وَمَنْ لَمْ يُجِبْ الدَّعْوَةَ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ». (م/ ١٤٣٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «بدترین غذا، غذای ولیمه ای است که کسانی را که می آینـد (فقـراء) از آمـدن، جلـوگیری مـی کننـد. و کـسانی را کـه نمـی آینـد (ثروتمندان را) دعوت می کنند. و هر کس، دعوت را نپذیرد، از خدا و رسولش نافرمانی نموده است».

باب (۲۳): دعای هنگام همبستر شدن با همسر

٨٢٨ــ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ أَنَّ

أَحَدَهُمْ، إِذَا أَرَادَ أَنْ يَأْتِيَ أَهْلَهُ، قَالَ: باسْمِ اللَّه، اللَّهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ، وَجَنِّبْ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، فَإِنَّهُ، إِنْ يُقَدَّرْ بَيْنَهُمَا وَلَدٌ فِي ذَلِكَ، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ أَبَدًا». (م/ ۱٤۳٤)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر شخص، هنگام همبستر شدن با همسرش بگوید: «بِاسْمِ اللهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ، وَجَنِّبْ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا» اگر از آن همبستری فرزندی بوجود آید، شیطان هرگز به او ضرری نمی رساند».

ترجمۀ دعا: بنام خدا، الهی! شیطان را از ما و از آنچه به ما عنایت می کنی، دور نگهدار.

باب (۲۴): دربارۀ این سخن خداوند متعال که می فرماید: «همسران شما محل بذرافشانی شما هستند»

۸۲۹ ــ عَنْ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ سَمِعَ جَابِرًا ؓ يَقُولُ: كَانَتْ الْيَهُودُ تَقُولُ: إِذَا أَتَى الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ مِنْ دُبُرِهَا فِي قُبُلِهَا كَانَ الْوَلَدُ أَحْوَلَ، فَنَزَلَتْ: ﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ﴾. (۱٤۳۵)

ترجمه: ابن مُنكَدر می گوید: شنیدم که جابرؓ می گفت: یهودیها معتقد بودند که هر کس، با همسرش از پشت در راه جلو، همبستر شود، فرزندش لوچ و احول (دارای چشم دور بین و کج) به دنیا می آید؛ به همین خاطر، این آیه نازل گردید: ﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ﴾ یعنی زنان شما محل بذرافشانی شما هستند؛ پس هر گونه و از هر جهتی که خواستید به آن محل (محل بذر افشانی) در آیید. (زناشویی نمایید).

باب (۲۵): دربارۀ زنی که از همبستر شدن با همسرش امتناع می ورزد.

۸۳۰ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَلَمْ تَأْتِهِ فَبَاتَ غَضْبَانَ عَلَيْهَا، لَعَنَتْهَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّى تُصْبِحَ». (م/ ۱٤۳٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر گاه، مرد همسرش را به رختخواب فرا خواند و زن، امتناع ورزد و شوهرش، شب را با خشم بر او سپری نماید، فرشتگان تا صبح، آن زن را لعنت می کنند».

باب (۲۶): دربارهٔ پخش اسرار همسر

۸۳۱- عن أبی سَعِید الْخُدْرِيِّ ﷺ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «إِنَّ مِنْ أَشَرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ الرَّجُلَ يُفْضِي إِلَى امْرَأَتِهِ وَتُفْضِي إِلَيْهِ، ثُمَّ يَنْشُرُ سِرَّهَا». (م/ ۱٤۳۷)

ترجمه: ابو سعید خدری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بدترین جایگاه را نزد خداوند در روز قیامت، مردی دارد که با همسرش همبستر می شود و همسرش نیز با او همبستر می شود. آنگاه رازش را پخش می کند» (آنچه را که میان آنها گذشته، به مردم می گوید).

باب (۲۷): خداوند، عمل بنده را می پوشاند ولی خود بنده، عملش را آشکار می کند

۸۳۲- عن أَبی هُرَیْرَةَ ﷺ قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ: «كُلُّ أُمَّتِي مُعَافَاةٌ إِلاَّ الْمُجَاهِرِينَ، وَإِنَّ مِنْ الإِجْهَارِ أَنْ يَعْمَلَ الْعَبْدُ بِاللَّيْلِ عَمَلاً، ثُمَّ يُصْبِحُ قَدْ سَتَرَهُ رَبُّهُ، فَيَقُولُ: يَا فُلاَنُ، قَدْ عَمِلْتُ الْبَارِحَةَ كَذَا وَكَذَا، وَقَدْ بَاتَ يَسْتُرُهُ رَبُّهُ، فَيَبِيتُ يَسْتُرُهُ رَبُّهُ، وَيُصْبِحُ يَكْشِفُ سِتْرَ اللَّهِ عَنْهُ». (م/ ۲۹۹۰)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «همه ی افراد امت من بخشیده خواهند شد مگر کسانی که به طور علنی، مرتکب گناه شوند. و یکی از انواع گناهان علنی این است که شخص، شب هنگام، مرتکب گناهی شود و در حالی صبح کند که خدا وند، گناهش را پوشانده است؛ اما او بگوید: ای فلانی! دیشب، فلان کار و فلان کار را انجام دادم. این در حالی است که خدا وند گناهش را پنهان کرده بود؛ ولی او پرده ی خدا را از روی خودش برداشت».

باب (٢٨): حکم جلوگیری طبیعی

٨٣٣ـ عن أَبِي سَعِيد الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: ذُكِرَ الْعَزْلُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «وَمَا ذَاكُمْ»؟ قَالُوا: الرَّجُلُ تَكُونُ لَهُ الْمَرْأَةُ تُرْضِعُ فَيُصِيبُ مِنْهَا، وَيَكْرَهُ أَنْ تَحْمِلَ مِنْهُ، وَالرَّجُلُ تَكُونُ لَهُ الأَمَةُ فَيُصِيبُ مِنْهَا، وَيَكْرَهُ أَنْ تَحْمِلَ مِنْهُ، قَالَ: «فَلاَ عَلَيْكُمْ أَنْ لاَ تَفْعَلُوا ذَاكُمْ، فَإِنَّمَا هُوَ الْقَدَرُ».

قَالَ ابْنُ عَوْنٍ: فَحَدَّثْتُ بِهِ الْحَسَنَ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَكَأَنَّ هَذَا زَجْرٌ. (م/ ١٤٣٨)

ترجمه: ابو سعید خدری ﷺ می گوید: نزد نبی اکرم ﷺ از جلوگیری طبیعی، سخن به میان آمد. آنحضرت ﷺ فرمود: «آن چیست»؟ صحابه عرض کردند: یک مرد، همسری دارد که بچه اش را شیر می دهد. این مرد، با همسرش، همبستر می شود اما نمی خواهد که همسرش، باردار شود. همچنین مردی دیگر، کنیزی دارد؛ با او همبستر می شود اما نمی خواهد که این کنیز از او باردار گردد (به همین خاطر، بطور طبیعی، جلوگیری می نماید).

رسول اکرم ﷺ فرمود: «عدم جلوگیری برای شما ضرری ندارد؛ زیرا همه چیز با تقدیر الهی است».

ابن عون می گوید: این حدیث را برای حسن بیان کردم. وی گفت: به خدا سوگند، گویا این جمله، نوعی منع بشمار می رود.

٨٣٤ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: إِنَّ عِنْدِي جَارِيَةً لِي، وَأَنَا أَعْزِلُ عَنْهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ ذَلِكَ لَنْ يَمْنَعَ شَيْئًا أَرَادَهُ اللَّهُ». قَالَ: فَجَاءَ الرَّجُلُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ الْجَارِيَةَ الَّتِي كُنْتُ ذَكَرْتُهَا لَكَ حَمَلَتْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ». (م/ ١٤٣٩)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: مردی از نبی اکرم ﷺ پرسید و گفت: من کنیزی دارم و بطور طبیعی، جلوگیری می کنم. رسول الله ﷺ فرمود: «چیزی را که خدا

بخواهد، این کار شما جلویش را نمی گیرد».

راوی می گوید: آن مرد، پس از مدتی آمد و گفت: ای رسول خدا! کنیزی را که در مورد او با شما صحبت کردم، باردار شد. رسول الله ﷺ فرمود: «من بنده و فرستادهٔ خداوند هستم». (سخنانم حق اند).

باب (۲۹): دربارهٔ همبستر شدن با زن شیرده

٨٢٥ــ عَنْ جُدَامَةَ بِنْتِ وَهْبٍ أُخْتِ عُكَّاشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: حَضَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي أُنَاسٍ، وَهُوَ يَقُولُ: «لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَنْهَى عَنْ الْغِيلَةِ، فَنَظَرْتُ فِي الرُّومِ وَفَارِسَ، فَإِذَا هُمْ يُغِيلُونَ أَوْلاَدَهُمْ، فَلاَ يَضُرُّ أَوْلاَدَهُمْ ذَلِكَ شَيْئًا». ثُمَّ سَأَلُوهُ عَنْ الْعَزْلِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ذَلِكَ الْوَأْدُ الْخَفِيُّ». (م/ ١٤٤٢)

ترجمه: جدامه دختر وهب اسدی؛ خواهر عکاشه؛ رضی الله عنهما می گوید: با گروهی نزد رسول الله ﷺ شرفیاب شدم در حالی که آنحضرت ﷺ می فرمود: «خواستم از همبستر شدن با زنان شیرده، جلوگیری کنم؛ اما متوجه شدم که اهل روم و فارس در دوران بارداری، بچه هایشان را شیر می دهند و این کار به فرزندانشان، هیچ ضرری نمی رساند».

سپس از پیامبر خدا ﷺ دربارهٔ جلوگیری طبیعی پرسیدند. فرمود: «این کار، زنده به گور کردن پنهان است». (با زنده به گور کردن، شباهت دارد).

(علما طبق احادیث دیگر، جلوگیری طبیعی را به سبب عذر، جایز دانسته اند و برخی بدون عذر، مکروه دانسته اند). شرح نووی

باب (۳۰): همبستر شدن با اسیری که باردار می باشد

٨٢٦ــ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ ﷺ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ أَتَى بِامْرَأَةٍ مُجِحٍّ عَلَى بَابِ فُسْطَاطٍ، فَقَالَ: «لَعَلَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُلِمَّ بِهَا»؟ فَقَالُوا: نَعَمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَلْعَنَهُ لَعْنًا يَدْخُلُ مَعَهُ قَبْرَهُ، كَيْفَ يُوَرِّثُهُ وَهُوَ لاَ يَحِلُّ لَهُ؟ كَيْفَ

يَسْتَخْدِمُهُ وَهُوَ لاَ يَحِلُّ لَهُ»؟ (م/١ ١٤٤)

ترجمه: ابودرداء ﷺ می گوید: یک مرد، زنی باردار را (که اسیر شده بود) به دروازۀ فسطاط آورد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «شاید آن مرد می خواهد با او همبستر شود»؟ صحابه گفتند: بلی. رسول الله ﷺ فرمود: «تصمیم گرفتم او را چنان نفرینی کنم که با وی وارد قبرش شود. چگونه او را وارث قرار می دهد در حالی که این کار، برایش جایز نیست. و چگونه او را (به عنوان برده) بکار می گیرد در حالی که این کار برایش جایز نیست».

(صورت مسئله اینگونه است که در صورت نزدیکی کردن با این زن، این شبهه پیش می آید که فرزند از آن همین مرد باشد و در این صورت از او ارث می برد در حالی که در اصل، این فرزند از آن شوهر زن است که در این صورت، از این مرد، ارث نمی برد. و اگر فرزند از آن شوهر آن زن باشد در این صورت، برده محسوب می شود و از او کار گرفته می شود در حالی که شاید در اصل، این فرزند از آن همین مرد باشد که در این صورت، کار گرفتن او جایز نیست؛ زیرا آزاد، محسوب می شود). شرح نووی بر صحیح مسلم با اندکی تصرف

٨٢٧ــ عَنْ أَبِي سَعِيد الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ، يَوْمَ حُنَيْنٍ، بَعَثَ جَيْشًا إِلَى أَوْطَاسَ، فَلَقُوا عَدُوًّا، فَقَاتَلُوهُمْ، فَظَهَرُوا عَلَيْهِمْ، وَأَصَابُوا لَهُمْ سَبَايَا، فَكَأَنَّ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّه ﷺ تَحَرَّجُوا مِنْ غِشْيَانِهِنَّ مِنْ أَجْلِ أَزْوَاجِهِنَّ مِنْ الْمُشْرِكِينَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ذَلِكَ: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنْ النِّسَاءِ إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ أَيْ فَهُنَّ لَكُمْ حَلاَلٌ إِذَا انْقَضَتْ عِدَّتُهُنَّ. (م/ ١٤٥٦)

ترجمه: ابو سعید خدری ﷺ می گوید: روز جنگ حنین، رسول الله ﷺ سپاهی بسوی اوطاس فرستاد. در آنجا، آنان با دشمن مواجه شدند و جنگیدند و بر آنان، پیروز شدند و تعدادی از آنها را اسیر نمودند. گویا تعدادی از یاران رسول الله ﷺ از همبستر شدن با آنها بخاطر شوهران مشرکی که داشتند، احساس گناه کردند؛ لذا خداوند متعال در این باره این آیه را نازل فرمود: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنْ النِّسَاءِ إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ «زنان شوهردار بر شما حرام هستند مگر زنانی را که شما (اسیر کردید و) مالک آنها شدید». یعنی این زنان، بعد از سپری شدن عدت، برای شما حلال هستند؛ زیرا عقد آنها با شوهران مشرکشان باطل می شود). نووی

باب (۳۱): تقسیم وقت میان همسران

۸۲۸ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ تِسْعُ نِسْوَةٍ، فَكَانَ إِذَا قَسَمَ بَيْنَهُنَّ لاَ يَنْتَهِي إِلَى الْمَرْأَةِ الْأُولَى إِلاَّ فِي تِسْعٍ، فَكُنَّ يَجْتَمِعْنَ كُلَّ لَيْلَةٍ فِي بَيْتِ الَّتِي يَأْتِيهَا، فَكَانَ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ، فَجَاءَتْ زَيْنَبُ، فَمَدَّ يَدَهُ إِلَيْهَا، فَقَالَتْ: هَذِهِ زَيْنَبُ، فَكَفَّ النَّبِيُّ ﷺ يَدَهُ، فَتَقَاوَلَتَا حَتَّى اسْتَخَبَتَا، وَأُقِيمَتْ الصَّلاَةُ، فَمَرَّ أَبُو بَكْرٍ ﷺ عَلَى ذَلِكَ، فَسَمِعَ أَصْوَاتَهُمَا، فَقَالَ: اخْرُجْ، يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِلَى الصَّلاَةِ، وَاحْثُ فِي أَفْوَاهِهِنَّ التُّرَابَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: الآنَ يَقْضِي النَّبِيُّ ﷺ صَلاَتَهُ فَيَجِيءُ أَبُو بَكْرٍ فَيَفْعَلُ بِي وَيَفْعَلُ، فَلَمَّا قَضَى النَّبِيُّ ﷺ صَلاَتَهُ أَتَاهَا أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ لَهَاقَوْلاً شَدِيدًا، وَقَالَ: أَتَصْنَعِينَ هَذَا؟. (م/۲ ۱٤٦١)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ نه همسر داشت. پس هنگام تقسیم وقت، بعد از گذشتن نُه شب، نوبت همسر اولی می شد؛ لذا همهٔ همسران پیامبر اکرم ﷺ هر شب در خانهٔ همان زنی جمع می شدند که نوبت او بود. شبی، نبی اکرم ﷺ در خانهٔ عایشه رضی الله عنها بود. زینب هم آمده بود و آنجا حضور داشت. پیامبر اکرم ﷺ دستش را بسوی زینب دراز کرد. عایشه گفت: این، زینب است. آنگاه رسول الله ﷺ دستش را جمع کرد. آندو (زینب و عایشه) با یکدیگر بگو مگو کردند تا جایی که نسبت به یکدیگر کلمات بدی بکار بردند. در این هنگام، وقت نماز فرا رسید و ابوبکر ﷺ از آنجا می گذشت؛ با شنیدن صدای آنان گفت: ای رسول خدا! برای نماز بیا و در دهان آنها خاک بریز. آنگاه رسول خدا ﷺ برای نماز رفت. عایشه رضی الله عنها با خود گفت: هم اکنون، نبی اکرم ﷺ نمازش را تمام نماید و ابوبکر مرا تنبیه می کند. بعد از تمام شدن نماز، ابوبکر ﷺ نزد عایشه رضی الله عنها آمد و به تندی با او حرف زد و گفت: آیا اینگونه رفتار می کنی؟

باب (۳۲): مدت ماندن نزد دوشیزه و زن بیوه

۸۲۹ــ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا تَزَوَّجَ أُمَّ سَلَمَةَ أَقَامَ عِنْدَهَا ثَلاَثًا، وَقَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ بِكِ عَلَى أَهْلِكِ هَوَانٌ، إِنْ شِئْتِ سَبَّعْتُ لَكِ،

وَإِنْ سَبَّعْتُ لَكِ سَبَّعْتُ لِنِسَائِي». (م/ ٠ ١٤٦)

ترجمه: ام سلمه رضی الله عنها می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ با من، ازدواج نمود، سه روز نزد من ماند و فرمود: «تو نزد خانواده ات خوار و ذلیل نیستی؛ اگر می خواهی هفت روز نزد تو می مانم. و در این صورت، نزد سایر همسرانم نیز هفت روز می مانم».

٨٤٠ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ: إِذَا تَزَوَّجَ الْبِكْرَ عَلَى الثَّيِّبِ أَقَامَ عِنْدَهَا سَبْعًا، وَإِذَا تَزَوَّجَ الثَّيِّبَ عَلَى الْبِكْرِ أَقَامَ عِنْدَهَا ثَلاثًا. قَالَ خَالِدٌ: وَلَوْ قُلْتُ: إِنَّهُ رَفَعَهُ لَصَدَقْتُ، وَلَكِنَّهُ قَالَ: السُّنَّةُ كَذَلِكَ. (م/١ ١٤٦)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: اگر مردی با دختر باکره ای بر زن بیوهٔ قبلی خود، ازدواج کند، یک هفته نزد او بماند. و اگر با زن بیوه ای بر همسر باکرهٔ قبلی خود، ازدواج نماید، سه روز نزد او بماند».

خالد (یکی از راویان) می گوید: اگر بگویم انس ﷺ این حدیث را به پیامبر اکرم ﷺ نسبت داد، راست گفته ام. او گفت: سنت، اینگونه است.

باب (۳۳): دربارهٔ همسری که روزش را به همسر دیگر می بخشد

٨٤١ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ امْرَأَةً أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أَكُونَ فِي مِسْلاخِهَا مِنْ سَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ، مِنْ امْرَأَةٍ فِيهَا حِدَّةٌ، قَالَتْ: فَلَمَّا كَبِرَتْ جَعَلَتْ يَوْمَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِعَائِشَةَ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ جَعَلْتُ يَوْمِي مِنْكَ لِعَائِشَةَ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْسِمُ لِعَائِشَةَ يَوْمَيْنِ: يَوْمَهَا، وَيَوْمَ سَوْدَةَ. (م/٣ ١٤٦)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: از میان زنانی که من دیدم، سوده دختر زمعه تنها زنی بود که من دوست داشتم مانند او باشم. زیرا او از توان روحی بالایی برخوردار بود. وی هنگامی که پا به سن گذاشت، روزی را که رسول الله ﷺ نزد او می آمد، به من (عایشه) واگذار نمود. لذا رسول الله ﷺ دو روز یعنی روز عایشه و سوده را نزد عایشه رضی الله عنها می ماند (و

نزد سایر همسرانش، یک روز می ماند).

باب (۳۴): عدم رعایت نوبت برای برخی از زنان

٨٤٢ــ عن عَطَاء قَالَ: حَضَرْنَا، مَعَ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا، جَنَازَةَ مَيْمُونَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ بِسَرِفَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاس: هَذِهِ زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ فَإِذَا رَفَعْتُمْ نَعْشَهَا فَلاَ تُزَعْزِعُوا، وَلاَ تُزَلْزِلُوا، وَارْفُقُوا، فَإِنَّهُ كَانَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تِسْعٌ، فَكَانَ يَقْسِمُ لِثَمَانٍ وَلاَ يَقْسِمُ لِوَاحِدَةٍ،

قَالَ عَطَاءٌ: الَّتِي لاَ يَقْسِمُ لَهَا صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيٍّ بْنِ أَخْطَبَ. (م/٥ ١٤٦)

ترجمه: عطاء می گوید: همراه ابن عباس رضی الله عنهما در تشییع جنازه میمونه، همسر گرامی نبی اکرم ﷺ در سرف (محلی در نزدیکی مکه) حضور پیدا کردیم. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: این، همسر گرامی نبی اکرم ﷺ است؛ هنگامی که جنازه اش را برداشتید، با آرامش بردارید و تکان ندهید. رسول الله ﷺ نُه همسر داشت که برای هشت نفر از آنان، تقسیم وقت و نوبت نموده بود. ولی یک نفر از آنها نوبت نداشت. (آن هم سوده رضی الله عنها بود که نوبتش را به عایشه رضی الله عنها واگذار نموده بود).

عطاء (یکی از راویان) می گوید: زنی که رسول الله ﷺ دربارۀ او با نوبت، رفتار نمی کرد، صفیه دختر حی بن اخطب بود).

(نووی می گوید: علما می گویند: این، اشتباه ابن جریج است که از عطا مطلب فوق را نقل کرده است. بلکه صحیح اینست که آن زن، سوده رضی الله عنها بود. چنانچه در حدیث قبلی بیان گردید).

باب (۳۵): اگر چشم کسی به زنی افتاد، با همسرش، همبستر شود تا وسوسه اش برطرف گردد

٨٤٣ــ عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى امْرَأَةً، فَأَتَى امْرَأَتَهُ زَيْنَبَ، وَهِيَ تَمْعَسُ مَنِيئَةً لَهَا، فَقَضَى حَاجَتَهُ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: «إِنَّ

الْمَرْأَةَ تُقْبِلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ، وَتُدْبِرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ، فَإِذَا أَبْصَرَ أَحَدُكُمْ امْرَأَةً فَلْيَأْتِ أَهْلَهُ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَرُدُّ مَا فِي نَفْسِهِ». (م/ ۱۴۰۳)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: چشم رسول خدا ﷺ به زنی افتاد. پس نزد همسرش؛ زینب رضی الله عنها؛ رفت و نیازش را بر آورده نمود (با وی همبستر شد). سپس نزد یارانش آمد و فرمود: «آمد و شد زن مانند شیطان است (یعنی مثل شیطان، انسان را به وسوسه می اندازد) پس هر گاه، یکی از شما زنی را دید (و وسوسه شد) نزد همسرش برود (و با او همبستر شود). زیرا این کار، وسوسه اش را برطرف می نماید».

باب (۳۶): دربارهٔ مدارا کردن با زنان و توصیه نمودن در مورد آنان

۸۴۴ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ، فَإِذَا شَهِدَ أَمْرًا فَلْيَتَكَلَّمْ بِخَيْرٍ أَوْ لِيَسْكُتْ، وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلَعٍ، وَإِنَّ أَعْوَجَ شَيْءٍ فِي الضِّلَعِ أَعْلَاهُ، إِنْ ذَهَبْتَ تُقِيمُهُ كَسَرْتَهُ، وَإِنْ تَرَكْتَهُ لَمْ يَزَلْ أَعْوَجَ، اسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا». (م/ ۸ ۱۴۶)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، اگر در جلسه ای حضور پیدا کرد، حرف خوب بزند یا سکوت نماید. و با زنان، بخوبی رفتار کنید و سفارش مرا در مورد آنان، بپذیرید؛ چرا که آنها از پهلو (دنده) آفریده شده اند. و همانا کج ترین بخش دنده، قسمت بالای آن است. اگر بخواهی، آنرا راست کنی، می‌شکنند. و اگر رهایش کنی، همچنان کج، باقی می‌ماند. پس با زنان بخوبی رفتار کنید و سفارش مرا در مورد آنان، مد نظر داشته باشید».

باب (۳۷): هیچ مرد مؤمنی، نسبت به همسرش کینه و دشمنی نورزد

۸۴۵ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَفْرَكْ مُؤْمِنٌ مُؤْمِنَةً، إِنْ كَرِهَ مِنْهَا خُلُقًا رَضِيَ مِنْهَا آخَرَ». أَوْ قَالَ: «غَيْرَهُ». (م/ ۹ ۱۴۶)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ مرد مؤمنی نسبت به زن مؤمنی

(همسرش) دشمنی و کینه نورزد؛ زیرا اگر یک اخلاقش را نمی پسندد، اخلاق دیگرش را می پسندد».

(شاید زن، یک اخلاق نادرست داشته باشد؛ مرد باید به اخلاقهای خویش هم نظر داشته باشد یعنی حتماً اخلاقهای خوبی هم دارد).

باب (۳۸): اگر حوا نمی بود، هیچ زنی به شوهرش خیانت نمی کرد

۸۴۶ــ عن أَبی هُرَيْرَةَ ﷺ: عَنْ رَسُول اللَّه ﷺ: فَذَكَرَ أَحَاديثَ منْهَا وَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «لَوْلاَ بَنُو إِسْرَائِيلَ لَمْ يَخْبُثْ الطَّعَامُ، وَلَمْ يَخْنَزْ اللَّحْمُ، وَلَوْلاَ حَوَّاءُ لَمْ تَخُنْ أُنْثَى زَوْجَهَا الدَّهْرَ». (م/ ۱۴۷۰)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر بنی اسرائیل نمی بودند، غذا وگوشت، فاسد نمی شد. و اگر حوا نمی بود، هیچ زنی به شوهرش، هرگز خیانت نمی کرد». (مقصود از خیانت در اینجا این است که شیطان، درخت را برای حوا، خوب جلوه داد و او نیز به نوبۀ خود، آنرا برای آدم، خوب نشان داد. و زنان نیز که مادرشان حوا است در پذیرش وسوسه های شیطان به مادرشان شباهت دارند؛ در نتیجه، مردان باید صبر و حوصله داشته باشند وزنان نیز در جهت اصلاح خویش تلاش نمایند).

باب (۳۹): کسی که از سفر می آید در رفتن نزد همسرش، عجله نکند بلکه به او فرصت دهد تا موهایش را شانه بزند و سر و سامان دهد

۸۴۷ــ عَنْ جَابرِ بْنِ عَبْد اللَّه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّه ﷺ فِي غَزَاة، فَلَمَّا أَقْبَلْنَا تَعَجَّلْتُ عَلَى بَعِيرٍ لِي قَطُوف، فَلَحقَنِي رَاكِبٌ خَلْفِي، فَنَخَسَ بَعِيري بعَنَزَة كَانَتْ مَعَهُ، فَانْطَلَقَ بَعِيري كَأَجْوَد مَا أَنْتَ رَاء مِنْ الإِبلِ، فَالْتَفَتُّ فَإِذَا أَنَا برَسُول اللَّه ﷺ، فَقَالَ: «مَا يُعْجِلُكَ يَا جَابِرُ»؟ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه، إِنِّي حَديثُ عَهْد بعُرْسٍ، فَقَالَ: «أَبِكْرًا تَزَوَّجْتَهَا أَمْ ثَيِّبًا»؟ قَالَ قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبًا، قَالَ: «هَلاَّ جَارِيَةً تُلاَعِبُهَا وَتُلاَعِبُكَ»؟ قَالَ: فَلَمَّا قَدمْنَا الْمَدِينَةَ ذَهَبْنَا لِنَدْخُلَ، فَقَالَ: «أَمْهِلُوا حَتَّى نَدْخُلَ لَيْلاً ــ أَيْ عِشَاءً ــ كَيْ تَمْتَشِطَ الشَّعِثَةُ وَتَسْتَحِدَّ الْمُغِيبَةُ».

قَالَ: وَقَالَ «إِذَا قَدِمْتَ فَالْكَيْسَ الْكَيْسَ»! (م٦/ ١٤٦)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: در یکی از غزوات، همراه رسول الله ﷺ بودیم. هنگام بازگشت، من بر شترم که آهسته و کند، راه می رفت، سوار بودم و در عین حال، عجله داشتم. در این هنگام، سواری از پشت سر به من رسید و با عصایی که در دست داشت، شترم را راند. نگاه کردم؛ دیدم که رسول خدا ﷺ است. پس فرمود: «ای جابر! چرا عجله داری»؟ گفتم: ای رسول خدا! من تازه، عروسی کرده ام. فرمود: «با دوشیزه ای ازدواج کرده ای یا بیوه زنی»؟ گفتم: با بیوه زنی. فرمود: «چرا با دوشیزه ای ازدواج نکردی تا با یکدیگر، بازی کنید»؟

جابر می گوید: هنگامی که به مدینه رسیدیم، خواستیم به خانه هایمان برویم. رسول الله ﷺ فرمود: «صبر کنید که هنگام عشا به خانه ها برویم تا زنان ژولیده، موهایشان را شانه زده و سر و سامان دهند و موهای زائد بدنشان را برطرف کنند».

جابر ﷺ می گوید همچنین رسول الله ﷺ افزود: «هر گاه، نزد همسرت رفتی، با عقل و اندیشه به نیت صاحب فرزند شدن با او همبستر شو».

١٥ـ كتاب طلاق

باب (١): دربارۀ مردی که همسرش را در دوران عادت ماهانه، طلاق می دهد

٨٤٨ـ عَنْ نَافِعٍ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ، فَسَأَلَ عُمَرُ النَّبِيَّ ﷺ فَأَمَرَهُ أَنْ يَرْجِعَهَا ثُمَّ يُمْهِلَهَا حَتَّى تحيضَ حَيْضَةً أُخْرَى، ثُمَّ يُمْهِلَهَا حَتَّى تَطْهُرَ ثُمَّ يُطَلِّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَمَسَّهَا، فَتِلْكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُطَلَّقَ لَهَا النِّسَاءُ، قَالَ: فَكَانَ ابْنُ عُمَرَ إِذَا سُئِلَ عَنْ الرَّجُلِ يُطَلِّقُ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ يَقُولُ: أَمَّا أَنْتَ طَلَّقْتَهَا وَاحِدَةً أَوْ اثْنَتَيْنِ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَهُ أَنْ يَرْجِعَهَا، ثُمَّ يُمْهِلَهَا حَتَّى تحيضَ حَيْضَةً أُخْرَى، ثُمَّ يُمْهِلَهَا حَتَّى تَطْهُرَ، ثُمَّ يُطَلِّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَمَسَّهَا، وَأَمَّا أَنْتَ طَلَّقْتَهَا ثَلاثًا، فَقَدْ عَصَيْتَ رَبَّكَ فِيمَا أَمَرَكَ بِهِ مِنْ طَلَاقِ امْرَأَتِكَ، وَبَانَتْ مِنْكَ. (م١/ ١٤٧)

ترجمه: نافع می گوید: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما همسرش را که در دوران قاعدگی بسر می برد، طلاق داد. عمر بن خطاب ﷺ در این باره از رسول خدا ﷺ پرسید. نبی اکرم ﷺ به او دستور داد تا به همسرش، رجوع کند و به او مهلت دهد تا دوباره دچار قاعدگی شود و پاک گردد. آنگاه قبل از اینکه با او همبستر شود، طلاقش دهد. این، همان عدتی است که خداوند، دستور داده است تا زنان در آن، طلاق داده شوند».

نافع می گوید: هرگاه از ابن عمر دربارۀ مردی که همسرش را در دوران عادت ماهانه طلاق داده است می پرسیدمد، می گفت:اگر تو همسرت را یک یا دو طلاق داده ای، در چنین موردی رسول الله دستور داده است که به همسرش، رجوع کند. آنگاه به او مهلت دهد تا دوباره دچار عادت ماهانه شود و پاک گردد. بعد از آن، قبل از اینکه با او همبستر شود، طلاقش دهد. اما اگر تو همسرت را سه طلاق داده ای، در حقیقت از دستور پروردگارت دربارۀ روش طلاق همسرت، سرپیچی کرده ای و همسرت از تو جدا شده است.

۸۴۹ــ عَنْ ابْنِ سِيرِينَ قَالَ: مَكَثْتُ عِشْرِينَ سَنَةً يُحَدِّثُنِي مَنْ لاَ أَتَّهِمُ أَنَّ ابْنَ عُمَرَ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلاَثًا وَهِيَ حَائِضٌ، فَأُمِرَ أَنْ يُرَاجِعَهَا، فَجَعَلْتُ لاَ أَتَّهِمُهُمْ، وَلاَ أَعْرِفُ الْحَدِيثَ، حَتَّى لَقِيتُ أَبَا غَلاَّبٍ، يُونُسَ بْنَ جُبَيْرٍ الْبَاهِلِيَّ، وَكَانَ ذَا ثَبَتٍ، فَحَدَّثَنِي أَنَّهُ سَأَلَ ابْنَ عُمَرَ، فَحَدَّثَهُ أَنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ تَطْلِيقَةً وَهِيَ حَائِضٌ، فَأُمِرَ أَنْ يَرْجِعَهَا، قَالَ: قُلْتُ: أَفَحُسِبَتْ عَلَيْهِ؟ قَالَ: فَمَهْ، أَوَ إِنْ عَجَزَ وَاسْتَحْمَقَ؟. (م/۱ ۱۴۷۱)

ترجمه: ابن سیرین می گوید: بیست سال از عمرم را سپری نمودم و در طول این مدت، کسی که او را متهم به دروغگویی نمی نمایم، به من می گفت: ابن عمر رضی الله عنهما همسرش را در دوران قاعدگی، سه طلاق داد. پس به او دستور داده شد تا به همسرش، مراجعه کند. من راویان حدیث را متهم به کذب و دروغگویی نمی کردم و حدیث را هم نمی دانستم. تا اینکه ابو غلاب یونس بن جبیر باهلی را که مردی مورد اعتماد بود، دیدم. وی به من گفت: من از ابن عمر رضی الله عنهما در این باره پرسیدم. او گفت: من همسرم را در دوران قاعدگی، یک طلاق دادم پس به من دستور داده شد تا به او رجوع کنم.

ابن سیرین می گوید: ازابن عمر پرسیدم: آیا آن، یک طلاق، محسوب شد؟ گفت: چرا محسوب نشود؟! اگر شخصی ناتوان و نادان گردد (و به سنت، عمل نکند باز هم آن یک طلاق، طلاق محسوب می گردد).

باب (۲): سه طلاق در عصر رسول الله ﷺ

۸۵۰ـ عَن ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ الطَّلَاقُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّه ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ وَسَنَتَيْنِ مِنْ خِلَافَةِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا ، طَلَاقُ الثَّلَاثِ وَاحِدَةً، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: إِنَّ النَّاسَ قَدْ اسْتَعْجَلُوا فِي أَمْرٍ قَدْ كَانَتْ لَهُمْ فِيهِ أَنَاةٌ، فَلَوْ أَمْضَيْنَاهُ عَلَيْهِمْ، فَأَمْضَاهُ عَلَيْهِمْ. (م/ ١٤٧٢)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: سه طلاق در دوران رسول خدا ﷺ، ابوبکر و سه سال اول خلافت عمر ﷺ یک طلاق، به شمار می رفت. عمر ﷺ گفت: مردم در کاری که فرصت داشتند، عجله کردند. لذا چقدر خوب است که این حکم را برای آنها اجرا کنیم (چون سه طلاق می دهند ما هم آنرا سه طلاق بشمار آوریم) آنگاه این حکم را اجرا کرد. (سه طلاق را سه طلاق به حساب آورد).

باب (۳): دربارهٔ مردی که همسرش را طلاق می دهد و آن زن با مردی دیگر، از د واج می کند اما آن مرد با وی همبستر نمی شود؛ چنین زنی نمی تواند به شوهر اولش برگردد

۸۵۱ـ عن عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا قالت: أَنَّ رِفَاعَةَ الْقُرَظِيَّ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ فَبَتَّ طَلَاقَهَا، فَتَزَوَّجَتْ بَعْدَهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ الزَّبِيرِ، فَجَاءَتْ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّه، إِنَّهَا كَانَتْ تَحْتَ رِفَاعَةَ، فَطَلَّقَهَا آخِرَ ثَلَاثِ تَطْلِيقَاتٍ، فَتَزَوَّجَتْ بَعْدَهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ الزَّبِيرِ، وَإِنَّهُ، وَاللَّه! مَا مَعَهُ إِلَّا مِثْلُ الْهُدْبَةِ، وَأَخَذَتْ بِهُدْبَةٍ مِنْ جِلْبَابِهَا قَالَ: فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّه ﷺ ضَاحِكًا، فَقَالَ: «لَعَلَّكِ تُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَى رِفَاعَةَ، لَا، حَتَّى يَذُوقَ عُسَيْلَتَكِ وَتَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ». وَأَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ ﷺ جَالِسٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّه ﷺ وَخَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ جَالِسٌ بِبَابِ الْحُجْرَةِ لَمْ

يُؤْذَنْ لَهُ، قَالَ: فَطَفِقَ خَالِدٌ يُنَادِي أَبَا بَكْرٍ: أَلاَ تَزْجُرُ هَذِهِ عَمَّا تَجْهَرُ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ (م/ ۱۴۳۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رفاعهٔ قرظی همسرش را طلاق قطعی داد (هر سه طلاقش واقع شدند). همسرش بعد از او با عبد الرحمن بن زبیر، ازدواج کرد. سپس (همسرش) نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! من در نکاح رفاعه بودم. او آخرین سه طلاق (طلاق سوم) را نیز واقع نمود. بعد از ایشان، من با عبد الرحمن بن زبیر، ازدواج نمودم. به خدا سوگند که او چیزی مانند ریشهٔ این لباس ـ با اشاره به گوشهٔ چادرش ـ دارد (قدرت همبستری ندارد). رسول الله ﷺ با دیدن این صحنه، تبسم نمود و فرمود: «شاید می خواهی نزد رفاعه برگردی؟ تا زمانی که عبد الرحمن از تو لذت نبرده است و تو از او لذت نبرده ای (همبستر نشده اید) این کار، ممکن نیست».

قابل یادآوری است که ابوبکر صدیق ﷺ در این هنگام، نزد رسول الله ﷺ نشسته بود. و خالد بن سعید بن عاص نیز که به وی اجازهٔ ورود نداده بودند، کنار دروازهٔ اتاق، نشسته بود. راوی می گوید: خالد صدا زد و گفت: ای ابوبکر! آیا این زن را از به زبان آوردن این سخنان نزد رسول خدا ﷺ باز نمی داری؟

باب (۴): دربارهٔ حرام و این سخن خداوند عزوجل که می فرماید: «ای پیامبر! چرا آنچه را که خداوند برایت حلال ساخته است، حرامش می کنی» (تحریم – ۱)

۸۵۲ ـــ عن ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: إِذَا حَرَّمَ الرَّجُلُ عَلَيْهِ امْرَأَتَهُ فَهِيَ يَمِينٌ يُكَفِّرُهَا، وَقَالَ: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. (م/ ۱۴۷۳)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: اگر کسی همسرش را بر خود، حرام ساخت، این سخنش، سوگندی محسوب می شود که باید کفارهٔ آنرا بدهد. و افزود: رسول خدا ﷺ برای شما بهترین الگو است.

٨٥٣ ـ عن عَائشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَمْكُثُ عنْدَ زَيْنَبَ بِنْت جَحْشٍ فَيَشْرَبُ عِنْدَهَا عَسَلاً، قَالَتْ: فَتَوَاطَيْتُ أَنَا وَحَفْصَةُ أَنَّ أَيَّتَنَا مَا دَخَلَ عَلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ فَلْتَقُلْ: إِنِّي أَجِدُ منْكَ رِيحَ مَغَافِيرَ، أَكَلْتَ مَغَافِيرَ؟ فَدَخَلَ عَلَى إِحْدَاهُمَا فَقَالَتْ ذَلكَ لَهُ، فَقَالَ: «بَلْ شَرِبْتُ عَسَلاً عنْدَ زَيْنَبَ بنْت جَحْشٍ وَلَنْ أَعُودَ لَهُ». فَنَزَلَ: ﴿لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ إِلَى قَوْله: ﴿إِنْ تَتُوبَا﴾ لعَائشَةَ وَحَفْصَةَ ﴿وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا﴾ لِقَوْلِه بَلْ شَرِبْتُ عَسَلاً. (م/ ١٤٧٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ برای خوردن عسل، نزد زینب دختر جحش رضی الله عنها می رفت و آنجا می ماند. من و حفصه توافق کردیم که هر گاه، رسول خدا ﷺ نزد هر یک از ما آمد، به او بگوید: از تو بوی مغافیر به مشام می آید. آیا مغافیر خورده ای؟ سپس رسول الله ﷺ نزد یکی از آندو آمد. او هم همین چیز را به آنحضرت ﷺ گفت. رسول اکرم ﷺ فرمود: «بلکه نزد زینب دختر جحش، عسل خورده ام و دوباره هرگز نمی خورم». در نتیجه، این آیات، نازل گردید: ﴿لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ (چرا آنچه را که خداوند برایت حلال کرده است، بر خود، حرام می کنی)؟ و در ادامه، خداوند خطاب به عایشه و حفصه رضی الله عنهما فرمود: ﴿إِنْ تَتُوبَا﴾ (اگر به سوی خدا برگردید و توبه کنید، بهتر است...). و آنجا که خداوند می فرماید: ﴿وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا﴾ (آنگاه که نبی اکرم ﷺ با یکی از همسرانش رازی را در میان نهاد) اشاره به این سخن پیامبر اکرم دارد که فرمود: «بلکه عسل خورده ام».

٨٥٤ ـ عَنْ عَائشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يُحبُّ الْحَلْوَاءَ وَالْعَسَلَ، فَكَانَ إذَا صَلَّى الْعَصْرَ، دَارَ عَلَى نسَائه، فَيَدْنُو منْهُنَّ، فَدَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ فَاحْتَبَسَ، عنْدَهَا أَكْثَرَ ممَّا كَانَ يَحْتَبسُ فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلكَ، فَقيلَ لي: أَهْدَتْ لَهَا امْرَأَةٌ منْ قَوْمهَا عُكَّةً منْ عَسَلٍ، فَسَقَتْ رَسُولَ اللَّه ﷺ منْهُ شَرْبَةً، فَقُلْتُ: أَمَا وَاللَّه لَنَحْتَالَنَّ لَهُ، فَذَكَرْتُ ذَلكَ لسَوْدَةَ، وَقُلْتُ: إِذَا دَخَلَ عَلَيْك فَإِنَّهُ

سَيَدْنُو مِنْكِ، فَقُولِي لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّه أَكَلْتَ مَغَافِيرَ؟ فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكِ: لاَ، فَقُولِي لَهُ: مَا هَذِهِ الرِّيحُ؟ وَكَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ يَشْتَدُّ عَلَيْهِ أَنْ يُوجَدَ مِنْهُ الرِّيحُ، فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكِ: سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ، فَقُولِي لَهُ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطَ، وَسَأَقُولُ ذَلِكِ لَهُ، وَقُولِيهِ أَنْتِ يَا صَفِيَّةُ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَى سَوْدَةَ، قَالَتْ: تَقُولُ سَوْدَةُ: وَالَّذِي لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ لَقَدْ كِدْتُ أَنْ أُبَادِئَهُ بِالَّذِي قُلْتِ لِي وَإِنَّهُ لَعَلَى الْبَابِ، فَرَقًا مِنْكِ فَلَمَّا دَنَا رَسُولُ اللَّه ﷺ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّه، أَكَلْتَ مَغَافِيرَ؟ قَالَ: «لاَ»، قَالَتْ: فَمَا هَذِهِ الرِّيحُ؟ قَالَ: «سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ». قَالَتْ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطَ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيَّ قُلْتُ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَى صَفِيَّةَ فَقَالَتْ بِمِثْلِ ذَلِكَ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّه، أَلاَ أَسْقِيكَ مِنْهُ؟ قَالَ: «لاَ حَاجَةَ لِي بِهِ». قَالَتْ: تَقُولُ سَوْدَةُ: سُبْحَانَ اللَّه! وَاللَّه لَقَدْ حَرَمْنَاهُ، قَالَتْ: قُلْتُ لَهَا: اسْكُتِي. (م/ ١٤٧٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ عسل و شیرینی را دوست داشت. و هنگامی که از نماز عصر برمی گشت، نزد همسرانش می رفت و با آنان، خوش و بِش می نمود. روزی، نزد حفصه دختر عمر رفت و بیش از حد معمول، نزد او ماند. علت را جویا شدم. گفتند: زنی از خویشاوندان حفصه، یک مشک عسل به او اهدا نموده است. پس او قدری از آن عسل را به رسول خدا ﷺ می دهد. با خود گفتم: سوگند به خدا که حیله ای بکار خواهم برد؛ لذا موضوع را برای سوده دختر زمعه یادآوری کردم و به او گفتم: هنگامی که رسول خدا ﷺ نزد تو آمد، حتما به تو نزدیک می شود. تو به او بگو: آیا مغافیر (صمغ گیاه بد بو) خورده ای؟ او به تو خواهد گفت: «خیر». پس به او بگو: این بویی که از تو به مشام ام می رسد، چیست؟ او به تو خواهد گفت: «حفصه مقداری عسل به من داده است». پس به او بگو: زنبورهای آن، از گل درخت مغافیر، تغذیه نموده اند. من هم همین سخنان را به او خواهم گفت. تو هم ای صفیه! همین سخنان را به او بگو.

عایشه رضی الله عنها می گوید: سوده رضی الله عنها گفت: بخدا سوگند، به محض اینکه رسول خدا ﷺ کنار دروازه ایستاد، از ترس تو، خواستم رشتهٔ کلام را بدست بگیرم و سخن

بگویم.

بهر حال، هنگامی که رسول خدا ﷺ به او نزدیک شد، سوده گفت: ای رسول خدا! آیا مغافیر خورده ای؟ فرمود: «خیر». سوده گفت: پس این بویی که از تو به مشام ام می رسد، چیست؟ فرمود: «حفصه، مقداری عسل به من داده است». سوده گفت: زنبورهای آن، از گل درخت مغافیر، تغذیه نموده اند. هنگامی که نزد من آمد، من هم همین سخنان را به او گفتم. و هنگامی که نزد صفیه رفت، او نیز به ایشان، همین سخنان را گفت. پس زمانی که دوباره نزد حفصه رفت، حفصه گفت: ای رسول خدا! آیا برایت قدری عسل نیاورم؟ فرمود: «نیازی به آن ندارم».

عایشه می گوید: سوده گفت: سوگند به خدا که ما پیامبر اکرم ﷺ را از آن عسل، محروم ساختیم. من گفتم: ساکت باش.

باب (۵): دربارۀ شوهری که به همسرش، حق انتخاب عنایت نمود

۸۵۸ ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَوَجَدَ النَّاسَ جُلُوسًا بِبَابِهِ، لَمْ يُؤْذَنْ لأَحَدٍ مِنْهُمْ، قَالَ: فَأُذِنَ لأَبِي بَكْرٍ فَدَخَلَ ثُمَّ أَقْبَلَ عُمَرُ فَاسْتَأْذَنَ فَأُذِنَ لَهُ، فَوَجَدَ النَّبِيَّ ﷺ جَالِسًا، حَوْلَهُ نِسَاؤُهُ، وَاجِمًا سَاكِتًا، قَالَ: فَقَالَ: لأَقُولَنَّ شَيْئًا أُضْحِكُ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ رَأَيْتَ بِنْتَ خَارِجَةَ سَأَلَتْنِي النَّفَقَةَ فَقُمْتُ إِلَيْهَا فَوَجَأْتُ عُنُقَهَا، فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَقَالَ: «هُنَّ حَوْلِي كَمَا تَرَى، يَسْأَلْنَنِي النَّفَقَةَ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عَائِشَةَ يَجَأُ عُنُقَهَا، فَقَامَ عُمَرُ إِلَى حَفْصَةَ يَجَأُ عُنُقَهَا، كِلاَهُمَا يَقُولُ: تَسْأَلْنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا لَيْسَ عِنْدَهُ، فَقُلْنَ: وَاللَّهِ، لاَ نَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا أَبَدًا لَيْسَ عِنْدَهُ، ثُمَّ اعْتَزَلَهُنَّ شَهْرًا أَوْ تِسْعًا وَعِشْرِينَ، ثُمَّ نَزَلَتْ عَلَيْهِ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لأَزْوَاجِكَ﴾ حَتَّى بَلَغَ: ﴿لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ قَالَ: فَبَدَأَ بِعَائِشَةَ، فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيْكِ أَمْرًا أُحِبُّ أَنْ لاَ تَعْجَلِي فِيهِ حَتَّى تَسْتَشِيرِي أَبَوَيْكِ». قَالَتْ: وَمَا هُوَ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَتَلاَ عَلَيْهَا الآيَةَ،

قَالَتْ: أَفِيكَ يَا رَسُولَ اللَّه أَسْتَشِيرُ أَبَوَيَّ؟ بَلْ أَخْتَارُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الآخِرَةَ، وَأَسْأَلُكَ أَنْ لاَ تُخْبِرَ امْرَأَةً مِنْ نِسَائِكَ بِالَّذِي قُلْتُ، قَالَ: «لاَ تَسْأَلُنِي امْرَأَةٌ مِنْهُن إِلاَّ أَخْبَرْتُهَا، إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْنِي مُعَنِّتًا وَلاَ مُتَعَنِّتًا، وَلَكِنْ بَعَثَنِي مُعَلِّمًا مُيَسِّرًا».
(م/ ۱٤٧٨)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما می گوید: ابوبکر ﷺ آمد و می خواست برای وارد شدن به خانهٔ رسول الله ﷺ اجازه بگیرد؛ در آنجا، مردم را دید که کنار دروازهٔ خانهٔ آنحضرت ﷺ نشسته اند و به هیچ یک از آنان، اجازهٔ ورود، داده نشده است.

ابوبکر ﷺ اجازه خواست. به او اجازه داده شد. وی هنگام وارد شدن، دید که پیامبر اکرم ﷺ ساکت و اندوهگین نشسته است و همسرانش نیز اطراف او نشسته اند. بعد از آن، عمر ﷺ آمد و اجازهٔ ورود خواست؛ به او نیز اجازهٔ ورود دادند.

راوی می گوید: عمر ﷺ با خود گفت: چیزی می گویم که نبی اکرم ﷺ را بخندانم. لذا عرض کرد: ای رسول خدا! اگر دختر خارجه (همسر من) از من نفقه بخواهد و من بلند شوم و یکی به گردنش بزنم شما چه می گویید؟ رسول الله ﷺ خندید و فرمود: «همانگونه که مشاهده می کنی اینها اطراف مرا گرفته اند و از من نفقه می خواهند».

سپس ابوبکر به سوی عایشه رفت و با دست به گردنش می زد و عمر برخاست و با دست به گردن حفصه می زد. و هر دوی آنها می گفتند: از رسول خدا ﷺ چیزی می خواهید که در توانش نیست؟!!

راوی می گوید: پس از آن، رسول الله ﷺ یک ماه یا بیست و نه روز از همسرانش، کناره گیری نمود. آنگاه این آیه بر او نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ﴾ تا ﴿لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (احزاب: ۲۸- ۲۹)

(ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی و زرق و برق دنیا را می خواهید، بیایید تا به شما هدیه ای مناسب بدهم و به طرز نیکویی، شما را رها سازم. و اگر خدا، پیامبرش و روز آخرت را می خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده ساخته است).

راوی می گوید: رسول الله ﷺ با عایشه آغاز نمود و خطاب به ایشان فرمود: «ای عایشه! موضوعی را به تو پیشنهاد می کنم؛ ولی دوست دارم تا با پدر و مادرت، مشورت نکرده ای، در تصمیم گیری عجله نکنی».

عایشه رضی الله عنها گفت: ای رسول خدا! چه موضوعی؟ آنحضرت ﷺ آیهٔ فوق را برایش تلاوت نمود. عایشه گفت: ای رسول خدا! در مورد شما با پدر و مادرم، مشورت می کنم؟! بلکه، خدا، پیامبرش و سرای آخرت را انتخاب می نمایم و از تو می خواهم این سخن مرا به، هیچ یک از همسرانت نگویی. رسول اکرم ﷺ فرمود: «هر یک از آنان از من بپرسد، به او خواهم گفت. زیرا خداوند مرا نفرستاده است تا به مردم، ضرری برسانم یا سخت گیری نمایم؛ بلکه مرا بعنوان معلمی فرستاده است که سهل و آسان بگیرم».

٨٥٦ ــ عَنْ مَسْرُوق قَالَ: مَا أُبَالِي خَيَّرْتُ امْرَأَتِي وَاحِدَةً أَوْ مِائَةً أَوْ أَلْفًا، بَعْدَ أَنْ تَخْتَارَنِي، وَلَقَدْ سَأَلْتُ عَائِشَةَ فَقَالَتْ: قَدْ خَيَّرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَفَكَانَ طَلاَقًا؟. (م/ ١٤٧٧)

ترجمه: مسروق می گوید: باکی ندارم که همسرم را یک، صد یا هزار بار، حق انتخاب بدهم البته به شرط اینکه مرا انتخاب کند؛ زیرا در این باره از عایشه رضی الله عنها پرسیدم؛ وی گفت: رسول خدا ﷺ به ما حق انتخاب داد. آیا طلاقی محسوب شد؟!!

باب (۶): دربارهٔ این سخن خداوند متعال که می فرماید: ﴿وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ﴾ یعنی اگر علیه او همدست شوید

٨٥٧ ــ عن عَبْد اللَّه بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا يُحَدِّثُ قَالَ: مَكَثْتُ سَنَةً وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ عَنْ آيَة، فَمَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَسْأَلَهُ هَيْبَةً لَهُ، حَتَّى خَرَجَ حَاجًّا فَخَرَجْتُ مَعَهُ، فَلَمَّا رَجَعَ، فَكُنَّا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ، عَدَلَ إِلَى الأَرَاكِ لِحَاجَةٍ لَهُ، فَوَقَفْتُ لَهُ حَتَّى فَرَغَ ثُمَّ سِرْتُ مَعَهُ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَنْ اللَّتَانِ تَظَاهَرَتَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَزْوَاجِهِ؟ فَقَالَ: تِلْكَ حَفْصَةُ وَعَائِشَةُ، قَالَ فَقُلْتُ لَهُ: وَاللَّهِ، إِنْ كُنْتُ لَأُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ هَذَا مُنْذُ سَنَة فَمَا أَسْتَطِيعُ

هَيْبَةً لَكَ قَالَ: فَلاَ تَفعَلْ، مَا ظَنَنْتَ أَنَّ عِنْدي منْ علْمٍ فَسَلْني عَنْهُ، فَإِنْ كُنْتُ أَعْلَمُهُ أَخبَرْتُكَ، قَالَ: وَقَالَ عُمَرُ: وَاللَّه إِنْ كُنَّا في الْجَاهليَّة مَا نَعُدُّ للنِّسَاء أَمْرًا، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فيهِنَّ مَا أَنْزَلَ، وَقَسَمَ لَهُنَّ مَا قَسَمَ، قَالَ: فَبَيْنَمَا أَنَا في أَمْرٍ أَأْتمرُهُ، إِذْ قَالَتْ لي امْرَأَتي: لَوْ صَنَعْتَ كَذَا وَكَذَا، فَقُلْتُ لَهَا: وَمَا لَك أَنْت وَلمَا هَاهُنَا؟ وَمَا تَكَلُّفُك في أَمْرٍ أُريدُهُ؟ فَقَالَتْ لي: عَجَبًا لَكَ، يَا ابْنَ الْخَطَّاب! مَا تُريدُ أَنْ تُرَاجَعَ أَنْتَ، وَإِنَّ ابْنَتَكَ لَتُرَاجعُ رَسُولَ اللَّه ﷺ حَتَّى يَظَلَّ يَوْمَهُ غَضْبَانَ، قَالَ عُمَرُ: فَآخُذُ رِدَائي ثُمَّ أَخرُجُ مَكَاني، حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى حَفْصَةَ، فَقُلْتُ لَهَا: يَا بُنَيَّةُ إِنَّك لَتُرَاجعينَ رَسُولَ اللَّه ﷺ حَتَّى يَظَلَّ يَوْمَهُ غَضْبَانَ؟ فَقَالَتْ حَفْصَةُ: وَاللَّه إِنَّا لَنُرَاجعُهُ، فَقُلْتُ: تَعْلَمينَ أَنِّي أُحَذِّرُك عُقُوبَةَ اللَّه وَغَضَبَ رَسُوله ﷺ، يَا بُنَيَّةُ لاَ يَغُرَّنَّك هَذه الَّتي قَدْ أَعْجَبَهَا حُسْنُهَا، وَحُبُّ رَسُول اللَّه ﷺ إِيَّاهَا، ثُمَّ خَرَجْتُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ، لقَرَابَتي منْهَا، فَكَلَّمْتُهَا، فقَالَتْ لي أُمُّ سَلَمَةَ: عَجَبًا لَكَ يَا ابْنَ الْخَطَّاب، قَدْ دَخَلْتَ في كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى تَبْتَغيَ أَنْ تَدْخُلَ بَيْنَ رَسُول اللَّه ﷺ وَأَزْوَاجه، قَالَ: فَأَخَذَتْني أَخذًا كَسَرَتْني عَنْ بَعْضِ مَا كُنْتُ أَجدُ، فَخَرَجْتُ منْ عنْدهَا، وَكَانَ لي صَاحبٌ منْ الأَنْصَار، إِذَا غبْتُ أَتَاني بالْخَبَر، وَإِذَا غَابَ كُنْتُ أَنَا آتيه بالْخَبَر، وَنَحْنُ حينَئذ نَتَخَوَّفُ مَلكًا منْ مُلُوك غَسَّانَ، ذُكرَ لَنَا أَنَّهُ يُريدُ أَنْ يَسيرَ إِلَيْنَا، فَقَدْ امْتَلأَتْ صُدُورُنَا منْهُ، فَأَتَى صَاحبي الأَنْصَاريُّ يَدُقُّ الْبَابَ، وَقَالَ: افْتَحْ، افْتَحْ، فَقُلْتُ جَاءَ الْغَسَّانيُّ؟ فَقَالَ: أَشَدُّ منْ ذَلكَ، اعْتَزَلَ رَسُولُ اللَّه ﷺ أَزْوَاجَهُ، فَقُلْتُ: رَغمَ أَنْفُ حَفْصَةَ وَعَائشَةَ، ثُمَّ آخُذُ ثَوْبي فَأَخْرُجُ حَتَّى جئْتُ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّه ﷺ في مَشْرُبَة لَهُ يُرْتَقَى إِلَيْهَا بعَجَلَة، وَغُلاَمٌ لرَسُول اللَّه ﷺ أَسْوَدُ عَلَى رَأْس الدَّرَجَة، فَقُلْتُ: هَذَا عُمَرُ، فَأُذنَ لي، قَالَ عُمَرُ: فَقَصَصْتُ عَلَى رَسُول اللَّه ﷺ هَذَا الْحَديثَ، فَلَمَّا بَلَغْتُ حَديثَ أُمِّ سَلَمَةَ تَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّه ﷺ، وَإِنَّهُ لَعَلَى حَصيرٍ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ شَيْءٌ، وَتَحْتَ رَأْسه وِسَادَةٌ منْ أَدَمٍ

حَشْوُهَا لِيفٌ، وَإِنَّ عِنْدَ رِجْلَيْهِ قَرَظًا مَصْبُورًا، وَعِنْدَ رَأْسِهِ أُهُبًا مُعَلَّقَةً، فَرَأَيْتُ أَثَرَ الْحَصِيرِ فِي جَنْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَبَكَيْتُ، فَقَالَ: «مَا يُبْكِيكَ»؟ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ كِسْرَى وَقَيْصَرَ فِيمَا هُمَا فِيهِ، وَأَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ لَهُمَا الدُّنْيَا وَلَكَ الآخِرَةُ»؟ (م/ ۱۴۷۹)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: مدت یک سال بود که می خواستم در مورد آیه ای از عمر بن خطاب ﷺ بپرسم؛ ولی بخاطر هیبتی که داشت نمی توانستم سؤالم را مطرح کنم. تا اینکه برای ادای حج از مدینه، بیرون شد. من نیز همراه ایشان، بیرون شدم. هنگام بازگشت در مسیر، از ما جدا شد و برای قضای حاجت بسوی درختی بنام اراک رفت. من ایستادم تا اینکه کارش تمام شد. آنگاه همراه او براه افتادم و گفتم: ای امیر المؤمنین! آن دو زن از همسران رسول خدا ﷺ که علیه او همدست شدند و با هم همکاری نمودند، کدام ها بودند؟ جواب داد: آنها، حفصه و عایشه بودند. گفتم: بخدا سوگند، مدت یک سال است که می خواستم در این باره از شما بپرسم ولی بخاطر هیبت شما نمی توانستم سؤالم را مطرح کنم. عمر ﷺ گفت: این کار را نکن؛ هر گاه، فکر کردی علم و دانشی نزد من وجود دارد، از من بپرس. اگر در آن مورد، اطلاعی داشته باشم، به تو می گویم.

به خدا سوگند، ما در دوران جاهلیت برای زنان، هیچ ارزشی قایل نبودیم تا اینکه خداوند در مورد آنان، آیاتی نازل فرمود و حقوقی برای آنان، در نظر گرفت. بله، روزی، دربارۀ انجام کاری، فکر می کردم که همسرم به من گفت: اگر اینگونه عمل می کردی، بسیار خوب بود. به او گفتم: این کار به تو چه ربطی دارد؟ چرا در کاری که مربوط به من است، دخالت می نمایی؟ همسرم گفت: ای فرزند خطاب! از تو تعجب می کنم که نمی خواهی نظری بدهم در حالی که دخترت به اندازه ای نزد رسول خدا ﷺ صحبت می کند و اظهار نظر می نماید که گاهی آنحضرت ﷺ تمام روزش را با خشم و ناراحتی، سپری می نماید.

عمر گفت: با شنیدن این موضوع، ردایم (چادری که بجای پیراهن می پوشیدند) را برداشتم و حرکت کردم تا اینکه نزد حفصه رفتم؛ به او گفتم: ای دخترم! تو به اندازه ای نزد رسول خدا ﷺ اظهار نظر می نمایی که آنحضرت ﷺ آن روزش را با ناراحتی و خشم، سپری می نماید؟ حفصه گفت: بخدا سوگند که ما نزد پیامبر اکرم ﷺ اظهار نظر می نماییم. گفتم: باید

بدانی که من تو را از عذاب و خشم پیامبرش بر حذر می دارم. دخترم! مبادا این زن (عایشه) که زیبایی و محبت پیامبر ﷺ نسبت به او باعث خودپسندی وی شده است، تو را فریب دهد. سپس از خانهٔ حفصه، بیرون آمدم و بخاطر قرابتی که با ام سلمه داشتم، نزد وی رفتم و با ایشان نیز در این باره، صحبت کردم. ام سلمه گفت: ای فرزند خطاب! از تو تعجب می کنم؛ در همهٔ کارها دخالت نمودی تا جایی که می خواهی در امور پیامبر ﷺ و همسرانش نیز دخالت نمایی؟ این سخن ام سلمه به اندازه ای روی من تأثیر گذاشت که مقداری از نگرانی هایم را برطرف نمود؛ لذا از نزد وی، بیرون رفتم.

بله، من یک دوست انصاری داشتم؛ هنگامی که من نزد رسول الله ﷺ حضور نداشتم، او اخبار را برایم می آورد و هنگامی که او حضور نداشت، من اخبار را برایش می آوردم. در آن روزها ما بیم آن را داشتیم که یکی از پادشاهان غسانی به ما حمله کند؛ زیرا به ما گفته بودند که وی می خواهد بسوی ما حرکت کند. این مسئله ما را بطور کلی به هراس انداخته بود.

در این اثنا، متوجه شدم که دوست انصاری ام در می زند و می گوید: باز کن، باز کن. پرسیدم: آیا پادشاه غسانی، حمله کرده است؟ گفت: از این هم مهم تر است؛ پیامبر اکرم ﷺ از همسرانش، کناره گیری نموده است. گفتم: بینی حفصه و عایشه به خاک مالیده شد.

آنگاه لباسم را برداشتم و براه افتادم تا اینکه نزد رسول الله ﷺ رفتم. در آنجا آنحضرت ﷺ را دیدم که در اتاقی نشسته است و برای وارد شدن به آن از تنهٔ درخت خرمایی بعنوان نردبان، استفاده می کند. همچنین آنحضرت ﷺ بردهٔ سیاهی داشت که بالای نردبان، ایستاده بود. گفتم: من عمر هستم. پس به من اجازهٔ ورود دادند.

عمر می گوید: ماجرا را برای رسول الله ﷺ تعریف نمودم؛ هنگامی که به سخن ام سلمه رضی الله عنها رسیدم، آنحضرت ﷺ تبسم نمود. قابل یادآوری که رسول الله ﷺ بالای حصیری که چیز دیگری روی آن، وجود نداشت، خوابیده و سرش بر بالشی که از پوست و محتوایش برگ درخت خرما بود، نهاده بود. و نزد پاهایش یک دسته برگ درخت قرظ (نوعی درخت تناور) وجود داشت و بالای سرش، چند عدد پوست دباغی نشده آویزان بود. (و چیز دیگری در خانه اش وجود نداشت).

هنگامی که آثار حصیر را بر پهلوی (مبارک) رسول الله ﷺ دیدم، گریه کردم. پیامبر اکرم

ﷺ فرمود: «ای عمر! چرا گریه می کنی»؟ گفتم: ای رسول خدا! کسری (پادشاه ایران) و قیصر (پادشاه روم) در چه ناز و نعمتی بسر می برند حال آنکه تو پیامبر خدا هستی (و با این وضعیت، زندگی ات را سپری می نمایی). رسول الله ﷺ فرمود: «آیا راضی نیستی که دنیا از آن آنان باشد و آخرت از آن ما باشد».

۱۶ کتاب طلاق

باب (۱): دربارهٔ زن بارداری که بعد از وفات همسرش، وضع حمل نماید

٨٥٨ ـــ عن عُبَيْد اللَّه بْنِ عَبْد اللَّه بْنِ عُتْبَةَ: أَنَّ أَبَاهُ كَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ عَبْد اللَّه بْنِ الأَرْقَمِ الزُّهْرِيِّ، يَأْمُرُهُ أَنْ يَدْخُلَ عَلَى سُبَيْعَةَ بِنْت الْحَارِث الأَسْلَمِيَّة، فَيَسْأَلَهَا عَنْ حَدِيثِهَا وَعَمَّا قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّه ﷺ حِينَ اسْتَفْتَتْهُ، فَكَتَبَ عُمَرُ بْنُ عَبْد اللَّه إِلَى عَبْد اللَّه بْنِ عُتْبَةَ يُخْبِرُهُ أَنَّ سُبَيْعَةَ أَخْبَرَتْهُ أَنَّهَا كَانَتْ تَحْتَ سَعْد بْنِ خَوْلَةَ، وَهُوَ فِي بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ، وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا، فَتُوُفِّيَ عَنْهَا فِي حَجَّة الْوَدَاعِ، وَهِيَ حَامِلٌ، فَلَمْ تَنْشَبْ أَنْ وَضَعَتْ حَمْلَهَا بَعْدَ وَفَاته، فَلَمَّا تَعَلَّتْ مِنْ نِفَاسِهَا تَجَمَّلَتْ لِلْخُطَّاب، فَدَخَلَ عَلَيْهَا أَبُو السَّنَابِلِ بْنُ بَعْكَكٍ (رَجُلٌ مِنْ بَنِي عَبْد الدَّارِ ـــ فَقَالَ لَهَا: مَا لِي أَرَاكِ مُتَجَمِّلَةً، لَعَلَّكِ تَرْجِينَ النِّكَاحَ؟ إِنَّكِ وَاللَّه مَا أَنْت بِنَاكِحٍ حَتَّى تَمُرَّ عَلَيْكِ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرٌ، قَالَتْ سُبَيْعَةُ: فَلَمَّا قَالَ لِي ذَلِكَ جَمَعْتُ عَلَيَّ ثِيَابِي حِينَ أَمْسَيْتُ، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ؟ فَأَفْتَانِي بِأَنِّي قَدْ حَلَلْتُ حِينَ وَضَعْتُ حَمْلِي، وَأَمَرَنِي بِالتَّزَوُّجِ، إِنْ بَدَا لِي، قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: فَلاَ أَرَى بَأْسًا أَنْ تَتَزَوَّجَ حِينَ وَضَعَتْ وَإِنْ كَانَتْ فِي دَمِهَا، غَيْرَ أَنْ لاَ يَقْرَبُهَا زَوْجُهَا حَتَّى تَطْهُرَ. (م/ ١٤٨٤)

ترجمه: عبیدالله بن عبدالله بن عتبه می گوید: پدرم نامه ای به عمر بن عبدالله بن ارقم زهری نوشت و به او دستور داد تا نزد سبیعه دختر حارث اسلمی برود و از او در مورد سخن رسول الله ﷺ هنگامی که از ایشان استفتا نمود، بپرسد.

عمر بن عبدالله در پاسخ عبدالله بن عتبه نوشت: سبیعه به من گفت: من در نکاح سعد بن خوله که از قبیلۀ بنی عامر بن لوی و از اهل بدر است، بودم. من حامله بودم که سعد در حجه الوداع وفات نمود. اندکی بعد از وفات ایشان، وضع حمل نمودم. هنگامی که دوران نفاسم تمام شد و پاک گردیدم، خود را برای خواستگاران، آرایش نمودم. مردی از بنی عبدالدار بنام ابو سنابل بن بعکک نزد من آمد گفت: چرا خودت را آرایش کرده ای؟! شاید می خواهی ازدواج کنی؟ سوگند به خدا، تا زمانی که چهار ماه و ده روز از فوت شوهرت نگذرد، نمی توانی نکاح کنی.

سبیعه می گوید: با شنیدن این سخنان، شب آنروز، لباسهایم را پوشیدم و نزد رسول الله ﷺ رفتم و در این باره از ایشان پرسیدم. پیامبر اکرم ﷺ به من فتوا داد که هنگام وضع حمل، عده ام تمام شده است و همچنین به من گفت که اگر خواستی، می توانی ازدواج کنی.

ابن شهاب می گوید: لذا من اشکالی نمی بینم که زن بعد از وضع حمل، ازدواج کند اگر چه در دوران نفاس باشد؛ البته تا زمانی که پاک نشده است، شوهرش نباید با او همبستر شود.

باب (۲): دربارۀ زن مطلقه ای که (در دوران عده بسر می برد و) برای چیدن خرماهایش بیرون می رود

۸٥۹ ـــ عن جَابِرِ بْنَ عَبْدِ اللَّه رَضِيَ اَللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: طُلِّقَتْ خَالَتِي، فَأَرَادَتْ أَنْ تَجُدَّ نَخْلَهَا، فَزَجَرَهَا رَجُلٌ أَنْ تَخْرُجَ، فَأَتَتْ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «بَلَى فَجُدِّي نَخْلَكِ، فَإِنَّكِ عَسَى أَنْ تَصَدَّقِي أَوْ تَفْعَلِي مَعْرُوفًا». (م/ ١٤٨٣)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: خاله ام طلاق داده شد؛ او تصمیم گرفت که خرماهایش را بچیند؛ مردی او را از بیرون رفتن، برحذر داشت. خاله ام نزد نبی اکرم ﷺ رفت. آنحضرت ﷺ فرمود: «برو، خرماهایت را بچین؛ چه بسا که صدقه کنی یا کار نیکی، انجام دهی».

باب (۳): بیرون رفتن زن مطلقه از خانه اش در صورتی که ا حلس خطر نماید

۸٦۰ ـــ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ قَيْسٍ رَضِيَ اَللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ،

زَوْجِي طَلَّقَنِي ثَلاَثًا، وَأَخَافُ أَنْ يُقْتَحَمَ عَلَيَّ، قَالَ: فَأَمَرَهَا فَتَحَوَّلَتْ. (م/ ١٤٨٢)

ترجمه: از فاطمه دختر قيس رضى الله عنها روايت است كه گفت: اى رسول خدا! شوهرم مرا سه طلاقه كرد و من مى ترسم كه مورد تعرض قرار گيرم. راوى مى گويد: رسول الله ﷺ به وى دستور داد تا جايش را تغيير دهد.

٨٦١ ـــ عن أَبِي سَلَمَةَ بْنَ عَبْد الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْف: أَخْبَرَهُ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ قَيْسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهَا كَانَتْ تَحْتَ أَبِي عَمْرِو بْنِ حَفْصِ بْنِ الْمُغِيرَة، فَطَلَّقَهَا آخرَ ثَلاَث تَطْلِيقَات، فَزَعَمَتْ أَنَّهَا جَاءَتْ رَسُولَ اللَّه ﷺ تَسْتَفْتيه فِي خُرُوجِهَا مِنْ بَيْتِهَا، فَأَمَرَهَا أَنْ تَنْتَقِلَ إِلَى ابْنِ أُمِّ مَكْتُومِ الأَعْمَى، فَأَبَى مَرْوَانُ أَنْ يُصَدِّقَهُ فِي خُرُوجِ الْمُطَلَّقَة مِنْ بَيْتِهَا، و قَالَ عُرْوَةُ: إِنَّ عَائِشَةَ أَنْكَرَتْ ذَلِكَ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ قَيْسٍ. (م/ ١٤٨٠)

ترجمه: ابو سلمه بن عبدالرحمن بن عوف مى گويد: فاطمه دختر قيس به من گفت كه وى در نكاح ابو عمرو بن حفص بن مغيره بود. ابو عمرو سومين طلاقش را واقع نمود. بعد از آن، فاطمه ادعا كرد كه نزد رسول الله ﷺ رفته و از ايشان در مورد بيرون رفتن از خانه، استفتا نموده است و آنحضرت ﷺ به وى دستور داده است كه نزد ابن ام مكتوم نابينا، منتقل شود. اما مروان اين سخنش را كه زن مطلقه مى تواند از خانه اش بيرون برود، تصديق نكرد.

همچنين عروه مى گويد: عايشه رضى الله عنها نيز اين مسئله (بيرون رفتن زن مطلقه از خانه اش) را از فاطمه دختر قيس نپذيرفت.

باب (۴): دربارۀ ازدواج نمودن زن مطلقه بعد از تمام شدن عده اش

٨٦٢ ـــ عن فَاطِمَةَ بِنْت قَيْسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا تَقُولُ إِنَّ زَوْجَهَا طَلَّقَهَا ثَلاَثًا، فَلَمْ يَجْعَلْ لَهَا رَسُولُ اللَّه ﷺ سُكْنَى وَلاَ نَفَقَةً، قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّه ﷺ: «إِذَا حَلَلْت فَآذنينِي». فَآذَنْتُهُ، فَخَطَبَهَا مُعَاوِيَةُ وَأَبُو جَهْمٍ وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْد ﷺ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «أَمَّا مُعَاوِيَةُ فَرَجُلٌ تَرِبٌ لاَ مَالَ لَهُ، وَأَمَّا أَبُو جَهْمٍ فَرَجُلٌ ضَرَّابٌ

لِلنِّسَاءِ، وَلَكِنْ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ». فَقَالَتْ بِيَدِهَا هَكَذَا: أُسَامَةُ أُسَامَةُ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «طَاعَةُ اللَّهِ وَطَاعَةُ رَسُولِهِ خَيْرٌ لَكِ». قَالَتْ: فَتَزَوَّجْتُهُ فَاغْتَبَطْتُ. (م/ ١٤٨٠)

ترجمه: از فاطمه دختر قیس رضی الله عنها روایت است که: شوهرش او را سه طلاقه نمود و رسول الله ﷺ برایش حق سکونت و نفقه ای در نظر نگرفت. وی می گوید: رسول الله ﷺ خطاب به من فرمود: «هر گاه، عده ات تمام شد، مرا اطلاع بده». من هم بعد از تمام شدن عده ام آنحضرت ﷺ را اطلاع دادم. آنگاه معاویه، ابو جهم و اسامه بن زید رضی الله عنهم از من خواستگاری نمودند. رسول الله ﷺ فرمود: «معاویه مردی فقیر است و هیچ سرمایه ای ندارد؛ ابو جهم هم زنان را بسیار کتک می زند ولی اسامه بن زید» (مرد خوبی است). فاطمه با دستش اشاره نمود که اسامه، فردی مورد علاقه نیست. رسول الله ﷺ به او فرمود: «اطاعت از خدا و پیامبرش، برایت بهتر است». فاطمه می گوید: سرانجام، من با اسامه بن زید ازدواج نمودم و بسیار خوشحال شدم.

باب (۵): دربارۀ به سوگ نشستن زن برای میت و سرمه نکردن در دوران عده

٨٦٣ ــ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ نَافِعٍ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّهَا أَخْبَرَتْهُ هَذِهِ الأَحَادِيثَ الثَّلاَثَةَ، قَالَ: قَالَتْ زَيْنَبُ: دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ حَبِيبَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ تُوُفِّيَ أَبُوهَا أَبُو سُفْيَانَ، فَدَعَتْ أُمُّ حَبِيبَةَ بِطِيبٍ فِيهِ صُفْرَةٌ، خَلُوقٌ أَوْ غَيْرُهُ، فَدَهَنَتْ مِنْهُ جَارِيَةً، ثُمَّ مَسَّتْ بِعَارِضَيْهَا، ثُمَّ قَالَتْ: وَاللَّهِ، مَا لِي بِالطِّيبِ مِنْ حَاجَةٍ، غَيْرَ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ: «لاَ يَحِلُّ لاِمْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ، تُحِدُّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلاَثٍ، إِلاَّ عَلَى زَوْجٍ، أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا». (م/ ١٤٨٦)

قَالَتْ زَيْنَبُ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ حِينَ تُوُفِّيَ أَخُوهَا، فَدَعَتْ بِطِيبٍ فَمَسَّتْ مِنْهُ، ثُمَّ قَالَتْ وَاللَّهِ مَا لِي بِالطِّيبِ مِنْ حَاجَةٍ، غَيْرَ

أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ عَلَى الْمنْبَرِ، «لاَ يَحلُّ لامْرَأَة تُؤْمنُ باللَّه وَالْيَوْمِ الآخرِ تُحدُّ عَلَى مَيِّت فَوْقَ ثَلاَث، إلاَّ عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا». (م/ ١٤٨٧)

قَالَتْ زَيْنَبُ سَمِعْتُ أُمِّي أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا تَقُولُ: جَاءَتْ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّه، إنَّ ابْنَتِي تُوُفِّيَ عَنْهَا زَوْجُهَا، وَقَدْ اشْتَكَتْ عَيْنُهَا، أَفَنَكْحُلُهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «لاَ». (مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاَثًا، كُلَّ ذَلكَ يَقُولُ: لاَ)، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا هِيَ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرٌ، وَقَدْ كَانَتْ إِحْدَاكُنَّ فِي الْجَاهِلِيَّةِ تَرْمِي بِالْبَعْرَةِ عَلَى رَأْسِ الْحَوْلِ». (م/ ١٤٨٨)

قَالَ حُمَيْدٌ: فقُلْتُ لزَيْنَبَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا: وَمَا تَرْمِي بِالْبَعْرَةِ عَلَى رَأْسِ الْحَوْلِ؟ فَقَالَتْ زَيْنَبُ: كَانَتْ الْمَرْأَةُ، إِذَا تُوُفِّيَ عَنْهَا زَوْجُهَا، دَخَلَتْ حفْشًا، وَلَبستْ شَرَّ ثيَابهَا، وَلَمْ تَمَسَّ طيبًا وَلاَ شَيْئًا، حَتَّى تَمُرَّ بهَا سَنَةٌ، ثُمَّ تُؤْتَى بدَابَّة ـ حمَارٍ أَوْ شَاة أَوْ طَيْرٍ ـ فَتَفْتَضُّ به، فَقَلَّمَا تَفْتَضُّ بشَيْءٍ إلاَّ مَاتَ، ثُمَّ تَخْرُجُ فَتُعْطَى بَعْرَةً فَتَرْمِي بِهَا، ثُمَّ تُرَاجِعُ، بَعْدُ، مَا شَاءَتْ مِنْ طِيبٍ أَوْ غَيْرِهِ. (م/ ١٤٨٩)

ترجمه: حمید بن نافع می گوید: زینب دختر ابو سلمه سه حدیث ذیل را برای من بیان کرد: او گفت: من زمانی نزد ام حبیبه همسر گرامی نبی اکرم ﷺ رفتم که پدرش ابوسفیان فوت کرده بود. ام حبیبه رضی الله عنها عطری زرد رنگ که از زعفران یا چیزی دیگر، درست شده بود، طلب نمود و دختر بچه ای را خوشبویی زد. آنگاه مقداری از آن را به گونه هایش مالید و گفت: به خدا سوگند که من نیازی به خوشبویی ندارم؛ ولی از رسول الله ﷺ شنیدم که بالای منبر می فرمود: «برای زنی که به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، حلال نیست که برای هیچ میتی، بیشتر از سه شب، به سوگ بنشیند مگر برای شوهرش که چهار ماه و ده شب، به سوگ بنشیند».

او گفت: همچنین هنگامی نزد زینب دختر جحش رفتم که برادرش، فوت کرده بود. او

نیز خوشبویی، درخواست نمود و مقداری از آن را استعمال نمود و گفت: بخدا سوگند که من به خوشبویی، نیازی ندارم. ولی شنیدم که رسول الله ﷺ بالای منبر می فرمود: «برای زنی که به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، حلال نیست که برای هیچ میتی بیشتر از سه شب به سوگ بنشیند مگر برای شوهرش که چهارماه و ده شب به سوگ بنشیند».

همچنین زینب گفت: از مادرم ام سلمه رضی الله عنها شنیدم که می گفت: زنی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! شوهرِ دخترم فوت نموده است و چشمان دخترم، درد می کنند؛ آیا می توانیم چشمانش را سرمه بکشیم؟ رسول الله ﷺ دو یا سه بار فرمود: «خیر». سپس فرمود: «دوران عده فقط چهار ماه و ده شب می باشد در حالی که در دوران جاهلیت، شما سرگین را بعد از یک سال کامل (به نشانۀ تمام شدن دوران عده) پرتاب می کردید». حمید بن نافع (راوی حدیث از زینب) می گوید: به زینب گفتم: هدف از پرتاب کردن سرگین بعد از یک سال چیست؟ وی گفت: هر گاه (در دوران جاهلیت) شوهر زنی فوت می کرد، آن زن، وارد یک خانه بسیار کوچک و محقر می شد، بدترین لباسهایش را می پوشید و از استعمال هر گونه خوشبویی یا چیز دیگر، خودداری می نمود. و اینگونه زندگی اش را سپری می نمود تا یک سال، بگذرد. آنگاه، حیوانی از قبیل الاغ، گوسفند یا پرنده ای می آوردند و آن زن بدنش را با پوست، پشم یا پر آن، تمیز می کرد. و کمتر اتفاق می افتاد که زن خودش را با آن، تمیز کند و آن حیوان نمیرد. پس از آن، از خانه بیرون می رفت. آنگاه سرگینی به دستش می دادند تا (با عبور یک سگ) آنرا بسوی آن، پرتاب کند. بعد از آن می توانست خوشبویی و سایر لوازم آرایشی را استعمال کند.

باب (۶): عدم استعمال خوشبویی و نپوشیدن لبس رنگی برای زن سوگوار

٨٦٤ ــ عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لاَ تُحِدُّ امْرَأَةٌ عَلَى مَيِّت فَوْقَ ثَلاَث، إِلاَّ عَلَى زَوْجٍ، أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا، وَلاَ تَلْبَسُ ثَوْبًا مَصْبُوغًا إِلاَّ ثَوْبَ عَصْبٍ، وَلاَ تَكْتَحِلُ، وَلاَ تَمَسُّ طِيبًا، إِلاَّ إِذَا طَهُرَتْ، نُبْذَةً مِنْ قُسْطٍ أَوْ أَظْفَارٍ». (م/١ ١٤٩)

ترجمه: ام عطیه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ زنی بیشتر از سه

شب برای هیچ میتی، به سوگ ننشیند مگر برای شوهرش که چهار ماه و ده شب باید برایش به سوگ بنشیند. و بجز لباس عصب (نوعی لباس یمنی خشن) لباس رنگی دیگر نپوشد، سرمه به چشم نکشد و خوشبویی نیز استعمال نکند مگر بعد از پاک شدن (و غسل نمودن) که می تواند اندکی خوشبویی استعمال کند».

۱۹کتاب لعان

باب (۱): دربارۀ مردی که زنش را همره مرد دیگری ببیند

۸٦٥ ــ عن سَهْلِ بْنِ سَعْد السَّاعديَّ: أَخْبَرَهُ أَنَّ عُوَيْمرًا الْعَجْلاَنيَّ جَاءَ إِلَى عَاصمِ بْنِ عَديٍّ الأَنْصَارِيِّ فَقَالَ لَهُ: أَرَأَيْتَ، يَا عَاصمُ لَوْ أَنَّ رَجُلاً وَجَدَ مَعَ امْرَأَته رَجُلاً، أَيَقْتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ؟ أَمْ كَيْفَ يَفعَلُ؟ فَسَلْ لِي عَنْ ذَلكَ يَا عَاصمُ رَسُولَ اللَّه ﷺ، فَسَأَلَ عَاصمٌ رَسُولَ اللَّه ﷺ فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّه ﷺ الْمَسَائلَ وَعَابَهَا، حَتَّى كَبُرَ عَلَى عَاصمٍ مَا سَمعَ منْ رَسُول اللَّه ﷺ، فَلَمَّا رَجَعَ عَاصمٌ إِلَى أَهْله جَاءَهُ عُوَيْمرٌ فَقَالَ: يَا عَاصمُ مَاذَا قَالَ لَكَ رَسُولُ اللَّه ﷺ؟ قَالَ عَاصمٌ لعُوَيْمر: لَمْ تَأْتني بخَيْر، قَدْ كَرِهَ رَسُولُ اللَّه ﷺ الْمَسْأَلَةَ الَّتي سَأَلْتُهُ عَنْهَا، قَالَ عُوَيْمرٌ: وَاللَّه، لاَ أَنْتَهِي حَتَّى أَسْأَلَهُ عَنْهَا، فَأَقْبَلَ عُوَيْمرٌ حَتَّى أَتَى رَسُولَ اللَّه ﷺ وَسَطَ النَّاس، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه، أَرَأَيْتَ رَجُلاً وَجَدَ مَعَ امْرَأَته رَجُلاً، أَيَقْتُلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ؟ أَمْ كَيْفَ يَفْعَلُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «قَدْ نَزَلَ فيكَ وَفي صَاحبَتكَ، فَاذْهَبْ فَأْت بهَا». قَالَ سَهْلٌ: فَتَلاَعَنَا، وَأَنَا مَعَ النَّاس، عنْدَ رَسُول اللَّه ﷺ، فَلَمَّا فَرَغَا قَالَ عُوَيْمرٌ: كَذَبْتُ عَلَيْهَا يَا رَسُولَ اللَّه، إِنْ أَمْسَكْتُهَا، فَطَلَّقَهَا ثَلاَثًا، قَبْلَ أَنْ يَأْمُرَهُ رَسُولُ اللَّه ﷺ، قَالَ ابْنُ شهَابٍ: فَكَانَتْ سُنَّةَ الْمُتَلاَعنَيْنِ. (م/ ١٤٩٢)

ترجمه: سهل بن سعد ساعدی ﷺ می گوید: عویمر عجلانی نزد عاصم بن عدی انصاری آمد و گفت: ای عاصم! نظر شما در مورد مردی که زنش را با مردی دیگر ببیند، چیست؟ آیا آن مرد را بکشد؟ که در این صورت، شما او را خواهید کشت. پس چه کار کند؟ از رسول خدا ﷺ

در این مورد برایم بپرس. عاصم از نبی اکرم ﷺ در این باره پرسید. آنحضرت ﷺ سؤال او را ناپسند و عیب دانست. تا جایی که سخنان رسول اکرم ﷺ برای عاصم، دشوار آمد. وقتی که عاصم به خانه اش برگشت، عویمر نزد او آمد و گفت: رسول الله ﷺ به تو چه پاسخی داد؟ عاصم گفت: تو برای من خیری به ارمغان نیاوردی؛ همانا رسول الله ﷺ این سؤال را ناپسند دانست. عویمر گفت: بخدا سوگند، تا در این باره از رسول خدا ﷺ نپرسم، از پای نمی‌نشینم. آنگاه، نزد نبی اکرم ﷺ که در میان جمعی از مردم بود، آمد و گفت: ای رسول خدا! مردی با زنش، مرد دیگری را دید. آیا آن مرد را بکشد؟ در این صورت، شما او را می کشید. پس چه کار کند؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند در مورد تو و همسرت، وحی نازل کرد. برو او را همراه خود بیاور».

سهل می گوید: همراه گروهی از مردم نزد رسول الله ﷺ بودم که آن دو ملاعنه[1] کردند. بعد از تمام شدن ملاعنه، عویمر گفت: ای رسول خدا! اگر به زندگی با او ادامه دهم، دروغ گو بودن من به اثبات می رسد یا اینکه ستم کرده‌ام. پس او را قبل از اینکه رسول الله ﷺ دستور دهد، سه طلاق داد.

ابن شهاب می گوید: این روش، سنتی شد برای زن و شوهری که بعد از آن، ملاعنه نمایند.

٨٦٦ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ وَجَدْتُ مَعَ أَهْلِي رَجُلاً، لَمْ أَمَسَّهُ حَتَّى آتِيَ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَعَمْ». قَالَ: كَلاَّ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، إِنْ كُنْتُ لَأُعَاجِلُهُ بِالسَّيْفِ قَبْلَ ذَلِكَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اسْمَعُوا إِلَى مَا يَقُولُ سَيِّدُكُمْ، إِنَّهُ لَغَيُورٌ، وَأَنَا أَغْيَرُ مِنْهُ، وَاللَّهُ أَغْيَرُ مِنِّي». (م/ ١٤٩٨)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: سعد بن عباده ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا! اگر با همسرم مردی (بیگانه) را دیدم، تا چهار گواه نیاورده ام با او کاری نداشته باشم؟! رسول الله ﷺ فرمود: «بلی». سعد گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق، فرستاده است، قبل از آن، با شمشیر به حسابش می رسم. رسول الله ﷺ فرمود: «به سخنان سردارتان گوش کنید؛ او مرد با غیرتی

[1] یعنی یکدیگر را لعنت کردن که تفصیل آن در حدیث بعدی خواهد آمد.

است و بدانید که غیرت من از غیرت او بیشتر است و غیرت الله از غیرت من بیشتر است».

٧٨٦ ــ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ رضي الله عنه قَالَ: سُئِلْتُ عَنْ الْمُتَلاَعِنَيْنِ فِي إِمْرَةِ مُصْعَبٍ، أَيُفَرَّقُ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: فَمَا دَرَيْتُ مَا أَقُولُ، فَمَضَيْتُ إِلَى مَنْزِلِ ابْنِ عُمَرَ بِمَكَّةَ، فَقُلْتُ لِلْغُلاَمِ: اسْتَأْذِنْ لِي، قَالَ: إِنَّهُ قَائِلٌ، فَسَمِعَ صَوْتِي، قَالَ :ابْنُ جُبَيْرٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: ادْخُلْ، فَوَاللَّهِ، مَا جَاءَ بِكَ، هَذِهِ السَّاعَةَ، إِلاَّ حَاجَةٌ، فَدَخَلْتُ، فَإِذَا هُوَ مُفْتَرِشٌ بَرْذَعَةً، مُتَوَسِّدٌ وِسَادَةً حَشْوُهَا لِيفٌ، قُلْتُ: أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمُتَلاَعِنَانِ، أَيُفَرَّقُ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ، نَعَمْ، إِنَّ أَوَّلَ مَنْ سَأَلَ عَنْ ذَلِكَ فُلاَنُ بْنُ فُلاَنٍ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ أَنْ لَوْ وَجَدَ أَحَدُنَا امْرَأَتَهُ عَلَى فَاحِشَةٍ، كَيْفَ يَصْنَعُ؟ إِنْ تَكَلَّمَ تَكَلَّمَ بِأَمْرٍ عَظِيمٍ، وَإِنْ سَكَتَ سَكَتَ عَلَى مِثْلِ ذَلِكَ، قَالَ: فَسَكَتَ النَّبِيُّ ﷺ فَلَمْ يُجِبْهُ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ أَتَاهُ فَقَالَ: إِنَّ الَّذِي سَأَلْتُكَ عَنْهُ قَدْ ابْتُلِيتُ بِهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَؤُلاَءِ الآيَاتِ فِي سُورَةِ النُّورِ: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ﴾ فَتَلاَهُنَّ عَلَيْهِ وَوَعَظَهُ وَذَكَّرَهُ، وَأَخْبَرَهُ أَنَّ عَذَابَ الدُّنْيَا أَهْوَنُ مِنْ عَذَابِ الآخِرَةِ، قَالَ: لاَ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا كَذَبْتُ عَلَيْهَا، ثُمَّ دَعَاهَا فَوَعَظَهَا وَذَكَّرَهَا وَأَخْبَرَهَا أَنَّ عَذَابَ الدُّنْيَا أَهْوَنُ مِنْ عَذَابِ الآخِرَةِ، قَالَتْ: لاَ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِنَّهُ لَكَاذِبٌ، فَبَدَأَ بِالرَّجُلِ فَشَهِدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنْ الصَّادِقِينَ وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنْ الْكَاذِبِينَ، ثُمَّ ثَنَّى بِالْمَرْأَةِ فَشَهِدَتْ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنْ الْكَاذِبِينَ، وَالْخَامِسَةُ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنْ الصَّادِقِينَ، ثُمَّ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا. (م/ ١٤٩٣)

ترجمه: سعید بن جبیر می گوید: در دوران امارت مصعب از من دربارۀ حکم دو نفری که با یکدیگر ملاعنه می کنند، پرسیدند و گفتند: آیا باید از یکدیگر، جدا شوند؟ من ندانستم که چه جوابی به آنها بدهم؛ به همین خاطر به منزل ابن عمر رضی الله عنهما در مکه رفتم و به پسر بچه ای که در آنجا بود، گفتم: برایم اجازۀ ورود بگیر. او گفت: عبدالله بن عمر خوابیده است. ابن عمر صدایم را شنید و گفت: ابن جبیر هستی؟ گفتم: بلی. گفت: بیا داخل؛ سوگند به

خدا که در این لحظه، نیازی تو را به اینجا کشانده است.

سعید می گوید: بهر حال، من وارد خانه شدم وابن عمر را دیدم که بر پالان شتری نشسته و بر بالشی که محتوایش برگ درخت خرما، می باشد، تکیه داده است. گفتم: ای ابو عبدالرحمن! زن و شوهری که با یکدیگر، لعان می کنند، باید جدا شوند؟ گفت: سبحان الله، بله؛ نخستین کسی که در این باره پرسید، فلانی فرزند فلانی بود؛ او گفت: ای رسول خدا! اگر کسی همسرش را در حال ارتکاب عمل زنا دید، چکار کند؟ اگر حرف بزند، دربارۀ امر بزرگی، سخن گفته است، و اگر سکوت کند، باز هم بر کار بزرگی سکوت نموده است. نبی اکرم ﷺ سکوت نمود و به او پاسخی نداد.

پس از مدتی، آن مرد دوباره نزد رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: مسئله ای که در مورد آن از شما پرسیدم، خودم به آن، مبتلا شده ام.

اینجا بود که خداوند عزوجل این آیات سوره نور را نازل فرمود: ﴿وَٱلَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ﴾ یعنی کسانی که همسرانشان را متهم به زنا می کنند...

آنگاه، پیامبر اکرم ﷺ این آیات را بر آن مرد، تلاوت نمود، وی را نصیحت کرد و او را یادآوری نمود که عذاب دنیا از عذاب آخرت، آسانتر است. آن مرد گفت: نه، سوگند به ذاتی که تو را به حق، مبعوث نموده است، دروغ نمی گویم.

سپس آنحضرت ﷺ همسرش را فرا خواند و او را نیز نصیحت کرد و عذاب الهی را برایش، یادآوری نمود.

آنگاه پیامبر اکرم ﷺ لعان را با آن مرد، آغاز نمود؛ لذا آن مرد، چهار بار، خدا را گواه گرفت که در سخنانش، صادق است، و پنجمین بار گفت: نفرین خدا بر من باد اگر دروغ می گویم. سپس، نوبت زن رسید؛ او نیز چهار بار، خدا را گواه گرفت که شوهرش، دروغ می گوید و پنجمین بار گفت: خشم خدا بر من باد اگر شوهرم راست می گوید. آنگاه، رسول خدا ﷺ آنها را از یکدیگر، جدا ساخت.

۸۶۸ ـــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ لِلْمُتَلاَعِنَيْنِ: «حِسَابُكُمَا عَلَى اللَّهِ، أَحَدُكُمَا كَاذِبٌ، لا سَبِيلَ لَكَ عَلَيْهَا». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ،

مَالي؟ قَالَ: «لاَ مَالَ لَكَ، إِنْ كُنْتَ صَدَقْتَ عَلَيْهَا فَهُوَ بِمَا اسْتَحْلَلْتَ مِنْ فَرْجِهَا، وَإِنْ كُنْتَ كَذَبْتَ عَلَيْهَا فَذَاكَ أَبْعَدُ لَكَ مِنْهَا». (م/ ١٤٩٣)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ به دو نفری که با یکدیگر لعان کردند، فرمود: «حساب شما با خداست؛ حتما یکی از شما دروغ می گوید. تو (ای شوهر) پس از این، هیچ حقی بر این زن نداری». مرد گفت: ای رسول خدا! تکلیف مالم (که به عنوان مهریه پرداخت نموده ام) چه می شود؟ فرمود: «چیزی به تو نمی رسد، زیرا اگر تو در مورد او راست گفته ای، مالت در مقابل همبستر شدن، از آن اوست. و اگر دروغ گفته ای، به طریق اولی، چیزی به تو نمی رسد».

٨٦٩ ــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلاً لاَعَنَ امْرَأَتَهُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَفَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَهُمَا وَأَلْحَقَ الْوَلَدَ بِأُمِّهِ. (م/ ١٤٩٤)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: مردی در زمان رسول خدا ﷺ با همسرش، ملاعنه کرد. آنحضرت ﷺ آنان را از یکدیگر، جدا ساخت و فرزند را به مادرش، ملحق نمود.

٨٧٠ ــ عَنْ مُحَمَّد ــ هو ابنُ سيرينَ ــ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالك ﷺ، وَأَنَا أُرَى أَنَّ عنْدَهُ منْهُ علْمًا، فَقَالَ: إِنَّ هلاَلَ بْنَ أُمَيَّةَ قَذَفَ امْرَأَتَهُ بشَرِيكِ ابْنِ سَحْمَاءَ، وَكَانَ أَخَا الْبَرَاءِ بْنِ مَالك لأُمِّه، وَكَانَ أَوَّلَ رَجُلٍ لاَعَنَ فِي الإِسْلاَمِ، قَالَ: فَلاَعَنَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَبْصِرُوهَا، فَإِنْ جَاءَتْ بِه أَبْيَضَ سَبِطًا قَضِيءَ الْعَيْنَيْنِ فَهُوَ لِهِلاَلِ بْنِ أُمَيَّةَ وَإِنْ جَاءَتْ بِه أَكْحَلَ جَعْدًا حَمْشَ السَّاقَيْنِ فَهُوَ لشَرِيكِ ابْنِ سَحْمَاءَ». قَالَ: فَأُنْبِئْتُ أَنَّهَا جَاءَتْ بِه أَكْحَلَ جَعْدًا حَمْشَ السَّاقَيْنِ. (م/ ١٤٩٦)

ترجمه: محمد بن سیرین می گوید: از انس بن مالک ﷺ در مورد لعان که می دانستم در این باره، شناخت دارد، پرسیدم. او گفت: هلال بن امیه همسرش را متهم کرد که با شریک بن سحاء برادر ناتنی (از طرف مادر فقط) براء بن مالک مرتکب زنا شده است. قابل یادآوری است که او نخستین مردی است که در اسلام، با همسرش، ملاعنه کرد. رسول الله ﷺ فرمود:

«ببینید اگر این زن، فرزندی سفید، دارای موهای نرم و فروهشته و چشمان قرمز، بدنیا آورد، پس از آن هلال بن امیه است. و اگر فرزندی دارای چشمان سیاه، موهای پیچان و مجعد و ساقهای باریک، بدنیا آورد، از آن شریک بن سحماء است».

انس بن مالک می گوید: سپس مرا اطلاع دادند که: آن زن، فرزندی دارای چشمان سیاه، موهای پیچان و مجعد و ساقهای باریک بدنیا آورده است.

باب (۲): انکار فرزند و شباهت به نژاد

۸۷۱ ـــ عَن أَبي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه، إِنَّ امْرَأَتِي وَلَدَتْ غُلَامًا أَسْوَدَ، وَإِنِّي أَنْكَرْتُهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «مَا أَلْوَانُهَا»؟ قَالَ: حُمْرٌ، قَالَ: «فَهَلْ فيهَا مِنْ أَوْرَقَ»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «فَأَنَّى هُوَ». قَالَ: لَعَلَّهُ يَا رَسُولَ اللَّه يَكُونُ نَزَعَهُ عِرْقٌ لَهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «وَهَذَا لَعَلَّهُ يَكُونُ نَزَعَهُ عِرْقٌ لَهُ». (م/ ۱۵۰۰)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: مردی بادیه نشین نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! همسرم پسر بچه ای سیاه رنگ بدنیا آورده است و من (که مردی سفید رنگ هستم) تعجب کردم که از من چنین فرزندی بدنیا بیاید. نبی اکرم ﷺ به او فرمود: «آیا شتر داری»؟ گفت: بلی. فرمود: «چه رنگی دارند»؟ گفت: قرمز هستند. فرمود: «آیا در میان آنها شتر خاکستری هم وجود دارد»؟ گفت: بلی. فرمود: «این شتر خاکستری از کجا آمده است»؟ گفت: شاید به یکی از اجدادش، شباهت پیدا کرده است. فرمود: «شاید این فرزند هم به یکی از اجدادش، شباهت پیدا کرده است».

باب (۳): بچه متعلق به صاحب رختخواب است

۸۷۲ ـــ عَنْ عَائشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: اخْتَصَمَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَعَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ فِي غُلَامٍ، فَقَالَ سَعْدٌ: هَذَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ، ابْنُ أَخِي، عُتْبَةَ بْنِ أَبِي

وَقَّاص، عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُ ابْنُهُ، انْظُرْ إِلَى شَبَهِه، وَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ: هَذَا أَخِي، يَا رَسُولَ اللَّه، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِ أَبِي، مِنْ وَلِيدَتِه، فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّه ﷺ إِلَى شَبَهِه، فَرَأَى شَبَهًا بَيِّنًا بِعُتْبَةَ، فَقَالَ: «هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ، الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ، وَاحْتَجِبِي مِنْهُ يَا سَوْدَةُ بِنْتَ زَمْعَةَ». قَالَتْ: فَلَمْ يَرَ سَوْدَةَ قَطُّ. (م/ ١٤٥٧)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: سعد بن ابی وقاص و عبد بن زمعه دربارۀ پسر بچه ای با یکدیگر اختلاف نمودند؛ سعد گفت: ای رسول خدا! این، برادر زادۀ من ؛پسر عتبه بن ابی وقاص؛ است و برادرم مرا در مورد نگهداری او سفارش کرده است؛ شباهتش را نگاه کن. عبد بن زمعه گفت: این پسر، برادر من است زیرا فرزند پدرم می باشد و در رختخواب پدرم بدنیا آمده است. رسول الله ﷺ شباهتش را نگاه کرد و دید که شباهت بسیار آشکاری با عتبه دارد. در عین حال، فرمود: «ای عبد! بچه متعلق به صاحب رختخواب است و به زناکار، سنگ تعلق می گیرد».

سپس، آنحضرت ﷺ رو به سوده دختر زمعه (همسر خویش) نمود و فرمود: «ای سوده دختر زمعه! از او (پسر کنیز زمعه) حجاب کن». زیرا او شبیه عتبه بود. عایشه رضی الله عنها می گوید: به همین خاطر، او سوده را هرگز ندید.

باب (۴): پذیرفتن سخن قیافه شناسان در مورد فرزند

٨٧٣ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّه ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ مَسْرُورًا، فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ أَلَمْ تَرَيْ أَنَّ مُجَزِّزًا الْمُدْلِجِيَّ دَخَلَ عَلَيَّ فَرَأَى أُسَامَةَ وَزَيْدًا وَعَلَيْهِمَا قَطِيفَةٌ قَدْ غَطَّيَا رُءُوسَهُمَا، وَبَدَتْ أَقْدَامُهُمَا، فَقَالَ: إِنَّ هَذِه الْأَقْدَامَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ». (م/ ١٤٥٩)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: روزی رسول الله ﷺ با خوشحالی نزد من آمد و فرمود: «خبر داری که مجزز مدلجی نزد من آمد و دید که اسامه و زید، چادری بالای خود انداخته و خوابیده اند طوریکه سرهایشان پوشیده و قدم هایشان، لخت بود. او با دیدن آنان گفت: یکی از این قدمها از دیگری، بوجود آمده است».

۱۸ـ کتاب رضاع (شیر خوردن)

باب (۱): آنچه را که خویشاوندی نسبی، حرام می کند، شیرخوارگی نیز حرام می گرداند

۸۷۴ ــ عَن عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا: أَخْبَرَتْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ كَانَ عِنْدَهَا، وَإِنَّهَا سَمِعَتْ صَوْتَ رَجُلٍ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْت حَفْصَةَ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه، هَذَا رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «أُرَاهُ فُلاَنًا». (لِعَمِّ حَفْصَةَ مِنْ الرَّضَاعَة) فَقَالَتْ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّه، لَوْ كَانَ فُلاَنٌ حَيًّا (لِعَمِّهَا مِنْ الرَّضَاعَة) دَخَلَ عَلَيَّ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَعَمْ، إِنَّ الرَّضَاعَةَ تُحَرِّمُ مَا تُحَرِّمُ الْوِلاَدَةُ». (م/ ۱٤٤٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ در خانۀ من بود که من صدای مردی را شنیدم که اجازه می خواست تا وارد خانۀ حفصه شود. گفتم: ای رسول خدا! این مرد، اجازه می خواهد تا وارد خانۀ شما شود. رسول الله ﷺ فرمود: «فکر می کنم فلانی ـ نام عموی رضاعی حفصه را برد ـ باشد». گفتم: ای رسول خدا! اگر فلانی ـ نام عموی رضاعی ام را گرفتم ـ زنده می بود، می توانست به خانه ام بیاید؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلی، آنچه را که خویشاوندی نسبی، حرام می کند، رضاعت نیز حرام می گرداند».

باب (۲): حرمت شیرخوارگی، برای شوهر زن شیر دهنده نیز ثابت می گردد؛ زیرا شیر زن از طرف شوهر می باشد

۸۷۵ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَ عَمِّي مِنْ الرَّضَاعَة يَسْتَأْذِنُ عَلَيَّ، فَأَبَيْتُ أَنْ آذَنَ لَهُ حَتَّى أَسْتَأْمِرَ رَسُولَ اللَّه ﷺ، فَلَمَّا جَاءَ رَسُولُ اللَّه ﷺ قُلْتُ: إِنَّ عَمِّي مِنْ الرَّضَاعَة اسْتَأْذَنَ عَلَيَّ فَأَبَيْتُ أَنْ آذَنَ لَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «فَلْيَلِجْ عَلَيْك عَمُّك». قُلْتُ: إِنَّمَا أَرْضَعَتْنِي الْمَرْأَةُ وَلَمْ يُرْضِعْنِي الرَّجُلُ، قَالَ: «إِنَّهُ عَمُّكِ فَلْيَلِجْ عَلَيْكِ». (م/ ۱٤٤٥)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: عموی رضاعی ام (افلح برادر ابوالقیس) آمد واز من اجازه خواست تا به خانه ام بیاید؛ من از اجازه دادن او خودداری نمودم تا اینکه با رسول الله ﷺ مشورت نمایم. هنگامی که آنحضرت ﷺ آمد، گفتم: عموی رضاعی ام از من اجازه خواست تا به خانه ام بیاید. من به او اجازه ندادم. رسول الله ﷺ فرمود: «عمویت می تواند به خانه ات بیاید». گفتم: زن (همسر ابوالقعیس) به من شیر داده است نه شوهرش (ابوالقعیس). فرمود: «او عموی توست و می تواند به خانه ات بیاید».

باب (۳): دربارهٔ حرمت برادرزادهٔ رضاعی

٨٧٦ ـــ عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه، مَا لَكَ تَنَوَّقُ فِي قُرَيْشٍ وَتَدَعُنَا؟ فَقَالَ: «وَعِنْدَكُمْ شَيْءٌ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، بِنْتُ حَمْزَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «إِنَّهَا لاَ تَحِلُّ لِي، إِنَّهَا ابْنَةُ أَخِي مِنْ الرَّضَاعَةِ». (م/ ١٤٤٦)

ترجمه: علی ﷺ می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! چرا (همسرانت را) همیشه از میان قریش، انتخاب می کنی و به ما توجهی نمی نمایی؟ فرمود: «آیا در میان شما هم کسی هست»؟ گفتم: بلی، دختر حمزه. رسول الله ﷺ فرمود: «او برای من حلال نمی باشد؛ زیرا برادرزاده رضاعی من است».

باب (۴): حرمت ازدواج نمودن با دختر و خواهر همسر

٨٧٧ ـــ عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ بِنْتِ أَبِي سُفْيَانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّه ﷺ فَقُلْتُ لَهُ: هَلْ لَكَ فِي أُخْتِي بِنْتِ أَبِي سُفْيَانَ؟ فَقَالَ: «أَفْعَلُ مَاذَا»؟ قُلْتُ: تَنْكِحُهَا، قَالَ: «أَوَ تُحِبِّينَ ذَلِك»؟ قُلْتُ: لَسْتُ لَكَ بِمُخْلِيَة، وَأَحَبُّ مَنْ شَرِكَنِي فِي الْخَيْرِ أُخْتِي، قَالَ: «فَإِنَّهَا لاَ تَحِلُّ لِي». قُلْتُ: فَإِنِّي أُخْبِرْتُ أَنَّكَ تَخْطُبُ دُرَّةَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ، قَالَ: «بِنْتَ أُمِّ سَلَمَةَ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «لَوْ أَنَّهَا لَمْ تَكُنْ رَبِيبَتِي فِي حِجْرِي، مَا حَلَّتْ لِي، إِنَّهَا ابْنَةُ أَخِي مِنْ الرَّضَاعَةِ، أَرْضَعَتْنِي وَأَبَاهَا ثُوَيْبَةُ، فَلاَ تَعْرِضْنَ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ وَلاَ أَخَوَاتِكُنَّ». (م/ ١٤٤٩)

ترجمه: ام حبیبه دختر ابوسفیان رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ نزد من آمد. گفتم: ای رسول خدا! آیا به خواهرم ؛دختر ابوسفیان؛ علاقه داری؟ فرمود: «چکار کنم»؟ گفتم: با او ازدواج کن. فرمود: «آیا تو این کار را دوست داری»؟ گفتم: من تنها و بدون هوو نیستم و محبوب‌ترین کسی که دوست دارم در خیری با من شریک شود، خواهرم می‌باشد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «این کار، برایم حلال نیست». گفتم: مردم می گویند: شما می‌خواهید با دره دختر ام سلمه ازدواج کنید. فرمود: «دختر ام سلمه»؟! گفتم: بلی. فرمود: «اگر او دختر همسرم نبود و تحت سرپرستی‌ام قرار نداشت، باز هم برایم حلال نبود چرا که برادر زادهٔ رضاعی‌ام می‌باشد؛ من و ابوسلمه را ثویبه شیر داده است؛ پس دختران و خواهرانتان را به من پیشنهاد نکنید».

باب (۵): دربارهٔ یک یا دو بار شیر خوردن

۸۷۸ ــ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي بَيْتِي، فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنِّي كَانَتْ لِي امْرَأَةٌ فَتَزَوَّجْتُ عَلَيْهَا أُخْرَى، فَزَعَمَتْ امْرَأَتِي الأُولَى أَنَّهَا أَرْضَعَتْ امْرَأَتِي الْحُدْثَى رَضْعَةً أَوْ رَضْعَتَيْنِ، فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ: «لاَ تُحَرِّمُ الإِمْلاَجَةُ وَالإِمْلاَجَتَانِ». (م/۱ ١٤٥)

ترجمه: ام فضل رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ در خانهٔ من بود که مردی بادیه نشین نزد ایشان آمد و گفت: من یک همسر داشتم. سپس بعد از او با زنی دیگر، ازدواج نمودم. همسر اولم مدعی است که همسر دوم مرا یک بار یا دو بار شیر داده است. نبی اکرم ﷺ فرمود: «یک بار شیر خوردن و همچنین دو بار شیر خوردن باعث حرمت نمی شود».

باب (۶): دربارهٔ پنج بار شیر خوردن

۸۷۹ ــ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى مَالِكٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ عَنْ عَمْرَةَ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: كَانَ فِيمَا أُنْزِلَ مِنْ الْقُرْآنِ: (عَشْرُ رَضَعَاتٍ مَعْلُومَاتٍ يُحَرِّمْنَ) ثُمَّ نُسِخْنَ بِخَمْسٍ مَعْلُومَاتٍ، فَتُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُنَّ فِيمَا يُقْرَأُ مِنْ الْقُرْآنِ. (م/ ١٤٥٢)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: از میان آیاتی که در قران، نازل گردید، این آیه

بود که (ده بار شیر خوردن مشخص، باعث حرمت می شود) سپس این آیه با (پنج بار شیر خوردن مشخص) منسوخ گردید. آنگاه، رسول الله ﷺ فوت نمود (و هنوز برخی از مردم آنرا) جزو قرآن می دانستند و تلاوت می کردند (چون از منسوخ شدن آن اطلاع نداشتند).

باب (۷): دربارۀ شیر دادن فرد بزرگسال

۸۸۰ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ سَالِمًا مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ كَانَ مَعَ أَبِي حُذَيْفَةَ وَأَهْلِهِ فِي بَيْتِهِمْ، فَأَتَتْ ـــ تَعْنِي ابْنَةَ سُهَيْلٍ ـــ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: إِنَّ سَالِمًا قَدْ بَلَغَ مَا يَبْلُغُ الرِّجَالُ، وَعَقَلَ مَا عَقَلُوا، وَإِنَّهُ يَدْخُلُ عَلَيْنَا، وَإِنِّي أَظُنُّ أَنَّ فِي نَفْسِ أَبِي حُذَيْفَةَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا، فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ﷺ: «أَرْضِعِيهِ تَحْرُمِي عَلَيْهِ، وَيَذْهَبْ الَّذِي فِي نَفْسِ أَبِي حُذَيْفَةَ». فَرَجَعَتْ فَقَالَتْ: إِنِّي قَدْ أَرْضَعْتُهُ، فَذَهَبَ الَّذِي فِي نَفْسِ أَبِي حُذَيْفَةَ. (م/ ۱۴۵۳)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: سالم مولای ابوحذیفه همراه ابوحذیفه و خانواده اش در خانۀ آنان، زندگی می کرد. سهله دختر سهیل (همسر ابوحذیفه) نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: سالم، بالغ شده و مانند مردان می باشد و هر آنچه را که یک مرد می فهمد، او نیز می فهمد و در خانۀ ما رفت و آمد دارد؛ من فکر می کنم که ابوحذیفه از این چیز، نگرانِ است. نبی اکرم ﷺ فرمود: «او را شیر بده تا بر او حرام شوی و نگرانی ابوحذیفه نیز برطرف می گردد». سپس سهله بار دیگر، نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: او را شیر دادم و نگرانی ابوحذیفه برطرف گردید.

(باید دانست که این کار، ویژۀ همین خانواده است و کسی دیگر، حق ندارد به فرد بزرگسال شیر دهد. و همین، اعتقاد جمهور اهل سنت می باشد).

۸۸۱ ـــ عن زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ: أَخْبَرَتْهُ أَنَّ أُمَّهَا أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ كَانَتْ تَقُولُ: أَبَى سَائِرُ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنْ يُدْخِلْنَ عَلَيْهِنَّ أَحَدًا بِتِلْكَ الرَّضَاعَةِ، وَقُلْنَ لِعَائِشَةَ: وَاللَّهِ، مَا نَرَى هَذَا إِلاَّ رُخْصَةً أَرْخَصَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِسَالِمٍ خَاصَّةً، فَمَا هُوَ بِدَاخِلٍ عَلَيْنَا أَحَدٌ بِهَذِهِ الرَّضَاعَةِ، وَلاَ رَائِينَا. (م/ ۱۴۵۴)

ترجمه: زینب دختر ام سلمه میگوید: مادرم ام سلمه همسر نبی اکرم ﷺ می گفت: سایر همسران نبی اکرم ﷺ نمی پذیرفتند که با این نوع رضاعت (شیر خوردن فرد بزرگسال) کسی نزد آنان برود. و به عایشه رضی الله عنها می گفتند: سوگند به خدا، ما این کار را صرفا اجازه ای می دانیم که رسول الله ﷺ بطور ویژه برای سالم قایل شده است؛ لذا هیچ کس نمی تواند با این رضاعت نزد ما بیاید و یا ما را ببیند.

باب (۸): رضاعت، زمانی به ثبوت می رسد که گرسنگی را برطرف نماید

۸۸۲ـــ عن عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا قالت: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَعِنْدِي رَجُلٌ قَاعِدٌ، فَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَيْه، وَرَأَيْتُ الْغَضَبَ في وَجْهه قَالَتْ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّه، إِنَّهُ أَخي منْ الرَّضَاعَة، قَالَتْ: فَقَالَ: «انْظُرْنَ إِخْوَتَكُنَّ منْ الرَّضَاعَة، فَإِنَّمَا الرَّضَاعَةُ منْ الْمَجَاعَة». (م/ ١٤٥٥)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: مردی نزد من نشسته بود که رسول الله ﷺ وارد شد. این مسئله برایش سنگین تمام شد تا جایی که آثار ناراحتی را در چهرهٔ مبارکش، مشاهده نمودم. گفتم: ای رسول خدا! او برادر رضاعی من است. آنحضرت ﷺ فرمود: «خوب دقت کنید چه کسانی برادران رضاعی شما هستند؛ زیرا رضاعت، زمانی به ثبوت می رسد که گرسنگی را برطرف نماید».

١٩ـ کتاب فقه

باب (۱): آغاز کردن از خود و خانواده و خویشاوندان

۸۸۳ ـــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: أَعْتَقَ رَجُلٌ منْ بَني عُذْرَةَ عَبْدًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ، فَبَلَغَ ذَلكَ رَسُولَ اللَّه ﷺ فَقَالَ: «أَلَكَ مَالٌ غَيْرُهُ»؟ فَقَالَ: لاَ، فَقَالَ: «مَنْ يَشْتَريه منِّي»؟ فَاشْتَرَاهُ نُعَيْمُ بْنُ عَبْد اللَّه الْعَدَويُّ بثَمَان مائَة درْهَم، فَجَاءَ بهَا رَسُولَ اللَّه ﷺ فَدَفَعَهَا إِلَيْه ثُمَّ قَالَ: «ابْدَأْ بنَفْسكَ فَتَصَدَّقْ عَلَيْهَا، فَإِنْ فَضَلَ شَيْءٌ فَلأَهْلكَ، فَإِنْ فَضَلَ عَنْ أَهْلكَ شَيْءٌ فَلذي قَرَابَتكَ، فَإِنْ فَضَلَ عَنْ ذي قَرَابَتكَ شَيْءٌ فَهَكَذَا

وَهَكَذَا». يَقُولُ: فَبَيْنَ يَدَيْكَ وَعَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ. (م/ ٩٩٧)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: مردی از بنی عذره، برده ای را مدبر ساخت (به او گفت: بعد از مرگم آزاد هستی). هنگامی که این سخن به رسول الله ﷺ رسید، فرمود: «آیا بجز این برده، مال دیگری هم داری»؟ آن مرد گفت: نه. فرمود: «چه کسی او را می خرد»؟ پس نعیم بن عبدالله عدوی او را به هشت صد درهم خرید. رسول الله ﷺ پولها را آورد و به آن مرد داد و فرمود: «از خودت، آغاز کن و بر خودت، انفاق کن؛ اگر چیزی، اضافه شد، به خانواده ات بده. و اگر چیزی از خانواده ات اضافه شد، به خویشاوندانت بده. و اگر از خویشاوندانت چیزی اضافه شد، اینگونه و اینگونه ـ با اشاره به سمت راست و چپ و روبرو ـ انفاق کن».

باب (٢): دربارهٔ نفقه نمودن بر برده ها و گناه کسی که آنان را از طعام شان، محروم نماید

٨٨٤ ــ عَنْ خَيْثَمَةَ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اَللَّهُ عَنْهُمَا، إِذْ جَاءَهُ قَهْرَمَانٌ لَهُ، فَدَخَلَ، فَقَالَ: أَعْطَيْتَ الرَّقِيقَ قُوتَهُمْ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَانْطَلِقْ فَأَعْطِهِمْ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَفَى بِالْمَرْءِ إِثْمًا أَنْ يَحْبِسَ، عَمَّنْ يَمْلِكُ، قُوتَهُ». (م/ ٩٩٦)

ترجمه: خیثمه می گوید: ما با عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما نشسته بودیم که متصدی کارهایش وارد شد. عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما گفت: آیا غذای بردگان رابه آنان داده ای؟ گفت: نه. عبدالله گفت: برو و غذایشان را به آنان بده. رسول الله ﷺ فرمود: «همین گناه برای شخص، کافی است که غذای زیر دستانش را به آنان ندهد».

باب (٣): فضیلت انفاق بر افراد تحت تکفل و همسر

٨٨٥ــ عَنْ ثَوْبَانَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَفْضَلُ دِينَارٍ يُنْفِقُهُ الرَّجُلُ: دِينَارٌ يُنْفِقُهُ عَلَى عِيَالِهِ، وَدِينَارٌ يُنْفِقُهُ الرَّجُلُ عَلَى دَابَّتِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَدِينَارٌ يُنْفِقُهُ عَلَى أَصْحَابِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

قَالَ أَبُو قِلاَبَةَ: وَبَدَأَ بِالْعِيَالِ، ثُمَّ قَالَ أَبُو قِلاَبَةَ: وَأَيُّ رَجُلٍ أَعْظَمُ أَجْرًا مِـــنْ رَجُلٍ يُنْفِقُ عَلَى عِيَالٍ صِغَارٍ يُعِفُّهُمْ، أَوْ يَنْفَعُهُمُ اللَّهُ بِهِ، وَيُغْنِيهِمْ. (م/ ٩٩٤)

ترجمه: ثوبان ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «بهترین دیناری که شخص، انفاق می کند، دیناری است که بر افراد تحت تکفلش انفاق می نماید. سپس دیناری است که بر حیوانی که برای جهاد در راه خدا نگهداری می نماید، انفاق می کند. و بعد از آن، دیناری است که بر دوستان مجاهدش، انفاق می نماید».

ابو قلابه (که یکی از راویان است) می گوید: آنحضرت ﷺ با افراد تحت تکفل (زن و فرزند و غیره) آغاز نمود.

سپس ابوقلابه گفت: چه کسی پاداش اش بزرگتر از پاداش کسی است که بر فرزندان کوچکش انفاق کند و اینگونه آنان را پاکدامن، تربیت نماید یا خداوند به وسیلهٔ او به آنان، نفع برساند و بی نیاز گرداند.

٨٨٦ ــ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْبَدْرِيِّ ﷺ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْمُــسْلِمَ إِذَا أَنْفَقَ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةً، وَهُوَ يَحْتَسِبُهَا، كَانَتْ لَهُ صَدَقَةً». (م/ ١٠٠٢)

ترجمه: ابو مسعود بدری ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر گاه، مسلمان، بر خانواده اش به نیت ثواب، انفاق نماید، برایش صدقه به حساب می آید».

باب (۴): زن اجازه دارد طبق عرف از مال شوهرش بر فرزندانش انفاق نماید

٨٨٧ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتْ هِنْدٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَهْلُ خِبَاءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يُذِلَّهُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ خِبَائِكَ، وَمَا عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَهْلُ خِبَاءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يُعِــزَّهُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ خِبَائِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَأَيْضًا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ». ثُمَّ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ مُمْسِكٌ، فَهَلْ عَلَيَّ حَرَجٌ أَنْ أُنْفِقَ عَلَى عِيَالِهِ مِنْ مَالِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لاَ حَرَجَ عَلَيْكِ أَنْ تُنْفِقِي عَلَيْهِمْ بِــالْمَعْرُوفِ».

(م/١٧١٤)

ترجمه: عایشه رضی‌الله‌عنها می گوید: هند دختر عتبه نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! در روی زمین، هیچ خانواده ای وجود نداشت که ذلیل شدن آنان را توسط خداوند، بیشتر از ذلت برای خانوادۀ تو دوست داشته باشم؛ اما امروز، هیچ خانواده ای در روی زمین وجود ندارد که عزت را برای آنان، بیشتر از عزت برای خانوادۀ تو دوست داشته باشم. رسول خدا ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، همینگونه است». بعد از آن، گفت: شوهرم ؛ابوسفیان؛ مرد بخیلی است؛ آیا اشکال دارد که من بدون اجازه، از مالش، بر فرزندانش انفاق نمایم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اشکالی ندارد که طبق عرف و به اندازۀ نیاز بر آنان انفاق نمایی».

باب (۵): زنی که سه طلاقه شد، نفقه به او تعلق نمی گیرد

٨٨٨ ـــ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ قَيْسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا عَنْ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْمُطَلَّقَةِ ثَلاَثًا قَالَ: «لَيْسَ لَهَا سُكْنَى، وَلاَ نَفَقَةٌ». (م/١٤٨١)

ترجمه: فاطمه دختر قیس رضی الله عنها می گوید: نبی اکرم ﷺ دربارۀ زنی که سه طلاقه شود، فرمود: «مسکن و نفقه به او تعلق نمی گیرد».

٨٨٩ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: مَا لِفَاطِمَةَ خَيْرٌ أَنْ تَذْكُرَ هَذَا ـــ قَالَ تَعْنِي قَوْلَهَا لاَ سُكْنَى وَلاَ نَفَقَةَ. (م/١٤٨١)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: برای فاطمه دختر قیس اصلاً خوب نیست که بگوید: به زنی که سه طلاقه شده است، مسکن و نفقه تعلق نمی گیرد.

٨٩٠ ـــ عَنْ أَبِي إِسْحَقَ رضي الله عنه قَالَ: كُنْتُ مَعَ الأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ الأَعْظَمِ، وَمَعَنَا الشَّعْبِيُّ، فَحَدَّثَ الشَّعْبِيُّ بِحَدِيثِ فَاطِمَةَ بِنْتِ قَيْسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَجْعَلْ لَهَا سُكْنَى وَلاَ نَفَقَةً، ثُمَّ أَخَذَ الأَسْوَدُ كَفًّا مِنْ حَصًى فَحَصَبَهُ بِهِ، فَقَالَ: وَيْلَكَ، تُحَدِّثُ بِمِثْلِ هَذَا، قَالَ عُمَرُ: لاَ نَتْرُكُ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّنَا ﷺ لِقَوْلِ امْرَأَةٍ، لاَ نَدْرِي لَعَلَّهَا حَفِظَتْ أَوْ نَسِيَتْ، لَهَا السُّكْنَى وَالنَّفَقَةُ، قَالَ

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لاَ تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلاَ يَخْرُجْنَ إِلاَّ أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ﴾. (م/ ۱٤۸۰)

ترجمه: ابو اسحاق می گوید: با اسود بن یزید در مسجد بزرگ شهر، نشسته بودم. شعبی نیز همراه ما بود. او حدیث فاطمه دختر قیس را بیان کرد مبنی بر اینکه رسول الله ﷺ برایش مسکن و نفقه (در دوران عده) معین نفرمود. با شنیدن این سخن، اسود یک مشت سنگریزه برداشت و به طرف او پرتاب کرد وگفت: وای بر تو، چرا چنین حدیثی را بیان می کنی؟ عمر ﷺ گفت: کتاب خدا و سنت پیامبرمان را به خاطر سخن زنی که نمی دانیم خوب حفظ نموده یا دچار فراموشی شده است، ترک نمی کنیم؛ به چنین زنی (که سه طلاقه شده باشد) مسکن و نفقه، تعلق می گیرد. خداوند می فرماید: ﴿لاَ تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلاَ يَخْرُجْنَ إِلاَّ أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ﴾ یعنی آنان را (زنان مطلقه را در دوران عده) از خانه هایشان، بیرون نکنید و زنان هم نباید بیرون بروند مگر اینکه مرتکب عمل زشت آشکاری شوند.

۲۰ـ کتاب آزادی و د گن

باب (۱): فضیلت کسی که بردهٔ مؤمنی را آزاد نماید

۸۹۱ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مُؤْمِنَةً، أَعْتَقَ اللَّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهَا عُضْوًا مِنْ أَعْضَائِهِ مِنَ النَّارِ، حَتَّى فَرْجَهُ بِفَرْجِهِ». (م/ ۱۵۰۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «هر کس، بردهٔ مؤمنی را آزاد کند، خداوند در برابر هر عضو آن برده، همان عضو آزاد کننده را از آتش دوزخ، نجات می دهد تا جایی که در برابر شرمگاه برده، شرمگاه آزاد کننده را نجات می دهد».

باب (۲): دربارهٔ فرزندی که پدرش را آزاد نماید

۸۹۲ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ يَجْزِي وَلَدٌ وَالِدًا

إِلاَّ أَنْ يَجِدَهُ مَمْلُوكًا فَيَشْتَرِيَهُ فَيُعْتِقَهُ». (م/١٥١٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ فرزندی نمی تواند پاداش پدرش را بدهد مگر اینکه پدر، برده باشد و فرزندش او را بخرد و آزاد نماید».

باب (٣): اگر کسی از یک بردهٔ مشترک، سهم خود را آزاد نمود

٨٩٣ ــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَعْتَقَ شِرْكًا لَهُ فِي عَبْدٍ فَكَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَ الْعَبْدِ، قُوِّمَ عَلَيْهِ قِيمَةَ الْعَدْلِ، فَأَعْطَى شُرَكَاءَهُ حِصَصَهُمْ، وَعَتَقَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ، وَإِلاَّ فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ». (م/١٥٠١)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر کسی از یک غلام مشترک، سهم خود را آزاد کرد و به اندازهٔ قیمت غلام، مال داشت، غلام را عادلانه قیمت گذاری کنند و او سهم سایر شرکای خود را بپردازد و غلام، آزاد می شود. و اگر به اندازهٔ قیمت غلام، مال نداشت، فقط همان سهم خودش، آزاد می گردد».

باب (٤): تلاش برده برای آزادی خودش

٨٩٤ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَعْتَقَ شِقْصًا لَهُ فِي عَبْدٍ، فَخَلاَصُهُ فِي مَالِهِ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ اسْتُسْعِيَ الْعَبْدُ غَيْرَ مَشْقُوقٍ عَلَيْهِ». (م/١٥٠٣)

ترجمه: ابو هریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر کسی، سهم خود را در برده ای مشترک، آزاد نمود، باید سهم شریک خود را از مال خود، آزاد نماید. واگر ما لی در بساط نداشت، غلام را به قیمت عادلانه ای قیمت گذاری کنند. سپس از او بخواهند (تا برای پرداخت سهم شریک) تلاش نماید، بگونه ای که برایش دشوار نباشد».

باب (٥): قرعه کشی برای آزاد شدن

٨٩٥ ــ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلاً أَعْتَقَ سِتَّةَ مَمْلُوكِينَ لَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ، لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ غَيْرَهُمْ، فَدَعَا بِهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَزَّأَهُمْ

أَثْلاَثًا، ثُمَّ أَقْرَعَ بَيْنَهُمْ، فَأَعْتَقَ اثْنَيْنِ وَأَرَقَّ أَرْبَعَةً، وَقَالَ لَهُ قَوْلاً شَدِيدًا. (م/ ١٦٦٨)

ترجمه: عمران بن حُصین ﷺ می گوید: مردی که فقط، مالک شیش برده بود و مال دیگری نداشت، هنگام فرا رسیدن مرگش، همهٔ آنان را آزاد کرد. رسول خدا ﷺ بردگان را فرا خواند و آنان را به سه گروه، تقسیم نمود و میان آنان، قرعه انداخت و دو نفر از آنان را آزاد نمود و چهار نفر دیگر آنان را همچنان در بردگی گذاشت و با آن مرد (آزاد کننده) به تندی، سخن گفت.

باب (۶): ولاء (موال ودهٔ آزاد شده س ز و ک)
از آنِ آزاد کننده است

٨٩٦ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِىَ اَللهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَتْ عَلَيَّ بَرِيرَةُ فَقَالَتْ: إِنَّ أَهْلِي كَاتَبُونِي عَلَى تِسْعِ أَوَاقٍ فِي تِسْعِ سِنِينَ، فِي كُلِّ سَنَةٍ أُوقِيَّةٌ، فَأَعِينِينِي، فَقُلْتُ لَهَا: إِنْ شَاءَ أَهْلُكِ أَنْ أَعُدَّهَا لَهُمْ عَدَّةً وَاحِدَةً، وَأُعْتِقَكِ، وَيَكُونَ الْوَلاَءُ لِي فَعَلْتُ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لأَهْلِهَا، فَأَبَوْا إِلاَّ أَنْ يَكُونَ الْوَلاَءُ لَهُمْ، فَأَتَتْنِي فَذَكَرَتْ ذَلِكَ، قَالَتْ: فَانْتَهَرْتُهَا، فَقَالَتْ: لاَ هَا اللَّهِ إِذَا، قَالَتْ: فَسَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلَنِي فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «اشْتَرِيهَا وَأَعْتِقِيهَا»، وَاشْتَرِطِي لَهُمُ الْوَلاَءَ، فَإِنَّ الْوَلاَءَ لِمَنْ أَعْتَقَ». فَفَعَلْتُ، قَالَتْ: ثُمَّ خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَشِيَّةً، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَمَا بَالُ أَقْوَامٍ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ مَا كَانَ مِنْ شَرْطٍ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ بَاطِلٌ، وَإِنْ كَانَ مِائَةَ شَرْطٍ، كِتَابُ اللَّهِ أَحَقُّ، وَشَرْطُ اللَّهِ أَوْثَقُ، مَا بَالُ رِجَالٍ مِنْكُمْ يَقُولُ أَحَدُهُمْ: أَعْتِقْ فُلاَنًا وَالْوَلاَءُ لِي، إِنَّمَا الْوَلاَءُ لِمَنْ أَعْتَقَ». (م/ ١٥٠٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: بریره نزد من آمد و گفت: صاحبانم با من قراردادی امضا کرده اند مبنی بر اینکه نه اوقیه بمدت نه سال در برابر آزادی ام، پرداخت نمایم. پس مرا کمک کنید. من به او گفتم: اگر مالکان تو موافقت کنند، من نه اوقیه را یکجا

پرداخت می کنم و تو را آزاد می نمایم که در این صورت، ولای تو (اموالی که بعد از مرگت می ماند) به من تعلق می گیرد. بریره این پیشنهاد را به مالکانش، عرضه کرد؛ اما آنان نپذیرفتند و گفتند: حتماً باید ولایش از آنِ ما باشد. بریره نزد من آمد و ماجرا را تعریف کرد. من او را سرزنش نمودم. او گفت: به خدا سوگند که در این صورت، کاری انجام نمی شود.

عایشه رضی الله عنها می گوید: خبر به گوش رسول خدا ﷺ رسید. آنحضرت ﷺ ماجرا را از من پرسید. من موضوع را برایش تعریف نمودم. فرمود: «بریره را بخر و آزاد کن بشرطیکه ولای او از آنِ آنان باشد؛ همانا حق ولا از آنِ کسی است که او را آزاد می کند». عایشه رضی الله عنها می گوید: من همین کار را کردم.

آنگاه، رسول الله ﷺ شب همان روز، سخنرانی نمود و پس از آنکه خداوند را آنگونه که شایستهٔ اوست، حمد و ستایش نمود، فرمود: «چرا برخی از مردم، شرطهایی می گذارند که در کتاب خدا نیست؟! هر کس، شرطی بگذارد که در کتاب خدا وجود ندارد، آن شرط، باطل است؛ اگر چه، صد بار هم شرط بگذارد. باید دانست که کتاب خدا برای عمل نمودن، شایسته تر است، و شرطی را که خداوند بگذارد، محکم تر می باشد. چرا برخی از شما می گویند: فلانی را آزاد کن؛ ولی ولای او از آنِ من است؛ همانا حق ولا، از آنِ کسی است که او را آزاد کرده است».

باب (۷): اختیار کنیز آزاد شده دربارهٔ همسرش

۸۹۷ ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا قَالَتْ: كَانَ فِي بَرِيرَةَ ثَلَاثُ سُنَنٍ: خُيِّرَتْ عَلَى زَوْجِهَا حِينَ عَتَقَتْ، وَأُهْدِيَ لَهَا لَحْمٌ فَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْبُرْمَةُ عَلَى النَّارِ، فَدَعَا بِطَعَامٍ، فَأُتِيَ بِخُبْزٍ وَأُدُمٍ مِنْ أُدُمِ الْبَيْتِ، فَقَالَ: «أَلَمْ أَرَ بُرْمَةً عَلَى النَّارِ فِيهَا لَحْمٌ»؟ فَقَالُوا: بَلَى، يَا رَسُولَ اللَّهِ، ذَلِكَ لَحْمٌ تُصُدِّقَ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ، فَكَرِهْنَا أَنْ نُطْعِمَكَ مِنْهُ، فَقَالَ: «هُوَ عَلَيْهَا صَدَقَةٌ وَهُوَ مِنْهَا لَنَا هَدِيَّةٌ». وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِيهَا: «إِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ». (م/ ١٥٠٤)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها همسر گرامی نبی اکرم ﷺ می گوید: در ماجرای بریره رضی الله عنها سه سنت، واضح و آشکار گردید. یکی اینکه هنگام آزاد شدن به وی اختیار

داده شد که با شوهرش (که برده بود)، زندگی کند یا خیر. دوم اینکه بریره را مقداری گوشت بعنوان هدیه دادند؛ دیگ گوشت بالای آتش بود که آنحضرت ﷺ به خانهٔ من، تشریف آورد. و غذا خواست؛ مقداری نان و خورشت از خورشت های خانه بـه وی تقـدیم نمودنـد. فرمـود: «آیا دیگ گوشت بالای آتش نبود»؟ اهل خانه گفتند: بلی، ای رسول خدا! این گوشت زکاتی است که به بریره داده اند؛ به همین خاطر، ما ناپسند دانستیم که از آن گوشت بـه شـما بـدهیم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «برای ایشان، زکات محسوب می شود ولی از طرف او به ما، هدیه بشمار می رود». سوم اینکه پیامبر اکرم ﷺ در ماجرای بریره رضـی الله عنهـا فرمـود: «ولا از آنِ کسی است که او را آزاد کرده است».

باب (۸): ممنوعیت فروختن حق ولا و بخشیدن آن

۸۹۸ ـــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَـــنْ بَيْـــعِ الْوَلَاءِ وَعَنْ هِبَتِهِ. (م/ ١٥٠٦)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ از فروختن حق ولا و بخـشیدن آن، منع فرمود.

باب (۹): دربارهٔ برده ای که بدون اجازهٔ مولایش با دیگران، پیمان دوستی ببندد

۸۹۹ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ تَوَلَّى قَوْمًا بِغَيْـــرِ إِذْنِ مَوَالِيهِ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِين، لَا يُقْبَلُ مِنْـــهُ صَـــرْفٌ وَلَا عَدْلٌ». (م/ ١٥٠٨)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر برده ای که بدون اجازهٔ مولایش با دیگران، پیمان دوستی ببندد (یعنی بگوید: فلانی مرا آزاد کرده و مولای من است در حـالی که اینگونه نیست) لعنت خدا، فرشتگان و مردم بر او بـاد؛ نـه فرایـضش، قبـول مـی شـود و نـه عبادات نفلی اش».

باب (۱۰): هنگامی که برده اش را کتک زد، آزاد نمود

۹۰ ـــ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ﷺ قَالَ: كُنْتُ أَضْرِبُ غُلاَمًا لِي، فَسَمِعْتُ مِنْ خَلْفِي صَوْتًا «اعْلَمْ، أَبَا مَسْعُودٍ، لَلَّهُ أَقْدَرُ عَلَيْكَ مِنْكَ عَلَيْهِ». فَالْتَفَتُّ فَإِذَا هُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ حُرٌّ لِوَجْهِ اللَّهِ، فَقَالَ: «أَمَا لَوْ لَمْ تَفْعَلْ لَلَفَحَتْكَ النَّارُ، أَوْ لَمَسَّتْكَ النَّارُ». (م/۵۹ ۱۶)

ترجمه: ابو مسعود انصاری ﷺ می گوید: مشغول کتک زدن برده ام بود که صدایی از پشت سرم شنیدم: «بدان ای ابو مسعود که توانایی خداوند برتو، بیشتر از توانایی تو بر او می باشد». نگاه کردم، دیدم که رسول خدا ﷺ است. گفتم: یا رسول الله! او را بخاطر خدا، آزاد کردم. فرمود: «اگر این کار را نمی کردی، آتش جهنم تو را می سوزاند».

۹۱ ـــ عَنْ زَاذَانَ: أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اَللَّهُ عَنْهُمَا دَعَا بِغُلاَمٍ لَهُ، فَرَأَى بِظَهْرِهِ أَثَرًا، فَقَالَ لَهُ: أَوْجَعْتُكَ؟ قَالَ: لاَ، قَالَ: فَأَنْتَ عَتِيقٌ قَالَ: ثُمَّ أَخَذَ شَيْئًا مِنْ الأَرْضِ فَقَالَ: مَا لِي فِيهِ مِنْ الأَجْرِ مَا يَزِنُ هَذَا، إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ ضَرَبَ غُلاَمًا لَهُ، حَدًّا لَمْ يَأْتِهِ، أَوْ لَطَمَهُ، فَإِنَّ كَفَّارَتَهُ أَنْ يُعْتِقَهُ». (م/۵۷ ۱۶)

ترجمه: زاذان می گوید: ابن عمر رضی الله عنهما غلام اش را صدا نمود و بر پشت اش آثار کتک را دید. پس به او گفت: باعث اذیت و آزار شما شدم؟ غلام گفت: نه. ابن عمر گفت: تو را آزاد کردم. سپس چیزی از زمین برداشت و گفت: به خدا سوگند که به اندازهٔ وزن این، به من پاداش نمی رسد؛ زیرا شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «هر کس، غلام اش را بخاطر گناهی که انجام نداده است، کتک یا سیلی بزند، کفاره اش، آزاد نمودن او می باشد».

۹۲ ـــ عَنْ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ ﷺ: أَنَّ جَارِيَةً لَهُ لَطَمَهَا إِنْسَانٌ، فَقَالَ لَهُ سُوَيْدٌ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الصُّورَةَ مُحَرَّمَةٌ؟ فَقَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُنِي، وَإِنِّي لَسَابِعُ إِخْوَةٍ لِي، مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَا لَنَا خَادِمٌ غَيْرُ وَاحِدٍ، فَعَمَدَ أَحَدُنَا فَلَطَمَهُ، فَأَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ نُعْتِقَهُ. (م/۵۸ ۱۶)

ترجمه: از سوید بن مقرن روایت است که شخصی، کنیزش را یک سیلی زد. سوید به او گفت: مگر نمی دانی که زدن به صورت، حرام است؟ ما هفت برادر همراه رسول الله ﷺ بودیم و فقط یک خادم داشتیم. یک نفر از ما آن خادم را یک سیلی زد. پیامبر اکرم ﷺ به ما دستور داد تا او را آزاد کنیم.

باب (۱۱): تهدید کسی که برده اش را متهم به زنا کند

۹۰۳ ــ عن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ: «مَنْ قَذَفَ مَمْلُوكَهُ بِالزِّنَا يُقَامُ عَلَيْهِ الْحَدُّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ كَمَا قَالَ». (م/ ٦ ١٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: ابو القاسم ﷺ فرمود: «هرکس، برده اش را متهم به زنا کند، روز قیامت، شلاق زده خواهد شد مگر اینکه سخنش در مورد او درست باشد».

باب (۱۲): بردگان را باید غذای خوب بدهیم، لبس خوب بپوشانیم و به اندازۀ توان از آنان کار بگیریم

۹۰۴ ــ عَنْ الْمَعْرُورِ بْنِ سُوَيْدٍ قَالَ: مَرَرْنَا بِأَبِي ذَرٍّ بِالرَّبَذَةِ، وَعَلَيْهِ بُرْدٌ وَعَلَى غُلَامِهِ مِثْلُهُ، فَقُلْنَا: يَا أَبَا ذَرٍّ، لَوْ جَمَعْتَ بَيْنَهُمَا كَانَتْ حُلَّةً، فَقَالَ: إِنَّهُ كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَجُلٍ مِنْ إِخْوَانِي كَلَامٌ، وَكَانَتْ أُمُّهُ أَعْجَمِيَّةً، فَعَيَّرْتُهُ بِأُمِّهِ، فَشَكَانِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَلَقِيتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ، إِنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ سَبَّ الرِّجَالَ سَبُّوا أَبَاهُ وَأُمَّهُ، قَالَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ، هُمْ إِخْوَانُكُمْ، جَعَلَهُمْ اللَّهُ تَحْتَ أَيْدِيكُمْ، فَأَطْعِمُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ، وَأَلْبِسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ، وَلاَ تُكَلِّفُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ، فَإِنْ كَلَّفْتُمُوهُمْ فَأَعِينُوهُمْ». (م/ ٦١ ١٦)

ترجمه: مرور بن سوید می گوید: گذرمان به ابوذر در ربذه افتاد؛ یک چادر، خودش پوشیده بود و چادری مانند همان چادر، غلام اش پوشیده بود. گفتیم: ای ابوذر! اگر این دو چادر را یکجا کنی، لباسی کامل (ازار و رداء) می شوند. او گفت: میان من و یکی از برادرانم

(بردگانم) که مادرش، عجم (غیر عرب) بود، بگو مگو شد. من او را بخاطر مادرش، تحقیر کردم. او نزد نبی اکرم ﷺ از من شکایت کرد. هنگامی که من نبی اکرم ﷺ را دیدم، فرمود: «ای ابوذر! هنوز عادت جاهلیت در تو وجود دارد». من گفتم: ای رسول خدا! هر کس،دیگران را دشنام دهد، پدر و مادرش را دشنام می دهند. (اشاره به اینکه او مرا دشنام داده به همین خاطر من او را بخاطر مادرش تحقیر کردم). رسول الله ﷺ فرمود: «ای ابوذر! هنوز عادت جاهلیت در تو وجود دارد. آنان (غلامان و زیردستان) برادران شما هستند که خداوند آنان را در اختیار شما قرار داده است؛ لذا غذایی را که خودتان می خورید، به آنان نیز بدهید و لباسی را که خودتان را می پوشید، به آنان نیز بپوشانید. و آنان را مکلف به انجام کاری نکنید که توان آن را ندارند؛ و اگر چنین کردید، با آنان همکاری نمایید».

۹۰۵ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا صَنَعَ لأَحَدِكُمْ خَادِمُهُ طَعَامَهُ ثُمَّ جَاءَهُ بِهِ، وَقَدْ وَلِيَ حَرَّهُ وَدُخَانَهُ، فَلْيُقْعِدْهُ مَعَهُ، فَلْيَأْكُلْ، فَإِنْ كَانَ الطَّعَامُ مَشْفُوهًا قَلِيلاً، فَلْيَضَعْ فِي يَدِهِ مِنْهُ أُكْلَةً أَوْ أُكْلَتَيْنِ». قَالَ دَاوُدُ: يَعْنِي لُقْمَةً أَوْ لُقْمَتَيْنِ. (م۳/ ۱۶۶۳)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: هر گاه، برای یکی از شما خدمتگزارش، غذایی درست کرد، از آنجایی که او گرما و دودش را متحمل شده است، او را با خود، بنشانید و غذا بدهید. و اگر با توجه به تعداد افراد، غذا کم بود، حداقل یک یا دو لقمه به او بدهید».

باب (۱۳): دربارۀ ثواب و پاداش برده ای که خیرخواه مولایش باشد و خدا را خوب عبادت کند

۹۰۶ ــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا نَصَحَ لِسَيِّدِهِ، وَأَحْسَنَ عِبَادَةَ اللَّهِ، فَلَهُ أَجْرُهُ مَرَّتَيْنِ». (م۳/ ۱۶۶۴)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر برده ای خیرخواه مولایش باشد و خدا را هم خوب عبادت کند، دو پاداش به او می رسد».

۹۰۷ ــ عن أَبی هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «لِلْعَبْدِ الْمَمْلُوكِ الْمُصْلِحِ أَجْرَانِ». وَالَّذِي نَفْسُ أَبِي هُرَيْرَةَ بِيَدِهِ لَوْلاَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَالْحَجُّ، وَبِرُّ أُمِّي، لأَحْبَبْتُ أَنْ أَمُوتَ وَأَنَا مَمْلُوكٌ، قَالَ: وَبَلَغَنَا أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ لَمْ يَكُنْ يَحُجُّ حَتَّى مَاتَتْ أُمُّهُ، لِصُحْبَتِهَا. (م ٦ ١٦٦)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که: رسول الله ﷺ فرمود: «بردهٔ نیکوکار، دو پاداش دارد». سپس ابوهریره ﷺ گفت: سوگند به ذاتی که جان ابوهریره در دست اوست، اگر جهاد در راه خدا، حج و نیکی به مادرم نمی بود، دوست داشتم که برده باشم و در همین حالت بمیرم.

راوی می گوید: به ما گفته اند که تا وقتی مادر ابوهریره ﷺ زنده بود، ابوهریره به خاطر همراهی با مادرش به حج (نفلی) نرفت. (او حج فرض را با رسول خدا ﷺ ادا کرده بود).

باب (۱۴): دربارهٔ فروختن غلام مدبر، هنگامی که مالکش مالی دیگر نداشته باشد

در این باره، حدیث جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما در اول «کتاب نفقه ها» شمارهٔ (۸۸۳) بیان گردید.

۲۱ کتاب بیوع

باب (۱): اگر غذا در برابر غذا فروخته شد، باید با هم برابر باشند

۹۰۸ ــ عَنْ مَعْمَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّهُ أَرْسَلَ غُلاَمَهُ بِصَاعِ قَمْحٍ، فَقَالَ: بِعْهُ ثُمَّ اشْتَرِ بِهِ شَعِيرًا، فَذَهَبَ الْغُلاَمُ فَأَخَذَ صَاعًا وَزِيَادَةَ بَعْضِ صَاعٍ، فَلَمَّا جَاءَ مَعْمَرًا أَخْبَرَهُ بِذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ مَعْمَرٌ: لِمَ فَعَلْتَ ذَلِكَ؟ انْطَلِقْ فَرُدَّهُ، وَلاَ تَأْخُذَنَّ إِلاَّ مِثْلاً بِمِثْلٍ، فَإِنِّي كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الطَّعَامُ بِالطَّعَامِ مِثْلاً بِمِثْلٍ». قَالَ: وَكَانَ طَعَامُنَا، يَوْمَئِذٍ، الشَّعِيرَ، قِيلَ لَهُ: فَإِنَّهُ لَيْسَ بِمِثْلِهِ، قَالَ: إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُضَارِعَ. (م/ ١٥٩٢)

ترجمه: از معمر بن عبدالله روایت است که: به غلام اش یک صاع گندم داد و به او گفت:

گندم را بفروش و جو بخر. غلام رفت و مقداری بیشتر از یک صاع، جو آورد. هنگامی که معمر آمد، او را اطلاع داد. معمر گفت: چرا این کار را کردی؟ برو جوها را برگردان و فقط به اندازۀ گندم (یک صاع) جو بگیر؛ زیرا من شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «اگر طعام در برابر طعام، فروخته شد، باید برابر باشند». قابل یادآوری است که طعام ما در آن هنگام، جو بود. به او گفتند: گندم مانند جو نیست (جنسش اش فرق می کند) او گفت: می ترسم که با ربا مشابهت پیدا کند.

(باید گفت که آنچه بیان گردید، اجتهاد معمر است وگرنه، معاملۀ فوق نزد جمهور علما با توجه به روایات صحیح و صریح هیچ اشکالی ندارد. اضافه گرفتن در صورتی جایز نیست که جنس آنها یکی باشد؛ اما جو و گندم دو جنس متفاوت هستند).

باب (۲): دربارهٔ ممنوع بودن فروختن طعام قبل از قبض کردن (تحویل گرفتن)

۹۰۹ ــ عَنْ ابْنِ عباس رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «مَنْ ابْتَاعَ طَعَامًا فَلاَ يَبِعْهُ حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ». قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَأَحْسِبُ كُلَّ شَيْءٍ مِثْلَهُ. (م/ ۱۵۲۵)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، طعامی خرید، نباید قبل از قبض کردن (تحویل گرفتن) آنرا بفروشد». ابن عباس ﷺ می گوید: من فکر می کنم که همه چیز، همین حکم را دارد. (نباید قبل از تحویل گرفتن، فروخته شود).

۹۱۰ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ قَالَ لِمَرْوَانَ: أَحْلَلْتَ بَيْعَ الرِّبَا؟ فَقَالَ مَرْوَانُ: مَا فَعَلْتُ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: أَحْلَلْتَ بَيْعَ الصِّكَاكِ، وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ بَيْعِ الطَّعَامِ حَتَّى يُسْتَوْفَى، قَالَ: فَخَطَبَ مَرْوَانُ النَّاسَ، فَنَهَى عَنْ بَيْعِهَا، قَالَ سُلَيْمَانُ: فَنَظَرْتُ إِلَى حَرَسٍ يَأْخُذُونَهَا مِنْ أَيْدِي النَّاسِ. (م/ ۱۵۲۸)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که به مروان گفت: معاملات ربوی را حلال کرده ای؟! مروان گفت: چنین کاری نکرده ام. ابوهریره ﷺ گفت: فروختن قباله ها را حلال نموده ای در حالی که رسول الله ﷺ از فروختن طعام، قبل از تحویل گرفتن، منع فرمود. سپس مروان برای

مردم، سخنرانی نمود و خرید و فروش قباله ها را ممنوع اعلام کرد. سلیمان (راوی از ابوهریره) می گوید: من پلیس را دیدم که قباله ها را از دست مردم، می گرفت.

باب (۳): جا به جا کردن طعام در صورت فروش به طور تخمینی

۹۱۱ــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ اشْتَرَى طَعَامًا فَلاَ يَبِعْهُ حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ». قَالَ: وَكُنَّا نَشْتَرِي الطَّعَامَ مِنْ الرُّكْبَانِ جِزَافًا، فَنَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ نَبِيعَهُ، حَتَّى نَنْقُلَهُ مِنْ مَكَانِهِ. (م/ ۱۵۲۷)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، طعامی خرید، تا زمانی که آنرا تحویل نگرفته است، نفروشد». ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: ما از کاروانها بصورت تخمینی و بدون وزن و کیل، طعام می خریدیم؛ رسول خدا ﷺ ما را از فروختن آن، تا زمانی که جابجا نکرده ایم، منع فرمود.

باب (۴): فروختن طعام پیمانه ای (طعامی که اندازهٔ آن با پیمانه مشخص می شود) بصورت تخمین بدون کیل کردن

۹۱۲ ــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ الْمُزَابَنَةِ: أَنْ يَبِيعَ ثَمَرَ حَائِطِهِ، إِنْ كَانَتْ نَخْلاً، بِتَمْرٍ كَيْلاً، وَإِنْ كَانَ كَرْمًا، أَنْ يَبِيعَهُ بِزَبِيبٍ كَيْلاً، وَإِنْ كَانَ زَرْعًا، أَنْ يَبِيعَهُ بِكَيْلِ طَعَامٍ، نَهَى عَنْ ذَلِكَ كُلِّهِ. (م/ ۱۵۴۲)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ از مزابنه، منع فرمود. و مزابنه عبارت است از اینکه: خرماهای نخلستانش را در برابر خرمای خشک که پیمانه ای است، بفروشد. یا انگورهای باغش را در برابر کشمش که پیمانه ای است، بفروشد. و یا محصول کشتزارش را در برابر چند پیمانه طعام، بفروشد (مثل اینکه محصول کشتزار گندمش را در برابر ده پیمانه گندم بفروشد) رسول الله ﷺ از همهٔ این موارد، منع فرمود. (چون احتمال ربا وجود دارد).

باب (۵): فروش خرما در برابر خرما بطور برابر،

٩١٣ ــ عن أبى هُرَيْرَةَ وَأبى سَعيد رَضىَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ بَعَثَ أَخَا بَني عَديٍّ الأَنْصَاريَّ فَاستَعْمَلَهُ عَلَى خَيْبَرَ، فَقَدمَ بتَمْرٍ جَنيبٍ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «أَكُلُّ تَمْرِ خَيْبَرَ هَكَذَا»؟ قَالَ: لاَ، وَاللَّه يَا رَسُولَ اللَّه إِنَّا لَنَشْتَري الصَّاعَ بِالصَّاعَيْنِ مِنْ الْجَمْعِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «لاَ تَفْعَلُوا، وَلَكِنْ مِثْلاً بِمِثْلٍ، أَوْ بِيعُوا هَذَا وَاشْتَرُوا بِثَمَنِهِ مِنْ هَذَا، وَكَذَلِكَ الْمِيزَانُ». (م/ ١٥٩٣)

ترجمه: از ابو هريره و ابوسعيد خدری رضی الله عنهما روايت است كه رسول الله ﷺ برادر بنی عدی انصاری را بر خيبر گماشت؛ او قدری خرمای مرغوب نزد رسول الله ﷺ آورد. آنحضرت ﷺ پرسيد: «آيا تمام خرماهای خيبر، اينگونه مرغوب اند»؟ او گفت: خير ای رسول خدا! بخدا سوگند، چنين نيست. ما يک صاع از اين خرما را در مقابل دو صاع، خرمای مخلوط می خريم. رسول الله ﷺ فرمود: «چنين نكنيد؛ همان اندازه كه می دهيد، همان اندازه بگيريد؛ يا خرمای مخلوط را بفروشيد و از پول آن، خرمای مرغوب بخريد؛ همين است حكم اشيايی كه وزن می شوند».

باب (۶): فروختن يک من خرما

٩١٤ ــ عن جَابِرِ بْنِ عَبْد اللَّه رَضىَ اَللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: نَهَى رَسُولُ اللَّه ﷺ عَنْ بَيْعِ الصُّبْرَةِ مِنْ التَّمْرِ ــ لاَ يُعْلَمُ مَكِيلَتُهَا ــ بِالْكَيْلِ الْمُسَمَّى مِنْ التَّمْرِ. (م/ ١٥٣٠)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گويد: رسول الله ﷺ از فروش يک خرمن خرما كه معلوم نيست چند پيمانه است، در برابر چند پيمانهٔ معين خرما، منع فرمود».

باب (۷): نهی از فروش ميوه تا زمانی كه پخته نشده است

٩١٥ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: نَهَى ــ أَوْ نَهَانَا ــ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ بَيْعِ الثَّمَرِ حَتَّى يَطِيبَ. (م/ ١٥٣٦)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ از فروش میوه تا زمانی که پخته نشده است، منع فرمود.

۹۱۶ ـ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ: عَنْ بيعِ النَّخْلِ؟ فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ النَّخْلِ حَتَّى يَأْكُلَ أَوْ يُؤْكَلَ، وَحَتَّى يُوزَنَ، قال: قُلْتُ: وَمَا يُوزَنُ؟ فقَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ: حَتَّى يُحْرَزَ. (م/ ۱۵۳۷)

ترجمه: ابوالبختری می گوید: از ابن عباس رضی الله عنهما حکم فروختن خرماهای بالای نخل را پرسیدم؟ گفت: رسول الله ﷺ از فروختن خرماهای بالای نخل تا زمانی که خودش از آن نخورده است یا قابل خوردن و تخمین زدن نشده اند، منع فرمود. (زیرا تا قبل از این، شاید آنها را آفت از بین ببرد و همچنین مشخص نمی شود که مقدار آنها چقدر است).

باب (۸): نهی از فروختن میوه تا زمانی که قابل استفاده نشده است

۹۱۷ ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ نَهَى عَنْ بَيْعِ النَّخْلِ حَتَّى يَزْهُوَ، وَعَنْ السُّنْبُلِ حَتَّى يَبْيَضَّ وَيَأْمَنَ الْعَاهَةَ، نَهَى الْبَائِعَ وَالْمُشْتَرِيَ. (م/ ۱۵۳۵)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ از فروختن خرمای بالای نخل تا زمانی که زرد و قرمز نشده و همچنین از فروختن خوشه تا زمانی که دانه اش سخت نشده و از آفت، نجات نیافته است، منع فرمود. و این منع، شامل فروشنده و خریدار هر دو می شود.

باب (۹): بیع مزابنه

۹۱۸ ـ عَن بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ مَوْلَى بَنِي حَارِثَةَ: أَنَّ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ وَسَهْلَ بْنَ أَبِي حَثْمَةَ حَدَّثَاهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ الْمُزَابَنَةِ: الثَّمَرِ بِالتَّمْرِ، إِلاَّ أَصْحَابَ الْعَرَايَا، فَإِنَّهُ قَدْ أَذِنَ لَهُمْ. (م/ ۱۵۴۰)

ترجمه: بشیر بن یسار مولای بنی حارثه می گوید: رافع بن خدیج و سهل بن حثمه گفتند: رسول لله ﷺ از مزابنه، منع فرمود. و مزابنه عبارت است از فروختن خرماهای نخلستان در

برابر چند پیمانه خرما. البته بعد، استثنا فرمود و معاملهٔ عریه را (خرمای تازهٔ بالای درخت را با خرمای کهنه) جایز قرار داد.

باب (۱۰): معاملهٔ عریه با تخمین زدن آن

۹۱۹ ـــ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَخَّصَ فِي الْعَرِيَّةِ يَأْخُذُهَا أَهْلُ الْبَيْتِ بِخَرْصِهَا تَمْرًا يَأْكُلُونَهَا رُطَبًا. (م/ ۱۵۳۹)

ترجمه: زید بن ثابت ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ معاملهٔ عریه را اجازه داد تا یک خانواده، برای خوردن خرمای تازه، خرماهای بالای درخت را با خرمایی که اندازهٔ آنها تخمین زده شده است، معامله کنند.

باب (۱۱): دربارهٔ مقداری که معاملهٔ عریه، صحیح است

۹۲۰ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَخَّصَ فِي بَيْعِ الْعَرَايَا بِخَرْصِهَا فِيمَا دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ أَوْ فِي خَمْسَةِ يَشُكُّ دَاوُدُ، قَالَ: خَمْسَةٌ أَوْ دُونَ خَمْسَةٍ. (م/ ۱۵۴۱)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که رسول الله ﷺ بیع عریه را با تخمین زدن خرماها، در پنج وسق (واحد وزن یعنی ۳۰۰ صاع) یا در کمتر از آن، جایز قرار داد. داوود (یکی از راویان) دربارهٔ پنج وسق یا کمتر از پنج وسق، شک کرد.

باب (۱۲): اگر میوه ها دچار آفت شدند

۹۲۱ ـــ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنْ بِعْتَ مِنْ أَخِيكَ ثَمَرًا فَأَصَابَتْهُ جَائِحَةٌ، فَلَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُ شَيْئًا، بِمَ تَأْخُذُ مَالَ أَخِيكَ بِغَيْرِ حَقٍّ»؟ (م/ ۱۵۵۴)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر به برادر مسلمانت میوه ای فروختی و آن میوه، دچار آفت گردید، برایت حلال نیست که از او چیزی

بگیری؛ در مقابل چه چیزی، مال برادرت را به ناحق می گیری».

باب (۱۳): دربارهٔ آفت زدگی و اینکه طلبکاران هر چه یافتند، بگیرند

٩٢٢ ـــ عَنْ أَبِي سَعِيد الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: أُصِيبَ رَجُلٌ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي ثِمَارٍ ابْتَاعَهَا، فَكَثُرَ دَيْنُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تَصَدَّقُوا عَلَيْهِ». فَتَصَدَّقَ النَّاسُ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَبْلُغْ ذَلِكَ وَفَاءَ دَيْنِه، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِغُرَمَائِه: «خُذُوا مَا وَجَدْتُمْ، وَلَيْسَ لَكُمْ إِلاَّ ذَلِكَ». (م/ ١٥٥٦)

ترجمه: ابو سعید خدری ﷺ می گوید: میوه هایی را که یک شخص، خریده بود در زمان رسول خدا ﷺ دچار آفت شدند؛ لذا بدهکاریش،ز یاد گردید. رسول الله ﷺ فرمود: «به او صدقه بدهید». مردم هم به او صدقه دادند؛ اما این صدقه، بدهکاریهایش را کامل نکرد. رسول الله ﷺ به کسانی که از او طلب داشتند، فرمود: «آنچه یافتید، بگیرید و حقی بیشتر از این ندارید».

باب (۱۴): دربارهٔ کسی که نخل های میوه دار را بفروشد

٩٢٣ ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ ابْتَاعَ نَخْلاً بَعْدَ أَنْ تُؤَبَّرَ فَثَمَرَتُهَا لِلَّذِي بَاعَهَا، إِلاَّ أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ، وَمَنْ ابْتَاعَ عَبْدًا فَمَالُهُ لِلَّذِي بَاعَهُ، إِلاَّ أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ». (م/ ١٥٤٣)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «هرکس، نخلی را بعد از گرد افشانی بخرد، محصول آن، مال فروشنده است مگر اینکه خریدار شرط نماید (که محصول، از آن او باشد). و هرکس، برده ای بخرد و آن برده، مالی داشته باشد؛ آن مال، از آن فروشنده است. مگر اینکه خریدار، شرط نماید».

باب (۱۵): بیع مخابره و محاقله

٩٢٤ ـــ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَبِي أُنَيْسَةَ قال: حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ الْمَكِّيُّ، وَهُوَ جَالِسٌ

عِنْدَ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اَللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ الْمُحَاقَلَةِ وَالْمُزَابَنَةِ وَالْمُخَابَرَةِ، وَأَنْ تُشْتَرَى النَّخْلُ حَتَّى تُشْقِهَ. وَالإِشْقَاهُ: أَنْ يَحْمَرَّ أَوْ يَصْفَرَّ أَوْ يُؤْكَلَ مِنْهُ شَيْءٌ، وَالْمُحَاقَلَةُ أَنْ يُبَاعَ الْحَقْلُ بِكَيْلٍ مِنْ الطَّعَامِ مَعْلُومٍ، وَالْمُزَابَنَةُ أَنْ يُبَاعَ النَّخْلُ بِأَوْسَاقٍ مِنْ التَّمْرِ، وَالْمُخَابَرَةُ الثُّلُثُ وَالرُّبُعُ وَأَشْبَاهُ ذَلِكَ، قَالَ زَيْدٌ: قُلْتُ لِعَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ: أَسَمِعْتَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَذْكُرُ هَذَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: نَعَمْ. (م/ ۱۵۳۶)

ترجمه: زید بن انیسه می گوید: ابو الولید مکی که نزد عطا بن ابی رباح نشسته بود، به روایت از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما گفت: رسول الله ﷺ از معاملات زیر منع کرد: محاقله، مزابنه، مخابره و خریدن خرمای بالای نخل قبل از اشقاء.

و «اشقاء» یعنی اینکه خرما، سرخ یا زرد و قابل خوردن شود. و «محاقله» یعنی یک کشتزار در برابر چند پیمانۀ مشخص، فروخته شود. و «مزابنه» یعنی خرمای بالای درخت در برابر چند وسق (یا کیلو) خرمای چیده شده، فروخته شود. و «مخابره» یعنی کرایه دادن زمین در برابر یک سوم یا یک چهارم و یا اندازه ای مانند اینها از محصول.

زید می گوید: به عطا بن ابی رباح گفتم: آیا شنیدی که جابر بن عبدالله رضی الله عنهما این حدیث را از رسول الله ﷺ نقل می کند؟ گفت: بلی.

(قابل یادآوری است که بیع مخابره را بسیاری از علما با توجه به روایات دیگر، جایز دانسته اند؛ برای تفصیل بیشتر این موضوع می توانید به کتابهای شروح حدیث، مراجعه نمایید).

باب (۱۶): بیع معاومه

۹۲۵ــ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ وَسَعِيدِ بْنِ مِينَاءَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اَللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ الْمُحَاقَلَةِ، وَالْمُزَابَنَةِ، وَالْمُعَاوَمَةِ، وَالْمُخَابَرَةِ ــ قَالَ أَحَدُهُمَا: بَيْعُ السِّنِينَ هِيَ الْمُعَاوَمَةُ ــ وَعَنْ الثُّنْيَا وَرَخَّصَ فِي الْعَرَايَا. (م/ ۱۵۳۶)

ترجمه: ابو زبیر و جابر بن مینا می گویند: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما گفت: رسول الله ﷺ از بیع محاقله، مزابنه، معاومه، مخابره و ثُنیا، منع فرمود و معاملۀ عرایا را جایز قرار داد.

(توضیح بقیه اصطلاحات در حدیث گذشته بیان گردید. اما معاومه عبارت از این است که: شخصی، میوه های باغش را به مدت دو یا سه سال به کسی بفروشد. این معامله، جایز نیست. و ثُنیا عبارت است از این که: شخصی می گوید: من این خرمن گندم را به شما فروختم به استثنای بعضی از آن. این معامله هم بخاطر مجهول بودن مقدار بعض، جایز نیست. و عریه عبارتست از معامله کردن خرمای چیده شده با خرمای بالای درخت که این معامله را رسول خدا ﷺ جایز قرار داد).

۹۳۶ ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ بَيْعِ السِّنِينَ. وَ فِي رِوَايَةِ ابنِ أَبِي شَيبَةَ: عَنْ بَيْعِ الثَّمَرِ سِنِينَ. (م/ ۱۵۴۳)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ از معاملۀ چند ساله (فروختن میوه های باغ به مدت دو یا سه سال یا بیشتر) منع فرمود.

باب (۱۷): فروختن یک برده در برابر دو برده

۹۳۷ ــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: جَاءَ عَبْدٌ فَبَايَعَ النَّبِيَّ ﷺ عَلَى الْهِجْرَةِ، وَلَمْ يَشْعُرْ أَنَّهُ عَبْدٌ، فَجَاءَ سَيِّدُهُ يُرِيدُهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «بِعْنِيهِ». فَاشْتَرَاهُ بِعَبْدَيْنِ أَسْوَدَيْنِ، ثُمَّ لَمْ يُبَايِعْ أَحَدًا بَعْدُ، حَتَّى يَسْأَلَهُ «أَعَبْدٌ هُوَ»؟ (م/۲ ۰ ۱۶)

ترجمه: جابرﷺ می گوید: برده ای آمد و با نبی اکرم ﷺ بر هجرت، بیعت کرد. سپس صاحبش بدنبال او آمد. نبی اکرم ﷺ فرمود: «او را به من بفروش». آنگاه پیامبر اکرم ﷺ او را در برابر دو بردۀ سیاه خرید. بعد از آن، تا زمانی که از برده نبودن کسی مطمئن نمی شد، با او بیعت نمی نمود.

باب (۱۸)ممنوع بودن فروش حیوانی که برای فریب مشتری چند روز، دوشیده نشده است

۹۲۸ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ ابْتَاعَ شَاةً مُصَرَّاةً فَهُوَ فِيهَا بِالْخِيَارِ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ، إِنْ شَاءَ أَمْسَكَهَا وَإِنْ شَاءَ رَدَّهَا، وَرَدَّ مَعَهَا صَاعًا مِنْ تَمْرٍ». (م/ ۱۵۲٤)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، گوسفندی را خرید که مدت زیادی، دوشیده نشده است تا سه روز، اختیار دارد؛ می تواند آنرا نگهدارد یا برگرداند. و در این صورت (در مقابل دوشیدن آن) یک صاع خرما هم با آن، برگرداند».

باب (۱۹): حرمت فروش خوردنیهای حرام

۹۲۹ ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَلَغَ عُمَرَ أَنَّ سَمُرَةَ ﷺ بَاعَ خَمْرًا، فَقَالَ: قَاتَلَ اللَّهُ سَمُرَةَ، أَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ، حُرِّمَتْ عَلَيْهِمْ الشُّحُومُ فَجَمَلُوهَا فَبَاعُوهَا»؟ (م/ ۱۵۸۲)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: وقتی به عمر بن خطاب ﷺ خبر رسید که سَمره شراب فروخته است، گفت: خداوند سمره را نابود کند؛ مگر اطلاع ندارد که رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند یهود را لعنت کند؛ زیرا وقتی که چربی برای آنان، حرام شد، آنرا ذوب کردند و فروختند».

باب (۲۰): حرمت فروختن شراب

۹۳۰ ــ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ وَعْلَةَ السَّبَئِيِّ ــ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ ــ أَنَّهُ سَأَلَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا عَمَّا يُعْصَرُ مِنْ الْعِنَبِ؟ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: إِنَّ رَجُلاً أَهْدَى لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَاوِيَةَ خَمْرٍ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلْ عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَهَا»؟ قَالَ: لاَ، فَسَارَّ إِنْسَانًا، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بِمَ سَارَرْتَهُ»؟ فَقَالَ: أَمَرْتُهُ بِبَيْعِهَا، فَقَالَ: «إِنَّ الَّذِي حَرَّمَ شُرْبَهَا حَرَّمَ بَيْعَهَا». قَالَ: فَفَتَحَ الْمَزَادَةَ

حَتَّى ذَهَبَ مَا فِيهَا. (م/ ۱۵۷۹)

ترجمه: از عبد الرحمن بن وعلة سبئی مصری روایت است که وی از ابن عباس رضی الله عنهما دربارۀ آب انگور پرسید. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: مردی یک مشک شراب به رسول خدا ﷺ هدیه نمود. آنحضرت ﷺ به او فرمود: «آیا می دانی که خداوند متعال شراب را حرام نموده است»؟ آن مرد گفت: نه؛ آنگاه با فردی دیگر، در گوشی صحبت کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «در گوشی به او چه گفتی»؟ گفت: دستور دادم تا آنرا بفروشد. فرمود: «همان ذاتی که نوشیدن آن را حرام نموده، فروختن آنرا نیز، حرام ساخته است».

باب (۲۱): حرمت فروختن حیوان مرده، بت و خنزیر

۹۳۱ ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ، عَامَ الْفَتْحِ، وَهُوَ بِمَكَّةَ: «إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَرَّمَ بَيْعَ الْخَمْرِ وَالْمَيْتَةِ وَالْخِنْزِيرِ وَالأَصْنَامِ». فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ شُحُومَ الْمَيْتَةِ فَإِنَّهُ يُطْلَى بِهَا السُّفُنُ وَيُدْهَنُ بِهَا الْجُلُودُ وَيَسْتَصْبِحُ بِهَا النَّاسُ؟ فَقَالَ: «لاَ، هُوَ حَرَامٌ». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ: «قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا حَرَّمَ عَلَيْهِمْ شُحُومَهَا أَجْمَلُوهُ ثُمَّ بَاعُوهُ، فَأَكَلُوا ثَمَنَهُ». (م/۱ ۱۵۸۱)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضی الله عنهما می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که در سال فتح مکه فرمود: «خدا و رسولش، خرید و فروش شراب، بت، مردار و خوک را حرام کرده اند». مردم پرسیدند: ای رسول خدا! آیا پی و چربی حیوان مرده، حلال است با توجه به اینکه مردم برای چرب کردن چوب کشتیها، پوستها و برای روشنایی چراغ، از آن استفاده می کنند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «خیر، حرام است» و افزود: «خداوند، یهود را نابود کند؛ زیرا وقتی که چربی برای آنان، حرام شد، آنرا ذوب کردند و فروختند و از قیمت آن، استفاده کردند».

باب (۲۲): خوردن قیمت سگ، پول زنا و آنچه از کهانت بدست می آید، مم نوع می باشد

۹۳۲ ـ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ ثَمَنِ

الْكَلْبِ، وَمَهْرِ الْبَغِيِّ، وَحُلْوَانِ الْكَاهِنِ. (م/٧ ١٥٦)

ترجمه: از ابو مسعود انصاری ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ از خوردن قیمت سگ، پول زنا و آنچه از کهانت (غیب گویی) بدست می آید، منع فرمود.

باب (۲۳): نهی از خوردن قیمت گربه

٩٣ ــ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ قَالَ: سَأَلْتُ جَابِرًا ﷺ عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ وَالسِّنَّوْرِ؟ قَالَ: زَجَرَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ذَلِكَ. (م/٩ ١٥٦)

ترجمه: ابو زبیر می گوید: از جابر ﷺ دربارۀ استفاده کردن از قیمت سگ و گربه پرسیدم. گفت: نبی اکرم ﷺ از این کار، منع فرمود.

باب (۲۴): کسب حجام، پلید است

٩٤ ــ عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «ثَمَنُ الْكَلْبِ خَبِيثٌ، وَمَهْرُ الْبَغِيِّ خَبِيثٌ، وَكَسْبُ الْحَجَّامِ خَبِيثٌ». (٨ ١٥٦)

ترجمه: رافع بن خدیج می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «قیمت سگ، پلید است؛ پول زنا، پلید است؛ کسب حجام (رگ زن) پلید است».

(نزد جمهور بدلیل حدیث بعدی که می گوید: رسول الله ﷺ حجامت نمود و حجام را پول داد، کسب حجام، حرام نیست. بلکه این نهی، تنزیهی است). نووی در شرح مسلم

باب (۲۵): مباح بودن مزد حجام

٩٥ ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: حَجَمَ النَّبِيَّ ﷺ عَبْدٌ لِبَنِي بَيَاضَةَ، فَأَعْطَاهُ النَّبِيُّ ﷺ أَجْرَهُ، وَكَلَّمَ سَيِّدَهُ فَخَفَّفَ عَنْهُ مِنْ ضَرِيبَتِهِ، وَلَوْ كَانَ سُحْتًا لَمْ يُعْطِهِ النَّبِيُّ ﷺ. (م/ ١٢٠٢)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: غلام قبیلۀ بنی بیاضه نبی اکرم ﷺ را حجامت کرد و آنحضرت ﷺ مزدش را پرداخت نمود؛ همچنین با صاحبش صحبت کرد تا

مالیاتش را تخفیف دهد. اگر مزد حجام، حرام می بود، نبی اکرم ﷺ به آن غلام، مزد نمی داد.

٩٦ ــ عَنْ حُمَيْد قَالَ: سُئِلَ أَنَسُ بْنُ مَالك ﷺ عَنْ كَسْبِ الْحَجَّامِ، فَقَالَ: احْتَجَمَ رَسُولُ اللَّه ﷺ حَجَمَهُ أَبو طَيْبَةَ، فَأَمَرَ لَهُ بِصَاعَيْنِ منْ طَعَامٍ، وَكَلَّمَ أَهْلَهُ فَوَضَعُوا عَنْهُ منْ خَرَاجه، وَقَالَ: «إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِه الْحِجَامَةُ، أَوْ هُوَ منْ أَمْثَلِ دَوَائكُمْ». (م/ ١٥٧٧)

ترجمه: حُمید می گوید: از انس بن مالک ﷺ دربارهٔ کسب حجام پرسیدند. گفت: شخصی بنام ابوطیب رسول خدا ﷺ را حجامت نمود. آنحضرت ﷺ دستور داد تا او را دو صاع، طعام بدهند. همچنین با صاحبانش صحبت نمود و آنان، مالیاتش را تخفیف دادند و علاوه بر آن، فرمود: «بهترین چیزی که شما بوسیلهٔ آن، معالجه می کنید، حجامت است. یا حجامت، از بهترین داروهای شماست».

باب (۲۶): فروش حبل الحبله (حمل شتری که در شکم مادر است)

٩٧ ــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنهُمَا قَالَ: كَانَ أَهْلُ الْجَاهليَّة يَتَبَايَعُونَ لَحْمَ الْجَزُورِ إِلَى حَبَلِ الْحَبَلَة، وَحَبَلُ الْحَبَلَة أَنْ تُنْتَجَ النَّاقَةُ ثُمَّ تَحْمِلَ الَّتي نُتِجَتْ، فَنَهَاهُمْ رَسُولُ اللَّه ﷺ عَنْ ذَلكَ. (م/١٥١٤)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: رسول الله ﷺ از بیع حبل الحبله که در زمان جاهلیت رواج داشت، منع فرمود. و آن، چنین بود که شخصی، شتر ماده‌ای را می‌خرید و شرط میگذاشت که هرگاه شتر، بچه‌ای بزاید و بعد، آن بچه شتر، بزرگ شود و بچه‌ای بزاید، آنگاه، قیمت آنرا بپردازد.

باب (۲۷): نهی از بیع ملامسه و منابذه

٩٨ ــ عَن أَبي سَعيد الْخُدْرِيَّ ﷺ قَالَ: نَهَانَا رَسُولُ اللَّه ﷺ عَنْ بَيْعَتَيْنِ وَلبْسَتَيْنِ، نَهَى عَنْ الْمُلاَمَسَة وَالْمُنَابَذَة في الْبَيْعِ، وَالْمُلاَمَسَةُ لَمْسُ الرَّجُلِ ثَوْبَ الآخَرِ بِيَده بِاللَّيْلِ أَوْ بِالنَّهَارِ، وَلاَ يَقْلبُهُ إِلاَّ بِذَلكَ، وَالْمُنَابَذَةُ أَنْ يَنْبذَ الرَّجُلُ إِلَى

الرَّجُلِ بِثَوْبِهِ، وَيَنْبِذَ الآخَرُ إِلَيْهِ ثَوْبَهُ وَيَكُونُ ذَلِكَ بَيْعَهُمَا مِنْ غَيْرِ نَظَرٍ وَلاَ تَرَاضٍ. (م/۱۵۱۲)

ترجمه: ابو سعید خدری ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ ما را از دو معامله و دو نوع لباس پوشیدن، منع فرمود. دو معامله ای که منع فرمود، عبارتند از: ملامسه و منابذه. ملامسه بدین معنی است که اگر شخصی، پارچهٔ دیگری را در شب یا روز، دست می زد، به محض دست زدن بدون اینکه آنرا جابجا کند، معامله لازم می شد. و منابذه بدین معنی است که فردی بسوی دیگری، پارچه اش را پرتاب می کرد و آن فرد دوم هم پارچه اش را بسوی اولی، پرتاب می کرد؛ پس اینگونه، بدون نگاه کردن و رضایت، معامله انجام می گرفت.

(دو نوع لباس پوشیدن عبارتند از: اشتمال صماء یعنی اینکه شخص، خود را طوری در لباس بپیچد که دست‌هایش داخل آن بمانند و بیرون آوردن آنها مشکل باشد . و دیگری، احتبایی است که موجب کشف عورت می شود. و احتباء یعنی بستن کمر و زانوها با یکدیگر که در صورت پوشیدن ازار، کشف عورت میشود). اینها در روایات دیگر وارد شده است.

باب (۲۸): معامله ای که در آن، فریب است و معاملهٔ سنگریزه

۹۳۹ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ بَيْعِ الْحَصَاةِ وَعَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ. (م/۱۵۱۳)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ از معاملهٔ سنگریزه و غرر، منع فرمود.

(معاملهٔ سنگریزه عبارت از این است که فروشنده یا خریدار می گوید: هر گاه من سنگریزه ای بسوی تو پرتاب کردم، باید معامله، انجام بگیرد. و معاملهٔ فریب، شامل معاملاتی مثل فروختن غلام فراری، چیزی که وجود ندارد، فروختن مرغ در هوا و چیزهایی از این قبیل می شود).

باب (۲۹): بالا بردن قیمت کالا برای فریب دادن دیگران، حرام می باشد

۹۴۰ ــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ النَّجْشِ.

(م/۱۵۱۶)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسـول الله ﷺ از معاملـهٔ نجـش، منـع فرمـود. (نجش به این معنی است که یک شخص، قیمت کالای شخص دیگری را بدون قـصد خریـد، بالا می برد تا اینکه فرد دیگری، تشویق شود و آنرا بخرد).

باب (۳۰): معامله بر معاملهٔ دیگران، جایز نیست

در این باره، روایت عقبه ﷺ در کتاب نکاح، حدیث شمارهٔ (۸۰۰) بیان گردید.

باب (۳۱): به استقبال کالا رفتن، جایز نیست

۹٤۱ ــ عَنْ أَبِی هُرَيْرَةَ ﷺ: يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَـــالَ: «لاَ تَلَقَّـــوْا الْجَلَبَ، فَمَنْ تَلَقَّاهُ فَاشْتَرَى مِنْهُ، فَإِذَا أَتَى سَـــيِّدُهُ الـــسُّوقَ، فَهُـــوَ بِالْخِيَـــارِ». (م/۱۵۱۹)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به اسـتقبال کـالایی کـه از شـهری دیگر، آورده می شود، نروید. پس اگر کسی، به استقبال رفت و از آن کالا خرید، هنگامی که صاحبش، وارد بازار شد، اختیار دارد» (که کالایش را پس بگیرد).

باب (۳۲): شهری برای روستایی نفروشد

۹٤۲ ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُتَلَقَّى الرُّكْبَانُ وَأَنْ يَبِيعَ حَاضِرٌ لِبَادٍ، قَالَ: فَقُلْتُ لاِبْنِ عَبَّاسٍ: مَا قَوْلُهُ: حَاضِرٌ لِبَادٍ؟ قَالَ: لاَ يَكُنْ لَهُ سِمْسَارًا. (م/۱۵۲۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ از رفتن به استقبال کاروانهـا و همچنین از فروختن فـرد شـهری بـرای روسـتایی، منـع فرمـود. طـاووس (روای از ابـن عبـاس) می گوید: به ابن عباس رضی الله عنهما گفتم: شهری برای روستایی نفروشد یعنی چـه؟ گفـت: دلال او نشود.

باب (۳۳): نهی از احتکار

۹۴۳ ـــ عَن مَعْمَرِ بنِ عبد الله ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «مَنْ احْتَكَرَ فَهُوَ خَاطِئٌ». فَقيلَ لسَعيد: فَإِنَّكَ تَحْتَكِرُ؟ قَالَ سَعِيدٌ: إِنَّ مَعْمَرًا الَّذي كَانَ يُحَدِّثُ هَذَا الْحَدِيثَ كَانَ يَحْتَكِرُ. (م/۵ ۱۶۰)

ترجمه: معمر بن عبدالله ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، احتکار کند، گناهکار می شود».

به سعید (راوی حدیث از معمر) گفتند: خودت احتکار می کنی؟! او گفت: معمر که این حدیث را بیان می کرد نیز احتکار می نمود.

(احتکار عبارت است از خریدن کالاهایی که مورد نیاز عمومی جامعه هستند بویژه مواد خوراکی هنگام تورم. و این کار، حرام است. اما اینکه در روایت آمده است که سعید و معمر، احتکار می کردند؛ باید دانست که آنان، روغن می خریدند که نیاز عمومی به آنها شدید نبود و قیمت ها هم بالا نبود). نووی در شرح مسلم.

باب (۳۴): معاملهٔ اختیار

۹۴۴ ـــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا تَبَايَعَ الرَّجُلَانِ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا، وَكَانَا جَمِيعًا، أَوْ يُخَيِّرُ أَحَدُهُمَا الآخَرَ، فَإِنْ خَيَّرَ أَحَدُهُمَا الآخَرَ فَتَبَايَعَا عَلَى ذَلِكَ، فَقَدْ وَجَبَ الْبَيْعُ، وَإِنْ تَفَرَّقَا بَعْدَ أَنْ تَبَايَعَا وَلَمْ يَتْرُكْ وَاحِدٌ مِنْهُمَا الْبَيْعَ، فَقَدْ وَجَبَ الْبَيْعُ». (م/۱ ۱۵۳)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامی که دو نفر با یکدیگر، معامله کردند تا زمانی که یکجا هستند و از یکدیگر، جدا نشده اند یا یکی به دیگری، حق انتخاب نداده است، اختیار فسخ دارند. اما اگر یکی به دیگری، حق انتخاب داد و اینگونه معامله کردند (حق انتخاب خود را لغو کردند) معامله، لازم می شود. همچنین اگر بعد از معامله از یکدیگر جدا شدند و معامله را فسخ نکردند، معامله، لازم می شود».

باب (۳۵): دربارهٔ اختیار و صداقت در معامله و بیان عیب کالا

۹۴۵ ــ عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ ﷺ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْبَيِّعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا، فَإِنْ صَدَقَا وَبَيَّنَا بُورِكَ لَهُمَا فِي بَيْعِهِمَا، وَإِنْ كَذَبَا وَكَتَمَا مُحِقَ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا». (م/ ۱۵۳۲)

ترجمه: از حکیم بن حزام ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «فروشنده و خریدار تا زمانی که از هم جدا نشده‌اند، اختیار فسخ معامله را دارند؛ پس اگر راست بگویند و عیب کالا را بیان کنند، در معاملهٔ آنان، خیر و برکت بوجود خواهد آمد؛ اما اگر دروغ بگویند و عیب کالا را پنهان کنند، معاملهٔ آنها بی برکت خواهد شد».

باب (۳۶): دربارهٔ کسی که در معاملات، فریب می خورد

۹۴۶ ــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال: ذَكَرَ رَجُلٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ يُخْدَعُ فِي الْبُيُوعِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ بَايَعْتَ فَقُلْ: لاَ خِلاَبَةَ». فَكَانَ إِذَا بَايَعَ يَقُولُ: لاَ خِيَابَةَ. (م/ ۱۵۳۳)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: شخصی نزد رسول الله ﷺ آمد و از اینکه در معاملات، او را فریب می دهند، سخن سجن به میان آورد. رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه معامله می‌کنی، بگو: به شرط اینکه فریبی در کار نباشد». بعد از آن، هرگاه آن مرد معامله می کرد، می گفت: به شرط اینکه فریبی در کار نباشد.

باب (۳۷): هر کس، فریب دهد از من نیست

۹۴۷ ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ عَلَى صُبْرَةِ طَعَامٍ، فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِيهَا، فَنَالَتْ أَصَابِعُهُ بَلَلاً، فَقَالَ: «مَا هَذَا يَا صَاحِبَ الطَّعَامِ»؟ قَالَ: أَصَابَتْهُ السَّمَاءُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: أَفَلاَ جَعَلْتَهُ فَوْقَ الطَّعَامِ كَيْ يَرَاهُ النَّاسُ، مَنْ غَشَّ فَلَيْسَ مِنِّي». (م/ ۱۰۲)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ که از کنار یک توده از حبوبات

می گذشت، دستش را در آنها فرو برد و انگشتانش خیس شد. پس فرمود: «ای صاحب حبوبات! این چیست»؟ صاحب حبوبات گفت: ای رسول خدا! باران باریده است. فرمود: «چرا حبوبات خیس شده را روی توده نگذاشته ای تا مردم ببینند؟ هر کس، فریب دهد، از من نیست».

باب (۳۸): صرافی و فروش طلا در برابر نقره بطور نقدی

۹۴۸ ـــ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسِ بْنِ الْحَدَثَانِ أَنَّهُ قَالَ: أَقْبَلْتُ أَقُولُ: مَنْ يَصْطَرِفُ الدَّرَاهِمَ؟ فَقَالَ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ وَهُوَ عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَرِنَا ذَهَبَكَ، ثُمَّ ائْتِنَا، إِذَا جَاءَ خَادِمُنَا، نُعْطِكَ وَرِقَكَ، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: كَلَّا، وَاللَّهِ لَتُعْطِيَنَّهُ وَرِقَهُ، أَوْ لَتَرُدَّنَّ إِلَيْهِ ذَهَبَهُ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْوَرِقُ بِالذَّهَبِ رِبًا إِلاَّ هَاءَ وَهَاءَ، وَالْبُرُّ بِالْبُرِّ رِبًا إِلاَّ هَاءَ وَهَاءَ، وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ رِبًا إِلاَّ هَاءَ وَهَاءَ، وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ رِبًا إِلاَّ هَاءَ وَهَاءَ». (م/ ۱۵۸۶)

ترجمه: مالک بن اوس بن حدثان می گوید: راه می رفتم و می گفتم: چه کسی درهم می خرد؟ طلحه بن عبیدالله که نزد عمر بن خطاب ﷺ نشسته بود، گفت: طلایت را بده تا نگاه کنم؛ هنگامی که خدمتگزار ما آمد، به تو نقره می دهم. عمر بن خطاب ﷺ گفت: هرگز چنین نمی شود. بخدا سوگند، یا نقره هایش را هم اکنون به او می دهی و یا طلایش را به او بر می گردانی؛ زیرا رسول الله ﷺ فرمود: «نقره در برابر طلا، ربا است مگر اینکه دست بدست باشد. گندم در مقابل گندم، ربا است مگر اینکه دست بدست باشد. جو در مقابل جو، ربا است مگر اینکه دست بدست باشد. خرما در مقابل خرما، ربا است مگر اینکه دست بدست باشد».

باب (۳۹): فروش طلا در برابر طلا؛ نقره در برابر نقره؛ گندم در برابر گندم و همه چیزهای ربوی باید بطور برابر و دست بدست باشد

۹۴۹ ـــ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ، وَالْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ، وَالْبُرُّ بِالْبُرِّ، وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ، وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ، وَالْمِلْحُ بِالْمِلْحِ، مِثْلاً بِمِثْلٍ، سَوَاءً بِسَوَاءٍ، يَدًا بِيَدٍ، فَإِذَا اخْتَلَفَتْ هَذِهِ الأَصْنَافُ، فَبِيعُوا

كَيْفَ شِئْتُمْ، إِذَا كَانَ يَدًا بِيَدٍ». (م/ ۱٥۸۷)

ترجمه: عباده بن صامت ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «طلا را در برابر طلا، نقره را در برابر نقره، گندم را در برابر گندم، جو را در برابر جو، خرما را در برابر خرما و نمک را در برابر نمک، بطور مساوی و دست بدست بفروشید. اما اگر نوع آنها با هم تفاوت داشت (مثلاً طلا را در برابر نقره خواستید بفروشید) هر گونه که فروختید، اشکالی ندارد؛ البته بشرط اینکه دست بدست باشد».

باب (۴۰): فروش طلا در برابر نقره بطور نسیه، جایز نیست

٩٥٠ ـــ عَنْ أَبِي الْمِنْهَالِ قَالَ: بَاعَ شَرِيكٌ لِي وَرِقًا بِنَسِيئَةٍ إِلَى الْمَوْسِمِ، أَوْ إِلَى الْحَجِّ، فَجَاءَ إِلَيَّ فَأَخْبَرَنِي، فَقُلْتُ: هَذَا أَمْرٌ لاَ يَصْلُحُ، قَالَ: قَدْ بِعْتُهُ فِي السُّوقِ، فَلَمْ يُنْكِرْ ذَلِكَ عَلَيَّ أَحَدٌ، فَأَتَيْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ وَنَحْنُ نَبِيعُ هَذَا الْبَيْعَ، فَقَالَ: «مَا كَانَ يَدًا بِيَدٍ فَلاَ بَأْسَ بِهِ، وَمَا كَانَ نَسِيئَةً فَهُوَ رِبًا». وَائْتِ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ تِجَارَةً مِنِّي، فَأَتَيْتُهُ فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ. (م/ ۱٥۸۹)

ترجمه: ابو منهال می گوید: شریکم مقداری نقره را (در برابر طلا) بطور نسیه تا فرا رسیدن موسم حج فروخت. سپس نزد من آمد و مرا اطلاع داد. گفتم: این، کار درستی نیست. او گفت: من در بازار معامله کردم و کسی اعتراض نکرد. ابو براء می گوید: نزد براء بن عازب رفتم و در این باره از ایشان پرسیدم. او گفت: ما این نوع معامله را انجام می دادیم که نبی اکرم ﷺ به مدینه آمد. پس فرمود: «اگر دست بدست باشد، اشکالی ندارد؛ اما اگر بطور نسیه باشد، ربا محسوب می شود». در عین حال نزد زید بن ارقم برو؛ زیرا او بیشتر از من تجارت می کند. راوی می گوید: پس از آن، نزد زید بن ارقم رفتم و از ایشان نیز پرسیدم. او نیز همین حرف را زد.

باب (۴۱): یک دینار در برابر دو دینار، و یک درهم در برابر دو درهم نفروشید

٩٥١ ـــ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لاَ تَبِيعُوا الدِّينَارَ

بِالدِّينَارَيْنِ وَلاَ الدِّرْهَمَ بِالدِّرْهَمَيْنِ». (م/ ١٥٨٥)

ترجمه: عثمان بن عفان ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «یک دینار در برابر دو دینار، و یک درهم در برابر دو درهم نفروشید».

باب (۴۲): فروش گردنبندی که دارای طلا و مهره است در برابر طلا

٩٢ ـ عَن فَضَالَةَ بْنَ عُبَيْد الأَنْصَارِيَّ ﷺ قال: أُتِيَ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَهُوَ بِخَيْبَرَ، بِقِلاَدَة فِيهَا خَرَزٌ وَذَهَبٌ وَهِيَ مِنْ الْمَغَانِمِ تُبَاعُ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّه ﷺ بِالذَّهَبِ الَّذِي فِي الْقِلاَدَة فَنُزِعَ وَحْدَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ وَزْنًا بِوَزْنٍ». (م/١ ١٥٩١)

ترجمه: فضاله بن عبید انصاری می گوید: رسول الله ﷺ در خیبر بود که گردنبندی دارای طلا و مهره، خدمت ایشان آوردند. قابل یادآوری است که این گردنبند از اموال غنیمت بود و به فروش گذاشته شده بود. رسول الله ﷺ دستور داد تا طلای گردنبند را جدا کنند. آنگاه فرمود: «طلا را در برابر طلا با وزن مساوی بفروشید».

باب (۴۳): حکم ربا در معاملات نقدی

٩٣ ـ عَن عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ: أَنَّ أَبَا سَعِيد الْخُدْرِيَّ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا لَقِيَ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ لَهُ: أَرَأَيْتَ قَوْلَكَ فِي الصَّرْف، أَشَيْئًا سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُول اللَّه ﷺ أَمْ شَيْئًا وَجَدْتَهُ فِي كِتَاب اللَّه عَزَّ وَجَلَّ؟ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كَلاَّ، لاَ أَقُولُ، أَمَّا رَسُولُ اللَّه ﷺ فَأَنْتُمْ أَعْلَمُ بِه منى، وَأَمَّا كِتَابُ اللَّه فَلاَ أَعْلَمُهُ، وَلَكِنْ حَدَّثَنِي أُسَامَةُ بْنُ زَيْد رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «أَلاَ إِنَّمَا الرِّبَا فِي النَّسِيئَة». (م/ ١٥٩٦)

ترجمه: عطاء بن ابی رباح می گوید: ابو سعید خدری ﷺ با ابن عباس رضی الله عنهما ملاقات کرد و به او گفت: نظر شما دربارهٔ معاملات نقدی چیست؟ آیا در این باره چیزی از رسول الله ﷺ شنیده ای یا در کتاب خدا دیده ای؟ ابن عباس رضی الله عنهما گفت: هرگز،

دربارهٔ رسول خدا ﷺ باید بگویم که شما نسبت به ایشان از من شناخت بیشتری دارید. و در کتاب خدا (قرآن) من چیزی در این باره، سراغ ندارم. البته اسامه بن زید رضی الله عنه به من گفت که رسول الله ﷺ فرموده است: «بدانید که ربا فقط در نسیه است».

(باید دانست که این حدیث نزد علما بوسیلهٔ احادیث بعدی منسوخ شده است. و مسلمانان بر عمل نکردن به این حدیث، اتفاق نظر دارند و این خود، دلیل بر منسوخ شدن آن است). نووی در شرح مسلم

۹۴۶ ـ عَنْ أَبِي نَضْرَةَ قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عُمَرَ وَابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنْ الصَّرْفِ فَلَمْ يَرَيَا بِهِ بَأْسًا، فَإِنِّي لَقَاعِدٌ عِنْدَ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ فَسَأَلْتُهُ عَنْ الصَّرْفِ؟ فَقَالَ: مَا زَادَ فَهُوَ رِبًا، فَأَنْكَرْتُ ذَلِكَ، لِقَوْلِهِمَا، فَقَالَ رضی الله عنه: لاَ أُحَدِّثُكَ إِلاَّ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، جَاءَهُ صَاحِبُ نَخْلِهِ بِصَاعٍ مِنْ تَمْرٍ طَيِّبٍ، وَكَانَ تَمْرُ النَّبِيِّ ﷺ هَذَا اللَّوْنَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «أَنَّى لَكَ هَذَا»؟ قَالَ: انْطَلَقْتُ بِصَاعَيْنِ فَاشْتَرَيْتُ بِهِ هَذَا الصَّاعَ، فَإِنَّ سِعْرَ هَذَا فِي السُّوقِ كَذَا، وَسِعْرَ هَذَا كَذَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَيْلَكَ أَرْبَيْتَ؟ إِذَا أَرَدْتَ ذَلِكَ فَبِعْ تَمْرَكَ بِسِلْعَةٍ، ثُمَّ اشْتَرِ بِسِلْعَتِكَ أَيَّ تَمْرٍ شِئْتَ». قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: فَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ أَحَقُّ أَنْ يَكُونَ رِبًا أَمْ الْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ؟ قَالَ: فَأَتَيْتُ ابْنَ عُمَرَ، بَعْدُ، فَنَهَانِي وَلَمْ آتِ ابْنَ عَبَّاسٍ، قَالَ: فَحَدَّثَنِي أَبُو الصَّهْبَاءِ أَنَّهُ سَأَلَ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنْهُ بِمَكَّةَ، فَكَرِهَهُ. (م/ ۱۵۹۴)

ترجمه: ابو نضره می گوید: از ابن عمر و ابن عباس رضی الله عنهم دربارهٔ معاملات نقدی (که جنس ثمن و مثمن هر دو یکی باشد و یکی از دیگری بیشتر باشد) پرسیدم. آنها در این معامله، اشکالی ندیدند. بعد از آن، روزی نزد ابو سعید خدری رضی الله عنه نشسته بودم و از ایشان نیز در مورد معاملات نقدی پرسیدم. وی گفت: اگر یکی از دو چیز معامله شده، بیشتر باشد، ربا شمرده می شود. من این مطلب را با توجه به سخنان ابن عمر و ابن عباس نپذیرفتم. او گفت: من فقط آنچه را که از رسول الله ﷺ شنیده ام، برایت بیان می کنم. باغبان آنحضرت ﷺ یک صاع خرمای مرغوب، خدمت ایشان آورد حال آنکه خرماهای پیامبر اکرم ﷺ از نوع نامرغوب بودند؛ لذا نبی اکرم ﷺ به ایشان فرمود: «این خرما را از کجا آورده ای»؟ او گفت: دو صاع

خرما بردم و با آنها، یک صاع از این خرما خریدم؛ زیرا نرخ این خرمای مرغوب، اینقدر است و نرخ این خرمای نامرغوب، اینقدر می باشد. رسول الله ﷺ فرمود: «وای بر تو، آیا معاملهٔ ربوی انجام دادی»؟ هر گاه خواستی، خرمای مرغوب بخری، خرمای خودت را در برابر کالایی دیگر بفروش؛ آنگاه با کالایت هر خرمایی که خواستی، بخر». ابو سعید ادامه داد: پس خرما در برابر خرما، سزاوارتر است که ربا باشد یا نقره در برابر نقره؟

ابو نضره می گوید: بعدها نزد ابن عمر آمدم. او نیز مرا از این نوع معامله، منع کرد؛ اما نزد ابن عباس نرفتم. البته ابو صهبا به من گفت: من از ابن عباس در مکه در این باره پرسیدم؛ او نیز این معامله را ناپسند دانست.

باب (۴۴): لعنت شدن گیرنده و دهندهٔ ربا

٩٥٥ ـــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ آكِلَ الرِّبَا، وَمُؤْكِلَهُ، وَكَاتِبَهُ، وَشَاهِدَيْهِ، وَقَالَ: «هُمْ سَوَاءٌ». (م/ ١٥٩٨)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ گیرنده، دهنده، نویسنده و گواهان ربا را لعنت کرد و فرمود: «همه (در گناه) با هم برابرند».

باب (۴۵): عمل نمودن به حلال آشکار و ترک شبهات

٩٥٦ ـــ عَنْ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ ـــ وَأَهْوَى النُّعْمَانُ بِإِصْبَعَيْهِ إِلَى أُذُنَيْهِ ـــ : «إِنَّ الْحَلَالَ بَيِّنٌ وَإِنَّ الْحَرَامَ بَيِّنٌ وَبَيْنَهُمَا مُشْتَبِهَاتٌ لاَ يَعْلَمُهُنَّ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، فَمَنْ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعِرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ، كَالرَّاعِي يَرْعَى حَوْلَ الْحِمَى، يُوشِكُ أَنْ يَرْتَعَ فِيهِ، أَلاَ وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، أَلاَ وَإِنَّ حِمَى اللَّهِ مَحَارِمُهُ، أَلاَ وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً، إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ، فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلاَ وَهِيَ الْقَلْبُ». (م/ ١٥٩٩)

ترجمه: نعمان بن بشیر ﷺ که با دو انگشتش به گوشهایش اشاره می کرد، گفت: شنیدم

که رسول الله ﷺ می فرمود: «حرام و حلال، هر دو واضح و آشکارند (مشخص هستند). و در میان حلال و حرام، امور مشتبهی وجود دارد که بسیاری از مردم، آنها را را نمی دانند. هرکس، از آنها پرهیز کند، دین و ایمانش را حفاظت نموده است. و کسی که خود را با آنها بیالاید (از شبهات پرهیز نکند)، مرتکب حرام می شود. مانند کسی که در حریم چراگاه، دام های خود را بچراند و هر آن، احتمال دارد، وارد چراگاه بشوند. آگاه باشید! که هر پادشاه، حریمی دارد و حریم خداوند، محرمات او هستند. همچنین بدانید که در بدن، عضوی وجود دارد که صلاح و فساد سایر اعضا، به صلاح و فساد آن، بستگی دارد و آن، قلب است».

باب (۴۶): دربارهٔ کسی که چیزی، قرض بگیرد و بهتر از آن را پرداخت نماید و بهترین شما، کسی است که بدهی هایش را به نحو احسن، بپردازد

۹۷ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: كَانَ لِرَجُلٍ عَلَى رَسُولِ اللَّـهِ ﷺ حَقٌّ، فَأَغْلَظَ لَهُ، فَهَمَّ بِهِ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالاً». فَقَالَ لَهُمْ: «اشْتَرُوا لَهُ سِنًّا فَأَعْطُوهُ إِيَّاهُ». فَقَالُوا: إِنَّا لاَ نَجِدُ إِلاَّ سِنًّا هُوَ خَيْرٌ مِنْ سِنِّهِ، قَالَ: «فَاشْتَرُوهُ فَأَعْطُوهُ إِيَّاهُ، فَإِنَّ مِنْ خَيْرِكُمْ ـــ أَوْ خَيْرَكُمْ ـــ أَحْسَنُكُمْ قَضَاءً». (م/١٦٠١)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: شخصی که از نبی اکرم ﷺ دَینی می خواست، آمد و با لحن تندی، دَین خود را از ایشان، مطالبه کرد. صحابه ﷺ خواستند او را تنبیه کنند. اما رسول الله ﷺ فرمود: «صاحب حق، حق سخن گفتن دارد». سپس، فرمود: «شتری مانند شترش به او بدهید». صحابه گفتند: ای رسول‌خدا! شتری مثل شتر او، وجود ندارد. ولی شتر بهتر، وجود دارد. رسول اکرم ﷺ فرمود: «آن را بخرید و به او بدهید؛ زیرا بهترین شما، کسی است که بدهی‌هایش را به نحو احسن، بپردازد».

باب (۴۷): هنگام فروش، سوگند نخورید

۹۸ ـــ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّـهِ ﷺ يَقُولُ:

«إِيَّاكُمْ وَكَثْرَةَ الْحَلِفِ فِي الْبَيْعِ، فَإِنَّهُ يُنَفِّقُ ثُمَّ يَمْحَقُ». (م/١٦٠٧)

ترجمه: ابو قتادۀ انصاری ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «از سوگند خوردن زیاد در معامله، پرهیز نمایید؛ زیرا سوگند زیاد، باعث فروش کالا می شود ولی خیر و برکت آنرا از بین می برد».

٩٥٩ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلاَثٌ لاَ يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلاَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَلاَ يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: رَجُلٌ عَلَى فَضْلِ مَاءٍ بِالْفَلاَةِ يَمْنَعُهُ مِنْ ابْنِ السَّبِيلِ، وَرَجُلٌ بَايَعَ رَجُلاً بِسِلْعَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ فَحَلَفَ لَهُ بِاللَّهِ لأَخَذَهَا بِكَذَا وَكَذَا فَصَدَّقَهُ، وَهُوَ عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ، وَرَجُلٌ بَايَعَ إِمَامًا لاَ يُبَايِعُهُ إِلاَّ لِدُنْيَا، فَإِنْ أَعْطَاهُ مِنْهَا وَفَى، وَإِنْ لَمْ يُعْطِهِ مِنْهَا لَمْ يَفِ». (م/١٠٨)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سه نفرانند که روز قیامت، خداوند با آنان سخن نمی گوید، بسوی آنان نگاه نمی کند، آنان را پاک نمی گرداند و به عذابی دردناک، گرفتار می نماید: ١ـ مردی که در بیابان، آب اضافه را از مسافر، دریغ می کند. ٢ـ شخصی که کالایش را بعد از عصر به شخصی دیگر بفروشد و سوگند یاد کند که من این کالا را اینقدر و آنقدر خریده ام و مشتری هم او را تصدیق کند در حالی که حقیقت، این نیست. ٣- کسی که با رهبر خود، صرفاً بخاطر منافع مادی، بیعت کند؛ بدین معنی که اگر چیزی به او بدهد، به تعهدش، عمل می کند و اگر چیزی به او ندهد، به تعهدش، عمل نمی کند».

باب (٤٨): فروختن شتر و استثنا کردن سواری آن (تا مسافت معینی)

٩٦٠ ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَتَلاَحَقَ بِي، وَتَحْتِي نَاضِحٌ لِي قَدْ أَعْيَا وَلاَ يَكَادُ يَسِيرُ، قَالَ: فَقَالَ لِي «مَا لِبَعِيرِكَ»؟ قَالَ قُلْتُ: عَلِيلٌ، قَالَ: فَتَخَلَّفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَزَجَرَهُ وَدَعَا لَهُ، فَمَا زَالَ بَيْنَ يَدَيْ الإِبِلِ قُدَّامَهَا يَسِيرُ، قَالَ: فَقَالَ لِي: «كَيْفَ تَرَى بَعِيرَكَ»؟ قَالَ: قُلْتُ: بِخَيْرٍ، قَدْ أَصَابَتْهُ بَرَكَتُكَ، قَالَ: «أَفَتَبِيعُنِيهِ»؟ فَاسْتَحْيَيْتُ، وَلَمْ يَكُنْ لَنَا نَاضِحٌ

غَيْرُهُ، قَالَ: فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَبِعْتُهُ إِيَّاهُ، عَلَى أَنَّ لِي فَقَارَ ظَهْرِهِ حَتَّى أَبْلُغَ الْمَدِينَـــةَ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي عَرُوسٌ فَاسْتَأْذَنْتُهُ، فَأَذِنَ لِي، فَتَقَدَّمْتُ النَّاسَ إِلَى الْمَدِينَةِ، حَتَّى انْتَهَيْتُ، فَلَقِيَنِي خَالِي فَسَأَلَنِي عَنْ الْبَعِيرِ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا صَنَعْتُ فِيهِ، فَلاَمَنِي فِيهِ، قَالَ: وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِي حِينَ اسْتَأْذَنْتُهُ: «مَا تَزَوَّجْتَ؟ أَبِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا»؟ فَقُلْتُ لَهُ: تَزَوَّجْتُ ثَيِّبًا، قَالَ: «أَفَلاَ تَزَوَّجْـــتَ بِكْـــرًا تُلاَعِبُـــكَ وَتُلاَعِبُهَا»؟ فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تُوُفِّيَ وَالِدِي ـــ أَوْ اسْتُشْهِدَ ـــ وَلِي أَخَوَاتٌ صِغَارٌ، فَكَرِهْتُ أَنْ أَتَزَوَّجَ إِلَيْهِنَّ مِثْلَهُنَّ، فَلاَ تُؤَدِّبُهُنَّ وَلاَ تَقُومُ عَلَيْهِنَّ، فَتَزَوَّجْتُ ثَيِّبًا لِتَقُومَ عَلَيْهِنَّ وَتُؤَدِّبَهُنَّ، قَالَ: فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ، غَدَوْتُ إِلَيْـــهِ بِالْبَعِيرِ، فَأَعْطَانِي ثَمَنَهُ، وَرَدَّهُ عَلَيَّ. [(م/ ١٥٩٩، (ب١٥٧)]

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: همراه رسول خدا ﷺ به غزوه ای رفتم. آنحضرت ﷺ از پشت سر به من رسید. شترم به اندازه ای خسته شده بود که نزدیک بود توان راه رفتنش را از دست بدهد. پیامبراکرم ﷺ به من فرمود: «شترت را چه شده است»؟ گفتم: بیمار است. آنحضرت ﷺ پشت سر رفت و بر او بانگ زد و برایش دعا نمود. آنگاه به من فرمود: «شترت را چگونه می بینی»؟ گفتم: خوب؛ برکت شما شامل حال او شده است. فرمود: «آیا او را می فروشی»؟ من که شتری غیر از او نداشتم، در عین حال، خجالت کشیدم و گفتم: بلی. و اینگونه شترم را به رسول خدا ﷺ فروختم به شرط اینکه تا مدینه بر آن، سوار شوم.

آنگاه به رسول الله ﷺ گفتم: ای رسول خدا! من تازه داماد هستم. و از ایشان، اجازه خواستم تا جلوتر بروم. آنحضرت ﷺ هم به من اجازه داد. لذا جلوتر از مردم، حرکت کردم تا ینکه به مدینه رسیدم. در آنجا، دایی ام مرا دید و از من در مورد شتر پرسید. ماجرایم را برایش تعریف کردم. او در این مورد، مرا سرزنش نمود.

جابر ﷺ می گوید: هنگامی که از رسول خدا ﷺ اجازه خواستم، به من فرمود: «با دختری ازدواج کردی یا بیوه زنی»؟ گفتم: با بیوه زنی ازدواج کردم. فرمود: «چرا با دوشیزه ای ازدواج نکردی که او با تو بازی کند و تو با او بازی کنی»؟ گفتم: ای رسول خدا! پدرم وفات نمود ـ یا به شهادت رسید ـ در حالی که من چند خواهر کوچک داشتم. لذا نخواستم دختر (کم سن و

سالی) مانند آنان، به خانه بیاورم که نتواند آنها را تربیت و سرپرستی نماید. به همین خاطر، با بیوه ای ازدواج کردم تا آنان را سرپرستی و تربیت کند.

جابر ﷺ می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ به مدینه، تشریف آوردند، شتر را نزد ایشان بردم. آنحضرت ﷺ قیمتش را به من عنایت فرمود و شتر را نیز به من برگرداند.

باب (۴۹): دربارۀ بخشیدن بخشی از دَین

٩٦١ ـــ عَن كَعْب بْنِ مَالك ﷺ: أَنَّهُ تَقَاضَى ابْنَ أَبِي حَدْرَد دَيْنًا كَانَ لَـهُ عَلَيْه، فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّه ﷺ فِي الْمَسْجد، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا، حَتَّى سَـمِعَهَا رَسُولُ اللَّه ﷺ وَهُوَ فِي بَيْته، فَخَرَجَ إِلَيْهِمَا رَسُولُ اللَّه ﷺ حَتَّى كَشَفَ سِـجْفَ حُجْرَته، وَنَادَى كَعْبَ بْنَ مَالك، فَقَالَ: «يَا كَعْبُ»، فَقَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّه، فَأَشَارَ إِلَيْه بِيَده أَنْ ضَعْ الشَّطْرَ مِنْ دَيْنِكَ، قَالَ كَعْبٌ :قَدْ فَعَلْتُ، يَا رَسُولَ اللَّه، قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «قُمْ فَاقْضِه». (م/ ١٥٥٨)

ترجمه: کعب بن مالک ﷺ می‌گوید: طلب خود را از ابوحدرد در مسجد، مطالبه کردم. سر و صدای ما بلند شد؛ رسول الله ﷺ که داخل حجره بود سر و صدای ما را شنید. پردۀ حجره را کنار زد و با صدای بلند ندا کرد: «ای کعب»! گفتم: گوش به فرمانم ای رسول خدا! آنحضرت ﷺ با دست (مبارکش) اشاره کرد که نصف قرض خود را معاف کن. گفتم: معاف کردم ای رسول خدا. آنگاه، رسول الله ﷺ به ابوحدرد گفت: «بلند شو و نصف دیگر آنرا بپرداز».

باب (۵۰): دربارۀ حواله و اینکه تأخیر ثروتمند در پرداخت وام، ستم می باشد

٩٦٢ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ، وَإِذَا أُتْبِعَ أَحَدُكُمْ عَلَى مَلِيءٍ فَلْيَتْبَعْ». (م/ ١٥٦٤)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر ثروتمند، در پرداخت وام خود، تأخیر کند، مرتکب ظلم شده است. و هر کس، نزد پولداری حواله داده شد، به او مراجعه کند».

باب (٥١): دربارۀ مهلت دادن انسان تنگدست و آسان گیری

٩٦٣ ـــ عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَنَّ رَجُلاً مَاتَ فَدَخَلَ الْجَنَّةَ، فَقِيلَ لَهُ: مَا كُنْتَ تَعْمَلُ؟ ـــ قَالَ: فَإِمَّا ذَكَرَ وَإِمَّا ذُكِّرَ ـــ فَقَالَ: إِنِّي كُنْتُ أُبَايِعُ النَّاسَ، فَكُنْتُ أُنْظِرُ الْمُعْسِرَ وَأَتَجَوَّزُ فِي السِّكَّةِ ـــ أَوْ فِي النَّقْدِ ـــ فَغُفِرَ لَهُ». فَقَالَ أَبُو مَسْعُودٍ: وَأَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (م/ ١٥٦٠)

ترجمه: حذیفه ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مردی، فوت کرد و وارد بهشت شد. به او گفته شد. چه کاری، انجام می دادی»؟ راوی می گوید: به یادش آمد یا او را یادآوری نمودند. پس گفت: با مردم، معامله می کردم. شخص تنگدست را مهلت می دادم و در دریافت سکه یا پول نقد، آسان گیری می کردم. به همین خاطر، خداوند او را بخشید». ابو مسعود گفت: من هم همین مطلب را از رسول خدا ﷺ شنیدم.

٩٦٤ ـــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ: أَنَّ أَبَا قَتَادَةَ ﷺ طَلَبَ غَرِيمًا لَهُ فَتَوَارَى عَنْهُ، ثُمَّ وَجَدَهُ، فَقَالَ: إِنِّي مُعْسِرٌ، فَقَالَ: آللَّهِ؟ قَالَ: آللَّهِ، قَالَ: فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُنْجِيَهُ اللَّهُ مِنْ كُرَبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلْيُنَفِّسْ عَنْ مُعْسِرٍ، أَوْ يَضَعْ عَنْهُ». (م/ ١٥٦٣)

ترجمه: عبدالله بن ابی قتاده می گوید: پدرم ابوقتاده بدنبال شخصی که به وی بدهکار بود، می گشت و او پنهان شده بود. سرانجام، او را دید. آن شخص بدهکار گفت: من تنگدست هستم. پدرم گفت: سوگند به خدا؟ آن مرد گفت: سوگند به خدا. پدرم گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود «هر کس، دوست دارد که خداوند او را از دشواریهای روز قیامت، نجات دهد، شخص تنگدست را مهلت دهد یا بخشی از وام اش را معاف کند».

باب (٥٢): کسی که عین مالش را نزد فرد مفلس (بی چیز) یافت

٩٦٥ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا أَفْلَسَ الرَّجُلُ، فَوَجَدَ الرَّجُلُ عِنْدَهُ سِلْعَتَهُ بِعَيْنِهَا، فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا». (م/ ١٥٥٩)

ترجمه: ابوهریره می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر شخصی، مفلس شد و طلبکار عین کالایش را نزد او یافت، این شخص، نسبت به کالایش از سایر طلبکاران، سزاوارتر است».

باب (۵۳): دربارۀ معامله و رهن گذاشتن

٩٦٦ ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اشْتَرَى مِنْ يَهُودِيٍّ طَعَامًا إِلَى أَجَلٍ، وَرَهَنَهُ دِرْعًا لَهُ مِنْ حَدِيدٍ. (م/٣٠ ١٦)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ مقداری طعام (جو) از یک نفر یهودی خرید تا پولش را مدتی بعد، پرداخت کند و زره آهنی اش را نزد او رهن گذاشت.

باب (۵۴): بیع سَلَم در میوه ها

٩٦٧ ـــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ، وَهُمْ يُسْلِفُونَ فِي الثِّمَارِ، السَّنَةَ وَالسَّنَتَيْنِ فَقَالَ: «مَنْ أَسْلَفَ فِي تَمْرٍ، فَلْيُسْلِفْ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ، وَ وَزْنٍ مَعْلُومٍ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ. (م/٤٠ ١٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ به مدینه تشریف آورد در حالی که مردم مدینه در داد و ستد میوه‌ها برای مدت یک سال و دو سال، بیع سَلَم می‌کردند (یعنی قبلاً قیمت محصول را پرداخت می کردند). رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، در خرما، بیع سلم می‌کند، لازم است که مقدار خرمای مورد معامله را به وسیلۀ وزن یا کیل و همچنین وقت تحویل آن را مشخص کند».

باب (۵۵): دربارۀ شفعه

٩٦٨ ـــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالشُّفْعَةِ فِي كُلِّ شِرْكَةٍ لَمْ تُقْسَمْ، رَبْعَةٍ أَوْ حَائِطٍ، لاَ يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَبِيعَ حَتَّى يُؤْذِنَ شَرِيكَهُ، فَإِنْ شَاءَ أَخَذَ وَإِنْ شَاءَ تَرَكَ، فَإِذَا بَاعَ وَلَمْ يُؤْذِنْهُ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ. (م/٨٠ ١٦)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ در هر چیز مشترکی از قبیل ملک و باغ که

تقسیم نشده است، حق شفعه را ثابت دانست و فرمود: «برای شخص، جایز نیست که بدون اطلاع شریکش آنرا بفروشد؛ شریک بعد از اطلاع، می تواند آنرا بگیرد یا نگیرد. اما اگر بدون اطلاع او فروخت، (شریک) مستحق تر به آن است».

باب (۵۶): کوبیدن میخ در دیوار همسایه

٩ ٩٦ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لاَ يَمْنَعْ أَحَدُكُمْ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَةً فِي جِدَارِهِ».

قَالَ: ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: مَا لِي أَرَاكُمْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ؟ وَاللَّهِ لأَرْمِيَنَّ بِهَا بَيْنَ أَكْتَافِكُمْ. (م/١٦٠٩)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ یک از شما همسایه‌اش را از اینکه میخی به دیوار (مشترک) بکوبد، منع ننماید». سپس، ابوهریره ﷺ گفت: چرا اکنون شما را می بینم که از این حدیث، روی گردانی می کنید؟! سوگند به خدا که من آن میخ را به شانه هایتان خواهم زد. (بعلت اهمیت حق همسایه چنین فرمود).

باب (۵۷): هر کس، یک وجب از زمین دیگری را به ناحق، تصاحب کند، آن زمین تا هفت طبق، طوقی در گردن او می شود

٩٧٠ ـــ عَن عُرْوَةَ بنِ الزبير ﷺ: أَنَّ أَرْوَى بِنْتَ أُوَيْسٍ ادَّعَتْ عَلَى سَعِيد بْنِ زَيْد ﷺ: أَنَّهُ أَخَذَ شَيْئًا مِنْ أَرْضِهَا، فَخَاصَمَتْهُ إِلَى مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ، فَقَالَ سَعِيدٌ: أَنَا كُنْتُ آخُذُ مِنْ أَرْضِهَا شَيْئًا بَعْدَ الَّذِي سَمِعْتُ مِنْ رَسُول اللَّه ﷺ؟ قَالَ: وَمَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُول اللَّه ﷺ؟ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّه ﷺ يَقُولُ: «مَنْ أَخَذَ شِبْرًا مِنْ الأَرْضِ ظُلْمًا طُوِّقَهُ إِلَى سَبْعِ أَرَضِينَ». فَقَالَ لَهُ مَرْوَانُ: لاَ أَسْأَلُكَ بَيِّنَةً بَعْدَ هَذَا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ كَاذِبَةً فَعَمِّ بَصَرَهَا وَاقْتُلْهَا فِي أَرْضِهَا، قَالَ: فَمَا مَاتَتْ حَتَّى ذَهَبَ بَصَرُهَا، ثُمَّ بَيْنَا هِيَ تَمْشِي فِي أَرْضِهَا إِذْ وَقَعَتْ فِي حُفْرَةٍ فَمَاتَتْ. (م/١٦١٠)

ترجمه: عروه بن زبیر می گوید: اروی دختر اوس مدعی شد که سعید بن زید بخشی از زمینش را تصاحب نموده است؛ لذا نزد مروان بن حکم از او شکایت کرد. سعید گفت: من زمین او را تصاحب می کنم بعد از اینکه آن جمله را از رسول الله ﷺ شنیدم؟! مروان گفت: از رسول خدا ﷺ چه شنیدی؟ گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «هر کس، یک وجب از زمین دیگری را به ناحق، تصاحب کند، آن زمین تا هفت طبق، طوقی در گردن او می شود». مروان گفت: بعد از این سخنان، از تو گواه نمی خواهم. سعید بن زید گفت: خدایا! اگر این زن، دروغ می گوید، او را نابینا گردان و داخل زمین خودش، به هلاکت برسان. عروه می گوید: آن زن به اندازه ای زنده ماند که نابینا گردید و روزی، در زمین خودش، راه می رفت که داخل چاهی افتاد و فوت کرد.

باب (۵۸): اگر دربارۀ اندازۀ راه، اختلاف شد، عرضش باید هفت ذراع شود

۱۰۹۷ ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا اخْتَلَفْتُمْ فِي الطَّرِيقِ جُعِلَ عَرْضُهُ سَبْعَ أَذْرُعٍ». (م/۱۶۱۳)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر دربارۀ اندازۀ راه با یکدیگر، اختلاف کردید، عرضش را هفت ذراع، تعیین کنید».

۲۲ـ کتاب مزارعه

باب (۱): منع نمودن از اجاره دادن زمین

۱۰۹۸ـ عَن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّه رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ «مَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْضٌ فَلْيَزْرَعْهَا، أَوْ لِيُزْرِعْهَا أَخَاهُ، وَلَا يُكْرِهَا. [(م/ ۱۵۴۳ (ب ۱۵۳۶)]

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «هر کس، زمینی دارد، خودش کشت نماید یا بدهد تا برادرش کشت کند و اجاره ندهد».

باب (۲): اجاره دادن زمین در برابر مواد خوراکی

۹۳ ـ عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ ﷺ قَالَ: كُنَّا نُحَاقِلُ الأَرْضَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَنُكْرِيهَا بِالثُّلُثِ وَالرُّبُعِ وَالطَّعَامِ الْمُسَمَّى، فَجَاءَنَا ذَاتَ يَوْمٍ رَجُلٌ مَنْ عُمُومَتِي، فَقَالَ: نَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَمْرٍ كَانَ لَنَا نَافِعًا، وَطَوَاعِيَةُ اللَّهِ وَرَسُولِه أَنْفَعُ لَنَا، نَهَانَا أَنْ نُحَاقِلَ بِالأَرْضِ فَنُكْرِيَهَا عَلَى الثُّلُثِ وَالرُّبُعِ وَالطَّعَامِ الْمُسَمَّى، وَأَمَرَ رَبَّ الأَرْضِ أَنْ يَزْرَعَهَا أَوْ يُزْرِعَهَا، وَكَرِهَ كِرَاءَهَا، وَمَا سِوَى ذَلِكَ. (م/ ۱۵۴۸)

ترجمه: رافع بن خدیج ﷺ می گوید: در زمان رسول خدا ﷺ زمین هایمان را در برابر یک سوم محصول، یک چهارم محصول و همچنین مقدار معینی مواد خوراکی به اجاره می دادیم. روزی، یکی از عموهایم نزد من آمد و گفت: رسول خدا ﷺ ما را از کاری که برای ما مفید بود، منع فرمود؛ اما باید دانست که اطاعت از خدا و رسولش برای ما مفیدتر است. آنحضرت ﷺ ما را از اجاره دادن زمین هایمان در برابر یک سوم محصول، یک چهارم محصول و همچنین مقدار معینی مواد خوراکی، منع فرمود. و به صاحب زمین، دستور داد تا آنرا کشت کند یا به دیگری بدهد تا برای خودش کشت نماید و اجاره دادن و امور دیگر را ناپسند دانست.

باب (۳): اجاره دادن زمین در برابر طلا و نقره

۹۴ ـ عَنِ حَنْظَلَةَ بْنِ قَيْسٍ الأَنْصَارِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ ﷺ عَنْ كِرَاءِ الأَرْضِ بِالذَّهَبِ وَالْوَرِقِ؟ فَقَالَ: لاَ بَأْسَ بِه، إِنَّمَا كَانَ النَّاسُ يُؤَاجِرُونَ، عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى الْمَاذِيَانَاتِ، وَأَقْبَالِ الْجَدَاوِلِ وَأَشْيَاءَ مِنْ الزَّرْعِ، فَيَهْلِكُ هَذَا وَيَسْلَمُ هَذَا، وَيَسْلَمُ هَذَا وَيَهْلِكُ هَذَا، فَلَمْ يَكُنْ لِلنَّاسِ كِرَاءٌ إِلاَّ هَذَا، فَلِذَلِكَ زُجِرَ عَنْهُ، فَأَمَّا شَيْءٌ مَعْلُومٌ مَضْمُونٌ، فَلاَ بَأْسَ بِهِ. (م/ ۱۵۴۷)

ترجمه: حنظله بن قیس انصاری می گوید: از رافع بن خدیج دربارۀ اجاره دادن زمین در برابر طلا و نقره پرسیدم. گفت: اشکالی ندارد؛ در زمان رسول خدا ﷺ مردم زمین هایشان را در برابر محصولی که داخل جوی های آب و بالای جدول ها، می روید و همچنین در برابر بخشی

(مجهول) از محصول، اجاره می دادند؛ لذا گاهی این محصول داخل جوی ها و جدول ها نابود می شود و آن محصول (بقیهٔ آن)، سالم می ماند و گاهی هم بر عکس می شد. و مردم هم بجز این نوع اجاره، اجارهٔ دیگری نمی دانستند؛ به همین خاطر، آنحضرت ﷺ از آن، منع فرمود؛ اما اگر اجاره دادن زمین در برابر چیزی معین و تضمینی باشد، اشکالی ندارد.

باب (۴): دربارهٔ اجاره دادن زمین

۹۵ ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ السَّائِبِ رضي الله عنه قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَعْقِلٍ فَسَأَلْنَاهُ عَنْ الْمُزَارَعَةِ؟ فَقَالَ: زَعَمَ ثَابِتٌ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ الْمُزَارَعَةِ، وَأَمَرَ بِالْمُؤَاجَرَةِ، وَقَالَ: «لاَ بَأْسَ بِهَا». (م/ ۱۵۴۹)

ترجمه: عبدالله بن سائب رضي الله عنه می گوید: نزد عبدالله بن معقل رفتیم و از وی دربارهٔ مزارعه (اجاره دادن زمین در برابر مقدار معینی مثل یک سوم از محصول) پرسیدیم. گفت: ثابت می گوید: رسول خدا ﷺ از مزارعه، منع فرمود و دستور داد تا زمینها را اجاره (در برابر طلا و نقره) بدهند و فرمود: «اشکالی ندارد».

باب (۵): به عاریت دادن زمین

۹۶ ــ عَنْ طَاوُوسٍ أَنَّهُ كَانَ يُخَابِرُ، قَالَ عَمْرٌو: فَقُلْتُ لَهُ، يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ لَوْ تَرَكْتَ هَذِهِ الْمُخَابَرَةَ فَإِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ الْمُخَابَرَةِ، فَقَالَ: أَيْ عَمْرُو أَخْبَرَنِي أَعْلَمُهُمْ بِذَلِكَ ــ يَعْنِي ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللَّهُ عَنْهُمَا ــ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَنْهَ عَنْهَا، إِنَّمَا قَالَ: «يَمْنَحُ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ عَلَيْهَا خَرْجًا مَعْلُومًا». (م/ ۱۵۵۰)

ترجمه: از طاووس روایت است که ایشان، زمینهایش را به اجاره می داد. عمرو بن دینار می گوید: من به او گفتم: چقدر خوب بود اگر اجاره دادن را رها می کردی؛ زیرا مردم می گویند: نبی اکرم ﷺ از اجاره دادن زمین، منع فرموده است. طاووس گفت: ای عمرو! کسی که این مسئله را از آنها بهتر می داند یعنی ابن عباس به من گفت: نبی اکرم ﷺ از این کار، منع ننمود؛ بلکه فرمود: «به عاریت دادن زمین به برادر مسلمان برای شما از گرفتن اجاره ای معین،

بهتر است».

باب (۶): دربارهٔ مساقاه (آبیاری) و اجاره دادن زمین در برابر بخشی از میوه یا محصول کشاورزی

۹۷ ـــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ بِشَطْرِ مَا يَخْرُجُ مِنْ ثَمَرٍ أَوْ زَرْعٍ، فَكَانَ يُعْطِي أَزْوَاجَهُ كُلَّ سَنَةٍ مِائَةَ وَسْقٍ، ثَمَانِينَ وَسْقًا مِنْ تَمْرٍ، وَعِشْرِينَ وَسْقًا مِنْ شَعِيرٍ، فَلَمَّا وَلِيَ عُمَرُ ﷺ قَسَمَ خَيْبَرَ، خَيَّرَ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ أَنْ يُقْطِعَ لَهُنَّ الأَرْضَ وَالْمَاءَ، أَوْ يَضْمَنَ لَهُنَّ الأَوْسَاقَ كُلَّ عَامٍ، فَاخْتَلَفْنَ، فَمِنْهُنَّ مَنْ اخْتَارَ الأَرْضَ وَالْمَاءَ، وَمِنْهُنَّ مَنْ اخْتَارَ الأَوْسَاقَ كُلَّ عَامٍ، فَكَانَتْ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا مِمَّنْ اخْتَارَتَا الأَرْضَ وَالْمَاءَ. (م/ ۱۵۵۱)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول خدا ﷺ (زمینها و باغ های) خیبر را در برابر نصف میوه و محصولش، اجاره داد. و همسرانش را سالانه از محصولاتش صد وسق (واحد پیمانه) می داد که هشتاد وسق آن، خرما و بیست وسق آن، جو بود. هنگامی که عمر ﷺ به خلافت رسید و زمین های خیبر را تقسیم نمود، همسران نبی اکرم ﷺ را در گرفتن آب و زمین یا صد وسق در سال، حق انتخاب داد. آنها با یکدیگر، اختلاف نمودند؛ بعضی از آنان، آب و زمین و برخی دیگر، وسق ها را انتخاب نمودند. عایشه و حفصه رضی الله عنهما از جمله کسانی بودند که آب و زمین را انتخاب کردند.

باب (۷): دربارهٔ کسی که درختی بکارد

۹۸ ـــ عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْسًا إِلاَّ كَانَ مَا أُكِلَ مِنْهُ لَهُ صَدَقَةً، وَمَا سُرِقَ مِنْهُ لَهُ صَدَقَةٌ، وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ مِنْهُ فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ، وَمَا أَكَلَتْ الطَّيْرُ فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ، وَلاَ يَرْزَؤُهُ أَحَدٌ إِلاَّ كَانَ لَهُ صَدَقَةٌ». (م/ ۱۵۵۲)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله فرمود: «هر مسلمان که درختی، غرس نماید، آنچه از آن، خورده شود، برایش صدقه محسوب می شود؛ و آنچه که از آن، دزدیده شود، برایش صدقه بشمار می رود. و آنچه که حیوانات و پرندگان نیز بخورند، برایش صدقه بحساب می آید. و بطور کلی هر کس، از آن، چیزی بکاهد، برای صاحبش، صدقه محسوب می شود».

باب (۸): فروختن آب اضافه

۹۷۹ ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ بَيْعِ فَضْلِ الْمَاءِ. (م/٥ ١٥٦)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ از فروختن آب اضافه، منع فرمود.

باب (۹): جلوگیری آب اضافه از گیاهان

۹۸۰ ـ عَن أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ تَمْنَعُوا فَضْلَ الْمَاءِ لِتَمْنَعُوا بِهِ الْكَلأَ». (م/٦ ١٥٦)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «جلوی آب اضافه را نگیرید تا اینگونه باعث جلوگیری آب از گیاهان نشوید».

۲۳ـ کتاب وصیت ها، صدقه، بخشش و صورت جاری دادن

باب (۱): تشویق به وصیت کردن برای کسی که چیزی برای وصیت نمودن دارد

۹۸۱ ـ عَنْ سَالِمٍ عَنْ ابنِ عمرَ رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ، يَبِيتُ ثَلاَثَ لَيَالٍ إِلاَّ وَوَصِيَّتُهُ عِنْدَهُ مَكْتُوبَةٌ». قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: مَا مَرَّتْ عَلَيَّ لَيْلَةٌ مُنْذُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذَلِكَ، إِلاَّ وَعِنْدِي وَصِيَّتِي. (م/۹۷ ۱٦)

ترجمه: سالم می گوید: ابن عمر رضی الله عنهما گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «برای مسلمانی که مالی دارد و باید دربارهٔ آن، وصیت کند، جایز نیست که سه شب بر او بگذرد بدون اینکه وصیتش را نوشته باشد».

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: از هنگامی که این سخن رسول خدا ﷺ را شنیدم، یک شب هم بر من نگذشت مگر اینکه وصیتم نزدم بود.

باب (۲): وصیت نباید بیشتر از یک سوم مال را شامل شود

٩٨٢ ـــ عَنْ سَعْدِ بنِ أَبِي وقاصٍ ﷺ قَالَ: عَادَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، مِنْ وَجَعٍ أَشْفَيْتُ مِنْهُ عَلَى الْمَوْتِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَلَغَنِي مَا تَرَى مِنْ الْوَجَعِ، وَأَنَا ذُو مَالٍ، وَلاَ يَرِثُنِي إِلاَّ ابْنَةٌ لِي وَاحِدَةٌ، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلُثَيْ مَالِي؟ قَالَ: «لاَ». قَالَ: قُلْتُ: أَفَأَتَصَدَّقُ بِشَطْرِهِ؟ قَالَ: «لاَ، الثُّلُثُ، وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ، إِنَّكَ أَنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ، وَلَسْتَ تُنْفِقُ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلاَّ أُجِرْتَ بِهَا، حَتَّى اللُّقْمَةُ تَجْعَلُهَا فِي فِي امْرَأَتِكَ». قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُخَلَّفُ بَعْدَ أَصْحَابِي؟ قَالَ: «إِنَّكَ لَنْ تُخَلَّفَ فَتَعْمَلَ عَمَلاً تَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِلاَّ ازْدَدْتَ بِهِ دَرَجَةً وَرِفْعَةً، وَلَعَلَّكَ تُخَلَّفُ حَتَّى يُنْفَعَ بِكَ أَقْوَامٌ وَيُضَرَّ بِكَ آخَرُونَ، اللَّهُمَّ أَمْضِ لأَصْحَابِي هِجْرَتَهُمْ وَلاَ تَرُدَّهُمْ عَلَى أَعْقَابِهِمْ، لَكِنْ الْبَائِسُ سَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ». قَالَ: رَثَى لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَنْ تُوُفِّيَ بِمَكَّةَ. (م/١٦٢٨)

ترجمه: سعد بن ابی وقاص ﷺ می گوید: سال حجه الوداع، به شدت بیمار شدم تا جایی که نزدیک بود بمیرم. رسول خدا ﷺ به عیادت من آمد. عرض کردم: همینطور که مشاهده می فرمایید من به شدت بیمارم و ثروت زیادی دارم و بجز تنها دخترم، وارث دیگری ندارم؛ آیا می توانم دو سوم سرمایه ام را صدقه دهم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «خیر». گفتم: نصف سرمایه ام را چطور؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «خیر». سپس، فرمود: «یک سوم آنرا صدقه بده گر چه این هم زیاد است». و افزود: «اگر وارثانت را پس از (مرگ) خود، بی نیاز بگذاری، بهتر است از اینکه

آنها را فقیر رها کنی تا دست گدایی پیش این و آن، دراز کنند؛ هرچه که تو به خاطر خوشنودی خدا برای زیردستان خود، انفاق کنی، اجر خواهی برد حتی لقمه نانی را که در دهن همسرت قرار میدهی». عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من پس از یارانم، زنده می مانم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اگر چنین بشود، هر عملی را که انجام می دهی، موجب رفع درجات تو خواهد شد. و شاید اگر زنده بمانی، گروهی از تو نفع ببرند و گروهی دیگر (مشرکان وکافران) متضرر شوند. پروردگارا! هجرت یارانم را بپذیر و آنان را دوباره به کفر وگمراهی برنگردان؛ اما بیچاره سعد بن خوله... ». رسول الله ﷺ با این جمله، برای سعد بن خوله، اظهار تأسف نمود؛ زیرا وی در مکه ماند و همانجا درگذشت و موفق نشد که هجرت کند.

٩٨٣ ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَوْ أَنَّ النَّاسَ غَضُّوا مِنْ الثُّلُثِ إِلَى الرُّبْعِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الثُّلُثُ، وَالثُّلُثُ كَثِيرٌ». (م/٢٩ ١٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما گفت: اگر مردم، یک سوم را به یک چهارم، کاهش می دادند، بسیار خوب بود؛ زیرا رسول الله ﷺ فرمود: «یک سوم مالت را صدقه کن و یک سوم هم زیاد است».

باب (٣): وصیت نبی اکرم ﷺ برای عمل به کتاب خدا

٩٨٤ ــ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ مُصَرِّفٍ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: هَلْ أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: لاَ، قُلْتُ: فَلِمَ كُتِبَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْوَصِيَّةُ، أَوْ: فَلِمَ أُمِرُوا بِالْوَصِيَّةِ؟ قَالَ: أَوْصَى بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (م/ ٢٤ ١٦)

ترجمه: طلحه بن مصرّف می گوید: از عبد الله بن ابی اوفی ﷺ پرسیدم: آیا رسول الله ﷺ وصیتی کرده بود؟ گفت: خیر. گفتم: پس چرا برای مردم، وصیت کردن، لازم شده است یا چرا مردم را به آن، دستور داده اند؟ گفت: رسول الله ﷺ برای عمل به کتاب خدا، وصیت کرده بود.

٩٨٥ ــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دِينَارًا، وَلاَ دِرْهَمًا، وَلاَ شَاةً، وَلاَ بَعِيرًا، وَلاَ أَوْصَى بِشَيْءٍ. (م/ ٢٥ ١٦)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ هیچ دینار و درهم و گوسفند و شتری از خودش، بجای نگذاشت و به چیزی هم وصیت نفرمود.

٩٨٦ ــ عَنْ الأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: ذَكَرُوا عِنْدَ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا: أَنَّ عَلِيًّا ﷺ كَانَ وَصِيًّا، فَقَالَتْ: مَتَى أَوْصَى إِلَيْهِ؟ فَقَدْ كُنْتُ مُسْنِدَتَهُ إِلَى صَدْرِي، أَوْ قَالَتْ: حَجْرِي، فَدَعَا بِالطَّسْتِ، فَلَقَدْ انْخَنَثَ فِي حَجْرِي، وَمَا شَعَرْتُ أَنَّهُ مَاتَ، فَمَتَى أَوْصَى إِلَيْهِ؟ (م/ ٣٦ ١٦)

ترجمه: اسود بن یزید می گوید: نزد عایشه رضی الله عنها گفتند: پیامبر اکرم ﷺ برای علی، وصیت نمود (تا جانشین وی باشد). عایشه رضی الله عنها گفت: چه وقت برایش وصیت نمود؟ من آنحضرت ﷺ را به سینه ام تکیه داده بودم یا در آغوش گرفته بودم که طشتی خواست و گردنش در آغوشم کج شد (و فوت کرد) و من نفهمیدم که آنحضرت ﷺ فوت نمود؛ پس کی برایش وصیت نمود؟

باب (۴): وصیت نبی اکرم ﷺ دربارهٔ بیرون کردن مشرکین از جزیرة العرب و جایزه دادن پیک ها

٩٨٧ــ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: يَوْمُ الْخَمِيسِ وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ، ثُمَّ بَكَى حَتَّى بَلَّ دَمْعُهُ الْحَصَى، فَقُلْتُ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ؟ قَالَ: اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعُهُ، فَقَالَ: «ائْتُونِي أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لاَ تَضِلُّوا بَعْدِي». فَتَنَازَعُوا، وَمَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيٍّ تَنَازُعٌ، وَقَالُوا: مَا شَأْنُهُ؟ أَهَجَرَ؟ اسْتَفْهِمُوهُ، قَالَ: «دَعُونِي، فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ، أُوصِيكُمْ بِثَلاَثٍ: أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَأَجِيزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أُجِيزُهُمْ». قَالَ: وَسَكَتَ عَنْ الثَّالِثَةِ أَوْ قَالَهَا فَأُنْسِيتُهَا. (م/ ٣٧ ١٦)

ترجمه: سعید بن جبیر می گوید: ابن عباس رضی الله عنهما گفت: روز پنج شنبه؛ روز پنج شنبه، چه روزی بود؟ آنگاه، آنقدر گریه نمود که اشکهایش، سنگریزه ها را خیس کرد.

من گفتم: روز پنج شنبه چه اتفاقی افتاد؟ گفت: بیماری رسول خدا ﷺ در روز پنج شنبه، شدت یافت و آنحضرت ﷺ فرمود: «دفتری بیاورید تا برای شما مطالبی بنویسم که بعد از آن، هرگز گمراه نشوید». مردم، دچار اختلاف شدند حالانکه در حضور هیچ پیامبری، اختلاف، شایسته نیست. بعضی گفتند: مگر رسول خدا ﷺ هذیان می گوید؟! (هرگز هذیان نمی گوید؛ دستورش را اطاعت کنید). رسول خدا ﷺ فرمود: «مرا به حال خود، رها کنید؛ زیرا آنچه را که من می خواهم، بهتر است؛ شما را به سه چیز وصیت می نمایم: مشرکین را از جزیرة العرب، بیرون کنید، به پیک ها و قاصدان، جایزه دهید همانگونه که من جایزه می دادم». راوی می گوید: وصیت سوم را فراموش کردم.

باب (۵): صدقه را نباید پس گرفت

٩٨٨ ــ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ قَالَ: حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ عَتِيقٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَضَاعَهُ صَاحِبُهُ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُ بَائِعُهُ بِرُخْصٍ، فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «لاَ تَبْتَعْهُ وَلاَ تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ، فَإِنَّ الْعَائِدَ فِي صَدَقَتِهِ كَالْكَلْبِ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ». (م/ ٢٠ ١٦)

ترجمه: عمر بن خطاب ﷺ می گوید: اسب خوبی را در راه خدا، به کسی صدقه دادم. او به وضع آن رسیدگی نمی کرد؛ گمان کردم که می خواهد آن را با قیمت ارزان بفروشد. (خواستم آن را بخرم). در این باره از رسول الله ﷺ پرسیدم. آنحضرت ﷺ فرمود: «آن را خریداری مکن و صدقه ات را پس مگیر؛ زیرا کسی که صدقه اش را پس بگیرد، مانند سگی است که استفراغ می کند و دوباره آن را می خورد».

٩٨٩ ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْعَائِدُ فِي هِبَتِهِ كَالْكَلْبِ، يَقِيءُ ثُمَّ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ». (م/ ٣٢ ١٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «کسی که هبه اش را پس می گیرد، مانند سگی است که استفراغ می کند، سپس دوباره استفراغش را می خورد».

باب (۶): کسی که به یکی از فرزندانش عطیه و بخششی بدهد و به بقیهٔ فرزندانش، چیزی ندهد

۹۹۰ ـــ عَنْ النُّعْمَان بْنِ بَشِيرٍ ﷺ قَالَ: تَصَدَّقَ عَلَيَّ أَبِي بِبَعْضِ مَالِهِ فَقَالَتْ أُمِّي عَمْرَةُ بِنْتُ رَوَاحَةَ: لاَ أَرْضَى حَتَّى تُشْهِدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَانْطَلَقَ أَبِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ لِيُشْهِدَهُ عَلَى صَدَقَتِي، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَفَعَلْتَ هَذَا بِوَلَدِكَ كُلِّهِمْ»؟ قَالَ: لاَ، قَالَ: «اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْدِلُوا فِي أَوْلاَدِكُمْ». فَرَجَعَ أَبِي، فَرَدَّ تِلْكَ الصَّدَقَةَ. (م/۳۳ ۱۶)

ترجمه: نعمان بن بشیر می گوید: پدرم بخشی از مالش را به من بخشید. مادرم؛عمره دختر رواحه؛ گفت: تا رسول الله ﷺ را گواه نگیری، من راضی نخواهم شد. پدرم نزد رسول خدا ﷺ رفت تا آنحضرت ﷺ را بر این هدیه اش، گواه بگیرد. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا به سایر فرزندانت نیز چنین هدیه ای داده ای»؟ گفت: خیر. فرمود: «از خدا بترسید و میان فرزندانتان با عدالت، رفتار کنید». نعمان می گوید: آنگاه، پدرم برگشت و بخشش خود را پس گرفت.

۹۹۱ ـــ عَنْ النُّعْمَان بْنِ بَشِيرٍ ﷺ قَالَ: انْطَلَقَ بِي أَبِي يَحْمِلُنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اشْهَدْ أَنِّي قَدْ نَحَلْتُ النُّعْمَانَ كَذَا وَكَذَا مِنْ مَالِي، فَقَالَ: «أَكُلَّ بَنِيكَ قَدْ نَحَلْتَ مِثْلَ مَا نَحَلْتَ النُّعْمَانَ»؟ قَالَ: لاَ، قَالَ: «فَأَشْهِدْ عَلَى هَذَا غَيْرِي». ثُمَّ قَالَ: «أَيَسُرُّكَ أَنْ يَكُونُوا إِلَيْكَ فِي الْبِرِّ سَوَاءً»؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: «فَلاَ إِذًا». (م/۳۳ ۱۶)

ترجمه: نعمان بن بشیر ﷺ می گوید: پدرم مرا نزد رسول الله ﷺ برد و عرض کرد: ای رسول خدا! شما گواه باشید که من اینقدر از سرمایه ام را به نعمان، هبه کردم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آیا به اندازه ای که به نعمان بخشیده ای به سایر فرزندانت نیز بخشیده ای»؟ گفت: خیر. فرمود: «کسی دیگر را بر این کارت، گواه بگیر». سپس افزود: «آیا دوست داری که فرزندانت بطور مساوی به تو نیکی کنند»؟ گفت: بله. فرمود: «پس این کار را نکن» (که به یکی هدیه بدهی و دیگران را محروم کنی).

باب (۷): دربارۀ کسی که چیزی را به دیگری به صورت عمری، هبه دهد

۹۹۲ ـ عَن جَابِرٍ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «أَيُّمَا رَجُلٍ أَعْمَرَ رَجُلاً عُمْرَى لَهُ وَلِعَقِبِهِ، فَقَالَ: قَدْ أَعْطَيْتُكَهَا وَعَقِبَكَ مَا بَقِيَ مِنْكُمْ أَحَدٌ، فَإِنَّهَا لِمَنْ أُعْطِيَهَا، وَإِنَّهَا لاَ تَرْجِعُ إِلَى صَاحِبِهَا، مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ أَعْطَى عَطَاءً وَقَعَتْ فِيهِ الْمَوَارِيثُ». (م/۲۵ ۱٦)

ترجمه: جابر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، چیزی را به شخص دیگری و فرزندانش، بصورت عمری، هبه نماید و بگوید: این چیز را به تو و نسل بعد از تو تا زمانی که کسی از آنها وجود دارد، هبه نمودم؛ آن چیز به همان کسی تعلق می گیرد که به او هبه نموده است و به صاحبش بر نمی گردد؛ زیرا او هبه ای نموده است که ارث به آن، تعلق می گیرد».

۹۹۳ ـ عَنْ جَابِرِ بنِ عبدالله رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمْسِكُوا عَلَيْكُمْ أَمْوَالَكُمْ وَلاَ تُفْسِدُوهَا، فَإِنَّهُ مَنْ أَعْمَرَ عُمْرَى فَهِيَ لِلَّذِي أُعْمِرَهَا، حَيًّا وَمَيِّتًا، وَلِعَقِبِهِ». (م/۲۵ ۱٦)

ترجمه: جابرﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مالهایتان را نگهداری کنید و ضایع ننمایید؛ زیرا هر کس، چیزی را به صورت عمری، هبه کند، در زندگی وی و پس از مرگ به موهوب له و نسلش، تعلق می گیرد».

۲۴ـ کتاب ارث

باب (۱): مسلمان از کافر، و کافر از مسلمان، ارث نمی برد

۹۹۴ ـ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لاَ يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ، وَلاَ يَرِثُ الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ». (م/٤ ١٦١)

ترجمه: اسامه بن زید رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «مسلمان از کافر، و کافر از مسلمان، ارث نمی برد».

باب (۲): سهمیه های معین شدۀ ارث را به صاحبانشان بدهید

۹۹۵ــ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللّهُ عَنْهُمَا عَنْ رَسُولِ اللّهِ ﷺ قَالَ: «أَلْحِقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا، فَمَا تَرَكَتْ الْفَرَائِضُ فَلأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرٍ». (م/۱۶۱۵)

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «سهمیه های معین شدۀ ارث را به صاحبانشان بدهید و باقیماندۀ آنرا به نزدیکترین خویشاوند مردِ میت بدهید».

باب (۳): میراث کلاله

۹۹۶ــ عَن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ رَضِيَ اَللّهُ عَنْهُمَا قَالَ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللّهِ ﷺ وَأَنَا مَرِيضٌ لاَ أَعْقِلُ، فَتَوَضَّأَ، فَصَبُّوا عَلَيَّ مِنْ وَضُوئِهِ، فَعَقَلْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّهِ إِنَّمَا يَرِثُنِي كَلاَلَةٌ، فَنَزَلَتْ آيَةُ الْمِيرَاثِ، فَقُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ: ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلْ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلاَلَةِ﴾ قَالَ: هَكَذَا أُنْزِلَتْ. (م/۱۶۱۶)

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: بیمار و بی‌هوش بودم که رسول الله ﷺ به عیادت من آمد. آنحضرت ﷺ وضو گرفت و باقیماندۀ آب وضویش را بر (سر و روی) من پاشید. بلافاصله به هوش آمدم. آنگاه، عرض کردم: ای رسول گرامی! وارث من تنها یک کلاله می باشد؟ آنگاه آیۀ میراث، نازل شد. و من آن را برای محمد بن منکدر (راوی از جابر) خواندم: ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلْ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلاَلَةِ﴾ (از تو استفتا می کنند؛ بگو خداوند دربارۀ کلاله به شما فتوا می دهد) او گفت: اینگونه نازل شده است.

(کلاله: به میتی اطلاق می شود که فرزند و پدر نداشته باشد).

۹۹۷ــ عَنْ مَعْدَانَ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضی الله عنه خَطَبَ يَوْمَ جُمُعَةٍ، فَذَكَرَ نَبِيَّ اللّهِ ﷺ وَذَكَرَ أَبَا بَكْرٍ رضی الله عنه، ثُمَّ قَالَ: إِنِّي لاَ أَدَعُ بَعْدِي شَيْئًا أَهَمَّ عِنْدِي مِنْ الْكَلاَلَةِ، مَا رَاجَعْتُ رَسُولَ اللّهِ ﷺ فِي شَيْءٍ مَا رَاجَعْتُهُ فِي الْكَلاَلَةِ، وَمَا أَغْلَظَ لِي فِي شَيْءٍ مَا أَغْلَظَ لِي فِيهِ، حَتَّى طَعَنَ بِإِصْبَعِهِ فِي صَدْرِي، وَقَالَ: «يَا عُمَرُ أَلاَ تَكْفِيكَ آيَةُ الصَّيْفِ الَّتِي فِي آخِرِ سُورَةِ النِّسَاءِ»؟ وَإِنِّي إِنْ

أَعِشْ أَقْضِ فِيهَا بِقَضِيَّةٍ، يَقْضِي بِهَا مَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَمَنْ لاَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ. (م/١٦١٧)

ترجمه: معدان بن ابی طلحه می گوید: عمر بن خطاب ﷺ روز جمعه، سخنرانی نمود و از پیامبر خدا ﷺ و ابوبکر، سخن به میان آورد و گفت: من بعد از خودم، چیزی را که نزد من مهم تر از کلاله باشد، نمی گذارم؛ به اندازه ای که در مورد کلاله به رسول خدا ﷺ مراجعه کردم در مورد هیچ مسئلهٔ دیگری، مراجعه ننمودم. همچنین آنحضرت ﷺ در هیچ مسئله ای مانند مسئلهٔ کلاله با من به تندی سخن نگفت تا جایی که با انگشتش به سینه ام زد و فرمود: «آیا آیهٔ آخر سورهٔ نساء که در تابستان نازل گردید، برایت کافی نیست». و اگر من زنده بمانم، فیصله ای در مورد آن خواهم نمود که کسانی که قرآن می خوانند و کسانی که قرآن نمی خوانند، به آن، فیصله نمایند.

باب (۴): آخرین آیه ای که نازل شد آیهٔ کلاله بود

٩٩٨ ـــ عَنْ الْبَرَاءِ بن عازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ آخِرَ سُورَةٍ أُنْزِلَتْ تَامَّةً سُورَةُ التَّوْبَةِ، وَأَنَّ آخِرَ آيَةٍ أُنْزِلَتْ آيَةُ الْكَلاَلَةِ. (م/١٦١٨)

ترجمه: براء بن عازب ﷺ می گوید: آخرین سوره ای که بطور کامل، نازل گردید، سورهٔ توبه بود وآخرین آیه ای که نازل شد، آیهٔ کلاله بود.

باب (۵): هر کس، بعد از خودش، مالی بگذارد به ورثه اش تعلق می گیرد

٩٩٩ ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُؤْتَى بِالرَّجُلِ الْمَيِّتِ، عَلَيْهِ الدَّيْنُ، فَيَسْأَلُ: «هَلْ تَرَكَ لِدَيْنِهِ مِنْ قَضَاءٍ»؟ فَإِنْ حُدِّثَ أَنَّهُ تَرَكَ وَفَاءً صَلَّى عَلَيْهِ، وَإِلاَّ قَالَ: «صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ». فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْفُتُوحَ قَالَ: «أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ تُوُفِّيَ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ فَعَلَيَّ قَضَاؤُهُ، وَمَنْ تَرَكَ مَالاً فَهُوَ لِوَرَثَتِهِ. (م/١٦١٩)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: هر گاه، جنازهٔ شخص بدهکاری را نزد رسول خدا ﷺ

می آوردند، می پرسید: «آیا به اندازه ای که دینش پرداخت شود، مال گذاشته است»؟ اگر ایشان را اطلاع می دادند که به اندازهٔ کافی، مال گذاشته است، بر او نماز جنازه می خواند؛ در غیر این صورت، می فرمود: «بر دوست تان، نماز جنازه بخوانید». اما هنگامی که خداوند فتح و پیروزی عنایت کرد، فرمود: «من نسبت به مؤمنان از خود آنها نزدیک ترم؛ بنابراین اگر کسی در حالی فوت نمود که بدهکار بود، پرداخت بدهی او به عهدهٔ من است. و هر کس از خود، مالی بجای گذاشت، به ورثه اش، تعلق می گیرد».

۲۵- کتاب وقف

باب (۱): وقف اصل زمین و صدقه نمودن درآمد آن

١٠٠٠ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَصَابَ عُمَرُ ﷺ أَرْضًا بِخَيْبَرَ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ يَسْتَأْمِرُهُ فِيهَا، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَصَبْتُ أَرْضًا بِخَيْبَرَ، لَمْ أُصِبْ مَالاً قَطُّ هُوَ أَنْفَسُ عِنْدِي مِنْهُ، فَمَا تَأْمُرُنِي بِهِ؟ قَالَ: «إِنْ شِئْتَ حَبَسْتَ أَصْلَهَا وَتَصَدَّقْتَ بِهَا». قَالَ فَتَصَدَّقَ بِهَا عُمَرُ: أَنَّهُ لاَ يُبَاعُ أَصْلُهَا، وَلاَ يُبْتَاعُ، وَلاَ يُورَثُ، وَلاَ يُوهَبُ، قَالَ: فَتَصَدَّقَ عُمَرُ فِي الْفُقَرَاءِ، وَفِي الْقُرْبَى، وَفِي الرِّقَابِ، وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَابْنِ السَّبِيلِ، وَالضَّيْفِ، لاَ جُنَاحَ عَلَى مَنْ وَلِيَهَا أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا بِالْمَعْرُوفِ، أَوْ يُطْعِمَ صَدِيقًا، غَيْرَ مُتَمَوِّلٍ فِيهِ. (م/ ٣٣ ١٦)

ترجمه: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که: زمینی از غنایم خیبر به عمر بن خطاب ﷺ تعلق گرفت. او برای مشورت نمودن دربارهٔ آن، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! زمینی در خیبر به من تعلق گرفته است که هرگز زمینی بهتر از آن نداشته ام. شما در مورد آن به من چه دستوری می دهید؟ فرمود: «اگر می خواهی، اصل آنرا وقف نما و درآمد آنرا صدقه کن».

راوی می گوید: عمر ﷺ هم درآمد آنرا صدقه نمود به این صورت که خرید و فروش

نشود، به ارث برده نشود و به کسی، هبه هم نگردد. و در آمد آن، برای فقرا، خویشاوندان، بردگان (برای آزادی آنان)، مجاهدان، مسافران و مهمانان، انفاق شود. همچنین بر کسی که مسئولیت آنرا بعهده دارد، گناهی نیست که از آن، بخوبی استفاده کند و به دوستانش بخوراند؛ البته حق ذخیره کردن آنرا ندارد.

باب (۲): اعمالی که ثواب آنها پس از مرگ به انسان می رسد

١٠٠١ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَالَ: «إِذَا مَاتَ الإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلاَّ مِنْ ثَلاَثَة: إِلاَّ مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ». (م/٣١ ١٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر گاه، انسان بمیرد، ثواب اعمالش قطع می شود مگر از سه چیز: ۱- صدقهٔ جاری. ۲- علمی که بعد از مرگ، مورد استفاده قرار گیرد. ۳- فرزند نیکوکاری که برایش دعا کند».

باب (۳): صدقه دادن از طرف کسی که بدون وصیت، فوت نماید

در این باره، روایت عایشه رضی الله عنها در «کتاب زکات» شماره (۵۳۲) بیان گردید.

۲۶ـ کتاب نذر

باب (۱): عمل نمودن به نذر وقتی که در جهت طاعت خدا باشد

١٠٠٢ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ سَأَلَ رَسُولَ اللَّه ﷺ وَهُوَ بِالْجِعْرَانَةِ، بَعْدَ أَنْ رَجَعَ مِنْ الطَّائِفِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه، إِنِّي نَذَرْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَنْ أَعْتَكِفَ يَوْمًا فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، فَكَيْفَ تَرَى؟ قَالَ: «اذْهَبْ فَاعْتَكِفْ يَوْمًا». قَالَ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّه ﷺ قَدْ أَعْطَاهُ جَارِيَةً مِنْ الْخُمْسِ، فَلَمَّا أَعْتَقَ رَسُولُ اللَّه ﷺ سَبَايَا النَّاسِ، سَمِعَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ أَصْوَاتَهُمْ يَقُولُونَ: أَعْتَقَنَا رَسُولُ اللَّه ﷺ فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقَالُوا: أَعْتَقَ رَسُولُ اللَّه

ﷺ سَبَايَا النَّاسِ، فَقَالَ عُمَرُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ اذْهَبْ إِلَى تِلْكَ الْجَارِيَةِ فَخَلِّ سَبِيلَهَا. (م/٥٦ ١٦)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از طائف، در جعرانه بود که عمر بن خطاب ﷺ از ایشان پرسید و گفت: ای رسول خدا! من در دوران جاهلیت، نذر نمودم که یک روز در مسجد الحرام به اعتکاف بنشینم؛ نظر شما در این باره چیست؟ فرمود: «برو، یک روز، اعتکاف بنشین». قابل یادآوری است که رسول خدا ﷺ کنیزی از خُمس اموال غنیمت به عمر بن خطاب ﷺ عنایت فرموده بود. هنگامی که رسول خدا ﷺ اسیرانی را که سهمیهٔ سایر مردم بودند، آزاد نمود، عمر بن خطاب صدای آنان را شنید که می گفتند: رسول خدا ﷺ ما را آزاد کرد. عمر ﷺ گفت: این چه سروصدایی است؟ مردم گفتند: رسول الله ﷺ اسیران مردم را آزاد نمود. در این هنگام، عمر گفت: ای عبدالله! برو و آن کنیز را آزاد کن.

باب (۲): دستور به عمل کردن به نذر (فوت شده)

۱۰۰۳ـ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ: اسْتَفْتَى سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي نَذْرٍ كَانَ عَلَى أُمِّهِ، تُوُفِّيَتْ قَبْلَ أَنْ تَقْضِيَهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَاقْضِهِ عَنْهَا». (م/٣٨ ١٦)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: سعد بن عباده ﷺ از رسول الله ﷺ دربارهٔ نذری که به عهدهٔ مادرش بود و قبل از عمل نمودن به آن، فوت کرده بود، استفتا نمود. رسول الله ﷺ فرمود: «بجای مادرت آن را انجام بده».

باب (۳): دربارهٔ کسی که نذر کند که پیاده به کعبه برود

۱۰۰٤ـ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ قَالَ: نَذَرَتْ أُخْتِي أَنْ تَمْشِيَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ حَافِيَةً، فَأَمَرَتْنِي أَنْ أَسْتَفْتِيَ لَهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَفْتَيْتُهُ، فَقَالَ: «لِتَمْشِ وَلْتَرْكَبْ». (م/٤٤ ١٦)

ترجمه: عقبه بن عامر ﷺ می‌گوید: خواهرم نذر کرده بود که پیاده و پا برهنه به زیارت خانهٔ خدا برود؛ پس از من خواست تا در این باره از رسول الله ﷺ سؤال کنم. من هم از آنحضرت ﷺ پرسیدم. ایشان ﷺ فرمود: «گاهی، پیاده برود و گاهی، سوار شود».

١٠٠٥ـ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى شَيْخًا يُهَادَى بَيْنَ ابْنَيْهِ، فَقَالَ: «مَا بَالُ هَذَا»؟ قَالُوا: نَذَرَ أَنْ يَمْشِيَ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَنْ تَعْذِيبِ هَذَا نَفْسَهُ لَغَنِيٌّ». وَأَمَرَهُ أَنْ يَرْكَبَ. (م/٤٢ ١٦)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ پیرمردی را دید که به کمک دو پسرش، تلو تلو راه می رفت. فرمود: «این را چه شده است»؟ گفتند: نذر کرده است که پیاده به حج برود. رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند نیازی ندارد که این شخص، این همه خود را به زحمت اندازد». و دستور داد تا سوار شود (و به حج برود).

باب (۴): منع نمودن از نذر؛ و اینکه نذر هیچ بلایی را بر نمی‌گرداند

١٠٠٦ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا عَنْ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ نَهَى عَنْ النَّذْرِ وَقَالَ: «إِنَّهُ لاَ يَأْتِي بِخَيْرٍ، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنْ الْبَخِيلِ». (م/ ٣٩ ١٦)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ از نذر کردن، منع نمود و فرمود: «خیری به ارمغان نمی آورد. فقط بوسیلهٔ آن، چیزی از دست بخیل، بیرون می شود».

١٠٠٧ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ النَّذْرَ لاَ يُقَرِّبُ مِنْ ابْنِ آدَمَ شَيْئًا لَمْ يَكُنْ اللَّهُ قَدَّرَهُ لَهُ، وَلَكِنْ النَّذْرُ يُوَافِقُ الْقَدَرَ، فَيُخْرَجُ بِذَلِكَ مِنْ الْبَخِيلِ مَا لَمْ يَكُنْ الْبَخِيلُ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَ». (م/٤٠ ١٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «چیزی را که خداوند برای انسان، مقدر ننموده است، بوسیلهٔ نذر برآورده نمی شود؛ بلکه نذر با تقدیر، مطابقت پیدا می کند و اینگونه چیزی را که بخیل نمی خواهد بدهد، از دست او بیرون می شود».

باب (۵): دربارهٔ عمل نکردن به نذری که در جهت معصیت خدا باشد و همچنین عمل نکردن به نذری که بنده، مالک آن نیست

١٠٠٨ــ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﷺ قَالَ: كَانَتْ ثَقِيفُ حُلَفَاءَ لِبَنِي عُقَيْلٍ، فَأَسَرَتْ ثَقِيفُ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَسَرَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَجُلاً مِنْ بَنِي عُقَيْلٍ، وَأَصَابُوا مَعَهُ الْعَضْبَاءَ، فَأَتَى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي الْوَثَاقِ، قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، فَأَتَاهُ، فَقَالَ: «مَا شَأْنُكَ»؟ فَقَالَ: بِمَ أَخَذْتَنِي؟ وَبِمَ أَخَذْتَ سَابِقَةَ الْحَاجِّ؟ فَقَالَ، إِعْظَامًا لِذَلِكَ: «أَخَذْتُكَ بِجَرِيرَةِ حُلَفَائِكَ ثَقِيفَ». ثُمَّ انْصَرَفَ عَنْهُ فَنَادَاهُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَحِيمًا رَقِيقًا فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَقَالَ: «مَا شَأْنُكَ»؟ قَالَ: إِنِّي مُسْلِمٌ، قَالَ: «لَوْ قُلْتَهَا وَأَنْتَ تَمْلِكُ أَمْرَكَ أَفْلَحْتَ كُلَّ الْفَلاحِ». ثُمَّ انْصَرَفَ، فَنَادَاهُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ، فَأَتَاهُ فَقَالَ: «مَا شَأْنُكَ»؟ قَالَ: إِنِّي جَائِعٌ فَأَطْعِمْنِي، وَظَمْآنُ فَأَسْقِنِي، قَالَ: «هَذِهِ حَاجَتُكَ». فَفُدِيَ بِالرَّجُلَيْنِ، قَالَ: وَأُسِرَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ، وَأُصِيبَتْ الْعَضْبَاءُ، فَكَانَتْ الْمَرْأَةُ فِي الْوَثَاقِ، وَكَانَ الْقَوْمُ يُرِيحُونَ نَعَمَهُمْ بَيْنَ يَدَيْ بُيُوتِهِمْ، فَانْفَلَتَتْ ذَاتَ لَيْلَةٍ مِنْ الْوَثَاقِ فَأَتَتْ الإِبِلَ، فَجَعَلَتْ إِذَا دَنَتْ مِنَ الْبَعِيرِ رَغَا فَتَتْرُكُهُ، حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى الْعَضْبَاءِ، فَلَمْ تَرْغُ، قَالَ: وَنَاقَةٌ مُنَوَّقَةٌ، فَقَعَدَتْ فِي عَجُزِهَا ثُمَّ زَجَرَتْهَا فَانْطَلَقَتْ، وَنَذِرُوا بِهَا فَطَلَبُوهَا فَأَعْجَزَتْهُمْ، قَالَ: وَنَذَرَتْ لِلَّهِ إِنْ نَجَّاهَا اللَّهُ عَلَيْهَا لَتَنْحَرَنَّهَا، فَلَمَّا قَدِمَتْ الْمَدِينَةَ رَآهَا النَّاسُ، فَقَالُوا: الْعَضْبَاءُ، نَاقَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَتْ: إِنَّهَا نَذَرَتْ إِنْ نَجَّاهَا اللَّهُ عَلَيْهَا لَتَنْحَرَنَّهَا، فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرُوا ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ بِئْسَمَا جَزَتْهَا، نَذَرَتْ لِلَّهِ إِنْ نَجَّاهَا اللَّهُ عَلَيْهَا لَتَنْحَرَنَّهَا، لاَ وَفَاءَ لِنَذْرٍ فِي مَعْصِيَةٍ، وَلاَ فِيمَا لاَ يَمْلِكُ الْعَبْدُ».

(م/ ٤١ ١٦)

ترجمه: عمران بن حصین می گوید: قبیلهٔ ثقیف با بنی عقیل هم پیمان بودند. آنها دو نفر از یاران رسول خدا ﷺ را به اسارت گرفتند. در عوض، یاران رسول خدا ﷺ مردی از قبیلهٔ بنی

عقیل را اسیر کردند و همراه وی، غضباء (اسم شتر) را به غنیمت گرفتند. آن مرد در بند بود که رسول خدا ﷺ از کنارش می گذشت. وی صدا زد: ای محمد. آنحضرت ﷺ نزدش رفت و فرمود: «چه می خواهی»؟ آن مرد گفت: چرا مرا اسیر کرده ای؟ و چرا شترم را که از همهٔ حجاج، سبقت می گیرد، به غنیمت گرفته ای؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «تو را بخاطر جنایتی که هم پیمانان تو؛ قبیلهٔ ثقیف؛ مرتکب شده اند، به اسارت گرفته ام». سپس برگشت تا برود. دوباره آن مرد او را صدا زد و گفت: ای محمد! ای محمد. از آنجایی که رسول الله ﷺ مردی مهربان و رقیق القلب بود، برگشت و فرمود: «چه می خواهی»؟ گفت: من مسلمان شدم. فرمود: «اگر تو هنگامی که به اختیار خودت بودی، این حرف را می زدی، بطور کامل، رستگار می شدی». سپس برگشت تا برود. بار دیگر، آن مرد، صدا زد و گفت: ای محمد، ای محمد. رسول خدا ﷺ برگشت و فرمود: «چه می خواهی»؟ گفت: من گرسنه و تشنه هستم؛ به من آب و غذا بدهید. فرمود: «این نیاز توست». (یعنی به او آب و غذا بدهید). راوی می گوید: سرانجام آن مرد، با همان دو نفر، مبادله شد.

همچنین زنی از انصار به اسارت گرفته شدو عضباء (ناقهٔ رسول خدا ﷺ) نیز به تاراج، برده شد. گفتنی است که آن زن در زنجیر بسر می برد و اسیر کنندگان وی، شترانشان را جلوی خانه های خود برای استراحت، رها می کردند. شبی، آن زن از زنجیر رها شد و بسوی شتران رفت. به هر شتری که نزدیک می شد، آن شتر، بانگ می زد؛ لذا آن را رها می کرد تا اینکه به عضباء رسید. عضباء، بانگ نزد. راوی می گوید: عضباء، شتری آرام بود. بهر حال آن زن، بالای سرین شتر، نشست و آنرا حرکت داد و براه افتاد.

آنان، متوجه فرار او شدند؛ لذا بدنبالش حرکت کردند؛ اما نتوانستند به او برسند.

راوی می گوید: آن زن، نذر کرده بود که اگر خداوند او را به وسیلهٔ شتر، نجات دهد، آنرا در راه خدا، ذبح نماید. وقتی که وارد مدینه شد و مردم او را دیدند، گفتند: این عضباء ؛ناقهٔ رسول خدا ﷺ؛ می باشد. آن زن گفت: من نذر کرده ام که اگر خداوند مرا بوسیلهٔ آن، نجات دهد، آنرا ذبح خواهم نمود. مردم نزد رسول الله ﷺ آمدند و ماجرا را برایش تعریف نمودند. آنحضرت ﷺ فرمود: «سبحان الله، چه پاداش بدی به شتر می دهد؛ نذر نموده است که اگر خداوند او را بوسیلهٔ آن، نجات دهد، آنرا ذبح می نماید! عمل کردن به نذری که در جهت معصیت باشد و همچنین نذر نمودن چیزی که بنده مالک آن نیست، صحیح نمی باشد».

باب (۶): دربارۀ کفارۀ نذر

١٠٠٩ــ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كَفَّـارَةُ النَّـذْرِ كَفَّارَةُ الْيَمِينِ». (م/٤٥ ١٦)

ترجمه: عقبه بن عامر ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کفارۀ نذر همان کفارۀ سوگند می باشد».

(اگر کسی برای انجام معصیتی نذر کرد یا نذری کرد که عمل به آن در توانش نیست، به اندازۀ کفارۀ سوگند، کفاره بدهد).

۲۷ کتاب سوگند

باب (۱): از سوگند خوردن بنام پدران، منع شده است

١٠١٠ــ عَنْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ عَـزَّ وَجَلَّ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ». قَالَ عُمَرُ: فَوَاللَّهِ مَا حَلَفْتُ بِهَا مُنْذُ سَـمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْهَا، ذَاكِرًا وَلاَ آثِرًا. (م/٤٦ ١٦)

ترجمه: عمر بن خطاب ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند عزوجل شما را از سوگند خوردن بنام پدرانتان، منع می فرماید».

عمر ﷺ می گوید: از هنگامی که منع رسول خدا ﷺ را شنیدم، نه خودم به پدرم، سوگند یاد کردم و نه از دیگران، نقل نمودم.

١٠١١ــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلاَ يَحْلِفْ إِلاَّ بِاللَّهِ». وَكَانَتْ قُرَيْشٌ تَحْلِفُ بِآبَائِهَا، فَقَالَ: «لاَ تَحْلِفُـوا بِآبَائِكُمْ». (م/٤٦ ١٦)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که می خواهد سوگند یاد کند، فقط به نام الله، سوگند بخورد». و چون قریش بنام پدرانشان، سوگند

می خوردند، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بنام پدرانتان، سوگند نخورید».

باب (۲): نهی از سوگند خوردن به نام بت ها

١٠١٢ــ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لاَ تَحْلِفُوا بِالطَّوَاغِي وَلاَ بِآبَائِكُمْ». (م/٤٨ ١٦)

ترجمه: عبدالرحمن بن سمره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «به نام بت ها و نام پدرانتان، سوگند یاد نکنید».

باب (۳): هر کس، بنام لات و عزی، سوگند یاد کند، باید لا اله الا الله بگوید

١٠١٣ــ عَن أَبى هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «مَنْ حَلَفَ مِنْكُمْ، فَقَالَ فِي حَلفِه: باللاَّت، فَلْيَقُلْ: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَمَنْ قَالَ لِصَاحِبِه: تَعَالَ أُقَامِرْكَ، فَلْيَتَصَدَّقْ». وَفِي رِوَايةٍ: «مَنْ حَلَفَ بِاللاَّتِ وَالْعُزَّى». (م/٤٧ ١٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، از شما به لات (اسم بت) سوگند یاد کرد، باید لا اله الا الله بگوید. و هر کس به دوستش بگوید: بیا تا قمار کنیم، باید صدقه بدهد».

و در روایتی، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرکس، به لات و عزی، سوگند یاد کند، باید لا اله الا الله بگوید».

باب (۴): هنگام سوگند خوردن، ان شاء الله گفتن، مستحب است

١٠١٤ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ نَبِيُّ اللَّه عَلَيهِمَا اَلسَلاَم: لأَطُيفَنَّ اللَّيْلَةَ عَلَى سَبْعِينَ امْرَأَةً، كُلُّهُنَّ تَأْتِي بِغُلاَمٍ يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّه، فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ أَوْ الْمَلَكُ: قُلْ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَلَمْ يَقُلْ، وَنَسِيَ، فَلَمْ تَأْتِ وَاحِدَةٌ مِنْ نِسَائِه إِلاَّ وَاحِدَةٌ جَاءَتْ بِشِقِّ غُلاَمٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «وَلَوْ قَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ، لَمْ يَحْنَثْ، وَكَانَ دَرَكًا لَهُ فِي حَاجَتِه». (م/٥٢ ١٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: پیامبر خدا «سلیمان بن داود علیهما السلام» گفت: (بخدا سوگند که) امشب با همهٔ هفتاد همسرم، نزدیکی می نمایم تا هر کدام از آنان، صاحب پسری شود که در راه خدا جهاد کند. فرشته به او گفت: ان شاء الله بگو. او نگفت و فراموش کرد. در نتیجه، هیچ یک از همسرانش، صاحب پسر نشد مگر یکی از آنان که نصف انسانی بدنیا آورد».

رسول الله ﷺ افزود: «اگر او ان شاء الله می گفت، سوگندش نمی شکست (به هدف اش می رسید) و خواسته اش برآورده می شد».

(البته اینگونه نیست که هر کس، ان شاء الله بگوید، هدف اش برآورده می شود بلکه با گفتن آن، امید برآورده شدن هدف، بیشتر می شود). فتح الباری

باب (۵): در سوگند خوردن، نیت سوگند دهنده معتبر است

١٠١٥ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْيَمِينُ عَلَى نِيَّةِ الْمُسْتَحْلِفِ». (م/٣ ٩٣ ١٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند بر اساس نیت سوگند دهنده می باشد».

باب (۶): هر کس، با سوگند خوردن، مال مسلمانی را به ناحق بگیرد، جهنم برایش، لازم می گردد

١٠١٦ــ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ ــ يَعْنِي الْحَارِثِيَّ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنِ اقْتَطَعَ حَقَّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ بِيَمِينِهِ، فَقَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ النَّارَ، وَحَرَّمَ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: وَإِنْ كَانَ شَيْئًا يَسِيرًا، يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «وَإِنْ قَضِيبًا مِنْ أَرَاكٍ». (م/ ١٣٧)

ترجمه: ابو امامهٔ حارثی رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس با سوگند خوردن دروغین، مال مسلمانی را به ناحق، تصاحب کند، خداوند جهنم را برایش واجب و بهشت را برایش حرام می گرداند». مردی عرض کرد: ای رسول خدا! اگر چه چیز اندکی

باشد؟ فرمود: «اگر چه شاخه ای از درخت اراک باشد».

١٠١٧ــ عَن وَائِلِ بنِ حُجرٍ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنْ حَضْرَمَوْتَ وَرَجُلٌ مِنْ كِنْدَةَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ الْحَضْرَمِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّه، إِنَّ هَذَا قَدْ غَلَبَنِي عَلَى أَرْضٍ لِي كَانَتْ لأَبِي، فَقَالَ الْكِنْدِيُّ: هِيَ أَرْضِي فِي يَدِي أَزْرَعُهَا لَيْسَ لَهُ فِيهَا حَقٌّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ لِلْحَضْرَمِيِّ: «أَلَكَ بَيِّنَةٌ»؟ قَالَ: لاَ، قَالَ: «فَلَكَ يَمِينُهُ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه، إِنَّ الرَّجُلَ فَاجِرٌ لاَ يُبَالِي عَلَى مَا حَلَفَ عَلَيْه، وَلَيْسَ يَتَوَرَّعُ مِنْ شَيْءٍ، فَقَالَ: «لَيْسَ لَكَ مِنْهُ إِلاَّ ذَلِكَ». فَانْطَلَقَ لِيَحْلفَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ لَمَّا أَدْبَرَ: «أَمَا لَئِنْ حَلَفَ عَلَى مَالِه لِيَأْكُلَهُ ظُلْمًا لَيَلْقَيَنَّ اللَّهَ وَهُوَ عَنْهُ مُعْرِضٌ». (م/ ١٣٩)

ترجمه: وائل بن حجر می گوید: مردی از حضرموت و مرد دیگری از کنده، خدمت رسول خدا ﷺ آمدند. مرد حضرمی گفت: ای رسول خدا! زمینی را که من از پدرم به ارث برده ام، این مرد به زور از من گرفته است. مرد کنده ای گفت: زمین از آن من و در دست من است. من آنرا کشت می کنم و او هیچ حقی در آن، ندارد. نبی اکرم ﷺ به مرد حضرمی گفت: «آیاد گواه داری»؟ گفت: خیر. آنگاه خطاب به مرد کنده ای فرمود: «تو باید سوگند بخوری». مرد حضرمی گفت: ای رسول خدا! او انسان فاسقی است؛ از سوگند خوردن، هیچ باکی ندارد و از هیچ چیز، پرهیز نمی کند. رسول الله ﷺ فرمود: «تو بجز سوگند دادن، حق دیگری بر او نداری». سپس آن مرد، خواست سوگند بخورد (ولی در نهایت، منصرف شد). هنگامی که از سوگند خوردن، منصرف گردید، رسول الله ﷺ فرمود: «اگر سوگند می خورد تا مال او را به ناحق، بخورد، در حالی به ملاقات الله می رفت که الله از او روی گردان بود».

باب (٧): هرکس، سوگند یاد کند و خلاف آنرا بهتر بداند، آن کار را انجام دهد و کفاره بدهد

١٠١٨ــ عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي رَهْطٍ مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ نَسْتَحْمِلُهُ، فَقَالَ: «وَاللَّهِ لاَ أَحْمِلُكُمْ، وَمَا عِنْدِي مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ».

قَالَ: فَلَبِثْنَا مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أُتِيَ بِإِبِلٍ، فَأَمَرَ لَنَا بِثَلاَثِ ذَوْدٍ غُرِّ الذُّرَى فَلَمَّا انْطَلَقْنَا قُلْنَا ـــ أَوْ: قَالَ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ ـــ: لاَ يُبَارِكُ اللَّهُ لَنَا، أَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَسْتَحْمِلُهُ فَحَلَفَ أَنْ لاَ يَحْمِلَنَا، ثُمَّ حَمَلَنَا، فَأَتَوْهُ فَأَخْبَرُوهُ، فَقَالَ: «مَا أَنَا حَمَلْتُكُمْ، وَلَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَكُمْ، وَإِنِّي ـــ وَاللَّهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ـــ لاَ أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ ثُمَّ أَرَى خَيْرًا مِنْهَا، إِلاَّ كَفَّرْتُ عَنْ يَمِينِي وَأَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ». (م/٤٩ ١٦)

ترجمه: ابو موسی اشعری ﷺ می گوید: با گروهی از اشعریها خدمت نبی اکرم ﷺ آمدیم و خواستار مرکب شدیم (تا در جنگ تبوک شرکت کنیم). آنحضرت ﷺ فرمود: «بخدا سوگند، به شما مرکب نمی دهم و مرکبی ندارم که به شما بدهم». راوی می گوید: سپس، مدتی که خواست خدا بود، در آنجا ماندیم تا اینکه شتر آوردند. آنحضرت ﷺ دستور داد تا به ما سه شتر کوهان سفید بدهند. هنگام حرکت، به یکدیگر گفتیم: خداوند خیر و برکتی، نصیب ما نمی نماید؛ زیرا ما نزد رسول الله ﷺ آمدیم و خواستار مرکب شدیم؛ آنحضرت ﷺ سوگند یاد نمود که به شما مرکب نمی دهم. سپس به ما مرکب داد. آنگاه نزد پیامبر اکرم ﷺ رفتیم و در این زمینه، صحبت نمودیم. فرمود: «من به شما مرکب ندادم بلکه این الله بود که به شما مرکب، عنایت فرمود. و من سوگند به خدا -ان شاء الله- هر سوگندی یاد کنم و سپس خلاف آنرا بهتر بدانم، برای سوگندم، کفاره می دهم و همان بهتر را انجام می دهم».

١٠١٩ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: أَعْتَمَ رَجُلٌ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ فَوَجَدَ الصِّبْيَةَ قَدْ نَامُوا، فَأَتَاهُ أَهْلُهُ بِطَعَامِهِ، فَحَلَفَ لاَ يَأْكُلُ، مِنْ أَجْلِ صِبْيَتِهِ، ثُمَّ بَدَا لَهُ فَأَكَلَ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ، فَرَأَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَلْيَأْتِهَا، وَلْيُكَفِّرْ عَنْ يَمِينِهِ». (م/ ٥ ١٦)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: مردی، هنگام تاریک شدن هوا نزد نبی اکرم ﷺ آمد و هنگام بازگشت به خانه اش، توجه شد که کودکان خردسالش، خواب رفته اند. همسرش غذا آورد. او سوگند یاد نمود که بخاطر بچه هایش، غذا نخورد. سپس تصمیمش عوض شد و غذا خورد. آنگاه، نزد رسول الله ﷺ آمد و داستانش را برای آنحضرت ﷺ تعریف نمود. رسول خدا

ﷺ فرمود: «هرکس، سوگندی یاد کند؛ سپس خلاف آنرا بهتر بداند، آنرا انجام دهد و کفارهٔ سوگندش را ادا کند».

باب (۸): دربارهٔ کفارهٔ سوگند

۱۰۲۰ــ عَن أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «وَاللَّـــه لأَنْ يَلَــجَّ أَحَدُكُمْ بِيَمِينِه فِي أَهْلِه، آ ثَمُ لَهُ عِنْدَ اللَّه مِنْ أَنْ يُعْطِيَ كَفَّارَتَهُ الَّتِي فَرَضَ اللَّـــهُ». (م/ ١٦٥٥)

توجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به خدا که گناه اصرار ورزیدن بر سوگندی که یکی از شما برای ضرر رساندن به خانواده اش یاد کرده است، نزد خداوند از گناه سوگند شکستن و پرداخت کفاره ای که خداوند بر او فرض قرار داده، بیشتر است».

۲۸ـ کتاب حرمت خونها و بحث قطص و خونها

باب (۱): حرمت خون و مال و آبرو

١٠٢١ــ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَته يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَات وَالأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، منْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ، ثَلاَثَةٌ مُتَوَاليَاتٌ: ذُو الْقَعْدَة وَذُو الْحجَّة وَالْمُحَرَّمُ، وَرَجَبٌ، شَهْرُ مُضَرَ، الَّذي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ». ثُمَّ قَالَ: «أَيُّ شَهْرٍ هَذَا»؟ قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيه بغَيْر اسْمه، قَالَ: «أَلَيْسَ ذَا الْحجَّة»؟ قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَأَيُّ بَلَد هَذَا»؟ قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيه بغَيْر اسْمه، قَالَ: «أَلَيْسَ الْبَلْدَةَ»؟ قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَأَيُّ يَوْمٍ هَذَا؟». قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيه بغَيْر اسْمه، قَالَ: «أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ»؟ قُلْنَا: بَلَى، يَا رَسُولَ اللَّه قَالَ: «فَإِنَّ دمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ ــ قَالَ مُحَمَّدٌ: وَأَحْسبُهُ قَالَ: وَأَعْرَاضَكُمْ ــ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ، كَحُرْمَة يَوْمكُمْ هَذَا، في بَلَدكُمْ هَذَا، في شَهْركُمْ هَذَا، وَسَتَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ فَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالكُمْ، فَلاَ تَرْجعُنَّ بَعْدي كُفَّارًا أَوْ ضُلاَّلاً يَضْربُ بَعْضُكُمْ رقَابَ بَعْضٍ، أَلا لِيُبَلِّغْ الشَّاهدُ الْغَائبَ فَلَعَلَّ بَعْضَ مَنْ يُبَلِّغُهُ يَكُونُ أَوْعَى لَهُ منْ بَعْضِ مَنْ سَمعَهُ». ثُمَّ قَالَ: «أَلاَ هَلْ بَلَّغْتُ»؟ (م/٧٩ ١٦)

ترجمه: ابوبکره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «زمان به وضع اولش که خداوند، آسمانها و زمین (هفت آسمان و هفت زمین) را آفرید، بر گشته است. سال، دوازده ماه است که چهار ماه از آنها، ماههای حرام هستند. سه ماه ذوالعقده، ذوالحجه و محرم که پشت سر هم قرار دارند و ماه رجب (قبیلهٔ) مضر که میان جمادی الثانی و شعبان، قرار دارد». سپس افزود: «این کدام ماه است»؟ گفتیم: خدا ورسولش بهتر می دانند. راوی می‌گوید: رسول الله ﷺ به اندازه ای سکوت نمود که ما تصور کردیم نام دیگری سوای این نام، برایش در نظر دارد. بعد

فرمود: «آیا این ماه، ذوالحجه نیست»؟ گفتیم: بلی. فرمود: «این، چه شهری است»؟ گفتیم: خدا ورسولش بهتر می دانند. راوی می گوید: رسول الله ﷺ به اندازه ای سکوت نمود که ما تصور کردیم نام دیگری سوای این نام، برایش در نظر دارد. فرمود: «آیا شهر مکه نیست»؟ گفتیم: بلی. فرمود: «امروز، چه روزی است»؟ گفتیم: خدا ورسولش بهتر می دانند. راوی می گوید: رسول الله ﷺ به اندازه ای سکوت نمود که ما تصور کردیم نام دیگری سوای این نام، برایش در نظر دارد. فرمود: «آیا امروز، روز قربانی نیست»؟ گفتیم: بلی ای رسول خدا. فرمود: «همانا مال و جان و آبروی شما، مانند این روز و این ماه و این سرزمین، محترم هستند وبزودی به ملاقات پروردگارتان خواهید رفت و از شما در مورد اعمالتان خواهد پرسید؛ پس بعد از من کافر نشوید تا با جنگ وخونریزی یکدیگر را نابود سازید. هر یک از شما حاضرین، این احکام را به کسانی که حضور ندارند، برساند؛ چه بسا فرد غایب از شخص حاضر، مطلب را بهتر دریابد». سپس افزود: «آیا رساندم»؟

باب (۲): نخستین فیصلهٔ روز قیامت، در مورد قتلها است

۱۰۳۲ــ عَنْ عَبْد اللَّه بنِ مَسعود ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فِي الدِّمَاءِ». (م/۷۸ ۱۶)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «نخستین، فیصله ای که روز قیامت، میان انسانها صورت می گیرد، در مورد خونها (قتلها) است». (و اولین پرسش از حقوق الهی در مورد نماز است).

باب (۳): مواردی که کشتن مسلمان را حلال می گردانند

۱۰۳۳ــ عَنْ عَبْد اللَّه بنِ مَسعود ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «لاَ يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ ــ يَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّه ــ إِلاَّ بِإِحْدَى ثَلاَثٍ: الثَّيِّبُ الزَّانِي، وَالنَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالتَّارِكُ لِدِينِهِ، الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ». (م/۷۶ ۱۶)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر مسلمانی، گواهی

دهد که هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و من فرستادهٔ خدا هستم، ریختن خونش جایز نیست مگر بخاطر یکی از این سه مورد: ۱- فردی که ازدواج کرده باشد و بعد از آن، مرتکب زنا شود. ۲- اگر انسان دیگری را بکشد،کشته می شود. ۳- کسی که از دین خارج شود و جماعت مسلمانان را رها کند».

باب (۴): حکم کسی که مرتد شود و مسلمانان را بکشد و با آنان، بجنگد

١٠٢٤ـ عَنْ أَنَسِ بنِ مَالِك ﷺ: أَنَّ نَفَرًا مِنْ عُكْلٍ، ثَمَانِيَةً، قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ فَبَايَعُوهُ عَلَى الإِسْلاَمِ، فَاسْتَوْخَمُوا الأَرْضَ وَسَقِمَتْ أَجْسَامُهُمْ، فَشَكَوْا ذَلِكَ إِلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ فَقَالَ: «أَلاَ تَخْرُجُونَ مَعَ رَاعِينَا فِي إِبِلِه فَتُصِيبُونَ مِنْ أَبْوَالِهَا وَأَلْبَانِهَا؟ فَقَالُوا: بَلَى، فَخَرَجُوا فَشَرِبُوا مِنْ أَبْوَالِهَا وَأَلْبَانِهَا، فَصَحُّوا، فَقَتَلُوا الرَّاعِيَ وَطَرَدُوا الإِبلَ، فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّه ﷺ فَبَعَثَ فِي آثَارِهِمْ، فَأُدْرِكُوا، فَجِيءَ بِهِمْ، فَأَمَرَ بِهِمْ فَقُطِعَتْ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ وَسُمِرَ أَعْيُنُهُمْ، ثُمَّ نُبِذُوا فِي الشَّمْسِ حَتَّى مَاتُوا. (م/٧١ ١٦)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: هشت نفر از طایفهٔ عکل نزد رسول الله ﷺ آمدند و با ایشان بر اسلام، بیعت نمودند. سپس بعلت ناسازگاری آب و هوای مدینه، بیمار شدند و نزد رسول الله ﷺ شکایت بردند. آنحضرت ﷺ فرمود: «آیا همراه چوپان ما با شتران، بیرون نمی شوید تا از ادرار و شیر آنها بخورید»؟ گفتند: چرا. و رفتند واز ادرار و شیر آنها نوشیدند و شفا یافتند. آنگاه، چوپان را کشتند وشتران را بردند. خبر به رسول خدا ﷺ رسید. بلافاصله دستور داد تا آنان را تعقیب کنند. صحابه آنها را پیدا کردند و آوردند. پیامبر اکرم ﷺ دستور داد تا دست و پایشان را قطع، و چشمانشان را کور کنند؛ سپس جلوی آفتاب بیندازند تا بمیرند.

باب (۵): گناه کسی که قتل را بنا نهاد

١٠٢٥ـ عَنْ عَبْدِ اللَّه بنِ مَسعود ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «لاَ تُقْتَلُ نَفسٌ ظُلْمًا، إِلاَّ كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دَمِهَا، لأَنَّهُ كَانَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ». (م/٧٧ ١٦)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر انسانی که به ناحق، کشته شود، نخستین فرزند آدم (قابیل) با گناهش، شریک است؛ زیرا او نخستین کسی بود که سنت قتل را بنا نهاد».

باب (۶): هر کس، با چیزی خودکشی کند، بوسیلهٔ همان چیز در جهنم، عذاب داده می شود

١٠٣٦ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدِيدَةٍ فَحَدِيدَتُهُ فِي يَدِه يَتَوَجَّأُ بِهَا فِي بَطْنِه فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا، وَمَنْ شَرِبَ سَمًّا فَقَتَلَ نَفْسَهُ فَهُوَ يَتَحَسَّاهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا، وَمَنْ تَرَدَّى مِنْ جَبَلٍ فَقَتَلَ نَفْسَهُ فَهُوَ يَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا». (م/١٠٩)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «هرکس با آهنی، خودکشی کند، برای همیشه و بطور دایم، آن آهن را در آتش جهنم بدست خواهد داشت و در شکمش فرو خواهد برد. و هرکس، با خوردن زهر، خود کشی کند، برای همیشه و بطور دایم آن زهر را در آتش جهنم در دست خواهد داشت و جرعه جرعه، آن را خواهد نوشید. و هرکس، خودش را از بالای کوهی بیندازد و خودکشی کند، برای همیشه و بطور دایم در آتش جهنم، سقوط می کند».

١٠٣٧ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ الْتَقَى هُوَ وَالْمُشْرِكُونَ فَاقْتَتَلُوا، فَلَمَّا مَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ إِلَى عَسْكَرِه، وَمَالَ الآخَرُونَ إِلَى عَسْكَرِهِمْ، وَفِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّه ﷺ رَجُلٌ لاَ يَدَعُ لَهُمْ شَاذَّةً إِلاَّ اتَّبَعَهَا يَضْرِبُهَا بِسَيْفِه، فَقَالُوا: مَا أَجْزَأَ مِنَّا الْيَوْمَ أَحَدٌ كَمَا أَجْزَأَ فُلاَنٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «أَمَا إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ». فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ الْقَوْمِ: أَنَا صَاحِبُهُ أَبَدًا قَالَ فَخَرَجَ مَعَهُ، كُلَّمَا وَقَفَ وَقَفَ مَعَهُ، وَإِذَا أَسْرَعَ أَسْرَعَ مَعَهُ، قَالَ فَجُرِحَ الرَّجُلُ جُرْحًا شَدِيدًا، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ فَوَضَعَ نَصْلَ سَيْفِه بِالأَرْضِ، وَذُبَابَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهِ، ثُمَّ

تَحَامَلَ عَلَى سَيْفِه فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَخَرَجَ الرَّجُلُ إِلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّه، قَالَ: «وَمَا ذَاكَ»؟ قَالَ: الرَّجُلُ الَّذي ذَكَرْتَ آنفًا أَنَّهُ منْ أَهْلِ النَّارِ، فَأَعْظَمَ النَّاسُ ذَلكَ، فَقُلْتُ: أَنَا لَكُمْ به، فَخَرَجْتُ في طَلَبه حَتَّى جُرِحَ جُرْحًا شَديدًا، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ، فَوَضَعَ نَصْلَ سَيْفه بالأَرْضِ وَذُبَابَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْه، ثُمَّ تَحَامَلَ عَلَيْه فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ عنْدَ ذَلكَ: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّة فيمَا يَبْدُو للنَّاسِ، وَهُوَ منْ أَهْلِ النَّارِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ النَّارِ فيمَا يَبْدُو للنَّاسِ وَهُوَ منْ أَهْلِ الْجَنَّة». (م/١١٢)

ترجمه: سهل بن سعد ساعدی ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ و مشرکین در یکی از غزوات در برابر هم قرار گرفتند و با هم جنگیدند. سپس، هر یک از آنها به پایگاههایشان برگشتند. در میان مسلمانان، مردی وجود داشت که هر مشرکی را که یکه و تنها می یافت، دنبال می کرد و با شمشیر می زد. مردم گفتند: یا رسول الله! هیچ کس به اندازهٔ فلانی نجنگیده است؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «او از دوزخیان است». مردی از آن میان، گفت: من به تعقیب او می پردازم. پس در تند رفتن و کند رفتن (بهرحال) همراه او بود تا اینکه آن شخص، به شدت، زخمی شد و برای مُردن، عجله نمود (درد را تحمل نکرد). پس دستهٔ شمشیرش را بر زمین نهاد و لبهٔ تیزش را وسط سینه اش قرار داد و بر آن فشار وارد کرد و اینگونه خود را کشت. آن مرد، نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: گواهی می دهم که تو رسول خدا هستی.

آنحضرت ﷺ فرمود: «چه اتفاقی افتاده است»؟ آن مرد، گفت: مردی را که شما هم اکنون از دوزخیان معرفی کردید و برای مردم گران تمام شد، من با خود گفتم: خبر او را برای شما می آورم. آنگاه او را تعقیب نمودم تا اینکه به شدت، زخمی شد و برای مُردن، عجله نمود (درد را تحمل نکرد). پس دستهٔ شمشیرش را بر زمین نهاد و لبهٔ تیزش را وسط سینه اش قرار داد و بر آن، فشار آورد و اینگونه خود را کشت. رسول خدا ﷺ فرمود: «بعضی از مردم، ظاهراً اعمال بهشتی انجام می دهند ولی در واقع، دوزخی هستند. و گروهی از مردم، ظاهراً رفتار دوزخی دارند؛ ولی در حقیقت، اهل بهشت اند».

باب (۷): کسی که بوسیلۀ سنگ به قتل برساند با سنگ، کشته می شود

۱۰۲۸ـــ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ جَارِيَةً وُجِدَ رَأْسُهَا قَدْ رُضَّ بَيْنَ حَجَرَيْنِ، فَسَأَلُوهَا: مَنْ صَنَعَ هَذَا بِكِ؟ فُلاَنٌ؟ فُلاَنٌ؟ حَتَّى ذَكَرُوا يَهُودِيًّا، فَأَوْمَتْ بِرَأْسِهَا، فَأُخِذَ الْيَهُودِيُّ فَأَقَرَّ، فَأَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُرَضَّ رَأْسُهُ بِالْحِجَارَةِ. (م/۱۲ ۱٦)

ترجمه: انس بن مالک ﷺ می گوید: دختر بچه ای را یافتند که سرش، میان دو سنگ کوبیده شده بود. از او پرسیدند که چه کسی تو را به این روز انداخته است؟ فلانی؟ فلانی؟ تا اینکه یک نفر یهودی را نام بردند. در این هنگام، او با سرش اشاره نمود که (بلی). سپس آن مرد یهودی را دستگیر کردند و او نیز اعتراف نمود. آنگاه رسول خدا ﷺ دستور داد تا سرش با سنگ، کوبیده شود (و قصاص گردد).

باب (۸): کسی که دست دیگری را گاز می گیرد و او دندانهای پیشین اش را بیرون می آورد

۱۰۲۹ـــ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً عَضَّ يَدَ رَجُلٍ، فَانْتَزَعَ يَدَهُ فَسَقَطَتْ ثَنِيَّتُهُ أَوْ ثَنَايَاهُ، فَاسْتَعْدَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا تَأْمُرُنِي؟ تَأْمُرُنِي أَنْ آمُرَهُ أَنْ يَدَعَ يَدَهُ فِي فِيكَ تَقْضَمُهَا كَمَا يَقْضَمُ الْفَحْلُ؟ ادْفَعْ يَدَكَ حَتَّى يَعَضَّهَا ثُمَّ انْتَزِعْهَا». (م/۱۳ ۱٦)

ترجمه: عمران بن حُصین می گوید: مردی دست دیگری را گزید. نفر دوم دستش را از دهان اولی، بیرون کشید و در نتیجه، دندانهای جلویی او افتادند. او از رسول خدا ﷺ خواست که به دادش برسد. رسول الله ﷺ فرمود: «چه دستوری می دهی؟ می خواهی به او بگویم تا دستش را در اختیار تو قرار دهد و تو آنرا مانند شتر مست، بجوی؟ اگر راست می گویی، دستت را در اختیار او قرار بده تا آنرا بجود و سپس بیرون بیاور» (یعنی هیچ کس، این کار را نمی کند و اجازه نمی دهد که دستش را بجوند پس دست شما دیه ندارد).

باب (۹): در زخمها، قصاص است مگر اینکه صاحبان زخم به دیه، راضی شوند

۱۰۳۰ــ عَنْ أَنَسٍ ﷺ: أَنَّ أُخْتَ الرُّبَيِّعِ، أُمَّ حَارِثَةَ ﷺ جَرَحَتْ إِنْسَانًا، فَاخْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «الْقِصَاصَ، الْقِصَاصَ». فَقَالَتْ أُمُّ الرَّبِيعِ: يَا رَسُولَ اللَّه أَيُقْتَصُّ مِنْ فُلاَنَةَ؟ وَاللَّه لاَ يُقْتَصُّ مِنْهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «سُبْحَانَ اللَّه يَا أُمَّ الرَّبِيعِ الْقِصَاصُ كِتَابُ اللَّه». قَالَتْ: لاَ، وَاللَّه لاَ يُقْتَصُّ مِنْهَا أَبَدًا، قَالَ: فَمَا زَالَتْ حَتَّى قَبِلُوا الدِّيَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّه مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّه لأَبَرَّهُ». (م/١٥ ١٦٧٥)

ترجمه: انس ﷺ می گوید: خواهر ربیع؛ مادر حارثه رضی الله عنها؛ فردی را مجروح ساخت. اختلاف را نزد نبی اکرم ﷺ بردند. رسول الله ﷺ فرمود: «باید قصاص شود، باید قصاص شود». مادر ربیع گفت: ای رسول خدا! آیا فلانی، قصاص می شود؟! بخدا سوگند که قصاص نمی شود. نبی اکرم ﷺ فرمود: «ای مادر ربیع! سبحان الله، قصاص، حکم کتاب خدا (قرآن) است». گفت: نه، سوگند به خدا که او هرگز قصاص نمی شود.

راوی می گوید: این گفتگو همچنان ادامه پیدا کرد تا اینکه آنان به دیه، راضی شدند. در این هنگام، رسول الله ﷺ فرمود: «در میان بندگان خدا، کسانی هستند که اگر به خدا سوگند یاد کنند، خداوند، سوگندشان را راست می گرداند».

باب (۱۰): دربارۀ کسی که به قتل اعتراف کند و به ولی مقتول سپرده شود و ولی او را ببخشد

۱۰۳۱ــ عَن عَلْقَمَةَ بْنِ وَائِلٍ: أَنَّ أَبَاهُ ﷺ حَدَّثَهُ قَالَ: إِنِّي لَقَاعِدٌ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ جَاءَ رَجُلٌ يَقُودُ آخَرَ بِنِسْعَةٍ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه، هَذَا قَتَلَ أَخِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ: «أَقَتَلْتَهُ»؟ فَقَالَ: إِنَّهُ لَوْ لَمْ يَعْتَرِفْ أَقَمْتُ عَلَيْه الْبَيِّنَةَ، قَالَ: نَعَمْ قَتَلْتُهُ، قَالَ: «كَيْفَ قَتَلْتَهُ»؟ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَهُوَ نَخْتَبِطُ مِنْ شَجَرَةٍ، فَسَبَّنِي فَأَغْضَبَنِي، فَضَرَبْتُهُ بِالْفَأْسِ عَلَى قَرْنِه فَقَتَلْتُهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «هَلْ لَكَ مِنْ شَيْءٍ تُؤَدِّيه عَنْ نَفْسِكَ»؟ قَالَ: مَا لِي مَالٌ إِلاَّ كِسَائِي وَفَأْسِي، قَالَ: «فَتَرَى قَوْمَكَ

يَشْتَرُونَكَ»؟ قَالَ: أَنَا أَهْوَنُ عَلَى قَوْمِي مِنْ ذَاكَ، فَرَمَى إِلَيْهِ بِنِسْعَتِهِ وَقَالَ: «دُونَكَ صَاحِبَكَ». فَانْطَلَقَ بِهِ الرَّجُلُ، فَلَمَّا وَلَّى قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنْ قَتَلَهُ فَهُوَ مِثْلُهُ». فَرَجَعَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّكَ قُلْتَ: «إِنْ قَتَلَهُ فَهُوَ مِثْلُهُ». وَأَخَذْتُهُ بِأَمْرِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَا تُرِيدُ أَنْ يَبُوءَ بِإِثْمِكَ وَإِثْمِ صَاحِبِكَ»؟ قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ ـــ لَعَلَّهُ قَالَ ـــ بَلَى، قَالَ: «فَإِنَّ ذَاكَ كَذَاكَ». قَالَ: فَرَمَى بِنِسْعَتِهِ وَخَلَّى سَبِيلَهُ. (م/٨٠ ١٦)

ترجمه: علقمه بن وائل می گوید: پدرم گفت: من همراه نبی اکرم ﷺ نشسته بودم که مردی آمد در حالی که مرد دیگری را با ریسمان چرمینی بسته بود و با خود می کشید. پس گفت: ای رسول خدا! این، برادرم را کشته است. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا برادرش را کشته ای»؟ مرد اولی گفت: اگر اعتراف نکند، گواه می آورم. مرد دیگر گفت: بله، برادرش را به قتل رساندم. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «چگونه او را کشتی»؟ گفت: من و او با یکدیگر درختی را با عصا می زدیم تا برگهایش بریزد؛ او مرا دشنام داد و خشمگین ساخت. به همین خاطر، من با تبر به فرق سرش کوبیدم و او را به قتل رساندم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «آیا چیزی داری که در قبال خودت، بدهی»؟ گفت: بجز چادر و تبرم، چیز دیگری ندارم. فرمود: «آیا قومت تو را می خرند»؟ (و آزاد می کنند؟) گفت: من نزد قوم ام بی ارزش تر از این هستم. پیامبر اکرم ﷺ طناب را بسوی آن مرد انداخت و فرمود: «همراهت را بگیر». آن مرد او را برد. اما هنگامی که رفت، رسول الله ﷺ فرمود: «اگر قاتل را بکشد، مثل او می شود». (هیچ کس بر دیگری منتی ندارد). سپس ولی مقتول برگشت و گفت: ای رسول خدا! به من اطلاع دادند که شما فرموده اید: «اگر قاتل را بکشد، مثل او می شود» در صورتی که من او را به دستور شما دستگیر کردم!

رسول الله ﷺ فرمود: «آیا نمی خواهی که او گناه تو و برادرت را متحمل شود»؟ گفت: ای پیامبر خدا! بلی. رسول الله ﷺ فرمود: «پس اینگونه می شود». راوی می گوید: پس از این گفت و شنود، ولی مقتول ریسمانش را انداخت و او (قاتل) را آزاد ساخت.

باب (۱۱): دیهٔ جنین و زنی که بر اثر ضربه زدن به شکمش، سقط جنین نماید و خودش و جنینش بمیرند

۱۰۳۲ـ عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ ﷺ قَالَ: اقْتَتَلَتْ امْرَأَتَانِ مِنْ هُذَیْلٍ، فَرَمَتْ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى بِحَجَرٍ فَقَتَلَتْهَا، وَمَا فِي بَطْنِهَا، فَاخْتَصَمُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّ دِيَةَ جَنِينِهَا غُرَّةٌ عَبْدٌ أَوْ وَلِيدَةٌ، وَقَضَى بِدِيَةِ الْمَرْأَةِ عَلَى عَاقِلَتِهَا، وَوَرَّثَهَا وَلَدَهَا وَمَنْ مَعَهُمْ، فَقَالَ حَمَلُ بْنُ النَّابِغَةِ الْهُذَلِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ أَغْرَمُ مَنْ لاَ شَرِبَ وَلاَ أَكَلَ، وَلاَ نَطَقَ وَلاَ اسْتَهَلَّ؟ فَمِثْلُ ذَلِكَ يُطَلُّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا هَذَا مِنْ إِخْوَانِ الْكُهَّانِ». مِنْ أَجْلِ سَجْعِهِ الَّذِي سَجَعَ. (م/ ۱٦۸۱)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: دو زن از قبیلهٔ هذیل با یکدیگر درگیر شدند؛ پس یکی از آنها سنگی بسوی دیگری، پرتاب کرد و آن زن و جنینش را به قتل رساند. اختلاف را نزد رسول الله ﷺ بردند. آنحضرت ﷺ چنین داوری فرمود که خون بهای جنین، یک برده یا یک کنیز می باشد و دیهٔ مقتول را به عهدهٔ عاقله (خویشاوندان پدری) قاتل گذاشت و آنرا بعنوان ارث فرزندان مقتول و سایر وارثانش، قرار داد. آنگاه، حَمَل بن نابغه هُذلی گفت: ای رسول خدا! چگونه برای کسی که نخورده و نیاشامیده و سخن نگفته و حیات نداشته است، جریمه پرداخت کنم؟ چنین کسی خونبها ندارد. رسول الله ﷺ بخاطر سخن موزونی که بکار برد، فرمود: «این شخص، برادر کاهنان است» (مثل آنها حرف می زند)

باب (۱۲): چیز تلف شده ای که دیه ندارد

۱۰۳۳ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «الْبِئْرُ جَرْحُهَا جُبَارٌ، وَالْمَعْدِنُ جَرْحُهُ جُبَارٌ، وَالْعَجْمَاءُ جَرْحُهَا جُبَارٌ، وَفِي الرِّكَازِ الْخُمُسُ». (م/ ۱۷۱۰)

ترجمه: از ابو هریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، در چاه کسی بیفتد، حقش به هدر می رود و دیه ندارد. و کسی که در معدن، آسیب ببیند و نابود شود،

حقش به هدر می رود و دیه ندارد. و آنچه را حیوانی (بدون هدایت کسی) تلف کند، حقش به هدر می رود و دیه ندارد. و زکات گنج، یک پنجم آن است».

٢٩ـ کتاب قسامه[1]

باب (١): چه کسانی باید سوگند بخورند؟

١٠٢٤ـ عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ، عَنْ رِجَالٍ مِنْ كُبَرَاءِ قَوْمِهِ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةَ خَرَجَا إِلَى خَيْبَرَ، مِنْ جَهْدٍ أَصَابَهُمْ، فَأَتَى مُحَيِّصَةُ فَأَخْبَرَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَهْلٍ قَدْ قُتِلَ وَطُرِحَ فِي عَيْنٍ أَوْ فَقِيرٍ، فَأَتَى يَهُودَ فَقَالَ: أَنْتُمْ وَاللَّهِ قَتَلْتُمُوهُ، قَالُوا: وَاللَّهِ مَا قَتَلْنَاهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّى قَدِمَ عَلَى قَوْمِهِ، فَذَكَرَ لَهُمْ ذَلِكَ، ثُمَّ أَقْبَلَ هُوَ وَأَخُوهُ حُوَيِّصَةُ ـ وَهُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ ـ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَهْلٍ، فَذَهَبَ مُحَيِّصَةُ لِيَتَكَلَّمَ، وَهُوَ الَّذِي كَانَ بِخَيْبَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِمُحَيِّصَةَ: «كَبِّرْ، كَبِّرْ». يُرِيدُ السِّنَّ، فَتَكَلَّمَ حُوَيِّصَةُ، ثُمَّ تَكَلَّمَ مُحَيِّصَةُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِمَّا أَنْ يَدُوا صَاحِبَكُمْ وَإِمَّا أَنْ يُؤْذِنُوا بِحَرْبٍ»؟ فَكَتَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهِمْ فِي ذَلِكَ، فَكَتَبُوا إِنَّا وَاللَّهِ مَا قَتَلْنَاهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِحُوَيِّصَةَ وَمُحَيِّصَةَ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ: «أَتَحْلِفُونَ وَتَسْتَحِقُّونَ دَمَ صَاحِبِكُمْ»؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَتَحْلِفُ لَكُمْ يَهُودُ»؟ قَالُوا: لَيْسُوا بِمُسْلِمِينَ، فَوَادَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عِنْدِهِ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِائَةَ نَاقَةٍ حَتَّى أُدْخِلَتْ عَلَيْهِمُ الدَّارَ، فَقَالَ سَهْلٌ: فَلَقَدْ رَكَضَتْنِي مِنْهَا نَاقَةٌ حَمْرَاءُ. (م/ ١٦٦٩)

ترجمه: سهل بن ابی حثمه به روایت از جمعی از بزرگان قومش می گوید: عبدالله بن سهل و محیصه از شدت فقر و تنگدستی به خیبر رفتند. سپس محیصه آمد و اطلاع داد که عبدالله بن سهل را کشته اند و در چشمهٔ آب یا چاهی انداخته اند. آنگاه محیصه نزد یهود رفت

---

[1] بر اساس اختلافی که میان فقها وجود دارد، برخی می گویند: به این معنی است که اگر کسی در محله ای کشته شده بود پنجاه نفر از اولیای خون سوگند بخورند و دیه آنرا از اهل محله بگیرند. بعضی دیگر می گویند: پنجاه نفر از اهل همان محله، سوگند بخورند که ما نکشته ایم و نمی دانیم چه کسی کشته است و دیه اش را پرداخت نمایند.

و گفت: سوگند به خدا که شما او را کشته اید. آنان گفتند: سوگند به خدا، ما او را نکشته ایم. بعد از آن، محیصه آمد تا اینکه به قومش رسید و ماجرا را برای آنان، تعریف کرد. آنگاه محیصه و برادر بزرگش حویصه و عبدالرحمن بن سهل نزد نبی اکرم ﷺ رفتند. پس محیصه که همراه عبدالله بن سهل به خیبر رفته بود، شروع به سخن گفتن نمود. رسول الله ﷺ خطاب به محیصه فرمود: «بگذار تا بزرگتر از تو سخن بگوید؛ بگذار تا بزرگتر از تو سخن بگوید». پس نخست، حویصه و بعد از آن، محیصه صحبت کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «یهود باید یا خون بهای دوست شما را بدهند یا اعلان جنگ کنند»؟ آنگاه رسول خدا ﷺ نامه ای در این باره به آنان نوشت. آنها در پاسخ نوشتند که: بخدا سوگند، ما او را نکشته ایم. رسول الله ﷺ به حویصه و محیصه و عبدالرحمن فرمود: «آیا برای اثبات خون دوستتان سوگند می خورید»؟ گفتند: خیر. فرمود: «پس یهود، سوگند می خورند». گفتند: آنان، مسلمان نیستند. آنگاه رسول خدا ﷺ از طرف خودش به آنان، دیه پرداخت نمود؛ صد شتر برای آنان فرستاد و در منزلشان به آنها تحویل داد. سهل می گوید: یک شتر سرخ از میان آن شتران، مرا لگد زد.

باب (۲): باقی گذاشتن قسامت به حالت قبلی

۱۰۳۵ــ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ الأَنْصَارِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَقَرَّ الْقَسَامَةَ عَلَى مَا كَانَتْ عَلَيْهِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ. (م/ ١٦٧٠)

ترجمه: مردی انصاری از یاران رسول خدا ﷺ فرمود: رسول خدا ﷺ قسامت را به همان حالت و دوران جاهلیت، باقی گذاشت.

۳۰ــ کتاب حدود

حد زنا

باب (۱): حد دوشیزه و زنی که مرتکب زنا شوند

۱۰۳٦ــ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ﷺ قَالَ: كَانَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ إِذَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كُرِبَ لِذَلِكَ وَتَرَبَّدَ لَهُ وَجْهُهُ، قَالَ: فَأُنْزِلَ عَلَيْهِ ذَاتَ يَوْمٍ، فَلُقِيَ كَذَلِكَ، فَلَمَّا

سُرِّيَ عَنْهُ قَالَ: «خُذُوا عَنِّي، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً، الثَّيِّبُ بِالثَّيِّبِ وَالْبِكْرُ بِالْبِكْرِ، الثَّيِّبُ جَلْدُ مِائَةٍ، ثُمَّ رَجْمٌ بِالْحِجَارَةِ، وَالْبِكْرُ جَلْدُ مِائَةٍ ثُمَّ نَفْيُ سَنَةٍ». (م/ ۹۰ ۱۶)

ترجمه: عباده بن صامت ﷺ می گوید: هرگاه بر نبی اکرم ﷺ وحی نازل می شد، کار برایش دشوار می شد و چهره اش دگرگون می گشت. روزی بر آنحضرت ﷺ وحی نازل شد و همین حالت به ایشان، دست داد. هنگامی که این حالت، برطرف گردید، فرمود: «احکام را از من یاد بگیرید؛ خداوند تکلیف زنان زناکار را مشخص نمود؛ اگر مردی که ازدواج نموده با زنی که ازدواج نموده، مرتکب زنا شدند، باید صد ضربه شلاق زده شده و بعد از آن، سنگسار شوند. و اگر دوشیزه ای با پسری که ازدواج نکرده، مرتکب زنا شدند، باید صد ضربه شلاق زده شوند و یک سال، تبعید گردند».

باب (۲): سنگسار زن و مردی که بعد از ازدواج، مرتکب زنا شوند

۱۰۳۷ــ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ: وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، فَكَانَ مِمَّا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةُ الرَّجْمِ، قَرَأْنَاهَا وَوَعَيْنَاهَا وَعَقَلْنَاهَا، فَرَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرَجَمْنَا بَعْدَهُ، فَأَخْشَى، إِنْ طَالَ بِالنَّاسِ زَمَانٌ، أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ، مَا نَجِدُ الرَّجْمَ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَيَضِلُّوا بِتَرْكِ فَرِيضَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ، وَإِنَّ الرَّجْمَ فِي كِتَابِ اللَّهِ حَقٌّ عَلَى مَنْ زَنَى ــ إِذَا أَحْصَنَ ــ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ، إِذَا قَامَتِ الْبَيِّنَةُ، أَوْ كَانَ الْحَبَلُ أَوِ الاعْتِرَافُ. (م/ ۹۱ ۱۶)

ترجمه: عبیدالله بن عبدالله بن عتبه می گوید: شنیدم که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می گوید: عمر بن خطاب ﷺ که بالای منبر رسول خدا ﷺ نشسته بود، گفت: خداوند عزوجل محمد ﷺ را به حق، مبعوث نمود و قرآن را بر او نازل فرمود. یکی از مواردی که بروی نازل گردید، آیهٔ رجم (سنگسار) بود. این آیه را ما تلاوت کردیم، حفظ کردیم و خوب فهمیدیم.

بر اساس این آیه، رسول خدا ﷺ سنگسار نمود و ما هم بعد از ایشان، سنگسار نمودیم. (البته تلاوت آن، نسخ گردید ولی حکم آن، باقی ماند). من از آن می ترسم که گذشت زمان باعث شود تا بعضی بگویند: ما حکم سنگسار را در کتاب خدا (قرآن) نمی بینیم و اینگونه با ترک فرضی که خداوند نازل فرموده است، گمراه شوند. باید بدانید که سنگسار در قرآن کریم برای زن و مردی که بعد از ازدواج، مرتکب زنا شوند و گواه بر زنا وجود داشته باشد یا زن، حامله شود و یا اعتراف کنند، ثابت و حق است.

باب (۳): حد کسی که به زنا اعتراف کند

۱۰۳۸ــ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ قَالَ: أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِرَجُلٍ قَصِيرٍ، أَشْعَثَ، ذِي عَضَلَاتٍ، عَلَيْهِ إِزَارٌ، وَقَدْ زَنَى، فَرَدَّهُ مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَرُجِمَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُلَّمَا نَفَرْنَا غَازِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، تَخَلَّفَ أَحَدُكُمْ يَنِبُّ نَبِيبَ التَّيْسِ، يَمْنَحُ إِحْدَاهُنَّ الْكُثْبَةَ، إِنَّ اللَّهَ لاَ يُمْكِنِّي مِنْ أَحَدٍ مِنْهُمْ إِلاَّ جَعَلْتُهُ نَكَالاً». أَوْ نَكَّلْتُهُ، قَالَ: فَحَدَّثْتُهُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ فَقَالَ: إِنَّهُ رَدَّهُ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ، وَفِي رِوَايَةٍ: فَرَدَّهُ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاَثًا. (م/ ١٦٩٢)

ترجمه: جابر بن سمره ﷺ می گوید: مردی قد کوتاه را با موهایی ژولیده که ازاری پوشیده بود و عضله های نیرومندی داشت و مرتکب زنا شده بود، نزد رسول الله ﷺ آوردند. (او اعتراف به زنا کرد). آنحضرت ﷺ دو بار از او نپذیرفت. سرانجام، دستور داد و آن مرد، سنگسار شد. آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، ما برای جهاد در راه خدا بیرون می شویم، بعضی از شما در خانه می مانند و صدای بز نر مست، در می آورند و زنان را با شیر اندکی، فریب می دهند. به هر یکی از آنها که خداوند مرا مسلط گرداند، او را چنان تنبیهی می کنم که باعث عبرت دیگران شود».

راوی می گوید: این حدیث را برای سعید بن جبیر بیان کردم. وی گفت: پیامبر اکرم ﷺ او را چهار بار برگرداند و از او نپذیرفت. و در روایتی آمده است که: دو یا سه بار او را برگرداند.

باب (۴): دربارۀ عدم پذیرش اعتراف به زنا تا چهار مرتبه و چاله کندن برای کسی که سنگسار می شود و فرصت دادن به زن باردار تا هنگام وضع حمل، و نماز خواندن بر کسی که سنگسار می گردد

١٠٢٩ ـ عَنْ بُرَيْدَةَ ﷺ: أَنَّ مَاعِزَ بْنَ مَالِك الأَسْلَمِيَّ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه، إِنِّي قَدْ ظَلَمْتُ نَفْسِي وَزَنَيْتُ وَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ تُطَهِّرَنِي، فَرَدَّهُ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ الْغَد أَتَاهُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّه إِنِّي قَدْ زَنَيْتُ، فَرَدَّهُ الثَّانِيَةَ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّه ﷺ إِلَى قَوْمه فَقَالَ: «أَتَعْلَمُونَ بِعَقْله بَأْسًا تُنْكِرُونَ مِنْهُ شَيْئًا»؟ فَقَالُوا: مَا نَعْلَمُهُ إِلاَّ وَفِيَّ الْعَقْلِ، مِنْ صَالحينَا فِيمَا نُرَى، فَأَتَاهُ الثَّالثَةَ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ أَيْضًا فَسَأَلَ عَنْهُ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّهُ لاَ بَأْسَ بِه وَلاَ بِعَقْله، فَلَمَّا كَانَ الرَّابِعَةَ حَفَرَ لَهُ حُفْرَةً ثُمَّ أَمَرَ بِه فَرُجِمَ، قَالَ فَجَاءَتْ الْغَامِدِيَّةُ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّه إِنِّي قَدْ زَنَيْتُ فَطَهِّرْنِي، وَإِنَّهُ رَدَّهَا، فَلَمَّا كَانَ الْغَدُ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّه لِمَ تَرُدُّنِي؟ لَعَلَّكَ أَنْ تَرُدَّنِي كَمَا رَدَدْتَ مَاعِزًا، فَوَاللَّه إِنِّي لَحُبْلَى، قَالَ: «إِمَّا لاَ، فَاذْهَبِي حَتَّى تَلِدِي». فَلَمَّا وَلَدَتْ أَتَتْهُ بِالصَّبِيِّ فِي خِرْقَة، قَالَتْ: هَذَا قَدْ وَلَدْتُهُ، قَالَ: «اذْهَبِي فَأَرْضِعِيه حَتَّى تَفْطِمِيه». فَلَمَّا فَطَمَتْهُ أَتَتْهُ بِالصَّبِيِّ فِي يَده كِسْرَةُ خُبْز فَقَالَتْ هَذَا، يَا نَبِيَّ اللَّه قَدْ فَطَمْتُهُ، وَقَدْ أَكَلَ الطَّعَامَ، فَدَفَعَ الصَّبِيَّ إِلَى رَجُلٍ مِنْ الْمُسْلِمِينَ، ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَحُفِرَ لَهَا إِلَى صَدْرِهَا، وَأَمَرَ النَّاسَ فَرَجَمُوهَا، فَيُقْبِلُ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيد بِحَجَرٍ، فَرَمَى رَأْسَهَا، فَتَنَضَّحَ الدَّمُ عَلَى وَجْه خَالِد، فَسَبَّهَا، فَسَمِعَ نَبِيُّ اللَّه ﷺ سَبَّهُ إِيَّاهَا فَقَالَ: «مَهْلاً يَا خَالِدُ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَده لَقَدْ تَابَتْ تَوْبَةً لَوْ تَابَهَا صَاحِبُ مَكْسٍ لَغُفِرَ لَهُ». ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَصَلَّى عَلَيْهَا وَدُفِنَتْ. (م/٩٥ ١٦)

ترجمه: بریده ﷺ می گوید: مالك بن ماعز اسلمی نـزد رسـول الله ﷺ آمـد و گفـت: ای رسول خدا! من به خودم، ستم کردم ومرتکب زنـا شـدم و از شـما مـی خـواهم کـه مـرا پـاك بگردانید. رسول خدا ﷺ او را برگرداند (از او نپذیرفت). فردای آن روز، دوباره آمـد و گفـت: ای رسول خدا! من مرتکب زنا شده ام. بـار دوم هـم پیـامبر اکـرم ﷺ او را بازگردانیـد. آنگـاه،

رسول خدا ﷺ شخصی را نزد قومش فرستاد و فرمود: «آیا در عقل او مشکلی سراغ دارید که کارهای ناپسندی انجام دهد»؟ گفتند: به اعتقاد ما، او از نظر خرد و اندیشه جزو افراد خردمند ما بشمار می رود. ماعز برای سومین بار آمد (و اعتراف کرد). بار دیگر رسول خدا ﷺ شخصی را فرستاد تا دربارهٔ او تحقیق کند. باز هم خبر آوردند که او انسانی طبیعی است و از نظر عقلی، مشکلی ندارد. چهارمین بار، رسول الله ﷺ دستور داد تا چاله ای حفر کردند و او را سنگسار نمودند.

راوی می گوید: بعد از آن، یک زن از قبیلهٔ بنی غامد آمد و گفت: ای رسول خدا! من مرتکب زنا شده ام؛ مرا پاک گردان. رسول اکرم ﷺ او را برگرداند. فردای آن روز، زن غامدی گفت: ای رسول خدا! چرا مرا بر می گردانی؟ شاید مانند ماعز مرا بر می گردانی. بخدا سوگند که من حامله هستم. نبی اکرم ﷺ فرمود: «هم اکنون که بر اعترافت، اصرار می ورزی، برو تا وضع حمل نمایی» (آنگاه بیا). سرانجام، هنگامی که آن زن، وضع حمل نمود، بچه را داخل کهنه ای پیچیده بود و خدمت نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: این بچه، بدنیا آمده است. رسول خدا ﷺ فرمود: «برو تا هنگامی که او را از شیر نگرفته ای، به او شیر بده».

آن زن، هنگامی که کودک را از شیر گرفت، او را که قطعه نانی در دست داشت، نزد رسول خدا ﷺ آورد و گفت: ای رسول خدا! این کودک است که از شیر گرفته ام و غذا می خورد. آنگاه رسول الله ﷺ کودک را به مردی از مسلمانان سپرد و دستور داد تا چاله ای به ارتفاع سینه اش، حفر نمایند و او را سنگسار کنند. در آن اثنا، خالد بن ولید سنگی آورد و به سر آن زن زد. در نتیجه، قطره های خونی بر چهرهٔ او ریخت. خالد آن زن را بد و بی راه گفت. نبی اکرم ﷺ سخنانش را شنید و فرمود: «آهسته ای خالد! سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، این زن چنان توبه ای نموده است که اگر صاحب مَکس[1] توبه می کرد، مورد مغفرت، قرار می گرفت». سپس آنحضرت ﷺ بر او نماز جنازه خواند و طبق دستور وی، دفن گردید.

---

[1] به کسی می گویند که مالیات را جمع آوری می نماید یا گمرکی می گیرد و در حق مردم، ستم می کند و پول اضافی از آنان می گیرد. پس معلوم می شود که خوردن مال مردم، گناه بسیار بزرگی است

باب (۵): سنگسار کردن یهودی ذمی در صورتی که مرتکب زنا شود

۱۰٤۰ــ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أُتِيَ بِيَهُودِيٍّ وَيَهُودِيَّةٍ قَدْ زَنَيَا، فَانْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى جَاءَ يَهُودَ، فَقَالَ: «مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَاةِ عَلَى مَنْ زَنَى»؟ قَالُوا: نُسَوِّدُ وُجُوهَهُمَا وَنُحَمِّلُهُمَا، وَنُخَالِفُ بَيْنَ وُجُوهِهِمَا، وَيُطَافُ بِهِمَا، قَالَ: «فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». فَجَاءُوا بِهَا فَقَرَءُوهَا، حَتَّى إِذَا مَرُّوا بِآيَةِ الرَّجْمِ، وَضَعَ الْفَتَى، الَّذِي يَقْرَأُ، يَدَهُ عَلَى آيَةِ الرَّجْمِ، وَقَرَأَ مَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا وَرَاءَهَا، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ، وَهُوَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: مُرْهُ فَلْيَرْفَعْ يَدَهُ، فَرَفَعَهَا، فَإِذَا تَحْتَهَا آيَةُ الرَّجْمِ، فَأَمَرَ بِهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرُجِمَا، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: كُنْتُ فِيمَنْ رَجَمَهُمَا، فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ يَقِيهَا مِنْ الْحِجَارَةِ بِنَفْسِهِ. (م/۹۹ ١٦)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: مرد و زنی از یهودیان را که مرتکب زنا شده بودند، نزد رسول الله ﷺ آوردند. آنحضرت ﷺ نزد یهودیان رفت و فرمود: «دربارۀ کسی که مرتکب زنا شود، در تورات چه حکمی آمده است»؟ گفتند: ما چهره های آنان را سیاه می کنیم و پشت به یکدیگر (بر الاغی) سوار می نماییم و داخل شهر می گردانیم. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر راست می گویید، تورات را بیاورید». آنان تورات را آوردند و خواندند. جوانی که تورات را می خواند، همین که به آیۀ سنگسار رسید، دستش را بالای آن گذاشت و قبل و بعد از آن را خواند. عبدالله بن سلام که همراه رسول خدا ﷺ بود، خطاب به آنحضرت ﷺ گفت: دستور دهید تا دستش را بردارد. او دستش را برداشت و آیۀ سنگسار را زیر دستش دیدند.

آنگاه، طبق دستور رسول خدا ﷺ آن دو، سنگسار شدند. عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: من جزو کسانی بودم که آنها را سنگسار کردند. لذا آن مرد یهودی را دیدم که خودش را سپر قرار می دهد تا سنگها به زن برخورد نکنند.

باب (۶): شلاق زدن کنیز در صورتی که مرتکب زنا شود

١٠٤١ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سُئِلَ عَنْ الأَمَةِ إِذَا زَنَتْ وَلَمْ تُحْصِنْ؟ قَالَ: «إِنْ زَنَتْ فَاجْلِدُوهَا، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَاجْلِدُوهَا، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَاجْلِدُوهَا، ثُمَّ بِيعُوهَا وَلَوْ بِضَفِيرٍ». قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: لاَ أَدْرِي، أَبَعْدَ الثَّالِثَةِ أَوْ الرَّابِعَةِ. (م/ ١٧٠٣)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: از رسول الله ﷺ دربارۀ کنیزی که قبل از ازدواج، مرتکب زنا شده شود، پرسیدند. فرمود: «اگر مرتکب زنا شد، او را شلاق بزنید. اگر دوباره هم مرتکب زنا شد، باز هم او را شلاق بزنید. اگر برای بار سوم، مرتکب زنا شد، این بار نیز او را شلاق بزنید. و اگر بار دیگر، مرتکب زنا شد، او را بفروشید اگر چه در برابر یک ریسمان باشد».

ابن شهاب (یکی از راویان حدیث) می گوید: نمی دانم که دستور فروش را پیامبر اکرم ﷺ بعد از سومین مرتبه یا چهارمین مرتبه، مطرح نمود.

باب (۷): صاحب برده بر برده اش، حد را جاری کند

١٠٤٢ــ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ ﷺ قَالَ: خَطَبَ عَلِيٌّ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَقِيمُوا عَلَى أَرِقَّائِكُمْ الْحَدَّ، مَنْ أَحْصَنَ مِنْهُمْ وَمَنْ لَمْ يُحْصِنْ، فَإِنَّ أَمَةً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ زَنَتْ، فَأَمَرَنِي أَنْ أَجْلِدَهَا، فَإِذَا هِيَ حَدِيثُ عَهْدٍ بِنِفَاسٍ، فَخَشِيتُ، إِنْ أَنَا جَلَدْتُهَا، أَنْ أَقْتُلَهَا، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «أَحْسَنْتَ». وَزَادَ فِي رِوَايَةٍ: «اتْرُكْهَا حَتَّى تَمَاثَلَ». (م/ ١٧٠٥)

ترجمه: ابو عبدالرحمن ﷺ می گوید: علی ﷺ سخنرانی نمود و گفت: ای مردم! حد را بر برده هایتان، چه ازدواج کرده اند چه نکرده اند، اجرا کنید؛ زیرا یک بار، کنیز رسول خدا ﷺ مرتکب زنا شد؛ آنحضرت ﷺ به من دستور داد تا او را شلاق بزنم. من متوجه شدم که او تازه وضع حمل نموده است؛ لذا ترسیدم که اگر شلاقش بزنم، بدستم کشته شود. به همین خاطر، نبی اکرم ﷺ را در جریان گذاشتم. فرمود: «کار خوبی کردی» (که شلاق نزده ای). و در

روایتی آمده است که فرمود: «بگذار تا شفا یابد» (آنگاه شلاقش بزن).

حد دزدی

باب (۱): مقدار مالی که قطع کردن دست را واجب می گرداند

١٠٤٣ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لاَ تُقْطَعُ يَــدُ السَّارِقِ إِلاَّ فِي رُبْعِ دِينَارٍ فَصَاعِدًا». (م/٨٤ ١٦)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «دست دزد تنها در صورتی قطع می شود که یک چهارم دینار یا بیشتر از آن، دزدیده باشد».

باب (۲): قطع کردن دست بخاطر چیزی که قیمتش سه درهم است

١٠٤٤ـــ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَطَعَ سَارِقًا فِي مِجَنٍّ قِيمَتُهُ ثَلاَثَةُ دَرَاهِمَ. (م/٨٦ ١٦)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ دست دزدی را بخاطر سپری که قیمتش سه درهم بود، قطع نمود.

باب (۳): قطع کردن دست بخاطر دزدیدن تخم مرغ

١٠٤٥ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ، يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ فَتُقْطَعُ يَدُهُ، وَيَسْرِقُ الْحَبْلَ فَتُقْطَعُ يَدُهُ». (م/٨٧ ١٦)

ترجمه: از ابوهریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود: «خداوند، دزد را لعنت کند که با دزدیدن تخم مرغ و ریسمان، باعث می شود تا دستش قطع گردد». (نخست، تخم مرغ سرقت می کند و بعد چیزهای بزرگتر، و اینگونه باعث می شود که دستش قطع گردد).

باب (۴): منع کردن از شفاعت در حدود

١٠٤٦ـــ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ قُرَيْشًا أَهَمَّهُمْ شَــأْنُ

الْمَرْأَة الَّتي سَرَقَتْ في عَهْد النَّبيِّ ﷺ في غَزْوَة الْفَتْح، فَقَالُوا: مَنْ يُكَلِّمُ فيهَا رَسُولَ اللَّه ﷺ؟ فَقَالُوا: وَمَنْ يَجْتَرِئُ عَلَيْه إلاَّ أُسَامَةُ بْنُ زَيْد، حبُّ رَسُول اللَّه ﷺ؟ فَأُتيَ بهَا رَسُولُ اللَّه ﷺ فَكَلَّمَهُ فيهَا أُسَامَةُ بْنُ زَيْد، فَتَلَوَّنَ وَجْهُ رَسُول اللَّه ﷺ فَقَالَ: «أَتَشْفَعُ في حَدٍّ منْ حُدُود اللَّه»؟ فَقَالَ لَهُ أُسَامَةُ: اسْتَغْفرْ لي يَا رَسُولَ اللَّه، فَلَمَّا كَانَ الْعَشيُّ قَامَ رَسُولُ اللَّه ﷺ فَاخْتَطَبَ فَأَثْنَى عَلَى اللَّه بمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذينَ منْ قَبْلكُمْ، أَنَّهُمْ كَانُوا إذَا سَرَقَ فيهمْ الشَّريفُ تَرَكُوهُ، وَإذَا سَرَقَ فيهمْ الضَّعيفُ أَقَامُوا عَلَيْه الْحَدَّ، وَإنِّي وَالَّذي نَفْسي بيَده لَوْ أَنَّ فَاطمَةَ بنْتَ مُحَمَّد سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا». ثُمَّ أَمَرَ بتلْكَ الْمَرْأَة الَّتي سَرَقَتْ فَقُطعَتْ يَدُهَا، قَالَتْ عَائشَةُ رَضيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: فَحَسُنَتْ تَوْبَتُهَا بَعْدُ، وَتَزَوَّجَتْ وَكَانَتْ تَأْتيني بَعْدَ ذَلكَ، فَأَرْفَعُ حَاجَتَهَا إلَى رَسُول اللَّه ﷺ.(م/٨٨ ١٦)

ترجمه: عایشه رضی الله عنها؛ همسر گرامی نبی اکرم ﷺ؛ می گوید: یک زن مخزومی که در دوران رسول الله ﷺ در فتح مکه، دزدی کرد، باعث نگرانی قریش گردید. لذا گفتند: چه کسی دربارۀ او با رسول الله ﷺ صحبت می کند؟ عده ای جواب دادند: چه کسی بجز اسامه بن زید؛ محبوب رسول خداﷺ؛ چنین جسارتی دارد؟ اینجا بود که اسامه بن زید رضی الله عنهما را آوردند. او دربارۀ آن زن، با پیامبر اکرم ﷺ صحبت کرد. چهرۀ رسول الله ﷺ تغییر نمود و فرمود: «آیا در مورد حدی از حدود خدا، شفاعت می کنی»؟ اسامه گفت: ای رسول خدا! برای من طلب مغفرت کن. سپس، هنگام عشا، رسول خدا ﷺ برخاست و به سخنرانی پرداخت. نخست، آنحضرت ﷺ خدا را آنگونه که شایستۀ اوست، حمد و ثنا گفت و فرمود: «اما بعد، آنچه باعث هلاک امتهای گذشته گردید، این بود که اگر فرد مشهوری، مرتکب دزدی می شد، او را رها می کردند. و اگر فرد ضعیفی، مرتکب دزدی می شد، حد را بر او جاری می ساختند (دستش را قطع می کردند) بخدا سوگند که اگر فاطمه دختر محمد هم دزدی می کرد دستش را قطع می نمودم». آنگاه دستور داد و دست آن زن، قطع گردید.

یونس از ابن شهاب، و ابن شهاب ازعروه روایت می کند که عایشه رضی الله عنها گفت:

بعدها، آن زن، خوب توبه کرد و ازدواج نمود و گاهی نزد من می آمد و من نیازش را به رسول خدا ﷺ می گفتم.

حد شراب خواری

باب (۱): شراب خوار را چند ضربه شلاق بزنند؟

١٠٤٧ــ عَن حُصَيْنِ بْنِ الْمُنْذِرِ أَبِي سَاسَانَ قَالَ: شَهِدْتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ ﷺ وَأُتِيَ بِالْوَلِيد، قَدْ صَلَّى الصُّبْحَ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: أَزِيدُكُمْ؟ فَشَهِدَ عَلَيْه رَجُلَان ــ أَحَدُهُمَا حُمْرَانُ ــ أَنَّهُ شَرِبَ الْخَمْرَ وَشَهِدَ آخَرُ أَنَّهُ قَاءَهَ، فَقَالَ عُثْمَانُ: إِنَّهُ لَمْ يَتَقَيَّأْ حَتَّى شَرِبَهَا، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، قُمْ فَاجْلدْهُ، فَقَالَ عَلِيٌّ: قُمْ، يَا حَسَنُ فَاجْلدْهُ، فَقَالَ الْحَسَنُ: وَلِّ حَارَّهَا مَنْ تَوَلَّى قَارَّهَا، فَكَأَنَّهُ وَجَدَ عَلَيْه، فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّه بْنَ جَعْفَرٍ، قُمْ فَاجْلدْهُ، فَجَلَدَهُ، وَعَلِيٌّ ﷺ يَعُدُّ حَتَّى بَلَغَ أَرْبَعِينَ، فَقَالَ: أَمْسِكْ، ثُمَّ قَالَ: جَلَدَ النَّبِيُّ ﷺ أَرْبَعِينَ، وَجَلَدَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ أَرْبَعِينَ، وَعُمَرُ ﷺ ثَمَانِينَ، وَكُلٌّ سُنَّةٌ، وَهَذَا أَحَبُّ إِلَيَّ. (م/ ١٧٠٧)

ترجمه: ابو ساسان ؛حصین بن منذر؛ می گوید: من نزد عثمان بن عفان ﷺ بودم که ولید بن عقبه را آوردند. او نماز صبح را دو رکعت، خوانده بود و بعد از آن، به مردم گفته بود: آیا بیشتر از این برای شما بخوانم؟ سپس دو نفر علیه او گواهی دادند؛ یکی از آنان بنام حُمران به شراب خوردن او گواهی داد و دیگری گفت: او شراب، استفراغ نمود. عثمان ﷺ گفت: اگر شراب نمی خورد، شراب استفراغ نمی کرد. و افزود: ای علی! بلند شو و او را شلاق بزن. علی گفت: ای حسن! برخیز و شلاقش بزن. حسن که گویا، ناراحت شد، گفت: مشکلات خلافت را باید همان کسی، متحمل شود که از لذتهایش، استفاده می کند. علی گفت: ای عبدالله بن جعفر! بلند شد وشلاقش بزن. پس عبدالله او را شلاق می زد و علی آنها را می شمرد تا اینکه چهل تازیانه زد. آنگاه علی گفت: بس کن. سپس گفت: نبی اکرم ﷺ و ابوبکر چهل تازیانه زدند و عمر هشتاد تازیانه زد و هر دوی اینها، سنت اند. ولی چهل تازیانه نزد من بهتر است.

١٠٤٨ــ عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: مَا كُنْتُ أُقِيمُ عَلَى أَحَد حَدًّا فَيَمُوتَ فيه، فَأَجدَ مِنْهُ فِي نَفْسِي، إلاَّ صَاحِبَ الْخَمْرِ، لأَنَّهُ إِنْ مَاتَ وَدَيْتُهُ، لأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَسُنَّهُ. (م/ ١٧٠٧)

ترجمه: علی ﷺ می گوید: بر هر کس، حدی جاری سازم و از آن، بمیرد، ناراحت نمی شوم مگر شراب خوار که اگر بمیرد، دیه اش را پرداخت می نمایم؛ زیرا رسول الله ﷺ حدی را برایش معین نفرمود.

باب (۲): تازیانهٔ تعزیری (تنبیهی)

١٠٤٩ــ عَنْ أَبِي بُرْدَةَ الأَنْصَارِيِّ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لاَ يُجْلَدُ أَحَدٌ فَوْقَ عَشَرَةِ أَسْوَاطٍ، إِلاَّ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ». (م/ ١٧٠٨)

ترجمه: ابوبُرده ﷺ می گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «بجز حدودی که تعداد شلاقهایشان در قرآن و حدیث، معین شده است، به هیچ کس دیگری نباید بیشتر از ده شلاق زد».

باب (۳): هر کس، مرتکب گناهی شود که حد دارد و به خاطر آن، مجازات شد، باعث کفارهٔ گناهش می شود

١٠٥٠ــ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامت ﷺ قَالَ: أَخَذَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَمَا أَخَذَ عَلَى النِّسَاءِ: أَنْ لاَ نُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلاَ نَسْرِقَ، وَلاَ نَزْنِيَ، وَلاَ نَقْتُلَ أَوْلاَدَنَا، وَلاَ يَعْضَهَ بَعْضُنَا بَعْضًا «فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَتَى مِنْكُمْ حَدًّا فَأُقِيمَ عَلَيْهِ فَهُوَ كَفَّارَتُهُ، وَمَنْ سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ، إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ، وَإِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ». (م/ ١٧٠٩)

ترجمه: عباده بن صامت ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ همان گونه که از زنان، بیعت گرفت از ما نیز بیعت گرفت که: با خداوند، چیزی را شریک قرار ندهیم، دزدی نکنیم، زنا نکنیم، فرزندانمان را به قتل نرسانیم و یکدیگر را تهمت نزنیم. و فرمود: «پس هر کس از شما به این وعده ها، وفا کند، خداوند پاداش اعمالش را خواهد داد. و هر کس، مرتکب عملی از اعمال

فوق شود و در دنیا مجازات گردد، باعث کفارۀ گناهش خواهد شد. و اگر خداوند گناهش را پنهان نمود، سرنوشتش با خدا است؛ اگر بخواهد، عذابش می دهد؛ و اگر نخواهد، او را مغفرت می نماید».

۳۱- کتاب قضاوت و گواهی ها

باب (۱): شریعت به ظاهر و چگونگی بیان دلیل، حکم می نماید

۱۰۵۱- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّـهِ ﷺ سَمِعَ جَلَبَةَ خَصْمٍ بِبَابِ حُجْرَتِه، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، وَإِنَّهُ يَأْتِينِي الْخَصْمُ، فَلَعَلَّ بَعْضَهُمْ أَنْ يَكُونَ أَبْلَغَ مِنْ بَعْضٍ، فَأَحْسبُ أَنَّهُ صَادِقٌ، فَأَقْضِي لَهُ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ، فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ، فَلْيَحْمِلْهَا أَوْ يَذَرْهَا». (م/۱۷۱۳)

ترجمه: از ام سلمه رضی الله عنها؛ همسر گرامی رسول الله ﷺ؛ روایت است که روزی، آنحضرت ﷺ سروصدایی جلوی خانه شان شنید. پس بیرون رفت و به آنها گفت: «من هم بشری هستم (مانند شما). هرگاه، برای حل خصومتی نزد من می آیید، ممکن است یکی از شما در نطق، ماهرتر باشد و من به خیال اینکه راست می گوید، به نفع او قضاوت کنم؛ پس به هر کسی که من (اینگونه) حق مسلمانی را بدهم، در واقع؛ قطعه ای از آتش را به او داده ام؛ حال او آزاد است که آنرا بردارد یا رهایش کند».

باب (۲): دربارۀ شخص ستیزه جو و لجوج

۱۰۵۲- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّـهِ ﷺ: «إِنَّ أَبْغَضَ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ الأَلَدُّ الْخَصِمُ». (م/۲٦٦۸)

ترجمه: از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «بدترین اشخاص، نزد خداوند، شخص ستیزه جو و لجوج است».

باب (۳): فیصله با سوگند خوردن مدعی علیه

۱۰۵۳- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَوْ يُعْطَى النَّاسُ

بِدَعْوَاهُمْ لاَدَّعَى نَاسٌ دِمَاءَ رِجَالٍ وَأَمْوَالَهُمْ، وَلَكِنَّ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ». (م/١٧١١)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «اگر به محض ادعا کردن، چیزی به مردم، تعلق می گرفت، بسیاری خون و مال دیگران را ادعا می کردند؛ ولی سوگند بر مدعی علیه می باشد». (مدعی علیه می تواند با سوگند خوردن، دعوای مدعی را باطل کند).

باب (۴): قضاوت نمودن با سوگند و یک گواه

١٠٥٤ـ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَضَى بِيَمِينٍ وَشَاهِدٍ. (م/١٧١٢)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ با سوگند خوردن (مدعی) و یک گواه، قضاوت نمود.

باب (۵): قاضی نباید در حالت خشم، قضاوت کند

١٠٥٥ـ عَن عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ: كَتَبَ أَبِي وَكَتَبْتُ لَهُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ وَهُوَ قَاضٍ بِسِجِسْتَانَ: أَنْ لاَ تَحْكُمَ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَأَنْتَ غَضْبَانُ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لاَ يَحْكُمْ أَحَدٌ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَهُوَ غَضْبَانُ». (م/١٧١٧)

ترجمه: عبدالرحمن بن ابی بکره می گوید: پدرم نامه ای را که من برایش نوشتم برای عبیدالله بن ابی بکره که در سیستان، قاضی بود، فرستاد مبنی بر اینکه: در حالت خشم، میان دو نفر، قضاوت نکن؛ زیرا من شنیدم که رسول الله ﷺ می فرمود: «هیچ کس، در حالت خشم، میان دو نفر، داوری نکند».

باب (۶): اگر حاکم، اجتهاد نمود و حکم صحیح یا اشتباهی صادر کرد

١٠٥٦ـ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ، فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ، ثُمَّ أَخْطَأَ، فَلَهُ

أَجْرٌ». (م/١٧١٦)

ترجمه: روایت است که عمرو بن عاص ﷺ از نبی اکرم ﷺ شنید که می فرمود: «اگر حاکم، اجتهاد کند و حکمی را صادر نماید که درست باشد، دو پاداش به او می رسد. و اگر اجتهاد کند و حکمی را صادر نماید؛ ولی در آن، دچار اشتباه شود، یک پاداش به او می رسد».

باب (۷): اخ لاف فیصلهٔ دو مج هد .

١٠٥٧ـــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا امْرَأَتَـــان مَعَهُمَـــا ابْنَاهُمَا، جَاءَ الذِّئْبُ فَذَهَبَ بِابْنِ إِحْدَاهُمَا، فَقَالَتْ هَذِه لِصَاحِبَتِهَا: إِنَّمَا ذَهَـــبَ بِابْنِك أَنْت، وَقَالَتْ الأُخْرَى: إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِك، فَتَحَاكَمَتَا إِلَى دَاوُدَ، فَقَضَى بِـــهِ لِلْكُبْرَى، فَخَرَجَتَا عَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلاَم، فَأَخْبَرَتَاهُ، فَقَالَ: ائْتُونِي بِالسِّكِّينِ أَشُقُّهُ بَيْنَكُمَا، فَقَالَتْ الصُّغْرَى: لاَ، يَرْحَمُكَ اللَّهُ هُوَ ابْنُهَا، فَقَضَى بِـــهِ لِلصُّغْرَى».

قَالَ: قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَاللَّهِ إِنْ سَمِعْتُ بِالسِّكِّينِ قَطُّ إِلاَّ يَوْمَئِذٍ، مَا كُنَّا نَقُولُ إِلاَّ الْمُدْيَةَ. (م/ ١٧٢٠)

ترجمه: ابوهریره ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «روزی، دو زن همراه دو فرزند خود بودند که گرگ آمد و فرزند یکی از آنها را برد. دیگری گفت: گرگ، فرزند تو را برده است. وآن یکی گفت: فرزند تو را برده است. سپس برای داوری نزد داود علیه السلام رفتند. او به نفع زن بزرگتر قضاوت کرد. (در حالی که حق با دیگری بود). آنگاه، نزد سلیمان علیه السلام فرزند داوود رفتند و ماجرا را برایش بازگو نمودند. سلیمان گفت: کاردی بیاورید تا این فرزند را دو نیم کنم و بین آنها تقسیم نمایم. زن کوچکتر گفت: خدا بر تو رحم کند؛ این کار را نکن؛ این، فرزند اوست. در نتیجه، سلیمان به نفع زن کوچکتر قضاوت کرد و کودک را به او داد».

ابوهریره ﷺ می گوید: من کلمهٔ سکین (چاقو) را قبل از آنروز، هرگز نشنیده بودم؛ ما چاقو را فقط «المدیه» می نامیدیم.

باب (٨): داوری که میان دو نفر متخاصم، صلح و آشتی برقرار می نماید

١٠٥٨ــ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اشْتَرَى رَجُلٌ مِنْ رَجُلٍ عَقَارًا لَهُ، فَوَجَدَ الرَّجُلُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ فِي عَقَارِهِ جَرَّةً فِيهَا ذَهَبٌ، فَقَالَ لَهُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ: خُذْ ذَهَبَكَ مِنِّي، إِنَّمَا اشْتَرَيْتُ مِنْكَ الأَرْضَ، وَلَمْ أَبْتَعْ مِنْكَ الذَّهَبَ، فَقَالَ الَّذِي شَرَى الأَرْضَ: إِنَّمَا بِعْتُكَ الأَرْضَ وَمَا فِيهَا، قَالَ: فَتَحَاكَمَا إِلَى رَجُلٍ، فَقَالَ الَّذِي تَحَاكَمَا إِلَيْهِ: أَلَكُمَا وَلَدٌ؟ فَقَالَ أَحَدُهُمَا: لِي غُلَامٌ، وَقَالَ الآخَرُ: لِي جَارِيَةٌ، قَالَ: أَنْكِحُوا الْغُلَامَ الْجَارِيَةَ، وَأَنْفِقُوا عَلَى أَنْفُسِكُمَا مِنْهُ، وَتَصَدَّقَا». (م/١ ١٧٢)

ترجمه: ابوهریره ﷺ روایت می کند که نبی اکرم ﷺ فرمود: «مردی از مردی دیگر، زمینی خرید. مرد خریدار در آن زمین، کوزه ای پر از طلا یافت. پس به فروشنده گفت: طلاهایت را از من تحویل بگیر؛ زیرا من از تو فقط زمین را خریده ام نه طلای آنرا. صاحب زمین گفت: من زمین و آنچه را که در آن است، به تو فروخته ام. سرانجام، برای داوری نزد مردی دیگر رفتند. آن مرد گفت: آیا شما فرزند دارید؟ یکی از آنان گفت: من یک پسر دارم. دیگری گفت: من یک دختر دارم. آن مرد گفت: این پسر و دختر را به نکاح یکدیگر درآورید و از این طلاها برای خودتان، انفاق کنید و صدقه دهید».

باب (٩): بهترین گواه

١٠٥٩ــ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ الشُّهَدَاءِ الَّذِي يَأْتِي بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ أَنْ يُسْأَلَهَا». (م/١٧١٩)

ترجمه: زید بن خالد جُهنی ﷺ می گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: «آیا بهترین گواه را برای شما معرفی ننمایم؟ بهترین گواه، کسی است که بدون اینکه از او درخواست شود، گواهی دهد».

٣٢ـ کتاب لقطه (اشیای پیدا شده)

باب (١): حکم اشیای پیدا شده

١٠٦٠ــ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ ﷺ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سُئِلَ

رَسُولُ اللَّه ﷺ عَنْ اللُّقَطَة الذَّهَب أَوْ الْوَرِق؟ فَقَالَ: «اعْرِفْ وِكَاءَهَا وَعِفَاصَهَا، ثُمَّ عَرِّفْهَا سَنَةً، فَإِنْ لَمْ تَعْرِفْ فَاسْتَنْفِقْهَا، وَلْتَكُنْ وَدِيعَةً عِنْدَكَ، فَإِنْ جَاءَ طَالِبُهَا يَوْمًا مِنْ الدَّهْرِ فَأَدِّهَا إِلَيْه». وَسَأَلَهُ عَنْ ضَالَّة الإِبِلِ؟ فَقَالَ: مَا لَكَ وَلَهَا؟ دَعْهَا، فَإِنَّ مَعَهَا حِذَاءَهَا وَسِقَاءَهَا، تَرِدُ الْمَاءَ وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ، حَتَّى يَجِدَهَا رَبُّهَا». وَسَأَلَهُ عَنْ الشَّاة؟ فَقَالَ: «خُذْهَا، فَإِنَّمَا هِيَ لَكَ أَوْ لأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ». (م/ ١٧٢٢)

ترجمه: زید بن خالد جهنی؛ صحابی رسول الله ﷺ؛ می گوید: از رسول خدا ﷺ در مورد طلا و نقرهٔ گم شده ای که پیدا شده است، پرسیدند. فرمود: «برخی از مشخصات آنرا مانند ظرف و چیزی را که دور آن، بسته شده است، به مدت یک سال، برای مردم، اعلام کن؛ اگر صاحبش را نشناختی، آنها را مصرف کن. و اینها حکم ودیعه را دارند؛ اگر روزی، صاحبشان پیدا شد، آنها را به او برگردان».

همچنین سائل دربارهٔ شتر گم شده ای که پیدا شود، پرسید. فرمود: «تو با شتر چه کار داری؟ شتر را به حال خودش بگذار؛ زیرا شتر با ذخیرهٔ آب و مقاومتی که دارد، هر گاه، تشنه شود، آب پیدا می کند و هر گاه، گرسنه شود، از درختان، تغذیه می کند تا اینکه صاحبش او را پیدا نماید». همچنین سائل دربارهٔ گوسفند پیدا شده پرسید. فرمود: «آنرا بگیر؛ زیرا گوسفند از آنِ تو یا از آنِ برادرت یا از آنِ گرگ خواهد بود»

باب (۲): در مورد گم شدهٔ حاجی (در مکه)

١٠٦١ـــ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عُثْمَانَ التَّيْمِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ لُقَطَةِ الْحَاجِّ. (م/ ١٧٢٤)

ترجمه: عبدالرحمن بن عثمان تیمی ﷺ می گوید: رسول الله ﷺ از برداشتن چیزی که از زائران بیت الله گم شده است، منع فرمود.

(البته اگر این برداشتن به نیت اعلان و معرفی باشد، اشکالی ندارد؛ اما اگر کسی به قصد مالک شدن بردارد، جائز نیست).

باب (۳): هر کس، گم شده ای را (بدون معرفی) نگهداری کند، خودش گمراه می باشد

۱۰٦۲ـــ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ آوَى ضَالَّةً فَهُوَ ضَالٌّ، مَا لَمْ يُعَرِّفْهَا». (م/ ١٧٢٥)

ترجمه: زید بن خالد جهنی رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس، گم شده ای را بدون اینکه به مردم، اعلام نماید، نگهداری کند، خودش گمراه می باشد».

باب (۴): دوشیدن حیوانهای مردم بدون اجازهمم نوع می باشد

۱۰٦۳ـــ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لاَ يَحْلُبَنَّ أَحَدٌ مَاشِيَةَ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِهِ، أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تُؤْتَى مَشْرُبَتُهُ، فَتُكْسَرَ خِزَانَتُهُ، فَيُنْتَقَلَ طَعَامُهُ؟ إِنَّمَا تَخْزُنُ لَهُمْ ضُرُوعُ مَوَاشِيهِمْ أَطْعِمَتَهُمْ، فَلاَ يَحْلُبَنَّ أَحَدٌ مَاشِيَةَ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِهِ». (م/ ١٧٢٦)

ترجمه: ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ کس، حق ندارد حیوان شخص دیگری را بدوشد مگر اینکه از او اجازه بگیرد؛ آیا یکی از شما دوست دارد که انبار غذایش را بشکنند و غذایش را ببرند؟ باید بدانید که پستان حیوانهای مردم، غذای آنان را انبار می کند؛ لذا هیچ کس، حق ندارد حیوان شخص دیگری را بدوشد مگر اینکه از او اجازه بگیرد».

۳۳ـ کتاب ضیافت

باب (۱): حکم کسی که حق ضیافت را ادا نمی کند

۱۰٦٤ـــ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رضی الله عنه أَنَّهُ قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ تَبْعَثُنَا فَنَنْزِلُ بِقَوْمٍ فَلاَ يَقْرُونَنَا، فَمَا تَرَى؟ فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنْ نَزَلْتُمْ بِقَوْمٍ فَأَمَرُوا لَكُمْ بِمَا يَنْبَغِي لِلضَّيْفِ، فَاقْبَلُوا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا فَخُذُوا مِنْهُمْ حَقَّ الضَّيْفِ الَّذِي يَنْبَغِي لَهُمْ». (م/ ١٧٢٧)

ترجمه: عقبه بن عامر ﷺ می گوید: به رسول الله ﷺ عرض کردیم: یا رسول الله! شما ما را (به مناطق مختلف) اعزام می کنید؛ اگر آن مردم، ما را پذیرایی نکردند چه باید کرد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اگر با شما آنطور که شایستهٔ مهمان است برخورد کردند، بپذیرید. و اگر نه، حق مهمان را از آنان بگیرید».

باب (۲): دستور دادن به ضیافت

١٠٦٥ـ عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ الْخُزَاعِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الضِّيَافَةُ ثَلاَثَةُ أَيَّامٍ، وَجَائِزَتُهُ يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ، وَلاَ يَحِلُّ لِرَجُلٍ مُسْلِمٍ أَنْ يُقِيمَ عِنْدَ أَخِيهِ حَتَّى يُؤْثِمَهُ»: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ يُؤْثِمُهُ؟ قَالَ: «يُقِيمُ عِنْدَهُ، وَلاَ شَيْءَ لَهُ يَقْرِيهِ بِهِ». [(م/ ١٧٢٦، ب/ ٤٨)]

ترجمه: ابو شریح خزاعی می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مهمانی، سه روز است و عطیه و بخشش به مهمان به اندازهٔ نفقهٔ یک شبانه روز می باشد (یا اینکه یک شبانه روز باید برای مهمان، غذای ویژه، درست کرد و بعد از آن، هر چه خودش خورد به او هم بدهد). و برای مسلمان، جایز نیست که به اندازه ای نزد برادرش بماند تا او را گناهکار کند». صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! چگونه او را گناهکار می کند؟ فرمود: «بدین صورت که نزد او می ماند در حالی که او چیزی ندارد تا مهمانی اش کند».

باب (۳): همدردی نمودن با انفاق اموال اضافه

١٠٦٦ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ فِي سَفَرٍ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ جَاءَ رَجُلٌ عَلَى رَاحِلَةٍ لَهُ، قَالَ: فَجَعَلَ يَصْرِفُ بَصَرَهُ يَمِينًا وَشِمَالاً، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ كَانَ مَعَهُ فَضْلُ ظَهْرٍ فَلْيَعُدْ بِهِ عَلَى مَنْ لاَ ظَهْرَ لَهُ، وَمَنْ كَانَ لَهُ فَضْلٌ مِنْ زَادٍ فَلْيَعُدْ بِهِ عَلَى مَنْ لاَ زَادَ لَهُ». قَالَ: فَذَكَرَ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ مَا ذَكَرَ، حَتَّى رَأَيْنَا أَنَّهُ لاَ حَقَّ لِأَحَدٍ مِنَّا فِي فَضْلٍ. (م/ ١٧٢٨)

ترجمه: ابو سعید خدری ﷺ می گوید: ما همراه نبی اکرم ﷺ در مسافرتی بودیم که مردی، سوار بر مرکبش آمد و شروع کرد به چپ و راست، نگاه کردن (اشاره به اینکه من نیازمندم). رسول الله ﷺ فرمود: «هرکس، مرکب اضافی دارد، به کسی بدهد که مرکب ندارد و هر کس،

توشه و غذای اضافی دارد، به کسی بدهد که غذا ندارد». راوی می گوید: آنحضرت ﷺ چیزهای زیاد دیگری را نیز نام برد تا جایی که ما فکر کردیم هیچ کس از ما حق ندارد چیـز اضـافه ای داشته باشد.

باب (۴): همدردی نمودن و جمع کردن توشه ها در صورتی که کم باشند

۱۰۶۷ــ عَنْ إِيَاسِ بْنِ سَلَمَةَ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةٍ، فَأَصَابَنَا جَهْدٌ، حَتَّى هَمَمْنَا أَنْ نَنْحَرَ بَعْضَ ظَهْرِنَا، فَأَمَرَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ فَجَمَعْنَا مَزَاوِدَنَا، فَبَسَطْنَا لَهُ نطعًا، فَاجْتَمَعَ زَادُ الْقَوْمِ عَلَى النِّطَعِ، قَالَ: فَتَطَاوَلْتُ لأَحْزِرَهُ كَمْ هُوَ؟ فَحَزَرْتُهُ كَرَبْضَةِ الْعَنْزِ، وَنَحْنُ أَرْبَعَ عَشْرَةَ مِائَةً، قَالَ: فَأَكَلْنَا حَتَّى شَبِعْنَا جَمِيعًا، ثُمَّ حَشَوْنَا جُرُبَنَا، فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ: «فَهَلْ مِنْ وَضُوءٍ». قَالَ: فَجَاءَ رَجُلٌ بِإِدَاوَةٍ لَهُ فِيهَا نُطْفَةٌ، فَأَفْرَغَهَا فِي قَدَحٍ، فَتَوَضَّأْنَا كُلُّنَا نُدَغْفِقُهُ دَغْفَقَةً، أَرْبَعَ عَشْرَةَ مِائَةً، قَالَ: ثُمَّ جَاءَ بَعْدَ ذَلِكَ ثَمَانِيَةٌ، فَقَالُوا: هَلْ مِنْ طَهُورٍ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَرِغَ الْوَضُوءُ». (م/ ۱۷۲۹)

ترجمه: ایاس بن سلمه می گوید: پدرم گفت: در یکی از غزوات که همراه رسول الله ﷺ بودیم، آنقدر دچار مشکل و گرسنگی شدیم که تصمیم گرفتیم شتران سواری مان را ذبح کنیم. پیامبر خدا ﷺ دستور داد تا خرجین های غذایمان را جمع کنیم. لذا مـا سفره ای چرمـی، پهـن نمودیم و توشهٔ همه مردم، روی آن، جمع شد. من سر کشیدم تا ببینم چقدر هستند؟ آن غـذا، مساحتی به اندازهٔ مساحت خوابیدن یک بز را اشغال کرده بود. قابل یادآوری است که ما هزار و چهارصد نفر بودیم. همهٔ ما از آن غذا خوردیم و سیر شدیم و خرجین هایمان را نیز پر کردیم. بعد از آن، نبی اکرم ﷺ فرمود: «آیا آبی برای وضو گرفتن، وجود دارد»؟ مردی، مشک کوچکی آورد که اندکی، آب داشت. آنحضرت ﷺ آن آب را داخل ظرفی ریخت و همگی مـا از آن، وضو گرفتیم و ریخت و پاش نمودیم. بعد از آن، هشت نفر دیگر آمدند و گفتند: آیا آبی برای وضو گرفتن، وجود دارد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آب وضو، تمام شد».

انتشارات حرمین

زاهدان خیابان توحید ۹ درب سوم شمالی

تلفکس: ۰۵۴۱-۲۴۳۱۲۱۰

ISBN:978-600-5342-50-5

9 780065 342505